اطلاع۔ اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہی جسکی فہرست مطول ہر ایک شائقین کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہی جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہی اس کتاب کے ٹائٹل پیج کے تین صفحے جو سادے ہین انہین بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانونکو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

| نام کتاب | قیمت |
|---|---|
| **کتب تصوف فارسی** | |
| دیوان خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی رح محررہ اعجاز رقم منشی شمس الدین صاحب وضع قلم کاغذ سفید کندہ۔ | عہ / ۲ |
| دیوان حافظ۔ جدید الطبع کاغذ سیمی سفید بہنائی | ۱۴/ |
| ایضاً متوسط قلم محررہ منشی جوالا پرشاد خوشنویس کاغذ سفید کندہ | ۵ ار ۲ |
| ایضاً۔ کاغذ سفید وخشائی۔ | ۱۲/ |
| انیس الارواح از حضرت شیخ معین الدین چشتی رح۔ | ۱ر۳ ۹ |
| کلمۃ الحق۔ از شاہ عبد الرحمن مع شرح نور مطلق از ملا نور اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل رفع شکوک | ۵/ |
| مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین یحییٰ منیری رح | ۳ر۶ ۹ |
| مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین یحییٰ منیری رح۔ | ۱۰/ |
| مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی۔ | عہ / ۸ |
| مطلع الانوار نظم از طوطی ہند امیر خسرو دہلوی محشی مولانا ابو الحسن فرید آبادی۔ | ۷/ |
| حدیقۂ حکیم سنائی معروف بہ الٰہی نامہ مع شرح جدید موسوم بمرآۃ الحدائق وحل غوامض جسکے شارح مولانا عبد اللطیف رح ہیں کاغذ سفید کندہ | عہ / ب |
| ایضاً۔ کاغذ خشائی۔ | عہ / ۸ |
| گلشن اسرار۔ رموز تصوف از مولوی انور علی۔ | ۱ر۳ ۹ |

| نام کتاب | قیمت |
|---|---|
| کیمیائے سعادت۔ از امام غزالی معروف متداول | عہ / ۳ |
| ہدایت المومنین۔ رسالہ در بیان بیعت صالحین از ملا معین الدین۔ | ۱/ |
| مطالب رشیدی از حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ | ۱۰/ |
| رسالہ معرفت السلوک از حضرت شاہ محمود ذوقن بان | ۴/ |
| نفحات الانس مع حواشی مفید از ملا عبد الرحمن جامی | عہ / ۳ |
| انوار الرحمن در ملفوظات از مولانا شاہ عبد الرحمن جدید الطبع | عہ / ب |
| لمعۃ الانوار معروف بہ ہدایۃ المحامد مؤلفہ حضرت شاہ محمد مہدی صاحب۔ | ۲ر۶ ۹ |
| نغمۂ عشاق۔ قرآن وحدیث سے ثابت کیا گیا ہے از مولوی نور اللہ مرحوم۔ | ۸/ |
| مصباح الہدایہ ترجمہ عوارف از حضرت شاہ محمود کاشانی | ۱۱ر۹ ۹ |
| پندنامہ عطار از حضرت شیخ فرید الدین۔ | ۱/ |
| منطق الطیر از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ | ۳ر۶ ۹ |
| فوائد الفواد از حضرت محمد نظام الدین اولیا رح۔ | ۸/ |
| بباید شنید۔ رموز شریعت قابل دید از شاہ رفعت علی صاحب۔ | ۶ پائی |
| مرغوب القلوب از مولانا شمس الدین وضع قلم۔ | ۱/ |
| ایضاً۔ خفی قلم | ۳ پائی |
| مثنوی عطار۔ از شیخ فرید الدین عطار | ۳ پائی |

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن حال عظمت اشتمال حضرت
اعنی
مدارج النبوت
جلد اول
تصنیف افضل الفضلا اعلم العلما فرید العصر مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی قدس سره
در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ
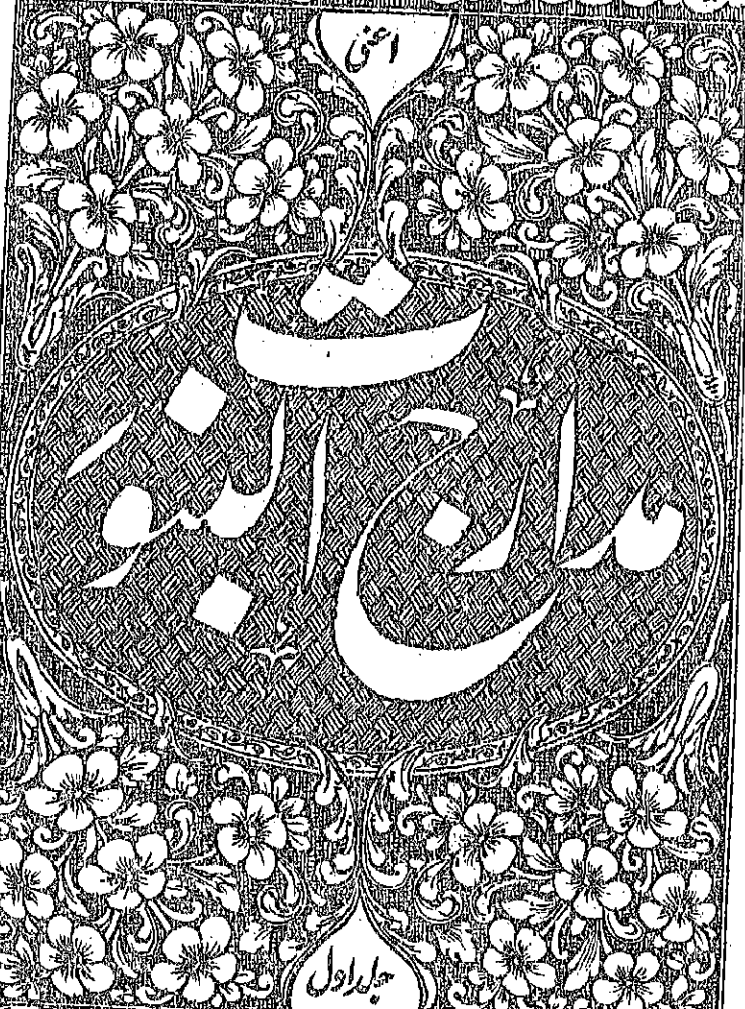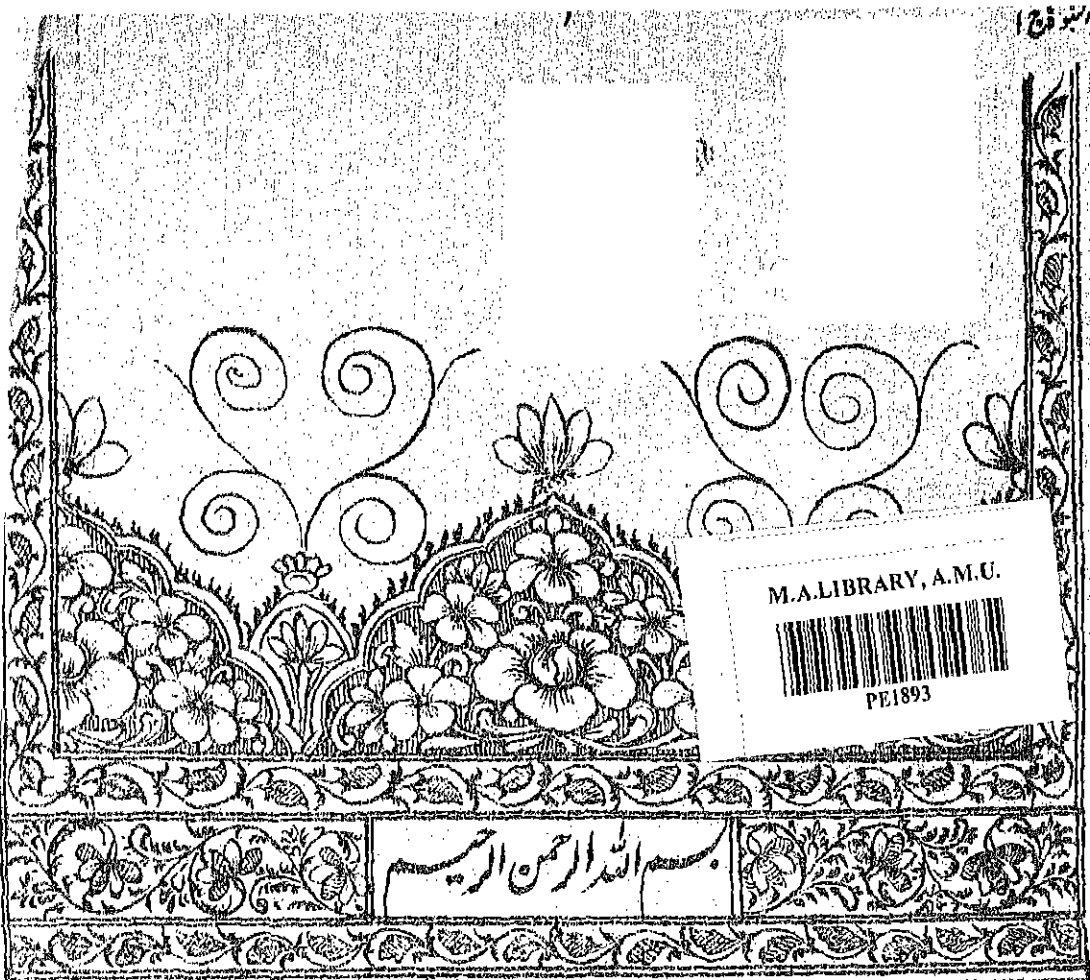
بسم الله الرحمن الرحیم

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم این کلمات اعجاز سمات که مشتمل بر حمد و ثنای الهی است تعالی و تقدس که در کتاب
مجید خطبهٔ کبریای خود بدان خوانده و هم متضمن نعت و وصف حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه وآله وسلم که وی سبحانه او را
بدان تسمیه و توصیف نموده و چه این اسمای حسنی الهی جل شانه است که در وحی متلو و غیر متلو حبیب خود را بدان نامیده و بحلیهٔ جمال و حلی
کمال وی ساخته اگرچه وی صلی الله علیه وآله وسلم بتمامه اسماء و صفات الهی متخلق و متصف است با وجود آن به بعضی از آن بخصوص نامزد
و نامور گشته است مثل نور و حق و علیم و حکیم و مؤمن و مهیمن و ولی و هادی و رؤف و رحیم و جز آن و این چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز از آن
قبیل است اما اول وی صلی الله علیه وآله وسلم اوست در ایجاد که اول ما خلق الله نوری و اوست در نبوت که کنت نبیاً و ان آدم
لمنجدل فی طینته و اول مجیب در عالم در روز میثاق الست بربکم قالوا بلی و اول من آمن بالله و بذلک امرت و انا اول المؤمنین
و اول من ینشق عنه الارض و اول من یؤذن له بالسجود و اول من یفتح له باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة با وجود سبقت و اولیت آخر
در بعثت و رسالت که رسول الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب و دین او آخر ادیان است چنانچه فرمود نحن الآخرون السابقون
و در حقیقت این آخریت و خاتمیت در بعثت موجب اولیت و سابقیت است در فضیلت که ماحی و ناسخ جمیع کتب و ادیان
شده و بر همه غالب و عزیز آمد الظاهر الباطن ظاهر است انوار او که تمامهٔ آفاق را در گرفته و عالم را روشن ساخته است
و هیچ ظهوری مثل ظهور وی و هیچ نوری مانند نور وی نیست و باطن است اسرار وی که هیچکس به کنه حقیقت حال وی راه نبرده و در گنج وی
همه در نظارهٔ کمال و جمال وی حیران و خیره مانده و هو بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه وآله وسلم داناست به همه چیز از شیونات
ذات الهی و احکام صفات حق و اسماء و افعال و آثار و بجمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق و فوق کل ذی علم

علیم

رانیکه بجانب زمین بود و بود اکثر نظر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشهٔ
چشم که در جانب صدغ است آنرا موق و ماق میگویند واین از غایت حیا و وقار بود و چون التفات
می نگریست بهمه روی و بدن نظر وگردانیدن عنق التفات نمی نمود که از عادت سبکساران و متکبران است
ولذا در پیش روی بود و در احادیث صحیحه آمده است که بصحابه میگفت سبقت مکنید از من در رکوع
وسجود که من می بینم شما را پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این رویت را خدا داناست که چگونه بود
وحقیقت احوال صلی الله علیه وسلم این چنین است که بکنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکنه حکم
تاویل متشابهات دارد و بنظر علم میتوان گفت برین تفصیل است که این رویت بصری است یا رویت قلبی
و بر تقدیر مخصوص بحال انکشاف تمام و موجب ازدیاد نور است یا عام است عام احوال و اوقات
را و اگر رویت بصر است که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد
یا در ابصار آن مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان کتفین آن حضرت دو چشم بود مانند سوراخ
سوزن که ابصار می شد آنرا جامها یا غیر این حایل منطبع می شد در حایط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده
می کرد افعال این سخن غریب است اگر روایت صحیح ثابت آید امنا و صدقنا والا محل توقف است و گفته
اند که مشاهده صحیح است و اگر رویت قلبی مراد است پس آن علمیست بطریق وحی یا اعلام و کشف و الهام گفته اند
که حواس شریف آن حضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و سعتی در درک و علم معقولات و محسوسات از جوانب
لطیف او مخصوصات بخشیده اند در جهات سته و او در حکم جهت گردانیده اند والله اعلم واین جا اشکال می آرند
که در بعضی سیر گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام نمیدانم آنچه در پس این دیوار است
جوابش آنکه اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نماز
است یا باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه در سایر مغیبات است و دلالت می کند بران حدیثی که
واقع شد در ناقهٔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و
در [illegible]ست چون این سخن منافقان بآن حضرت صلی الله علیه وسلم رسید گفت من نمیدانم و در نمی یابم مگر آنچه
بدانند پروردگار من و مثل همین گفت که تحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناقه که وی در موضع است
چنین است مهار وی در درختی پس رفتند آنجا دریافتند و چنانکه خبر داده بود پس آن حضرت صلی الله علیه
وسلم دریابنده بدیدار پروردگار تبارک تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال آمده شریف می صلی الله
علیه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من بینم چیزی که نمی بینید شما و می شنوم چیزی که نمی شنوید
شما آسمان را اطیط آواز پالان و آواز شکم تهی و آواز شتر که مانند آن گویند و فرمود سزاوار است آسمان را

فصاحت نمایند یعنی سخن از دهان شریف تام و کامل پر برمی آمد و شکسته و ناقص نمی برآمد پس حمل این بیان در فصاحت و
شتابت آن راجح گردد و تشدق لسانی که آنرا ذم کرده اند در صحاح آمده است که بطریق تکلف و تصنع و بناحق باشد و بعضی از فلیج
فم فرق شفتین مراد داشته اند مفلج الاسنان کشاده دندانهای پیش فی الصراح فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده اشنب
مفلج الثنایا اشنب رونق دندان و آب و شیرینی وی فی القاموس الشنب بالتحریک ماء ورقة و برد و عذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله
عنه براق الثنایا بیج بود حده و جسم روشن و تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها چون تکلم
میکرد دیده میشد که گویا می برآید نور از میان کشادگی دندان پیش وی رحم الله البوصیری حیث قال شعر کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف
من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده که بود لبهای مبارک آنحضرت احسن الناس نیز گوییان و در روایتی جمیل الاسنان
نیز [illegible] فقط و تمامی و درستی آن خواهد بود اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شفای خستگان دل [illegible] را و حدیث برق
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در چشمان علی رضی الله عنه روز خیبر و به شدن آنها در ساعت مشهور است آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و
از دلو آبی پس آشامید از آن و ریخت در چاه پس فایح گشت بوی مشک از آن و در خانه انس رضی الله عنه چاهی بود
انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس نبود در مدینه چاهی شیرین تر از آن و یکبار می طفلان شیرخوار را نزد آنحضرت آوردند پس
انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند و شیر نخوردند در آن روز و روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه تشنه بود
پس آنحضرت زبان شریف خود را در دهان وی نهاد و مکیدن را تمام آن روز سیراب بود و اینها از معجزات است و امثال آن
بسیار است اما ضحک آن حضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری از عائشه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت
را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات بفتحات جمع لهاة بفتح لام گوشت پاره که در اعلای حلق است از اقصای
فم و همیشه بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم منبسط الوجه دائم البشر و آنکه در بعضی احادیث آمده است که خندید آنحضرت
تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی یعنی دندانهای پسین که نهایت دندانها اند و آن را اضراس عقل گویند و بعد از بلوغ و
کمال عقل میرویند مراد از آن مبالغه است در بیان ضحک نه حقیقت آن و آن مثل نقش شده است در بیان
شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد از نواجذ این جا انیاب یا اضراس است مطلقا نه آن اضراس مخصوص و اکثر خنده
وی صلی الله علیه وسلم تبسم بود و تبسم ابتدای ضحک است و ضحک انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانها
از سرور و اگر با آواز باشد و شنیده شود از دور آن را قهقهه گویند و اگرنه ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن
تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر میشود
از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمیکرد بر تبسم و گاهی زیاده
بران کرده بحد ضحک رسانیده باشد اما قهقهه فمکروه است از ضحک اکثار و افراط در آن است که می برد وقار را
و می میراند دل را و [illegible] و بیهقی از ابو هریره آورده که چون ضحک میکرد آن حضرت روشن میشد دیوارها

وی افتاد نور دندانهای وی بران چنانکه از آفتاب فتد و بگاه آن حضرت نیز از جنس ضحک بود و بلند نمی شد و از ولیکن میریخت
اشک از چشم و شنیده می شد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگ سوای می جوشد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا
و گریه او از تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت بر میت بود و بیشتر از سماع قرآن و احیانا در نماز شب بود و
و نگاه داشت پروردگار تعالی او را از خمیازه که از کسل و فتور می است و از تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آورده اند
که ما تثاوب النبی قط و در بعضی روایات ما تثاوب نبی قط واقع شده و هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که
تثاوب از شیطان است و اگر غلبه آرد دهن بدست چپ باید پوشید یا لب زیرین بدندان گرفت و آنکه ها ها آواز
گوید بغایت شنیع است و آمده است که شیطان خنده می کند در روی کسیکه می کند آنرا اما صوت شریف وی صلی الله
علیه وسلم از احسن اصوات بود و آن حضرت احسن الناس صوتا و اعلاهم بود و هیچکس خوش آوازتر و شیرین کلام تر از وی
و اصدق الناس لهجة که در وصف کلام شریف واقع شده است همین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست
ترین انها در تکلم بمخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادرتر نباشد بر ان هیچ یکی و صدق لهجه بمعنی فصاحت آید و روایت کرده
انس رضی الله عنه که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش آواز و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله
علیه و آله وسلم و بود وی خوش آوازتر از همه و ازین جا گفته است بیت در دل هر امتی گر حق مزه است
روی و آواز پیمبر معجزه است و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا جائی که نرسید آواز هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ
و تذکیر و انذار میخواند چنانکه می شنیدند مخدرات در پردهای خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بگشاد گوشها
همه مردم را و شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است
که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خطبه میخواند در منی علی کرم الله وجهه پیش آن حضرت بود و تعبیر می کرد از ان مراد
بآن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع اشتباه از ان است نه شنوانیدن صوت اما فصاحت لسان شریف و جوامع
کلم و بدایع بیان و غرائب حکم وی صلی الله علیه و آله وسلم زیاده بران است که مناسب تفکر و اندیشه گرد حصر و احصای
آن تواند گشت و ممکن نیست وصف آن به بیان و بیان آن بلسان بنا بر آنکه پروردگار تعالی هیچ احدی را افصح تر و شیرین زبان
از وی صلی الله علیه و آله وسلم نیافریده یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیرون نیامدی
تو از میان ما و نگشتی در میان مردم از کجا آوردی این فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود پس آورد بمن
آنرا جبرئیل پس آنرا یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار من نیک کرد ادب مرا و علم عربیت را
که تعلق بزبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب می گویند و نیز فرمود نشو نما شد مرا در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه
وی صلی الله علیه و آله وسلم حلیمه سعدیه اند و ایشان افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق
بالضاد معنی فصیح ترین کسی ام که نطق کرده است بضاد اگرچه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان راست

سخن است اما معنی آن صحیح است وحاصل آن راجع است بآنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است
بعرب ودر زبانهای دیگر نیست ودر میان عرب کسیکه حق این حرف تمام ادا کند باشد نیست مگر آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ومخرج این حرف از افراس ایمن وایسر است وگفته اند من الایسر ایسر وبعضی از صحابه عظام از هر دو جانب
اخراج می کردند وتکلم می کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکلام مبین مفصل که اگر میخواست سامع می شمرد کلمات آن را
جدا جدا وآمده است که عاده می کرد آن حضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی وظاهر آنست که این در مقام اهتمام
واحتیاط ودر محل ایهام واشتباه خواهد بود نه همیشه در هر سخن این چنین می کرد والله اعلم واز خصایص کلام فصیح حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام ومراد بجوامع الکلم کلماتست که در غایت
اختصار متضمن معانی کثیره اند وعلما بعضی ازان کلمات را بحسب وطاقت خود فراهم آورده اند وکتبها ساخته اند ودرها
بدان موشح ومزین ساخته اند ومکاتیب ومناشیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بملوک وامرا وعظما وقت اصدار
فرموده ومهر قومی بلغت آنها تکلم نموده نیز آورده شرح وتفسیر کرده اند وچون مدار این باب بر لفظ فارسی است ومقصود
بیان علو شرف ایراد آن مکاتیب ومناشیر روی نداد اما بعضی ازان کلمات شریفه آنکه در حکم حلیه کمال وزینت
جمال است بقصد مراقبت آمدن آن ازدهان وزبان شریف ذکر کرده شد بیت حرف ازدهان دوست شنیدن
چه خوش بود ✽ یا از دهان آنکه شنید از دهان دوست ✽ یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از اصول دین
وجامع تر ومفید ترین احادیث وبعضی آنرا ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول وعمل ونیت است وبعضی نصف
علم گفته باعتبار آنکه اعمال دو قسم اند اعمال قلب واعمال جوارح ونیت اجل وافضل اعمال قلب است پس علم متعلق بنیات
نصف علم باشد بلکه اعظم النصفین ونیت اصل جمیع اعمال قلبیه وقالبیه ومدار تمام طاعات وعبادات است باین اعتبار اگر
براه مبالغه روند وتمام علم گویند نیز درست افتد ومن حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه
لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة
الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة [illegible] والفراغ نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر
کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم المرء مع من احب لا ترفع عصاک عن اهلک خیرکم خیرکم لاهله من البلاء [illegible] زر غبا تزدد
حبا الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم وخضراء الدمن لن یشاد الدین احد الا غلبه الکیس من دان نفسه وعمل لما
بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله لیس الشدید من غلب الناس انما الشدید من غلب نفسه [illegible]
القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة والتودد الی الناس نصف العقل وحسن السؤال نصف العلم
لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق الرضاع یغیر الطباع الایمان یمان لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین
لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعز من العقل ما جمع شیء الی شیء احسن من حلم الی علم

کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة ما نقص مال من صدقة کنوز البر کتمان المصائب لا تظهر الشماتة باخیک فیعافیه الله و یبتلیک و هر یکی ازین کلمات گنجی مشتمل بر عجائب و غرائب آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و اخری و امثال این بسیار و بی اندازه است آنچه بالفعل در نظر و فت در آمد نیست و هر یکی را شرحی و بیانی ست اگر ذکر کنند به دفاتر در نگنجد و حدیث الدین النصیحة مشتمل است بر تمام علوم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع آیند و بشرح آن زبان کشایند جزوی ازان بسر نیاید و اگر گفته باشند باندازه علم و سعت حوصله دانش خود گفته باشند یا نموذجی ازان در رساله فارسی اشارت کرده شده است

بیان راس شریف

در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عظیم الهامه بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ سر و بزرگی سر دلیل ست بر وفور عقل و جودت فکر بجهت قوت دماغ و کثرت آن که محل جوهر عقل است و مراد نفی صغر حقارت اس ست و وجود اعتدال مرعیست در همه اعضاء و جوارح شریف چنانکه اشارت بدان واقع شده این قاعده کلیه ست همه جا باید نگاه داشت

بیان موی مبارک

اما موی مبارک گفت قتاده پرسیدم از انس از شعر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بود موی شریف وی رجل بفتح را و کسر جیم و سکون آن و فتح نیز آمده میان سبط و قطط و سبط بفتح سین و سکون با و کسر آن موی هموار فرو هشته و قطط بفتح قاف و کسر طاء و فتح آن سخت در تاب پیچیده مثل موی سیاهان که آن را زنگله گویند و در بعضی احادیث آمده که موی مبارک آن حضرت جعد بود اما نه جعد قطط جعد بفتح جیم و سکون عین موی که در وی دو تائی و پیچش باشد نرم در هم باشد ضد سبط و قطط سخت جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد جعد شدید الجعوده داشته فی الصراح جعد مرغول و قطط سخت مرغول و سبط موی فرو هشته پس موی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه سبط بود نه قطط بلکه بین بین بود آنرا هم رجل گویند و هم جعد گویند و بود درازی موی شریف وی میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی تا نرمه گوش و در روایتی تا دوش و در روایتی تا نزدیک دوش و جمع میان روایات آنست که این باعتبار اختلاف احوال و اوقات است گاهی که تیل نمی مالیدند و شانه می کردند درازی بود و در غیر این حال کوتاه یا بریدن موی بعد از ستردن که چند پیچ زیاده شده اند تا اینجا است و در مواهب لدنیه گفته و در مجمع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع می شد از تقصیر موی دراز می گشت و چون قصر میکرد کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موی قصر میکرد اما حلق خود گفته اند که و غیر حج و عمره نبود و در روایت حلق در غیر این دو جا یافته نشده است والله اعلم و در روایت اصحابی آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمکه قدوم آورده بود مر او را چهار گیسوی بافته بود و گذاشتن موی سر سنت است و همچنین سنت عادت عرب در زمان قدیم و لیکن باید که تعهد کند مو را بتیل مالیدن و شانه کردن آن حضرت بسیار میکرد و می فرمود که هر که را موی باشد گرامی دارد و تیره سر و موی و پریشان کرده داشتی فرمود گاهی در نظر می آید یکی از شما گویا شیطان است و هر کرا دیدی که بسیار تکلف میکند در آراستن موی و آراستن آن را نیز مکروه داشتی

و توسط بهمه حال محمود است و هر که نتواند تعهد کرد تراشیدن موی اولی بهتر است از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده
که فرمود دشمن داشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در زیر هر موی جنابت است
اما آنچه ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصاً مشائخ و زهاد و عباد ظاهر آن بجهت عدم
استطاعت و عدم فرصت تعهد آنست ولیکن سنت همان است که گفته شد (فائده) و در حدیث ابن عباس آمده
که آن حضرت سدل می کرد موی را و مشرکان فرق میکردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل می کردند و مراد بسدل
فرو هشتن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی و آن را
مفرق می گویند یعنی تارک سر و آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد در وی
بچیزی بعد از آن فرق میکرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست
که امر کرده شده بوی پس سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که دید آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در مخالفت اهل کتاب به از موافقت ایشان بقصد استئلاف قلوب و چون بی نیاز گردانید حق تعالی
او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را بالجمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل است کذا قالوا
و مختار آنست که میگذاشت موها را بحال خود و اگر خود متفرق می شدند فرق میکرد و اگر نه میگذاشت والله اعلم و
اختلاف کردند علما که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر بر آنند که نکرده و مذهب محدثین نیست
زیرا که نرسیده بود شیب بحد خضاب در تمام سر و لحیه چهارده یا هفده یا هژده موی بوده و بعضی نرسیده بود و چون
او بان می کرد پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد و گفت انس بود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر می خواستم
می شمردم و چند موی در سر مبارک وی و گفت خضاب نکرد آن حضرت آنچه مرویست که بیرون آورد انس رضی الله عنه
موهای شریف را که نزد وی بود مخضوب بودند گفته اند مخضوب نبودند بلکه ممزوج و مخلوط بود بطیب و چنان نمود
در رنگ که مخضوب است یا خضاب کرده بود او را انس تا محکم گردد و دیر ماند و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه رضی
کذا قیل و در مواهب و صحیحین از ابن عمر آورده که دید آن حضرت را که رنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد زعفران است
و من از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که موهای شریف سیاه بود
و سیاه رنگ نمی گیرد تغیر و تقلیب بود که بدان می شست و پاک می ساخت باری مگر آن چند موی شریف که سفید بود
آن رنگ میگرفته باشد اگر این خضاب وقت پیری بوده باشد نووی نقل کرده اند که گفت مختار آنست که
رنگ کرده وقتی و ترک کرده اکثر اوقات پس خبر داد هر کس بانچه دید و هر یک صادق و گفت این تاویل متعین است
زیرا که حدیث ابن عمر در صحیحین است و ممکن نیست ترک وی نسبت او انتهی و بدانکه بعضی علما در عدم شیب آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل آن بود وجهی گفته اند که زنان کرده سیاه اند پیری را فالباد هر که کرد

ف تنبیه [illegible]

ف اختلاف است در خضاب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ۱۲

ف رنگ کرده و ترک کرده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] ۱۲

پیدا ارد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چیزی آشکار شود و در روایت متعدده از انس آمده که شیب را اینجا عیب
داشته وگفته ما شاء الله با شیب نه گفته اند عجب است از انس رضی الله عنه که اینچنین گفته و حال آنکه در حدیث آمده است
که شیب وقار است و نور است و شیب ممدوح است بر زبان نبوت وگفته اند که چون انس رضی الله عنه مبالغه آن حضرت
در خضاب و تغییر مشاهده کرد و چنانکه ابو قحافه والد ابوبکر صدیق رضی الله عنه دید که سر و ریش تمام سفید شده مانند ثغامه است
کرده و پنداشت آنرا فرمود تغییر دهید شیب را از قبیح بین و چون انس این حدیث عیب بودن شیب فهمیده و حدیث دیگر
را نشنید یا خیال کرد که آن حدیث منسوخ است باین حدیث چنین حکم کرد کذا فی المواهب اللدنیة گفت بنده مسکین
ثبته الله فی مقام الیقین شک نیست که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعداء دین کما لیست که
در تقویت دین و اظهار شوکت اسلام دخلی تمام دارد خصوصا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آن زمان
غالب بود فرمود حکمت بالغه الهی اقتضاء آن کرد که آن حضرت را شیب که در صورت ضعف و عجز می نماید موسوم نگردانند
و ترغیب آن حضرت صحابه را و تحریص در خضاب که تشبیه باهل شباب دارد هم برای این غرض بود و در حدیث شیب و
ظهور آن بچند شعر است که بجهت خوف و خشیت بود چنانکه فرموده شیبتنی سورة هود والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون
واذا الشمس کورت و آنقدر نبود که در صورت شباب خللی و فتوری راه یابد و این بودن شیب وقار و نور منافات ندارد
چنانچه بر خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه برای تمیز میان وی و میان اسحق علیه السلام شیب پیدا شد و گفت یا
رب ما هذا قال وقار گفت رب زدنی وقارا فافهم وبالله التوفیق * و لحیه شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث
ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کث اللحیة یعنی انبوه و بسیار موی و در حم و کث در لغت
انبوه است ضد لطیف گفته می شود رجل کث اللحیة و کثیث اللحیة و لحیه کثه در شفاء قاضی عیاض آورده کان کث اللحیة یملأ
صدره و در لحیه شریف در طول قدری معین در کتب بنظر نمی آید و در خلاصة الوفا گفته که لحیه آن حضرت چهار انگشت
بود و طبائع یعنی همین مقدار بود و از روی خلقت دراز و کم نمی شد و ... دراز ارسال لحیه محبوب است و جمال
می نماید خصوصا که کث اللحیة باشد والله اعلم نیز این سخن منافی آن چیزی نیست که از شعار مذکور شد و منافی است با قبضه
و در حدیث ترمذی آمده که آن حضرت می گرفت از لحیه خود از طول و عرض وی و بود که شارب را یعنی سبلت را وی فرمود
کسیکه نگیرد سبلت را وی از ما نیست و در صحیحین آمده که مخالفت کنید در گرفتن سبلت مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار
کنید و دراز سازید ریشها را و پست کنید در گرفتن سبلتها و مذهب ائمه در گرفتن سبلت مختلف است و اولی آنست که
اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت است نزد بعضی و سنت است نزد حنفیه احفا است که از بیخ بردارند اما
در حدیث آمده که گرفت آن حضرت سبلت خود را بر مسواک و این ظاهر با احفا منافات دارد کذا قیل و این
در وقتی بود والا در اغلب اوقات احفا اخذ می بود و مشهور در مذهب ما آنست که منتها را بگذارند و این دو تغییر خانه

لحیه شریف

اما در غازی مستحب طول شارب است تا در چشم دشمنان هیبت نماید آنچنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب
المؤمنین نقلاً عن الذخیرة و باکی نیست ترک سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیرالمؤمنین عمر و غیر وی از صحابه
سبالها میگذاشتند زیرا که وی لب را نمی پوشد و طعام در وی نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آن را عنفقه گویند نیز اختلاف است
و افضل ترک آنست اما در حلق طرفین عنفقه لا باس به است و در حد توفیر لحیه نیز اختلاف است مشهور در مذهب حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست
که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که واجب است قطع زیاده بران و گفته اند که اگر علما و مشائخ زیاده بران بگذارند
نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما میگرفت لحیه خود را بقبضه پس آنچه زیاده می آمد از قبضه می گرفت
و این حدیث در آخر کتاب اللباس مذکور است ولیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل
اخذه و باز از نافع از ابن عمر حدیث می آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی
یعنی مبالغه کنید در قطع سبلتها و بگذارید ریشها را بحال خود و تعرض مکنید بدان کذا فسره الشارح و چون بازمکمال کرده اند
چون اعفاء لحیه مامور به است پس چون قصر می کرد ابن عمر با وجود آنکه راوی این حدیث وست و جواب داده اند که قصر
از وی مخصوص به حج و عمره بود و معنی قصر همان که مذکور شد چنانکه قول اما جمست و عادت سلف درین باب مختلف بود
آورده اند که لحیه امیرالمؤمنین علی پر می کرد سینه او را و همچنین از عمر و عثمان نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل
اللحیة و عریضها الی غایة مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق می کرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیث هر دو جانب
ضعیف است و حدیث حلق ضعیف تر است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حمام نه در آمده و نه دیده و آنکه ظهور حمام بعد
از رحلت آن حضرت بعد از فتح بلاد عجم شده و لیکن خبر داده بود به وجود آن و نهی کردن زنان را از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت
و قصد علاج و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قص می کرد شوارب و اظفار را روز جمعه و در بعضی روایات و پنجشنبه
و در کیفیت قلم اظفار چیزی ثابت نشده و لیکن این قدر در آمده که ابتدا می کرد بسبابه یمنی و ختم میکرد بابهام آن و در نظمی
که منسوب است به امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم الاظفار بالسنة والادب یمینها خوابس یسارها اوخسب
و مفارقت نمی کرد از آن حضرت مسواک و شانه و چون ادهان می کرد و شانه میکرد لحیه شریف را نظر می کرد در آئینه
جمال شریف خود را الحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او مطلع نور الهی و مظهر اسرار نامتناهی است
بیت می نازد آئینه حسن ترا جدائی نیست و غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست و صلی الله علیه و آله قدر حسنه و جماله
جید یعنی گردن شریف و عنق نیز بمعنی گردن است در حدیث ابن ابی هاله آمده کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة
و دمیه بضم دال و سکون میم بتی که تراشیده می شود از عاج کذا فی النهایه و در قاموس گفته از رخام بمعنی سنگ سفید
و اگرچه در تشبیه کردن بگردن صنم تحاشی می نماید و لیکن چون آراستگی می نمایند در صنعت آن و مبالغه می کنند
در تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی النهایه و در حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال و در حاشیه دیگر دمیه آهو بره

اما در کتب لغت این معنی یافته نشده والله اعلم و قول او فی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت
عنق ست و از حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریرة کان جید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ابیض کانما صیغ من فضة معلوم میگردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما منکبین بعید ما
و منکب بفتح میم و کسر کاف مجمع سر شانه و بازو و فی الصراح منکب بن بازو و شانه و در وصف آن واقع شده بعید
ما بین المنکبین دور مسافتی که میان دو منکب ست بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بعریض الصدر
کرده اند و عرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است عریض الصدر بعید ما بین المنکبین و این هر دو
صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و رحب الصدر نیز آمده و این کشادگی سینه
محسوس است که داخل حلیه و صورت ظاهر ست و لیکن صدر معنوی که کریمه الم نشرح لک صدرک اشارت بآنست مقامی
عالیست که در تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات ست و غیر او را از کمل اولیا باندازه اتباع
و اقتدا او بوی صلی الله علیه وآله وسلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اخلاق بیاید انشاء الله تعالی و در مواهب
ذکر قلب شریف نیز کرده قد بر وی بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین و الکتد نیز آمده و کتد بفتح کاف و کسر تا فوقانیه
و فتح آن مجمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرهای استخوان نیز آمده سواء البطن و الصدر یعنی برابر شکم
و سینه یعنی هموار نه سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره مفاض البطن واقع شده
و تفسیر کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم عریض الصدر ست و بعضی تفسیر کرده بمستوی البطن مع الصدر
و وصف کرده است ام هانی بطن شریف را گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قراطیس است که بهم نهاده
شده و ته کرده شده است بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ذو مسربة بفتح میم و سکون سین مهمله و ضم را
است و در حدیث ابن ابی هاله دقیق المسربة و تفسیر کرده اند مسربه را بموهای که از فوق سینه تا ناف بوده باریک بوده
و لهذا تعبیر از آن بخیطی که بسینه رسته است و بقضیب که بمعنی شاخ است کرده اند و فی الصراح مسربه بضم را موهای زیره میان
سینه و ناف ظاهر اتفاق اند مسربه است بمعنی راه و رهگذر آب یعنی غیر ازین موی نبود و لهذا در بعضی حدیث گفته که
عاری الثدیین و البطن سوی ذلک یعنی برهنه از موی بود هر دو پستان جز این موی شکم این مسربه گفته اند اشعر الذراعین
والساعدین و المنکبین و اعالی الصدر اشعر الساقین و موی دار بود هر دو ذراع و هر دو ساعد و هر دو شانه بالای سینه
و ساقها و ذراع از مرفقین تا سر انگشت میانه و آنکه در وصف شریف اجرد واقع شده گفته اند که بعضی بدن او از موی
در مقابل اشعر ست که تمام بدن موی دار باشد و ابطهای شریف سفید بود برنگ سایر بدن طبری گفته که این از خصائص
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بغل از تمام مردم متغیر اللون میباشد و بسیاهی میزند و بعضی گفته اند که است
زیاده کرده است که در وی مو نیز نرسته و لیکن سخن کرده اند بعضی مردم درینجا که این ثابت نشده است از بیاض الابطین لازم

نمی آید که موی شانه ابغل را و در بعضی احادیث بیاض ابطیه نیز آمده یعنی می کند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
موی بغل را والله اعلم و در بعضی احادیث عفرة ابطیه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی فی الصحاح
عفره رنگ سرخ و سپید که بسرخی باز زند و مرویست از بعضی صحابه گفت ضم کردم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
بسوی خود پس رسید بمن از عرق بغلهای آن حضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است
که گویا از نقره ریخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه وآله وسلم بین کتفیه خاتم النبوة
و هو خاتم النبیین در میان دو کتف آن حضرت خاتم النبوة بود و بود آنکه چیزی بود برآمده از اجزای بدن شریف
شاید چه در لون و صفا و نورانیت که آن را خاتم النبوة می گفتند بکسر تا فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن باخر یا بفتح
تا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه دلیلست برآنکه نیست بعد از وی پیغمبر و سبب تسمیه آن باین اسم آنست که آنحضرت
نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین نوع که علامتیست که شناخته می شود بآن که وی صلی الله علیه
وآله وسلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از تطرق قدح و طعن مثل چیزیکه مهر
کرده می شود بدان تا راه نیابد بدان خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات الهی سبحانه و سری عظیم مخصوص
بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و آنکه روایت کرده وهب بن منبه آورده که مبعوث نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه بود
علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود
ولنعم ما قال الشاعر بیت نبوت را توئی آن نامه در شت * که از تعظیم دارد مهر بر پشت * و در فتح ابن حجر مکی در شرح
مشکوة گفته که مکتوب بود در وی الله وحده لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری بود
که میدرخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت غائب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم همین
شناخته شد فوت آن حضرت گویا که آن بجهت تعریف موت آن حضرت بود بجهت وقوع اشتباه و اختلاف در آن
یا بجهت آنکه وی محل نبوت بود و الآن حاجت نماند باثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا داناتر است یا آن
بجهت آنکه نبوت باقی نمی ماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات
بین الکتفین آمده و در بعضی آمده عند ناغض کتفه الیسری و ناغض بنون و غین و ضاد معجمتین استخوان نرم که آنرا
غضروف گویند و قرطبی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکتفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف
باشد اگر در جانب یسری باشد میان کتفین است و همچنین در روایتی که عند کتفه الیمنی آمده والله اعلم راویان
ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند باشیاء که می شناسند مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا به بیضه کبوتر
و در حدیث دیگر آمده که بود غدة احمر و غده بضم غین معجمه و تشدید دال مهمله گرهی که در جسد می باشد و پیدا
می گردد بوی شحم گرهی سخت در بیان فی الصراح غده گره گوشت والجمع غدد و مراد آنست که شبیه بود به غده سرخ اما

بمعنی مائل بحمرة است پس منافی نبود با آنچه گفته شد که لون خاتم النبوة چون لون بدن بود و درین روایت هر کسیکه
گفته است که رنگ وی سیاه یا سبز بود کذا فی شرح الشیخ ابن حجر علی الشمائل و در حدیث دیگر آمده است مثل زر الحجلة
و زر بتقدیم زاء مکسوره برای مشدده بمعنی تکمه که برگریبان پیراهن می باشد و حجله بفتح حاء و جیم واحد حجال خانه
عروس مانند قبه که او را تکمه های بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند حجله طائریست مشهور و زر بیضه
او این موافق حدیث کبیضة الحمامة است ولیکن گفته اند که زر در لغت بمعنی بیضه نیامده است مگر تشبیه داده باشد
بزر حجله کذا فی بعض شروح الشمائل و بعضی گفته اند که رز بتقدیم راء بر زای نیز آمده است و بمعنی بیضه است و
در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات مجتمعات موها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بروی موها بود و پس
راوی همان موها گمان کرده و در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند
مشت بود و گرد وی خالها بود مانند ثالیل و ثالیل بهمزه بر وزن مصابیح جمع ثالول بر وزن زنبور آن و اسها
که در پوست می بر آید مثل نخود و بیضه صورت ظاهر و شکل وست در رای العین و در تحت آن سری عظیم بود مخصوص
بآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نبوده هیچ نبی از پیغمبران او والله اعلم (آ) دستهای مبارک وی صلی الله علیه و آله
وسلم در شمائل ترمذی در وصف آن گفته طویل الزندین و دراز زندین بفتح زاء و سکون نون بند دست فی القاموس
الزند موصل الذراع والکف و هما زندان و صورت درازی در بند دست چندان ظاهر و واضح نمی گردد با وجود
آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده عبل الذراعین و در
روایتی عبل العضدین سطبر بازو و عبل بفتح عین مهمله و سکون موحده و ذراع از مرفق تا سر انگشتان میانه و ساعد
کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع رش در دست رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی بسط الکفین
بتقدیم الباء علی السین بمعنی فراخی و گستردن یعنی تمام الکفین موافق روایت رحب الراحة و فی الصراح بسط بالکسر
دست گشاده و فی قراءة عبد الله بل یداه بسطان و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین بر با بمعنی لین الکفین یعنی
نرم کف دستها و سابقا در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم فرو هشته مقابل جعد گویا سبط الکفین
ازینجاست و سبط الجسم بمعنی مرد خوش قد مستوی القامة نیز آمده و در قاموس جل سبط الیدین بمعنی سخی و نیز گفته که سخی
فراخ دست می باشد شثن الکفین تفسیر کرده اند شثن بفتح شین معجمه و سکون مثلثه الغلیظ خشن بمعنی سطبر و درشت و زانچه
خشونت و معنی شثن سخن کرده اند که در احادیث کف دست شریف را وصف بلین و نرمی کرده اند روایت کرده است
طبرانی از مستورد بن شداد از پدرش که گفت آمدم من نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس مسح کردم دست شریف
او را او بود نرم تر از ابریشم و سرد تر از برف و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسودم من حریر را و دیبا را
نرم تر از کف دست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بیابند نیز بوی از حریر دست نرم تر از هیچ یاد شتی چنان اتفاق شود نرم شی

دستهای مبارک

با سطبری جمع می شود چنانکه سائر بدن شریف ناعم و ضخم و سطبر و قوی بود و همچنین کفهای دست نیز پر گوشت و بعضی
گفته اند که وصف بلین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف احوال است پس بود آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم چون عمل می کرد در جهاد و استعمال باسلحه و غیر آن عمل می کرد در دست فا شد و کار و بار آن درشت می گشت
کف دست با این عارضه و چون ترک می کرد آنرا بحال خود می آمد با اصل جبلت که نرم می بود گفته اند و آورده اند که
چون اصمعی که امام ائمه لغت است تفسیر کرد شثن را بخشن گفته شد او را که وارد شده است در وصف نبی صلی الله علیه
وسلم که لین الکف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس عهد کرد که تفسیر حدیث را نکند بعد از ضبط و احتیاط و این
اصمعی بغایت منصف بود و التماس رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بکمال می ورزید حتی
او لیغان علی قلبی پرسیدند که کیفیت این غین و حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و غین او می پرسید میگفتم انچه میدانستم اما انجا نتوانم زد که حقیقت آنرا جز علام الغیوب کسی نداند رحمة الله
علیه بآدابه و انصافه و قاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است شثن را بالغلظ و قصر یعنی سطبری و کوتاهی
و گفته که این محمود است در رجال و مذموم در نساء و دیگر وارد شده این قول با آنکه وارد شده است سائل الاطراف سیلان کند
کرانهای اعضا که عبارت از انگشتان است یعنی دراز و روان و در شفا گفته طویل الاصابع و در روایتی شائل الاطراف
بشین معجمه این نیز نزدیک بمعنی سائل است از شول بمعنی کشیدن سنگ و بار از زمین و برداشتن تا قدم خود و در روایتی
شائن بتبدیل لام بنون چنانکه جبریل و جبرین قاله ابن الانباری و این صفت منافی قصر است مگر آنکه گفته شود که معنی
شثن غلیظ است بی قصر و خشونت اگرچه از صحاح و قاموس معنی خشونت معلوم میشود فتدبر و با آنکه صفات و آثار و برکات
معجزات ید شریف زیاده بر آنست که توان نوشت روایت کرده است مسلم که مسح کرد آنحضرت رخسار جابر بن سمره
را گفت جابر پس یافتم مر دست شریف او را سردی و بوی گویا که بیرون آورده است از طبله عطار آنرا و نیز در طبرانی
و بیهقی آمده است که گفت وائل بن حجر مصافحه میکنم من آن حضرت را تا می ساید دست من بدن آنحضرت بعد از آن
بوی میکنم دست خود را پس می یابم خوشتر از بوی مشک و یزید بن الاسود گفت داد مرا آن حضرت دست خود را پس
ناگاه می یابم دست وی را سردتر از برف و خوشبوتر از مشک گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمد آن حضرت
بعیادت من پس نهاد دست مبارک خود را بجبهه من پس مسح کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال
من افتد که می یابم سردی دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماند که طیب
آن حضرت شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق وی را و اصلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت
بیاید اما برودت دست شریف چه معنی دارد و نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نشان آن سری
است که بواسطه سردی شان و برودت طبیعت خنک عرق آلوده می باشد و لمس آنرا طبیعت خوش دارد بلکه ناخوشی

از اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت که بلمس آن راحتی و ذوقی دست میدهد چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث دیگر معلوم میگردد وفا فهم و بالله التوفیق و اما قدم مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم در وصف وی نیز واقع شده شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده و لیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب لدنیه باصابع القدمین و در مشارق هر دو را بمعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص موضعی از باطن قدم که نمی چسپد بزمین نزد پای نهادن و فی الصراح باریکی شکم و خمصان بفتم خای مردی که اخمص دارد و اضافه باخمصین از برای مبالغه است شدید الاخمص آنکه پای او بسیار بلند می ماند از زمین کذا نقل عن ابن الاثیر مسیح القدمین هموار و پای یعنی املس که چرک و بارگی و شکست در آنها نبود و ینبو عنهما الماء سیلان میکند و تیز میگردد آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله چنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آن حضرت پی سپر میگردد زمین را راه میرفت بتمام قدم و نمی بود اخمص مراد وار و البیهقی و آنرا ابی امامه آمده که گفت بود آن حضرت که نبود مراو را اخمص پی سپر میگرد زمین را بتمام قدم رواه ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین را هم بهمین معنی دارند و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت گویند که اخمص نداشت والله اعلم و ینبو عنهما الماء نزد ایشان وصف علیحده است نه تتمه مسیح القدمین و درین حدیث منافات ظاهر است نهایت آنچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری اخمص بود و برابر نبود و متصل قدم و بسیار بلند هم نبود و لیکن چون پی سپر میکرد زمین را بتمام قدم میکرد و می نشست بر زمین قدم و نمی بود اخمص کذا نقل عن ابن الاعرابی و لیکن باین تقدیر اعتبار مبالغه در اخمص که بعضی شارحان کردند خوب نیست فقد بر و از عبدالله بن بریده آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد منهوس العقب بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کم گوشت پاشنه و منهوس ضبط کرده اند آنرا اکثر بسین مهمله و صاحب الجمع و ابن الاثیر گفته روایت کرده شده است بشین معجمه و در مشارق نیز بمهمله و معجمه هر دو گفته و بعضی گفته معجمه آمده پاشنه بارگ وار و فی الصراح منهوش کم گوشت گفت کاتب الحروف عفی الله عنه پاشنه های پای سیدی الشیخ موسی الجیلانی در صفا و لطافت بحدی لطیف بود که رخسار هیچ خوش شکل آنچنان نمی باشد و بود وی قدس سره و افر الحظ از حلیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رحمة الله علیه در مواهب لدنیه گفته که از میمونه بنت کردم آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را پس فراموش نکردم درازی انگشت سبابه از قدم پای آن حضرت از سائر اصابع و آورده احمد و الطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود خنصر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پای وی دراز تر و مشهور گفته که مشهور شده است بالسنه که سبابه دست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دراز تر از وسطی بود و حافظ ابن حجر گفته که این غلط است از کسی که گفته است آنرا آن نیست مگر در اصابع رجلین و در جمع گفته است که این خطائی است که ناشی شده است از اعتبار بر روایت مطلقه که میمونه بنت کردم کرده است و بجای اصابع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این چنین و لیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه گذشته و

همچنین است نزد بیهقی انتهی کلام المواهب گفت بنده عبدالحق بن سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی را و اشارت کرد
بتقدیم بعثت آن حضرت بر قیامت باین قدر تفاوت و تقدم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد
بمعیت بعثت و قیامت بمبالغه والا حاجت بضم اصبعین نبود و وجه اول آنست که بضم اصبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدم
و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آن حضرت برابر بودند و جمعی می گویند که در آن وقت برابر شدند بطریق معجزه برای
اظهار معیت و مبالغه والله اعلم و کان فی ساقیه حموشة و بود بر هر دو ساق آن حضرت باریکی یعنی ضخم و پر گوشت نبودند
و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث انظرت الی ساقیه کانها جمارة جمار بضم جیم و تشدید میم پیه درخت خرما و آنرا شحم النخل
خوانند که سفید و صاف و لطیف و نرم می باشد ضخم الکرادیس سطبر بند های استخوان کردوس بضم دو استخوان که پیوسته باشند
در مفصل و گفته اند که مراد بآن سطبری قوت اعضا است فی الصراح کردوس استخوان های مفاصل که درگاه باشد
چون دو کتف و زانوها و جز آن و اما قامت زیبای نبی صلی الله علیه وآله وسلم نهالی بود از باغ قدس سروی از بوستان
انس صلی الله علیه وآله وسلم نه کوتاه بود و نه دراز و با وجود آن مائل بدرازی بود و اینکه در حدیث آمده که کان ربعة
من القوم ربعه بفتح را و سکون با و مربوع متوسط القامه و در حدیث دیگر اطول من المربوع واقصر من المشذب یعنی
درازتر از مربوع بجهت میل بجانب طول و کوتاه تر از مشذب بضم میم و فتح شین و ذال معجمتین با تشدید ثانی یعنی
بسیار دراز با نحافت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل الممغط بضم میم اولی و فتح میم
ثانی مشدد و کسر غین معجمه و بمهمله نیز آمده و بغین مشدده و معجمه یا مهمله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند
در نهایت درازی و لا بالقصیر المتردد و نه کوتاه متردد که در آمده باشد بعضی اجزایش در بعضی این عبارت
اثبات قصر نیز میکند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از حد
جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا جاء مع القوم غمرهم یعنی
نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود و باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم می پوشید ایشان را و پست و کوتاه
می نمودند ایشان نزد وی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی ربعه بودی و چون در میان قوم بودی از همه
بلند و سرافراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر دو مرد در دو طرفش می بودی از هر دو بلند نمودی و چون مفارقت
میکردند منسوب بربعه شدی و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلندتر از همه بودی صلی الله علیه وآله وسلم و نبود
مر آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول و عجب است
ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور یکی از اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آن حضرت
روشن و تابان بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب بر بیاض لون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وصف کردند

و را ابیض و بعضی گفتند کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف لون بیاض بود
و ملاحت صفت زائده برای بیان حسن و جمال و لذت بخشی و دلربائی دیدار جان افزای وی صلی الله علیه و آله و سلم
باشد یا احتراز است از ابیض خالص بی نمک که آنرا امهق گویند و تفسیر کردند آنرا با بیض که مخالط نیست او را حمرة
و نه صفرة و نه سمرة بی اشراق و روشنائی مثل بیاض روی مریض و همچو رنگ جص و مانند آن و در روایتی آمده و
سخت سفید روی و سخت سیاه موی و در شعر ابو طالب آمده که در مدح آن حضرت گفته فرد و ابیض یستسقی الغمام بوجهه
ثمال الیتامی عصمة للارامل ٭ و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و ابیض مشرب کانه شراب مخلوط لون بلون یعنی وی سفید مشرب
گویا شیری است مخلوط لونی بلونی دیگر پیوسته گویا یک لون نوشانیده شده است لون دیگر را و مراد اینجا مشرب بحمرت است و در روایت
دیگر تصریح نیز آمده ابیض مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضی ازهر اللون را که در حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند
و ظاهر آنست که مراد بآن نیر و مشرق است و در حدیث نسائی از ابو هریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمده از روی سادگی و محبت و تعجب گفت این
ابن عبد المطلب کجاست و کدام یکی از شماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم بجمال و کمال
و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال او و پر ساخته است صیت کمال و گوش خلائق را گفتند صحابه هذا الامغر
المرتفق این مرد سرخ و سفید روی که بمرفق خود بر بالش تا زتکیه زده نشسته است اللهم صل علی محمد و آله قدر حسنه
و جماله و فی القاموس امغر بغین معجمه کسیکه در روی وی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و مرتفق آنکه به مرفق
خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض امهق و معنی امهق معلوم شد و فی القاموس
الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس بنیر اللون و در وصف لون شریف اسمر نیز واقع شده سمرة بضم مرتبه
ایست میان سفیدی و سیاهی و اسمر گندم گون را گویند کذا فی القاموس و در صراح گفته سمرة گندم گونی و
گفته اند که این با ابیض مشرب جمع می شود و عرب اطلاق می کند اسمر را بران و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که
بیاضش مائل بسمرة بود و گفته اند که مشرب چون مشبع باشد مشابه باسمر است و لیکن ادمة بمعنی سیاهی که روی سخت است
چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض الامهق و لا بالآدم و از قاموس و صراح معلوم میشود که ادمة بمعنی سمرة و آدم بمعنی
اسمر است و برین تقدیر لیس ... و لا بالآدم آدم شدید الادمة مراد باشد و چنانچه گفته شد پیشین گذشت که مراد بسمرة آنست که مخالط بیاض
بود و مراد به بیاض که اثبات کرده اند بیاض مخالط باین حمرت است و بیاضی که نفی کردند بیاض خالص که آنرا امهق
خوانند باین تقدیر ساقط شد آنچه ابن جوزی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث است
که در وی ابیض مشرب واقع شده و لا بالآدم واقع شده و آدم اسمر است و بعضی در وجه جمع میان بیاض و سمره
گفته که آنچه از جسد اطهر وی برهنه بآفتاب بود مثل روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب

پوشیده بودی ابیض و این سخن را تضعیف کرده‌اند که آفتاب را تاثیر بود و بدین شرف وی تغییر لون آن چنانکه الورث
المتجرده را که در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت باین داشته‌اند یعنی آنچه برهنه و بیرون می بود از ثیاب
نیز روشن و تابان و سفید بود چنانکه از سائر مردم می باشد یا آنکه انس خادم درگاه گاه و بیگاه است پس
چون وصف کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و آله وسلم پس تاویل مراد همان است که گفته شد و بعضی گفته‌اند
در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمره بسمرة آمیز گشته بود اما مشی و رفتار دلربای آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا مشی تکفا تکفؤا کانما
ینحط من صبب و تکفؤ را تفسیر کرده‌اند بمیل کردن بجانب پیش چنانکه شاخ گل میل می کند و بپای برداشتن بقوت و
سرعت بی استرخا و کسل و نزد بزار از حدیث ابی هریره آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می سیر کرد
زمین را تمام قدم می کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی کرد جمیعاً یعنی بقوت بی استرخا
و سستی اعضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقلع می کرد یعنی بر می داشت پای از زمین تمام و کشادن و گام
و آسان و سبک می رفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما ینحط من صبب گویا فرود می آمد از زمین منحدر بجانب
نشیب و صبب بفتحتین و صبوب زمین منحدر و انحدار از بالا به نشیب فرود آمدن و مانا که این مثل است برای قوت برداشتن
پای تمام نه برای سستی و تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابو هریره آمده گفت ندیدم من هیچ کسی را شتابنده در راه
رفتن از رسول الله گویا زمین در نوردیده می شد زمین برای وی و بودیم ما که در مشقت می انداختیم نفسهای خود را و میدویدیم
تا همسری توانیم کرد با وی و وی باک نمی‌داشت بی تکلف بطور خود می رفت و اضطراب نمی کرد و اصلا و این مشی
اولو العزم و اهل همت و شجاعت است و اعدل و اقوم اقسام مشی است و ارواح است مر اعضا را وگاهی بمقتضای وقت
وگاهی بی نعل و پیاده می رفت وگاهی سوار می شد خصوصاً در غزوات بیت و پیاده خوش بود اندر چمن بناز
آنکس و من پیاده خوش ست و سوار خوش و چون با اصحاب می رفت پیش پیش می برد ایشان را و خود عقب می
رفت و می فرمود بگذارید و خالی دارید پشت مرا برای فرشتگان و در حدیث آمده است کان یسوق اصحابه بود آنحضرت
که میراند اصحاب را پیش خود سوق براندن دواب را از پس و قود کشیدن از پیش و در سفر بعد از مجموع صحابه رفتی و
ضعفا را تقویت دادی و ماندگان را سوار کردی وگاه ردیف خود ساختی صلی الله علیه و آله وسلم فائده انواع
مشی ده است یکی تماوت که مرده گانه و فسرده گانه چون چوب خشک روند و از مهاج که بطیش و خفت و سبک سری و قلق و اضطراب
روند و این هر دو نوع مذموم و مستقبح اند و دلیل اند بر خمول مرده دلی و دیگر هون که با حرکت تام و سرعت اندک
بروند و این نوع مشی آن حضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم بسکون و وقار بی کبر و تماوت چهارم سعی که مشی با سرعت
است پنجم رمل ششم مشی بسرعت برداشتن پا با و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند هفتم نسلان که عدو

که این معنی از عجیب عجائب است و در حقیقت هیچ عجب نیست بلیت دران زمین که تشبیه ورزند قطره که دست ٭ چه جای دم زدن
نافهای تاتاریست ٭ و عائشه گفته است رضی الله عنها می بود عرق در روی شریف آنحضرت مانند لولو و اطیب از مشک اذفر
رواه ابو نعیم در وصف بدن شریف از جابر بن سمره گذشت که گفت سود آنحضرت رخساره مرا بدست مبارک خود پس یافتم
دست او را برودتی و ریحی گویا بیرون آورده است آنرا از طبلهٔ عطار و هر که مصافحه میکرد آنحضرت را می یافت تمام روز بوی
خوش از دست خود و هر طفلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر سر وی نهاد ممتاز و معروف می شد
میان صبیان ببوی خوش فائده بدانکه در بعضی احادیث آمده که گل سرخ پیدا شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و در جای دیگر آمده است گل سفید از عرق من پیدا شده است در شب معراج و گل سرخ از عرق جبرئیل و گل زرد از عرق
براق است و نیز آمده است که فرمود بعد از رجوع از معراج قطره از عرق من بر زمین افتاد و در وئید از ان گل سرخ هر که خواهد ببوید بوی
مرا باید که ببوید گل سرخ را و در روایتی آمده است که چون افتاد قطره از عرق من بخندید زمین و در وئید گل سرخ الا آنکه می شاید در صحت
این احادیث باصطلاحی که دارند سخن است صاحب مواهب لدنیه از ابو الفرج نهروانی آورده که گفت اگرچه درین احادیث آمده
قطره ایست از دریای فضل نبی مختار و اندکیست از بسیار آنچه مکرم گردانیده است پروردگار جلیل جل و عز و فتح گردانیده است
بدان مرتبت منزلت او را و سخنان مؤلفان بر حکم صناعتی است که در تحقیق و تصحیح اسناد دارند بجهت سیما و دفع لعن آن جاه نا
هم درین احادیث که مذکور شد نه اصل آنها اختلافی هم هست والله اعلم و چون آن حضرت میخواست تغوط کند یعنی قضاء حاجت
نماید شگافته می شد زمین و فرو می برد بول و غائط او را و فائح میشد از ان بوی خوش مطلع نمی شد بر آنچه بیرون می آمد از وی کسی
و هیچ بشری و از عائشه آمده است که گفتم مر آنحضرت را که تو می آئی مستراح را و نمی بینم از تو چیزی از پلیدی فرمود که آیا ندانسته
تو ای عائشه که زمین فرو می برد آنچه بیرون می آید از انبیاء پس دیده نمی شود از ان چیزی و مرویست از بعضی صحابه که گفت
صحبت داشتم من آن حضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را آمد در مکانی پس قضا کرد حاجت را پس در آمدم من
آن مکان را که بر آمد آنحضرت از ان پس ندیدم مر او را اثر غائط و نه بول و دیدم در آنجا کلوخ پس گرفتم آنها را و یافتم آنها را که بوی طیب
و قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا گفته که بتحقیق رفته اند قومی از اهل علم بطهارت حدثین از آن حضرت و این است قول
بعضی اصحاب شافعی و آثار بول او را مشاهده کرده اند بسیاری و نوشیده است ام ایمن که خدمت میکرد آنحضرت را آورده اند که شبها
در تحت سریر آنحضرت قدحی می نهادند که در ان بول میکرد شبی در ان قدح بول کرده بود چون صبح شد فرمود یا ام ایمن بریز آنچه
در ان سفال است پس نیافتند در ان چیزی گفت ام ایمن والله تشنه شدم و خوردم آنرا پس خنده کرد آنحضرت و امر نکرد بغسل فم
و نهی نکرد از عود و گفت دیگر درد نکند شکم تو هرگز و بار دیگر زنی بود که نام وی برکه بود و نیز خدمت میکرد آنحضرت را پس بخورد بول او فرمود
آنحضرت صحت یا ام یوسف بیمار نشوی هرگز پس بیمار نمی شد آن زن هرگز مگر بیماری که در ان وفات یافت از عالم رفت و در بعضی روایات
آمده است که مردی بول آنحضرت را خورده بود پس بوی خوش میدمید از وی و از اولاد وی تا چند پشت و در مواهب و شفا

این دو روایت مذکور نیست و روایت است که مردم تبرک می‌کردند ببول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اما بول مذکور شد هانا و
خون و آشامیدن خون آنحضرت هم نیز مکرر واقع شده است از صحابه خوردن آن یکی آنکه حجامی حجامت کرد آنحضرت را پس بیرون برد خون او را فرو برد
او را در شکم خود پس پرسید آنحضرت چکار کردی خون را گفت بیرون بردم تا پنهان کنم آنرا نخواستم که خون ترا به زمین ریزم پس پنهان
بردم آنرا در شکم خود فرمود تحقیق عذر کردی و نگاه داشتی نفس خود را آنچه از امراض و بلاد آمده است که چون مجروح شد آن حضرت
روز احد بمکید جراحت او را مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری رضی الله عنه تا آنکه سفید ساخت آنرا گفتند بینداز خون را از دهن
گفت لا والله هرگز نریزم خون آن حضرت را بر خاک پس فرو برد آنرا پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که خواهد
که بنگرد بمردی از اهل بهشت بنگرد بسوی این مرد و از عبدالله بن الزبیر آمده رضی الله عنهما که حجامت کرد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم روزی پس داد مرا خون را و گفت غائب کن این را در جائیکه کس نه بیند و دور بیاید پس نوشیدم آنرا که پوشیده تر از آن
مکانی نیافتم پس گفت آن حضرت وای ترا از مردم و وای مردم را از تو کنایت کرد از قوت و مردانگی و شجاعت و شهامت
که او را از آن حاصل شد باعث حرب و قتال با مردم شد وی رضی الله عنه هیبت نکرد یزید را و اقامت کرد بلکه شریف مجتمع بود و
بر وی حجاز و یمن و عراق و خراسان و یونان گشت او را حجاج بن یوسف در امارت عبدالملک بن مروان و بدار کشید و له قصة طویلة
و در روایتی آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عبدالله بن الزبیر را وقتی که فرو برد خون را لا تمسک النار الا قسم الیمین
مساس نکند ترا آتش دوزخ مگر برای سوگند که حق جل و علا خورده و ان منکم الا واردها الآیة و درین احادیث دلالت بر طهارت
بول و دم آنحضرت و برین قیاس سائر فضلات و عینی شارح صحیح بخاری که حنفی مذهب است گفته که بهمین قائلست امام ابو حنیفه و
شیخ ابن حجر گفته که دلائل متکاثره و متظاهره اند بر طهارت فضلات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و شمار کرده اند آنرا ائمه از
خصائص وی صلی الله علیه وآله وسلم و اما مباشرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با نساء اگرچه ذکر این وصف بظاهر بعید از ذکر
ظاهر و حسد باطن مناسب است و چنانکه در کتب قوم واقع شده است لیکن درین کتاب بجهت انتیاق الخبر کلام و اتساق و انتظام آن
بجهت ذکر بعض مقامات که در آن کتاب درین مقام مذکور نیست و آنرا افاده و لا باس بذکر این با مناسب یافتم چنانکه بر اهل فهم و
ارباب طبع روشن خواهد بود اول آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و دفع فضول است چه
در احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب ضعف قوی و اعضا و آلات و بجاهلیت تفاخر و مباهات بقوت باه و شهوت
جماع و تمادح بدان و تعیب و تعبیر بضد آن امری مقرر و معروف و عادت مستمره است میان مردان و محبت نساء و نکاح سنت و
از کمال است و یکی از آن مواضع که عقل کوتاه اندیشان از حقیقت کما هی آن محجوب است مباشرت و جماع با نساء است که آنرا در صورت
نقصان تصور میکنند و از باب لهو و لعب شمارند و این از نقصان فهم و اعوجاج طبیعت و بهائمیت است و نظر بحقیقت جامعیت
فعل و انفعال و تاثیر و تاثر که علت غائیه ظهور عالم است چنانکه درین کارستان کاری دیگر نیست و فعل سید انبیاء و رسل صلی الله علیه
وآله وسلم سند و حجت آن بس است و تتمه این کلام در ذکر ازواج مطهره در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث انس آمده است

که آنحضرت گشت بر تمام زنان خود در یک شب و آن یازده تن بودند گفت راوی گفتم با انس آیا طاقت داشت آن را گفت انس بودیم ما که میگفتیم
میان خود که داده شده است آنحضرت را قوت سی مرد رواه البخاری و در بعضی روایات قوت اربعین مرد از مردان بهشت آمده است که
هر مردی از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آورد جبرئیل دیگی از طعام
پس خوردم از آن و داده شدم من قوت چهل مرد در جماع و قاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم
من فرج رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز و در روایتی دیگر آمده که گفت آنحضرت ای عائشه ... آنحضرت وصیت کرد
به علی رضی الله عنه که نشوید مرا جز تو و باید که نظر نیفتد کسی بر فرج من که نبیند هیچ کس عورت مرا مگر آنکه نابینا گردد و ...
این کمال قوت جسمانی اوست و قوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از حرکت باز میداشت بلکه بر خلاف
حرکتش میبرد چنانکه از رد شمس بعد از غروب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و درین محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم
آنحضرت در ماکل و ملاعم آن بود که هرگز سیر نخورده و به نان جو قناعت فرموده و قوت و توانائی بدن درین مرتبه یکی از معجزات
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر ارباب فهم و ذکا عیان است آنست که بود حسن و جمال و صفا و نور و رنگ لون و خوبی روی وی درین مرتبه که
مذکور شد و معلوم شد پس که نسبت ملاحت حسن و صفا بسیار نیز در آن می افزاید چنان بود پس معلوم شد که این نوع دیگر از عالم دیگر بیرون دائره
عادت و اسباب صلی الله علیه وآله وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود و در حدیث آمده ابن عباس که گفت محتلم نشد هیچ پیغمبر هرگز و احتلام
از شیطان است رواه الطبرانی و آمده در حدیث متفق علیه آمده است که در می یافت آنحضرت را فجر در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب بود از غیر
احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت و ظاهر این عبارت تقیید به غیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بر وی صلی الله علیه وآله وسلم جائز باشد
والا استثنا کردن آن را فائده نبود و جوابش آنست که بنا استثنا بر عدم جواز است و این قید اتفاقی است و بیان واقع است یعنی غسل آن حضرت
از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بر وی جائز نیست و اگر نه از جنبی باشد لازم آید که در جنابت با احتلام غسل میکرد و این فاسد است
و قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جائز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و مراد احتلام در حدیث
صیام رویت انزال است بی دیدن چیزی در خواب و این از شیطان نیست آنچه شیطانی است دیدن خواب است و قاضی عیاض گفته که
آن از جهت بعد عهد از جماع و کثرت اجتماع ماء بود و نکته در حدیث طویل از طریق ائمه اهل بیت نبوت که منتهی میشود به امام حسن
و امام شهید حسین سلام الله علیهم مشتمل است بر بیان حلیه شریف و بر بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن سوال کردم
خال خود که هند ابن ابی هاله است از حلیه آنحضرت و بود وی وصاف حلیه شریف و من امید داشتم که وصف کند وی از آن چیزی که متعلق
شوم من بدان و تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف دین باشد و خود وی سلام الله علیه متصف بود بحلیه شریف تا آنکه
اگر شخصی در خواب بدیدی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدی بپرسیدند که چه صورت بوده است اگر بصورت
امام حسن میگفتند بصورت بوده و حقیقت دیده است پس گفت هند بن ابی هاله که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخما مفخما
یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس گفتم من هند ابن ابی هاله را وصف کن مر منطق آن حضرت را

و سکوت و تکلم او صلی الله علیه و آله و سلم گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه اندوهناک دائم الفکر و نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمیکرد بی حاجت دراز بود خاموشی وی و افتتاح میکرد سخن را و ختم میکرد آنرا باشداق خود یعنی بکشادن کنج دهن یعنی سخن را بتمام و کمال و درستی از دهان می بر آورد نه شکسته و ناقص و تکلم میکرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت چنانکه در حدیث آمده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا و تکلم میکرد بیان فاصل و مفصول که نبود در وی نقص و نه فضول و بود آنحضرت نرم طبیعت خوش خلق نه درشت سخن و تند خوی و تعظیم میکرد نعمت را اگرچه کم بود و هیچ نکوهش نمیکرد چیزی را از جنس طعام را چنانکه مذمت میکرد و ستایش نیز نمیکرد چنانچه اهل ترفه و تنعم کنند و خشم ایستاده و تاب نمی آورد کسی خشم او را وقتیکه تجاوز کرده شد از حق تا آنکه انتقام میکشید از آن و خشم نمیکرد و انتقام نمی کشید برای نفس خود و آنچه متعلق بدنیا بودی و اگر اشارت میکرد بچیزی بتمام کف دست میکرد یعنی به انگشت تنها و چون تعجب میکرد برمیگردانید کف دست را از وضعی که مخالف وضع دست است بر آن یا از وضعی که کف دست شود بر آن در وقت تعجب و چون سخن میگفت میزد انگشت نر دست راست را بکف دست چپ و عادت آنحضرت هم بر اسلوب آنچنین افتاده بود و عادات شریفه وی لاجرم در پیغامبری نکته خواهد بود که عقل از دریافت کنه آن قاصر است والله اعلم و چون غضب میکرد میگردانید روی چهره شریف را و چون خوشحال میشد فرو می پوشید چشم آورد و اکثر ضحک وی تبسم بود صلی الله علیه و آله و سلم و پیدا میشد در تبسم دندان شریف مانند ژاله در صفا و لطافت و آب و تاب گفت امام حسن رضی الله عنه که پنهان داشتم این حدیث را از امام حسین مدتی یعنی پیش ازو حدیث نکردم با وی بالفعل و چون تحدیث کردم با وی یافتم او را که سبقت کرده بود مرا در سماع این حدیث و پرسیده بود پدر خود را یعنی علی مرتضی را رضی الله عنه زیاده بر من از مدخل و مخرج و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشته بود از ان چیزی را پس گفت امام حسین رضی الله عنه پرسیدم پدر خود را از دخول وی در خانه صلی الله علیه و آله و سلم یعنی چون بمنزل می آمد چه کار میکرد گفت چون می در آمد در منزل جدا میکرد و قسمت میکرد آنرا سه بخش میکرد و آمدن خود را بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد در ان و اگرچه وی صلی الله علیه و آله و سلم در همه وقت و در همه حال در عبادت بود اما مراد اینجا خاص لله است که بی اختلاط خلق باشد و خلوتی با حق است و بخشی دیگر برای اهل و عیال و ادای حقوق ایشان از مکالمات و مباسطات و مباشرت با ایشان و بخشی دیگر برای نفس خود و ادای حق وی را از استراحت و نوم و امثال آن پس ازان بخش میکرد بخش خود را میان خود و میان مردم و شریک میگردانید ایشان را در ان پس بخیر میرسانید اول خواص اصحاب بحاجات عامه میرسانید ایشانرا یعنی اول بخواص میرسید و ثانیا بواسطه ایشان بعامه میرسید و ذخیره نمیکرد آنحضرت و نگاه نمیداشت از مردم چیزی را از فوائد و نصائح یعنی آنچه مناسب حال و در خور حال ایشان بود و بود از سیرت شریفه و عادت کریمه وی صلی الله علیه و آله و سلم ایثار و اختیار اهل فضل در علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد ایشانرا در درون در آمدن و حضور مجلس شریف و مخصوص گردانیدن و قسمت کردن بر قدر فضل و مرتبه ایشان در دین یعنی هر که در دین مخصوص تر و ممتاز تر بود نصیب وی از زمان و رعایت افزون و بیشتر می بود و مشاغل می نمود بمقتضا احتیاجات مردم و تحصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشانرا در کاری که اصلاح حال ایشان در ان بودی و امر میکرد ایشانرا به سوال کردن از حضرت وی و خبر دادن بچیزی که باید و سزد و منفعت بود ایشانرا

انچه می شنود آنکه حاضر است از شما بآنکس که غائب است و میفرمود برسانید شما حاجت کسی را که نمیتواند رسانید وی حاجت خود را
فائده دهد هرکه برساند بسلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود رسانید ثابت دارد خدا تعالی قدم او را روز قیامت و ذکر کرده نمیشد
نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج است بآن در دنیا و دین و آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات و مذکور نمیشد در بزم شریف وی آنچه
لایعنی است و فائده نیست در آن و در می آمدند طالبان علم و خیر و برکت می یافتند نصیب خود را و از آن بیرون می آمدند از مجلس شریف
راه نماینده بخیر و محبت علمی و ادبی که حاصل شده ایشان را از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم
پدر خود را از مخرج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با اصحاب می نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم یخزن لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا بسته میداشت نگاه میداشت زبان خود را مگر در چیزی و سخنی که فائده میداشت
و سود می کرد و در لفظ یخزن که از خزانت یعنی گنجینه نهادن دلیل را اشارت است که زبان شریف وی در رنگ کلید در خزینه
دل است که حقائق و معارف و لآلی بود در آنچه بود میکرد و وقت آنرا میگشاد و اگر نه در بسته میداشت تالیف میکرد آنحضرت قلوب
ایشان را و نگاه میداشت از رمیدن و این در حقیقت بفضل الهی تعالی جلشانه است چنانکه فرموده هو الذی الف بین قلوبهم الآیه
و احسان و عطا بسیار مینمود ضعیفان ایمان را که ایشان را مولفة القلوب می نامند و بزرگ و گرامی میداشت بزرگان هر قوم را و والی میکرد بر ایشان
و حذر میکرد از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان میرزد نفس شریف خود را از اعدا تا زبان نرسانند و این پیش
از نزول کریمه و الله یعصمک من الناس بود یا قطع نظر از آن در غایت علم حکمت و تعلیم و ارشاد است در حقیقت این
التفاتیست از نگاه داشت عدم انبساط بخلق تا جری نشوند و بیباک نشوند با وجود حذر و احتراس نمی پیچید از هیچ یکی طلاقت وجه
گشاده روئی و خوشخوئی را و تفقد مینمود و بازپرس میکرد اصحاب را و می پرسید مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد نیکی کند
و تحسین نماید و تقویت و تائید کند و اگر نباشد اصلاح کند و تقبیح نماید و نهی کند از آن و عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد
حسن را و تقبیح میکرد قبیح را و خوار مینمود آنرا از هر که واقع شود و مبالات نمیکرد و تغافل از آن با کسی نمیداشت اگرچه عظیم القدر
بودی بظاهر این پرسیدن احوال مردم از یکدیگر از قبیل تجسس بود و تجسس آن بود که عیبهای نهانی مردم را پرسند بقصد اشاعت و
تفضیح و این احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر یعنی همه افعال
و اوضاع شریف وی معتدل و هموار بود و متمکن در یک قرار بود در کارهای وی پستی و بالا نبود و اختلاف و افراط و تفریط نبود
و غافل نمی بود از تعلیم و تادیب و تهذیب امت همیشه در سیاست و تدبیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند
و از کار باز نمانند و التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانیده نشود بر امت و در هر حالی هر کار را نزد وی
صلی الله علیه و آله وسلم ساختگی و آمادگی بود و مانند سلاحهای جنگ و آلات حرب هر چه واقع میشد از امور و مصالح آن مهیا داشت و
تقصیر نمیکرد در حق و تجاوز نمیکرد از آن همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقربان او همه اخیار و ابرار بودند فاضلتر و
مقرب تر نزد وی از مردم کسی بود که ناصح تر و خیرخواه تر خلق بود گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را رضی الله عنه از

مجلس آنحضرت و آداب و اوضاع وی در همنشینی کردن با مردم گفت نمی نشست و بر نمی خاست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مگر به ذکر خدا
یعنی در نشست و برخاست همیشه در ذکر خدای بود و چون در مجلسی می درآمدی می نشست همانجا که میرسید و قصد بالانشینی نمیکرد و جای معین
برای نشستن خود نمیگرفت و امر میکرد است را باین و نهی میکرد از قصد بالانشستن و میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب
از عنایت و توجه و التفات گمان نمی برد همنشین وی که هیچ یکی گرامی تر باشد از وی نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و با هر کس باندازه
حال و قدر و قابلیت وی عنایت میکرد که وی راضی میشد و خوشحال میگشت و هر که همنشینی میکرد با آنحضرت یا حاجت می آورد نزد وی
صبر میکرد بران تا آنکس خود برنمیگشت و بر نمی خاست آنحضرت تا وقتی که او برنمیگشت و برنمی خاست و هر که سوال میکرد از آنحضرت
و در خواست حاجتی رد نمیکرد او را اگر بحاجت وی و اگر فرضاً چیزی حاضر نمیبود بسخن خوش و دلجوئی باز میگردانید و شرح این سخن
در باب اخلاق شریف در جود و سخای آنحضرت خواهد آمد بدرکرده بود مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و گشته
بوده اند همه نزد وی در حق برابر که در حق هیچکس فروگذاشت نمیکرد و بود مجلس وی مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانت بلند کرده نمیشد در وی
آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی حرام و سخن ناشایسته و ظاهر و شایع گردانیده نمی شد زلات مجلس یعنی اگر فرضاً از کسی لغزشی و ناشایسته
و لغزشی واقع میشد میپوشیدند و منتشر نمیگردانیدند و همه اهل مجلس معتدل متساوی و متوافق بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود
هر که متقی تر فاضلتر و متواضع بودند با یکدیگر و توقیر میکردند کبیر را و رحم میکردند صغیر را و اختیار میکردند محتاج را و رعایت میکردند غریبان را

صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله تعالی عنهم

## باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

بدانکه خُلق بضم خاصیت باطن را گویند و خَلق بفتح خا صورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق بالضم وبضمتین
و بالسکون السجیة والطبع وفی الصراح خلق خوی حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و تازه روئی و حسن اختلاط با خلق آید و لیکن معنی آن
عامتر است از ان و خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مقصور بران نبود بلکه رحیم و رفیق بود بمسلمانان و شدید و غلیظ بود بر کفار و حسن
خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد بان افعال بسهولت و آسانی و این را بیانی است که در کتب معقولات ذکر کرده شده و حدیث
و اختلاف است در آنکه خلق غریزی است که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا مکتسب است که بنده آنرا بکسب و ریاضت
حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که غریزیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قسمت
کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است ارزاق شما را رواه البخاری و فرمود اگر خبر داده شوید که کوهی
جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی برآمد از خوی خود قبول نکنید و این مشعر است باستبعاد تغییر خلق و الا
هر دو را امکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند دران در بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شدید
نشسته است که متعسر بلکه متعذر است زوال آن و غیر آن مامور است بمجاهدت و ریاضت تا محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف و ریاضت یا
قوی میگردد و بعضی از قوت بضعف می آید و در شرع امر بتحسین اخلاق واقع شده و انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم برای تربیت
و تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغییر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی ارسال ایشان و فرستادن پیغمبران بهر آن چه بودی [illegible]

ماثوره واقع شده اللهم کما حسنت خَلقی فحسّن خُلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها
ولا یصرف سیئها الا انت و این همه برای تعلیم و تلقین امت است و در حدیث اشج عبد القیس واقع شده ان فیک لخصلتین یحبهما الله الحلم
والاناة گفت یا رسول الله قدیما کانا فی او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدای را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق که دوست میدارد
آنها را پس تردید در سوال مشعر است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی کسبی و اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب صحبت
و اعتیاد حاصل و حادث شده تغییر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جبلی و قدیم است تغیر و تبدیل آن متعسر است با وجود آن از حیطه
امکان بیرون نیست والله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات از صورت و سیرت و جمیع کمالات و فضائل و محاسن
حاصل است مر تمامه انبیا و رسل را و ایشان مجمع و فائق اند از تمامه افراد بشری و رتبه ایشان اشرف رتب و درجات ایشان ارفع
درجات است و هیچ عالی در رفیع باشد مقام کسانی که اجتبا کرده و برگزیده حق سبحانه ایشان را بفضل خود و جمع کرده ایشان را در کنف
خود صلوات الله و سلامه علیهم و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجه نبی نرسد و شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه
در تفسیر مدارک میفرماید که تحقیق کفر بوده است قدام بعضی اقوام در تفضیل ولی بر نبی و این کفریست جلی و لیکن حق جل و علی
تفضیل داده است بعضی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و در شفای قاضی عیاض مالکی
مذکور است که اخلاق انبیا صلوة الله و سلامه علیهم همه مفطور و مجبول است نه مکتسب و در همه وی جبلت است در اول خلقت و
اصل فطرت بی مغالبت اکتساب و ریاضت همه باجتبای جود الهی و فیض فضل نامتناهی اوست جل جلاله شعر تبارک الله ما وحی
بمکتسب + ولا نبی علی غیب بمتهم + مراد بوحی اینجا نبوت و رسالت است که مبدا وحی و القا حکمت است لا اکتساب نفس
و هیچ حاجت به بیان ندارد و بعضی از ایشان را ظهور آن نیز در حالت صباست چنانکه در شان یحیی فرمود علیه السلام و آتیناه
الحکم صبیا و آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان بوی گفتند چرا بازی نمی کنی با گفت برای بازی پیدا
کرده نشده ام و در تفسیر مصدقا بکلمة من الله گفته اند تصدیق کرد یحیی بعیسی علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گواهی داد
که وی کلمة الله و روح اوست و گفت عیسی علیه السلام در مهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت فتوا
خود نیز صبی بود در میان صبیان و طبری آورده که وی علیه السلام در وقت ابتدای ملک دوازده ساله بود و در تفسیر ولقد آتینا ابراهیم
رشده من قبل گفته اند ای هدیناه صغیرا و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از ابدا خلق فرشته را بر وی فرستاد تا که گفت امر کند
ترا خدای تعالی که بشناسی مرا بدل و ذکر کنی بزبان پس گفت قد فعلت بود و وی علیه السلام در وقت القا در آتش شانزده ساله و قصه موسی
علیه السلام با فرعون و اخذ لحیه وی هم ازین باب است و وحی فرستاده حق تعالی بیوسف در وقتیکه افگندند ورا برادران در چاه و برداشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست و برداشتن سر مبارک خود را بسوی آسمان در وقت ولادت مشهور است و فرمود هرگز قصد نکردم
بچیزی از امر جاهلیت مگر دو بار و نگاه داشت مرا پروردگار تعالی و تقدس از آن مبغوض گردانیده شد نزد من از اول فطرت اوثان و شعر
بعد از آن متمکن گردانیده شد امر با انبیا و مترادف گشت بر ایشان نفحات ربانی و مشرق گشت انوار معارف سبحانی در دلهای ایشان تا رسید

بیان اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها

در مرتبه قصوی و نهایت درجات این کمالات بی مباشرت ریاضت و نیست مراد بقول وی سبحانه ولما بلغ اشده واستوی
آتیناه حکما وعلما و بعضی اولیاء نیز بعضی ازین صفات ناشی میگردد و نیز در کل و عصمت خاصه انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین و اعلی و اشرف و اتم و اکمل و احسن و اجمل و ابهر و اقوی و اجمع مراتب اخلاق و خصال و صفات جمال و جلال خارج از حد و عد و بیرون
از حیطه ضبط و حصر ذات بابرکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم که هرچه در خزانه قدرت و مرتبه
امکان از کمالات متصور است همه در وی حاصل است تمامه انبیا و رسل اقتباس آفتاب کمال و مظاهر انوار جمال اویند ولله در ابو صیری
فیما قال شعر وکل آی اتی الرسل الکرام بها ٭ فانما اتصلت من نوره بهم ٭ فانه شمس فضل هم کواکبها ٭ یظهرن انوارها للناس
فی الظلم ٭ و کلهم من رسول الله ملتمس ٭ غرفا من البحر او رشفا من الدیم ٭ وی صلی الله علیه وعلی آله قدر حسنه وجماله و کماله از جهت اجتماع
مکارم اخلاق و محامد صفات و کثرت و قوت و عظمت آن در ذات شریفش ثنا کرد وی پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرمود وانک
لعلی خلق عظیم و فرمود وکان فضل الله علیک عظیما و فرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در روایتی اکمل
محاسن الافعال پس معلوم شد که تمامه مکارم اخلاق و محاسن ذات شریف وی جمع بود و چون نباشد که معلوم وی سبب علیم و محمود سبب
او قرآن عظیم است ٭ فصل ٭ در حدیث آمده است که پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی وی آنست که هرچه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و محامد صفات مذکور است متصف بود و آنحضرت
بدان و در شفای قاضی عیاض این عبارت بیان آورده که یرضی برضاه و یسخط بسخطه یعنی آن حضرت خوشنود می شد بقرآن و خشم
میگرفت بخشم گرفتن قرآن یعنی رضای او بامر الهی و امتثال آن و سخط او بنواهی و ارتکاب آن بود و این ناظر است بهمین معنی که
گفته شد و در عوارف المعارف گفته که مراد عائشه آنست که قرآن مهذب اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم بود و بیان کرده این را
حضرت شیخ بیانی طویل که حاصلش آنست که بعد از اخراج حصه شیطان از آنحضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذشته بقیه نفس
و کیفی برحد نفوس بشری باقی داشته شد صفات و اخلاق بشری ازان تا ظهور آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای تنبیه و تصفیه
و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته موجب حسن خلق و تهذیب اخلاق است که امهات آن صفات در نفوس ایشان بمرتبه ظلمت
و کثافت ثابت و راسخ است گرد چنانچه فرمود لنثبت به فوادک ثبت بعد از اضطراب میباشد از جهت حرکت نفس بظهور صفات
و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانچه جنبید نفس شریف نبوی وقتیکه شکسته شد دندان شریف و سیلان کرد خون بر روی
مبارک وی و فرمود کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم و هو یدعو الی ربهم پس فرستاد خدای تعالی لیس لک من الامر شیء الآیه پس پوشید
قلب نبوی لباس اصطبار و آمد بعد از اضطراب بسوی قرار پس متنوع شد نزول آیات و ظهور این صفات حد آثار و اوقات
و مصفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن این است معنی قول عائشه کان خلقه القرآن انتهی این است کلام شیخ صاحب عوارف و
شاید که جمعی دیگر موافق بهاین نیز گفته باشند درین مقام بر اندازه علم و دانش و فهم و قیاس و حقیقت آنست که بهیچ فهم و بهیچ قیاس حقیقت
مقام آنحضرت و کنه حال وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه هست نرسد و هیچکس او را چنانکه او هست جز خدای تعالی نشناسد چنانکه خدا را چون

که حقیقت این غین دانسته این شین بحضرت می چسبید پس گفت آن عارف لو سألتني عن غين قلب رسول الله وغينه لقلت ما عرفت گفت اے سائل اگر از قلب دیگر غین می غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم آنچه می‌دانستم اما اینجا که غین بعین است از غین نم فتوانم زد وشرح این حدیث در رساله مرج البحرین کشان وپیدا کرده شده است آنجا باید نگریست نم بر آنحضرت بتلاطم امواج بحار قدرت تقلبات وتجلیات دار ومیگشت که او حالی بحالی میگردانید بنا سخیت ومنسوخیت احکام نیز فرع آنست ودی حال همیشه در ترقی وکمال بود ونقصان وتنزل بحال عظیم دی راه نداد ولیکن بعضی احوال فاضلتر وعالی‌تر چنانچه انبیا همه کامل ومعصوم وبا وجود آن فضلنا بعضهم على بعض ودعوات وطاعات وعبادات آنحضرت همه برای مجرد تعلیم ومحض تشریع بود ولی آنکه در نفس شریف صلی الله علیه وآله وسلم از ان انوار وآثار پیدا گرد ونعم نبوت ومقامات آن همه موهبت محض واصطفا واجتبا بود وکسب وریاضت را دران مدخلی نه ولیکن بروز اسرار وظهور انوار ودلیل وپیدا مترتب بر اوراد واذکار متواتر ومتوالیست وکفیل حصول همه کمالات ومتضمن بروز همه انوار نزول قرآن وتعلیم وتادیب حسن واوامر ونواهی الٰهی بود واما اثبات خاصیت نفس بشریت طبع که ناظر با ثبات نقصانات ونقصانست نخست نیست اگر مراد تهذیب نوعی از آگاهانیدن خبردار ساختن است بجهت عروض فتوتی بجهت استغراق در مقام عالی از ان چنانچه در استغفار آنحضرت وطریان نسیان بروی گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب اصلاح که مسبوقیت از سابقه آلایش نقصان وفساد دارد مناسب نیست فی القاموس هذبه نقاه واتقاه وخلقه واصلحه وفی الصراح تهذیب پاکیزه کردن وجلیه مهذب ای مطهر الاخلاق د بالجمله حمل بر اعلی واکمل مرتبه کمال اعتراف بعجز ادراک حقیقت حال اقرب با دب واجلال است والله الموفق وصل

وچون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عظیم الاخلاق بعث کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس ومقصور نگردانید رسالت او را بر ناس بلکه عام گردانید جن وانس را بلکه جن وانس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین را پس هر که الله تعالی پروردگار او است محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول او ست چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است خلق محمدی نیز شامل آنست همچنین نقل کرده است صاحب مواهب لدنیه از بعضی علما عظام گفت که این مصیر است از بعض بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرسلست بسوی ملائکه نیز چنانکه جماعه بآن رفته اند ودلیل ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکون للعالمین نذیرا وعالمین شامل تمامه عقلا است واز سنت حدیث مسلم است از ابی هریرة که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ارسلت الى الخلق كافة وبعضی گویند مرسل است بسوی بعض ملائکه وگویا مراد ازین بعض ملائکه ارضی باشند وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است وقول وی تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس دلالت بر تخصیص ندارد چنانکه مذهب مختار در مفهوم القلب آنست الا لازم آید که بسوی جن نیز نباشد واین خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بجهت آنست که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت ببعض ناس چنانچه زعم یهود است تخصیص رسالت آنحضرت بعرب وهمچنین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا والله اعلم میگوید بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که بعضی محققین از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث است بتمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات ونباتات وجمادات لیکن ارسال باهل عقل از برای تعلیم وتکلیف وتبشیر وانذار است وبغیر ایشان بنابر افاضه الهمال بنابر کمال که لایق حال ایشان باشد وصیغه جمیع عقلا در قول وی تعالی وما ارسلناک الا رحمة

فتراتی

وصل در بیان عموم بعثت آنحضرت صلعم

للعالمین بطریق تغلیب شامل آنست و سلام جمادات بر آنحضرت بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است برسالت وی صلی الله
علیه و آله و سلم ابیات شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست * ع این همه غنچه و گل هاست که در
پردهٔ تست * آخر ای باد صبا این همه آوردهٔ تست * و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نهی و تبشیر و انذار است و وقوع آن ملائکه کجاست
در مواهب گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که تخصیص بشب اسری وجهی ندارد بلکه احتمال تمامه اوقات دارد از جهت نزول ملائکه
بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرده وجه تخصیص جن بذکر در قرآن از جهت عتو و تمرد ایشان باشد والله اعلم و در ملائکه نهی لازم
نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمی آید چنانکه فرمود لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا نهی گنجایش
ندارد و نزول ملائکه جز جبرئیل بر آنحضرت مذکور است در احادیث در باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته
بود اسمعیل نام که موکلست بر صد هزار فرشته هر فرشته از آن بر صد هزار و در باب فضائل قرآن در فضل فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره آمده
ملکی فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملکی است که هرگز بزمین نیامده مگر امروز و سبحان الله در بعضی آثار آمده که صبح و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم تعظیم هفتاد هزار فرشته فرود می آیند پس در زمان حیات نزد حضور شریف چرا نمی آمده باشند فصل در بیان عقل کامل و علم شامل
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است و اصل و منبع و منشاء
آن عقل است که منبعث میگردد از وی علم و معرفت و متفرع میشود قوت رای و جودت فطنت و اصابت فکر و نظر در عواقب و مصالح نفس و مجاهده
شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اقتنای فضائل و تجنب رذائل و اختلاف کرده اند مردم در حقیقت عقل و کلام در آن بسیار است در قاموس گفته
عقل علم بصفات اشیا از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و این علم از ثمرات و نتائج عقل است و عقل قوتیست که سبب و منشاء این علم است و گفته
که گفته میشود عقل صفتی است محمود انسانی را در حرکات و سکنات وی این نیز از آثار و خواص عقلست حق آنست که گفته اند آن نوری در حاسة است که
بوی دریافت میشود علوم ضروریه و نظریه و ابتدا وجود وی نزد اجتنان است تا رفته رفته زیاده میشود و نمو می پذیرد تا کامل میشود نزد بلوغ
و بود آنحضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که نرسید آنرا هیچ بشری جز وی تحیر است عقول در اظهار بعض آنچه افاضه کرده بروی پروردگار وی
که تتبع کرده مجاری احوال و محاسن صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمائل و بدائع سیر و سیاست انام و تقریر شرائع
و تفاصیل آداب جلیله و تقریر شیم حمیده و علم وی بکتب سماویه و صحف منزله و تراجم حالیه و احوال ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال
او را و تدبیر وی مر عرب را که مثل وحوش شارده و صاحب طباع متنافره و متباعده در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقاوت بودند و چه مقدار تحمل
کرد و بر جفا صبر کرد و بر ایذای ایشان تا بچه غایت رسیدند در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبدء و مال چگونه اختیار کردند او را بر نفسها خود و گذاشتند
در طلب رضای او اوطان و دوستان خود را بداند که چه مرتبه بود عقل کامل و علم شامل وی صلی الله علیه و آله و سلم و این همه بی ابتدا تعلیم و مدارست و ممارست و ملازمت کتاب و
بمطالعه کتب متقدمین و جلوس با علماء اهل کتاب و صحبت حکماء بلکه نه کتب می خواند و نه خط می نوشت * بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد * هر که مطالعه کند احوال آنحضرت
او را از ابتدا تا انتها و به بیند که چه تعلیم کرده است او را پروردگار و افاضه کرده است بر وی علوم و اسرار ما کان و ما یکون بضرورت
حاصل شود او را علم بنبوت او بی تلوث شکوک و ظنون قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما صلی الله علیه و آله

وسلم حسب فضله وکماله وهب بن منبه که تابعی ثقه اخباری علامه محقق صاحب کتب اخبار بود گفت هفتاد و یک کتاب از کتب
قدیمه خوانده ام و یافتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه نداد تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن از عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه وآله
وسلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است در عقل و فاضل ترین ایشان در رای روا[یت کرده] ابونعیم فی الحلیة و ابن عساکر فی تاریخه
و در عوارف نقل کرده از بعضی علما که عقل صد جزو است نود و نه از آن در محمد است و یک جزو از آن در تمامه مومنان گفت بنده مسکین ثبته الله
بالثبات الیقین اگر می گفت که عقل هزار جزو است نهصد و نود و نه از آن در محمد و یکی از آن در تمامه مردم گنجایش داشت چه هر گاه بی نهایتی
کمال او ثابت شد هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه ها سلطان بسوزد و دلها بریان کند چه توان کرد اما قطعه کمال اگر قرآن شناسد
بود لا عتبر ابیات شاه رسل شفیع امم خواجه دو کون ۞ نور هدی حبیب خدا سید انام ۞ مقصود ذات او ست دگر جمله طفیل ۞ منظور ذات او
و کردگار ملک علام ۞ هر رتبه که بود در امکان بر او ست ختم ۞ هر نعمتی که داشت خدا شد برو تمام ۞ بر دو شهست از طبیعت امکان قدم کشان ۞ اسری
بعبده است من المسجد الحرام ۞ تا مرکب حبیب که اقصای عالم است ۞ کانجا نه جا و جهت نی نشان نه نام ۞ [illegible] شکر فت بی جا
کی هیچ آن [illegible] از آشنای عالم جان [illegible] درین مقام علیه افضل الصلوة واتم التحیة والسلام اکنون بعضی از اخلاق شریفه او از آنچه
در نظر آید درین کتاب بنویسیم و اگر آن از کتاب شفا و مواهب لدنیه و روضة الاحباب و معارج النبوة است التوفیق من الله المنعام وصل
در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این صفات اعظم صفات نبوت است با خصوص صبر که بی این صفات نتوان برداشت
قوله تعالی ولقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا و قوله سبحانه تعالی فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل و قوله فاعف عنهم
واصفح و صبر مصدر جمیع طاعات و عبادات و منبع تمامه خیرات [illegible] که در هر امر خیر تا صبر ضد آن نکند بوجود نیاید بدین وجه صبر تمام
ایمان باشد و آنجا که صبر را نصف ایمان گفته اند مراد صبر از معاصی داشته اند که اجتناب از آن نصف مقتضای ایمان است و اتیان طاعات
نصف دیگر و مراد اینجا صبر بر ایذای خلق و برداشت بارهای ایشان و صبر سید انبیا صلوات الله وسلامه علیهم بر بلاها و ایذاها از همه بیشتر و سخت تر
بود چنانچه فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت و کما قال بر کاه حرص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر اسلام امت بیشتر بود رنج تاذی او از کفر
ایشان زیاده تر بود و نیز لطافت مزاج و نزاکت خاطر شریف وی بحدی بود که آنکه از آن هم بسیاری نمود قطعه نازک بدنی که [illegible] زگل
آزار بود [illegible] از سایه سنبل خوش انکار بود [illegible] سنگ جفا چه رسد بدلش از غم که ریش بود از دست ستمگران [illegible] بود روایت کرده شده است
که چون کریمه خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از تاویل آن گفت جبرئیل تا بپرسم
عالم بالغیب السر والعلانیة را جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد گفت یا محمد خدا تعالی امر کند که پیوند کنی با هر که ببرد از تو و هر کسی را که محروم
گرداند ترا عطا کنی و از کسی که ستم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از هیچ کس از جهت نفس خود
یعنی در قضیه مال و منال و مانند آن مگر آنکه حلال ساخته چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای حق الله
صبر [illegible] آن صبر آنحضرت است در غزوه احد که کافران محاربه و مقاتله می کردند و نهایت آن چنان آزار بسیار رسانیدند [illegible] کرد و عفو کرد از ایشان
و اکتفا نکرد به صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان و معذور داشت ایشان را در جهل و ظلم و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون [illegible]

مرا از مال خدا که نزد تست پس بنگریست آنحضرت بسوی وی و خنده کرد پس امر کرد مرا او را بعطا و درین بیان حلم آنحضرت است و صبر بر ایذای
بر نفس و مال و درگذشتن از جفا کسیکه میخواست تالیف وی را بر اسلام و در صفت آنحضرت آمده است که نبود فاحش و نه متفحش ولیکن عفو میکرد و در
میگذشت و در حدیث دیگر آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان فحش از حد درگذشتن از بدی و تعبیر در آمدن از مقدار رشد و در آفرینش در قول و
فعل و صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و قول او نبود فاحش و نه متفحش یعنی نبود فحش خلقت وی و نه مکتسب یا متفحش آنکه تعمد کند و اکثار
کند در آن و فاحش عام تر از آن و اگر گویند تحقیق بصحت رسیده است که آنحضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل و غیر ایشان
از آنها که ایذا کردند او را پس با این انتقام عدم تقم لنفسه چون صحیح باشد جوابش آنست که این جماعه انتهاک حرمات الله نیز کرده اند و بعضی گفته اند که مراد عدم
انتقام در ایذا است در غیر سببی که بجای کفر نکشد چنانچه در مذهب و او ماشند آن و حمل کرده است داودی عدم انتقام را بر چیزیکه مختص بمال بود عرض و
مانند آن و از جمله عفو و صفح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درگذشتن است از لبید بن الاعصم یهودی که سحر کرده بود او را و از یهودیه خیبریه که
زهر داده بود او را و در او رشا که یکبار آنحضرت در قیلوله بود پس بیدار شده دید که اعرابی تیغ کشیده بر سر وی ایستاده است میگوید که منع میکند
ترا امروز از من فرمود که الله پس افتاد تیغ از دست وی گرفت آنحضرت او را و فرمود کیست که منع کند ترا از من پس ترسید و لرزید آن شخص
پس گذاشت آنحضرت او را و عفو کرد پس آمد آن شخص نزد قوم خود گفت آمدم من بر شما از نزد بهترین مردم و آورده اند یکی را نزد آنحضرت و گفتند
یا رسول الله این شخص میخواهد که ترا بکشد فرمود مترس اگر میخواهی که بکشی تو مرا بر گماشته نمی شوی بر من و از جمله اتساع خلق و حلم اوست صلی الله
علیه و آله وسلم آنچه معامله میکرد با منافقان که ایذا میکردند او را چون غائب بودند و تملق میکردند چون حاضر میشدند و این از آنجمله است که تسخیر
میکند او آن نفوس بشریه بی تا بهدایت باشد و هر چند اذن کرده میشد آنحضرت در تشدید و تغلیظ ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین
واغلظ علیهم میکشاد در عفو و رحمت و استغفار را بر روی ایشان و دعا میکرد مر ایشان را تا آنکه نازل شد استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیه پس گفت
آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس اختیار کردم من استغفار را و چون گفت حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیاده میکنم بر سبعین و این نهایت عفو و اغماض آن حضرت است از جرم و تهذیب ایشان و قطع نظر کرد از آنکه مقتضای
این عبارت تکثیر و مبالغه است نه تحدید و تعیین عدد ولیکن آن حضرت حمل بر ظاهر کرد از جهت قصد غایت عفو و صفح و امر کرد وی صلی الله
علیه و آله وسلم پسر عبد الله بن ابی را که رئیس منافقان بود به نیکی کردن با وی چون مرد آن منافق برکشید آنحضرت جامه از تن خود و کفن ساخت
و نماز گزارد بر وی پس کشید عمر بن الخطاب رضی الله عنه آنحضرت را جامه وی و گفت یا رسول الله نماز میکنی بر منافقی که رئیس منافقان بود پس کشید
جامه خود را از دست عمر و گفت دور شو از من ای عمر که مرا مخیر کرده اند پس نازل شد که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره پس باز آمد
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و این غایت صبر و حلم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت تا چون ممنوع شد دیگر چه کار کند و بعضی گفته اند که این
بجهت تطییب قلب پسر او بود که صحابی صالح مخلص دیگاه بود و درخواست کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که البسه قمیص عبد الله
منافق را بجهت آن بود که وی عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را چون در روز بدر اسیر آورده بودند و برهنه بود و جامه هیچکس نمیرسید بطول قامت
وی جز قمیص او پوشانیده بود قمیص خود را او را بالجمله درینجا بیان عظیم مکارم اخلاق آنحضرت است که با منافقان هم همیشه از بن زیبها بدیه بد

و آزار میکشید مقابله آن نیکی میکرد و با مومنان چه حال خواهد بود از اینجا فرمود حق جل و علی و انک لعلی خلق عظیم و فرموده وی سبحانه ذلک بانهم کفروا
بالله و رسوله و از جمله رحمت او صلی الله علیه و آله و سلم بر امت اشفاق اوست بر اهل کبائر از امت امر کرد بستر ذنوب و دلالت ایشان فرمود هر کرا
برسد بایشان قاذورات یعنی مباشرت کند محرمات را باید که بپوشد آنرا و امر کرده است که استغفار کنند مر ورا و ترحم کنند بر ایشان و نهی کرد از
سب و لعن فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و اشارت کرد که نظر الهی تعالی بر باطن قلوب است اگرچه بظاهر خطائی و زلتی واقع شود اللهم طهر قلوبنا
و اصلح ظواهرنا بحرمة سید الکائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت آمد مردی و استیذان نمود
تا در آید بر آن حضرت پس اذن کرد که در آید چون دید آنحضرت او را گفت بد مردی است در قبیله خود چون نشست کشاده روئی کرد آنحضرت
در روی وی و انبساط نمود چون برفت عائشه گفت یا رسول الله وقتیکه دیدی این مرد را گفتی چنین و چنان و چون نشست تازه روئی کردی در روی وی
و انبساط کردی با وی آنچه بود فرمود ای عائشه کی یافتی تو مرا فحاش و درشت خوی بدرستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسی است
که ترک کنند او را مردم جهت ترشروئی و پرهیز کردن از شر وی این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بذات شریف خود فرموده در
اعتذار تلطف و انبساط نمودن با آن مرد و منع کرد از درشت خوئی نمودن و فحش گفتن تا در آینده مردم بروی گرد وی نگردند دوم آنکه نسبت
بحال آن مرد فرمود و بیان کرد که بد مردی است آنکه مردم از شر وی بترسند و بدی او را بروی وی نتوانند آورد و از ترس شر وی مدارات نمایند
و گفته اند که تلطف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با آن مرد بقصد تالف بود تا اسلام آرد که قوم و قبیله وی که رئیس ایشان بود و بد گفتن آنحضرت
مر او را از باب غیبت نیست چه شارع را میرسد که قبائح و معائب کسی که در وی ببیند بیان و اظهار کند و مردم را بران اطلاع بخشد و این
از باب نصیحت و شفقت است بر امت بخلاف است که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از سلف مجاهر بفسق و فحش جائز است با وجود آن چون مجبول
گردانیده است پروردگار تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد با وی تلطف و بشاشت را و نیز درین تنبیه
مر امت راست باتقاء شر کسی که این حال دارد و بمدارات با وی تا سلامت مانند از شر و غائله وی با وجود آنکه مداهنت نکنند و فرق میان مدارات
و مداهنت آنست که مدارات برای اتقاء شر و حفظ اوقات بود از تفرقه و مداهنت آنکه طلب نفع دنیاوی بود و راجع باین معنی است آنچه بعضی گفته
که مدارات بذل دنیاست برای اصلاح دنیا یا دین یا هر دو و این مباحست بساکه مستحسن و مرجح گردد و مداهنت بذل دین ست برای اصلاح
دنیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بذل کرد برای آن مرد از دنیا هم حسن عشرت را و رفق کرد در مکالمه با وی با وجود آن مدح وی نکرد و قول
وی تا مناقض گردد پس قول او حق بود و فعل وی حسن عشرت بود با وی قاضی عیاض گفته معلوم نیست که وی در آن وقت مسلمان بود یا نبود
اگر نبود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود اسلام وی خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا فریب نخورد از وی
کسیکه نشناسد بحال وی واقع شده است از وی در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی اموری که دلالت میکند بر ضعف
ایمان وی پس این قول از آنحضرت اخبار بغیب و از دلالات نبوت باشد اما تلطف کردن و انبساط نمودن آن حضرت با وی بر سبیل استیلاف
بود و این مرد که باین قباحت مذکور شد نام او عیینه بضم عین و فتح یا اولی بن حصن بکسر حا و سکون صاد بن حذیفه بن بدر فزاری بود و او را
احمق المطاع میگفتند احمق بجهت حماقت و کبر وی مطاع بجهت آنکه رئیس قبیله خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آرد که گفت چون

عیینه بن حصن بن حذیفه نزول کرد و برادرزاده خود حر بن قیس بن حصن بود حر بن قیس از آن جماعه که نزدیک بخود میگردانید ایشانرا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بودند
اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه مراد علماء و پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای برادرزاده مرترا آبروی و جاهی است
نزد این امیر یعنی امیر المؤمنین عمر بن الخطاب طلب اذن کن مرا از وی درخواست کن که در آیم بوی گفت بگیرم ترا گفت ابن عباس پس درخواست کرد حر از برای عیینه پس اذن داد وی را
او عمر چون در آمد عیینه بر عمر گفت عیینه بده ای پسر خطاب یا چیزی پس بخدا سوگند نمیدهی تو ما را بسیار و حکم نمیکنی میان ما بعدل پس در خشم آمد عمر رضی الله
عنه تا آنکه قصد کرد که بیندازد او را و بزند وی را و تعزیر کند پس گفت حر بن قیس یا امیر المؤمنین خدای تعالی گفته است مر پیغمبر خود را خذ العفو
وأمر بالمعروف وأعرض عن الجاهلين و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن عباس والله تجاوز نکرد از آیت را عمر وقتی که خواند حر آنرا بر عمر رضی الله عنه
و بود عمر ایستادگی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در فتح الباری گفته که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان
پستر رجوع کرد از ارتداد و مسلمان شد و حاضر شد بعضی فتوحات را در عهد عمر رضی الله عنه و [illegible] است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار
و احوال که دلالت دارد بر شدت جفا و سختی وی انتهی اعاذنا الله تعالی وصل در بیان تواضع و ادب حسن و معاشرت او صلی الله علیه وآله
وسلم با اهل و خدم و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردن کردن و فی القاموس تواضع تذلل و اتضاع پست کردن
سر است تا پای برگردن هر چه می نهند و اشتقاق وی از وضع است یعنی فرو نهادن و متواضع فرو می نهد خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر
در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع نیست و ضد وی کبر است که خود را بالاتر از مرتبه خود بسیار [illegible] گوینده
و تواضع وسط است میان کبر و ضعت و لیکن چون در لفظ آید میان کبر جایی دارد که [illegible] تواضع [illegible]
جنید بغدادی رحمة الله علیه را پرسیدم که تواضع چیست گفت خفض الجناح ولين الجانب [illegible] قبول الحق [illegible] قاله
[illegible] و گفت هرکه نفس خود را قیمتی داند فلیس له فی التواضع نصیب و عارفان گفته اند [illegible] تواضع [illegible] ایمان نور شایع
در دل می که نفس با آن [illegible] نرم میگردد و رگ از رسوخ نفس [illegible] نرم میگردد و نفس [illegible] میگردد
در وی حق وجود می گردد آثار وی می نشیند [illegible] رتبه اعلی از آن مرتبه [illegible] سید انبیاء است صلی الله علیه وآله
وسلم که در مرتبه اعلی از کمال بود و با وجود آن تواضع میورزید [illegible] از تواضع وی است صلی الله علیه وآله وسلم که [illegible] پروردگار میان
آنکه نبی ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس [illegible] از همه خلق
و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید گفت آنحضرت [illegible] چنانکه کردند نصاری عیسی بن
مریم را گفتند خداست یا پسر خداست من بنده خدایم پس بگویید عبد الله و رسوله و از ابی امامه آمده که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا
تکیه کننده بر عصا پس ایستادیم برای وی فرمود نایستید چنانکه می ایستند اعاجم و تعظیم می کنند بعضی از ایشان بعضی را فرمود
من بنده ام میخورم چنانکه میخورد بنده و می نشینم چنانکه می نشیند بنده و از تواضع وی بود صلی الله علیه وآله وسلم که [illegible]
خادم را اف نگفت چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و هیچ یکی [illegible] با اهل [illegible] گفت عائشه رضی الله عنها نزد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید از برای نفس خود از هیچ کسی مگر آنکه [illegible]

و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود نرم‌ترین مردم و بود بسّام و
ضحّاک و دیده نشد آنحضرت هرگز پای دراز کننده میان اصحاب خود و نمی‌خواندند او را هیچ یکی از اصحاب وی و اهل وی مگر آنکه می‌گفت
لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه وآله وسلم که تالیف میکرد ایشان را و تنفیر نمیکرد و اکرام میکرد کریم هر قوم را و والی میگردانید ویرا
بر ایشان و تفقد میکرد اصحاب خود را و میداد همه همنشینان خود را نصیب ایشان را از التفات و عنایت و گمان نمی‌برد همنشین وی که هیچ
یکی نیز گرامی‌تر است نزد آنحضرت از وی و هر که همنشینی میکرد با وی یا می‌آمد نزد وی مصابرت میکرد با وی و برنمیگشت از وی تا وی برنگشت
و اگر گوش میکرد یکی با وی نمی‌گردانید سر مبارک خود را از وی مگر آنکه خود وی میگردانید و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمی‌گذاشت
دست خود را بلکه وی میکشید تا آنکه وی نمیکشید دست را و حذر میکرد و احتراس می‌نمود از مردم بی آنکه بپیچد از هیچ یکی تازه‌رویی و خوشخویی
خود را پر کرده بود مردم را بسط وی و خلق وی شده بود همه را بجای پدر و گشته بودند همه نزد وی در حق برابر و بود همیشه تازه روی خوش
خلق نرم جانب نبود درشت خوی سخت گو بلند آواز فحاش و عیب گوی گفت عائشه رضی الله عنها نبود هیچ یکی خوش خلق‌تر از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا را ده سال و نگفت با من هرگز اف و نگفت چرا چنین کردی چرا چنین نکردی گفت
جریر بن عبدالله ندیدم مر آنحضرت را هرگز مگر آنکه بروی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت دراز کننده زانوهای خود را پیش همنشین و اکرام
میکرد هر که در می‌آمد در وی و بسا که فراخ میگردانید جامه خود را برای وی و ایثار میکرد بر وی بالین را که زیر خود میداشت و قطع نمیکرد
بر هیچ یکی حدیث او را تا آنکه از حد در گذرانید پس قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینده تخفیف میکرد نماز را و می‌پرسید
او را از حاجت وی چون فارغ می‌شد از حاجتش باز میرفت بر سر نماز صلی الله علیه وآله وسلم عیادت میکرد و مساکین را و مجالست میکرد
فقرا را و اجابت میکرد دعوت عبید را و دعوت کرده می‌شد بنان جو و بپیه گنده بد بوی پس اجابت میکرد آنرا و می‌نشست میان اصحاب
خود مختلط با ایشان می‌نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سواری میشد گاهی بحمار و ردیف می‌ساخت و سوار میکرد خلف خود کسی را و سوار بود
روز بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن بود و پالان او از پوست خرما و حج کرد بر شتری که پالان کهنه داشت بر وی قطیفه که نبود مساوی
چهار درهم و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود بروی ولایات بلاد و هدی کرده بود در حج صد شتر روزی که فتح کرده شد مکه و در آمد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قاده مرحل تواضعاً لله بر خلاف ملوک جبابره که
در وقت فتح کردن سرکش و سرفراز باشند و در روایتی آمده است از قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بمنزل ما تشریف آورده بود و وقت برگشتن سعد برای وی حماری پیش آورد و آنحضرت بر آن سوار شد و گفت سعد ای قیس همراه
رو با آنحضرت پس گفت آنحضرت مرا که ای قیس سوار شو پس ابا آوردم من از جهت ادب فرمود یا سوار شو یا برگرد و در روایتی آمده که فرمود
سوار شو پیش من که صاحب دابه اولی است بتقدم وی و نشستن و در وقت اگر صحابی بود که سوار میرفت چون آن حضرت را دید فرود آمد آنحضرت سوار شد
صلی الله علیه وآله وسلم و او را پیش خود سوار کرد و غریب‌تر ازین آنست که محب طبری در مختصر السیر نقل کرده است و آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بر حماری بی پالان سوار بسوی قبا میرفت و ابوهریره پیاده در رکاب وی و فرمود یا ابا هریره سوار کنم ترا گفت هرچه رضا آنحضرت باشد فرمود سوار شو

نداره واگر مراد سراویل ست در پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که پوشیده و شمنی در شرح شفا گفته که پوشیده
ولیکن خریدن آن سرور سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و این شراء سراویل را او که
بوده ابو یعلی موصلی در مسند خود به سند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزی بازار با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس خرید سراویل را
بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که می سنجید اشیاء ایشان را پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را فرمود که بسنج و راجح کن پس آن مرد وزان گفت که من
هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این کلمه بگوید پس ابو هریره گفت ای برتو که نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت
و برخاست تا دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ببوسد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را از وی برکشید و گفت این عادت
اعاجم است که بملوک خود کنند من ملک نیستم مردی ام از شما پس آنحضرت سراویل بگرفت و در آن شد ابو هریره میگوید که خواستم که سراویل را
از دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگیرم من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع را سزاوارتر است بر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد
و نتواند بر داشت پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفتم یا رسول الله تو می پوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در سفر و حضر و در شب و روز زیرا که من مامورم
بستر نیافتم ساتر تر ازین جامه چیزی ابن حبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و در اسناد این حدیث
یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است حاصل آنکه خریدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحیح و ثابت است و ابن قیم در کتاب هدی النبی
صلی الله علیه وآله وسلم گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل
پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی می پوشیدند و بخاری در صحیح خود ترجمه آورده و گفت باب السراویل لیکن حدیثی در باب
لبس وی نیاورده زیرا که صحیح نشد بطریقی و شرطی که نزد وی معتبر بود و آورده اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در روزی که او را شهید ساختند
سراویل پوشیده بود و روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی ساترترین
ثیاب شماست و مصون و محفوظ گردانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر و لایق تر است خصوصاً در حالت بیرون آمدن
از خانه کذا اورده بعض المصنفین رحمهم الله و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المؤمنین علی آورده رضی الله عنه باین لفظ که گفت
بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سواره بر حماری بود پایش در مکانی پس بلغزید حمار
و بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی گفتند یا رسول الله سراویل پوش است
فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم و حصنوا بها نساءکم اذا خرجن رواه العقیلی
فی الضعفاء و ابن عدی فی الکامل و الدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده
و حدیث نزد من ثابت است بطرق متعدده انتهی والله اعلم و در شرح سفر السعادت آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و در اسناد این حدیث یوسف
بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند سراویل
پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت درین باب زیاده برین کرده شده است فلینظر ثمه و در آمد بر آنحضرت مردی پس لرزیدن گرفت
از هیبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آسان کن بر خود کار را من پادشاه نیستم من پسر زنی ام از قریش که میخورد قدید را یعنی گوشت

تاق را که طعام فقرا و مساکین ست و آمد آنحضرت را زنی که در عقل وی فتوری و نقصانی بود و گفت مرا بسوی تو حاجت است فرمود بنشین
در هر کوچه مدینه که خواهی بنشینم من با تو و قضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد آن زن از حاجتی که داشت و در روایتی
از بخاری آمده است که اماء مدینه می آمدند و دست آنحضرت را میگرفتند پس روان میشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر جا که می بردند و درینجا
انواع مبالغه است در تواضع که زن نه مرد و امت نه حره و هر که باشد و هر جا که میخواست می برد اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین
تواضع و تبری از کبر متصور نیست و ننگ نداشت آنحضرت که میرفت با بیوه و مسکین و قضا میکرد حاجت ایشان را عبد الله بن ابی الحمسا
گفت خریدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت چیزی و باقیمانده مرا و را چیزی از ثمن بیع وعده کردم آنحضرت را که همین
جا می آرم و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد ناگاه می بینم که آنحضرت همانجا نشسته است فرمود در مشقت انداختی تو مرا من همین جا
ام درین مدت سه روز انتظار میبردم ترا روایه ابو داؤد و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از اسمعیل پیغمبر علیه السلام
نیز مثل این آمده است که فرمود حق تعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی متبعان شریعت وی نیز بوجود آمده چنانکه آمده
است که غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه یکسال تمام بوعده مردی منتظر نشسته ماند و آنحضرت علیه السلام بود عادت
بود که داهان مدینه آبها می آوردند و ظروف و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود در آن آب فرو می برد برای
شفای بیماران و گاهی در بامداد آب سرد می آوردند و برای خاطر ایشان دست می انداخت و چون معاشرت با ازواج مطهره بسیار حسن
میکرد همراه ایشان می دوید میگذاشت دختران انصار را که بازی میکنند با عائشه چون عائشه رض میخورد آب را نظر میکرد می نهاد دهن مبارک بر موضع دهن عائشه
و میگرفت استخوان را از دست عائشه و میخورد از همانجا که عائشه میخورد حالانکه عائشه در عذر حیض بود و مینهاد سر مبارک را در کنار عائشه میخوانده و سر بر آورده پهلوی
و میگرفت آنحضرت از آن زبان وی و می نهاد در دهن خویش در غایت تواضع و نهایت محبت است بعائشه و درین دلیل است برای بزرگان که بوسه میکرد در کنار عائشه
و بوس میکرد او را حالانکه صائم بود و میبود و لقب حمیرا می نهاد عائشه رض را رخساره ها بود و شبهایی که صلی الله علیه و آله و سلم و وی رضی الله
عنها در آن ایام صغیره بود و یکباره آنحضرت با عائشه مسابقت کرد یعنی ملاعبت کردند با یکدیگر بدویدن پس درگذشت عائشه
از آنحضرت پیش وقتی دیگر باز دویدند پس درگذشت آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و تن دار شده بود
و گفت آنحضرت این پیشی من از تو در بدل آن پیشی تو بود از من و یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه عائشه بود ام سلمه
طعام فرستاد عائشه دست بکاسه طعام زد کاسه بشکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پاره های کاسه برچید و طعام برداشت و
در آن نهاد و قصه اعتذار را بحاضران بگفت غیرت کرد مادر شما و بیتابی نمود پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و بر او انی
طعامی نیز از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه تا وان کاسه طعام تا وان طعام و در نزد بعضی شاید دلیل است بر
عدم مواخذه زنان در غیرت نیز اکه در آن حالت که عقل محجوب است از جهت شدت غضب که اشارت کرده است آنرا بغیرت در حدیث
آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد سفل وادی را از اعلاش یکبار سوده رضی الله عنها شوربای آنحضرت فرستاد
عائشه بسوده بخور از این طعام وی نخورد باز گفت بخور و گرنه می آلایم روی ترا بازوی نخورد پس پیاله و عائشه زد بر سوده را بیالا

خنده کرد و لیسود گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود سوده روی عائشه را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و همین
بود احوال آنحضرت با ازواج مطهره که مزاح و خنده میکرد با ایشان از بشریت و مزاح و خنده میسر گشت چون تا مد میکرد بر ایشان
میزان عدل و دستور شریعت به رفق و نرمی میکرد و کسیکه تامل کند سیرت آنحضرت را با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و
ایتام و ارامل و ضیافت و زوار بداند که رسیده بود آنحضرت در رقت قلب یعنی نباشد عاشقی را که متصور نیست آن
و با وجود آن شده بود در حدود خدا و حقوق دین چنانکه ممکن نیست سپردن یاران باخلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات ثابت است
بود بر نبوت وی که مثل آن از هیچ کس از وجود نیامد صلی الله علیه و آله وسلم و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که مباسطت و ملاطفت
میکرد و مخالطت و معاشرت می نمود با اصحاب و مزاح میکرد با ایشان و مقصود از آن خوشدلی و خشنودی ایشان بود و اگر مزاح هم میکرد مضمون کلام
حق بود و ملاعبت میکرد با صبیان و می نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت هر شخص را و مساکین را عیادت میکرد
بیماران را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده محمول بر کثرت و افراط در آنست که شاغل از ذکر خدا
و تفکر در مهمات دین گردد و آنچه سالم باشد از آن مباح است اگر مقصود از آن تطییب قلب و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود
مستحب خواهد بود و در حقیقت اگر نبی بود تواضع و موانست آنحضرت با خلق و مباسطت وی با ایشان کرا قدرت آن بود که پیش وی تکلم
کردی یا ادنی وی ایستادی در حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند حکمت
در آنکه آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث میکرد با عائشه اگر بیدار میبود و الا اضطجاع میکرد بر زمین پس بیرون میرفت بعد از آن
به نماز فجر آن بود که اگر بیرون آمدی بر آن حالت که از ابتدای قیام شب به تلاوت قرآن و ذکر رحمن تا این وقت حاصل شده حضرت
و در آن از انوار و اسرار در قرب و مناجات و سماع کلام حضرت جبار و غیر آن از واردات و احوال که کلیل است باقی ماندن
هیچ حال هیچ کس از آن استطاعت نمیداشت و طاقت نمی آورد هیچ بشری که ملاقات و مباشرت نماید او را پس حدیث میکرد آنحضرت با عائشه
رضی الله عنها و اضطجاع میکرد بر زمین تا حاصل شود او را موانست با عائشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و مقصود است که
فرود آمد او از علو آن مقام که در وی بود و بعد از آن بیرون می آمد بسوی ایشان و نبود این مگر از جهت رفق و مهربانی با ایشان و کان
بالمؤمنین رحیما این نکته ایست که نقل کرده است در مواهب لدنیه از ابن الحاج در مدخل گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق اهل
الیقین که این حال تخصیص باین مقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همیشه در اعلی این مقام قرب و تمکین بود
با هیچ یکی از خلائق تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی تعالی که به دعوت و ابلاغ احکام مامور و بحکم رحمت و شفقت که بر خلق خدا داشت
از اوج مقام احدیت بحضیض بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت فرمود مصداق الم نشرح لک صدرک و کشاده
در سینه مبارک وی بدایع فرموده بودند که حضور حق را با دعوت خلق بر وجه کامل باین جمع می نمود و وقت سحر و قیام لیل خصوصا
استغفار اوقات شریفه وی خاص مقام بود و کمال اتمام حضور حضرت سید الانام علیه افضل الصلاة و السلام و در آن
از اولیاء کرام بر شبیه آنحضرت نصیب ایشان حاصل است بود مزاح و ملاعبت آنحضرت را برکات و آثار خارج از حد عدد و حصا از آن

بجد و اختیار کی رسید یکبار زینب بنت ام سلمه که ربیبهٔ آنحضرت بود نزد آنحضرت در آمد و آنحضرت در غسل خود بود پس پاشید آب را
در روی زینب بطریق مزاح و پیدا شد از برکت آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود آب روی شباب در روی
آن تا آنکه عجوز کبیره بود و محمود بن الربیع که از صغار صحاب است در وقتی که خُرد ساله بود آنحضرت در خانهٔ ایشان آمد و در خانهٔ ایشان
چاهی بود آنحضرت از دلوی که آب داشت بخورد و بطریق مزاح آب دهن را بر روی محمود زد پس از برکت آن او را فضله حاصل شد
که آن قصه را یاد داشت و بهمین وجه او را از صحابه شمرده و حدیث او مذکور است و در اینجا روی یکی از حکایات مزاح و مباسطت وی
صلی الله علیه و آله و سلم آنست که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام که گاهی هدیه می آورد نزد پیغمبر از تره بادیه که خوش می آمد آنحضرت را
و آنحضرت در وقت وداع او را از اشیاء شهر از جامه و مانند آن میداد و دوست میداشت او را و میفرمود زاهر روستای ماست و ما شهری
اویم پس آنحضرت روزی جانب بازار پس یافت او را که متاع خود را می فروخت و پس آنحضرت از جانب پشت وی آمد و دو دست مبارک
بر چشمانش نهاده او را بجو دکشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینهٔ مبارک خود را بپشت او و او نمی بیند آنحضرت را گفت بگذار
کیست این چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت خود را بسینهٔ آنحضرت و می خواست که جدا شود پس گفت
آنحضرت کیست که این غلام را بخرد زاهر گفت یا رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها فرمود و لیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و
گران بهائی و از جمله تواضع آنحضرت است که هرگز طعامی را عیب نمی کرد اگر خواهش می آمد بخورد و الا میگذاشت و نمی گفت که
این طعام بد است شور است ترش است کم نمک است غلیظ است رقیق است فائده در تعییب طعام بیشود که عیب کردن طعام خط
و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت کنند و گویند که بد پخته است مال ضائع کرده است رد است
اما درین نیز شکست خاطر صانع است اگر نکند بهتر واز غایت تواضع و حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شائع است اهانت و تحقیر و ذم آن
بر زبانها آنحضرت میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن را میرساند بخیر و نجات میدهد از شر فائده و همچنین نهی
میکرد از سب دهر و در حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الدهر فانا الدهر و آنحضرت صلی الله و آله و سلم در دو زبان نبود چنانکه اهل
دنیا و ارباب ایشانند و در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موقوف بر اذن بود تا کسی در خلوت با اهل و عیال نمی رود آید و مانع از شغل
نباشد و از تواضع آنحضرت بود که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متی و لا تخیرونی علی موسی امثال آن و قول وی انا سید ولد آدم و
مانند آن بران بیان واقع و تحدیث بنعمت امتثال امر پروردگار است عزوجل و بعضی گفته اند که ورود این احادیث پیش از ثبوت
فضل او است بر سائر انبیا و رسل و نزول وحی بدان و تحقیق این بحث در مجلس بیاید ان شاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که مبادرت
به سلام میکرد به اهل هر که می در آمد بر وی و رد سلام میگفت بر وی و در اینجا بشارتیست مر زوار قبر شریف را که چون آنحضرت را حیات
حقیقی و دین نشاء متصف ست مخصوصا هر که می در آمد بر وی به سلام مشرف می سازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجواب سلام از ان
جانب نیز مشرف میکرد و بعضا از مقربان درگاه باشند که بسماع سلام بجواب سماع بطریق کرامت نیز مشرف شده باشند آن حضرت
رحمت است بر امت در حیات و بعد از وفات وصل در جود و سخاوت صلی الله علیه و آله و سلم جود و سخا در لغت هر دو بیک معنی است

فائده

فائده

وصل در جود و سخاوت

قال فی القاموس الجواد السخاء السخی الجواد و در صراح جود و سخا هر دو بمعنی جوانمردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزیه است و در مقابله
وی شح است و شح از لوازم نفس است که ارضی است و بالطبع ممسک است و شح از آدمی عجب نبود زیرا که جبلی است و اطلاق سخی بر
پروردگار تعالی جائز نبود چه آنجا غریزه نبود و مقابل جود بخل آید و جود و بخل راهی یابد بآن اکتساب بطریق عادت پس هر سخی
جواد است و هر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بغیر غرض و بیعوض باشد و آن صفت حق سبحانه تعالی است که بی وجود غرض و عوض
تمامه نعم ظاهر و باطن و کمالات حسی و عقلی را بر خلائق افاضه نموده است و بعد از وی تعالی اجود الاجودین رسول اوست صلی الله علیه
و آله وسلم و بعد از وی علماء امت وی که نشر علم دین کنند چنانچه در حدیث آمده است که الله اجود جودا و انا اجود بنی آدم و اجودهم
من بعدی رجل تعلم علما فنشره الحدیث و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه درین عنوان کرم و سماحت را نیز یاد کرده و گفته که جود و کرم
و سخا و سماحت معانی ایشان متقارب اند و فرق کرده اند و گرفته اند کرم بمعنی انفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است قدر وی و
شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت نیز بمعنی آزادمردی این ضد نذالت است بنون و ذال معجمه فی الصراح نذالت فرومایه شدن
نذل نذیل لئیم فیه و فی القاموس النذل و النذیل الخسیس من الناس المحتقر فی جمیع احواله و گفت که سماحت تجافی از چیزیکه مستحق است
آنرا از غیر آن بر طیب نفس و این ضد شکاس است بشین معجمه و سین مهمله بمعنی دشوار خوی و بدخوئی شکس بکسر شین و سکون کاف صعب
الخلق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کذا قال الشمنی و گفته سخا سهولت انفاق و تجنب از اکتساب چیز
که محمود نیست و آن جود و ضد وی التقتیر بمعنی تنگ دستی در نفقه فی الصراح تقتیر نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض رحمة الله
علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که هیچ برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات وصف کرده است
او را هر که شناخته است او را صلی الله علیه و آله وسلم انتهی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم احسن الناس و اشجع الناس و اجود الناس و سبب درین آنست که نفس وی اشرف نفوس و مزاج او اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد
فعل وی احسن افعال باشد و شکل وی املح اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جامع جمیع کمالات جسمی و وهبی
و حاوی خوبی صورت و سیرت و بود اکرم و اسخی و اجود الناس گفته اند که چرا چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بباقیات صالحات
و مجرد است از ماسوی الله و مکتفی است بوی تعالی صلی الله علیه و آله وسلم و در احادیث صحیحه آمده است که سوال کرده نشد و درخواسته نشد
از رسول خدا چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی و قال الفرزدق فی نعته
صلی الله علیه و آله وسلم شعر ما قال لا قط الا فی تشهده ۰ لولا التشهد کانت لاءه نعم ۰ ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده
و چون که آنرا در مدح ظالمی گفته که مستحق این وصف است علیه السلام نرفت لا بر زبان مبارکش هرگز مگر با شهد ان لا اله الا الله
و اگر فرضا چیزی حاضر نبودی سکوت کردی بقول معروف جوابی سائل کردی و اعتذار نمودی اما صریح نگفتی لا نمیدهم و نیز گفته اند که کلمه
لا از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت منع از عطا نبودی و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز نگفتی و لهذا در قصه ارکان جماعتی که
آمدند و طلب سواری نمودند تا با وی بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا

احملکم و اگرچه در باب اشتر بیش که سوال حمل آن کرده الا احملکم نیز فرموده بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده فرموده والله لا احملکم خصوصیت آن مقام
اقتضای آن کرده باشد که نبود و سائلان نیز سبب آنکه نیست با وجود آن ابرام نمودند و گستاخی کردند پس تاکید کرد برای قطع طمع
ایشان پس این صورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث کذا قال فی المواهب اللدنیه گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق
و الیقین چه واجب است که گفته شود مراد بعدم جریان کلمه لا بر زبان شریف نفی بخل و خست است از ساحت عزت و جلال وی صلی الله علیه
و آله وسلم چنانکه بخلا و خسّا کنند و این عبارت کنایت است ازین معنی نه جریان این کلمه بر لسان شریف بغیر معنی دیگر و نیز آمده
که هر کسی هر چیزی که می طلبید می داد و مراد از اثبات جود است که حقیقت معنی آن اعطاء ما ینبغی لمن ینبغی است و بسا بودی که آن حضرت
مصلحت وقت یا مصلحت سائلان در نادادن دیدی چنانکه عمل و حکومت بطالب آن ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال
آن شخص خلل راه نیابد و گاهی منع کردی تا آن شخص در حیلهٔ طمع و سوال و ورطهٔ حرص نیفتد و باین رذائل گرفتار نگردد چنانکه حکیم بن حزام
که مقبول درگاه و مشهور و نامدار صحابهٔ کبری بود چیزی طلبید نداد و فرمود من خود سبب هم ما اکله و رقی و کراهتی با آن همراه خواهد بود
نصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم بن حزام اگر تازیانه از دست وی بر زمین افتادی بکسی نگفتی
که بردار و بده و همچنین ابوذر رضی الله عنه طلب عملی کرد فرمود یا اباذر تو ضعیفی هوس عمل مکن و سوال مکن از هیچکس چیزی را و تازیانه خود را
اگر افتد بر زمین و ابوذر از زهاد صحابهٔ کبرای ایشان بود و بمذهب وی ادخار حرام است اگرچه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث
دیگر آمده است که آنحضرت چیزی برای جماعه عطا میفرمود و عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که در حال استحقاق وی اطلاع بود چیزی
التماس کرد و گفت هو مومن فقیر یا رسول الله سه بار التماس کرد و پس آنحضرت فرمود بسا کس که من دوست میدارم او را و چیزی هم
صلاح حال وی در آن می بینم و باز در برابر قول عمر رضی الله عنه که گفت هو مومن فرمود نه او مسلم سه بار چون ابرام زیاده کرد گفته شد
این را فرموده در بیان تخلق با خلاق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست میدارد و از حطام دنیا می پرهیزد و دیگری را میدهد
و دوست نمیدارد و نعم احتمال دارد که درین مواد لفظ لا بر زبان حضرت شریف رفته باشد بوجه دیگر و بیگانه را نیز ما انقال به معنی
برگماشته اعتبار لفظ سهل است والله اعلم و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سائل را رد نکردی و اگر چیزی نبودی فرمودی قرض کن
بر ما چون بیاید ما را چیزی ادا خواهم کرد یکبار سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی بر ما قرض کن پس عمر بن الخطاب گفت
رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدای تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از عمر پس گفت
مردی از انصار یا رسول الله بده و مترس از خداوند عرش تنگی را پس تبسم کرد آنحضرت و یافته شد در روی مبارک وی تازگی و خوشحالی فرمود
بهمین امر کرده شده ام من ترمذی روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیر پس قسمت کرد همه را
و رد نکرد هیچ سائلی را تا فارغ شد از آن و در صحیح بخاری از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید آن را در مسجد
پس بیرون آمد بسوی مسجد و نگاه کرد جانب آن چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و نداد هیچکس را مگر آنکه داد وی را از آن مال پس آمد عباس
بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا یا رسول الله ازین مال که من فدیه داده ام نفس خود را و عقیل را پس ریخت در جامهٔ او چندان

که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بردارد و آنرا برای من فرمود لا یا عم هرچه خود توانی برداشت بردار و این برای قطع ماده طمع عباس و تهذیب و تادیب او بود پس برداشت عباس بر دوش خود و روان شد و آنحضرت می نگریست بسوی وی و تعجب میکرد از حرص وی پس برخاست آنحضرت و باقی نماند یک درم و در روایت ابن ابی شیبه آمده است که مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا علا بن الحضرمی از خراج بحرین و آن اول مالی بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ظهور اثر جود و فتح باب کرم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در روز حنین زیاده از حصر و قیاس بود و بهر کدام از اعراب صد صد شتر و هزار هزار گوسفند داد و بیشتر عطا او در این روز برای مؤلفة القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بهره دنیا دین ایشانرا ثابت دارد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل مردی بود او را صد گوسفند داد باز دیگر صد داد باز صد دیگر داد از مشاهدهٔ وی آورده اند که صفوان میان دو وادی پر از شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که جوانمردی نمیکند باین عطا مگر نفس نبی پس و اکرده این عطا و کفر که در وی بود و ابوسفیان بن حرب و پسران او نیز از جمله مؤلفة القلوب بودند پس آمد ابوسفیان و گفت یا رسول الله امروز مالدار ترین قریش توئی ازین مال با هم عطا کن آنحضرت تبسم کرد پس بلال را فرمود تا چهل اوقیه نقره و صد شترش بداد ابوسفیان گفت نصیب پسر من یزید هم بده و یزید نام پسر ابی سفیان است برادر معاویه و یزید بن معاویه بآن نام کرده بودند تا صد شتر و چهل اوقیه دیگر داد گفت بخش پسر دیگر که معاویه است هم بده صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابوسفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد بحق سوگند که تو کریمی هم در زمان جنگ و هم در زمان آشتی خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد و این اخبار در فتح هوازن و حنین که بعد از فتح مکه شد نیز بیاید اگرچه تکرار نیست هوالمسک ما کررته یتضوع و رد کرد آنحضرت بر هوازن بندیان ایشان را که شش هزار کس بودند و مجموع غنائم هوازن از آدمیان شش هزار کس بودند و از شتر انان بیست و چهار هزار و از غنم بیش از چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و زن چهار درهم است صاحب اکتفا گفته که حساب کرده شد آنچه داد آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار پس گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق والیقین که جود آنحضرت بیرون از حصر و اندازه بود و منحصر نیست در این آنچه موجود بود و این بود و اگر صد هزار و دو صد هزار باشد این بودی نیز همین حکم داشت شعر فان من جودک الدنیا و ضرتها و من علومک علم اللوح والقلم و در تحقیق صفت سخا و کرم و جود و عطا بالفعل شرط نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و بالجمله هرچه بدست آمدی بدادی چنان بدادی که از فقر و تنگی نه ترسیدی و ذخیره ننهادی هرچه آمدی بدست بدادی و پیش از این و این جود آنکس است کش از فقر عار نیست و چون محتاج آمدی طعام و شراب و با وجود احتیاج بدیگران ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی از حق و دینی که بر کسی آمدی ابرا و ذمه کردی و گاهی صدقه دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا بخریدی و ثمن را دادی و آنگاه باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی و گاهی قرض گرفتی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی کالائی بخریدی و زیاده از ثمن بدادی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی فی طلب از رطب که بروی چنارهای تختم داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو دست پر از شست آنرا آورده بس حلی طلائی از بحرین آمده بود دست پر کرده بآن زن داد و هیچ امکان نداشت از انواع و اقسام خیرات و عطیات که کردی و بنفس خود زندگانی فقیرانه کردی بیگاه دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف بر نیفروختندی و بسا که گرسنه

مبارک سنگ بستی از گرسنگی و فقر آنحضرت نه بجهت تنگی و اضطرار و فقر بود بلکه سبب آن وجود سخاوت بود و گاهی بماهی تا نان نقد نه یکسال
مهیا ساختی اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و کریم بود آنحضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع
اوصاف و اخلاق و بود جود او بجمیع انواع از بذل علم و مال و نفس در اظهار دین و هدایت عباد صلی الله علیه و آله وسلم و جزاه عنا
افضل ما جزی نبیا عن امته **وصل** در شجاعت و قوت شدت و زور بازوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قد مرّ في الصراح شجاعت
بیدلی و دلیری نمودن در مبارزت و في الشفا الشجاعة فضل قوة الغضب وانقيادها للعقل انتهى و في القاموس الشجاع بفتح شين و ضمها
الشديد القلب عند البأس و جمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود و روی بسا که در مواقف صعبه و مواضع شدیده
دلاوران و دلیران همه بگریختند و آنحضرت ثابت قائم می بود و از جا نمی رفت بلکه پیش می رفت و پس نمی آمد و در روز حنین صحابه بگریخت
بر یاران کفار یک نوع جولانی و فراری و تزلزلی و ترخصی راه یافته بود و آنحضرت که از جای نجنبید و بر بغله سوار بود و ابو سفیان بن الحارث
بن عبد المطلب لگام استر او را گرفته ایستاده بود و آنحضرت همچنان است که بقدر دو پس فرود آمد از استر و نصرت خواست از خدا و مشتی از خاک
برگرفت بطرف دشمنان انداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر نشد و گفت انا النبي لا كذب انا ابن عبد المطلب دیده نشد در آن روز
هیچکس شدید تر از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند مسلمانان و کافران بیکدیگر مسلمانان پشت دادند و آنحضرت میتاخت و
ابو سفیان بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک او پس ندا در دادند در انصار دیگر آمدند مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه
در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را مردانه تر و دلیر تر و سخی تر و راضی تر از رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ و تیز میشد دیدها کنایه است از سختی جنگ
و شدت باس پناه می جستیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نمی بود هیچکس نزدیک تر بدشمنان از آنحضرت و می بود آنحضرت سخت ترین
مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک با آنحضرت می بود از جهت قرب عدو بوی و گفت عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت
بهیچ لشکری بجنگ را مگر آنکه بود وی صلی الله علیه و آله وسلم اول کسیکه زد بر آن لشکر **حکایت** یک شبی در مدینه فریادی و غوغا
و غوغایی شد و ترسی راه یافت که مگر دزدی یا دشمنی در آمده بود و شتافت آنحضرت پیشتر از همه برهنه است و شمشیر در گردن حمائل کرده اسپ
ابو طلحه را که بطیء السیر و تنگ لگام بود سوار شده و بسمت آوازی که آمده بود در رفت و وقت برگشتن مردم را دریافت که بر آمده اند و میروند
فرمود بر گردید هیچ قضیه نیست و آن اسپ ابی طلحه بغایت کند گام بود و در زیر آنحضرت چنان تیز گام شد که هیچ اسپی بوی نمیرسید و با وی بازی
نمی توانست کرد و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و در حقیقت هر که را وی صلی الله علیه و آله وسلم قوت بخشد و مدد فرماید
هر چند سست و ضعیف و نامراد و ناتوان بود آنچنان قوی و توانا و کامگار گردد که هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند کرد **بیت** تو مرا دل
ده و دلیری بین رو به خویش خوان و شیری بین **شعر** و من یکن برسول الله نصرته ان تلقه الاسد في آجامها تجم و آنحضرت در قوت
و زور بازو و سختی چنان بود که کشتی گیران عالم با وی بس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه نام
در صنعت کشتی گیری همتا نداشت و مردم از بلاد بعیده برای مصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می افگند تا که روزی در شعبی از

از حق تعالی که بگرداند سبب لعن ورا بجهت قربت و طهارت گاهی می شنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت می بود مادر وی در نماز
پس سبک میگذارد نماز را تا در فتنه نیفتد مادر او و میفرمود باید که نرساند مرا هیچ یکی از شما از هیچ یکی که مکروه باشد بدرستیکه من دوست
میدارم که بیرون می آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون تکذیب کردند حضرت را قریش و از حد درگذرانیدند ایذا را آمد
جبرئیل گفت خدای تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال که هرچه تو بفرمائی از دست تصرف سلطان او فرمان کند بهرچه تو فرمائی
آن کند پس گفت ملک جبال بفرما مرا یا محمد هرچه بخواهی اگر خواهی بر هم زنم اخشبین را بر ایشان و اخشبین نام دو کوه است که مکه در میان آن
آباد است گفت آنحضرت نمیخواهم که هلاک شوند امید میدارم که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را
و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه قصه دراز است که مذکور است در سال دوم از بعثت و در بعضی روایات آمده است که جبرئیل علیه السلام
گفت مر پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا هرچه فرمائی آن کنند
هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست میدارم که بگذارم تا تأخیر کرده شود عذاب شاید که بخشد حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان
و گفت عائشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آسان تر را از آن دو امر
این قول را معانی و تاویلات بسیار است و اظهر و اقرب آن است که مراد آسان تر برای امت است گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت
تعهد میکرد و تیمار میداشت ما را برای تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه میکرد نه دائم از جهت خوف ملالت و بسته آمدن ما و از فضل در خلق
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد و تیمار داشتن و تازه کردن عهد قرابت آن است که بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هدیه می فرمود این را ببرید به فلان زن که وی دوست خدیجه بود رضی الله
عنها و مرویست از عائشه که گفت غیرت نبردم بر هیچ زنی چنانکه غیرت بردم بر خدیجه از جهت بسیار یاد کردن او آنحضرت را و اگر شاتی ذبح کرده
میشد میفرستاد بسوی دوستان خدیجه و در آمد بر آنحضرت زنی پس شادمانی و بشاشت کرد آنحضرت و پرسش احوال خوب
کرد و اکرام کرد چون رفت آن زن فرمود این زن بود که می آمد با ما در زمان خدیجه فرمود حسن العهد من الایمان و صله میکرد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم ذوی الارحام را بی آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه فاضل تر باشد از ایشان و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم که آل ابو فلان نیستند مرا دوستان و دوستان من حق تعالی است و صالحان مؤمنان و لیکن مر ایشان را خویشی
است که تری کنم آن را برای آن یعنی به تری احسان می کنم با ایشان چنانکه آب تری می باشد بوی گفته اند مراد به آل ابو فلان بنی ابی العاص
است و حال این جماعه معلوم است و برمیگرفت آنحضرت امامه بنت زینب را بر دوش مبارک خود در نماز چون سجده میکرد می نهاد
بر زمین و چون بازمی ایستاد بر میداشت از جهت فرط شفقت و مهربانی بر اولاد و این برداشتن امامه و نهادن وی بر زمین بفعل آنحضرت
نبود بلکه خود می آمد و میچسپید و چون بسجده میرفت می افتاد بر زمین تا مکروه کرد این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این در نماز نفل بود
والله اعلم و روایتست که چون آمد وفد نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد مر ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بس ایم
ما بس میکنیم خدمت ایشان را فرمود ایشان اکرام میکردند اصحاب ما را و من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشان را و این حکایت باب

نفس مکره گفت حیا وجود هیبت است در دل با وحشت آنچه پیش رفت است از تو بسوی پروردگار فرمود المحبة تنطق والحیاء یسکت والخوف
یقلق محبت گویا میگرداند صاحب او را به شادی محبوب و حیا ساکت میسازد بشهود تقصیر در ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد یحیی بن معاذ
رازی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد خدا از وی در معصیت حیا گاهی از کرم و خوف میخیزد مانند حیا آنحضرت از آن
قوم که در ولیمه زینب رضی الله عنها حاضر بودند و دراز کردند نزد وی مجلس را و آنحضرت شرم داشت که بخیزاند ایشان را حق تعالی
فرمود فاذا طعمتم فانتشروا و فرمود ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق و گاهی در عبودیت می آید که لایق کمال و عظمت
معبود نمی آید و قسم دیگر حیا مرد است از خود و آن حیا نفوس شریفه است در راضی شدن بنقص و راضی شدن بمرتبه دون پس می باید
نفس خود را مستحی که حیا دارد از نفس خود گویا که او را دو نفس است حیا دارد یکی از دیگری و این از اکمل اقسام حیا است زیرا که مرد چون استحیا
کند از نفس خود استحیا از غیر خود بطریق اولی خواهد کرد کذا ذکر فی المواهب فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الحیاء لا یاتی الا بخیر و
در روایتی الحیاء خیر کله و در حدیث آمده است که مردی برادر خود را نصیحت میکرد در باب استحیا گویا برادر وی استیفا نمیکرد حقوق خود را از مردم
بجهت استحیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگذار او را که حیا از ایمان است و از آثار حیا تغافل و چشم خوابانیدن است از عیوب مردم
و آنچه مکروه میدارد انسان بطبیعت خود و آنحضرت اشد الناس و اکثر ایشان بود درین صفت روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد
بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی که بروی اثر صفرت بود گویا که رنگ زعفرانی بود و بوی رسیده از زنی و غیر آن پس نگفت آنحضرت مر
او را چیزی و بود آنحضرت که بر روی کسی نمی گفت آنچه ناخوش آید او را و اگر لابد می بایست گفت و مضطر میشد بگفتن بطریق کنایه می گفت پس
بیرون رفت آن مرد فرمود اگر بگوئید آن مرد که بشوید این را و در روایتی آمده که ...
و حرام خواهد بود و در باحث صفرت نیز روایات بسیار مرویست که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حیا چنانکه ثابت نمی ماند
بصر وی بر روی کسی و اگر میرسید بوی از کسی آنچه مکروه آید او را نمیگفت چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکند چنین بلکه می گفت چیست
حال اقوامی که میکنند چنین یا میگویند چنین و نهی میکرد و نام نمی برد فاعل و قائل آن را و درین عبارت کا این حکم و قاعده نیز فهم
می شود و در صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده است که نبود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحش و متفحش و بلند آواز کننده در بازارها
و جزا نمیداد بدی را به بدی لیکن عفو میکرد و در میگذرانید و حکایت کرده شده است مثل این کلام از تورات عبدالله بن سلام و عبدالرحمن
بن عمرو بن العاص **وصل** در بیان شفقت و رافت و رحمت نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت پروردگار تعالی و تقدس و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم شفقت مهربانی و شفیق و مشفق
اشتقاق ترسیدن و شفقت نیز بهمین معنی است که مشفق بر کسی می ترسد که ضرری بآنکس رسد و رافت را تعریف کرده اند ... ناصح
بر صلاح مقصود و رافت شدت رحمت و ارق آن فی الصراح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رافت سخت بخشودن و مهربان شدن از جمله
شفقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر امت تخفیف و تسهیل او است بر ایشان در شرائع و احکام و ترک بعضی افعال را از جهت
ترس آنکه مبادا فرض گرداند بر امت چنانکه ترک مسواک برای هر نماز و ترک تاخیر عشا و نهی از صوم وصال و مانند آن و درخواستن

آزار میکنند پس خواجه با غلام میگوید که ایشان ترا آزار نمیدهند و ایذای تو نمی کنند بلکه مرا میکنند من دانم و ایشان و آورده اند که اخنس
بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را روز بدر گفت یا ابا الحکم نیست اینجا جز من و تو که بشنود سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله
که وی صادق است یا کاذب پس گفت آن ملعون والله بدرستی که محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان
و دران حدیث که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم آیا بودید شما که متهم میداشتید بکذب
ایشان را پیش از آنکه گوید این سخن یا یعنی دعوی نبوت کند گفت ابوسفیان لا هرگز دروغ نگفته است گفت هرقل پس چون با
که بر خلق جرئت نمیکند که دروغ بندد چگونه بر خدا دروغ بندد اینجا بیشتر قول هرقل و هست تر این چیزیست در معرفت امارات نبوت و اول صحیح البخاری مذکور است و در شرح
مشکات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب ارسال رسل مذکور گردد و فرمود الله
تعالی و گفت نضر بن الحارث مر قریش را بتحقیق بود محمد در میان شما جوان خردسال مرضی ترین شما در افعال صادق ترین شما در اقوال عظیم ترین
شما در امانت تا آن زمان که دیدید در شقیقه او سپیدی موی و آورد بشما آنچه آورد و گفتید شما که ساحر است
لا والله وی ساحر نیست این نضر بن الحارث کافر بود و پرده بر دل او نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر ان را پرده غلیظ بود و گاه
آن پرده افتاد و باز غلیظ تر می نشست ولید بن المغیره که از روسای کفار قریش است با قرآن شنیده میگریست و گفتی یقین دانم
که این نه کلام بشر ساخته آدمیان است این کلام سحری و نشئه است که هیچ کلام دیگر نیست ان له لحلاوة و علیه لطلاوة و فی اعلاه طلاوة و منبع و اسفله مغدق و نیز
و الحارث بن عامر از مشرکان بود که تکذیب میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم پیش مردم و چون خلوت میکرد با اهل بیت خود میگفت
والله محمد از اهل کذب نیست آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد گفتند آیا مصافحه می کنی تو با محمد گفت والله بتحقیق میدانم که
محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کننده مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون میدیدند آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
میگفتند والله وی پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری که خود اعلم بودند برسالت وی بیقین میدانستند
آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و پشت به پشت منتظر پیغمبر آخر زمان نشسته بودند در وقت هجرت وصیت نامه نوشتند به پیغمبر
که چون دریابید پیغمبر آخر الزمان را اسلام ما برسانید و بگوئید که ما مشتاق تو جان دادیم سلام ما بپذیر و یاد از فلانان خود دادن
آورده اند که چون تبع بفتح تا و تشدید موحده که از ملوک یمن بود و مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است نمیدانم که تبع نبی
بود یا نه به مدینه آمد جماعه که همراه وی بودند بدریافتن نشان پیغمبر آخر الزمان درین بلده کریمه اقامت کردند از تبع درخواستند تا که
ایشان را از صحبت خود معاف داشت و بقول انصار اولاد ایشانند چون این نور ظهور یافت همه بطلب آمده کفر ماندند نعوذ بالله
من الخذلان اما عفت که بمعنی پارسائی از حرام و فی القاموس عفت کف عما لا یحل و لا یجمل بوده و کمال آن دران حضرت بجهت باطن
تمام آن کرده در جائی که عصمت ثابت آمده و در حدیث آمده است لمس نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست هیچ زنی که مالک
نبوده او را و این یک عبارتیست که در بیان عفت و پارسائی اهل عرف عادت میگویند و الا حقیقت عفت آنحضرت و تمام اخلاق و
یا اکثر است از آن که بیان توان کرد و صدق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق لهجه بکرار گذشته است و اما عدل خواه بمعنی عدالت داوگستر

گیرنده و خواه معنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارد مساوی آنچه در ذات شریف آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بود متصور نیست و یکبار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مالی قسمت می کرد ذو الخویصره که یکی
از بنی تمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت آنچه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم وای بر تو اگر من
عدل نکنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس مبرد که از ائمه علم نحو است گفت قسمت کرد کسری ایام خود را گفت
روز نیاو صالحست برای خواب رفتن و روز ابر برای شکار کردن و روز باران برای شراب خوردن و روز آفتاب برای حوائج خلق بر آوردن
و گفته اند بود کسری دانا بسیار است دنیا ایشان و دین خود کجا بود ولیکن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم تجزیه کرد روز خود را سه جزو جزو
برای عبادت خدا و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود و باز این جزو را قسمت کرد میان خود و میان مردم و حوائج ایشان
و بیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت که قصد نکردم من بچیزی
از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند مگر دو بار و هر بار حائل شد خدا تعالی میان من و میان آنچه خواستم من بعد از آن قصد نکردم به بدی
تا اکرام کرد مرا خدا تعالی برسالت خود یکبار آن بود که گفتم من شبی بغلامی که همراه من بود گوسفند آنرا که نگاه میدار این غنم را
تا من در آیم مکه را و سمر گویم و بشنوم چنانکه جوانان می گویند و می شنوند پس بیرون آمدم و در آمدم نخستین خانه را از خانهای مکه و شنیدم که
نشاط میکنند و دف میزنند و مزامیر مینوازند گفتم چیست گفتند عروسی که در خانه ایشان بود پس نشستم من تا بشنوم آنرا پس خوابانید مرا خدا تعالی و بیدار
نگردانید مرا مگر گرمی آفتاب پس برگشتم و نکردم چیزی از آن بعد از آن مثل این شد بار دیگر مانند بار اول بعد از آن قصد نکردم به بدی
هرگز صلی الله علیه و آله و سلم و فصل در بیان وقار و تؤدت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تؤدت در لغت بمعنی حسن تأنی و تأنی بفتح واو و زدن
و آهستگی و تؤدت بضم تا و فتح همزه و دال مهمله نیز بهمین معنی است و صمت بفتح صاد خاموش شدن و مروت بضم میم مردی و انسانیت و هدی
بفتح و سکون یعنی سیرت و راه روش و حلم و وقار و رزانت بهره وافی و آهستگی در حرکات و سکنات آنچه در ذات شریف می بود صلی الله علیه و آله
و سلم در کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وقارترین مردم در مجلس نبود که بیرون آرد چیزی
از اطراف و اعضا را چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن مثلا و اکثر نشستن آنحضرت بوضع احتبا بجای حمائل بر سرین نشستن و زانوها برداشتن و میان
ظهر و ساقین بهم کردن و این گاهی بدستها میشد مثل قرفصا و گاهی بعمامه و گاهی مربع نیز نشستی بعد نماز بامداد تا برآمدن آفتاب و میخواندند و گاهی بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را
و ضم فا و صاد مهمله مد و مقصور نیز آمده تفسیر کرده اند آنرا بآنکه بنشیند بر سرین و بچسپاند رانها را بشکم و حلقه کند بر رو دستها بجهت آنکه بر ساقها یا
زانوها و بعضی گفته اند که احتبا کند بدستها و الصاق کند بطن را بفخذین و در آرد کفها را زیر بغلها و این نوع خاص احتبا است
گفته اند که این جلسه اعراب و غربا است و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون موحده آمده که گفت دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود بر وضع قرفصا متخشع در جلسه پس لرزانیده شدم از خوف یعنی خوف و هیبت انداخت در من آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این را یافت که بر خود لرزیدم و خشوع فروتنی کردن و چشم را بزمین افکندن و خضوع نیز قریب باین معنی
است و بعضی گفته اند خشوع در بدنست و خضوع در صوت و بصر و در بعضی احادیث خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر عمل کرده اند و

هر دو شریک اند در معنی سکون و تذلل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثیر السکوت تکلم نمیکرد بی حاجت و روی میگردانید از کسی که تکلم
میکرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصل یعنی فیصل کرده شده نه فضول بود و نه تقصیر و فصل شده مروارید را گویند که میان هر دو دانه کشیده باشند و گفت
عائشه رضی الله عنها که حدیث میکرد آنحضرت چنانکه اگر کسی بخواستی که شمار کند کلمات را شمار کردی و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود
در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصحاح ترتیل هموار و آرمیده و پیدا خواندن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا و ترتیل سخن هموار و ترسیل
نیز نزدیک بآن معنی است و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار چیز حلم و حذر و تقدیر
و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه وآله وسلم تبسم بود و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم بود از جهت توقیر و تعظیم و اقتدا و اتباع وی و بود مجلس وی
مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند کرده نمیشد در وی آوازها و ذکر کرده نمیشد در وی قبیح و چون تکلم میکرد سر در پیش می افگندند اهل مجلس
گویا که بر سرهای ایشان پرندگان نشسته است که اگر حرکت کنند بپرند و صاحب شفا این حال را بعینه در صفت صحابه بمجلس آنحضرت
ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و در حدیث دیگر آمده که ابوبکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت میگریست و در
گرفته می شکست تا مردم [illegible] و سخن کرده [illegible] جمال آنحضرت و خنده [illegible] اتحاد [illegible] کیفیت سخن آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم و بیان حلیه شریف معلوم شد که بود [illegible] از کسل و ملالت بود و از مروت آنحضرت بود که [illegible] در طعام [illegible] از اکل را بجهت
اکل [illegible] مسواک پاک کردن و پاکیزه داشتن [illegible] مفاصل [illegible] در واجب اند [illegible] مفاصل اصابع که متصل
انامل است [illegible] ساخ و سیرت آنحضرت [illegible] و در حدیث [illegible] کلام الله [illegible]
[illegible] آنحضرت و سیرت [illegible] بود [illegible] و دیگر [illegible] حبب الی من دنیاکم النساء
والطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة و دوست گردانیده شده است [illegible] حق تعالی محبوب [illegible]
باختیار و کسب [illegible] دوست [illegible] قرار و آرام [illegible] چشم [illegible] در نماز و گفته اند [illegible] چشم
روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز یافتی [illegible] در هیچ عبادت [illegible]
و قرة العین کنایت از فرح و سرور [illegible] مشتق [illegible] قرار و ثبات [illegible] قرار یابد
و بیدار او آرام گیرد [illegible] خوشحالی [illegible] گریان [illegible]
چون خوف گردانیده [illegible] کالذی یغشی علیه من الموت [illegible]
وی مشاهده محبوب بود [illegible] قرة العین [illegible] فی الصلوة [illegible]
بانکه سرور و قرار [illegible] مشاهده حق است [illegible] آرام [illegible]
[illegible] غیر حق است [illegible] چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته فبذلک
فلیفرحوا [illegible] مقام مشاهده [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] فلیفرحوا
بگفت فلتفرح تا خطاب بآنحضرت [illegible] حبب الی الطیب والنساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة

ونذیرا وحرزا للامیین آگاه باش ای پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم ترا آگاه بدان کتابی که فرستاده ایم ترا بر ایشان بتصدیق و تکذیب ایشان و نجات و ضلال ایشان و بشارت دهنده مر مطیعان را و ترساننده عاصیان را و پناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند که آنحضرت از قوم ایشان بود فی الصراح حرز جای پناه استوار انت عبدی و رسولی تو بنده خاص منی که حقیقت اتمام و کمال این مرتبه جز ترا نشده و فرستاده منی سمیتک المتوکل نام کردم ترا متوکل که تمام کار و بار خود را بمن سپرده و مطلق از حول و قوت خود بر آمده و در همه کارها من متولی امر تو شده ام لیس بفظ ولا غلیظ نیست درشت خوی و نه سخت دل ولا سخاب فی الاسواق و نه آواز بلند کننده در بازارها قید بازار اتفاقی است که بیشتر در انجا آوازها بلند میشود و ممکن که مراد اجتناب از در آمدن بازار است که جای لغو دنیا و کار و بار است بیشتر [illegible] از احوال اهل آخرت نیست ولا یدفع السیئة بالسیئة و دور نمیکند بدی را بجزای بدی یعنی بدی ببدی نمیدهد و اگر چه درست است در شرع اگر انتقام کشد بقدر آن ولکن یعفو و یغفر لیکن در میگذرد و می پوشد بلکه احسان میکند چنانکه جای دیگر امر کرده است بقوله ادفع بالتی هی احسن السیئة ولن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء و نمی میراند او را خدای تعالی تا آنکه راست میکند بسبب وی ملت کج را بان یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله براست شدن بگفتن این کلمه است ویفتح بها اعینا عمیا و می کشاید بدان چشمهای کور را و آذانا صما وقلوبا غلفا و گوشهای کر را و دلهای پوشیده و در پرده جهل را در بعضی طرق این حدیث زیاده آمده که گفت تعالی اسدده لکل جمیل درست گردانم این پیغمبر را بهر خوبی [illegible] درست گردانم و اهب له کل خلق کریم و می بخشم او را هر خوی نیک و اجعل السکینة لباسه والبر شعاره و میگردانم آرام و آهستگی را پوشش وی و نیکوئی را [illegible] و میگردانم نیکی را علامت مانند جامه [illegible] والتقوی ضمیره و میگردانم پرهیزگاری را نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل میباشد لهذا فرمود التقوی ههنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد از وی بضمیر و ضمیر در دل پنهان داشتن معنی والحکمة معقوله و میگردانم حکمت معقول آن و حکمت دانستن احوال اشیا چنانکه در نفس الامر است [illegible] گفتار وی نیز آید والصدق والوفاء طبیعته و میگردانم راستی [illegible] طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه و میگردانم عفو و نیکوئی را خوی وی والعدل سیرته والحق شریعته والهدی امامه والاسلام ملته و میگردانم عدل را سیرت و حق را شریعت وی و هدایت را پیشوای وی و اسلام را دین وی و احمد اسمه و احمد نام اوست آنحضرت در امم سابقه محمد و احمد هر دو نام و اهدی به بعد الضلالة و راه راست می نمایم بوی بعد از گمراهی و اعلم به بعد الجهالة و دانا میگردانم بوی بعد از نادانی وارفع به بعد الخمالة و بلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرو افتادن ایشان و اسمی به بعد النکرة و بالا می برم و شناسا میگردانم بوی جماعه را بعد از جهل و ناشناسائی و اکثر به بعد القلة و بسیار میگردانم ایشان را بعد از کمی و اغنی به بعد العیلة و غنی و بی نیاز میگردانم بوی مردم را بعد فقر و احتیاج و اؤلف به بین قلوب مختلفة و اهواء متشتتة و امم متفرقة و تالیف میکنم بوی میان دلهای مختلف و رایهای پراکنده و امتهای متفرقه و اجعل امته خیر امة اخرجت للناس و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده شده است برای مردم صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین

## باب سوم در بیان فضل و شرف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

که بآیات قرآنی ثابت شده و باخبار صحیحه بثبوت پیوسته آنچه در قرآن از تعظیم امر و اعلای شان وی و تنویه قدر و مدح و ثنای آن نبی کریم بتصریح و اشارت واقع شده اول دلیل و ثنا بر صدق است بر رفعت

در تفسیر مثل نوره الآیه گفته اند مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مانند مشکاة است که در وی مصباح است مشکوة مثال
صدر شریف اوست و زجاجه مثل قلب اوست و مصباح نور معرفت ایمان که در قلب شریف اوست و فرموده الم نشرح لک صدرک از برای امتنان
نعمت شرح صدر که نعمتی عظیم است مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست صلی الله علیه وآله وسلم برای جمع میان مناجات حق و دعوت
خلق یا پر از انوار معارف و علوم و توحید و معرفت و ایداع اسرار و ادراک غیوب چه لن نکرت اعراض از حق و تعلق دل بغیر و تیسیر تلقی وحی و تحمل اعباء
رسالت و ابلاغ چنانکه فرموده ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و اعظم اسباب انشراح صدر نوریست که در دل بنده می تابد چنانکه
فرموده اذا دخل النور القلب انفسح وانشرح و علامت آن پاک بودن دل است از صفات ذمیمه و اکمل و اتم و اعلی درین صفت حضرت سید السادات
است صلی الله علیه وآله وسلم و متابعان و برابر قدر متابعت بعضی نیز ازان نصیبی هست این سخن را بیانی دیگر هست در کتاب
و در بعضی رسائل فارسیه نیز شرح و بیان کرده شده است قال الله تعالی ورفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم نام ترا و ذکر ترا در دنیا و آخرت
به نبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام خود در کلمه اسلام و در اذان و در نماز و در خطبه و تشهد تا نباشد که گوید اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که آمد جبرئیل و گفت میگوید
پروردگار تعالی میدانی که چه چیز بلند کردم ذکر ترا گفتم خدا داناتر است گفت با آنکه هرگاه ذکر کرده شوم من گردانیدم تمام ایمان بدیگر تو
با ذکر من لا اله الا الله محمد رسول الله و گفته اند گردانید ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که ذکر کرد ترا ذکر کرد مرا و هر که اطاعت
کرد ترا طاعت کرد مرا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدیم متابعت ترا مستلزم محبت خود فاتبعونی یحببکم الله و از جمله اعزاز و تکریم
الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم آنست که در وقت ندا ذکر میکند او را بوصف نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا
ایها الرسول و انبیاء دیگر را ذکر میکند بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی و در ندا یا ایها المزمل یا ایها المدثر از آثار حسن ملاطفت و مهربانی
پیداست که بر ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه وآله وسلم و ابو نعیم در حلیه از ابو هریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم
علیه السلام بارض هند مستوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا کرد باذان گفت الله اکبر دوبار و اشهد ان لا اله الا الله دوبار و اشهد ان
محمدا رسول الله دوبار و در حدیث نوشته شده در ساق عرش و بر هر آسمانی و بر هر بهشتها و برگردن احبار و ... بهشت
و ... مگر آنکه نوشته شده است بر وی کلمات لا اله الا الله محمد رسول الله و ابن عمر آورده که گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که گفت چون برده شدم در آسمان نگذشتم بهیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته در وی محمد رسول الله و مقرون
کرد حق تعالی اسم کریم او را با نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته شعر فذو العرش محمود وهذا محمد و مشتق کرده است حق سبحانه اسم او را
از اسماء حسنی خود و مقارن داشته چنانکه در باب اسماء شریفه بیاید ان شاء الله تعالی و از کمال او را تبجیل ... صلی الله علیه وآله وسلم
سوگند خوردن پروردگار تعالی است بحیات قدر او که گفته لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون جمهور اهل تفسیر برآنند که این قسم است از پروردگار عالم
عز و جل بمدت حیات محمد و بقاء او صلی الله علیه وآله وسلم و این غایت تعظیم و نهایت بر و تشریف است چنانکه محب بمحبوب سوگند میخورد و
میگوید بسر تو و حیات تو گفت ابن عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد پروردگار تعالی هیچ ذاتی را گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خورد

بحیات تو یعنی بغیر تو و گفته ابوالجوزاء که از اجلهٔ تابعین است سوگند نخورد خدای تعالی بحیات هیچ یکی غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع
نشده است زیرا که وی گرامی ترین و بزرگترین خلایق است نزد وی جل و علا و قرطبی گفته قسم یاد کردن حق تعالی بحیات وی صلی الله علیه
و آله و سلم افادت میکند صحبت ما را که جایز است که حلف کرده شود بحیات وی صلی الله علیه و آله و سلم فاکهه امام احمد رحمة الله علیه گفته
کسیکه قسم خورد بحیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منعقد میشود و بحنث وی حانث میشود و کفارت لازم میآید بجهت آنکه بود آنحضرت یکی از دو رکن
شهادت و گفته اند بعضی از علما که یمن بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده است لا اقسم بهذا و اهل مدینه را عادت است که سوگند
ایشان بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحق آنکسی که پوشیده است او را این قبر و بحق ساکن هذا القبر یعنی النبی بااین عبارت
صلی الله علیه و آله و سلم و اما قسم حق جل و علا بصفت او پس مثل بحیاتک که گفته شد و بصیغه یس و ذاته قسم است لفظ یس است
و در حکم قسم یاد است صلی الله علیه و آله و سلم در یس و القرآن الحکیم مفسران را اختلاف است اکثر برانند که یس نام آنحضرت است چنانکه
طه از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه و اولاده الکرام نقلست که مراد به یس نام سید است خطاب است بآنحضرت و بعضی
گفته اند معنی او یا رجل یا انسان بلغت طی یا انسان است به هر تقدیر مراد ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و قسم است بذات او است
مراد او را این نیز متضمن تعظیم است و تنویه شان او و قسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت
است بر هدایت وی و بودن وی بر صراط مستقیم که نیست اعوجاج و عدول از حق در وی گفته اند که سوگند نخورده است حق سبحانه به هیچ یکی
از انبیا برسالت در کتاب خود مگر بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و در سورهٔ لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد یاد است لفظ
و تکریم است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از جهت آنکه سوگند داده است ببلدیکه بلد حرام است و بلد امین نام اوست مکرم است
نزد حق تعالی بوقت حلول وجود وی در آن از اینجا گفته اند که شرف مکان بالمکین و در آن تعریض است بجهل و نا حق شناسی مشرکان که وی را
اخراج کنند ذات شریف او را از آن و قول او و والد و ما ولد اگر مراد بوالد آدم است و ما ولد ذریت است آنحضرت افضل است از عموم
ذریت و اگر ابراهیم است علیه الصلوة و السلام مراد بذریت آنحضرت خواهد بود صلی الله علیه و آله و سلم پس درین سوره دو قسم است پروردگار
عز و جل بحبیب خود صلی الله علیه و آله و سلم و در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت
مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بابی انت و امی یا رسول الله بتحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خدای تعالی که سوگند خورد خدای تعالی
بحیات تو نه بحیات سائر انبیا علیهم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدای تعالی بجائیکه سوگند خورد بخاک پای تو و گفت لا اقسم بهذا البلد
یعنی سوگند خوردن ببلد که عبارتست از زمین که می سپرد آن را پای آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوگند بخاک پای حضرت رسالت است
و نظر بحقیقت معنی صاف پاک است که غباری از آن نمی نشیند و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن حضرت رب العزت جل جلاله بچیزیکه
غیر ذات و صفات او بود بجهت اظهار شرف و فضیلت و تمیز آن چیز است نزد مردم و نسبت با ایشان تا بدانند که آن امری عظیم و شریف است
نه آنکه عظیم است نسبت بوی تعالی و تفصیل کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم خورده است بذات خود و بچیزهای چند گاهی قسم یاد کرده
است بذات و صفات و گاهی ببعضی مخلوقات که از جمله آیات و دلائل عظمت ذات و صفات او هستند چنانکه

سما و ارض دلیل و منار کرد از آیات عظمت و دلائل قدرت باهره او سبحانه و تعالی اند نجوم و کواکب که شمس و قمر که مطالع انوار و مظاهر اسرار
و سبب انارت عالم و ضبط مصالح بنی آدم و باعث اهتدای طرق و رجم شیاطین است و جز آن چیزها که در آن اسرار قدرت الٰهی و آثار
رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضائل و کرامات ظاهر است چنانکه طور سینین و بلد امین و غیر فلک و در بعضی
اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است موجب تعجب و تحیر میگردد و پروردگار عالم جل جلاله بدان قسم یاد کند مثل تین و زیتون
و امثال آن و که بیدا اند که وی جل شانه چه حکمتها در آن ودیعه نموده و چه اسرار خلق فرموده است اینهمه برای اظهار فضیلت و تمییز این اشیا
است نسبت باشیاء دیگر و که نسبت بعظام مهابت و صفات خود داشته است چنانکه قسم آدمیان که بذات و صفات حق تعالی محصور شده
فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر اختلاف کرده اند در تفسیر عصر چند قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است
فی العرف عصر روزگار و عصران شب و روز و دهر نیز بامعنی است و مشتمل است بر اعاجیب حوادث و وقائع که زبان از بیان آن قاصر است و جهه اول
آن قاصر است و شرف بتشریف لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله و در وی سرا و ضرا و صحت و سقم و آفات و مخافات حاصل میگردد و برکات
و کمالات در آن و تضییع عمر و تکاسل در کسب کمال و رسوخ حال بتصدیق و ایمان برسول که سبب استکمال موجب خسران و خذلان است لهذا
فرمود ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد و تعالی در پنجا بزمان رسول چنانکه قسم خورد بمکان وی صلی الله
علیه و آله و سلم و لا اقسم بهذا البلد بحرمت وی و قول خود لعمرک و در اکثر تفاسیر مراد بالف اشارت بالله است و لام بجبرئیل و میم بمحمد و بعضی گفته اند
ق والقرآن المجید مراد بوی قوت قلب محمد است صلی الله علیه و آله و سلم از تحمل وی مشاهده و مکالمه او و در والنجم اذا هوی گفته اند مراد بالنجم
قلب است اذا هوی الم نشرح بالانوار و انقطع عن غیر الله و بعضی برهم در یافت که لغت است وسوره والنجم گفته اند که قلب محمد است صلی الله علیه و آله
و سلم که بیرون آمده است از وی انوار و در قول حق سبحانه و ما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات شریف او را مراد داشته اند و در کم
جا قسم است بوی صلی الله علیه و آله و سلم و در سوره ن والقلم و ما یسطرون قسم خورده است حق سبحانه تعالی بنفی جنون از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و ثبوت اجر غیر ممنون یعنی غیر منقطع مر او را و اثبات و استقرار وی صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق عظیم و لون از اسماء
حروف است چنانکه الم و مانند آن که اسماء سور باشند یا اسماء الله چنانکه در تاویل مقطعات گفته اند و بعضی گفته لون اسم حوت است مراد بدان
و نسبت با آن حوت که زمین بر بالای او است که آن را بهموت نام است و از ابن عباس مرویست که مراد بنون دوات است پس قسم خورده بدوات و قلم
و آنچه نسطیر مینماید که منفعت آن عظیم است و تفاهم کامل بکتابت است و کتابت نیز و بعضی گفته اند که نون لوحی از نور که مینویسند بدان قلم
در وی هر آنچه امر میکند ایشان را پروردگار تعالی و تقدس و در حدیث آمده است که قسم خورده حق تعالی بکتاب و آلات آن و قلم یکی از آیات
الٰهی است و اول مخلوقات حق تعالی که نوشته بوی تقدیرات را فائض گردید قلم که در عالم است ممد از آن قلم اعلی است نیز آیتی است از آیات
الٰهی و منفعت وی بس عظیم است که نوشته میشود بوی شرع الٰهی و وحی الٰهی و در قید آورده میشود بوی دین و ملت
و ضبط کرده میشود بوی علوم و اقامت کرده میشود مصالح عباد و تدوین کرده میشود بوی علوم و تقیید کرده میشود بوی حکم و ضبط کرده میشود
اخبار اولین و احوال ایشان نوشته میشود بوی کتب منزله و صحف سماویه اگر نبود قلم استقامت نمی پذیرفت امور دنیا و دین و معاش و معاد

و صاحب کشاف در تفسیر سوره اقرأ در بیان علّم بالقلم میگوید اگر نبودی بر دقیق حکمت الله و لطف تدبیر وی دلیلی مگر قلم و خط کفایت بود
و خاصّه سطوری که بدو صحف خدای و نعت مصطفی نویسند و تفسیر کتاب الله و شرح احادیث رسول و کتب مقالات اولیا و مواعظ و نصائح
این بیچارگان که موجب مزید یقین و باعث تقویت و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد و از فضول کلام و هذیانات نفس و خیالات
و اوهام که موجب ضلالت انام و متضمن بی ادبی با اهل اسلام باشد اجتناب نمایند اگر چه به تمویه حقائق و معارف تلبیس کنند فویل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و یقولون هو من عند الله
و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون اعاذنا الله من ذلک با جمله قسم خورد حق تعالی به قلم و نفی جنون که
میکردند او را کفار از غایت جهل و سفاهت و عناد و استکبار و چگونه نسبت کرده شود جنون به ذاتی که عاجز آمده اند عقلا همه از معرفت
و ادراک فهم وی [illegible] آورده که از معارف [illegible] و بلغا عاجز آمده همه گوئیا
تسلیم و انقیاد نموده اند و خبر داد از کمال عطا و لطف وی در دنیا و آخرت گفت و ان لک لاجرا غیر ممنون یعنی اجر است غیر منقطع الی ابد الآباد
بعد از آن اشارت کرد به وصف خلق که اعظم است از جمیع عطایا و فرمود انک لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است عائشه
رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن چیست و گفته اند که خلق عظیم آنست که همت او جز خدا نبود و مطلوب
غیر وی نباشد و کلام در آن در اول باب ثانی گذشت فتذکر و حاصل آنکه از اعظم آنچه متضمن تکریم و تنزیه و تعظیم الهی است مر او را
و تحسین با عطای فضل غیر متناهی اوست تعالی سوره و الضحی است که قسم خورده به ضحی و لیل که محل مظاهر آیات الهی است حضرت پروردگار
اند بر آنچه خبر داده از احوال شریف حبیب خود و فرمود ما ودعک ربک و ما قلی ترک نداده است و دشمن نداشته است ترا
پروردگار تو چنانکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند ضحی به روی عالم آرای وی و لیل به موی مشکسای وی صلی الله علیه و آله و سلم
چنانکه نقل کرده است امام فخر الدین رازی و سبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند آنست که ایامی چند وحی
از مصالح که خدا داناست بآن پس تکلم کردند مشرکان و گفتند که ترک کرد محمد را پروردگار وی و دشمن گرفت او را و للآخرة خیر لک
من الاولی و هر آئینه مرتبها و جاها و نعمتهای که نهاده است ترا خدا تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود و غیر آن بهتر است از آنچه
داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی جای وی گنجایش آن ندارد و نهایت تو بهتر است از
بدایت از جهت بودن تو هر ساعت در ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و ورود نوال و جامع وجوه کرامت انواع سعادت
در دنیا و آخرت این آیه است که فرمود و لسوف یعطیک ربک فترضی وعده است از پروردگار جل و علا حبیب خود که چندان عطا کنم ترا
که راضی شوی تو و بیان این از حد حصر و احصا خارج است و در شفا گفته که روایت کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم
اجمعین که فرمودند نیست در قرآن آیتی امیدوار تر از این آیه زیرا که آنحضرت راضی نشود با آنکه در آید هیچ یکی از امت او در آتش گفت
بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که آیه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا نیز موجب رجا و موجب امید است
و لیکن مقتصر است به مغفرت ذنوب و درین آیه امید داری رفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آنحضرت راضی نخواهد بود که هیچ یکی

واقع شده است نیز درست است که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میگوید نیست نطق او صادر از هوا و نیست نطق او مگر وحی که
فرستاده میشود بروی و در مواهب لدنیه میگوید که این بهتر است اعاده ضمیر بقرآن زیرا که نطق بقرآن و بسنت هر دو جنبه قال الله تعالی
وانزل علیک الکتاب والحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت او و اخرج الدارمی عن حسان بن عطیه آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر سید محمد
صلی الله علیه و آله و سلم بسنت چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم میکرد و از اینجا معلوم شد که نطق مخصوص بقرآن نیست بلکه
اجتهاد آن حضرت نیز وحی حق گفته اند بعد از آن خبر داد از فضیلت کمال اسری و انتها به سدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجا
و تصدیق بصر شریف و عدم زیغ و طغیان در آنچه دید و آنچه کشف کرده شد بروی صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت جبروت و لاهوت مشاهده
کرد از عجائب ملکوت که تصدیق کی تواند شد بیان آن عبارت طاقت ندارد و سماع آن افهام و عقول لهذا اشارت کرد برمز و ابهام و کنایت
دال بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی و گویند که تکلم حضرت رب العزت بحبیب خود در سدرة المنتهی یکی بعبارت الفت بود که
ظاهر آن مفهوم خلق است و دیگر باشارات و لطائف قرآنی که تحقیق آن کسی را راه نیست و سوم بخبر و ابهام که کسی تصور و تخیل آن نتواند کرد
چنانکه فاوحی الی عبده ما اوحی و در روی که در این سوره اثبات آن کرده شده است مفسران خلاف دارند که رویت جبرئیل است
یا رویت الهی و مختار جمهور محققین قول اخیر است کعب احبار گفت قسمت کرد حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی پس کلام کرد موسی را
دو بار و دید او را محمد دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه نیز همین است لیکن عائشه در این مسئله مخالف افتاده والله اعلم فائده و بر هر تقدیر
در اینجا دلالت است بر غایت فضل و کمال وی صلی الله علیه و آله و سلم که جز وی کس را حاصل نشد و در سوره اذا الشمس کورت انه لقول
رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نزد بعضی محمول بر ذات شریف مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است که جامع
این صفات است بل تمامه فضائل و کرامات چنانکه در سوره الحاقه مراد بقول رسول کریم ذات شریف وی است صلی الله علیه و آله و سلم
وصل گفت حق سبحانه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و در مفتتح این سوره قسم یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین است طه و یس از
اسماء شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دارند و بالشان یا رجل نیز مراد دارند چنانکه یس را یا سید گفته اند و گفته اند معنی یا طاهر یا هادی
وارد شده و گفته اند طا در حساب ابجد نه است و ها پنج و مجموع چهارده معنی آن یا ایها البدر چنانکه گفته است بیت لقب خوانده طه را
زاهر نگاه چو ماه چارده بل چارده ماه و لیکن مفسران که مثال این را از بدع تفاسیر خوانند و طه را اسم الهی نیز میدارند و تمام سوره
سوره مفیده مدح و ثنای حبیب خدا است صلی الله علیه و آله و سلم از اینجا گفته است بیت ترا عز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و
یسین بس است و در یس قسم و شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر صراط مستقیم و دین قویم و در طه اعزاز و اکرام
او است بر وجه محبت و شفقت چون آنحضرت در طاعت و عبادت تعب بسیار میکشید خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایها
مبارک وی می آماسید گاهی بر یک پای می ایستاد پس فرود آمد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم او است صلی الله علیه و آله و سلم
و بر وجه قسم اگر چه از اسماء الهی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت است او را بر قسم حمل کنند نیز جائز است و در التفات کردن از غیبت بخطاب
حاصل میشود شفقت و تکریم مفهوم میشود که بر وجه محبت الله نیز است فرماید نفرستادیم ما قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی

هیچ شک و شبهه ندارم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود خلاف این در قول حال آنکه ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
صفت اوست و بافعل اجماع صحابه است که معلوم است از ایشان قطعاً اتباع وحی صلی الله علیه وآله وسلم و اقتدا بوی در هر چه بکند از قلیل و کثیر یا صغیر
یا کبیر و نبود صحابه را رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حرص داشتند به علم بآنچه میکرد آنحضرت در سر و خلوت بر اتباع آن دانند یا ندانند و
کسیکه تامل کند احوال صحابه را رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه می شناختند و مشاهده میکردند از وی در جمیع احوال وی
از اول تا آخر شرم دارد از خدای عز و جل که تکلم کند مثل این کلام یا خطور کند مثل این او را در دل وی گفت سبکی رحمة الله علیه الکرمی بود
که گفته شده است این قول صادر شده است از بعضی مردم حکایت میکردیم آنرا و تعرض نمی کردیم بدان ما بیزاریم و داد خواهیم بسوی خدا
از زمخشری که گفته است این قول را در تفسیر آیه کریمه لیسئلنهم این قول را ماشاء الله این نیست مگر دو تکیه و چیز احیاناً در احوال پس [illegible] نسبت
ذکر آن در آیه که مشیر است بتعظیم و امتنان گردانیدن آن از غایت قبح است [illegible] معرفت بتعظیم و حمل این مخالفت بلاغت این کلام این کلام
سبکی است و در رد مقاله زمخشری که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود ذکر کرده است اقوال دیگر نیز تا رسیده است بیازده
و زیاده بران گفته است سبکی در تفسیر خود بتحقیق تامل کردم در این کلام یعنی آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و ما قبل و ما بعد وی پس یافتم
او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم بی آنکه در اینجا گناهی باشد و گفت سبکی و امید دارم که
در افتادم من بمعنی یافتم ابن عطیه را نیز که افتاده است برین گفته است که معنی آیت تشریف است بآنحکم و نیست در اینجا گناهی و تحقیق
توفیق یافته است ابن عطیه در آنچه گفت انتهی و این کلام مطلب بیان آنست که خواجگان گناهی تشریف میدهند بعضی خواص از
بندگان خود را و میفرمایند ایشان را و میگویند که بخشیدیم ترا و گذشتیم از هر گناهی که پیش و پس کرده و مواخذه نیست بر تو و حال آنکه آن
بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش و نه پس لیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است
مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و بعضی محققین گفته اند که مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تاخر لیعصمک الله فیما تقدم من عمرک و فیما تاخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق عد کرده اند بلغا از اسالیب بلاغت
در قرآن که کنایه کرده شده است از تبعات بلفظ مغفرت و عفو ذنوب چنانکه در نسخ قیام لیل فرموده علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا
ما تیسر من القرآن نیز نزد نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی رسول فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم و نزد نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب
علیکم و عفا عنکم فالآن باشروهن و نیز گفته اند هر جا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیاء فرموده ذکر لغزشی و خطایی که
از ایشان صادر شده نیز نموده چنانکه در قصه آدم گفته وعصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصه یونس
گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان سید المرسلین صلی الله علیه وآله
وسلم فتح و تقدم و تاخر است ابتدا او ان ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرده و ذنب را مستور داشته و شیخ عز الدین بن عبد السلام
در کتابی که مسمی است بنهایة السول فی تفضیل الرسول گفته که تفضیل داده است خدای عز و جل پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم
بر سایر انبیاء علیهم السلام بوجوه کثیره و ذکر کرده است آنرا تا آنکه گفت یکی از آن وجوه آنست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله علیه

آن شامل جمیع فضائل و کمالات است ذات او اکمل و اظهر و خصوصیات کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر و درجه او ارفع از درجات
جمیع مرسلین از کمی اظهر و افضل از سائر مخلوقین صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و اتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت باید نگریست
که در حشر تمامه خلائق بطلب تشفیع برآیند و نزد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین بیایند و التماس شفاعت
نمایند و همه بعجز و ناتوانی خود از ایستادن درین مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین آیند و گویند که
این کار من است پس در بارگاه عزت رود و در حدیث فرمود انا سید ولد آدم و انا اکرم ولد آدم من بهترین اولاد آدم و من بزرگترین
اولاد آدم نزد پروردگار خود آمرزیده و لیکن این احادیث دلالت کند بر تفضیل او بر اولاد آدم و بعضی گویند که ولد آدم مراد از آن
نوع انسانیت که آدم نیز در آنجا داخل است اند و در روایتی انا سید الناس یوم القیمه آمده و اولی استدلال بحدیث آدم
و من دونه تحت لوائی است و بعضی استدلال کرده اند بآیه کنتم خیر امة اخرجت للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال
ایشان است در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشان است که تابع او بیند و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی
وصف کرده انبیا را باوصاف حمیده پس از آن گفت مر محمد را صلی الله علیه و آله وسلم اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده یعنی
امر کرد آنحضرت را باقتدا بهمه ایشان و لابد امتثال مر بجای آورد و آن واجب باشد و چون بجای آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم جمیع آنچه داده شدند انبیا از خصال کمال پس متحقق جمع شد در وی هر چه متفرق بود در ایشان پس افضل شد از ایشان و این
استدلال لطیف است اگرچه در بادی النظر و هم چنان در آید که آنحضرت امر کرده شده باقتدا و اتباع انبیا پس مفضول باشد و
لیکن مراد باقتدا اینجا موافقت است و چون انبیا سبق از آنحضرت بودند اطلاق کرده شد لفظ اقتدا و همچنین سخن در امر کردن
آنحضرت باتباع ملت ابراهیم و دعوت آنحضرت رسیده است باکثر عالم بیشتر از آنچه سائر انبیا رسید پس انتفاع اهل دنیا بدعوت
وی صلی الله علیه و آله وسلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع سائر امم بدعوت سائر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سائر انبیا و خیر الناس
من نفع الناس روایت کرده شده در فضائل صحابه که سید اشده علی ابن ابی طالب بود پس گفت آنحضرت انا سید العرب
گفتند آیا نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب فائده حاکم گفته که این حدیث صحیح است و بعضی
گفته اند ضعیف است فهمی حکم بوضع آن کرده و الله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین
آمده از ابی هریره لا تفضلونی علی الانبیاء و در روایتی لا تفضلوا بین الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تخیروا بین الانبیاء و در حدیث
ابن عباس نزد مسلم آمده نمیرسد مر بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد شیخین آمده هر که بگوید من بهترم
از یونس بن متی پس بتحقیق دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عزوجل لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که بعضی
انبیا ایمان آرند و بعضی نیارند چنانچه فرمود ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض
و نکفر ببعض الآیه و بحقیقت تکذیب یک رسول تکذیب تمام رسل است تا اد کلمه اسلام بدین حمل کرده اند بعضی علما قول حق تعالی
و ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک و تفضیل در میان ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند

کثرت ثواب است چنانکه در صحابهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنهم گفته اند و از شیخ تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای شافعیه است
و پایهٔ بلند دارد در علم گفته است که اگر کسی را در مدت عمر مسئلهٔ تفضیل خطور نکرده لا انبیاء ولا اشباهاً تا امید میدارم که مسئول
نگردد روز قیامت ظاهر این سخن در مسئلهٔ فضیلت ملک و بشر کرده و دلائل طرفین در کتب کلامیه مذکور است الا که نیز بعضی
از ایشان افضل اند از بعضی افضل ایشان جبرئیل است که او را روح الامین خوانند و مظهر علم و حامل وحی است و سه فرشته دیگر افضل
اند از سائر الملائکه و در سائر ملائکه نیز فاضل و مفضول خواهد بود و رسل افضل اند از سائر انبیاء و در رسل نیز افضل اند بعضی از بعضی
و محمد صلی الله علیه وآله وسلم افضل است از جمیع انبیاء و رسل و هو سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلائق اجمعین صلی الله علیه وآله وسلم
افضل ما صلی علی احد من الانبیاء والمرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین هادی طریق الحق و مبین علوم الدین. در عدد انبیاء نیز اختلاف است
و مشهور درین باب حدیثی است از ابی ذر نزد ابن مردویه در تفسیرش که گفت گفتم یا رسول الله چند اند انبیاء فرمود صد و بیست و
چهار هزار گفتم یا رسول الله چند اند رسل فرمود سیصد و سیزده انبیا آنانکه مذکور اند در قرآن آدم و ادریس و نوح و هود و
صالح و ابراهیم و لوط و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع
و زکریا و یحیی و عیسی و همچنین ذو الکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید نیز ما بیان بعضی انبیا را بر تو قصه خواندیم و بعضی را نخواندیم
ازینجا معلوم میشود که قصه همه انبیا را بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نخوانده اند و در دل این مسکین آن مینماید
که همین در وقت قصه است که این آیت نازل شده و در اوقات دیگر قصه آنها را که نخوانده اند نیز خوانده باشد و بس و درست که
احوال محبان و همراهان حبیب خود نگوید و احوال ایشان از وی بپوشد کما لا یخفی والله اعلم و فضل عظیم و اعلی اینجا اظهار
کرده است حق سبحانه از کمالات و مکاشفات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در کتاب مجید قصه اسرا است و دنی فتدلی در سوره
سبحان الذی و النجم و خواهد آمد مفصل است بعظم قدر و منزلت و علو درجه و قرب و مشاهده آیات عجائب قدرت [illegible]
جلال و علا و یکی از آنجمله حفظ و عصمت و سلامت اوست از اعداء و [illegible] مشرکان که در مدینه بودند چنانکه فرموده والله یعصمک من الناس و بود که
صلوات الله علیه و سلامه که حراست میشد و اصحاب رضی الله عنهم او را حراست [illegible] میشدند از شر اعداء و آن نیز بحکم الهی
و مقتضای حکمت بالغه او بود و چون این آیت نازل شد فارغ شد از کید اعدا و فرمود و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک
او یخرجوک الآیه و این در مبادی ایام هجرت و شروع بنای آن بود چنانکه قصه آن مشهور است قوله تعالی الا تنصروه فقد
نصره الله و شرح کرده [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم و درین قصه ایذای مشرکان را بعد از بیعت ایشان در [illegible] و اتفاق
آرا بر وی صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده [illegible] انصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و ذهول از طلب وی با وجود
تتبع او بوجه [illegible] ایشان از آن و ظهور آیات [illegible] سکینه [illegible] صحابه و این از اعاظم معجزات
و آیات بینات است [illegible] خود [illegible] حفظ و عصمت الهی تعالی شانه مر حبیب خود را قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا و مثل این [illegible] موسی نیز ظاهر شده بود [illegible] بنی اسرائیل بر آمد فرعون دنبال وی کرد [illegible] بنی اسرائیل

ایشان از فرعون گفت موسی علیه السلام کلا ان معی ربی ولیکن گفته اند که فرق است میان شهود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وشهود موسی علیه السلام آن حضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله معنا و موسی را
اول نظر بنفس خود افتاد بعد از آن بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قرب است اول اتم و اقرب است و مصداق
ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و ثانی ما رایت شیئا الا و رایت الله بعده اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک
وقال الله تعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم مراد بسبع مثانی هفت سوره دراز که مقدم اند بر سور
قرآنی که اول آن سورهٔ الم است و آخر انفال یا توبه که در حکم یک سوره اند و لهذا فصل کرده نشده میان ایشان بسمله

**فائده** و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه
ام القرآن بمثانی بجهت تکرار وی در هر رکعت یا بجهت تکرار نزول وی و بعضی گفته اند بجهت آنکه استثنا کرده است
او را خدا تعالی برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم و ذخیره کرده آنرا از برای وی نداد هیچ کس را جز وی از انبیا علیهم السلام
و تسمیه قرآن بمثانی بجهت آنکه ثنی و مکرر ساخته شده است قصص در وی یا بجهت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه
یا ثنا کرده شده است بر وی ببلاغت و اعجاز و وجه تسمیه سبع بمثانی نیز بهمین اعتبار خواهد بود وقال الله تعالی
وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا وقال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و این از خصائص آنحضرت است
صلی الله علیه وآله وسلم وقال الله تعالی وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم بتحقیق تخصیص کرد رسل را بقوم
ایشان و فرستاد محمد را بکافهٔ خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود والاحمر مراد باسود عرب اند که در رنگ ایشان
سبزی هست و باحمر عجم که سرخ سفید می باشند وقال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم
پیغمبر نزدیک تر است بمومنان از ذات ایشان یعنی امر او نافذ و امضی است چنانکه نافذ می شود حکم خواجه بر بنده
و بعضی گفته اند اتباع امر او اولی است از اتباع رای نفس و این معنی در باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت تفصیل
واقع گردد و ازواج آنحضرت مادران مومنان اند در حرمت نکاح بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت
و از جهت آنکه ایشان ازواج او باشند در آخرت و در قرأة شاذه آمده است که هو اب لهم وقال الله تعالی وانزل الله
علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فضل عظیم آنست که کسی بکنه آن نرسد و گفته اند
که این اشارت است باحتمال و طاقت رویت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و
کرامت آن حضرت است بسیار است و در حقیقت قرآن همه بعد از حمد و ثنای الهی بیان اوصاف و کمالات اوست
صلی الله علیه وآله وسلم و یکی از خصوصیات و فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان و اعدای دین نسبت بآن حضرت
طعن و تنقیص کرده اند حق سبحانه خود بذات کریم خود متکفل برد فع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود
که کسی سب و طعن حبیب او می کند خود متصدی جواب میشود و متولی رد وی میگردد و نصرت میکند و در حقیقت رد وی ابلغ رد و نصرت

اقوی و ارفع خواهد بود و چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود حق تعالی و تقدس ما انت بنعمة ربک بمجنون و ان لک لاجرا غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نمی باشد و چون دید عاص بن وائل سهمی آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که می برآید از مسجد و وی می درآمد ملاقات کردند نزد باب بنی سهم و محادثه کردند و اشقیاء قریش نشسته بودند در مسجد چون عاص به مسجد درآمد گفتند با که سخن می کردی گفت با همین ابتر یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه شده بود مرده بود پس جواب داد حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر بدرستیکه دشمن عیب گیرنده بر تو همون ابتر است ابتر ذلیل حقیر بی برکت را گویند و چون گفتند لست مرسلا جواب داد خدا تعالی یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون گفت حق تعالی بل جاء بالحق و صدق المرسلین و فرمود و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چون گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق فرمود و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق و چون استبعاد کردند کفار ازان که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی مجانست مورث انس است و مخالفت موجب تباین باید که مبعوث بملائکه ملک باشد و باهل ارض بشر و سایر انبیا را نفی میکردند از نفوس خود بنفس خود چنانکه قول نوح علیه السلام لیس بی ضلالة و قول هود لیس بی سفاهة و امثال این در قرآن مجید کثیر است و الله اعلم

وصل و از انجمله شبهات از قبیل آیات مبهمات و موهمات قرآنی که در باب وی الفاظ ایهام و نادانی مشعر نقص و انحطاط در جاه آن حبیب باری از صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت از قبیل متشابهات اند علما آن را معانی لائقه و تاویلات رائقه کرده راه حجت ساخته اند و از انجمله قول سبحانه و تعالی و وجدک ضالا فهدی است که نسبت کرده ضلالت بوی صلی الله علیه و آله و سلم و در فهم آن راه حیرت میکشاید و اتفاق علماست که آنحضرت هرگز هیچ وقت پیش از نبوت و بعد از وی متصف و موسوم بضلالت نشده و نشاء او بر توحید و ایمان و عصمت است و همچنین تمام انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بر آن ناشی شده و نقل نکرده است هیچ یک از اهل اخبار که یکی از آنها که به نبوت و رسالت برگزیده و اعتبار یافته اند موصوف و مشهور بوده پیش از ان بکفر یا اشراک و فسق و ضلالت و مسئله این باب عصمت است نعم اختلاف در آنست که آیا جائز است عقلا یا نه معتزله برآنند که جایز نیست عقلا زیرا که آن موجب تنفیر و تبعید است و نزد اصحاب ما که گروه اهل سنت و جماعت اند این هم جائز است که حق تعالی یکی را از چاه ضلالت برآورده به اوج هدایت رسانیده بدرجه نبوت رساند لیکن نقل و دلیل سمعی بر آنست که این جائز بوقوع نیامده و انبیا معصوم و محفوظ اند پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و شکاک در ان و همچنین معصوم اند از کفر و معاصی و از آنچه موجب نقص و منقصت گردد ایشان را پیش از نبوت و بعد از ان از کبائر و صغائر [illegible] سهو و نسیان و استمرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و جد و هزل و آنچه تعلق بتشریع دارد و تبلیغ است دارد [illegible]

سید انبیا و افضل رسل صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبهٔ او اعلی و ارفع است و هرکه بجناب وی چیزی
نسبت دهد و نپسندد و ضلالت و سهو و نسیان ساقط است بهرهٔ درک اسفل ضلالت آنجا که خبر نداده و دوری از او پاک و آراسته
و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص را بدامان عزت و جلال او مجال وصول نیست چه نسبت بتعلیم و آداب او را
چه حاجت بود که او خود از آغاز آمد مؤدب بود ولیکن بتربیت و تعلیم و تایید قرآن بتدریج از قوت بفعل می آید تا آنکه مواعید
که از احباب عزت او را شده و در اوقات مخصوص بظهور آمده موجب کمال یقین و انکشاف بیشتر شد چنانکه گاهی در وقت ظهور
معجزه و شهود قدرت الٰهی عز وجل میفرمود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمام اهل کمال همین است و در آنچه در فطرت
استعداد ایشان ادراج یافته است بتدریج و تربیت ظهوری یابد از قوة بفعل میرسد جوابش آنست که آنجا استعداد است
بحسب تفاوت قرب و بعد که بکسب یافته است بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود و ثابت است ولیکن ظهور آن موقوف
بوقت است و در پرده و مستور و ستر بسبب نزول قرآن بی سبب کسب و ریاضت ظهور می یابد یعنی تادیب و تهذیب قرآن
مر او را صلی الله علیه وآله وسلم این نیست که از نقص بکمال و از عدم بوجود می آرد و بعضی از این قوم تغایر صفات بشریت
و احکام طبیعت و جزئیات احکام نفس و جوهر قدس وی اثبات کنند و آنرا استمداد و منشاء صدور بعضی افعال از وی جبر
و تنزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند و نزول قرآن را تهذیب از آن گویند
ایشان مانند که باقتضای علم و فهم خود سخنی میگویند و دعوی درک حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه وآله وسلم میکنند
بر و اکثر اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق نمی کند و قیاس حال وی با احوال دیگران نیست نمی گوید مصرع ادب
تر از الست که آید بخیال و بجهت این کلام در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت بتکرار نداریم مقصود و اینجا بیان سخن
دیگر است که اهل زیغ و ضلالت را در شک و شبهه انداخته و زبان وقعت این مسکین از ذکر آن اگرچه بطریق نقل
از اله آن شبهه باشد تحاشی است لیکن چون علما متعرض بیان شده اند و مصلحت در آن دیده اند ناچار بتبعیت
ایشان کردیم امید که عاقبت بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردد تا آنکه اینجا ادبی و قاعده ایست که بعضی
از اصفیا و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و
آن اینست که اگر از جناب ربوبیت جل و تعالی خطابی و عتابی و سلوکی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی واقع شود
مثل انک لا تهدی و تبتغی مرضات ازواجک و لیس لک من الامر شیء و تریدون زینة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب
نبوت عبودیتی و انکساری و افتقاری و عجزی و مسکنتی بوجود آید مثل انما انا بشر مثلکم اغضب کما یغضب البشر ... العبد
و اوراه ما ادری ما یفعل بی ولا بکم و امثال آن بوجود آید ما را نشاید که در آن دخل کنیم و اشتراک جوئیم و انبساط
نمائیم بلکه بر حد ادب و سکوت و تحاشی توقف نمائیم خواجه را میرسد که با بنده خود هرچه خواهد بگوید و بکند و استعلاء
و استعلا نماید و بنده نیز با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال و یارای آنکه درین مقام در آید و دخل کند و از حد

بیرون برود و این مقام پای تقریر بسیاری از ضعفا و جهلا رو نظر ایشان است و من الله العصمة والعون واکنون بدانکه خلاف
کرده اند در تفسیر و تاویل این آیت یعنی قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی بر وجوه کثیره اول آنکه یافت ضال و نادان
از معالم نبوت و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و این است قول وی
حق سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی قرآن که چگونه دعوت کنی خلق
را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فرائض و احکام است والا آنحضرت مومن بود پیش از وحی بتوحید حق پس از آن
نازل شد فرائض که در نمی یافت آنرا یا مراد ایمان تفصیلی است بشرایع یا مراد بایمان صلوة است چنانکه در قول وی تعالی
ما کان الله لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد
خدا را و دشمن میداشت اوثان را و حج و عمره میکرد در زمان جاهلیت و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت تنفر
نکردم هرگز خمر را و پرستش نکردم اوثان را و همیشه میدانستم که آنچه قریش بر آنند کفر است و نمیدانستم کتاب را و نه تفصیل
ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقایای دین اسمعیل بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانی آنکه روایت
کرده شده است مرفوعا که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر نزدیک
بود که بکشد مرا جوع پس راه نمود مرا پروردگار ذکره الامام فخر الدین کذا فی المواهب و مشهور آنست که حلیمه مرضعه آنحضرت
را از جای خود بمکه می آورد تا بسپارد امانت خود در راه گم شد و ظاهر امر و امام نیز همین است ثالث آنکه ضلال اینجا
از ضل الماء فی اللبن است وقتیکه مغمور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغمور و مغلوب در کفار مکه پس قوت داد
ترا خدای تعالی تا ظاهر و غالب کردی دین او را رابع آنکه عرب درختی را که تنها در بیابان باشد ضاله مینامند گویا میگوید
وی سبحانه که تو بودی یگانه و یکتا بودی در آن بلاد مثل آن درختی که فرید و وحید است در بیابان و بار برداری میوه ایمان
و توحید هدایت کرد و راه نمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره ور گشتند بتو خامس آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود سید
قوم و سرگروه ایشان و مراد بدان قوم وی است یعنی یافت قوم ترا گمراه پس هدایت کرد ایشان را بتو و بشرع تو سادس آنکه مراد
بضلال محبت است یعنی یافت ترا محب و طالب معرفت من و تسمیه محب بضال بسیار آمده است که گم می کرد از خود بیگانه
و ترا بخود بر نهج معقول نمیتواند رفت چنانکه انا لنراک فی ضلال مبین و انک لفی ضلالک القدیم و این وجه مرویست
از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکیر کرد ترا و این را بر حالت لیلة المعراج حمل می کنند که او
در هیبت و هیبت آن مقام فراموش کرد که چگوید و چه خواهد و بچه کیفیت ثنا و حمد باری سبحانه بکند پس هدایت کرد او را
وی تعالی بکیفیت ثنا تا گفت لا احصی ثناء علیک کذا قالوا و شاید که در بعضی اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در خطا در
اجتهاد آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است طریان بر آنحضرت طاری می شده باشد و پروردگار تعالی و تقدس آگاهانیده
باشد و ایشان را تقریر کرده بر صواب و این کریمه بامتنان این نعمت نازل شده والله اعلم ثامن آنکه مراد آنست که یافت

ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از آن و هدایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک باین توجیه است
که گفته شود که چون آن حضرت در قومی افتاد از اهل ضلال که صحبت ایشان مظنه وقوع در ضلال و افتادن در ورطه
جهل و ضلال بود اگر نمی بود حفظ و عصمت الهی عز شانه چنانکه اشارت میکند بآن قول وی سبحانه وان کادوا لیفتنونک الآیة
و قول وی لقد کدت ترکن الیهم و امثال آن منقسم ساخت وی تعالی او را از جهت مبالغه در اثبات هدایت و عصمت
پس مراد ضلال او ست نه ضلال قوم وی فافهم یا معنی آنکه یافت ترا متحیر در بیان چیزیکه فرستاده شده بسوی تو از کتاب پس
هدایت کرد ترا در بیان آنرا چنانکه فرمود ثم ان علینا بیانه فرمود انا انزلنا الیک الذکر و باین وجه مرویست از جنید
رحمه الله عنه عاشر آنکه مرویست از امیر المؤمنین علی که گفت فرمود قصد نکرده ام من در هیچ وقت در حال بچیزی از آنچه
که اهل جاهلیت بآن عمل میکردند بآن چیز مگر دو باره هر بار بگردانید و باز داشت پروردگار من بفضل خود مرا از آن و
حائل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس از آن قصد نکردم هیچ چیز از جنس آن تا آنکه کرم گردانید
مرا خدا تعالی برسالت خود گفتم یک شبی مر غلامی را از قریش که گوسفندان میچرانید با من در اعلای مکه اتفاق افتاد
پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تا در آیم من بمکه را افسانه در خوانم و بشنوم در آن چنانکه جوانان در مکه میکنند
پس بیرون آمدم از مکی و در آمدم بمکه و در آمدم خانه را از خانهای آن و شنیدم که سرود می کنند در آن وقت و مزامیر میزنند
و لهو و لعب میکنند پس نشستم و نظر کردم در آن پس برگماشت خدا تعالی بمن خواب را و بیدار نکرد مرا مگر رسانیدن آفتاب بسر من و
یک شب دیگر نیز همچنین گذشت بعد از آن قصد نکردم هیچ بدی را تا آنکه اکرام کرد مرا پروردگار من تعالی برسالت پس مراد

از قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی اینست و الله اعلم ❁ فصل و از آنجمله قول حق تعالی است و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک بظاهر موهم است باثبات بار گناه سخت که بسبب شکست پشت طاقت او ست صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه
احتجاج کردند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که تجویز میکنند صغائر را بر انبیا صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین باین و ظواهر دیگر
از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبائر نیز و خرق اجماع و قول بچیزیکه قائل نشود آن هیچ مسلمانی
و جواب آنست که هرچه احتجاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران در معنی آن و متقابل و متناقض اند احتمالات
در مقتضای آن و آمده است در آن اقاویل سلف بر خلاف آنچه التزام کردند این جماعه آنرا و چون اجماع بر خلاف مذهب ایشان
باشد و آنچه احتجاج کردند ایشان بآن محتمل و ماول بود و دلائل بر خلاف قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف ظواهر آن
متروک بود لازم بود ترک قول بظاهر و رجوع باقوال سلف و تحقیق اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیت پس بعضی گفته
اند که این تمثیل است مر ثقل اقتداء را که می گذشت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تخفیف آن باعطاء صبر و رضا و بیان مشروح
است که مراد تخفیف اعباء نبوت است که می شکست پشت طاقت او را از قیام بامر آن و حفظ موجبات آن و محافظت بر ادای حقوق
آن پس سهل و آسان گردانید بنصرت و تائید الهی آنرا بروی و فرو نهاد از وی ثقل آنرا باعطای شرح صدر بجمع کردن حضور حق

بادعوت خلق و انشراح صدر بمقامیست عالی که بتمامه و کمال جز در ذات بابرکات حضرت سید السادات علیه افضل الصلوة
و اکمل التحیات وجود و ثبوت ندارد و کمل اولیا را نیز از ارباب تمکین بقدر ادراک شرف متابعت وی نصیبه ازان
حاصل است و اینجا گفته اند الصوفی کائن بائن یعنی فرق و جمع ایشان خالی چنانکه محجوب باز نمی باشد و نه جمع را بر فرق
غلبه چنانکه مجذوب باز بود و بعضی گفته اند مراد بوزر حیرتیست که کرده می بیند پیش از آن حضرت و گران بود بر ذات شریفش و
از تغییر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام و قادر نبود بر منع ایشان ازان تا قوی گردانید او را حق جل و علی ببعثت و رسالت
و بامر و توفیق امتثال آن و فرمود و اتبع ملة ابراهیم حنیفا کذا قالوه و تثبیت و اجرای شریعت و اوامر و احکام الهی
بتوفیق و تائید و نصرت و تقویت وی سبحانه عز و جل و تخصیص بذکر سنت خلیل بجهت بیان واقع است و بعضی گفته اند مراد ضمنا
و عصمت اوست از وزر و ذنب که شان او نقض ظهر است بر تقدیر وجود آن پس عصمت را وضع وزر نام نهاد مجازا و ظاهر آنکه
وضع وجود آن نزاعی طلبید و عصمت بمعنی از عدم آنست چنانکه در معنی مغفرت ذنوب که در آیت دیگر واقع است گفته اند چنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی مغنی می کردند و دف و مزامیر می زدند پس حق تعالی خواب را
بروی گماشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گذشت و بعضی گفته اند که مراد ثقل و تفکر آن حضرت حیرت
است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار او ثقلت جلال وی و بعضی
گفته اند که مراد تیسیر و تسهیل حفظ بامر شریعت که طلب کرده شد از آن حضرت و حفظ بار وحی و مشقتی است که صعب است بر وی گرفتن
آن بر طبیعت و نزدیک است که بشکند پشت طاقت را و بعضی گفته اند که آن حضرت غم میخورد از امور یکه ارتکاب کرده بود و آنرا
پیش از نبوت و حرام گردانیده شده بود بروی بعد از نبوت پس علم کرد آنرا از وزر او و قلب و درگذشتن از آنها را وضع آن
و ظاهر مراد آن قوم که تجویز کرده اند صغائر را این باشد الا آنکه بعد از نبوت کلا و جماعه بران رفته اند و خوش رفته اند که مراد
ذنوب امت است که از آن بار بر دل شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه و آله و سلم بود پس ایمن گردانید حق تعالی
او را از عذاب ایشان درین دنیا بقول خود و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و بوعده قبول شفاعت در آن جهان بقول خود
و لسوف یعطیک ربک فترضی والله اعلم و اما قول حق سبحانه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر این آیه عمده و متمسک است
درین مطلب و لیکن در وی تاویلاتست که ذکر کرده اند آنرا علما و ابن عباس رضی الله عنهما گفته اند که مراد غفران ذنوبست
بر تقدیر وقوع و فرض آن یا امکان عقلی نه وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن بسهو و غفلت است و این تاویلیست
که طبری آنرا حکایت کرده و قشیری اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطیه آدم علیه السلام و ما تاخر ذنوب امت است
حکاه السمرقندی و بعضی گفته اند که مراد ترک اولی است و ترک اولی در حقیقت ذنب نیست بلکه اولی و مقابل او هر دو مشروع
اند و در اباحت و صواب آنست که این کلمه تشریف و تکریم است بی آنکه درینجا ذنبی باشد و مراد تمام کلام درین آیه در باب
در ذکر فضل آن حضرت بآیات قرآنی گذشته است تذکر و اما قول وی حق تعالی یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین

والمنافقین که موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغهٔ امر و نهی ظاهر آنست که مراد استدامت
بر تقوی و عدم اطاعت است چنانکه جالس را گویند بنشین تا بیایم من ترا و ساکت را گویند سکوت کن تسلیم کرده میشود
ترا بنشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر و تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم زیاده میشد هر ساعت علم و مرتبهٔ وی تا آنکه میشود حال او در ماضی نسبت بحالی که در وجود است در حکم ترک اولی و افضل
پس میبود او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی متجدد و بعضی گفته اند که خطاب بظاهر با نبی است و مراد خطاب با امت است
و لهذا گفته ان الله بما تعملون خبیر و نگفت بما تعمل و مثل اینست در قول وی سبحانه و لا تطع المکذبین و در حقیقت
مقصود تقویت قلب آن حضرت و تشدید او با قوم است و قرار ثبات بر مخالفت ایشان و هو اظهر و عجب از نادانان که این
آیه را بر ظاهر حمل کرده توهم نسبت نقص و صدور ذنوب بعلو جناب وی نمایند و اما قول حق سبحانه فان کنت فی شک
مما انزلنا الیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و لا تکونن
من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این کلام کیست آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم است یا غیر وی که اکثر ما می گویند که مخاطب آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف
کرده اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگرچه بحضرت است ولیکن مراد تعریض بغیر اوست چنانکه در قول او لئن اشرکت لیحبطن عملک
و چنانکه قول وی تعالی مر عیسی بن مریم علیهما السلام را أأنت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله و این روش
در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیری را بر قومی گماشت و میخواهد سلطان که امر کند رعیت را بحکم توجه خطاب با قوم نمیکند
بلکه با امیر میکند و میگوید که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و در ظاهر خطاب
با امیر میکند ولیکن مراد قوم را امیدوار و در حقیقت خطاب با ایشان میکند و قرار گفته است که خدا می داند که رسول وی
شاک نیست و هیچ صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود نورانیت وحی و تنزیل ولیکن این چنانست که مرد به پسر خود
میگوید که اگر تو پسر منی نیکی کن بمن و سوء لا بغلام خود میفرماید اگر تو بندهٔ منی فرمانبرداری کن مرا که اذا قیل یعنی یقین میداند
که وی پسر اوست و بندهٔ اوست ولیکن بصیغهٔ شک میگوید که اگر پسر منی و بندهٔ منی برای توبیخ و تشدید و اینجا هم تعالی
میداند که آنحضرت در شک نیست ولیکن اظهار شک میکند در آن برای قصد تعریض و این غیر وجه اول است که مخاطب
آن حضرت و مراد غیر اوست فافهم ثالث آنکه مراد بشک اینجا ضیق صدر و تنگی دلی است و مراد آنست که اگر شک
می آید ترا و ضیق می رسد ترا از کافران از ایذا و دشمنی صبر کن و بپرس آنان را که میخوانند کتاب را از احوال انبیاء که چگونه
صبر کردند بر ایذای قوم خود و چگونه شد عاقبت کار ایشان از نصر و عون الهی بر ایشان یا این بر سبیل فرض و تقدیر است گویا
که گفته اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازد ترا شیطان آنرا فرضاً و تقدیراً در آنچه فرستاده ایم بسوی تو از قصص سوال کن
آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند نزد ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه انداخته

کرده ایم بسوی تو و مراد تحقیق حال و استشهاد است بآنچه در کتب متقدمه است و بیان آنکه قرآن مصدق است هر چیز را که
در آن کتب است یا از تهییج رسول و زیادت تثبیت او ست نه امکان وقوع شک لهذا در وقتی که نزول کرد این آیت
گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا اشک و لا اسأل گفت ابن عباس بخدا سوگند که شک نکرد آن حضرت یک چشم زدن
و سوال نکرد هیچ یکی از ایشان را گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین نصره الله بمزید الصدق و الیقین و عصمه
عن الشک و التخمین که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافی تصدیق و یقین ست بلکه آن حالت است
که پیش معاینه و مشاهده که موجب اطمینان قلب میگردد و پیدا شود و لهذا در حدیث سوال خلیل جلیل را که ارنی کیف
تحیی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و رفع درجه خلیل فرموده نحن احق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت
یقین و اطمینان میطلبی بپرس از اهل کتاب که باحوال و اخبار نبوت تو علم یقینی دارند که حکم عیان و مشاهده دارد
و لقای صید او را اختصاصی است در حصول الیقین و لهذا آنحضرت دوست میداشت سوره سبح اسم ربک الاعلی الذی بجهت
که میان ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی و قصه اخبار تمیم داری بوجود دجال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم خبر داده بود و طلبیدن آن حضرت صحابه را و اعلام نمودن این قصه با ایشان میدانم همین معنی است و گفتن آن حضرت
بعد از ظهور معجزه اشهد انی رسول الله نیز ازین باب است فافهم بالله التوفیق و هو اعلم و اما آنها که میگویند که خطاب
در و لئن اشرکت مر غیر را ست از متابعان تو آنکه اینجا نیز گویند که خطاب در فان کنت فی شک نیز همچنین است و تقریر
آنست که مردم در زمان شریف وی سه فرقه بوده اند مصدقان و مکذبان و منافقان که شک داشتند در کار وی پس خطاب
کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشد و گفت اگر هستی تو ای متوقف در شک از آنچه
فرستادیم با پیغمبر خود که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم سوال کن اهل کتاب را تا دلالت کنند ترا بر صحت نبوت وی و نسبت
انزال ثابت است مر امت را چنانکه فرمود انا انزلنا الیکم نورا مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی برای ایشان چیزیکه ازاله
میکند آن شک را از ایشان و تحذیر کرد ایشان را از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که مکذبان اند و گفت لا تکونن من الذین
کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین و قول وی سبحانه و الذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق
فلا تکونن من الممترین فی انهم یعلمون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد لمن امتری لا تکونن من الممترین آنحضرت خطاب
میکند غیر خود را و موید حمل خطاب بر غیر آنحضرت است قول وی تعالی که بعد ازین فرموده است قل یا ایها الناس ان کنتم
فی شک من دینی الآیه فتدبر و اما قوله تعالی و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین و اگر میخواست
خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تو از جاهلین گفت قاضی عیاض مراد نه آنست که مباش جاهل
بآنکه اگر خواهد خدا تعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در وی اثبات جهل است بصفتی از صفات حق عز و جل و جهل
بصفات خدا جایز نیست بر انبیا مقصود وعظ اوست صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه تشبه نکند در امور جهت بسمات جاهلان

و نیز در آیت دلیل نیست بر بودن او صفتی که نهی کرده است او را از بودن بر آن صفت بلکه امر کرده است بالتزام صبر بر اعراض
قوم و مخالفت ایشان و بآنکه بیرون نباید از صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او بحال جاهلان را بشدت تحسر و حزن بر
هلاک ابوبکر بن فورک و بعضی گفته اند که این در معنی خطاب با امت است یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته شد
و مثل این بسیار است در قرآن همچنین در قول وی تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله مراد غیر اوست
چنانکه گفته است و ان تطع الذین کفروا الآیه و همچنین فان یشاء الله یختم علی قلبک و لئن اشرکت لیحبطن عملک و امثال
آن مراد همه جا غیر اوست صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گذشت والله تعالی امر و نهی میکند او را به چیزی که اوهم دارد لاجرم که
از وی وقوع نیابد و چنانکه گفت و لا تطرد الذین یدعون ربهم الآیه و حال آنکه آنحضرت هرگز طرد نکرده ایشان را و نبود از
پیش خود و نبود از ظالمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت از آیات حق است بلکه
مراد غفلت از قصه یوسف است علیه السلام زیرا که خطور نکرده هرگز در دل او و نشنوده بگوش وی صلی الله علیه وآله وسلم
و ندانسته مگر بوحی الٰهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این است که
نزغ وسوسه شیطان در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شده ولیکن مراد قصد شیطان است برای وسوسه و حضرت الٰهی
تعالی از وی آزاد معنی آنست که اگر سبک سازد ترا غضب مثلا که باعث گردد بر ترک اعراض از ایشان و بر انتقال
ایشان پناه جو بخدا تا محفوظ دارد ترا از ان و نزغ ادنی حرکت است چنانکه گفته است زجاج پس امر کرد خدا تعالی حبیب خود را
که چون فرود آید بوی غضبی بر دشمن مثلا یا قصد کند شیطان باغوای وی و القای خواطر و وساوس استعاذه کند
بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردانید او را بوی صلی الله علیه وآله وسلم
و قدرت نداد بروی که مفاد ان عبادی لیس لک علیهم سلطان است و قول وی تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا فاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آن حضرت خواهد بود و قول وی تعالی و اما ینسینک الشیطان
نسیان غیر نزغ است و صحیح نیست که متمثل و متصور گردد شیطان بر آن حضرت در صورت ملک و تلبیس کند بر وی
نه در اول رسالت و نه بعد از ان چه سنت الٰهی که بر اظهار صدق رسول رفته است اقتضا منافی این میکند بلکه معلوم میگردد
نبی را علیه السلام که آنکه می آید او را ملک است و رسول خداست یا بعلم ضروری که پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا ببرهانی
که ظاهر میگرداند نزد وی و تحقیق این بیان در بدو وحی باید و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و اما
قول وی سبحانه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بهترین آنچه گفته شده است
در وی و مشهور است قول جمهور مفسرین که مراد تمنی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخاطر
و اذکار از امور دنیا مر تالی را تا در می آرد بر وی وهم و نسیان در تلاوت وی یا می در آرد بر افهام سامعان از تحریف و
تاویل فاسد چیزی که ازاله می کند و نسخ می گرداند آنرا الله تعالی و کشف میگرداند التباس و اشتباه را و محکم و ثابت میگرداند

اینجا نه آنست که از وقوع ذنب باشد این عبارتیست دال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مردم بسیار خود میگویند بکسی که عظیم می باشد نزد وی
عفو کناد ترا خدای تعالی چه کار کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب می گوئی از کلام من عافیت دهاد ترا خدای تعالی
بشناس حق مرا و نیست غرض ازین کلام مگر زیادت تبجیل و توقیر و اثبات ذنب و تقصیر و عفا اینجا بمعنی عفو نیست و تقدیم
آن برای اظهار عتاب مشعر باین معنی و دال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم عن صدقة
الخیل والرقیق عفو کرد حق تعالی مر شما را از زکوة اسپ و برده و حال آنکه زکوة در وی لازم نیست و واجب نشده پس مراد آن
است که لازم نیست بر شما و اما قشیری گفته که هر که می گوید که عفو نمی باشد مگر از ذنب نمی شناسد وی کلام عرب را
و گفته که معنی عفا الله عنک اصلحک الله و اعزک ذنب کذا فی المواهب اللدنیة و اما جواب ثانی که استفهام برای انکار است آن
گفته اند که انکار عتاب بر ترک اولی و افضل است و بعضی گفته اند که حق تعالی رخصت کرده است او را در اذن اگر بخواهد و
فرموده است فاذا استاذنوک لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم پس تفویض کرده است امر را بوی صلی الله علیه و آله
وسلم و مخیر گردانیده است او را بطریق عموم و در مواهب از نفطویه نقل می کند که گفته است زعم جماعتی که آن حضرت
معاتب است باین آیت و حاشا و کلا بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مخیر بود و چون اذن کرد مر ایشان را اعلام کرد
سبحانه که اگر اذن نمیکرد مر ایشان را قعود مینمودند بجهت نفاق ایشان و حرج نیست بر وی در اذن کردن مر ایشان را انتهی
و اما قول وی سبحانه ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات الآیة پس
مفهوم است بوقوع میل در کون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بجانب کفار و وقوع عذاب بر وی باستحقاق عذاب لیکن
چون حق تعالی نگاه میداشت او را از آن و این مجوز وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم و این توهم
ساقط است زیرا که معانی آنست که اگر نبودی مشیت الهی و عصمت وی نزدیک بودی که میل میکردی بحکم طبیعت باتباع
مراد ایشان و لیکن دریافت ترا عصمت الهی و منع کرد که نزدیک آئی بر کون خصوصا که بوقوع آید از تو و این صریح است
در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قصد نکرد باجابت ایشان و میل نکرد بدان با قوت داعی اجابت و خود گذشته است
که نفی در وقوع معصیت است شرعا از حضرات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین نه در جواز آن عقلا و آن بعصمت الهی
و حفظ اوست و عصمت باطل نمیگرداند اختیار او و ممتنع نمی سازد وقوع ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بحفظ الهی پس ثابت
شد بآنکه ایشان معصوم اند از ذنوب و معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند در رکون نکرد و در آیت مبالغه است در کمال تعظیم
و تحظیر و تقدیر آن حضرت و حفظ عصمت و محبت الهی مر او را و تهدید و تشدید در عتاب و تحذیر ما ظاهر از قول وی تعالی
و اما قوله تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة الی قوله عظیم این را نیز
بعضی بر عتاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اسیران بر فدا اختیار فرمود باشارت ابو بکر رضی الله عنه نه بقتل
چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرده و این باجتهاد بود بی آنکه امری از جانب حق سبحانه بدان باشد و خطا در اجتهاد

جائز می دارند لیکن تقریر وی بران جائز نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار می کند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و
تفصیل کلام آنست که مسلم در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون هزیمت داد خدای تعالی مشرکان را و زده و کشته شدند
از ایشان هفتاد کس و اسیر ساخته شدند هفتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در باب ایشان با ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان ابنای اعمام و برادران و خویش و قبیله اند رای من آنست که بگیری از ایشان
فدیه تا باشد ما را آنچه بگیریم از ایشان از اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که هدایت کند ایشان را خدای تعالی
و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمن که تو چه رای میزنی ای
پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من از رای ابوبکر جدا شده است رای من آنست که بکشی سر ایشان را الغرض مرا تا بکشم فلان را
اشارت کرد بکسی خویش که مرا بود و بگذار علی را که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و بگذار حمزه را که بکشد فلان را تا بدانند
خدای تعالی که نیست در دلهای ما دوستی مشرکان را پس دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت رای ابوبکر را و خوش نیامد
او را رای من و گرفت از ایشان فدیه را چون فردا آمد بیرون رفتم دیدم که نشسته است و ابوبکر نزد اوست و هر دو
نشسته گریه میکنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و یار ترا تا من هم اگر بیابم در خود گریه را
بگریم و اگر نیابم تکلف کنم و بزور در خود گریه در آرم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گریه میکنم بجهت آنکه
عرض کرده شد بر یاران من از فدا و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب ایشان نزدیکتر ازین درخت اشارت کرد بدرختی که
نزدیک بود پس فرستاد خدای تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض و اثخان اکثار و مبالغه در چیزی
کردن و مراد اثخان در جراحت یعنی پیغمبر را باید که چون اسیران بدست وی افتند بکشد ایشان را و مبالغه کند در آن تا ذلیل
گردد کفر و کم شود گروه آن و غالب شود اسلام و عزیز شوند اهل آن تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة میخواهید
شما دنیا را که غنیمت و اموال آنست و میخواهد خدا آخرت را که قوت دین اسلام و تولی و آخرت بران مترتب خواهد شد
لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نبودی حکم الهی که در ازل رفته است که مجتهد را بر خطا نگیرد هر آینه میرسید
شما را در آنچه اخذ کردید و اختیار نمودید از فدا عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آن حضرت که اگر نازل می شد
بر ما عذاب نجات نمی یافت از ما مگر عمر پس میگویند اینجا که درینجا عتاب است بر آنحضرت و تهدید است بعذاب و آن
نمی باشد مگر در ذنب و صاحب مواهب لدنیه میگوید که نیست درینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بلکه درین بیان
چیزیست که مخصوص گردانیده شده است بدان بر سائر انبیا علیهم الصلوة والسلام که نیست این حکم پیغمبری را غیر تو چنانکه فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم احلت لی الغنائم انتهی و می خواهد که بگوید که این حکم در غیر آنحضرت است از انبیا علیهم الصلوة
والسلام و اما آنحضرت را درست است که بگیرد فدا و بگیرد و آن از جمله غنائم است و می گوید اما قول وی تعالی عرض الدنیا بعض
گفته اند که مراد با نجا اصحاب است که اراده می کنند دنیا را و بخیر و مخصوص است غرض او بطلب عرض دنیا تنها و بیشک

میکنند از ان و نیست مراد باین آیت آن حضرت غالب اصحاب وی بلکه روایت کرده شده است از ضحاک که این آیت
نازل شده است هنگامیکه منهزم شدند مشرکان روز بدر و مشغول گشتند مردم بسبب ادیع غنائم و باز آمدند از قتال
تا گفت عمر رضی الله عنه که برگردند مر ایشان چنانکه در روز احد واقع شد نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا و منکم
من یرید الآخرة و اما قول وی تعالی لولا کتاب من الله سبق در خلاف کرده اند مفسران در معنی این آیه بعضی گفته اند
معنی او آنست که اگر سبقت نمیکرد از من که عذاب نمیکنم هیچ یکی را مگر بعد از نهی هر آئینه عذاب میکردم شما را و این دلالت
میکند که وی با اسرا معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود ایمان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق اوست
که مستوجب شده اید شما بوی عفو صفح را عتاب کرده میشد بر غنائم یا مراد آنست که اگر نمیبود گذشت در لوح محفوظ
که غنائم حلال است و این همه نفی ذنب و معصیت میکند زیراکه فعل چیزیکه حلال است معصیت نمی باشد و لهذا گفت
سبحانه در آیه اخیر فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب رضی الله عنهم
مخیر گردانیده شدند در قتل و فدا و بتحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر و گفت مخیر گردان اصحاب خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند
بدین شرط که کشته شوند از ایشان در سال آینده هفتاد کس چنانکه یا گفت گفتند صحابه اختیار کردیم فدا را و کشته شوند از ما و بتحقیق
واقع شد قتل هفتاد کس از صحابه روز احد و این دلیل است بر انکه ایشان نکردند مگر آنچه امر کرده شد بدان
پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگر چه مخیر گردانیده شده اند در فدا و قتل ولیکن قتل و اثخان اصلح بود پس عتاب
کرده شد بران و بیان کرده شد ضعف اختیار فدا و تصویب اختیار اثخان و لیکن خالی ذنب نیست هیچ یکی و الله اعلم
و اما قول وی تعالی و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین معنی این آیه اگر افترا میکرد بر ما بعضی
از اقوال از پیش خود هر آئینه میگرفتیم جانب یمین او را و می بریدیم رگ گردن او را یا هلاک می گردانیدیم او را کنایه است
از عذاب چنانکه می کنند پادشاهان بکسیکه غضب میکنند و این مبالغه است در صدق وی و تکذیب دشمن حق تعالی او را که گفتند
افترا لیکن در این عبارت اظهار سطوت و غلبه ربوبیت است باوجود تشریف و تکریم لیغفر لک الله و این قاعده است
از کمال محبت و اهتمام بحال وی و در حقیقت تعریض است بمفتریان دگر ایشان تا هوشیار شوند و اصل قاعده همان است
که سابقا گفته شد که بار ایشان نگاه باید داشت و آنچه در عالم غیب و محبوبی از ناز و نیاز بگذرد و اما قول وی تعالی ما کنت تدری
ما الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم به تفاصیل احکام ایمان و صفات اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه وجود
این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و تحقیق بشهرت رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت
توحید می کرد خدا را و دشمن میداشت اوثان و عبادت آن را و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورده بود و آن همه
شرائع را که تشریع نموده است حق تعالی بعد از نبوت گمان خود نمیداشت مراد بقول وی تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان اهل ایمان

یعنی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت با ایمان و احکام است و بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است
یعنی با کثرت تدری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان که هم خواهد آورد از اعمام و اقارب و این معنی بعید است از سیاق
بیان حدیث والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **باب چهارم در ذکر آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و کرامت وی در توریت و انجیل و اعتراف علماء
اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل** قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم
فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر الآیة ذکر شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کتب
سابقه بسیار است و خاصه انبیا و رسل علیهم الصلوة و اهل مجالس ایشان معروف بوده بلکه حضرت خاتم الانبیا و چون
حق سبحانه ذکر ایشان از آنحضرت وی کرده لاجرم ذکر شریف او با ایشان بطریق اولی کرده باشد من احب شیئا اکثر
ذکره و این آیت کریمه اول دلیل است بر صدق آن حضرت که خبر میدهد بکتابیه احوال و صفات وی صلی الله علیه و آله
وسلم در کتاب یهود و نصاری و الزام ایشان بآنکه اگر مطابق واقع نبوده موجب نفرت و تکذیب ایشان می شد
آنحضرت را بحقیقت داناتر و شناساتر با احوال آنحضرت و صدق نبوت وی از یهود و نصاری کسی نبود که در توریت
و انجیل وصف او را خوانده بودند و در سینه هوای دریافت سعادت ملازمت وی و دیدن نشانهای علامات ظهور وی
صلی الله علیه و آله وسلم در این بلده نشسته بودند و همیشه منتظر طلوع کوکب دولت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم
بودند و بر انصار که معادات و مخالفت داشتند پیش از بعثت وی صلی الله علیه و آله وسلم بوی افتخار و استظهار می نمودند و میگفتند
که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان در آمده در کار شما برآییم و پدران ایشان در وقت گذشتن
از عالم وصیت نامها نوشتند و به پسران می سپردند و میگفتند که سلام ما بآنحضرت صلعم برسانید و بگوئید که
ما در اشتیاق تو جان دادیم و با ایمان تو از عالم رفتیم قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم می شناسند این کافران
آن حضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که بوجه آنها علم یقینی مشهود وی دارند بخلاف پدران که علم بآنها بسماع و اخبار
است ولیکن چون آن نور ظهور کرد و سابقه شقاوت ازلی از ایشان در کار شد بحسد و عناد و تکذیب نمودند و کفر
ورزیدند و دیده و دانسته بر او کتمان حق رفتند تحریف و تغییر کتاب کردند و از دنیا و حب ریاست بکسب سفل
خسارت و شقاوت و ذلت فرو رفتند با وجود تحریف دلائل نبوت پیغمبر ما و اعلام بشریت وی صلی الله علیه و آله وسلم
در کتاب ایشان لائح و واضح است و گفته اند که نام آنحضرت بزبان سریانی مشفح و منحمنا و محمد مشفح بزبان ایشان بمعنی
محمد است چون حمد میگویند خدا را میگویند شفحا لالاها یعنی الحمد لله و چون شفح بمعنی حمد بود مشفح بمعنی محمد باشد و احوال و صفات
و علامات و امارات نبوت وی و مشرح و زمان بعثت و خروج وی در توریت بوده و سبب ایمان آوردن آنحضرت [illegible] قدوم
آورده عبدالله بن سلام که از احبار و اشراف یهود و از اولاد یوسف علیه السلام بود آمد و ایمان آورد و از آنجمله روزیکه

باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی و کرامت وی در توریت و انجیل و اعتراف علماء اهل کتاب

خروج آن حضرت بمکه شنیده بود منتظر حصول سعادت لقای شریف وی بود سه ماه مدتی بود که مشتاق لقایت بودم
لاجرم روی ترا دیدم دانستم و چون بلقاء شریف مشرف شد گفت آن حضرت توئی ابن سلام عالم اهل یثرب گفت
نعم فرمود سوگند میدهم ترا بخدای که فرستاده است توریت را می یابی تو صفت مرا در کتاب خدا گفت نعم گواهی میدهم
که تو رسول خدائی و خدا ظاهر و غالب کننده تست و غالب کننده دین تست بر همه ادیان بدرستی و راستی که
من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده و گفته است یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
بدرستی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق و تکذیب و بنجات و هلاک ایشان و بشارت دهنده مطیعان را بثواب
و ترساننده عاصیان را بعقاب و حرزا للامیین و پناه مر امیان را که مراد بدان عرب اند که اکثر خط و کتابت ندانند
تعلیم و تعلم نکرده اند و وی صلی الله علیه و آله وسلم پشت و پناه تمامه عالم است تخصیص بعرب بجهت بعثت وی
در ایشان قرب ایشان از وی باشد و یا بجهت غلو و انهماک این قوم در جهل و قساوت و بعد از مقام علم و هیبت
و حرز بمعنی حصین را گویند که نگاه دارد از آفات و مراد از آن حفظ و تحصین ایشان ست از آفات نفس و غوائل
شیطان چنانکه فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان
کانوا من قبل لفی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاه داشت ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال مادام
که در ایشان بود و قوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم تتمه کلام عبدالله بن سلام وانت عبدی و رسولی
تو بنده خاص منی و هیچکس درین صفت با تو برابر نیست و فرستاده منی بسوی کافه خلق سمیتک المتوکل نام کردم
ترا متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشتی و از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی اینست لیس
بفظ و لا غلیظ نیستی تو درشت خوی و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک و آنکه جای دیگر فرموده و اغلظ علیهم جوابش آنست که وی صلی الله علیه و آله وسلم مجبول ست بطبع کریم خود
و امر بغلظت محمول ست بر مصالح خلق و او جواب آنست که گفته شود که نفی نسبت بمومنان است و امر نسبت بکافران و
منافقان ست و هر دو صفت در ذات وی موجود است الحب لله و البغض لله و فرمود انا الضحوک القتال و
در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت و لا صخاب فی الاسواق و نه فریاد برآرنده در بازارها که عادت نادانان
و غافلان ست یعنی نرم خوست و بلند نمیکند آواز را و هیچ خلقی نمی دید و بحروم نیز در خانه نه در بازار و لا یجزی بالسیئة
السیئة و لکن یعفو و یغفر و پاداش نمیدهد بدی را بدی بلکه عفو میکند و در میگذرد و لن یقبضه الله حتی یقیم به الملة
العوجاء بان یقول لا اله الا الله و از دنیا نمی برد او را خدا تعالی تا زمانی که راست گرداند باو دین و کیش کج را
بگفتن لا اله الا الله و اثبات توحید و نفی شرک و یفتح بها اعینا عمیا و آذانا صما و قلوبا غلفا پس میگشاید بوی چشمهای کور
را که نمی بینند راه را و راست را و گوشهای کر را که نمی شنوند حق را و دلهای پوشیده در پرده را که نمی فهمند و درنمی یابند

حقیقت حال را و دیگر و استیاء این زیاده آمده که فریاد نمیکند در بازارها و تزئین نمیکند بفحش و گوینده نیست دروغ را
راست و درست می گردانم او را برای هر صفت جمال و جمیل و می بخشم او را هر خلق کریم و می گردانم سکینه و آهستگی
و آرامش را لباس وی و تقوی و پرهیزگاری را ضمیر وی و حکمت معقول وی و تحمل و وقار طبیعت وی و عفو و
معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد نام وی راه راست
نمایم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گردانم بوسیله وی بعد از نادانی و بلند آوازه گردانم بوی بعد از گمنامی و بسیار
گردانم بعد از قلت و جمع سازم بعد از فرقت و غنی گردانم بعد از درویشی و الفت دهم بوی در دلهای مختلفه و بهواهای
پراگنده و امتهای متفرقه را و بگردانم امت او را بهترین امتها از کعب احبار همچنین آمده و در روایت دیگر
آمده که ابن عباس از کعب پرسید که چگونه می یابی نعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را در توریت گفت
همچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبده المختار مولده بمکة و مهاجره بالمدینة و ملکه بالشام لا فظ و لا غلیظ
و لا صخاب بالاسواق و لا یجزی بالسیئة السیئة و لکن یعفو و یغفر و درین روایت صحیح است [illegible] صلی الله علیه
و آله وسلم نیز آمده است که فرموده است وی شکرگزاران باشند در غم و شادی و خوشی و ناخوشی تکبیر گویند در هر بلندی
و حمد گویند در هر پستی رعایت می کنند آفتاب را برای نماز چون در رسد وقت نماز گذارند نماز اگرچه در خاکروبه
باشند ازار بندند بر نصف ساقهای خود و وضو کنند آن را اطراف اعضای خود ندا کننده ایشان یعنی مؤذن ایشان ندا کند
در جو آسمان یعنی بر جای بلند صفهای ایشان در قتال و در نماز یکسان باشند ایشان را در شب زمزمه باشد چون
زمزمه زنبوران مراد از زمزمه اوراد شب است و در روایت ابی هریره آمده که شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که گفت چون نزول کرد بر موسی توریت و خواند آن را یافت در وی ذکر این امت پس گفت خداوندا من می یابم
در الواح امتی را که ایشان آخرانند و سابق یعنی آخر در وجود و سابق در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان
و می بارد بر وی بدعای ایشان انجیلهای ایشان در سینههای ایشانست می خوانند آن را از بر می خورند غنائم را می گیرند
صدقات را در شکمهای خود و این از خواص این امت است که آسان کرده شده کار بر ایشان و حلال شده بر ایشان
غنائم و صدقات برخلاف امم سابق چون قصد می کند یکی از ایشان بدی را و نمی کند آن را نوشته نمی شود بر وی و
چون میکند بدی نوشته می شود یک بدی و چون می کند نیکی را نوشته می شود ده نیکی و داده می شود ایشان را
علم اول و آخر میکشند آخر ایشان مسیح دجال را و در بعض روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت قریب هفتاد
صفت ازین امت که در آخر زمان بیاید ذکر کرده و گفت خداوندا بگردان آن را امت من فرمان آمد که یا موسی آن امت احمد
است و چگونه گردانم آن امت احمد خواهند بود گفت موسی یا رب پس بگردان مرا از امت محمد پس داده شد موسی را دو کلام
این و رضا داد که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس گفت موسی علیه السلام

خدا و مرا راضی شدم بدان و ابونعیم از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مردی نزد کعب احبار گفت
که دیدم در منام گویا مردم جمع کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند انبیا و آمد با هر نبی امت وی و دیده شد
مر هر نبی را دو نور و هر یکی از متابعان را یک نور که میرود باوی پس خوانده شد محمد صلی الله علیه وآله وسلم و بود مر هر موی
او را که در بدن وی بود نوری و هر یکی از متابعان او را دو نور پس گفت کعب و وی در نیافت که آن مرد خبر از منام خود می دهد
تا آنکه حدیث دیده خبر کرده است ای مرد باین حدیث گفت سوگند بخدا که نیست خدائی جز وی من این را در منام خود دیده ام
پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که جان کعب در دست قدرت اوست این صفت محمد و امت او و صفت انبیا
و امتهای ایشان است در کتاب خدا گویا که در توریت خوانده تو آنرا و مثل اخبار در حین علم یهود بصدق نبوت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و عناد و انکار این اشرار بعد از ظهور این انوار بکسانی که توفیق قریب
نزدیک حال ایشان شد بسیار است همیشه ذکر آنحضرت را در توریت درس می گفتند و تکرار می کردند و اولاد خود را تعلیم
بیشتر ازین اخبار ۱۲
می نمودند و حلیه شریف او را بیان می کردند و خروج او را و بعث او را تعیین می ساختند و می گفتند که خروج او از مکه
و هجرت بمدینه خواهد بود و چون مبعوث شد از راه حسد و عناد و فتنه گفتند که این نه آنکس است که خبر میدادیم از وی
و در صفات شریف وی تحریف می نمودند با وجود تحریف و تغیر دلائل و شواهد آن در توریت لائح و فائح بود ابو عامر
راهب شخصی بود از اوس هیچکس از اوس و خزرج در مخالفت و عداوت آنحضرت را نبود و الفت و مصاحبت می نمود
با یهود مدینه وی می پرسید ایشان را از وی خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول رب العالمین صلی الله علیه وآله
وسلم و می گفتند که این دار هجرت اوست پس از آن نزد یهود تیما رفت ایشان نیز خبر دادند بمثل آن پس از آن بشام رفت
و سوال کرد نصاری را ایشان نیز خبر دادند بصفت آن حضرت پس بیرون آمد ابو عامر و راهب شد و پلاس پوشید
و می گفت من بر ملت حنیفیه و دین ابراهیم دارم و منتظر خروج پیغمبر آخر زمانم و این ابو عامر مخذول از [illegible] نیز
صفات و نعوت آن حضرت را شنیده بود و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظهور کرد بر حال خود ماند و بغی
و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد بر چه چیز مبعوث شده تو فرمود مبعوث شده ام بملت حنیفیه گفت تو بلکه
خلط کرده آنرا بغیر آن فرمود آن حضرت بلکه آورده ام آنرا بیضاء نقی و صاف و پاک چه شد ای ابو عامر آن احبار
که خبر داده اند ترا اخبار یهود از صفات من گفت نیستی تو آنکس که وصف میکردند او را یهود فرمود آن حضرت دروغ
میگوئی تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمی گویم تو دروغ می گوئی فرمود آن حضرت بمیراد خدای تعالی دروغ گو را
وحید طرید غریب پس از آن رجوع کرد ابو عامر بمکه و متابعت کرد دین قریش را و ترک کرد دین راهب را که پیش ازین
داشت بعد از آن ملحق شد بشام و مرد طرید غریب وحید بدعای آنحضرت که کرده بود و ازینجا معلوم می شود که علم و دانش
بکار نمی آید تا توفیق و هدایت نباشد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و این ابی عامر پدر حنظله است که او را غسیل الملائکه گویند بجلالت

آنحضرت آمده ایمان آورده و از سادات صحابه شد و قصه قیصر او بتفصیل مشهور است ابن حبان در صحیح آورده و حاکم در مستدرک
بر شرط شیخین آورده اند که وی نو کتخدا بود یعنی آنکه همان روز تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شد که
حرب کفار در رسید او را حمیت دینی بپا خاست شد و فرصت غسل جنابت نیافته بیرون برفت و شهید شد پس بر آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل می دهند فرمود تحقیق حال حنظله چیست و بچه سبب او را
از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته اند و در بعضی روایات آمده که فرمود که جنب بوده پرسیدند از زن او پرسیدند او را از آن
حقیقت حال را عرض کرده از ینجاست که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبان وی خلاف
دارند و می گویند غسلی که بجنابت موجب آن بود بجهت خروج از دائره تکلیف ساقط شد و غسلی که بسبب موت شهادت مستقل است
دیگر غسل واجب نشود و امام این قصه حنظله را دلیل می آرد و قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در بعضی روایات
آمده که جنب بود اول دلیلست بران اکنون اخباری که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیره در صفات
آن حضرت آمده است نقل کنیم انشاء الله تعالی پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجود صفات احوال
شریفه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ان کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود ولیکن ایراد آن
برای الزام و افحام این کافران معاند در کار است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین
میگردد اما در توریت بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در وی این امانت کرده اند آمده است
که تجلی کرد حق سبحانه از سینا و تابان شد از ساعیر و آشکارا شد از فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و طور سینین گویند
که تجلی کرد حق سبحانه بر وی و کلام کرد بموسی علیه السلام تابان شد از ساعیر که کوه بیت المقدس نزد بیت اللحم است
مولد عیسی علیه السلام ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بروی انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال
بنی هاشم است در مکه که در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعبد میکرد و ابتدای وحی در وی شد آن سه کوه
است یکی ابوقبیس است که مکه در زیر آن آبادان است در مقابل آن قعیقعان است یا لیلان وادی و در مشرق آن که متصل
قعیقعان است شعب بنی هاشم بود و در وی مولد آن حضرت بقول مشهور و ابن قتیبه که از علما راسخ است و کتب سابقه را
خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که در ینجا هیچ غموضی و خفائی نیست پس کسی که تدبر و تامل کند دریابد آن
زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزال توریت است بر موسی علیه السلام بطور سینا و اشراق او تعالی
از ساعیر انزال انجیل بر عیسی و وی علیه السلام سکونت میکرد در ساعیر بارض خلیل بقریه که او را ناصره گویند و بانتساب
تسمیه کرده شد تابعان او را نصاری و چنانکه ثابت است که مراد باشراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد نیز همچنین
ثابت است که استعلان او از جبال فاران انزال قرآن است بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم و آن جبال مکه است و نیست
خلافی میان مسلمین و اهل کتاب در آنکه فاران مکه است و اگر دعوی کنند که فاران غیر مکه است دور نیست آن انکار

فصل در اخبار در توریت و انجیل وغیره

و اقرار ایشان گوئیم آیا نیست در توریت که ابراهیم ساکن گردانید هاجره و اسمعیل را در فاران و گوئیم راه نمائید دیگر
بار ما بر موضعی دیگر که آشکار شد خدای تعالی از وی و نام وی فاران است و هر پیغمبری که فرستاده است خدای تعالی کتابی را
بعد از مسیح و بنمائید بار دیگر که ظاهر و منکشف شد و آشکار گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آیا می‌دانید
که آشکار و فاش شد و سینه در مشارق و مغارب مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب
کرد پروردگار تعالی در توریت موسی علیه السلام در سفر خامس که پروردگار تو پیدا میکند بر پا میدارد از برای بنی اسرائیل
پیغمبری از برادران تو و در روایتی از برادران ایشان می‌گردانم کلام خود را در دهان وی پس میگوید مر ایشان را
هر چیزیکه امر کنم او را و هر که اطاعت نکند چیزی را که متکلم میکند وی انتقام می‌کشم از وی و درین کلام دلالت واضح است
بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیراکه موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند ابنا اسحق اند و برادران ایشان ابنا
اسمعیل و اگر این نبی موعود از ابنا اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان می‌شود نه از برادران ایشان و اگر گویند
بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر وجهی می‌گردانیم جواب دیگر
را زیراکه مذکور است در توریت که قائم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل
موسی قائم نمی‌شود در بنی اسرائیل هرگز پس باطل شد قول بعضی یهود که مراد باین نبی موعود یوشع بن نون است زیراکه
یوشع نبود کفو موسی مثل وی بلکه خادم او بود در حیات او و نه کرد سعی به دعوت او بعد از وفات او پس متعین شد که
مراد باین نبی موعود محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که کفو و مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و تحدی بمعجزه
و تشریع احکام و اجرای نسخ بر شرایع سابقه و غیره چندین دلائل باهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر الزمان است محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم که دران شک و شبهه و احتمال نیست و گفته اند که قول او که فرمود می‌نهم کلام خود را در دهان وی
واضح است که مقصود بان محمد است صلی الله علیه و آله و سلم زیراکه معنی این آنست که وحی میکنم بسوی او بکلام خود
و نطق میکند به آن چنانکه شنیده گویا فرموده پیغمبر نبود صاحب صحف و الواح زیراکه امی است نخوانده کتب را
و مثل اما در انجیل از آنچه ذکر کرده است ابن ظفر یل گفته است یوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح
آورده که گفت من طلب میکنم از پدر خود که بفرستد شما را فارقلیط دیگر زیراکه ثابت باشد با شما ابد و وی روح حق است
و تعلیم میکند شما را هر چیز و گفت این پسر رونده است کنایت کرد از ذات خود و می‌آید بعد از وی فارقلیط زنده
میگرداند برای شما اسرار را و تفسیر میکند هر چیز را و گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او من می‌آیم
برای شما بامثال را و وی می‌آرد تاویل آنرا مراد بتاویل قرآن است که متحمل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب
دیگر و فارقلیط که طاقت ندارند اهل عالم که بکشند او را و اگر اجابت میکنید و دوست میدارید مرا نگاه دارید وصیت مرا و من
طلب میکنم پدر خود را که بفرستد شما را فارقلیط دیگر که باشد با شما تا نهایت دهر و آن تصریح است بآنکه خدای تعالی میفرستد نبی

ایشان کسی را که قائم میشود در تبلیغ رسالت پروردگار وے و سیاست خلق بنام وی و باشد شریعت وی باقی و مخلد
آیا هست این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اختلاف کرده اند نصاری در تفسیر فارقلیط بعضے گفته اند
بمعنی حامد است و بعضے گفته اند بمعنی مخلص اگر موافقت کنیم ایشانرا و معنی مخلص پس رسولی است که می آید برائے
خلاص عالم و این موافق غرض ماست زیرا که هر کی خلاص کشته شده است انکه او شما هست مراین معنی را قول
مسیح در انجیل که من آمده ام برائے آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که مخلص عالم هست
و وی سوال کرده است پدر را که بفرستد شما را فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند براین که اول فارقلیط گذشته
تا فارقلیط دیگری آید و اگر تنزل کنیم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس کدام لفظ قریب تر است با محمد از این گفت این ظهر
در انجیل از آنچه ترجمه کرده اند آنرا چیزی نیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا که گفته است که این کلامی
که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدری است که فرستاده است مرا این کلام برائے شما اما فارقلیط که
روح القدس میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز و وے ذکر میکند و پند می دهد شما را چنانکه گفته ام
من آنرا برائے شما پس آیا هست بیانی واضح تر از این که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدا تعالی نه خدا است
و وی تعلیم می کند خلق را هر چیز و تذکیر می کند ایشانرا و آنا اطلاق پدر این لفظ بمعرف ال معهود ما شما نیست
استعمال آن نزد اهل کتابین و اشاره شده به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعلیم است که خطاب میکند بوے
متعلم معلم را که استفاده میکند از وے علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علمای دین خود را با ب روحانیه تشبیه پدر و مهتمی
است اهل دین چنانکه میگفتند نحن ابناء الله از جهت سوء فهم ایشان نه خدا و اما قول وی میفرستد او را پدر من بنام من
اشارت است بشهادت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مر او را بصدق در رسالت و با آنچه متضمن است قرآن از مدح
وی و تنزیه وی از آنچه افترا کرده شده است در امر وی و در ترجمه دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح نمی آید فارقلیط
تا نمیروم من و چون بیاید فارقلیط توبیخ زشت بدی می کند عالم را بر تخطیه و نمیگوید وے از پیش نفس خود چیزیکه شنیده میشود
از وی کلام میکند ایشانرا و میاستمیکند ایشانرا بحق و خبر میدهد ایشانرا بحوادث و در روایتی دیگر آمده نمیگوید وی از پیش النفس خود بلکه
تکلم میکند بر چه می شنود یعنی از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و گفته است که وی تمجید میکند مرا و بزرگ میدارد شان مرا و در واقع تمجید نکرده است مسیح را هیچکس چنانکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم کرده زیرا که
وصف کرده است او را برسالت و پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند بایشان امت او و انهمه صفات محمد است
صلی الله علیه و آله وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که توبیخ کرده است علمای بنی اسرائیل را که پنهان کردن حق و
تحریف کلم از مواضعش و بیع دین بثمن قلیل و کیست که خبر داده بحوادث غیبیه بغیر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در انجیل
حق تعالی وحی کرد بعیسی تصدیق کن بمحمد و ایمان آر بوے و بفرما امت خود را که هر کس از ایشان چون ادراک نماید

کند ایمان آرد بوے ای پسر مریم بتول چه اگر نه محمد بودی آدم را و بهشت را و دوزخ را نیافریدمی و چون عرش را
ایجاد کردم مضطرب بود قرار نداشت پس بر عرش نوشتم لا اله الا الله محمد رسول الله ساکن شد و در مواهب لدنیه
از بیهقی از ابن عباس آورده که چون جارود که نصرانی بود بملازمت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده اسلام
آورد و گفت سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق تحقیق یافتم وصف ترا در انجیل و بتحقیق بشارت داده است
بتو ابن بتول و بیهقی در دلائل النبوة از ابو امامه باهلی از هشام بن العاص اموی آورده که گفت فرستاده شدم
من و مردی دیگر بسوے هرقل قیصر روم تا دعوت کنیم او را باسلام و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت طلبید ما را هرقل
شبی نزد خود پس در آمدیم بر وے پس طلب کرد صندوقی عظیم را که در وے خانهای صغیر بود و خانها را
بابی صغیر پس بکشاد آن صندوق را و بر آورد حریر پارهٔ سیاه را و بگسترد در وی پیکر مردی تصویر کرده بنظر چشم
بزرگ سرین و دراز گردن مرد گیسوها ست با نه بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفتیم نمی شناسیم
گفت این صورت آدم علیه السلام است پس از آن کشاد دری دیگر را و بیرون آورد حریر پارهٔ سیاه و در وے پیکر سفید
سرخ چشم سطبر سر حسن اللحیه گفت می شناسید این را گفتیم لا گفت این نوح پیغمبر است علیه السلام و بکشاد دری
دیگر و بیرون آورد حریر پاره در وی پیکری سفید روی بخدا سوگند گویا عین رسول الله است گفت می شناسید
این را گفتیم نعم این محمد الرسول است صلی الله علیه وآله وسلم پس گریه کردیم و برخاست هرقل و نشست و گفت
آیا این اوست گفتیم نعم اوست این را که تو می بینی گویا او را می بینی پس نگریست ساعتی دران صورت پس گفت
والله این آخر بیوت است ولیکن من شتابی کردم تا در یابم آنچه نزد شماست از علم و درین صندوق صورتهای
پیغمبران است ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و غیرهم گفتیم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام
درخواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وے
و بودند اینها در خزینهٔ آدم در مغیب شمس پس بیرون آورد آنرا ذو القرنین از مغرب شمس و سپرد بدانیال و
اما در زبور چهل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب آخر ایشان کرده میفرماید فاضت النعمة من شفتیک فائض شد
نعمت دنیا و آخرت از دو لب تو من اجل هذا بارک الله علیک الی الابد برای این برکت داد خدا تعالی مر ترا
تا ابد فی الصراح فیض فائض شدن خبر و بسیار شدن آب و لبالب رفتن رود و ریختن آب و در حدیث مستفیض
ای منتشر و فیاض جوانمرد بسیار بخشش تقلد ایها الجبار السیف در گردن حمائل کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته
بند کار نکوساز چه هر آن کار را جبار درخت بلند که دست بوی نرسد نخله جباره ای عظیمه فان شرائعک و سننک
مقرونة بهیبة یمینک یعنی بدرستی شریعتها و حکمهای تو پیوسته است بزرگی و ترس دست راست تو و سهامک مسنونة
و تیرهای تو تیز کرده است و تجمع الامم تحیزدن بحشک و جمیع امتها تمام بروی می افتند زیر تو مراد باین زبور محمد است

ذکر الانبیا

صلی الله علیه وآله وسلم و نعتی که فائض از دو لب شیرین وی کلامی است که می گوید وی و کتابیست که نزد فرستاده
شده است بر وی نه شیئی که خود ساخته است وی و در کلام قول وی تقلد سیفک دلالت است که وی نبی عربی
است زیرا که تقلد سیف نیست در هیچ امتی جز عرب که حائل میکنند سیف را در گردنهای خود و قول وی فان
شرائعک و سننک نص صریحیست که وی صاحب شریعت و سنت است و وی بر پا می شود بسیف خود و جبر میکند
خلق را بسیف بر حق و بر سر گرداند ایشان را از کفر بسیف صلی الله علیه وآله وسلم و نیز در زبور آمده است
که داؤد علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یا رب بفرست ما پیدا کننده سنت را تا بدانند مردم که
مسیح بشریست و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد آنست
که خداوند احمد را بفرست تا مردم را بداناند و بخواند بآنکه مسیح بشریست نه آله و آنست داؤد علیه السلام که مردم
در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داؤد در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که خدای تعالی
برگزیده است مراو را براستی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است مراو را امت او را و داده است او را
نصرت و داده ایشان را کرامت تسبیح می کنند او را در خوابگاه خود و تکبیر می گویند بآوازهای بلند و در دست ایشان
شمشیرها است تیز تا انتقام کشند خدا را از آنها که عبادت نمی کنند او را و بند می کنند ملوک آن امتها را بقیدها و زنجیرها
ایشان را بغلها و در زبور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانیده است از صیون که مراد یا آن مکه است تاج محمود
محمود و مراد بتاج ریاست و امامت است و محمود محمد صلی الله علیه وآله وسلم و در زبور دیگر آمده است که وی مالک
می شود وجود می کند از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع ارض و می نشینند اهل جزائر پیش او بر زانوهای خود
می کنند دشمنان او خاک را بزبان و می آیند او را ملوک با جلسار و خراج خود و سجده می کنند او را و سر فرود می
نهند و فروتنی می کنند او را امت بفرمانبرداری و گردن نهادن خلاص میگرداند مسکین مستضعف را از کسی که
قوی تر است از وی و میرهاند ضعیف را که یاری دهی نیست او را مهربانی میکند بضعفا و مساکین و درود فرستاده میشود
بر وی و دعا کرده می شود در هر وقت و همیشه میماند ذکر وی تا ابد **فصل** همچنانکه در کتب ثلثه تورات و انجیل
و زبور وصف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور و مسطور است و در صحف انبیاء دیگر نیز مسطور است و مذکور است
چنانکه در صحیفه آدم ابو الانبیاء علیهم السلام نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وحی فرستاد بوی که منم خداوند
مکه و اهل آن همسایهای من اند و زائران خانه کعبه و رسیدگان بآن مهمانان من اند و در کنف عنایت و حمایت و سایه
لطف و رعایت من اند معمور سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین تا بیایند آنجا گروه گروه ژولیده موی غبار آلوده
آواز برآرنده بتکبیر و لبیک گویان و اشکها ریزان از چشم و هر کس بزیارت آنخانه بیاید بقصد و جز زیارت خانه کعبه
رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنان باشد که گویا مرا زیارت کرده و مهمان من گشته سزاوار و لایق کرم من گشته

که او را اکرم کنم و محروم نگذارم و کاه آن خانه را به پیغمبرے بسپارم از فرزندان تو که او را ابراهیم گویند تو ابد آن خانه
باد بلند گردانم و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او بیرون آرم و حل و حرمت آنرا بمیراث بدو دهم و مشاعر
آنرا بدست او آشکارا سازم و بعد از وی هر قرن از مردم آنرا آبادان دارند و قصد آنجا کنند تا نوبت به پیغمبرے رسد از فرزندان
تو که او را احمد گویند صلی الله علیه وآله وسلم و او خاتم پیغمبران باشد و در انرا از ساکنان و والیان و حاجیان و ساقیان
این بیت گرامی گردانم هر که مرا جوید از من چیزے خواهد باید که بداند که من با آنجا ام که ژولیده موی غبار آلوده و فاگنده
به تیزی روی آرنده به پروردگار هم و در صحف ابراهیم آمده که اے ابراهیم دعا تو در اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم برکت
و نسل وی برکات فاکنی گردانیدم و از وی بسیرے بوجود آیم آدم منظم و کریم که نام وے محمد باشد و برد است
و برگزیده من باشد و امت او بهترین امم باشند و از کتاب حبقوق که پیغمبرے بود معاصر دانیال پیغمبر علیهما السلام
منقول است که گفت جاء الله من التسبیح والتقدیس من جبال فاران و امتلأت الارض من تحمید احمد و تقدیسه
وملک الارض و رقاب الامم و نیز آمده که لقد انکشفت السماء من بهاء احمد و امتلأت الارض من حمده و آمده تحتی
خیوله الارض و نحو خیل فی البحر و نیز در کلام حبقوق آمده که ستنزع فی قسیک اعراقا و ترتوی السهام بامرک یا محمد ارتواء
و این عبارت کنایت است از مبالغه در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است با کمال و اتمام کار دین و ملت
در عهد نبوت وے چنانکه فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی منقول است از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب
قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند میخورم بعزت و جلال خود که فرو فرستادم بر جبال عرب نورے که
پر کند ما بین مشرق و مغرب را و بپدید آرم از اولاد اسمعیل پیغمبرے عربی امی را که بوی ایمان آرند بشمار ستارهای آسمان
و رستنیهای زمین همه ایمان آرند بر ربوبیت من و رسالت وی برآیند از ملتهاے پدران خود و بگریزند از آن گفت موسی
علیه السلام پاکی تو خدایا و پاکست اسمای تو بتحقیق گرامی داشتی تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی
من انتقام میکشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب می گردانم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردانم کسی را
که مخالفت کند شریعت او را بعدل تربیت کرده ام او را و برای عدل و داد بیرون آورده ام او را بعزت من که
برهانم بوی امتها را از آتش آغاز کرده ام دنیا را با براهیم و ختم کرده ام بمحمد پس کسیکه دریابد او را و ایمان نیارد و پیروی وے
و در نیاید در شریعت وے پس از وی خدا بیزار است و منقول در صحف شعیا پیغمبر علیه السلام ذکر آن حضرت است که
که حق تعالی میگوید که بنده دوست داشته شده نزد من که شاد است بوی نفس من بود مختار من و خرسند که نفس من
افاضه میکنم بر وی روح خود را فرموده میفرستم بر وی وحی خود را پس ظاهر میشود به امتها عدل او خنده نمی کند و شنیده
نمیشود آواز او در بازارها می گشاید چشمهاے کور را و می شنواند گوشهای کر را و زنده می گرداند دلهاے مرده را بدهم او را
آنچه هیچ کس را ندهم هم احمد که حمد میگوید بسیار احمدی تازه و نو گردانیده میشود بسا ساخته نمی شود و می

و میل نمی کنند بهوای نفس خوار نشید ازو صالحان را که مانند کلاک ضعیفند قوی میگرداند سید لقا برادو می کن شهر ها
هست و وی نور خداست که هرکه فرو نشیند ثابت میشود بوی محبت من و منقطع میگردد و پسته عذبه تو ریت وی منعاد
میشود جن و انس و مراد بتوریت اینجا کتابی است که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیا پیغمبر آمده که گفت
خدا تعالی یا محمد من خدا ام که عظیم گردانیده ام و قوی گردانیده ام ترا حق و گردانیده ام ترا نور راهها تا بگشائی چشم
کوران از او بر ها نی اسیران نفس و هوا را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی
برخیز و جمع کن و خبر ده با نچه می بینی پس برخاستم و دیدم دو سواران را که پیش می آید هر یکی بر حماری و دیگری
بر جمل می گوید یکی مر دیگری را افتاد بابل و بتان وی که تراشیده شده اند ابن قتیبه که از علما است و متتبع و
متفحص و متصفح کتب سماویه است می گوید مراد بصاحب حمار مسیح بن مریم است باتفاق میان نصاری پس چرا
مراد بصاحب جمل محمد نباشد صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که سقوط بابل و اصنام آن بدست او است صلی الله علیه و آله
وسلم نه بدست مسیح و همیشه در اقلیم بابل ملوک بوده اند که عبادت میکردند بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام و
آن حضرت براکب جمل مشهورتر است از مسیح براکب حمار و در کتاب شعیا آمده است که میکنند بادیه ها و شهرها را از
قصور آل قیدار و تسبیح می کنند از بالای کوه بانداء میکنند و ایشا نند که می گردانند برای حق سبحانه کرامت و
پراگنده می کنند تسبیح او را در بحر و بر و صغیر نبشند از اقاصی ارض و شتابی می آیند و می گویند بیایید بیایی خود چنانکه
می گویند که کار گل را ابیا بیا مراد آمدن ایشان محبت و شناختن ایشان برای آن دبانگ برآوردن تلبیه و سعی
کردن در طواف و گفت ابن قتیبه بنو قیدار عرب اند زیرا که قیدار پسر اسمعیل است علیه السلام با جماع مردم و گفت
ابن قتیبه که در کتاب شعیا ذکر مکه و بیت با حجر اسود هست که سلام میکنند او را و گفت شعیا گفت پروردگار جل جلاله
آگاه باشید من پناه کننده ام بطحون که نام مکه است بیت خود را در قاویه وی حجر است که کرامت کرده میشود
و بوسه داده می شود او را و گفت پروردگار تعالی که راست و شو اسی تا شر و شلوق کن تسبیح که اهل تو بیشتر باشند از
اهل من و مراد با اهل خود اهل بیت مقدس را داشته باشد از بنی اسرائیل و حاج و عمار که بیشتر باشند از انها و تشبیه کرد
مکه را بزن نازائیده که نبود در وی نخست مگر اسمعیل علیه السلام و نازل نشد بروی کتاب بخلاف بیت المقدس که از
انبیا در آن بسیار بودند و مهبط وحی بود و نیز در کتاب شعیا آمده که حق تعالی گفته سوگند خوردم بذات خود چنانکه
سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق نه کنم اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم
از تو هرگز و ترک نه هم ترا هرگز تا جبال همه از جای خود روند و قلعها پست شوند نعمت من از تو زائل نگردد ای سکینه
آگاه باش بنا میکنم بحسین سنگهای ترا و می آرایم بجواهر و مکلل میکنم بلالی سقف ترا و بر جید و درهای ترا دور باشی
از ظلم و مترس از ضعف پس لای که صنعت کند صانعی عمل نمی کند در تو به تیز و روشن شو که نزدیک شیده است نور تو و وقار

خدا بر تو بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم اجمعین ذکر کرده حرم را که گرگ و بز یکجا بچرند و صفت
کرده راه های او و آلهای او را زیاده بر آنچه در تحریر گنجد و تقریر توان کرد و با جمله صفات آن حضرت و احوال شریف وی
صلی الله علیه وآله وسلم در کتب متقدمه زیاده بر آن ست که در ان خفائی و اشتباهی باشد غیر آنکه اعدای این دین نام
شریف او را تغییر و تحریف کردند و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره الکافرون وصلی الله علیه سید الاولین والآخرین وخاتم الانبیاء والمرسلین وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین **وصل** مجملاً معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در کتب سابقه سماویه مذکور
و مسطور است و اهل کتاب را بدان علم قطعی یقینی حاصل بود و بجهت حسد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه انکار
و استیعاد داشتند و در فتنه تحریف و تغییر و تبدیل کردند و اگر اینجا بعضی حکایات و روایات که متضمن بتبیین و تفصیل
آن نسبت آورده شود مناسب است اگرچه ذکر آن نزد اهل دعوت و کمالات موجب تطویل است اما چون ذکر آن
موجب مزید علم و یقین ارباب دین و ذوق و نشاط محبان سید المرسلین بود صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین
از سر آن نتوانست گذشت که هر چند سیر و سخن دوست خوشتر است ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن سنان
که از شهدای احد است آورده که گفت آمدم بنی عبد الاشهل را روزی تا بنشینیم با ایشان و حدیث کنیم و بودیم ما در آن
ایام صلح کننده با یهود پس شنیدیم یوشع یهودی را که می گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد است
بیرون می آید از حرم و این بلده یعنی مدینه هجرتگاه اوست پس آمدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب میکردیم
از آنچه گفت یوشع پس شنیدیم مردی را از قوم خود که می گوید نه تنها یوشع می گوید این سخن را تمام یهود یثرب میگویند
این سخن پس بیرون آمدم تا رفتم بنی قریظه پس همه ایشان تذکره کردند آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم گفت
زبیر بن باطا که از روسای یهود بود تحقیق طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمی کند مگر بخروج پیغمبر و ظهور وی
باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این بلده مهاجر اوست ابو سعید خدری می گوید که چون قدوم آورد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را این حکایت فرمود اگر اسلام می آورد زبیر یاران او از روسای
یهود که اسلام می آوردند یهود همه که تابعان او بودند و از قتاده آمده که بودند یهود که استفتاح میکردند بر کفار عرب
و می گفتند خداوندا برانگیز نبی امی را که می یابیم ذکر او در توریت تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان
آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از بنی اسرائیل چون مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کافر شدند از مغیره بن شعبه آمده که وی در آمد
بر مقوقس می گفت مرا که آیا محمد نبی مرسل است و اگر میبود قبط و روم را متابعت می کردند او را گفت مغیره پس از آن اقامت
کردم باسکندریه و نگذاشتم هیچ کنیسه را مگر آنکه در آمدم آنرا و پرسیدم اساقفه آنرا از قبط و روم از آنچه می یابند
ایشان از وصف محمد صلی الله علیه وآله وسلم و بود در آنجا اسقفی بزرگترین ایشان بود و می آمدند نزد وی بیماران خود را

شهادت به اسلام خود نوشته بود از آنجمله این ابیات است شعر شهدت علی احمد انه ٭ رسول من الله باری النسم ٭ فلو
مد عمری الی عمره ٭ لکنت وزیرا له و ابن عم ٭ و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین این جماعت تفویض نموده
وصیت کرد که اگر کسی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب بخدمت وی برساند والا به اولاد و همچنین اولاد اولاد
خود را به پرداختن سرائی برای خاتم الانبیا بنا نمود تا وقت قدوم نزول فرمایند و گویند که خانه ابو ایوب انصاری که آن حضرت
در وقت قدوم مدینه مطهره نزول فرموده بود آن سرای بود و آورده اند که زبیر بن باطیا اعلم یهود بود و گفت
من کتابی دارم که پدر من مهر کرده است آن را و در وی ذکر احمد که وی پیغمبر است که بیرون آید بارض قرظ صفت
او چنین است پس تحدیث کرد آن را پسر او بعد از پدرش و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و چون شنید
که برآمده است آن حضرت بمکه کرد آن کتاب را و پوشید شان نبی صفت او را صلی الله علیه و آله وسلم و بودند یهود
قریظه و نضیر و فدک و خیبر که دریافت صفت آن حضرت را نزد خود پیش از آنکه مبعوث شود و میگفتند دار هجرت
او مدینه است و چون متولد شد آن حضرت گفتند که زائیده شد احمد امشب و طالع گرد کوکب او و چون او
مبعوث شد گفتند و منکر شدند و منع نکرد ایشان را از ایمان مگر بغی و حسد و عناد و از هشام بن عروه از پدرش از عائشه
روایت است که گفت ساکن شد یهودی بمکه که میفروخت تجارت خود را پس چون شب ولادت آن حضرت بود
نشسته بود آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی بوجود آمده گفتند نمیدانیم
گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نمائید آنچه من میگویم زائیده شده است امشب پیغمبر این امت احمد
میان دو شانه او علامتی است که در وی موی است پس متفرق شدند قوم از مجالس خود و حال آنکه تعجب میکردند
از حدیث یهودی و چون آمدند بمنازل خود پرسیدند از اهالی خود و شنیدند که زائیده شده است مر عبدالله
بن عبدالمطلب را امشب پسری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زائیده شده در میان
ما مولودی گفت بعد از خبر دادن من یا پیش از آن گفتند پیش از آن گفت ببرید مرا بسوی او پس بردند او را نزد
آمنه و بیرون آوردند آن حضرت را پیش وی پس دید یهودی علامت را در پشت مبارک او و بیهوش افتاد پس بافاقت آمد
گفتند چه شد ترا وای بر تو گفت رفت نبوت از بنی اسرائیل و بیرون آمد کتاب از دست ایشان و این مولودی است
که بکشد ایشان را و هلاک سازد احبار ایشان را [illegible] باشید ای معشر قریش و آگاه باشید بخدا که
سطوتی کند بر شما که خبر آن از مشرق بمغرب رود و این حکایت دلالت است که بیاید در ذکر ولادت
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از ابی هریره روایت است که آن حضرت بیت المدراس را قدم فرمود بیرون آرید
بسوی من اعلم شما را پس آوردند عبدالله بن صوریا را پس خلوت کرد با وی رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین خدا و به نعمتی که داده است بنی اسرائیل را و خورانیده است ایشان را من و

صوریا

من و سلوی مما بیان بود اوبانو انجام که من رسول خدا ام گفت اللهم نعم من و قوم من همه میشناسند انچه من می شناسم و صفت
ترا و نعت ترا و بعین وصف تو هست در توریت و لیکن این قوم حسد میکنند ترا و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پس چه چیز باز میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمی شوی گفت ناخوش میدارم خلاف قوم خود را امید دارم
که متابعت کنند ترا و اسلام آرند و من نیز مسلمان شوم و از طلحة بن عبید الله رضی الله عنه روایت است که گفت
حاضر شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهبی را که در صومعه خود میگوید بپرسید اهل موسم را
آیا هست در میان شما احمد از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت آیا ظاهر شده است احمد گفتم کیست
احمد گفت ابن عبد المطلب این ایام است که بیرون می آید وی و وی آخر انبیاست مخرج او از حرم است
و هجرت وی بزمینی است خرمازار و سنگستان و شوره زمین پس گفت طلحه پس او فتاد در دل من قول راهب پس آمدم و قدوم
آوردم بمکه پرسیدم آیا هیچ حادثه واقع شده گفتند آری محمد بن عبد الله امین دعوی نبوت کرده است و متابعت
کرده او را ابن ابی قحافه پس آمدم من با ابوبکر و خبر دادم مر او را از قول راهب و گفتم آیا متابعت کرده تو او را گفت
نعم پس برد ابوبکر طلحه را نزد آن حضرت و متابعت کرد و از جبیر بن مطعم آمده که گفت هنگامیکه فرستاد حق تعالی پیغمبر خود را
و هویدا شد امر او بمکه بیرون آمدم بجانب شام و چون به بصری رسیدم جماعتی از نصاری آمدند و گفتند مرا از حرمی
تو گفتم نعم گفتند پس می شناسی صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتم می شناسم پس مرا
گرفتند دست مرا پس در آوردند مرا در دیری که ایشان را بود و در وی صورتها و تماثیل گفتند نظر کن آیا می بینی
درین صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس نگاه کردم و ندیدم صورت او را درین
صورتها پس در آوردند مرا در دیری بزرگتر از آن بود و در وی نیز صورتها و تماثیل بیشتر از دیر نخست پس گفتند
نگاه کن آیا می بینی صورت مبارک او را درینها پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله
و سلم و صورت و صفت ابوبکر را رضی الله عنه و وی گرفته است زانو یا ساق آن حضرت را گفتند شناختی صفت
او را گفتم نعم پس گفتم خبر نمیدهم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آن حضرت را پس گفتم
گواهی میدهم که او است گفتند می شناسی آنکس را که زانوی مبارک او گرفته است گفتم نعم گفتم گواهی میدهم
که این یار او است و خلیفه او است بعد از وی گفتم می ترسم که بکشند او را قریش گفتند والله نمی توانند کشت او را
و الله وی پیغمبر آخر الزمان است غالب میگرداند امر او را حق تعالی بر همه صلی الله علیه و آله و سلم و از صفیه بنت حیی
بن اخطب یهودی که از امهات المؤمنین است آمده که گفت چون قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و نزول کرد بقبا رفت پدر من حیی بن اخطب و عم من ابو یاسر بن اخطب نزد آن حضرت بیگاه در تاریکی شب باز نیامدند
تا در آمد وقت شام شب چون بمنزل آمدند دیدم ایشان را که ثقیل و کسل و غم زده و مانده که بالا تر از آن متصور نباشد

علامات نبی آخر الزمان نزد علماء شام

رسیدن ابو بکر

ابو یاسر بن اخطب

در آمده در خانه افتاده من خبر یافتم بهترین اولاد او در شهر ایشان پس بعادت ملوث پیش ایشان رفتم چندان
در زیر بار غم و اندوه شکسته شده و محزون بودند که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد
و ما شناسند این حال عم من ... پیدا شود با ابراهیم و همان پیغمبر آخر الزمان است که گفته بودی توریت خوانده ایم
پس چه بینا با علم میگوید نعم والله هو آن ... او است گفت یقین میدانی که او است گفت نعم والله یقین میدانم
که او است گفت در نفس خود نسبت او چه می یابی محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام در عداوت
او میکوشم پس بر دو شقی ازلی بعداوت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرفتار و بال و نکال ابدی گشتند
نعوذ بالله من ذلک و بعضی ازین اشقیا حیله نفاق را وسیله جمع حطام دنیاوی و منافع ضیافت جاهلانی
ساختند بدرکات اسفل فرو رفتند و بعضی دیگر از علما و احبار یهود که لباس تقدیر عنایت ازلی بر قامت اقبال ایشان
جوهر سعادت نگاشته بودند بدین اسلام سعادت نموده اجر اقدام و سعادت شدند چنانکه عبد الله بن سلام
و امثال وی رضی الله عنهم و مخیریق که حبر عالم کثیر المال و نخل بسیار داشت و صفت آن حضرت را میشناخت
غالب بود محبت بر آن بود و چون روز احد رسید گفت ای معشر یهود بخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است
و با پیدا این سعادت را گفتند امروز روز شنبه است گفت هیچ شنبه نیست پس گرفت سلاح خود را و آمد و ایمان
آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز همه اموال من بمحمد است هرچه خواهد بدهد هرچه
خواهد پس کشته شد رضی الله عنه قبض کرد آن حضرت اموال او را و بود عامه صدقات آنحضرت از ان
اموال صلی الله علیه وآله وسلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت بشنیدن اخبار بعثت از علمای
نصاری و راهبان ایشان تا سیصد سال بروایتی و بیشتر از ان در دیدن روی مقصود مشهور است و اخبار دیگر
بسیار است و هذا المقدار یکفی والله المستعان باب پنجم در ذکر فضائل وی صلی الله علیه وآله وسلم
که مشترک اند میان وی و انبیا صلوة الله وسلامه ابراهیم علیه السلام را بنای کعبه داده شد همچنین آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تجدید کعبه بنا فرمود و حجر اسود بر جای خود نهاد و تا قیامت امت او که خیر الامم است طواف کعبه
پس عمل آنحضرت در بنای بیت الله قوی تر و کامل تر از فعل ابراهیم باشد و اگر داده شده است موسی علیه السلام
از گردانیدن عصا را اژدها داده شده است سید ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را نیز آن از فریاد کردن
و نالیدن چوبی که در مسجد بود از فراق آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات بیاید و امام فخر رازی در تفسیر خود
آورده است که روزی ابوجهل لعین خواست که سنگی بر آنحضرت بیندازد و دست گردانید پس دید بر هر دو بازوی
آنحضرت دو اژدها دیگر هیبت ناک ... موسی علیه السلام را ید بیضا داده شده است و روشنائی آن که می پوشید
بصر را و آنحضرت تمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیده حیرت در جمال با کمال وی خیره می شد مثل ماه و آفتاب

است که نهایت علوم خلق تا آنجاست و مقام مناجات موسی را طور سیناست و مقام مناجات محمد سموات
علا و اما آنچه داده شده است هارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است و اخی هارون هو افصح
منی لسانا داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجائی که نیست مقدور بلغا و بیان بکار انند آن چون
فصاحت هارون ثابت او در عبرانی و زبان عربی افصح است از عبرانی و نیز موسی افصح منی گفته مطلق و بود
در زبان موسی علیه السلام لکنتی چنانکه قصه آن مشهور است و اما آنچه داده شده است یوسف علیه السلام
از شطر حسن داده شده است سیدنا را تمام حسن و کل آن و کسیکه تامل کند در چیزیکه منقول است در حلیه شریفه
صلی الله علیه و آله و سلم و بیابد تفاصیل حسن و جمال که در صورت با کمال وی منقبض است هیچ انسانی در دو کونها
یوسف علیه السلام را یکی حسن و جمال و صباحت و ملاحتی وجهی بود که دیگری را نبود اما این ملاحت و جمال که در شمائل
و شکل شریف وی بود آنهم جای خود و صلی الله علیه و آله و سلم قدر حسن و جمال و آنچه داده شد یوسف علیه السلام
از تعبیر رؤیا و تاویل منام جمیع انجب منقول و معلوم است اثبات سه چیز است یکی در رؤیت کواکب و شمس و
قمر و سجده کنندگی مرا و ساقی هم در رؤیای صاحب السجن سیوم در رؤیای ملک اما آنحضرت سیدنا صلی الله علیه و آله
و سلم چندان است که احصا و حصر نتوان کرد و هر کسیکه تتبع کند اخبار را و تتبع نماید آثار را بیابد از آن عجب عجائب
و سرانجام است که هر گوید سیضه ازان در تعلیق و اما آنچه داده شده است داود علیه السلام از تلیین حدید
که چون دست میگرد آهن نرم میشد و چون بشکل سیری میشد در دست وی دیگر داده میشد و تسبیح کوه آن حضرت
شاه ام مسجد را که کنین و الاخره قرار و خشک شده مانده بود پس نرم گشت پناهنامی در وی ان شده بود
زیاده از نجار عادت و درین صورت نیز نرم ساختن چیزی سخت است و اگر نرم کرده شد حدید برای
داود علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت و ابو نعیم روایت کرده است که چون در شام آنحضرت
غار را مائل گردانید سر مبارک خود را پس سنگ تا پنهان کند شخص خود را پس نرم کرد خدا تعالی سنگ تا در آید
سر خود را در سنگ و استرواح کرد بسنگ سخت پس نرم شد برای وی و اثر کرد بازوی شریف وی در آن و گشته
صخره بیت المقدس مثل خمیر پس بربست بران و ابر خود را و تسبیح کرد جبال با داود و تسبیح کرد سنگ در دست
شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و اما آنچه داده شده سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر شیاطین و سیح و ملکی که داده
نشده بعد وی هیچ احدی را داده شده سیدنا سلطان ما صلی الله علیه و آله و سلم مانند آن و زیاده بران اما کلام طیر که
فرمود او علمنا منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و تسبیح کرد در دست وی حصی که جماد است و این اعلی و اغرب است
از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسمومه و کلام کرد آهو و شکایت کرد با وی بعیر چنانکه در باب معجزات سابقه
روایت کرده شده است که طائری آمده گرد سر مبارک گردید و سخن گفت فرمود که وی ساخته است کسی او را

و کمالات و معجزات بوده همه در ذات شریف وی موجود بود شعر خوبی و شکل و شمائل و حرکات و سکنات + آنچه خوبان
همه دارند تو تنها داری صلی الله علیه و آله وسلم و علی آله و اصحابه قدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و جوده
و نواله و حاصل این فضائل و معجزات بود که مشترک است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اما
فضائل و معجزات دیگر که مخصوص است بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که آنرا خصائص وی صلی الله علیه و آله
وسلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عد و حصر و لیکن آنچه ظاهر بود و در قید ضبط علما محصور است ذکر کرده
می شود و خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع و دیگر قسم صفات
و احوال و معجزات و بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بی فائده است و متعلق نیست
بدان حکمی الآن و آن امریست که گذشته و صواب آنست که فائده بر آن مترتب است اول علم بجلال شریعت و
تحقیق آن سعادتیست که نوعی از کمالات است علم و فهم تر آنکه تحقیق اتباع و اقتدا موقوف است بر آن
تا گر متعذر شود و عمل کرده شود بدان باز این قسم را چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه
و آله وسلم از واجبات و حکمت در آن زیادت قربت و درجات است زیرا که تقرب بفرض اکمل است از تقرب بنوافل
چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است در برداشتن بار تکلیف و تعظیم اجر آن و تا آنکه هر قسم مثالی چند آورده ایم
و استیفای آنرا بکتب قوم حواله کرده ایم ذکرها فی المواهب چنانکه وجوب نماز ضحی اولی و صواب خلاف آنست
اگرچه در حدیث آمده است امرت بکعتی الضحی ولیکن تحقیق آنست که سنت مؤکده است و امر ایجابی نیست و
مراد بآن نمازیست که بعد از برآمدن صبح و برآمدن آفتاب گذارند که آنرا مردم نماز اشراق گویند و
صلاة الضحی نماز چاشت را گویند و قول عائشه ما رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سبح سبحة الضحی
محمول بر این نماز است و چنانکه نماز وتر و رکعتی الفجر چنانکه حاکم در مستدرک آورده و در حدیث اطراف
نیز آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم سه چیز بر من فریضه است و بر شما تطوع وتر و رکعتین
فجر و رکعتین ضحی و قول باختصاص وتر بقول امام شافعی است و نزد امام ابوحنیفه بر همه واجب است چنانکه
نماز تهجد بر آن حضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود و پس برداشته شد از ایشان و بعضی
از علمای شافعی گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک و در حدیث
آمده است که آنحضرت مأمور بود بوضو نزد هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و در احادیث
دیگر نیز در شان مسواک آمده که دلالت بر آن دارد و وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم در حرمت یعنی احکامی که بر وی صلی الله علیه و آله وسلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله
علیه و آله وسلم و همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه و آله وسلم انا لا نأکل الصدقة

روا مسلم وظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت باشد وبعضے گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید
پس تواند که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصائص ست
تحریما او تنزیها چنانکه تحریم زکوة بر آل وموالی آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است فائده واز امام ابوحنیفه
اباحت آن مرویست در روایتی وی وچنانکه اکل چیزیکه رائحه کریهه داده شد چون سیر وپیاز چنانکه در احادیث
آمده است وچنانکه تحریم کتابت وشعر وقول بتحریم بر تقدیریست صحیح است که میدانست کتابت وشعر را وتحقیق آنست
که دو چیز از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمی آید بحکم طبع وجبلت وتحقیق این در قضیه صلح حدیبیه بیاید انشاء الله
تعالی وچنانکه برکشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال وچنانکه تحریم نکاح کتابیه برا که ازواج وی امهات
المؤمنین اند وزوجات او باشند در بهشت ووی صلی الله علیه وآله وسلم اعز واشرف است از آنکه برگزیند نطفه پاک
خود را در رحم کافره وچنانکه تحریم نکاح امه مسلمه واما تسری با امه جائز است باتفاق قسم ثالث آنچه مخصوص ست
بوی صلی الله علیه وآله وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم وبعضے گفته اند که این حکم عام است انبیاء را
علیهم السلام وبهانا که اختصاص نسبت بامت مراد است وچنانکه اباحت صلوة بعد العصر چنانکه جائز بود وی را مداومه
باوجود وجوب وچنانکه صلوة جنازه بر غائب نزد ابوحنیفه ونزد شافعی عام است مر همه امت را وچنانکه صوم
الوصال وتحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی وچنانکه اباحت نظر باجنبیات وجواز خلوت با اجنبیه
ودر اینجا کلام است که بیاید در محلش وچنانکه نکاح بیشتر از چهار زن تا نه زن ودیگر روایت به پانزده پیغمبر را علیهم الصلاة جائز است وچنانکه
جواز نکاح بلفظ هبه از جانب مراه که ببخشد زنی نفس خود را وطلب نکند مهر را ولی ببی شهود واما از جانب آنحضرت لا بد است از لفظ نکاح وتزویج و
آنحضرت را جائز بود که تزویج کند زنی را بر کسی بی اذن او واذن اولیای او وچنانکه نکاح بی رضای زن واگر رغبت می کرد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نکاح زنی که شوهر نداشت لازم میشد بروی اجابت وی وحرام میشد بر دیگران
خواستگاری آن زن واگر شوهر میداشت واجب می شد بر شوهر طلاق وی ودر اینجا امتحان ایمان وی بود
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه واهله وولده والناس
اجمعین ولهذا واجب بود بر مردی که طعام وشراب دارد ومحتاج است بدان صرف آن بر آنحضرت نزد احتیاج
وی وفدا کردن نفس خود را بوی صلی الله علیه وآله وسلم قال النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ومصداق این است
قصه زید وزینب وحاصل این قصه آنست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود با آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم پس انداخت حق تعالی کراهت زینب را در دل زید وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متحیر شد از اظهار
آن باستحیا والایمان تا در حد هلاک نشد پس وحی آمد که تو از خدا بترس ونگاه دار او را و از مردم حیا می ترسی پس
تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وآورد در خانه بعضے مفسران وراویان سیر را درین مقام کلامیست

است که لائق نیست بمنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مقربان شمرده اند همچنین در قصهٔ یوسف علیه السلام
با مرأة عزیز و در قصهٔ داود علیه السلام نزد اولیا و مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از آن و گردانیدن عتق را
بجای مهر چنانکه صفیه را کرد رضی الله عنها و در وجوب نفقه زوجات بر آنحضرت اختلاف است نووی گفت
اصح وجوب است و واجب نبود بروی رعایت قسم میان زنان خود و اکثر علما از حنفیه نیز برین اند و آنچه میکرد
بطریق تفضل بود نه وجوب و در حل جمع میان مرأة و عمه و خاله دو وجه است و ندرت وام و نسبت گفته اند که
جهت این خصائص همه آنست که نکاح در حق النبی صلی الله علیه وسلم حکم تسری داشت و زنان و مردان همه
در حکم او و غلام وی بودند و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد از مال غنیمت پیش از قسمت هرچه خواهد از جاریه و شمشیر
و مانند آن و مباح شد مر او را قتال بمکه و دخول مکه بی احرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح بیاید ان شاء الله تعالی
و از خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلم خود و برای خود و ولد خود و گواهی دهد برای نفس خود و ولد خود و بپذیرد شهادت بعض
او قربت و رحمت و مباح بود مر او را که قسمت کند اراضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک
تمامه اراضی و ممالک را گفت غزالی رحمة الله علیه که وی صلی الله علیه وآله وسلم قسمت میکرد ارض جنت را
و ارض دنیا بطریق اولی صلی الله علیه وآله وسلم فصل اما خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که از قبیل
صفات و احوال است لا تعد و لا تحصی است خصوصا صفات و احوال باطن که علم به تفصیل کنه آن نرسد و ذکر از آن
بعض صفات ظاهر است که علما در صدد احصای آن نموده ذکر کرده اند و معجزات همه از این قبیل است که از هیچ یکی از انبیا
ظاهر نشده و لیکن آنرا بابی جدا نهاده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل وی صلی الله علیه
وآله وسلم آنست که پروردگار تعالی روح او را پیشتر از ارواح خلائق پیدا کرده و ارواح سائر کائنات را از روح وی منشعب
گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه وآله وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود کما ورد الحدیث
عن ابی هریرة رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز فیض بارواح انبیا از روح او رسیده شعر وکل آی اتی الرسل
الکرام بها + فانما اتصلت من نوره بهم + فانه شمس فضل هم کواکبها + یظهرن انوارها للناس فی الظلم + و تا آنکه آفتاب
روح او در پردهٔ غیب بود کواکب ثواقب حضرات انبیا که مظهر نور او بودند ظهور نمودند و چون آفتاب نبوت و
ظهور کرد محو و مختفی شدند بعینه در رنگ ظهور کواکب در شب و اختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابوهریره
روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من اول انبیا ام در خلق و آخر ایشانم در بعث و از جملهٔ فضائل
عظیمه وی آنست که داده شده است مر او را جوامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این خود
کلام نبوی سراپا همه چنین است چنانکه در باب حلیهٔ شریف اشارتی بآن گذشت و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله
وسلم اول کسی است که گرفته شد از وی میثاق در روز الست و اول کسی است که گفت بلی در آن روز کما جاء فی الحدیث

و از انجمله آنست که آدم و عالم همه از برای او پیدا کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وی بوده است و نوشته شده
اسم شریف وی بر عرش و ابواب جنت و باقیها و از انجمله آنست که حق تعالی گرفت عهد از انبیا در وی که چون
مبعوث گردد ایمان بیارند بوی و نصرت دهند او را در آنکه قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقا
گذشت و از انجمله آن است که واقع شده است اخبار مبشره بوجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشت
و از انجمله آنست که واقع نشده است در نسبت وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهلیت عادت
بوده و ذکر آن در باب ولادت شریف بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست که بر انگیخته شد از بهترین قرون بنی آدم
قرنا فقرنا و بیرون آورده او را از بهترین بهتران قبائل چنانکه در حدیث آمده است که حق تعالی برگزید کنانه را
از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم پس وی
برگزیده ترین برگزیدگان و بهترین بهتران و مهترین مهتران باشد صلی الله علیه وآله وسلم و در وقت ولادت
شریفه بتان همه سرنگون افتادند و جن اشعار خواندند و بر آمد از شکم مادر مختون و قطعه بریده ناف بریده و
در وقت ولادت ساجد و راکع نظر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت بر داشته و [illegible] او که نوری از وی
بر آمد که روشن شد بآن کوشکهای شام [illegible] و بعض نوشته اند
او را که سخن میکرد با وی قمر در مهد و میل میکرد بهر جانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه کردن ابر است مر آنحضرت را
در گرمی آفتاب و این همیشه نبود بلکه در اوقات متعدده واقع شده خصوصا در زمان سفر که همراه عم خود ابوطالب
بر سفر بر آمده و بحیرا راهب اثر اینها گفت و سایه نداشتن در خصائص جدا ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر
شریف است چنانکه در صحاح آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود در بنی سعد دوم در ده
سالگی سوم نزد بعثت چهارم در شب معراج و از انجمله فشاردن جبرئیل است او را در ابتدای وحی و تصرف کردن
در وجود شریف وی و این نیز از خصائص شمرده اند و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تفاصیل این معانی
در موضعش بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است هر عضوی از آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک و لسان او را در قول خود فانما یسرناه بلسانک
و در ما ینطق عن الهوی و بصر او را در ما زاغ البصر و ما طغی و وجه او را در قد نری تقلب وجهک فی السماء و عنق
او را در و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل و علی او را و این مسکین گاهی در وقت خواندن
اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد و هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکند و درود
میفرستاد الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاده و از انجمله آنست که حق تعالی بشکافت از اسم خود کلمه [illegible]

احمد و محمد و تسمیه کرده نشد پیش از وی باین اسم هیچ احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم گفته شعر و شق له من اسمه لیجله ◦ فذو العرش محمود وهذا محمد ◦ و بعضی گفته اند که این شعر ابوطالب است
کذا ذکره البخاری فی التاریخ الصغیر و از انجمله آنست که پروردگار تعالی محجوب گردانید به بعثت وی شیاطین را از اطلاع بر اسرار آسمان بعثت
چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید ان شاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از پس چنانکه میدید
از پیش و میدید در شب و تاریکی آنچنانکه میدید در روشنائی روز چنانکه در حلیه شریف وی صلی الله علیه وآله
وسلم گذشته و از انجمله آنست که چون راه می رفت بر سنگ فرو می رفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم
متواتر است و اثر قدمین آنحضرت در سنگ که مشهور است و از انجمله نیز بقایای شریف در مسجد نبوی مدینه منوره
و اقست و بود آب دهن آنحضرت که شیرین میگردانید آب شور را و کفایت میکرد طفل شیرخواره را چنانکه
در باب حلیه گذشت و بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سفید بود و موی نداشت و متغیر اللون نبود
چنانکه از مردم میباشد و بعضی این را از خصائص شمرده اند و در حدیث آمده است که بر داشت
وی صلی الله علیه وآله وسلم هر دو دست خود را در دعا تا دیده میشد بیاض ابطین و بعضی گفته اند بیاض
ابطین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از بر کندن موی مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی
باقی میماند و تحقیق آمده است که آنحضرت نتف می کرد شعر ابطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبدالله
بن اقرم خزاعی گفت گزاردم نماز را با آنحضرت و نظر میکردم بسوی عفرة ابطین وی صلی الله علیه وآله وسلم
وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاضی که خالص نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار
شعر گذاشته بود و مکان را اعفر و الا اگر بالکل سفید مطلق از آثار شعر اعفر نمی بود و چنین گفته در مواهب و گفته
که نیز اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بود مر ابطین شریف او را آنچه کریه بلکه بود نظیف
طیب الرائحه چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسید آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که نمیرسید آواز و سمع
غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب نمی کرد دل وی صلی الله علیه وآله وسلم رواه البخاری و هر چه
نزد وی سخن میکردند می شنید و این وجه است بنا بر عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این
حکم عدم وضوی خواب شامل است تمامه انبیا را علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در لیلة التعریس طلوع آفتاب را در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک
طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافته شد و وحی نشد بجهت حکمت در شرعیت قضا
یا بجهت دیگر که خدا داناتر است بدان والله اعلم و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را
ابن ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده است ما تثاءب نبی قط و هیچ پیغمبری خمیازه نکرد و برین روایت

این از خصائص نباشد و تائید میکند این را روایت بخاری در صحیح که تثاوب از شیطان است و مگس بر بدن
مبارک وی نمی نشست و شپش در جامه وی نمی افتاد و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز و همچنین
انبیاء دیگر رواه الطبرانی و آمده است که آن نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت
غلبه باه می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبوتر
از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است و نمی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که
محل کثافت و نجاست است و دیده نشد او را سایه آفتاب و همچنین است عبارت علما و عجب ازین حضرات
که ذکر چراغ نکرده اند و در حدیث طویل دعائیکه خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشائخ میان
سنت و فرض فجر خوانند در خواسته است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بخشد و در آخر آن گفته و
اجعلنی نورا و چون آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نمی باشد و چون مشی میکرد باد در از دامان وی از زمین دور
از ایشان و نمی نشست مگس بر جامه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذکره الفخر الرازی پس بر اندام مطهر
او لی نمی نشسته باشد و نمی گزید وی را کیک یعنی خون او را نمی مکید و ایذا نمی کرد و حدیث همچنین است عبارت قوم و
مراد عدم وجود قملست و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که کان یفلی ثوبه مراد بدان حقیقت نیست
کذا قالوا و از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انقطاع کاهنان است نزد بعثت وی و محروس
آسمان از استراق سمع و رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله عنهما محجوب ساخته شدند شیاطین از آسمانها
و کیفیت آن چنین بود که وی می آمدند در آسمانها و می آوردند چیزها می اخبار را و القا میکردند بر کاهنان که
قومی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و بدین علاقه کسب می کردند
عام را از ایشان و می افزودند در وی دروغها بر ان از پیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود و بآن مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می گشتند و چون متولد
شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ممنوع شدند و باز داشته شدند از عروج
در لوح سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بتولد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم از تمامه آسمانها و هرکه قصد کند که بآسمان برآید و استراق سمع کند رد میکرده شود و شهاب که شعله از نار
است و هرگز خطا نمیکند بعضی را میکشد و بعضی را روی میسوزد و بعضی را فاسد و تباه میگرداند اعضا را و فاسد
میگرداند عقل را فاسد پس میگردد غول که گمراه میکند مردم را در بیابان و این ظاهر نبود پیش از زمان
بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر نکرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشده مگر در ابتدای امر وی
صلی الله علیه وآله وسلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود همچو گفت سعید بن زهری رحمه الله آیا اخذ شده

نجوم در جاهلیت گفت نعم ولیکن قلیلا و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و این
قتیبه گفته که رجم بود پیش از بعثت آنحضرت ولیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد در حراست و بعضی گفته اند
که ستاره می افتاد و رمی کرده میشدند بآن شیاطین لیکن باز عود کرده میشد بجای خود ذکره البغوی و از انجمله آنست
که آورده شد او را براق در شب اسرا با زین و لجام و گفته اند انبیا سوار شده اند او را برهنه پشت و از ینجا معلوم
می شود که انبیا را نیز براق بود و روایات همین است ولیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا صلی الله علیه وآله
وسلم آورده شد یا هر یکی را براقی بود براندازه شان و قدر مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج آمده که چون براق
تندی و سرکشی کرد گفت جبرئیل به براق آهسته باش که هیچکس سوار نشده بر تو مانند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم ناظر بر قول اول است والله اعلم و شبا شب برده شد آن حضرت را از مسجد حرام بمسجد اقصی و برآورده شد بملکوت
اعلی و نموده شد بوی آیات کبری و نگاه داشته شد از نظر بسوی حتی ما زاغ البصر و ما طغی و حاضر کرده شد
برای وی انبیا و امامت کرد ایشان را و ملائکه را و اطلاع کرد او را بر بهشت و دوزخ و رسید بجائی که علم هیچکس بآن
نرسیده و دید پروردگار تعالی و تقدس را چنانکه در ذکر معراج بیاید انشاء الله تعالی و جمع کرد حق سبحانه او را میان
کلام و رؤیت و مشرف گردانید او را در بیداری بر رؤیت جمال خویش و هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر
نشده و از انجمله آنست که ملائکه سیر میکردند با آن حضرت آنجا که سیر میکرد و میرفتند پس پشت مبارک او
چنانکه صحابه با پیغمبر میرفتند که پیش رو بروید پس مرا برای ملائکه بگذارید و قتال کردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و
قرآن عظیم بدان ناطق است و از انجمله آنست که داده شد او را کتاب عزیز و حال آنکه امی بود و هیچ چیز نخوانده و
نوشته مشغول نشده بود است و نه در آمده بمکتب و از ینجا معلوم میشود که امیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه وآله
وسلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است و هیچ سببی و آلتی محتاج نه و از انجمله آنست که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل
و تحریف و هر چند سعی کردند بسیاری از ملاحده و معطله و قرامطه در تغییر و تبدیل وی راه نیافتند بآن و قادر نشدند
بر اطفاء نور وی و تغییر کلمه از کلمات وی و تشکیک در حرفی از حروف وی با وجود توفیر دواعی ملاحده و یهود و نصارا
بر تغییر و تبدیل و ابطال و افساد وی قال الله تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید
این کتاب عزیز مشتمل است بر آن جمیع کتب و جامع است اخبار قرون سابقه و احوال امم ماضیه و شرائع و احکام گذشتگان
آنها پیداست و نمی دانند آنرا مگر یکی دو از احبار اهل کتاب که قطع کرده عمر خود را در تعلیم و تعلم آن با همه ایجاز و
اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز در معجزات بیاید انشاء الله تعالی و آسان گردانید حفظ او را برای هر که
خواهد و امتهای دیگر یاد نمیداشت یکی از ایشان کتاب خود را چه جای جم غفیر با وجود مرور قرون و سنین بر ایشان
و قرآن میسر و آسان است مر اطفال و غلمان را در مدت قلیل و منزل گردانیده شد بر سبعة احرف بجهت تسهیل و تیسیر

و تشریف و ترحم و تفضیل و تحقیق سبط اعرف در شرح مشکوٰة کرده شده است و قرآن معجزه و آیتی است باقی که معدوم
نگردد تا روز قیامت بلکه تا ابد بهشتیان آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جاء فی الحدیث رتل
وارق و معجزات انبیا منقرض شدند و باقی نماندند از آنها جز خبر و پروردگار تعالی خود متکفل شده است حفظ و حراست
او را و همین است سبب در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیادة و نقصان چنانکه فرمود انا نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون و حفظ توریت و انجیل را به انبیا و احبار گذاشته لاجرم راه یافته بآن تحریف و تبدیل و توفیق دادن
صحابه را بجمع کردن در مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواسته که محفوظ دارد برگماشته صحابه را پس گفته
شود که چون خدا حافظ قرآن بود حاجت بجمع آن در مصحف نبود چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که در اینجا دلیل
قویست بر بودن بسمله جزو هر سورة از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید زیادة پس اگر نقصان نیز شود و
جوابش آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سورة باجماع صحابه است و بسمله نیز اینست برای فصل میان سور چنانکه بعضی
متاخرین کتابت اسمای سور و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تغییر نیست که موجب شبهه گردد و دگرگردانیدن
قرآن معجز بیان اسامی کلام ناس نیز از برای حفظ اوست اگر چیزی زیادة و نقصان کنند تغییر گردد و نظم او بهم
دانند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و بگماشتن مردم برای ذکر و فتن آن دلیل است بر [illegible]
بیان درخشید که یاد میگیرند و میخوانند و این نیز از اسباب حفظ است تا اگر شخصی بسبب ظلم تغییر دهد یک نقطه
تغییر دهد اطفال و صبیان ایشان همه تخطیه و تغلیط او کنند این همه از اسباب حفظ الهی است مر قرآن را و حق تعالی مخصوص
گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفاتحه و آیة الکرسی و آمن الرسول از کنج که تحت عرش است نداده هیچ
یکی از پیغمبران را مثل آن و از آنجمله آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم مفاتیح خزائن و سپرده شده
بوی و ظاهر تر آنست که خزائن ملوک فارس و روم بدست صحابه افتاد و باطنش آنکه مراد خزائن اجناس
عالم است که رزق همه در کف اقتدار وی سپرده و قوت و تربیت ظاهر و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب
در دست علم الهی است همه از انگری بود مفاتیح حسنه این رزق و قسمت آن در دست این سید کریم نهادند
قوله صلی الله علیه و آله و سلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از آنجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و رسول
ثقلین است و مبعوث شده است بجمیع [illegible] در اینجا [illegible] گفته اند بعضی تمام اجزای
عالم گفته و [illegible] سلام [illegible] اشجار و احجار
تا آنکه مراد اینجا ایصال فیض وجود است و اتمام و اکمال آن خواهد بود و تمام الکلام فیه سابقا و در اختصاص بعثت
بکافه ناس بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اشکال آورده اند [illegible] علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماند مگر جماعه که
ایمان آورده بودند بوی [illegible] ایشان کسی [illegible] جواب گفته است شیخ ابن حجر

از این اشکال که این عموم رسالت نوح علیه السلام در بعثت نبود بلکه اتفاق افتاد بحادثه که واقع شد به آن منحصر شدند
خلق در این جماعه اما پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین
ثبته الله علی طریق الحق والیقین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافه ناس شمول اوست مر اهل عالم را از شرق و غرب
و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر مبعوث می شد
بسوی قوم خود خاصة و مبعوث شده ام بسوی احمر و اسود مراد با احمر عجم اند و با اسود عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی
و سمرت است در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگرچه
بیار حیثیه حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع و مآل کلام شیخ همین است و اگر گفته شود که نوح علیه السلام
دعا کرد بر تمام اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل سفینه بدعای وی و اگر مبعوث نبود وی علیه السلام بسوی ایشان
چون هلاک کرده شدند قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و بتحقیق آمده است در حدیث شفاعت که
وی اول رسل است جواب گفته اند از این اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت نوح بتوحید رسیده باشد تمام مردم را
از جهت طول مدت بقای وی در عالم و تمادی کردند بر شرک و مستحق عذاب شدند شیخ ابن دقیق العید گفته که جائز است
که توحید عام باشد در بعضی انبیا و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کردند غیر قوم خود را بر شرک
چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که شاید در اثنای مدت نوح غیر وی نیز مبعوث شده باشد و نوح دانسته که
ایشان ایمان نیاورده بودند پس دعا کرد بر هر که ایمان نیاورد چه از قوم وی و چه از غیر قوم وی و این جواب حسن است
اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت
حضرت ما را بقای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح
و غیر وی در صدد آنند که مبعوث شود پیغمبری در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی که
گفته اند قبل اما پوشیده نماند که این راجع بعدم نسخ شریعت شریف اوست و این خصوصیت دیگر است که نبی خاتم انبیاست
صلی الله علیه وآله وسلم و مقصود در اینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فتدبر و قول بعضی بود که مبعوث
است بعرب خاصة فاسد است و متناقض است چه هرگاه قبول کردند رسالت او را و صادق دانستند او را چه رسول کافه
نباشد داد خود دعوی کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع این کلام بآنست که خبر واحد مقابل
نص مقبول نیست فافهم و از جمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت برعب و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص یکماه
آنست که بود میان وی صلی الله علیه وآله وسلم و بلاد اعدای وی مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست
او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز این رعب حاصل است و اما این خصوصیت اضافه با نبیاست
علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت بالفعل او را برعب

حاصل می باشد چنانکه بعد از حرب و قتال پیدا شود و اما آنکه در دلها رعب و ترس و ملاحظه و اندیشه باشد عام است
در انبیا و در ملوک و سلاطین نیز هم شاید باشد فافهم وبالله التوفیق و ازانجمله آنست که او را تائید و تقویت کردند در حروب
بجنود ملائکه و این مرتبه هیچکس از پیغمبران نبود و این معنی بتفصیل در میان غزوات خصوصاً در غزوه بدر معلوم گردد
ازانجمله آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه وآله وسلم و حلال گردانیده نشد
برای هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا غنائم حلال شدی و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال
نبود اکل آن جمع میکردند آنرا و آتشی از آسمان پیدا میشد و میسوخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانیده
شد مر این امت مرحومه را و این فضلیست و توسعه و کرامت مخصوص مر ایشانرا و گفته اند که داده شد آنحضرت را
آنچه موافق شهوت و طبیعت امت است چه نفوس بالطبع مائل و متلذذ اند بآن و گرفتن آن قهراً و غلبة و تعب
و شدت و مقاسات است پس نخواهند که فوت شود ایشانرا تنعم و تمتع بدان و ازانجمله آنست که گردانیده شد
مرادرا و امت او را تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز در ان مخصوص نیست بجهت موضعی از آن و ازانجمله آنست
که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان تیمم است و در شرایع سابقه دیگر طهارت جز بآب درست نبود و همچنین جائز
نبود امتان دیگر را نماز جز در آنکه مخصوص بود مر کنشت و کلیسای ایشان باشد فائده اینجا جای سوال است پس
در سفرها که ایشان در صحراها و بیابانها بودندی گفته اند و از کنشت و کلیسای خود دور می افتادند چکار میکردند نماز
نمی کردند یا چیزی دیگر بنا می کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلاً گوئیم بعضی از علما درین باب نفی یا هم جز آنکه
در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت میکرد در زمین و میگذارد نماز هر جا که وقت آن می در آمد
و نقل کرد آنرا از داودی و ابن التین و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز نمیگذارد
هیچ یکی از انبیا تا میرسید محراب خود را و درین دو نقل ذکر امت نیست و با جمله کلام درینجا خالی از اشکال و اختلال
نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص مجموع جعل ارض مسجد و طهور است و دیگران این هر دو نبود نه مسجد
بود و نه طهور و این سخن خلاف مشهور میان علماست و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز نبود ایشانرا نماز
مگر در جائی که یقین میداشتند طهارت آنرا و این امت را جائز است در جائی که یقین ندارند نجاست آنرا نظر بظاهر حال
والله اعلم و ازانجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سائر انبیا علیهم السلام تا آنکه قرآن عظیم
که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان اعجاز کوته ترین سوره است از وی که انا اعطیناک الکوثر یا آیتی
که مقدار آن باشد پس باید نگریست که چه عدد بکثرت میرسد و این را بیانی شافیست که در آخر باب معجزات
ذکر کرده شود و ازانجمله آنست که وی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم الانبیاء والمرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری
نخواهد بود و قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان انبیا همچو داستان مردیست

که بنا کرد خانه را و تمام کرد آنخانه را مگر یکجای خشت و کنجی از کنجهای آن خالی ماند پس طواف میکردند مردم آنخانه را و تعجب میکردند و میگفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن خشتم و من خاتم انبیاام و چون عمارت تمام شد احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بختمیت انبیاست و شرع او مؤید است تا روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیا و مرسلین را و است او خیر امم است و بیشتر است از امم تمامه انبیا و اگر در میان اورا انبیا اتباع میکردند و تحقیق این در باب فضائل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل و اذ اخذ نا من النبیین میثاقهم و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را خاتمیت وی صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم ناسخیت نیست بلکه این خصیصه جدا است و از انجمله آنست که فرستاد خدا تعالی ویرا صلی الله علیه و آله و سلم رحمة للعالمین در او بر حمت اگر هدایت دارند مقصود از این ارسال بکافه انام است اگر چه همه کس اهتدا نیافته باشند و در ظلمت شک و ارتیاب مانده و اگر عام نزدارند مراد شمول فیض وجود است مر تمامه کائنات را بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب سوم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیا را با سماء ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا زکریا یا عیسی یا یحیی و خطاب نکرد آنحضرت را مگر به یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و در ندا کردن باین دو اسم ترحم و تحنن است که مخفی نیست و اهل زبان معرفت این شناسند و از انجمله آنست که حرام گردانیده شده بر امت ندا کردن آنحضرت با سم چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می کنند قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگردانید خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعض از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و آواز بلند کردن و بگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع و خفض صوت و در تفسیر آمده است که ثابت بن قیس در گوش وی گرانی بود و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آید مثل او نمی نماید پس بخانه او رفته تفقد نمود و از سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شده بر تو این آیه و من جهیر الصوتم می ترسم که آواز بلند کنم و حبط کرده شود عمل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از ایشان نیستی راضی شد آنحضرت از وی فرمود زندگانی میکنی تو بخیر و میمیری بخیر بشارت داد او را بجنت و کشته شد وی در روز یمامه رضی الله عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبا بیاید انشاء الله تعالی و همچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون حجرات و حسن ادب در آنست که بیایند و بر نشینند تا آنحضرت خود بر آیند و مشرف سازند و در جای خود کلام در غایت ادب نهاده درین میان و از انجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی بحیات او و بلد او و عصر او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجمیع اقسام وحی و تحقیق این در باب بعثت بیاید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست

که فرود آمد بوی اسرافیل علیه السلام و پیش از وی بهیچ پیغمبری نیامد طبرانی از حدیث ابن عمر آورده که گفت
شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود فرود آمد بر من اسرافیل و فرود نیامده بر هیچ پیغمبری ونه بر هیچکس دیگر
آمده و فرمود من فرستادهٔ پروردگار توام بتو امر کرده است که مخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی
پیغمبر باش و پادشاه پس نگاه کردم بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و تو چه گوئی
پس ایمائی کرد جبرئیل علیه السلام بسوی من که تواضع کن و بنده باش فرمود که اگر من می گفتم پیغمبر و پادشاه باشم
سیر میکردند با من کوههای زر کذا فی المواهب اللدنیه و نیز گفته اند که اسرافیل علیه السلام یکبار و دو بار آمده باشد بوی
بلکه وی از ملازمان درگاه نبوت بود و صاحب سفر السعادت میگوید که چون سال مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم
بهفت رسید جد وی عبدالمطلب وفات کرد عم وی ابوطالب بشرف کفالت و تربیت وی مشرف شد حضرت
عزت تعالی شانه اسرافیل علیه السلام را فرمان داد که بملازمت و قیام نماید پس آنحضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال
یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که ملازمت وی نماید صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله آنست
که وی صلی الله علیه وآله وسلم بهترین اولاد آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که
آنحضرت فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة و چون روز قیامت از همه مهتر و بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد
چه اثر سیادت و عزت و کرامت را آنجا ظهوری خواهد بود که هیچکس را در انتظام جای دم زدن نباشد الا او را
صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در کریمه مالک یوم الدین مثل این نکته گفته اند و نیز ترمذی از حدیث ابی سعید خدری
رضی الله عنه آورده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی که وی صلی الله علیه وآله وسلم
مر حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس نیاید چه معرفتی که بوی او از دکس ندارد و نعمتهائی که بوی واصل است
بکس نیست و تواند که حمد بمعنی محمودیت باشد یعنی چنانکه وی روز قیامت ممدوح و محمود باشد که محمود در روز در دنیا
او است و شأن شأن او و بقول خود ولا فخر اثبات کرد با آنکه این تنبیه باشد که من با فخر ام و فضل و کرامتی است
از خدا و نیا فخر ام افزون از پیش خود و نه سیدام بآن بقوت خود که فخر کنم بآن کذا قالوا و تواند که مراد آن باشد که مراد
باین سیادت که نسبت با ولاد آدم حاصل است فخر نیست فخر من نسبتی است که بحضرت عزت دارم چنانکه بعضی
از قوم در تفضیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من
در حقیقت بفنا و فقر من است در احدیت حق است و آنچه از آثار وجود و محمدیت ظاهر گردید است چنانکه مشهور است الفقر فخری
والله اعلم و چنانکه سید اولاد آدم است سید تمام خلائق است و اکرم ایشانست نزد خدا از تمام انبیا و مرسلین و ملائکه
مقربین و از اهل سموات و ارضین و از انجمله آنست که آمده است که آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه و ما تأخر شیخ
عز الدین عبد السلام گفته رحمة الله علیه از خصائص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت و نقل کرده نشد که

وی تعالی خبر داد هیچ یکی را از انبیا مانند این تا آنکه گویند روز قیامت نفسی نفسی انتهی یعنی اگرچه همه انبیا مغفور اند و
تعذیب انبیا جائز نیست ولیکن بتصریح خبر داده نشد هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشد بدان و تصریح آن مخصوص
بحضرت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع مجال است وی را که پردازد به شفاعت
در مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان میکوشد صلی الله علیه وآله وسلم و کلام درین آیت سابقا گذشت و از انجمله
آنست که قرین وی اسلام آورده و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و
قرین وی از ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ترا هم اینحال است گفت نعم ولیکن اعانت کرد
و یاری داد مرا پروردگار من بر وی پس اسلام آورد و پس امر نمیکند مرا مگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد با سلام آوردن
انقیاد و اطاعت و عدم نفاذ تصرف اوست بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اکثر بر آنند که مراد حقیقت اسلام
است و این عزیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از انجمله آنست که جائز نیست
بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این را ماوردی و حجازی در مختصر روضه و قوت گفته اند که نسیان نیز جائز نیست
حکایت کرده است این قول را نووی در شرح مسلم همچنین ذکر کرده است صاحب مواهب لدنیه بی تفصیل و ذکر
اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و شرایع و وحی است
و در جمله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف واقع کذبست
و عصمت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن معلوم است به یقین عادت
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر باب
که باشد و در هر چیز که بود مذهب جمهور علما آنست اما نسیان در افعال جائز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده
پس چاره نیست از قائل شدن بدان با تضمن وی حکمت تشریع و ادراک است سعادت اقتدا و بقای حصه
بشریت و احکام جبلت در وی صلی الله علیه وآله وسلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق در آن که موجب نسیان
اینعالم و ماسوای حق میشده باشد و افعال اعضا و حرکات جوارح ازین عالم است والله عالم بحقیقة الحال
و اما خطا اگر مراد بآن خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع واقع شده باشد چنانکه در فدای اسارای بدر کما قالوا اما
آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم تقریر نمیکردند بر خطا بلکه تنبیه میکردند بران و همچنین در نسیان نیز اما شک از آنحضرت
هرگز واقع نشده چنانکه متردد گردد که دو رکعت گزارانیده شد یا سه و فرموده شک از شیطان است و از انجمله آنست
که میت سوال کرده میشود از آنحضرت در قبر و گفته میشود که چه میگفتی تو درین مرد که مبعوث شده در میان شما الحدیث
کذا قالوا و ازین کلام معلوم میشود که امتیان انبیاء دیگر مسئول نمی شدند از ایشان در قبر و استثنا اس واقع می شود

باین کلام میسان قول که بعضے علما گفته اند که سوال قبر از خصائص امت محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم
که در عالم برزخ ایشان را تخفیف وتطهیر از ذنوب کرده در عالم آخرت می برند کذا قالوا والله اعلم واز انجمله آنست
که جائز است سوگند خورده شود برای خدای عزوجل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه بغیر او از ملائکه وانبیا
وغیرهم شیخ عزالدین ابن عبدالسلام گفته باید که مقصور بر آنحضرت ومخصوص بوی باشد که هیچکس در درجهٔ وی
نیست صلی الله علیه وآله وسلم کذا ذکر فی المواهب اللدنیه واز انجمله آنست که حرام گردانیده شد ازواج
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی قال الله تعالی وازواجه امهاتهم یعنی در حرمت نکاح امهات اند از جهت تکریم وتعظیم آنحضرت واز جهت
آنکه ایشان ازواج اویند در بهشت وفرمود وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا
ودر روضة الاحباب گفته است که گویند طلحه بن عبیدالله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا بیرون رود
عائشه رضی الله عنها را بخواهم پس نازل شد این آیه ودر بعضے کتب گفته اند که بر بعضی طمع کرد در عائشه
صدیقه رضی الله عنها پس خواندند بروے این آیت وممنوع شد از آن واین در حرمت است که ایشان را
مخیر گردانیده در آنکه دنیا وزینت آنرا خواهند یا خدا ورسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست وجدا
افتاد از آنحضرت در حل آن خلاف است وامام الحرمین وغزالی جزم کرده اند بحل اما آنها که تا وقت وفات
با آنحضرت بودند حرام اند بر غیر وی ودر جواز نظر دو وجه است واشهر منع است وعلم امهات در احترام و
اطاعت وتحریم نکاح است نه در جواز خلوت ونفقه ومیراث وتعدیه نمیکند این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند
بنات آنحضرت اخوات مؤمنین است بر قول اصح کذا فی المواهب ودر حقیقت سبب حرمت ازواج آنست
که آنحضرت حی اند در قبر شریف ولهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدة وفات ودر آنکه مفارقت آنحضرت
را بی تخییر کرد چنانکه آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت وزنی که دید آنحضرت در پهلوگاه او بیاضی پس جدا کرد
او را اقوال است قولی آنکه حرام است وامام شافعی رحمه الله تنصیص کرده بران وقول دیگر حرام نیست وامام
الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را در زمان
عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر داده شد بوے که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر
از رجم او ودر روایتیست که مفارقت کرد بعد از دخول نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر
مفارقت کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وآله
وسلم وحرام نیست اگر فرخت او در حیات انتهی واین مسئله نیز از ان قبیل است که در ذکر ان الان فائده
نیست جز علم باحوال شریف چنانکه در خصائص که از قبیل احکام اند گفته اند کما مر سابقا واز انجمله آنست که حرام
بوده رویت اشخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان

کشف روی وکف دست اگر برای حاجت مانند شهادت وجز آن چنانکه جائز است سائر عورات را فتح الباری القاضی گفته که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستر بی خلاف در وجه وکفین وجائز نیست مر ایشان را کشف آن در شهادت وجز آن ونه اظهار شخوص گر در انچه ضروری باشد مثل براز واستدلال کرده است بانچه در موطا است که چون وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وے وزینب بنت جحش را ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص وے وصاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده که گفت نیست در انچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر انچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان وتحقیق بودند ازواج مطهره که بیرون می آمدند برای حج وطواف میکردند وصحابه وتابعین سماع میکردند احادیث را از ایشان وایشان مستورات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین بمعنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگرچه مستور باشند در ثیاب امرے مشهور وموجه مقرر است پس غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست آیا نفی فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام اوست یا اینهارا داخل ضرورت سازد مثل ظهور اشخاص امهات المومنین در حج وطواف ثابت است ودر حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم ما اینی کرده تا می کشادیم روی وچون میدیدم که مردمان میرسند می انداختیم بر روی مبارک پرده را وهمچنین در طواف ام المومنین صفیه در هجوم طواف نمی توانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم پس بهر تقدیر ظاهر است که شخص ظاهر بود وارتکاب آنکه مثل قبه وعماری چیزے بر بالای خود داشته باشند بعید است واما در استماع حدیث تواند که در پرده میکرده باشند واز عبد الواحد بن ایمن از پدرش آمده که گفت در آمدم بر عائشه وبر وی درع بود سطبر وظاهر این در رد دیت شخص ست واگر از حجاب این مراد دارند که چیزے که جائز است بر زنان از کشف وجه وکفین بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نمی ماند والله اعلم فتدبر واز انجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده می شوند بسوے وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد واولاد من از صلب علی کرم الله وجهه بر آمده ودر حدیث در شان حسنین رضی الله عنهما آمده که هذان ابناي اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما ودر حدیث دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتی من الدنیا ونیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها می فرمود بخوان نزد من هر دو ابن مرا پس بوی میکرد هر دو را وبچسپانید بخود ودر امام حسن فرمود ان ابنی هذا سید ودر حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین دو در سجده آمده بر پشت مبارک آنحضرت سوار شد پس آنحضرت سر برنداشت وسجده دراز کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده وگفتند گردی آمده بسوے تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شده مرا پس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا وقتی که کند وی حاجت خود ودلالت آیت مباهله ندع ابناءنا ظاهر است واز انجمله آنست که هر نسب وهر سبب منقطع است روز قیامت یعنی سود مند نیست روز

قیامت مگر نسب من و سبب من مراد بنسب ولادت است و بسبب ازدواج و لهذا تزوج کرد امیر المؤمنین عمر بنت فاطمه را
بامید و آرزوی اتصال بآنحضرت باین سبب و این قصه در جای دیگر بتفصیل تر ازین مذکور است و از آنجمله آنست که تزوج
کرده نشود بر بنات وی صلی الله علیه و آله وسلم یعنی اگر دختران آنحضرت در نکاح مردی باشند نمی باید آن مرد را که بالای
وی زنی دیگر خواهد و اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جهل را که مسلمان شده
در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد صلی الله
علیه و آله وسلم و فرمود قوم تو میگویند که تو خشم نمی گیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح می کند دختر ابی جهل
را و شما هیچ نمی فرمائید پس آنحضرت برخاست و بمنبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را تا مر داماد آنحضرت
است صلی الله علیه و آله وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید با و نگاه داشت
رضای مارا و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه منست و من ناخوش دارم که آزار کنند و در فتنه بیندازند او را و اینکه شنید
فاطمه را و من شنیده ام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمی شود دختر رسول خدا و دختر
دشمن خدا در حباله یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از ان نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه
آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر
فاطمه تا مدت حیات وی فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که آزار کنی فاطمه را که لازم می آید از ان آزار من
و منطوق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری علت ایذاست جاری
گردانیده شد در جمیع بنات فتدبر و از آنجمله آنست که اجتهاد و تحری کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که پیغمبر
پیدا ساخته است و فتوی داده شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که امتناع آورد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را و می گذارم که اگر وی این کار را با اعتراف بآنکه این محراب در زمان
آنحضرت بوده مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این محراب که الآن است آن نیست که در زمان آنحضرت بود
صلی الله علیه و آله وسلم بلکه تغیر داده شده است از آنکه بوده کافر نگردد و در روایات آمده است که دور کرده شد
حجابها که درمیان بود میان وی و کعبه تا آنحضرت کعبه را دید تا کرد محراب بنا فرمود بعین کعبه و از آنجمله آنست که هر که دید آنحضرت
را در خواب دید او را حقا و بی شک و شبهه زیرا که شیطان تمثیل نمیکند بوی یعنی بصورت شریف وی نمی تواند برآمد
و خود را قدرت نداده اند که بر آنحضرت درین باب افترا کند و در روایتی آمده که فرمود من رآنی فقد رأی الحق
مراد همین دیدن در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رآنی فی المنام فقد رآنی یعنی اگرچه حق تعالی
شیطان را قدرت بخشیده است که بهر صورت که خواهد برآید و لیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم برآید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت

ضد اند حتی که بصورت پروردگار تعالی و تقدس تواند برآمد و افترا کرد و بازمی دارد زیرا که وی سبحانه خالق هدایت و
ضلالت است هر دو و در آنجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مر تمام انبیا را
و شیطان متمثل نمی تواند شد بصورت هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصائص آنحضرت آورده صلی الله
علیه وآله وسلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شرط نیست که بصورت خاص بیند بهر صورت که کسی
دید ایشان را دیده بعضی شک گرفته و گفته اند که این برآمده است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بران صورت بوده در مدت عمر خود و بعضی تنگ‌تر ازین گرفته که بصورتی بیند که آنحضرت مقبوض بران شده حتی
اعتبار کرده است عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و به بیست نرسیده و میگویند که کسی که پیش ابن سیرین
که صاحب تعبیر رویا بود می آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده
اگر بصورتی وصف کردی که نبود آنحضرت بران صورت می گفت ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سند این
حدیث صحیح است والله اعلم و کسی با ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت حسن
بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی گفته اند که دیدن بصورت خاص
صفت معلومه وی ادراک حقیقت اوست و دیگر آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور محدثان برآنند که بهر صورت که بیند آنحضرت را
دیده است و لیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت در حال آئینه است هر کرا آئینه خیال صاف‌تر و به اسلام منورتر و صحیح
درست‌تر و کامل‌تر کلام در تحقیق این مقام بسیار است و در شرح مشکوة جمله از آن آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده
که من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة یعنی کسیکه دید مرا در نوم سرانجام است که بیند مرا در یقظه این را چند وجه توجیه
کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام امت خواهند دید و امید داد حصول این دولت
وجه تخصیص برویت در منام چیست مگر که گویند این رائی را رویتی خاص و قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی
گناهکاران بشوم گناه خود محروم باشند از رویت جمال چندگاه و بعضی مواطن بخلاف این رائی که از حرمان و خذلان
محفوظ باشد و وجه دیگر آنکه مراد برویت در یقظه رویت تاویل رویا و صحت اوست و این مخصوص است باهل عصر وی
صلی الله علیه وآله وسلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر برویت در منام مشرف شد امید است که بشرف صحبت
نیز مشرف خواهد شد و این معنی اظهر است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم آمد و گفت پدر من پیر است بملازمت شریف نتواند رسید ولیکن در خواب مشرف شده است فرمودند من
رآنی فی المنام فیرانی فی الیقظة و تواند که این بشارت باشد بعضی مستعدان و مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه
بیگاه باین نعمت مشرف شده اند حال بجایی رسید که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در رویت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در یقظه بعد از موت خلاف است و صاحب مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است

حفظوا اند سخن در رویت میرود در صورت و مثال و بهمچنانکه جائز است که در منام جز بهر تشریف آنحضرت متصور و متمثل گردد بی شوب تمثل شیطان در یقظه نیز حاصل گردد و آنچه نائم در نوم می بیند مستیقظ در یقظه به بیند چنانکه از حکایت بهجة الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل عبا پوشیده حج می آیند و تلبیه میکنند حمل این حال نیز بر منام و مبالغه در یقین خلاف ظاهر است و تمثیل بلکوتی بصورت ناسوتی امری مقرر است و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد و لازم نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند و لیکن در بعضی وجوه حکم صحابی داشته باشند و اگر فقهی از عالم حس باستیلای ذکر اثبات کنند سبب ثبوت نوم با نفی نیست و نوم تعطل حواس است بغلبه رطوبت مزاجی بر دماغ و اینجا غیبت حواس باستیلای ذکر و شهود است و در یقظه است نه در نوم و با جمله دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از موت مثالی است چنانکه در نوم مرئی میشود و در یقظه نیز مینماید و آن شخص شریف که در مدینه در قبر آسوده وی است همان متمثل میگردد در یک آن متصور بصور متعدده عوام را در منام و خواص را در یقظه و صاحب مذهب خود گفته که هر که تصدیق بکرامات اولیا دارد و قائل است بآنکه متشکل میگردد بایشان اشیا در عالم علوی و سفلی متشکل و متشبه میگردد و بر وی چیزی ازین باب و امام غزالی گفته که هر چه عامه در خواب می بینند خواص در بیداری می یابند و هر چه آنها را به کسب حاصل شود اینها را بوهب و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل تنبیه اگر چه رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در منام حق و ثابت است بی شک و شبهه و لیکن گفته اند که آنچه رائی بشنود از احکام عمل بآن نمی کند نه از برای شک در رویت بلکه از برای آنکه از رائی ضبط مفقود است در حالت نوم کذا قالوا و هر او احکام شرعیه که مخالف قرار داده دین است و الا بعضی علوم که نه ازین قبیل باشد در قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از حضرت وی نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم او لا و در رویتی که در یقظه است بعضی مشایخ نیز چنین استفاده علوم نموده اند و الله اعلم و از جمله خصائص آنحضرت آنست که نام نامی او اسم شریف وی میمون و مبارک و نافع است در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده کرده میشوند دو بنده در درگاه حق پس امر میکند حق تعالی ایشان را به بهشت و میگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز ما اهل و مستحق شدیم بهشت را و حال آنکه عمل نکرده ایم که جزا دهی تو ما را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیرا که سوگند خورده ام بر نفس خود که در نیاید آتش را کسی که نام او احمد و محمد است و روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی با آنحضرت سوگند میخورم بعزت و جلال خود عذاب نکنم هیچ کسی را که نامیده شود بنام تو و از علی بن ابی طالب

رضی اللہ عنه آمده است که گفت هیچ مائده نیست که نهاده شود و حاضر شود بر وی کسیکه نام او احمد و محمد است مگر آنکه
پاک کند خدای تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مائده در وی هر روز دو بار رواه ابو منصور الدیلمی و نیز آمده
که هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن و آمده که مجتمع شوند قومی برای مشورت و در ایشان
کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت و آمده که هرکرا نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت
کند و به بهشت در آرد قال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی * محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم * کاتب حروف یکبار
حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان بایستاد حاضران مجلس شریف گفتند که عبد الحق سلام
میکند و آنحضرت قیام نمودند و معانقه کردند و فرمودند آتش دوزخ بر شما حرام است ظاهر این بشارت نتیجه این تسمیه
است که کرده‌اند و علما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف و در تکنی بکنیت آنحضرت که ابو القاسم است اختلاف
است خواه مسمی باسم محمد باشد یا نه و بعضی از جمع میان تسمیه و کنیت منع کرده‌اند و برخی افراد را تجویز نموده و این قول
اصح است نووی گفته که درین مسئله مذاهب است و مذهب امام شافعی رحمة الله علیه منع است مطلقا و امام
مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقا و مذهب ثالث جائز است مر کسی را که نامش محمد نیست و کسیکه تجویز کرده
است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و هو الاقرب انتهی و از جمله
آنست که مستحب است غسل و تطیب برای قراءة حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آواز بلند نه
کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
زیرا که کلام وی صلی الله علیه وآله وسلم که مروی و ماثور است بعد از وی در عزت و حرمت مثل کلام او است
که مسموع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود بر مکان عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند
مردم بر مالک رحمه الله علیه بیرون میفرستاد جاریه را و میگفت میگوید شیخ چه میخواهید شما حدیث یا مسائل اگر میگفتند
مسائل میخواهیم زود بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد ایشان را مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفتند میفرستاد
از درون جواب مسائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد مغتسل را پس غسل میکرد و جامه نو می پوشید و عمامه
بر سر می نهاد و طیلسان می پوشید و تطیب میکرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بران و تبخیر
میکرد بعود و تحدیث می نمود با خشوع و وقار و نمی نشست بران کرسی مگر در وقت تحدیث و می گویند که امام مالک
این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و تحقق کرده و داشته اند قتاده و مالک و جماعه دیگر تحدیث بر غیر طهارت را
و بود اعمش که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی
و سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراءة
حدیث قیام نکند کسی را که در آید زیرا که درین قلت ادب است با آنحضرت و قلت احترام است مر او را و قطع حدیث او است

با احادیث که در فضل آخر امت وارد یافته و بعضی از محدثین گفته اند که غیر صحابه در فضیلت مخصوص با صحابه
آنحضرت اند و صحبت ایشان و بسیار بود استفاضه و استفاده ایشان از آنحضرت و مختار قول اول است و حق آنست
که فضل رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل
آخر امت وارد شده از حیثیت دیگر است که ایمان بغیب است یا آنکه در مضمون با نسبت باین وجه تقیید کرده اند
والله اعلم و از آنجمله خصائص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بقول خود
السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را اگر مراد باین اختصاص آنست که سلام بر غیر آنحضرت بخصوص
واقع نشده است پس آنهم موافق است بحدیثی که از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت بودیم ما چون
میگذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میگفتیم السلام علی الله السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام
علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی مبارک آورد با ما فرمود مگوئید السلام علی الله چه الله خود سلام
است یعنی سالم است از نقائص و حادثات و سلام از غیر بندگان است از آن سلام بر وی که موهم خوف و احتیاج
است معنی ندارد و چون بنشیند یکی از شما در نماز باید که بگوید التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین که چون این را گفت رسید بهر عبد صالح را
که در آسمان و زمین است الحدیث پس درینجا تخصیص دادند سلام بر آن حضرت و دیگر انرا بعموم گذاشتند و
اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص است نیز وجهی دارد و در اینجا میگویند که چون
در اصل شب معراج درود بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزت سلام آمد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم ابد الآباد همین صیغه گذاشتند و در کرمانی شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام
علی النبی می گفتند بصیغه غیبت والله اعلم و در بعضی کلام مشائخ عرفا افتاده که خطاب از مصلی بملاحظه شهود
روح مقدس آنحضرت و سریان وی در ذرات موجودات خصوصا در ارواح مصلین است و آنحضرت درین حالت
از شهود و وجود و حضور از آنحضرت غافل و ذاهل نباید بود با امید درود و فیوض از روح پرفتوح وی صلی الله علیه و آله
وسلم و از آنجمله آنست که واجب است بر کسیکه بخواند او را آنحضرت جواب دادن اگرچه آنکس در نماز باشد و شاهد این حدیث
سعید بن المعلی است که گفت نماز میکردم من پس خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس جواب ندادم
من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا رسول الله من در نماز بودم از آن جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است
خدا تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است عاصی میشود
تارک آن آیا نماز باطل می شود یا نه صاحب مواهب میگوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه بعدم آنکه باطل نمی شود
بعضی برآنند که باطل می گردد و از حدیث چیزی معلوم نمیشود والله اعلم و از آنجمله آنست که دروغ گفتن بر پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم هیچ دروغ گفتن بر غیر او نیست و هر که دروغ ببندد بر آنحضرت قبول کرده نمی‌شود روایت وی
ابداً اگرچه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه از محدثین و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی
پدر امام الحرمین بآن رفته که تعمد کذب بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کفر است لیکن موافقت نکردند ائمه او را
درین قول و حق آنست که دروغ بستن بر آنحضرت فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است لیکن کافر نمی‌شود صاحب آن
تا استحلال نکند و توبه اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت
والله اعلم و از انجمله آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمداً و سهواً
مذهب مختار نیست و همچنین انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از انجمله آنست
که جائز نیست بر آنحضرت جنون زیرا که این نقص است و نه اغماء طویل و همچنین انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
تنبیه کرده است سبکی بر آنکه اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و از غلبه اوجاع است بر جوارح ظاهره نه بر قلب
زیرا که وارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگاهداشته شده است دلهای ایشان
از نوم که سبکتر از اغماء است پس از اغماء بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته است که جائز نیست انبیاء را اعمی زیرا که
این نقص است و اعمی نشده است هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب را
حاصل شده بود بروی پرده و برطرف شد و امام فخر رازی در تفسیر قول حق سبحانه وابیضت عیناه من الحزن گفته
است که غالب شد بروی بکا و در وقت غلبه بکا بسیار میشود آب در چشم گویا سفید شده است بسفیدی آن آب و دلیل
بر صحت آن قول آنکه تاثیر حزن در غلبه بکاست نه در حصول عمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند که وی
علیه السلام عمی شده بود بالکلیه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند
که ضعیف شده بود بصر وی از کثرت بکا و احزان و ادراک میکرد ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بروی
مبارک که انداختند قوی شد بصر وی و رفت نقصان آنچه پوشیده نماند تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بآنکه وی نقص است
مدخول است بآنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلاهای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و قصه عمی شعیب
علیه السلام مشهور است حکم بعدم ثبوت آن محکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرمود فارتد بصیرا و مقاتل گفته است
که ندید یعقوب شش سال تا بینا کرد او را قمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن در غلبه بکاست نه در حصول
عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر حزن در عمی نیز باشد مشهور
آنست که هیچ پیغمبری اصم نبود و اما بعضی از ایشان اعمی بوده اند والله اعلم و از انجمله آنست که هر که دشنام کند آنحضرت
را و تنقیص کند بوجهی از وجوه بصریح یا کنایت واجب است قتل وی و درینجا اتفاق است اختلاف در آنست که

این قتل بطریق حد است و بالفعل باید کشت و طلب توبه نباید کرد یا بجهت ردت که توبه با چیست و اگر توبه آورد
بخشند و مختار قول اوست و این بر تقدیری است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد درمیگذرد و تحقیق این
در آخر کتاب بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست که آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهرچه میخواست از احکام
اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و آله وسلم بهرچه خواهد حکم کند دوم آنکه بهر حکمی وحی
جدا باشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت وی حکم دو شهادت دارد و قصه آنست که آنحضرت
خریده بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد ابتیاع حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد بر من که
فروخته ام و هر که از مسلمانان می آمد با عرابی میگفت وای بر تو پیغمبر خدا نمی گوید مگر حق اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه
آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه نگرفته ایم
ما ترا بدان گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنیم ترا بر خبر آسمان آیا تصدیق نکنیم بر این اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم شهادت خزیمه را بجای شهادتین و مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل
کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی استحلال شهادت بر
مردی که معروف است نزد ایشان بصدق بر هرچه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر
اعرابی بعلم خود و جاری ساخت شهادت خزیمه را مجری تاکید بر قول خود و استظهار بر خصم پس در معنی بحکم شهادتین
باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را که از فضلای صحابیات است در نیاحت بعد از نزول آیت
مبایعت چنانکه در اینجا واقع شده است و لا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میدادند
مرا بر نیاحت و چاره نیست مرا که من نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را
در نیاحت گفت امام نووی این ترخیص است ام عطیه را تخصیص است مر او را در نیاحت آل فلان خاصه و شارع
را میرسد که تخصیص کند هر کرا خواهد بهرچه خواهد چنانکه رخصت کرد اسماء بنت عمیس را بر ترک سوگواری کردن
جعفر بن ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز چادر ماتم بپوش و سوگ دار بعد از ان هرچه خواهی کن چنانکه
رخصت کرد ابو برده بن نیار را در تضحیه بجذعه از بز و قصه اش آنست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز
او قربانی نیست ابو برده گفت یا رسول الله من شاة خود را پیشتر ذبح کردم و گفتم که امروز روز اکل
و شرب است پس خورانیدم اهل و عیال و همسایگان را خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر بزغاله که بهتر از گوسفند گوشت
دارد آیا کفایت میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمیکند بعد از تو از غیر تو و چنانچه تزویج کرد زنی خود را
برای مردی و این جائز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان امراة وهبت نفسها للنبی الآیه آن حضرت قبول
نفرمود و مردی فقیر ایستاده بود و گفت بمن تزویج کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که مهر

یکی گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در تن دارم فرمود بجوی چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد گفت ندارم
چند سوره از قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزی که با تست از قرآن و تعلیم کن او را و مهر کن آزادی یا تعلیم
قرآن مهر کسی را بعد از تو و از جمله خصائص آنحضرت آنست که تب کرده میشد چنانکه دو کس تب زده شوند از جهت
مضاعفت اجر و از انجمله آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت و پرسش
احوال شریف وی و از انجمله آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد
بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد برای وی در لحد شریف وی قطیفه که می گسترانید در زیر خود و
این هر دو امر جائز نیست مر غیر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه از شقران بود مولی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و از انجمله آنست که زمین تاریک نماند بود وفات
آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه در محلش بیاید و از انجمله آنست که زمین نمیخورد جسد شریف او را صلی الله علیه و آله و سلم
و همچنین نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و از بعضی اولیا نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از
چهارده سال بتقریبی کشادند همچنان درست با کفن باقی بود و تقریب آن بود که میخواستند که پسر برادرزاده ایشان را
که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه معظمه عادت است که اموات را بیشتر در قبر بزرگان دفن میکنند
و ظاهر آنست که ناخوردن زمین جسد شریف را کنایت است از حیات و این مخصوص بآنحضرت و حضرات انبیا
صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله آنست که ارث یافته نشد از وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت ابقاء
ترکه وی در ملک وی و بعضی میگویند که صدقه میگردد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقة و صرف کرده شود
بمصارف که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن صرف میکرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و صلحا و مصالح
مسلمین چنانکه آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که وصیت کند بجمیع مال
خود و غیر وی را جائز نیست مگر ثلث و همچنین حکم تمامه انبیا است که ایشان را ارث نباشد و مراد در قول حقتعالی و ورث
سلیمان داود و قول وی سبحانه رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ارث نبوت و علم است و از انجمله آنست که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکنند در قبر شریف
باذان و اقامت و حکایت کرده ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره سه روز و بیرون رفتند
مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود و میگوید سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان
شنیدم و نماز ظهر گذاردم پیشتر شنیدم اذان و اقامت در قبرهای سه گانه تا آنکه گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم
اذان ایشان را چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر
یا در جای معین یا هر جا که خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه عقیده بجای معین بنو بعضی گویند که با جسد روح

در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همین بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب
نیست حس جسد شریف در آن جوابش آنکه در حدیث آمده است که فسحت کرده میشود در قبر مومن به هفتاد در هفتاد چه جای قبر
شریف سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که فسحت آن از دائرهٔ قیاس بیرون است و اگر گویند که
فردوس اعلی انسب و اولی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعهٔ قبر جوابش آنکه که ادم بهشت باشد و هر بقعه از قبر شریف
باشد اگر آنحضرت در اینجا بود امام تقی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضای شریفه
کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی کعبه معظمه و عرش عظیم نیز بجا است هیچ مومن را که توقف
کند در آن و ظاهر این حدیث سعید بن المسیب که اذان شنیده از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی
علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تائید میکند این قول را و حدیث دیدن انبیا در شب معراج بر آسمان و در حدیث
دیگر که دیدم موسی را که با هفتاد هزار بنی اسرائیل حج می آمدند و تلبیه میگویند ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن
مجید ناطق است بموت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالی انک میت وانهم میتون و فرمود آنحضرت
انی رجل مقبوض و صدیق اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع وارد است بر آن جوابش آن که اگر آنحضرت چشیده
در موت و مرد بعد از آن زنده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم نزد حق تعالی از آنکه
بگذارد مرا در قبر زیاده بر چهل روز نیز آمده است که خدای تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت
علیه السلام زنده است بحیات جسمانی دنیاوی بعد از آنکه حیات داشت و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی
اخروی است و این ثابت است مر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد مثالیه
در آن عالم یا نهند در ابدانی که حکم ظروف دارد و نسبت با آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیور خضر است
که می چرند در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده میشود در همان ابدان که در دنیا بوده و بوسیده نشده
خاک نگشته و حق تعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان ولیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان
چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گذاردن تقاضای جسدی میکند و صفات مذکوره در انبیا در شب معراج
همه صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند به معنی که در دنیا بوده تن را احتیاج بطعام
و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهده میکنیم در دنیا بلکه آنها را در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج
بطعام و شراب و مثال آن امر عادی است و حال در آنها بخلاف عادت باشد و تواند که [illegible] در مثال آن از
ارزاق روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است یرزقون فرحین و اگر از طعام بهشت هم بود عجب نیست
چنانکه در حدیث یطعمنی ویسقینی و الله اعلم و [illegible] شک نیست در ثبوت آن مر انبیا را بلکه سائر اموات را صحیح وارد
در احادیث آمده است نماز میگذارند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند اگر گویند که آن دار عمل نیست و در آنها

تکلیف نیست این اعمال برای چه میکنند گفته شده آنکه عالم برزخ مشبّه است و جاری است بروی احکام دنیا از اشتغال باعمال و زیادت
اجور وگاهی حاصل می شود عمل بی تکلیف بر سبیل تلذذ و شوق و ذوق چنانکه حال نوافل و تطوعات این چنین است
ملائکه در بهشت تسبیح میکنند و قرآن میخوانند و در شان قاری قرآن واقع شده رتّل وارتق و از این قبیل است سجده
حضرت سید انبیا صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وقت فتح باب شفاعت و بعضی از علما گفته که حال آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم باقی است بر ملک وی قائم است بر نفقه و مؤن عد کرده این را از خصائص نقل کرده است امام الحرمین
که آنچه گذاشت آنحضرت باقی بود بر ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و انفاق میکرد ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و
خلافت وی بر اهل و خادم و سائر مصارف وی و ابوبکر نشسته است که مال باقی است بر ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و این قول تقاضا میکند اثبات حیات در احکام دنیا نیز و این زائد است بر حیات شهید بعضی گویند بزوال ملک
قول او ما ترکناه صدقة صادق است بر هر تقدیر والله اعلم و این بحث حیات انبیا جا به جا سخن رفته انجا یافته شود و بحث
ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر کتاب در باب وفات انبیا و بر ود ثابت است انتهی اگرچه موجب تکرار
است لا باس تا این مسئله موکد و مقرر گردد و از آنجمله آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند
او را صلوة وسلام و روایت کرده است این حدیث را احمد و نسائی و حاکم و تصحیح کرده است او را حاکم باین لفظ ان لله
ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام یعنی مر خدا را فرشتگانست که میگردند در زمین میرسانند مرا از امت
من سلام و نزد اصبهانی از عمار و اینچنین آمده که خدای تعالی را فرشته ایست که داده است قوت سمع از همه بندگان تا
نیست هیچ یکی از بندگان که درود میفرستد بر من مگر آنکه میرساند آن فرشته مرا درود او را و از آنجمله آنست که عرض کرده شود
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعمال امت و استغفار میکند مر ایشانرا روایت کرده است ابن المبارک از سعید
بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام پس میشناسد آنحضرت ایشانرا بسیمای
ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال امت آنچه بد است می پوشم و آنچه نیک
است عرض میکنم بدرگاه مر آنرا پوشیدن عرض نکردن خواهد بود گویا صفت الهی جاریست برآنکه اعمال را ابتدا عرض کردن
شفقت باید و آنچه عرض کرده نمیشود و محو و ساقط کرده میشود و از درجه اعتبار فافهم وبالله التوفیق و در حدیث کعب احبار
آمده است که هر گاه و بیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند و گرد میگیرند آنرا و میزنند بازوهای خود را
و چون صبح میگردد آن حضرت از قبر شریف بیرون می آید با این فرشتگان و زفاف میکنند او را و زفاف در اصل
بمعنی بردن عروس بخانه زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن بعزت است به پیش محبوب یعنی بردن آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بدرگاه عزت و از آنجمله آنست که منبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در مسجد شریف است
بر بالای حوض شریف اوست چنانکه در حدیث آمده است [illegible] منبر من [illegible] است از باغ جنت در [illegible]

تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که بجای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر شریف ایستاده بود فرمود قدمی الآن بر ترعة است از ترع جنت و در روایت
دیگر آمده که منبر من بر حوض نشسته و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر موضعی که آب
در حوض از آنجا درآید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایت است از آنکه قصد آن و تبرک
بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف وی سبب ورود حوض نبوی و شرب از زلال جان فزای اوست
و بعضی گفته اند که تواند که این منبر را که سرور انبیا مشرف داشت فردای قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده
فرمایند و بر کنار حوض کوثر که در جنت عبارت از آنست بر پا دارند برای تعظیم و تنویه شان آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و گروهی بران رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر
که در مسجد شریف است و این قول در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید ما بین حجره من و منبر من
روضه ایست از ریاض جنت و منبر من بر حوض نشسته ظاهر و متبادر از کلام همان منبر است که از برای تجدید
روضه مقدسه مذکور است کذا ذکر فی تاریخ المدینة و صاحب مواهب گفته که اختلاف نکرده هیچ یکی ازین علما
در آنکه این بر ظاهر محمول است و این حق است و تخصیص و موجود است و قدرت صالح و شامل است هر چیز را و هر چه
خبر داده بوی مخبر صادق از امور غیب ایمان بآن واجب است فتدبر و از آنجمله آنست که میان منبر و قبر شریف وی
روضه ایست از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین بیتی و منبری و در تاویل کرده اند بعضی گفته اند
که مراد تشبیه بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر و غیر آن حاصل
است چنانکه از تسمیه مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا بر تقدیر اشارت بآن کرده اند
خصوصا در زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم و انوار اذکار مجالس جنت آثار و حظات و اقتباس می نمودند
و بعضی گفته اند که طاعت و عبادت در این مقام موصل بجنت است چنانکه فرموده الجنة تحت ظلال السیوف
والجنة تحت اقدام الامهات و این هر دو قول ضعیف و بعید است چه تشبیه بریاض جنت و نزول رحمت و ایصال
بروضه بهشت و ترتب ثواب بران شامل تمامه مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص این مسجد شریف و منبر منیف
نیست و اگر حمل بر رحمت خاص و روضه مخصوص از جنت کنند نیز خالی از بعدی و تکلفی نیست حق آنست که کلام
محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و ما بین حجره آنحضرت و منبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن معنی که
فردای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند و در رنگ سائر بقاع ارض فانی و مستهلک نگردانند چنانکه ابن فرحون
و ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علمای بادی نیز منضم ساخته و شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر
علمای حدیث ترجیح این قول کرده اند و ابن ابی جمره که از کبار علمای مالکیه است فرموده است که احتمال دارد که

عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از آنجا بدار دنیا فرستاده باشد چنانکه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی خویش برند و نزول رحمت و استحقاق جنت لازم مراتب فضل و
علو مرتبه این مقام است یا چنانکه رتبه جلیله ابراهیمیه بجهت از احجار جنه امتیاز یافت حضرت حبیبیه محمدیه بروضه
از آن اختصاص پذیرفته باشد و اگر در چشم ظاهر نسبت سائر اجزای اراضی دنیا در آید چندان عجب نباشد زیرا که
تا انسان درین نشاه محجوب بحجب کثیفه طبعیه و محجوب بحجاب عادت بشریت است انکشاف حقائق اشیای و ادراک
امور آخرت از وی نیاید و توهم نکنی که چون این بقعه شریفه از روی حقیقت روضه از ریاض جنت باشد باید که
تشنگی و برهنگی و امثال آن که منافی آن خواص و لوازم جنت است در وی نباشد کما قال سبحانه ان لک ان لا تجوع
فیها و لا تعری الآیه چه توان که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی صورت انتقال و انفکاک پذیرفته باشد مثل
حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام چه سخن گوئی در انجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که امثال این امور بی تمام
خبر ثابت نمیشود چون در شان رکن و مقام دلائل و شواهد وقوع بطریق تعبد و تسلیم ایمان آوردن بدان وجه افتاده
و در غیر آن چنین است گوییم دلیل و شاهد خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست و همچنانکه حقیقت رکن و مقام باخبار
آن صادق و مصدوق معلوم شده کذلک حال روضه شریف و منبر منیف نیز ظاهر گشته و اگر در مقام تاویل آیند در هر
دو جا ممکن است و اگر بحقیقت روند در هر دو ثابت شود چه الفرق والله اعلم و منه التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو
بالافاضة العام علی من یشاء من عباده جدیر و حقیق و از آنجمله آنست که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که میشکافند
قبر او و بیرون می آید بسوی حشر میگردد یعنی حاضر میشود در موقف قیامت و نخستین کسی است که شفاعت کند و نخستین کسیکه میکوبد
در بهشت را و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیم من باب جنت را در روز قیامت و استفتاح
میکنم پس گوید خازن جنت بک امرت ان لا افتح لاحد قبلک بتو امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت بر هیچ یکی را پیش از تو
جائز است که باء در بک برای قسم باشد و بمعنی آن الفتح است در فائده سببیت و نخستین کسیکه می در آید در بهشت و نخستین کسیکه
میکشاید در شفاعت را و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حشر کرده میشود سواره بر براق و کسوت خلعت
داده شود از اعلی و انفس حلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده شوند مردم روز قیامت پس می باشم من و
امت من بر تل یعنی مقام بلند و می پوشاند مرا پروردگار من حله سبز و می ایستد آنحضرت بر راست ای عرش که نمی ایستد در آنجا هیچ کس
در مقامی که رشک برند بروی اولین و آخرین و از آنجمله آنست که داده میشود او را مقام محمود و بعضی از ائمه تفسیر
گفته مراد ازین جلوس آنحضرت است بر عرش از عبدالله بن سلام آمده جلوس بر کرسی و در تفسیر بیضاوی گفته مقامی که ستایش
او را هر که حاضر است در وی تا که می شناسد او را و این مطلق است در هر مقام که متضمن است کرامت او را و مشهور آنست
که این مقام شفاعت است و کلام درین مقام در فضائل آنحضرت جا بجا که در آخرت ظهور یابد ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست

که داده میشود او را صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت عظمی عام میان اهل موقف وقتیکه می آیند بروی بعد از انبیاء مرسل
در ادخال قومی در بهشت بی حساب ورفع درجات مر قومی دیگر را وبیاید تفصیل در محلش واز انجمله آنست که وی صلی الله
علیه وآله وسلم لواء حمد در دست روز قیامت وآدم وهرکه جز اوست در تحت لواء او باشند ووسیله که اعلی درجه ایست
در بهشت آن نیز مخصوص بآنحضرتست وبالجمله آنحضرت افضل واکرم خلائق است نزد خداوند تعالی وپیشوای
ایشانست در روز قیامت چنانکه فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة وانا اکرم الاولین والآخرین وبیدی لواء الحمد
ولا فخر وما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی واز انجمله آنست که چون میرود آنحضرت در بهشت برای استفتاح
ایستاده می شود برای وی خازن جنت واستقبال میکند برای وی ومیگشاید در بهشت ومیگوید نمیگشایم برای کسی
پیش از تو ونه ایستم برای کسی بعد از تو ودرین اظهار مرتبت مرتبت آنحضرتست وخزنۀ بهشت همه خادمان اویند
واو در رنگ پادشاه ایشانست بحکم پروردگار عز وجل واز انجمله آنست که مخصوص گردانیده است او را حق تعالی
بکوثر سیلان میکند در ان در ویاقوت وآب او شیرین تر است از عسل وسفیدتر است از شیر ودر روایتی سفیدتر از برف
وکوزه های آن بیشتر است از ستارها وبعضی گفته اند که هر پیغمبر را در آخرت حوضی باشد بقدر فضل ومرتبت وکوثر آنحضرت
عظیم تر وشریف تر است از همه واز انجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب خویش ذکر کرده غفران انبیا فرموده
زلتی وخطای که از ایشان واقع شده نیز ذکر کرده ودر شان آنحضرت علیه السلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک وما تأخر فتح را مقدم داشت وبعد از ان ذکر غفران ذنوب گذشته وآینده کرد وذنب را
مستور داشت وتحقیق این مقام در باب دوم گذشت واز انجمله آنست که هر چه انبیای سابق را بعد از سوال عطا فرموده
وی را علیه الصلوة والسلام بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون ودر شان آن حضرت و
است وی فرمود یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری ودر شان
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید الم نشرح لک صدرک واز انجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم بمقام محبت وابراهیم را علیه السلام بمقام خلت ومقام محبت بالاتر از مقام خلت است ودر اول باب
ذکر آن گذشته است ودر آخر باب هشتم نیز کلام درین بیاید وبعضی علماء عارفین در فرق میان خلیل وحبیب کلامست
لطیف گفته که خلیل از خلت است بمعنی حاجت وابراهیم علیه السلام محتاج ومفتقر بود بسوی خدا پس از انجهت گرفت
او را خدای تعالی خلیل وحبیب فعیل است بمعنی فاعل یا مفعول پس آنحضرت هم محب است وهم محبوب بی وساطت
وبعضی گفته اند که خلیل میباشد فعل وی برضای خدای وحبیب میباشد فعل خدا برضای او قوله تعالی فلنولینک
قبلة ترضاها وبعضی تکلف فرقی کرده اند وخلیل گاهی استعمال نمیکنند برای لقای محبوب چنانکه آمده است که
چون آمد ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای قبض روح توقف کرد ابراهیم وگفت بپرس از پروردگار که هیچ خلیل

زود می باید آمد یا توقف هست و آنحضرت فرمود اخترت الرفیق الاعلی و میگفت در دعای خود اللهم انی اسألک
النظر الی جلال وجهک والشوق الی لقائک و خلیل مغفرت وی در حد طمع است چنانکه گفت ابراهیم والذی اطمع
ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و حبیب مغفرت او در حد یقین قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر
و یتم نعمته علیک و خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون و گفته شد بحبیب یوم لا یخزی الله النبی گفت بنده مسکین و
زیاده بران فرمود والذین آمنوا معه و خلیل گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین و حبیب گفته شد بوی و وجدک
ضالا فهدی و خلیل گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفت مر حبیب را ورفعنا لک ذکرک و خلیل گفت
واجعلنی من ورثة جنة النعیم و گفته شد مر حبیب را انا اعطیناک الکوثر و خلیل گفت واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام
و حبیب را گفته شد مراد و را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و چون در خلیل که محل خلت
است و حبیب که محل محبت این فرق باشد در خلت و محبت نیز فرق در فضل خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم
علی حبیبه و خلیله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وآل کل وسائر الصالحین و از انجمله آنست که نماز نافله که آنحضرت
نشسته گزاردی ثواب آن برابر بودی بایستاده گزاردن بخلاف دیگر که فرمود من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم
اگرچه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص است ازین در حدیث صحیح مسلم از عبدالله
بن عمرو بن العاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدم که نشسته نماز میگذارد گفتم
یا رسول الله شنیده ام که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حالا تو نشسته نماز میگذاری فرمود
آری من گفته ام و لیکن لست کاحد منکم و از انجمله آنست که همچنانکه از برابر میدید از قفا نیز میدید و در تاریکی
چنان میدید که در روشنائی و کلام درین باب اول در ذکر معجزات رفته است و از انجمله آنست که هرچه در دنیاست
از زمان آدم تا دم نفخه اولی پیش وی منکشف ساختند تا همه احوال را از اول تا آخر معلوم کرد و یاران خود را نیز
از بعضی از آن احوال خبر داد و [illegible] شنیده شده است که بعضی از اولیا اشارت کرده که آنحضرت را تمام علوم الهی معلوم
ساخته بودند و این سخن بظاهر مخالف بسیاری از ادله است تا قائل آن چه توجیه کرده باشد والله اعلم و فصل فضائل
خصائص است در علم محمدیه همچنانکه بسیار است و این نیز راجع بفضائل آنحضرت است که یقین است و تعیین تا بدانی اسرار
چنانکه فضائل آنحضرت در اصل فضائل است است که این چنین پیغمبر داشته و تابع و مقتدی اینچنین ذات کامل الصفات
اند بدانکه چون پیدا کرد پروردگار تعالی و تقدس عالم را و اظهار کرد قصر شریف نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم
در عالم عیان در غایت احکام و اتقان ظاهر شد در نهایت رفعت و [illegible] اگرچه [illegible] همه است
او [illegible] لیکن [illegible] خصوصیت و قابلیت که ایشان راست در ایشان ظهور کرد و در جای دیگر نگردد و فرموده [illegible]
[illegible] و این [illegible] است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

و سابقان مقربان درگاه اند و درین صفات که فرمود تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر که در حقیقت سبب خیریت
اند اتم و اکمل و اسبق اند بفضل صحبت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و مشاهده جمال جهان آرای او و اقتباس و استفاده
انوار و آثار وی بی واسطه مخصوص اند و ازینجا معلوم شد که اول این امت افضل است از آخر او و ترتیبی هم از شارع
درین باب وارد شده است که فرمود خیر القرون قرنی الذين انا فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم و مشهور این است
است صحابه و تابعین و تبع تابعین و از یک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم میشود که ایشان را اتباع
تبع خوانند ثم یفشو الکذب یعنی بعد از ان فاش شود دروغ یعنی آن ضبط و ربط دین و صدق و تقوی و یقین
که در اوائل بود نماند و طائفه از صحابه اند که بخدمت پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده و ایمان آورده و بعد
در رفتند بکار و بار خود مشغول شدند و با مشاهده او صحبت و طول خدمت استفاده و استفاضه نکردند اینها که تفضیل صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین مطلق قائل اند میگویند ایشان نیز کمالی حاصل است که موجب فضیلت است ازین جهت معلوم نمیشود
که مقصود این طائفه چیست اگر میخواهند که به برکت رویت و مشاهده آنحضرت تا [illegible] حاصل میشود که متأخران
وا ندارند این محل توقف است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان صحابه است و فضائل [illegible] است با جمیع جهت
که همان رویت و مشاهده آنحضرت فضیلتی است که اتم و اکمل است از تمامه فضائل و کمالات و این فضیلتی برابر است
نمیکند با آن و بالجمله صحابه از حیثیت صحبت شریف اگر چه مدت آن قلیل بود افضل از دیگر طوائف و صحابه اند و این
اطلاق اسم صحبت بهم خصوص میباشد اینجا عام اولی و این خلاف مذهب محدثین است که در صحبت برویت و ملاقات
اگرچه یکبار باشد اکتفا کنند و سابقا نیز چیزی ازین باب مذکور شده است و شاید بعد ازین نیز تقریب افتد و فضائل
و خصائص این امت علی الاطلاق بیشمار است و اخبار و آثار بسیار در ان وارد و اتم و اکمل فضائل ایشان آنست که
امت محمدیه اند چنانکه وی صلی الله علیه و آله وسلم خاتم النبیین و جامع فضائل و کمالات تمامه انبیاست سلام الله
علیهم اجمعین و مکارم اخلاق و محاسن صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند بکمال دین و اتمام
نعمت چنانکه منطوق قوله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سابقه مذکور است
چنانکه ذکر شریف پیغمبر ایشان صلی الله علیه و آله وسلم و نشانی اوان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه
گذشت و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم گفت موسی علیه السلام یا رب آیا هیچکس هست
و امم گرامی تر نزد تو از امت من که سایه کردی بر ایشان غمام و فرو فرستادی برای ایشان من و سلوی پس فرمود
خدای تعالی یا موسی ندانسته که فضل امت محمد علیه السلام بر سائر امم چون فضل من است بر جمیع خلق گفت موسی یا رب بنما
مرا ایشان را فرمود حق سبحانه نمی بینی تو ایشان را ولیکن بشنوانم ترا کلام ایشان را پس ندا کرد ایشان را باری تعالی پس
جواب دادند همه یکبار آواز لبیک اللهم لبیک در حال آنکه ایشان در اصلاب آباء و ارحام امهات بودند پس فرمود وی

سبحانه صلوتی علیکم و رحمتی سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید هر که
دریابد مرا در حالتی که گواهی دهد که لا اله الا الله محمد رسول الله می آمرزم مر او را گناهان او را فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود و می سبحانه و ما کنت بجانب الطور
اذ نادینا یعنی ندای محمد یعنی در نشاء عنصری وقتی که ندا کردیم امت ترا تا بشنوانیم موسی را کلام ایشان در بعضی
کتب این حدیث را افتاده و زیاده کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب نیکوست آواز امت محمد پروردگارا
بشنوان مرا باره دیگر آواز ایشان و در حلیه از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرستاد
حقتعالی بسوی موسی پیغمبر بنی اسرائیل که هر کسی که دریابد مرا در حالی که منکر است باحمد در آرم او را در آتش دوزخ گفت موسی
علیه السلام کیست احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام چیزی را گرامی تر بر من از وی و نوشته ام
نام وی با نام خود بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمام خلق من تا در آید در وی
او و امت او و از این حدیث معلوم میشود که امت او و شیعیان او پیش از انبیاء دیگر در بهشت در آیند و چه عجب
چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود مگر آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشد اگر چه گفته است جمیع خلق اما آنکه این امت
افضل از انبیا باشند یا برابر باشند با ایشان مخالف کلام است زیرا که هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد فرمود موسی چه کسانند امت محمد و
چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حقتعالی صفات ایشان را پس فرمود موسی بگردان مرا خداوندا پیغمبر آن امت فرمود
خدا تعالی نبی است از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا خداوند از امت آن نبی و از وهب بن منبه
آمده که گفت وحی فرستاد خدا تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من میفرستم نبی امی را که میگشایم بوی گوشهای
کر را و چشمهای کور را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شریف وی مکه شریفه و مهاجرت وی مدینه طیبه و ملک او بشام است
و ذکر کرده صفات آنحضرت را آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و میگردانم امت او را بهترین امتی که بیرون آورده
شده است برای مردم امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر یگانه دانند مرا و ایمان آورند بمن و اخلاص ورزند بمن و
تصدیق کنند پیغمبران که آورده اند پیغمبران من نگرند آفتاب و مهتاب یعنی برای محافظت اوقات عبادات خوشا آن
دلها و روها و ارواح که اخلاص ورزیده بمن الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات
و سکنات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است گرد عرش ایشان دوستان منند یاری
دهندگان دین منند کینه کشند برای من با ایشان از دشمنان که بت پرستان اند نماز کنند برای من ایستاده و نشسته و در رکوع و سجود
و بیرون می آیند از دیار خود و اموال خود بطلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم میکنم بکتاب ایشان کتابها
و بشریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دینها را هر کسی که دریابد ایشان را و ایمان نیاورد بکتاب ایشان و در نیاید
در دین و شریعت ایشان نیست وی از من و بیزارم من از وی و میگردانم ایشان را افضل امم و امت وسط که شهدا باشند

بر مردم چون در غضب در آیند تهلیل میکنند مر او را و چون نزاع کنند تسبیح میکنند مر او را پاک میکنند رویها را و اندامها را می بندند
ازار را تا نصف ساق و تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها قربانی میکنند بریختن خون انجیلهای ایشان در سینهای ایشان است
راهبانند در شب شیرانند در روز خوشا کسیکه با ایشان است و بر کیش ایشانست و براه و روش ایشانست این فضل خداست
میدهد هر کرا میخواهد و من خداوند فضل عظیمم روایت کرد ابونعیم این فضل این امت مرحومه است در کتب سابقه پس امت را
باید که برین صفات باشد که دلالت خیریت ایشانست و شک نیست که اتم و اکمل درین صفات اوائل ایشان اند که صحابه
اند رضی الله عنهم اجمعین و از خصائص این امت است حلال گردانیدن غنائم و حلال نبود مر کسی را از امتهای پیش
از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی امت
نیز با وی شریک اند در صفات و احکام و بعضی گفته اند که وضو نیز از خصائص ایشانست نسبت با امم سابقه اگرچه هر
پیغمبر را بود و استدلال کرده اند برین بحدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء و لیکن گویند
که این چیز وضو مخصوص باشد با ایشان در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون قصد
آن کافر کرد نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز گزارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو کرد و نماز
گزارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین امت غره و تحجیل است نه اصل وضو و در روایت
مسلم از ابوهریره آمده که فرمود آن حضرت که این سیمائی است که نیست مر غیر شما را و از ظاهر حدیث احمد که در مشکوة
در کتاب طهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این امت است و در امم سابق
چهار نماز بود جز عشا و اول کسیکه نماز عشا گزارد پیغمبر ما بود صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سائر امم و نگزارده
است آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان و اقامت نیز از خصائص این امت است و بسم الله هیچ بر هیچ امم نازل نشده است
پیش از این امت مگر بر سلیمان علیه السلام پس بسم الله از خصائص است نسبت با امتهای دیگر و آمین را نیز
از خصائص این امت داشته اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که یهود حسد نبرده اند
بر ما بر چیزی چنانکه حسد میبرند بر جمعه که هدایت نمود ما را خدای تعالی و گفتن ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه
حسد میبرند بر سلام و آمین و از خصائص این امت است رکوع در نماز و روایت است از علی رضی الله عنه فرمود نخستین
نمازیکه رکوع کردیم ما در وی نماز عصر بود پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع که هرگز نمیکردی فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم باین امر کرده شدم و ازین حدیث معلوم میگردد که در اوائل در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و
نصاری نبود پس از آن امر شد و واقع شد انتقال از قیام برکوع و از رکوع بسجود و تدریج در آن از قبیل تسهیل است در حصول
حضور و وجود خشوع و لیکن درینجا اشکال آورده اند که قول حق تعالی یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین

دلالت دارد بر وجود رکوع در امم سابقه و میگویند که مراد بقنوت ادامت طاعت است از جهت قول سبحانه امن هو
قانت آناء اللیل ساجدا وقائما و قنوت بمعنی طاعت و قیام و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است از جهت قول وے
سبحانه وادخلوا الباب سجدا و برکوع خشوع و اخبات و تقدیم سجود بر رکوع قطعی از قرینه است برین معنی والاظهر آنست که
رکوع مقدم بودی و این بر تقدیری است که ثابت شود بنص حدیث عدم رکوع در نماز امم سابقه و علما استدلال کرده اند
بحدیث علی رضی الله عنه بران و تمام نیست این استدلال فافهم مگر آنکه نظر بواقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم
والله اعلم و از خصائص این امت آنست که صفوف ایشان در نماز و قتال مانند صفوف ملائکه است در قرب و منزلت
و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم میشود که تشبیه در اتمام صف اول است که اول را تمام کرده صف دیگر بستند و رو
میتواند که این کنایت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت نیز از خصائص این امت است والله اعلم
و از جمله خصائص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها گذشته و پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عائشه
سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام آنست که در وقت ملاقات سلام میکنند یکدیگر را مگر آنکه گویند که
هر دو یکی است و سلام نیز تحیه [illegible] آنست که بر ملائکه [illegible] میگویند [illegible] و از خصائص این امت جمعه است که دیگر امم را
چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی فرض الله علیهم فهدانا الله له والناس فیه لنا تبع الیهود غدا والنصاری
بعد غد [illegible] سابقه یافتی است که در جای خود کرده شده است و از خصائص این امت ساعت اجابت جمعه که
هر چه در وی از خدا تعالی بطلبند بیابند و در وی اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادت آنرا با تطبیق در آن
نقل کرده ایم و صحیح ترین آن دو قول است اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است در خطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر
در آخر ساعت روز جمعه و فاطمه زهرا رضی الله عنها بر این مذهب است میگویند که وی رضی الله عنها خادمی را بر بام گماشته که
خبر کند او را والله اعلم و از انجمله آنست که در اول شبی که میباشد از رمضان نظر میکند حق سبحانه بسوی ایشان نظر عنایت
و هر که نظر کند خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند او را ابدا و دیگر آنست که می آراید بهشت را در وی و میگرداند
بوی دهن روزه دار را خوشبوتر نزد خدا از بوی مشک و استغفار میکنند بر ایشان ملائکه هر شب تا وقتیکه افطار
میکنند و چون آخر شب از رمضان میباشد می آمرزد ایشان را همه و داده شده است این امت را در شهر رمضان پنج خصلت
که داده نشده است هیچ پیغمبری را و آمده است که استغفار میکنند برای ایشان ماهیان تا وقتیکه افطار میکنند و در بند کرده
کرده میشوند مرده شیاطین و از انجمله استحباب سحور و تعجیل فطر و اباحت اکل و شرب و جماع در شب تا فجر و حرام بود بر کسانیکه
پیشتر از ما بوده اند بعد خواب و همچنین در صدر اسلام بر ما نیز پس از ان منسوخ گشت و از انجمله شب قدر است چنانکه
گفته است قومی [illegible] آمده که مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در راه خدا جنگ کرده
و سلاح از تن نکشیده صحابه گفتند که آیا طاقت است کسی را از ما که همچنین کند خدای تعالی نازل کرد سوره قدر که شب قدر

بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام درینجا در محل خود
بیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امت است یا بر امم سابقه نیز بود و آیهٔ کریمه کتب علیکم الصیام
کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر امم سابقه نیز مکتوب بوده و ابن
ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سابقه چنانکه بر ما و در اسناد این حدیث مردی مجهول
است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است و قول جمهور همین است
و از خصائص این امت استرجاع ایشان است نزد مصیبت که انا لله و انا الیه راجعون و صلوات و رحمت است از پروردگار ایشان
و سبب اهتدا است مر ایشان را از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق داده شده است این امت را نزد مصیبت چیزی که
داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول انا لله و انا الیه راجعون است نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده
میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین [illegible] علی طریق الحق والیقین این قول
موجب و موهم ترجیح است بر انبیا و تحقیق فرمود یعقوب علیه السلام فصبر جمیل والله المستعان و این در معنی
استرجاع است و قول او یا اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گوئیم داده شد این است در استرجاع چیزی که
داده نشده اند امتهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص امت نسبت با امم باشد نه نسبت با انبیا صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و از انجمله آنست که خدای تعالی برداشت ازین امت اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد تشدید است
در تکلیفهای شاق است که بود بر ایشان مثل تعیین قصاص در قتل عمد و خطا و قطع اعضا [illegible] و قطع موضع نجاست
و قتل نفس در توبه و نیز بود مردی از بنی اسرائیل که میکرد گناه در شب و نوشته یافت وقت صبح بر در خانه خود
که کفارت این گناه این است که برآری هر دو چشم خود را پس می برآورد و از انجمله آسان گردانیدن پروردگار تعالی
است بر ایشان از آنچه سخت گردانید بر غیر ایشان و تنگ گردانید بر ایشان در دین از حرج چنانکه اگر ایستاده نتوانند
گذارد نشسته گذارد و مباح گردانید افطار و قصر در سفر و کشاد بر ایشان در توبه را و مشروع گردانید
مر ایشان را کفارات در حقوق الله و ارش و دیت در حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت
هیچ آنچه بود بر بنی اسرائیل از شدائد و مکاره که نهاد حق تعالی از این امت و از انجمله آنست که خدای تعالی رفع کرده است
از ایشان مواخذه خطا و نسیان و آنچه اکراه کرده شوند بر آن و حدیث نفس که آنرا اظهار نکنند [illegible] تحقیق بود
بنی اسرائیل چون نسیان میکردند چیزی را از انجمله که امر کرده شدند بدان یا خطا کرده میشد بر ایشان عقوبت
و حرام گردانیده میشد بر ایشان چیزی از طعام و شراب بر اندازه آن گناه تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم که ان الله تعالی رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه رواه احمد وابن حبان والحاکم و ابن ماجه
فرق میان خطا و نسیان آنست که نسیان مطلق فراموش شده است چنانکه بدانند و دانسته را فراموش کرده بگوید [illegible]

یاد دارد و لیکن غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مضمضه کرده آب بحلق در رفت و اکراه بزور کسی را بکاری و گفتن
چنانکه ظالمی زور کرد و گفت تکلم کن بکلمه کفر و اگر نه کنی میکشم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و دل بر قرار خود است و بان
ندارد بر آن مواخذه نیست و اما در حدیث نفس بدانکه درینجا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکایک بے اختیار در دل
افتد و این را هاجس خوانند درینجا اصلا مواخذه نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان کرد و گردید
در دل آنرا خاطر خوانند بعد از ان هم آنست که خواست بکند و نکرد و این مرفوع است ازین است بلکه اگر نکرد یک حسنه
می نویسند بعد از ان عزم است که بجد است که بکند و لیکن از خارج مانعی پیدا گشت که نتوانست کرد و اگر مانع نباشد البته
میکند درین صورت مواخذه است زیرا که این فعل قلب است و برین محمول است قول وی تعالی وان تبدوا ما
فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اما عزم بر زنا نایست و مواخذه بر وی مواخذه زنا نه بلکه گناهی است سر خود دیگر
کرده میشود آدمی بر آن و از خصائص کامله این خیر الامم آنست که شریعت ایشان اکمل است از جمیع شرائع متقدمه
و این عیانست که محتاج نیست به بیان و واضح است که خفا نیست در آن و چون آنحضرت مبعوث است برای تتمیم مکارم اخلاق
و محاسن افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل ادیان و شرائع باشد و این شریعت غرا جامع است میان جلال و جمال
و قهر و لطف در غایت مرتبه توسط و اعتدال نظر به شریعت موسی علیه السلام پس چه کرده چه تکالیف شاقه داشت از
قتل نفوس و تحریم طیبات و تحلیل عقوبات و تحمیل آصار و اغلال و اظهار آثار قهر و جلال بود موسی علیه السلام
از غلبه داشت خلق او شدید هیبت و غضب و بطش داشت چنانکه خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود و آورده اند که از
آنروز که موسی علیه السلام بشرف تکلم و تجلی مخصوص شد برقع بر روی مبارک میکشید تا از تاب قهر و جلال وے
مردم بیتاب نشوند و بود نفوس امت وی نیز شدید و غلیظ و ممنوع که جز به تکالیف غلیظه و احکام شدیده اصلاح
و استقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و بود شریعت عیسی علیه السلام
شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که مقاتله و محاربه در وی نبود و حرام است در دین نصاری قتال و اگر
بکنند عاصی میشوند و بود نفوس امت وی علیه السلام لین و نرم خود نبود بر ایشان آصار و اغلال و احکام شدیده
و اوامر غلیظه در انجیل آمده است که هر که طپانچه بر رخسار راست تو زند بگردان تو رخساره چپ را بسوی وی و هر که
نزاع کند ترا در جامه که پیراهن تست بده بان جامه ردای خود را و هر که تسخیر کند ترا تا یک میل برو تو با وے
دو میل و این رهبانیت که نصاری پیدا کرده اند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند بے آنکه حق تعالی نوشته
و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآنست ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و بود عیسی
علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان و پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله و سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لین در وقت و رحمت در

شریعت او اکمل شرائع و امت او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آمد شریعت
وی در غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی وارد شد بالزام و ایجاب و گاهی به ندب
و استحباب و در موضع شدت شدید و در جای لینت لین در جائی شمشیر میزد و در جائی عطا میکرد و گاهی عدل مینمود
و گاهی فضل مینماید و فتی جزاء سیئة سیئة مثلها میگوید و این عدل است و زمانی فمن عفا و اصلح فاجره علی الله و این
فضل است انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به هم ایجاب عدل و هم تحریم ظلم
است و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین تنبیه است بر فضل و حرام گردانید برین امت هر خبیث ضار را و مباح گردانید
هر طیب نافع را و تحریم اینجا رحمت است و بر امم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه با ایشان هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی
الدین من حرج و گردانید ایشان را شهداء بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهداء اند بر امم خود و گردانید ایشان
را خیر امة اخرجت للناس و مخصوص گردانید ایشان را بفضائل و کرامت و مراتب و درجات الله یختص برحمته
من یشاء و هو ذو الفضل العظیم و از خصائص این امت نیست که اجتماع نمیکنند بر ضلالت و این حدیث مشهور است
با سانید کثیره آمده و مر او را شواهد کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پروردگار خود که جمع نشود امت من
بر ضلالت پس داد مرا این مسئلت و این دلیل است بر حجیت اجماع و اجماع ایشان حجت است و اختلاف ایشان
رحمت است و اختلاف امم سابقه عذاب بود و در حدیث آمده است اختلاف اصحابی لکم رحمة و مشهور باین لفظ
است اختلاف امتی رحمة و حیثیت بود در علمای امت از اهل فتوی و اجتهاد که یکی فتوی بحل میداد و دیگری بحرمت
و عیب نمیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امة در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب به
تسهیل امور دنیا و انتظام کارخانه معیشت است چنانکه اختلاف علماء در مسائل فقه سبب ترخیص و توسعه امر
دین ست و از خصائص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت و رحمت است ایشان را و بر امم دیگر عذاب بود
چنانکه وارد شده است الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی من قبلکم و در حدیث صحیح آمده که الطاعون
شهادة لکل مسلم و در روایتی که الطاعون شهادة لامتی و رحمة لهم و رجز علی الکافرین و فرار از آن در حکم فرار از زحف است چنانکه
در حدیث عائشه و جابر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام مشبع تر ازین آورده ایم و از خصائص
این امت است که چون شهادت دو کس از ایشان مر عبدی را بخیر واجب میگردد برای وی جنت و در امم سابقه وقتی که شهادت
میدهند صد کس و در حدیث آمده است من اثنیتم علیه خیرا وجبت له الجنة و من اثنیتم علیه شرا وجبت له النار و گفته اند که معتبر شهادت
اهل عدالت و صدق است که بی شائبه غرض و کذب باشند و از خصائص این امت است که اعمار ایشان قصر و اعمال ایشان
اکثر نسبت با امم سابقه و اجر ایشان اکثر و او فرچنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که مثل شما و مثل آنها که پیش از شما بودند
از یهود و نصاری مثل مهمانی شخصی است که مزدور گرفت یکی از بامداد تا نیم روز و دیگر از نیم روز تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یک درهم

در اوسط باین لفظ که خالی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام که بایشان قائم است زمین و بسبب
ایشان آب داده میشوند مردم و نمی میرد هیچ یکے از ایشان مگر آنکه بدل می گرداند الله تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه
ابدال هم ازینجهت است و بعضے مشائخ عظام گفته که بجهت آن تبدیل کرده اند صفات ذمیمه را بصفات حمیده و
مسلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفتے از صفات کمال که اخص
صفات باشد شریک با وی علیه السلام و این است معنی آنچه قوم میگویند که هر ولی بر قدم نبی است نه مثل وی در جمیع صفات
حاشا و ابن عدی در کامل آورده بیست و دو کس ازین چهل تن بشام می باشند و هژده بعراق و چون امر الهی بیاید
مقبوض شوند قائم میشود قیامت و همچنین مرویست نزد احمد در مسند و ابو نعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعاً آورده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که خیار امت من پانصد کس است و ابدال چهل اند نه پانصد کم میشوند و نه چهل هرگاه
بمیرد یکے دیگری عوض وی می آید و ایشان در تمامه روی زمین میباشند و هم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهل مرد اند از امت من که دلهای ایشان از دل ابراهیم پیدا کرده است
دفع میکند خدا تعالی ببرکت ایشان بلا را از خلق گفته میشود ایشان را ابدال و ایشان در نیافته اند این درجه را
بروزه و صدقه پرسید ابن مسعود بچه چیز یافته اند ایشان این درجه را فرمود بسخا و خیرخواهی مسلمانان یعنی در نماز روزه
شریک اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این درجه این دو صفت است و نقل است از
معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد نویسد او را خدا تعالی از ابدال و در حلیه هر روز
ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد و آمده است که نشان ابدال آنست که
زائیده نمی شود مر ایشان را اولاد ایشان لعنت نمی کنند چیزی را و از یزید بن هارون آمده که ابدال اهل علم اند و امام
احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد خطیب از کتانی آورده است که گفت
نقبا سی صد اند و نجبا هفتاد و بدلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی مسکن نقبا در مغرب است و مسکن نجبا مصر
و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین و عمد در گوشهای زمین اند و مسکن غوث مکه مبارکه است و چون عارض
میگردد امر عامه دعا میکنند و ابتهال مینمایند در بر آمدن آن حاجت بعد از ان نجبا بعد از ان ابدال بعد از ان اخیار
بعد از ان عمد اگر مستجاب شد دعای ایشان فبها و اگر نه ابتهال میکند غوث و اجابت کرده میشود دعای غوث پیش
از اتمام شدن مسئله و از خصائص ست آنست که ایشان می آیند در قبور با گناه و بیرون می آیند بی گناه پاک
کرده شده از گناهان باستغفار کردن مومنان مر ایشان را رواه الطبرانی فی اوسط من حدیث انس و با جمله بهیچ
استیناسی حاصل میشود بانچه بعضے از علما گفته اند اگرچه این قول شاذ است که عذاب قبر از خواص امت مرحومه است تا ایشانرا
صاف و پاک کرده بآخرت برند و دیگر عتابی به ایشان نرود و دیگر آنکه آنست که ایشان نخستین کسی باشند که می شگافد مر ایشانرا

ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیشتر از سائر امم و در حدیث آمده است که فرمود انا اول من تنشق الارض عنه
و من امتی و از انجمله آنست که خوانده میشوند ایشان غر محجل از آثار وضوء و غره سپیدی که در روی اسپ باشد و
محجل سپیدی که در قوائم اسپ باشد و غایت تحجیل استیعاب عضدین و ساقین است و شستن دست و پا و غره شستن
مقدم سر و صفحه عنق و شستن روی و از انجمله آنست که ایشان در موقف بر مکانی عالی باشند و در حدیث جابر آمده که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم باشم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلائق نیست هیچ یکی مردم مگر آنکه
دوست میدارند که از ما باشد و نیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرده او را امت او مگر آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانید
رسالت پروردگار را و در حدیث دیگر آمده که فرمود پس میباشم من و امت من بر تل و از انجمله آنست که مر ایشان را علامت
و نشان پیدا شود در روی از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اما این علامت در دنیاست یا
در آخرت دو قول است یکی آنکه این سیما در دنیاست و مراد بدان سمت حسن است و سیمای اسلام و خشوع و بعضی گفته اند
صفرت در روی از اثر بیداری پس گمان میبری که ایشان بیمار اند و نیستند بیمار. قول دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد
بود که مواضع سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان ساجد بودند. و در دنیا از سهر پیدا شده
و پیدا شود مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهاردهم عطاء خراسانی گفته که در آمد درین آیه هر که محافظت
میکند بر نماز پنجگانه و از انجمله آنست که داده میشود کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا فی
المواهب اللدنیه معلوم میشود که دادن کتاب بدست راست از خصائص این امت کریمه است و در مشکوٰة نیز حدیث احمد
از ابی الدرداء می آرد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت بآنکه غر محجل اند
و بآنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است و میشناسم بآنکه سعی میکند ذریت ایشان پیش ایشان
شیخ ابن حجر در شرح مینویسد که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب در دست راست از خصائص امت محمدیه است
صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه دلالت میکند بران آیات و قضیه حدیث عموم است مگر آنکه حمل کرده شود بر آنکه داده شود
پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست مر غیر ایشان را اما سعی ذریت تواند که از خصائص باشد زیرا که یافته نمیشود چیزی
که معارض آن باشد انتهی و از انجمله آنست که نور ایشان سعی میکند پیش ایشان و جانب راستهای ایشان چنانکه منطوق
کتاب مجید است اخرجه احمد باسناد صحیح و از جمله خصائص ایشانست که مر ایشان راست چیزی که سعی کردند ایشان و نیز ایشان راست
و آنچه سعی کرده شود برای ایشان و نبود مر کسانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی میکردند برای خود این چنین گفته
است عکرمه و درینجا اشکال می آرد بقول سبحانه و ان لیس للانسان الا ما سعی چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست
جز از آنچه خود می نموده عمل کرده و جواب میگویند از این اشکال بچند وجه یکی آنکه این آیه منسوخ است بقول وی تعالی
والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس گردانیده میشود ولد طفل در میزان والدین و فرط میگردند برای ایشان

و قبول میکند حق تعالی شفاعت آباء در ابناء و شفاعت ابناء در آباء بدلیل قول وی سبحانه آباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم
اقرب لکم نفعا قرطبی گفته که احادیث بسیار دلالت میکند برین قول که مؤمن میرسد بوی ثواب عمل صالح از غیر وی
و در صحیح آمده که هر که مرد و لازم بود بر وی روزه دارد از وی ولی وی و فرمود وی صلی الله علیه و آله وسلم برای کسیکه
حج میکرد از غیر خود حج بگذار نخست از خود پس از آن بگذار از وی و از عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف
کرد از برادر خود عبد الرحمن و اعتاق کرد از وی و گفت سعد بن عباده یا رسول الله ام من مرد آیا تصدق کنم از جانب وی
فرمود نعم گفت کدام صدقه فاضلتر است فرمود آب دادن پس ساخت سعد چاهی و گفت هذه لام سعد و عبد الله بن بکر
رضی عنه اوند کرده بود که پیاده رود بسعی قبا پس مرد و نتوانست وفا کرد پس فتوی داد ابن عباس رضی الله عنهما
پسر او را آنکه برود از جانب وی و از مفسران بعضی گفته اند که مراد بانسان ابو جهل است و بعضی گفته اند عقبه بن
ابی معیط و بعضی گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد انسان کافر است نه مؤمن و بعضی گفته اند که این اخبار
از شرائع من قبلنا و دلالت کرده است شریعت ما که انسان را سعی وی و سعی غیر وی هر دو هست و صاحب کشاف گفته است
که سعی غیر خود نفع نمیکند مگر مبنی بر سعی نفس خود بودن آن مؤمن مصدق پس باین اعتبار باشد سعی غیر در حکم سعی نفس
از جهت بودن او تابع مراد او و قائم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمیکند وقتی که عمل کند آن غیر برای نفس خود لیکن چون
کرد برای وی در حکم شرع نائب و وکیل وی شد و قائم مقام وی گشت انتهی و تحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب
قرائت قرآن آیا میرسد بمیت یا نه اکثر برآنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از حنفیه این است
و کثیری از شافعیه و حنفیه برآنند که میرسد و همین قائل است امام احمد بن حنبل رحمة الله علیهم اجمعین بلکه منقول از امام
احمد آنست که میرسد بمیت هر چیز از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف و قرائت و ذکر و غیر ذلک و لیکن گفته که قرائت
بر قبر میت است شیخ شمس الدین قسطلانی گفته که صحیح حصول ثواب قرائت است از قریب و بعید و در اخبار وارد شده چنانکه
نفع میکند صدقه و دعا و استغفار باجماع و امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه در تکمله روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ
عز الدین بن عبد السلام را در خواب دیدند که میگوید ما حکم میکردیم در دنیا که ثواب قرائت قرآن بمیت نمیرسد اکنون
معلوم شد که میرسد بخوانید و ثواب آن برسانید و فتوی داده است قاضی ... که استیجار بر قرائت قرآن بر سر قبر جائز است
چنانکه استیجار برای اذان و تعلیم قرآن یا چه که دعا کند میت را عقب قرائت زیرا که دعا لاحق میشود مر او را و دعاء بعد قرائت
اقرب است باجابت و اکثر است از روی برکت و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سالوسی که اگر نیت کند قاری بقرائت خود که باشد
ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که نیت کردن این پیش از حصول تلاوت و وی عبادت بدنی است پس واقع نشود از
غیر ولیکن اگر قرائت کرد و بعد از آن گرداند آنچه حاصل شده است او را از اجر برای میت میرسد و این دعاست بحصول آن
اجر مر میت را و نفع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است و میت در حکم حی حاضر است امید

فرشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت وقتی که بفرستد ثواب قاری مراد را و ذکر کرده است صاحب عده که اگر بیرون
آورد چشمه را یا کند چاه را یا بنشاند درخت را یا وقف کرد مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیرے بعد از موت
او میرسد ثواب آن بمیت چنانکه وارد شده است در خبر و مخصوص نیست حکم بوقف مصحف بلکه ملحق است بآن هر وقف و
این قیاس اقتضا میکند جواز قربانی را از میت زیرا که آن نوعی است از صدقه و لیکن در تهذیب گفته است که جائز نیست
تضحیه از غیر او مگر باذن او و همچنین از میت مگر آنکه وصیت کرده باشد برای خود و تحقیق روایت کرده شده است از امیر المومنین
علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله وسلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سراج
آمده که گفته تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هفتاد تضحیه را یا اهدا کرد ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم پس بشناسم در وی خیر و اثر و انکار کرده اند آنرا جماعتی و گفته اند که نکرده اند آنرا اصحاب و بعضی از فقهاء
متاخرین مستحب داشته اند آنرا و بعضی بدعت میدانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از آن زیرا که آنحضرت راست ثواب
بحکم من سن سنة حسنة الحدیث اجر هر که عمل خیر کرده است و بی آنکه نقصان شود از اجر عامل چیزے امام رحمة الله علیه
گفته که هیچ چیزے نیست که عمل میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه و آله وسلم اصل است در آن و در تحقیق اجر است
گفته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحائف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زیاده بر آنچه مر عامل راست
اجر با مضاعفه که نمیداند آنرا خدا تعالی زیرا که مهتدی بعامل تا روز قیامت حاصل میشود مر او را اجر و مضاعف میشود مر شیخ
معلم او را مثل آن اجر و مر شیخ شیخ او را دو مثل و شیخ ثالث را چهار و مر رابع را هشت و همچنین میرود اجر در هر مرتبه بعد و آن
تا اصل تا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و باین وجه معلوم میگردد تفضیل سلف بر خلف پس چون فرض کرده میشود مراتب ده بعد
از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میباشد مر آنحضرت را یکهزار و بیست و چهار و چون هدایت یافته شود بیازدهم میباشد اجر
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین چندانکه زیاده میشود یکے متضاعف میگردد ما قبل وی ابداً کما قاله
المحققون باین جواب داده میشود اشکال دعای قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بزیادت شرف با علم بکمال
آنحضرت در سائر انواع شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرارت او متضمن است بر معلم او مثل اجر و همچنین تا آنکه میباشد
معلم اول را که شارع است مثل جمیع آن اجور چنانکه تقریر کرده شد و از این قبیل است آنچه مشروع است نزد رویت کعبه اللهم
که میگوید اللهم زد هذا البیت تشریفاً و تعظیما ذکر کرده است در مواهب لدنیه و از اینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم اشارت کرده است بقول خود من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عمل بها بعد از ترغیب و تحریض امت بر تسنین سنت
حسنه بفضل و کمال خود در اثبات اجور غیر متناهی مر او را صلی الله علیه و آله وسلم و از خصائص وی این است است که ایشان
میرسد آنحضرت را پیش از سائر امم روایت کرده است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب مرفوعاً که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه و آله وسلم حرام کرده شده است بهشت بر انبیا تا در آیم من و حرام کرده شده است بر امم تا در آید امت من از اول

آنست که می‌آیند بهشت را از ایشان هفتاد هزار کس بی‌حساب رواه الشیخان و نزد بیهقی و طبرانی است که فرمود آنحضرت وعده
کرد مرا پروردگار من که در آرد در بهشت از امت من هفتاد هزار کس را بی‌حساب پس سوال کردم از پروردگار تعالی مزید را
پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار را الخ داده است پروردگار تعالی و تقدس پیغمبر ما را آنچه نداده است
امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه نداده است پیغمبران دیگر را فشکر لما وعانا الله و انینا اطاعته + باکرم الرسل
را اکرم الامم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین ❊ فصل از خصائص آنحضرت فضائل و کمالات او
معجزات و کرامات تشریف و تخصیص الهی جل و علا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفضیلت اسرا و معراج است که هیچکس از انبیا
و رسل را به آن مشرف و مکرم نگردانید و بجائی که او را رسانید و آنچه او را نمود هیچکس را نرسانید و نمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت است از مکه بمسجد اقصی ثابت است
بکتاب الله و منکر آن کافر است و از آنجا بآسمان بردن که معراج نامست ثابت است باحادیث مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق و مخذول است
و ثبوت دیگر از چیزها از عجائب و غرائب احوال باخبار که منکر آن جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری بجسد
و جمهور علما از صحابه و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین بر این اند و متواتر است بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه بعضی
بر آنند که بروح بود در منام و جمعی بر آنند که قضیه متعدده بود در یکوقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام بروح بعضی در مکه بود و
بعضی در مدینه با وجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که روا نیست شبهه را در آن و بیدار است دل ایشان در آن
پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده میکرد چشم در وقت حضور و مراقبه تا شاغل نگردد بچیزی از محسوسات و قاضی ابو بکر
بن العربی گفته که وقوع آن در نوم برای تاسیس و تمهید بود چنانکه در بدء نبوت رویای صادقه میدید تا سهل و آسان شود برو که بردارد
ثقل وحی که امری عظیم است و ضعیف و عاجز است از وی قوای بشری همچنین معراج آنحضرت در منام واقع شده تا قوت و استعداد
وصول آن در یقظه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعثت بود والله اعلم و
بعضی از عارفین گفته اند که آنحضرت را اسراآت و معاریج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن بجسم بود و در یقظه و باقی
بروح و در منام والله اعلم و قومی گویند که اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج از آنجا تا سماوات بروح بود و
احتجاج می آرند بکریمه مذکوره که در وی مسجد اقصی را غایت اسرا گردانید و اگر اسرا بجسد زیادت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکرد
آنرا که ابلغ بود در تعجب و تعظیم قدرت الهی جل جلاله و تمدح به تشریف حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و جواب آنست
که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آیه کریمه بجهت وقوع خلاف و نزاع و انکار قریش است و ران و پرسیدن ایشان آیات و علامات
آن را از آنحضرت و استخبار و امتحان نمودن از صفات آن چنانکه مذکور گردد و دلیل است بر آن احادیث و اخبار صحیحه مشهوره و نیز
بلکه آیات قرآنی نیز چنانکه در سوره والنجم واقع شده و اگرچه آنچه در سوره والنجم واقع شده است بعضی برویت جبرئیل فرود
حمل کرده اند و التحقیق آنست که محمول است بر قضیه معراج گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین که اشارتست

قول حق سبحانه لنریه من آیاتنا معراج است یعنی بمسجد اقصی برد تا از آنجا بسموات برده آیات را نماید چه اراءت آیات و ظهور تمام
کرامات و معجزات در سموات بود مقتصر نمود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی و بردن بمسجد اقصی مبدأ آنست و بجهت ذکر کرده مقصود را
و دیگر آنکه اگر در منام می‌بود استبعاد نمیکردند آنرا کفار و در فتنه نمی‌افتادند ضعفای مومنین و نیز وقوع وقائع و قضایا خارج
از حصر و احصا غیر متعارف است در نوم و نیز اسرا در نوم اطلاق نمیکنند و چون اسرا در بیداری شد معراج که بعد از آن واقع شد
در یقظه باشد و دلیل نیست بر منام بعد از آنکه موجب شبهه قائلین بوقوع آن در منام چند چیز است یکی قول حق سبحانه
وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس که بعضی مفسرین آنرا حمل بر قضیه معراج کرده اند و رؤیا نام رؤیت در منام است
و جواب آنست که این رؤیا محمول بر رؤیای قضیه حدیبیه یا رؤیای واقع بدر است و گفته اند که رؤیا بمعنی رؤیت بصری نیز آمده و
استشهاد میکنند بر آن بقول متنبی که گفته است و رؤیاک احلی فی العیون من الغمض و بعضی گفته اند که تسمیه رؤیا بجهت وقوع
آن در لیل است و آنکه در حدیث آمده است که فرمود فاستیقظت درینجا نیز دلیل نبود بر اسرا و معراج در منام نیست زیرا که
احتمال دارد که مراد استیقاظ از نومی باشد که پیش از وصول ملک بود یعنی آن حضرت در نوم بود که ملک آمده بیدار کرد و بر براق
سوار کرد و ببرد و اگر مراد باستیقاظ بعد از تمام قصه باشد چنانکه واقع شده است ثم استیقظت و انا فی المسجد الحرام توانند که
استیقظت بمعنی اصبحت باشد یا استیقاظ از نومی که بعد از وصول بمسجد واقع شده باشد و اسری در تمام شب نبوده بلکه در بعض
شب بوده و بعضی از محققین گفته اند که مراد باستیقاظ افاقت و هشیاری و بحال خود آمدنست از آنحالتیکه غشیت درگرفته بود آن
حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم از مطالعه عجائب و غرائب ملکوت سموات و ارض و مشاهده ملأ اعلی و آنچه دید از آیات کبری
الهی و اسرار نامتناهی و پوشیده بود باطن او در مشاهده بحالتی که میگویند که شهود ملکوت اگرچه در بیداری باشد نوعی
از غیبت از عالم محسوسات که تعبیر میکنند از این بین النوم والیقظه باشد و حقیقت آن در بیداری است و لیکن بسبب
عروض غیبت و منع تعبیر آن گاهی بنوم میکنند و در روایتی بینا انا بین النائم والیقظان نیز آمده است و بعضی گفته اند مراد
بنوم هیئة نائم و اضطجاع است و در روایتی هم آمده است بینا انا نائم فی الحجر و اما قال انس [illegible] این حال را مشاهده نکرده
است و از آنحضرت نشنیده چه قصه معراج پیش از هجرت بوده است و در آن اثنا انس در مدینه بود بعد از هجرت و در آن وقت هم
بچه بود و نه هشت ساله کذا قالوا و همچنین حدیث عائشه که گفته ما فقدت جسد رسول الله [illegible] که میگویند اسرا در نوم
بود از روی معاینه و مشاهده نیست زیرا که عائشه رضی الله عنها در آن زمان زن آنحضرت نشده و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه
شاید که متولد نشده باشد بر قولی که اسرا در اول اسلام بوده بعد از بعثت بسالی یا یکونیم سال اگر باشد صحیح آنست که تا پنج سال
بود والله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه مخرج نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث کرده اند و در حدیث
عائشه و حدیث معاویه نیز [illegible] و این خطا است فی نفسه و آنچه آمده است که ما کذب الفؤاد ما رأی دلالت بر منام ندارد
زیرا که مراد آنست که دو چشم بینند و دل چشم را تکذیب نکرد بلکه تصدیق کرد و دید او را انکار نکرد و دل چیزیرا که دو چشم بدید

[illegible]

ما زاغ البصر و ما طغی و اما تمسک و تشبث باباطیل و مزخرفات فلسفیه و طبیعیه که امر ثقیل بجانب علو چون رود و خرق و التیام
در افلاک جائز نیست این همه در طریقه اسلام باطل و عاطل است و جماعه دیگر اند از اهل اشارات و تاویلات که صور را بر معانی
حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود در منام بلکه
بآن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات و ترقی است و معارج کمال چنانکه مراد بجبرئیل روح محمدی است و ببراق نفس شریف
وی که مرکب جسمی است که بخاصیت خود سرکشی است و رام نمیگردد مگر بقوت روحانیت و مراد بآسمان مقام قرب و بسدرة
المنتهی نهایت مقامات بر قیاس آنکه در قصه موسی علیه السلام و فرعون و عصا و نعلین و وادی مقدس تاویلات کنند این فرقه
اگر صور را اثبات کنند با وجود آن آنرا اشارت بمعانی دارند چیزی است و مرتبه ایست در علم و معرفت بر قیاس آنکه جمع کنند
میان حشر جسمانی و روحانی امام غزالی رحمه الله نیز در مذهب این خیال است و اگر صرف معانی را اعتقاد کنند و بصور قائل نشوند
آن خود کفر و الحاد است و مذهب باطنیه است و بر فرقه ایمان این مسکین آن طریقه اولی نیز موهوم و مشعر باستبعاد و استنکار
است گویا وجود صور را چون از دایره امکان عادی دور دیدند اشتغال بتاویل گشتند ایمان شنیدن او است و گرویدن
چنانکه در همین قصه ابوبکر رضی الله عنه کرد و از این روز او را صدیق نام شد و چندان از ضعفای مسلمانان از دایره ایمان
بدر افتادند و اگر با وجود تصدیق و ایمان بثبوت کنند و معرفت انعام را می شناسند در می یابند و علم الیقین بعین الیقین
رسیده است و لیکن تکلم کردن و زبان تاویل در اثبات امکان آن بدلائل کلامیه کشادن و گرفتار عقل و حیلهای وی گشتن از
مقام ایمان و عبودیت بعید است و ما انبیا را از دلیل برای قول خدا و رسول خدا نیست هر چه ایشان شنیدیم گرویدیم و بقلب
و در دل نشست الفرقه این را تقلید گویند و این را در نمی یابند که این تقلید کیست این تقلید کسیست که ثابت
شده است بتحقیق از معجزات باهره و تقلید محقق عین تحقیق است و بحقیقت این تقلید نیست این اتباع صراط مستقیم
است مقلد شاید که تقلید عقل میکنید و گفته وی میشارید که ثابت نشده است تحقیق وی و همه شکوک و شبهات از
وست فلاسفه خود در اصل منکر انبیا اند ما را با ایشان چه کار است و تکفیر ایشان نقل ایشان است و این متکلمان
خانه خراب را چه شد که با وجود بهار است گم کردند و در راه گفتگو و شبهه و جدل افتادند اگرچه نیت ایشان مخالفت
فلاسفه و رد ایشان بود اما در سلوک راه عقل و اتباع وی موافق گشتند با ایشان و گمراه گشتند و دیگران را نیز گمراه
ساختند فضلوا و اضلوا والله الهادی وصل بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم اجمعین روایت
کرده اند بمرتبه تواتر معنوی اگرچه بعضی خصوصیات روایات مختلف آمده و مشهور از آن حدیث طویل است که بخاری و
مسلم در صحیح خود از قتاده از انس از مالک بن صعصعه آورده و در حدیث ذکر شق قلب نبوی و شستن آن بآب زمزم
در طشت ذهب و پر کردن بحکمت و ایمان و نهادن آن در سینه شریف والتیام نمودن آن است و شق صدر شریف
چهار بار شده نخست در عهد طفولیت که نزد حلیمه سعدیه بود و دوم در ده سالگی که قریب بوقت بلوغ رسیده بود دوم شد و

مرا جبرئیل بآسمان و ظاهر حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و میرفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارق
عادت است که بشر بر هوا نمیرود خصوصاً که سوار باشد بر چارپایه همه در دست قدرت الهی است و مشیت قدرت او
بجریان عادت و در بعضی روایات آمده که مر او را دو بازو بود که بدان میپرید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود و بعد از آن
معراجی نهادند که بدان بالا بر آمد و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان این دو روایت آنست که بعضی از رواة ذکر مجرد
چیزی که ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نکرد که بهمین سواری بآسمان رفت و
راوی دیگر ذکر کرد عروج بآسمان شاید که بسبب سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوبان را اسپ فرستند و مخصوص فرس خاص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب بفرستند
در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند ولله المثل الاعلی تعالی و تقدس و حکمت در بودن
براق بصورت فروتر از بغل و بلندتر از حمار نه بشکل فرس اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و امن بود نه در حرب و خوف
و از برای اظهار معجزه بوقوع اسراع شد بر مرکبی که موصوف نیست بدان در عرف و عادت حضرت شیخ سیف میفرمودند که نام
او براق است مشتق از برق و اشتقاق براق از برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی و قاضی عیاض گفته او را
براق از آن گفته که دو رنگ بود و شاة برقا میگویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه میباشد و صاحب
مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آن حضرت خواستی در رکاب نهاد براق سرکشی
کرد پس جبرئیل علیه السلام به براق گفت چه شده است ترا که سرکشی میکنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام
پس عرق کرد براق و بنشست تا آنکه در آرام شد نشست آن حضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق
آماده بود برای سواری انبیاء علیهم السلام و بعضی گفته اند که هر نبی را براقی بود باندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده
است که ابراهیم علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل
بچنین براق است والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بود هیچکس
یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود نه از راه استصعاب و سرکشی
چنانکه در حدیث جبل فرموده اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی او صدیق او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام
در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آن حضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد
بعد از آن در اثنای طریق صحبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را بر داشته ردیف خود ساخت
یا آنحضرت ردیف باشد پس از آن بمحض رعایت طریقه ادب و تکریم با آنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس سیر کردند تا بنخلستان
پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرود آ و نماز بگذار که این زمین یثرب است پس از آن بمدین رسید و بزمینی که گذشت که مولد عیسی
علیه السلام بود در بیت لحم و جا نیز جبرئیل گفت فرود آ و فرمود این چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد پس از آن شنید کسی را

معراج جبرئیل با آسمان و ظاهر حدیث آنست که تا آسمان سوار بود بر براق و سیر رفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارق
عادت است که بشر بر هوا سیر کند خصوصاً که سوار باشد بر چهارپا و همه در دست قدرت الهی سهل است و مقتضیت قدرت او
بجریان عادت و در بعضی روایات آمده که مراد او را باز داد و کوه بدان پدید و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود و بعد از آن
معراجی نهادند که بدان بالا بر آمد و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از رواة ذکر کرده
چیزی را که ذکر کرده است راوی دیگر اول ذکر کرد سواری براق تا مسجد اقصی و تصریح نکرد که بهمین سواری به آسمان رفت و
راوی دیگر ذکر کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد والله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت
محبوب رب العالمین بود چنانکه محبان محبوب را با مرکب فرستند و خواص خواص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب بفرستند
و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم اغیار بطلبند و لله المثل الاعلی تعالی و تقدس و حکمت در بودن
براق بهیئت فوق حمار و دون بغل نه بشکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و امن بوده نه در حرب و خوف
و از برای اظهار عجیبه بوقوع اسراء شد بر جانوری که موصوف نیست بدان در عرف و عادت حضرت شیخ میفرمودند که نام
او براق است نه فرس و بغل و اشتقاق براق از برق است بمعنی لمعان از جهت سرعت سیر وی قاضی عیاض گفته او را
براق از آن گفته که در رنگ او درخشندگی بود یا براقها میگویند که میان صوف ابیض وی طاقات سیاه می باشد و صاحب
مواهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آن حضرت پای در رکاب نهاد براق سرکشی
کرد پس جبرئیل علیه السلام به براق گفت چه شده است ترا که سرکشی می کنی سوار نشده است ترا هیچ یکی گرامی تر از محمد علیه السلام
پس عرق کرد براق و بنشست بزمین در ایام نشستن آن حضرت بر پشت وی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق
آماده بود برای سواری انبیا علیهم السلام و بعضی گفته اند که هر نبی را براقی بود باندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده
است که ابراهیم علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بمکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل
بچنین بیان است والله اعلم و وجه استصعاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بروی کسی
یا از جهت بعد عهد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این استصعاب براق برای ناز و طرب و افتخار بود نه بطریق استصعاب و سرکشی
چنانکه در حق جبل فرمود اثبت یا ثبیر فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و زمام
در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام ردیف آن حضرت بود و شاید که نخست در رکاب باشد
بعد از آن در اثنای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را برداشته ردیف خود ساخته
یا نخست ردیف باشد پس از آن بمقتضای طریقه ادب و تکریم آنحضرت کرده فرود آمده باشد والله اعلم پس سیر نمودند تا نخلستان
پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرود آ و نماز بگذار که این زمین یثرب است پس از آن بمدینه رسید و بزمینی که گذشت که مولد عیسی
علیه السلام بود و در بعضی روایات نیز جبرئیل گفت فرود آی و فرمود این چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و پس از آن شنید کسی را

که از راه یکسو می‌ست و میخواند آنحضرت را فرمود این کیست گفت سیر کن یا محمد و برو پس از آن گذشت بجماعه که سلام کردند
بر آنحضرت گفتند السلام علیک یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد پس
جواب سلام ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیا ست بقیه نمانده است از دنیا مگر چندان مقدار که
باقیمانده است از عمر آن عجوزه و آنکه آواز داد و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکردند امت تو دنیا را
بر آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند بر تو ابراهیم و موسی و عیسی بودند علیهم السلام و در روایات آمده است
که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بموسی علیه السلام که نماز میگذارد در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله و
چون انبیا زنده اند نزد خدا تسبیح میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه مکلف باشند بآن و بعد از ان گذشت
آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف امم و پیشینگان و بیان که در عالم برزخ و مثال بآثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول
و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد و بعد از ان رسید به بیت المقدس و ببست براق را بحلقه باب مسجد که آن را باب محمد
میگویند پس در آمد در مسجد و گذارد دو رکعت و ظاهر این دو رکعت تحیة المسجد بود و حاضر شدند ملائکه و متمثل گردانیده
شدند ارواح انبیا از آدم تا عیسی و ثنا گفتند مر خدا را و صلوات فرستادند بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اعتراف کردند
به تفضیل محمد پس اذان گفته شد و تکبیر بر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد را صلی الله علیه و آله وسلم علیهم پس
آن حضرت امامت کرد همه انبیا و ملائکه اقتدا کردند بعضی و اختلاف کرده اند علما که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود
نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سیاق حدیث چنانکه رانده شده آنست که درآمدن در بیت المقدس پیش از عروج باسمان
باشد پس نماز عشا بود و بر قول کسیکه گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که
آنحضرت باستجماع کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف بر انبیا نمود و بخاطر این مسکین گذشته بود که چه را
در هر دو حال نباشد هم پیش از عروج و هم بعد از ان و لیکن از نوشتن این خیال بی ذکر علمای حدیث و روایات ایشان
ملاحظه داشت بعد از ان در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین ابن کثیر که از اعاظم علمای حدیث و تفسیر است گفته که نماز گذاردن
آنحضرت با انبیا پیش از عروج و بعد از ان در هر دو حال است و گفته که در حدیث چیزی هست که دلالت دارد بر آن و هیچ
[illegible] انان و العجب از شیخ ابن کثیر رحمة الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
اقامت کرد در آسمان و آنچه متظاهر و متواتر اند بران روایات آنست که در بیت المقدس کرد و ظاهر آنست که بعد از رجوع
کرد اینجا چنانکه گوید شیخ که هر دو جا نمود و در هر دو حال بود با قطع نظر از کثرت و ظهور روایات و درایت و الله اعلم و چون
بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مسجد آورد جبرئیل دو ظرف از خمر و آوندی از لبن و مخیر گردانید که هر کدام را که
بخواهی اختیار داری پس اختیار کرد وی صلی الله علیه و آله وسلم لبن را گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و مراد بفطرت
اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی اختیار کردی علامت اسلام و استقامت را و این علامت آنست زیرا که سهل و

ملایمت طاهر و سائغست مر شاربان او شیر را و در عالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بیند که شیر بخورد تعبیر او آن
باشد که بهره از علم و دین یابد یا بحدیث رسد که کاتب حروف در بعضی منامات کوزه بود پاک پر از شیر شیرین سر دو دیده است و بهرا
فرو برده بخلاف خمر که ام الخبائث و جالب انواع شراست در هر حال و مآل و بعضی گفته اند که مراد بفطرت خلقت است یعنی
بنا خلقت بود است و نبات لحم و نشر عظم از وست و نخستین چیزی که می درآید جوف مولود را همان شیر است اعنی از وی و در آنست
و نیز مالوف و محبوب آن حضرت بود و خمر اگرچه در ان وقت مباح بود زیرا که قصه اسرا در مکه بود و تحریم خمر در مدینه اما عاقبت
امر وی حرمت بود یا اجتناب کرد از وی بجهت تورع و تعریض بآنکه وی حرام خواهد شد و آخر و نیز موافق صواب بود
در علم الهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت فاصاب الله بک اگر گویم که آن از خمر جنت بود با وجود آن
اجتناب کرد از جهت مشابهت و مضاهات و در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر را گمراه میشدند
امت تو وی افتادند در شرب خمر و امت تو در شرب این خمر دنیا می افتادند که ماده فساد و ماده خباثت است و در حدیث ابن
عباس رضی الله عنهما دو قدح آمده یکی از لبن و دیگری از عسل و در روایتی سه اوانی آمده از آب و لبن و خمر و ذکر عسل نیست
و بهر تقدیر مختار لبن افتاد و اتیان این اوانی نزد وصول بسدرة المنتهی نیز آمده صریح به الفاظ و در بعضی کتب آمده است
که انبیا علیهم السلام ثنا گفتند پروردگار را از میان ایشان ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین ثنا گستری و خطبه خوانی بلیغ و بفضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و
تقدس ایشان را زبان بگشادند حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم و صحبه اجمعین نیز زبان بگشاد و گفت شما ثنا
خوانده اید پروردگار جل وعلا را من نیز ثنا خوانی کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیرا و نذیرا للناس
اجمعین و انزل علی الفرقان فیه تبیان کل شیء و جعل امتی وسطا و جعل امتی هم الاولون و هم الآخرون و شرح لی صدری
و وضع عنی وزری و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس گفت ابراهیم علیه السلام بهذا فضلکم محمد بعد از ان معراجی
آوردند از جنة الفردوس و از یمین و شمال وی ملائکه و برآمد بران و رسید بآسمان و دید در آسمانها بعضی انبیا را
که مامور شده بملاقات آن حضرت و متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثل در بیت المقدس و سلام کرد بر ایشان
بوجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجائب حالات و غرائب حکایات که درین باب روایت کرده اند آنست
که چون آنحضرت باسمان ششم رسید بموسی و ازو بگذشت ازانجا برفت موسی بگریست گفت غلامی را بعد از من فرستادند
برگزیده اند که وی در آید از امت وی ببهشت بیشتر از انچه می در آیند از امت من و گفته اند که این بکای موسی علیه السلام
معاذ الله نه بود از حسد بود زیرا که حسد در آن عالم منزوع است از آحاد مومنین چه جای کسی که برگزیده است او را خدای تعالی
بکلام خود و رسالت خود و گردانیده است از اولو العزم بلکه این تاسف و تحسر است بر انچه فوت شد او را از اجر جزیل که مترتب
میگردد بر [illegible] در [illegible] بسبب انچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقتضی است تنقیص اجر ایشان را که مستلزم

تنقیص اجر او سبب زیرا که هر نبی را هست مثل آن که اتباع کرده است او را و بود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کثیر و عدد او کسیکه
اتباع کرده پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم کذا قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی حمزه که از عرفای مالکیه است گفته
حق تعالی نهاده است در دل انبیا رحمت و رأفت مر امت خود را و مرکب و مجبول ساخته است ایشانرا بر آن تحقیق گریست پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بر بعضی اموات پس گفته شد مر او را چه چیز در گریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است
و رحمت نمیکند خدا تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان را و بتحقیق گرفته اند انبیا علیهم السلام از رحمت خدا نصیبی وافر
پس هست رحمت در دلهای ایشان بر بندگان خدا بیشتر و افزون از دیگران پس از جهت گریست موسی علیه السلام
از جهت رحمت و شفقت مر امتش را زیرا که این وقت افضال بود و کرم و وقت افضال و هم حبیب کریم است تا خالص شود
خلع قرب و فضل همه پس امید داشت در آن وقت قبول و افضال که رحمت کند خدا تعالی امت او را ببرکات این وقت ساعت
و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بیشی کرده است طعنها یا دیگر نیست بر آن حضرت است نسبت بسبب و عرب نام میکنند
مرد مجتمع السن را غلام مادام که در وی بقیه از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد با نعام کردن
رب العزت جل جلاله و کثر افضاله استمرار قوت را تا سن کهولت تا دخول و سن شیخوخت و عدم دخول ضعف هرم در بدن
شریف وی و عدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه اطلاق کردند بعضی مردم در وقت قدوم آوردن
آنحضرت بمدینه اسم شاب برابی بکر رضی الله عنه و اسم شیخ با آنکه آنحضرت مسن بود از ابی بکر گفته بهمه مسکین از جهت
بود عدم طریان شیب بر آنحضرت مگر موی چند براس و لحیه شریف وی تا آنکه نظر در مردم بر ضعف نماید چنانکه بیان
این سخن در باب حلیه شریف گذشت و بتحقیق ظاهر شد اثر اعتنا و شفقت موسی علیه السلام با امت مرحومه در تخفیف
صلوة که از پنجاه به پنج آمد و گفته اند که اینهمه اعتنا در رحمت از موسی بدین امت مرحومه جهت آن بود که وی علیه السلام
خوانده بود در تورات صفات این امت را و آرزو کرده که ایشانرا امت وی سازد فرمود وی تعالی اینها امت احمد
خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از امت احمد کن و قبول ... تا آن بر داشته شد آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بسدرة المنتهی که بوی منتهی میشود اعمال خلق و علوم ایشان و از آنجا نزول میکنند امر و گرفته میشود احکام و نزد وی
وقوف میکنند ملائکه هیچ کس را مجال تجاوز از آن مقام و عروج از آن نیست و بوی منتهی میگردد آنچه صعود میکند از عالم
سفلی و نزول میکند از عالم علوی از امر عالم اعلی و تجاوز نکرد از آن هیچ یکی مگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم
و باز ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آن حضرت یا جبرئیل این چه جای باز ماندن و جدا شدن است این
جای غیبت که دوست دوست را تنها گذارد جبرئیل گفت اگر بمقدار یک سر انگشت نزدیک شوم سوخته شوم ع بگفتا فراتر
مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند * اگر یکسر موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم + و در بعضی روایات آمده که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من

آنست که بخواه اندر گاه که فراخ کنم روز قیامت بازوے خود را بر صراط تا بگذرند همه آن امت تو و ازین روایت
معلوم شد که سدرة المنتهی در آسمان ششم است و در روایت دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق می کنند
میان روایتین بآنکه بیخ وے در آسمان ششم باشد و شاخهاے وے در آسمان هفتم است و وجه تسمیه بسدره
که یعنی درخت کنار است مفوض و موقوف بر علم شارع است وے گویند که درین درخت سه صفت منفعت
است ظل مدید و طعم لذیذ و رائحه لطیف و بمنزله ایمان است که جمع مے کند قول و عمل و نیت را و ظل بمنزله
عمل است و طعم بمثابه نیت و رائحه بمنزله قول کذا قالوا و تواند که این درخت نشانده شده باشد در آسمان
چنانکه نشانده می شوند در زمین و نیز در قدرت شامل که چنانکه درختان در زمین نشانده مے شوند این در هوا
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هوا و تواند که مغروس باشد در تراب جنت چنانکه درختان وی و
درختان جنت نیز احتمال دارد که مغروس نباشد والله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی می برآید چهار نهر دو در باطن
و دو در ظاهر اما آنکه در باطن اند در بهشت میروند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و از حدیث ابی هریرة معلوم می شود
که چهار نهر از جنت اند نیل و فرات و سیحان و جیحان پس بعضی می گویند که بودن اینها از جنت باین معنی است که منافع
و خیرات اینها و نمو و بسیار است بعضے میگویند بعینه از بهشت برآمده اند والله اعلم و در احوال نیل چیزها نوشته اند
از عجائب و غرائب که عقل دران حیران ست و انهار ماء و لبن و عسل و خمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منطوق
قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون برآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزهای یاقوت و زبرجد جاری است و اوانی آن از ذهب و فضه و یاقوت و لؤلؤ و
زبرجد است و آب وے سفید تر از شیر و شیرین تر از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده
است ترا خداے تعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری میشود چشمه که آنرا سلسبیل مے گویند منشق می گردد ازو
دو نهر یکے را کوثر میگویند و دیگر را نهر رحمت و این نهرے است که چون عصاة از دوزخ سیاه سوخته برآیند چون درو
بغسل کنند در ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار پوشیده باشند ملخ و پروانه از طلا و بر هر برگ فرشته ایستاده و
وصف انتظام بیرون از حد قیاس و عقل است و درینجا نیز آمده برای آنحضرت اوانی از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را
چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا نیز نماز گذارد برای انبیاء و امامت کرد ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن پیش شد
بیت المعمور بر داشته شد اوان پرده اینچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند و را باین معنی گویا
میان وی و میان بیت المعمور حائل بود و قدرت نبود بر ادراک آن پس برداشته شد و طے کرده شد و در آورده شد
و بهر دیده بصیرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی است بمحاذی کعبه مکرمه تا آنکه اگر فرض کرده شود
افتادن او بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه ایست که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد از نزول او برداشته شد

بعد از وی بر آسمان در قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف میکنند او را و نماز میگذارند ملائکه چنانکه طواف
میکنند کعبه را آدمیان وی در آسمان بیت المعمور را هر روز هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند باز نمیگردند بسوی او
بار دیگر و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند و همچنین است از آن روز که پیدا کرده تا ابد و این دلیل است بر عظیم قدرت
پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق عظیم تر و بیشتر از ملائکه نیست و در روایتی است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر
مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست هیچ قطره از دریا مگر آنکه موکل است بروی فرشته و آمده است
که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند می در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و غوطه میزند در وی پس چون بیرون
می آید و می افشاند پر و بال خود را جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها
اند که نماز میکنند در بیت المعمور و باز بر نمی گردند بسوی وی و همچنین است در عدد ایشان انتهی نقل کرده است امام فخر الدین رازی
رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی و یخلق ما لا تعلمون که عطا و مقاتل و ضحاک که ائمه تفسیر اند روایت کرده اند از ابن عباس
رضی الله عنهما که گفت در یمین عرش نهری است از نور بمقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا می در آید در وی جبرئیل
هر سحر و غسل میکند در وی و زیاده میکند نور بر نور خود و جمال بر جمال خود و می افشاند و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که
می افشاند پر وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است که اینجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدای تعالی را و پیدا
میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که اگر در آسمانها از تسبیحات ملائکه فرشتها
پیدا میشوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خاصگان وی و صلحای امت پیدا
شده باشند والله علی کل شیء قدیر گفت صاحب مواهب که این در ما عدای ملائکه است که برای تعبد اند و ما عدای ملائکه موکل
بر نباتات و ارزاق و حفظه و موکل بر تصویر بنی آدم و ملائکه که نازل میشوند در سحاب و ملائکه که مینویسند مردم را روز جمعه و خزنه
جنت و ملائکه که می آیند متعاقب در لیل و نهار تا ضبط کنند اعمال بندگان را در شب و روز و هفتاد هزار فرشته که بر قبر شریف
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیند و حفوف میگردانند آنرا و آنها که تامین میکنند بر قرأت مصلی و آنها که میگویند ربنا
لک الحمد و آنها که دعا میکنند منتظران نماز را و آنها که لعنت میکنند زنانی را که هجر میکنند جامه خواب مردان را و بر هر یکی از
آسمانها فرشتگان اند که میگویند الله اکبر تسبیح جهت آمده است که هر ملکی از حمله عرش را روی هاست در جبهه و که نمیگردد بعضی
بعضی و اگر ملکی از ایشان بگستراند بازوی خود را بپوشد دنیا را ایک پر از بازوی خود و حمله عرش هشت فرشته اند با این عظمت
که مسافت از نرمه گوش تا گوش دیگر ایشان دو بیست سال و در روایتی هفتصد سال است و در کتاب العظمة مر ابی الشیخ را چیزها یاد
کرده که از عجائب العجائب است و ازینجا عظمت و کبریای خالق تعالی باید تصور نمود هر گاه که چنین خواهد بود فسبحان ذی الملک والملکوت
والعظمة والکبریاء والجبروت سبحانه سبحانه سبحانه آمده است که در معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون صعود کرد بر آسمان هفتم
ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دید که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و با وی قومی اند خوشروی سپید سلام کردم

بر ایشان و سلام کردند ایشان بر من است خود را دو قسم یافتم بعضی جامه‌های سفید دارند مثل قراطیس و بعضی جامه‌های چرکین پس
در آمدند همراه من آنها که جامه سفید داشتند بیت المعمور را محجوب ماندند آنها که جامه چرکین داشتند پس نماز گزاردم در بیت المعمور
با آنها که جامه سفید داشتند و سفیدی جامه کنایت از حسن اعمال است چنانکه در تاویل و ثیابک فطهر گفته اند در آمده که فرمود
نزد ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی خوش رنگ مانند قراطیس و قومی دیگر در رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس آمدند
این قوم در نهری و غسل کردند پس خالص شد از الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر در آمدند تا خالص شد الوان ایشان
تمام مثل الوان سفید روی خوش رنگ پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سفید رویان چه کسانند و این تیره رنگان
کیستند و کیست این نهرها که در شستند چیست این انهار که در آمدند در آن فرمود جبرئیل علیه السلام اینها که دیدی تست ابراهیم
علیه السلام و این سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را
با اعمال بد پس توبه کردند رحمت کرد حق تعالی بر ایشان و این انهار اول آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر و سقاهم
ربهم شرابا طهورا بعد از آن بالاتر رفت و بجای رسید که شنوده میشد آواز اقلام که کتابت می کنند بدان ملائکه اقدار الهی را
اگرچه قضا و قدر الهی قدیم است و لیکن کتابت آن حادث است و کتابت بلوح محفوظ کائنات و انجا شد است پیش از پیدا
کردن آسمان و زمین و جف القلم بما هو کائن اشارت بآنست و لیکن این کتابت در صحف ملائکه و در رنگ فروع منتسخ شد اصل
ست چنانکه در شب نصف شعبان و ایام و لیالی دیگر منتسخ میشود و می محو و اثبات میرود یمحوا الله ما یشاء و یثبت عبارت
از آنست چنانکه در آثار آمده است و در مواهب لدنیه از ابن قیم نقل کرده که گفته است اقلام دوازده اند و متفاوت در مرتبه
اعلا و اجل قلم قدر است که نوشته است پروردگار جل جلاله بدان مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عباده بن الصامت
رضی الله عنه نقل کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم یعنی چیزی که پیدا
کرده است خدا تعالی قلم است گفت مر او را بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس مقادیر خلائق را تا روز قیامت پس این قلم
اول اقلام است و اجل آن و بتحقیق گفته اند بسیاری از علمای تفسیر که این قلم است که سوگند خورده است حق تعالی بدان ثانی
قلم وحی است ثالث قلم توقیع است عن الله و رسوله رابع قلم طب ابدان است که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان خامس قلم
توقیع است از ملوک و نواب ایشان و باین سیاست و اصلاح کرده میشود امور ممالک سادس قلم حساب است که ضبط کرده میشود
بآن اموال مستخرج و مصروف و مقادیر آن و این قلم ارزاق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده میشود بآن حقوق نافذ گردانیده
میشود بوی قضایا ثامن قلم شهادت است که نگاه داشته میشود بآن حقوق الناس تاسع قلم تعبیر است و آن کاتب وحی منام تفسیر و تعبیر
و رؤیا است عاشر قلم تواریخ عالم و وقائع اوست حادی عشر قلم لغت و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است و آن قلم رد بر مبطلین
و دفع شبهات محرفین این اقلام است که بآن انتظام و مصالح عالم است و کافی ست در جلالت و فضیلت قلم که نوشته شده است
کتب الهی و سوگند خورده است بوی خدا تعالی در کتاب مجید خود انتهی پوشیده نماند که بعد از قلم الهی که اعلا و اجل است

و دمی ایستاده ست در دنیا و آخرت پس پیدا کردم فرشته را بصورت مرغی که ندا کند مرا بلغت وی تا داخل گردد از تو اشتیاق و لاحق
نشود مرا از هیبت چیزی که باز دارد مرا از فهم آنچه خواستم بعد از ان پرسید حق تعالی چه شد آن حاجت جبرئیل که درخواسته بود
از تو گفتم خداوندا تو داناتری بآن گفت قبول کردم حاجت او لیکن در حق کسیکه دوست دارد ترا و صحبت داشته است فرمود
پس گسترانیده شد برای من رفرف سبز که غالب بود نور او بر نور آفتاب پس درخشید بآن نور بصر من و نهاده شدم من بر آن
رفرف و برداشته شدم تا رسیدم بعرش پس دیدم امر عظیم را که نتوانند زبانها وصف آن کرد پس بچکید بمن قطره از عرش و افتاد
بر زبان من پس بچشیدم چیزی که نچشیده هیچ چشنده هرگز چیزی را شیرین تر از آن و حاصل شد مرا خبر اولین و آخرین و روشن گردید
دل مرا و پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را بدل خود و دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش و در فرقها طرا گویند در اصل
بساطی را گویند که رقیق باشد اندو بافته و جوان سخن یافته و اشعه که آنچه ذکر کرده شده است در حدیث قتل او حجابها
در حق مخلوقست نه در حق خالق عزوجل و حق سبحانه منزه است که محجوب باشد و پوشیده از چیزی دیگر که حجاب حقیقی گوید
بمقدار محسوس و محجوب خلق اند از حق تعالی بمعنی اسما و صفات و افعال و ببار مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را
از حجاب مقامی ست معلوم و نصیبی است ویرا او را که و معرفت مقسوم و ملائکه مقربین از انها که گرد عرش عظیم اند کروبیان
که مقربان درگاه اند محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس و قیومیت و صفات حجاب اند و ملائکه محجوب اند
و طبقات مختلفه اند هر یکی را از ایشان مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه محجوب اند از خالق پس قومی محجوب اند
برویت نعم از منعم و برویت افعال از فاعل و برویت اسباب از مسبب و قومی محجوب اند بعلم از علم و بفهم و بعقل از عقل و فهم
در معنی حجاب بنعم از منعم و باسباب از رب و قومی محجوب اند بشهوات مباحه و قومی بشهوات محرم و معاصی و سیئات و قومی
محجوب اند باموال و بنین و زینت حیوة الدنیا اللهم لا تحجبنا عنک فی الدنیا و الآخرة ذکره الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم
اجمعین و باید دانست که این شهود فتدلی که مذکور شده است و معبر بقاب قوسین او ادنی گشت و مذکور است او و شهود
معراج غیر شهود دنی فتدلی که مذکور است در سوره والنجم که آن نسبت برویت و قرب جبرئیل است بقول مختار و سیاق
آیه نیز ظاهر ست و ان در نسبت برویت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز حمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور ست
و از اتم کمال و غایت ادب و اجلال جناب ربوبیت و نگاهداشت حد عبودیت و نهایت سکون قلب و طمانینت باطن و عکوف
و اوامات بصر و بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات عظیمه از انها توجه و التفات نفرموده و میل و رغبت نکرده
چنانکه فرموده سبحانه ما زاغ البصر و ما طغی چنانکه بندگان خاص در حضرت ملوک می کنند و این کمال است که خاص اکمل البشر و
سید الرسل صلوات الله و سلامه علیه است و عادت نفوس ان است که چون در مقام عالی اقامت کنند مقام اعلی را استطلاع
و تشرف می باشد چنانکه کلیم علیه السلام چون بمقام مناجات و تکلیم رسید طلب کرد رویت را و این نوعی از سکر و انبساط است که
در مقام قرب از رعایت ادب باز دور می افگند و سید ما صلی الله علیه و آله و سلم چون در مقام قرب تمکین گردانیده شد وفا کرد حق آنرا و

گذشتم بشتران شما که در فلان جای آمده و گم کرده شتری را پس گرد آورده آنرا فلان مرد پیش پیش قافله شتر سیاه و سفید رنگ
است که بر وی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز اینجا میرسند چون آن روز آمد و نرسیدند قوم مشرف شدند و انتظار
بردند و هر گفت و گوی یاد کرده قریب بغروب شدن آفتاب بود که قافله رسید بران وجهی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصف کرده
بود و خاک در دهان دشمنان و منکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آن حضرت که روز چهارشنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک
غروب رسیده بود که هنوز نیامده پس آن حضرت دعا کرد و حبس کرده شد آفتاب تا آنکه رسید پس قدوم آوردند

**فصل اختلاف**

کرده اند قدیماً و حدیثاً از صحابه و تابعین و من بعدهم در رویت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پروردگار را در شب معراج
و عائشه و جمعی از صحابه سلف در جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفتم مر عائشه را ای مادر من آیا دید
محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عائشه تحقیق برخاست موی بر اندام من از این سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند
ترا که محمد دید پروردگار خود را پس تحقیق دروغ گفت پس از آن خواند عائشه این آیه را لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
وهو اللطیف الخبیر و در روایت مسلم آمده که گفت عائشه رضی الله عنها من حدثک ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة و امام نووی
و ابن خزیمه گفته اند که عائشه رضی الله عنها نفی نکرده وقوع رویت را بحدیث مرفوع و اگر با وی میبود ذکر میکرد آنرا و اعتماد
نکرده مگر بر استنباط از این آیه و تحقیق مخالفت کرده اند او را بعضی صحابه و صحابی چون گوید قولی را که مخالفت کنند او را غیر او از صحابه
نباشد آن قول حجت باتفاق و آیت را تاویلات است و ادراک اخص است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن نفی رویت
و ادراک معرفت حقیقت است و این منفی است چنانکه کسی خدا را ببیند و ادراک حقیقت و کنه ماهیت او نمیکند و بعضی گفته اند
که ادراک احاطه است و از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید و در حدیث
صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک لازم نمی آید از این عدم ثنا و ابن عباس رضی الله عنهما و تابعان او
او اثبات کرده اند و منقول است از ابن عمر که گفته فرستاد بابن عباس که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن
عباس نعم و گفت داد خدای تعالی خلت برای ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی علیه السلام و رویت برای محمد علیه السلام
و از حسن بصری منقول است که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد
دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروة بن الزبیر که اثبات وی جزم کرده است ... کعب احبار
و زهری و معمر و جز ایشان و همین است قول اشعری و مسلم از حدیث ابی ذر آورده است که وی پرسید آن حضرت
علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نوری انی اراه یعنی وی نور است چگونه ببینم او را و این حدیث معارض است
بآنکه در حدیث دیگر واقع شده است رایت نورا و از امام احمد نیز اثبات رویت منقول است و بعضی گفته اند که قول عائشه
رضی الله عنها را بچه چیز دفع کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده رایت ربی و قول پیغمبر اکبر است از قول عائشه
و حکایت کرده است نقاش از امام احمد گفت من میگویم بحدیث ابن عباس را و آه آه چندان گفت که منقطع شد نفس او و پرسید

مروان از ابو هریره رضی الله عنه که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف براه توقف رفته و گفته اند که جزم نمیکنیم بهیچ جانب نه باثبات و نه بنفی و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جانب دلیل قاطع نیست نهایت آنچه استدلال کرده اند بآن هر دو طائفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل و نیست مسئله از عملیات که اکتفا کرده شود درآن بادله ظنیه بلکه از معتقدات است و کفایت کرده نشود درو مگر بقطعیات و الله اعلم و قومی برانند که دید بدل نه بچشم و مراد بدیدن بدل نه علم و دانستن است که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی بجانه خلق کرد رویت را در دل وی چنانکه در چشم که قبیل پیدا نستن بدل دیگر است و دیدن بدل دیگر و باین تطبیق میکنند در قول عائشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر و انست که اختلاف در دیدن چشم است نه بدل و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد و الله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع و المآل گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین محمد الله بهدایة الصدق و الیقین که کلام علما و نظر بدلائل و اخبار و آثار همچنان است که مذکور شد اما این متعد اخلیان میکند که معراج اتم مقامات و اقصی کمالات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم که هیچ یکی از انبیاء او در آنجا با وی شرکت نبود و هیچ بشری و ملکی را گنجائش آن مقام نه پس عجب است که در آن مقام برسند در خلوت خاص در آیند و با علی مطالب و اقصی مسالت که دیدار است مشرف نگردانند و آنحضرت باین معنی راضی شوند اگرچه بکمال بندگی و ادب و سطوت کبریای حق ادراک این دارد که سوال نتواند کرد و از ذوق کلام مست گشته انبساط نتاید طلب دیدار نکند چنانکه موسی علیه السلام کرد از کمال محبت عجیب است که با حباب او حسن وار و کجا میکرداند که حجابی ما را این دولت بمطالب بمقامی آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب و سوال و انبساط گاهی نخواسته سید هند و اگر خواهند خواسته هم بدهند غریب آنست که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب بازماند و بیهوش شد بوفا آن لن ترانی جواب شافی و شانی بود تحقیق آنست که ناکامی موسی علیه السلام بجهت آن بود که مخصوص است این دولت بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم ندیده و باین دولت نرسیده دیگری را چه مجال که بطلب و بیابد و علما از قوم همه متفق اند برامکان رویت در دنیا بعد از امکان چه مانع باشد و خود مقام معراج در حقیقت از عالم آخرت است و هر چه در عالم آخرت بدنی است بدان گوئی بود دید و یافت و عوت و خلق و حکم مدارج الیقین کنند چنانکه گفته اند صحیح از دیده بی فرق ابد تا شنیده * والله اعلم

باب ششم معجزات آنحضرت که دلائل و آیات صحت نبوت و صدق رسالت اویست صلی الله علیه و آله وسلم معجزه امر خارق عادت که ظاهر گردد بر دست مدعی رسالت مقرون باشد بتحدی و معنی تحدی برابری کردن و کاری نمودن خواندن خصم را و طلب معارضه و تحقیق آنست که در معجزه تحدی شرط نیست چه بسیاری از معجزات از حضرت رسالت ظاهر شد که تحدی در آنجا نبود و مگر آنکه گویند مراد آنست که از شان وی تحدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و مشهور است که آنچه از مدعی رسالت واقع شود آنرا معجزه گویند و آنچه از غیر وی واقع شود و اگر مقرون بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد که ولایت عبارت از آنست کرامت است و آنچه از عوام مؤمنان از اهل صلاح و تقوی یابند آنرا معونت نامند و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند لیکن آنکه

تبارک اللہ رب العالمین و از دلائل نبوت او ست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط و کتابت نمی دانست و کتاب
نمی خواند و جاهل و ناخوانده مولود شده در قومی که همه امی و جاهل ناخوانده بودند الا ما شاء الله و ناشی شد میان ایشان و در
بلدی که نبود در وی کسی که بداند اخبار ماضیه را و سفر نکرد بشهر دیگر که در آنجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و بخواند پیش وی
تا بداند اخبار توریت و انجیل و احوال امم ماضیه را و تحقیق رفته بود معالم آن کتب و مندرس و محرف شده بود از معانی
و مواضع خود و باقی نمانده بود از متمسکین بدان و عالمین بدان مگر قلیل و نادر پس حجت کرد آنحضرت هر فریق را
از اهل ملل که اگر همه جمع شوند و اتفاق کنند و عالم جمیع شوند برای آن نتوانند آورد و این اول دلیل است بر آنکه این امریست که
از پیش خدا آورده و تصور باید کرد و دریافت باید که بی کسب و تعلم بوی چه رسید از علم و معرفت که علوم اولین و
آخرین بدان نتواند رسید و لقد احسن ما قال الشیخ السعدی رحمة الله علیه بیت یتیمی که ناکرده قرآن درست * کتب خانه
چند ملت بشست و باید دید و رسید که بهان جماعه که بجهل و نادانی و ناپارسائی در اسفل السافلین بودند و بصحبت وی
و فیض تربیت وی و تعلیم و تربیت وی در علم و عمل باعلی علیین رسیدند و ما ذاک الا من عند الله صلی الله علیه و آله و صحبه
و تربیه و کمالات و اگر در اخلاق و صفات و کمالات و اوضاع و آداب وی نگرد اول دلیل باید که هیچ بشری چون وی
مخلوق نشده که دعوی کند نبوت و رسالت را و مجرد معجزات البته هیچکس را شک و شبهه نماند و اقوی و اظهر و ابقی و اشهر معجزات
قرآن مجید است که باقی است و باقی خواهد بود تا روز قیامت و مشتمل است بر معجزات کثیره باین حساب که اقصر سوره
اقصر سوره ها آن که انا اعطیناک الکوثر است و چه مقدار مشتمل است قرآن بر مقدار این سوره هر یکی از مقدار و معجزات
و تکمیل وجوه اعجاز قرآن متعدد است و معرفت اعجاز آن بتفصیل آن موقوف بر معرفت آن وجوه چنانکه مذکور گردد
و معرفت اعجاز علی الاجمال بطریقیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تحدی کرد بدان و خواند ایشان را بمعارضه
و استیان بسورتی از مثل آن فرمود ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله الآیه پس باز ماندند و عاجز
آوردن چیزی از آن و اختیار کردند دیار و اموال خود را در مظنه هلاک و تلف آوردن که چنین بود و اگر می آوردند مثل آن
منقول افتاده و بیان مهالک کشیده اند بعضی علما از آنچه آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون کلامی که عاجز گردانید
ایشان را از آوردن مانند آن عجیب تر شد و اقوی تر است در دلالت از احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که آمده بود باهل فصاحت
و ارباب بلاغت و خطابت که کار و پیشه ایشان بود از جنس کلام ایشان که معلوم و مشهور است انقیاد و منع آن نزد ایشان پس
عاجز شدند ایشان از اتیان بمثل آن عجیب تر از عجز کسی که مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نزد احیاء موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که
ایشان طمع و توقع نداشتند در حصول آن و نبود علم ایشان بطریق وصول بآن بخلاف کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه
ایشان بود پس عجز ایشان نمود حجت رسالت است و این حجت قاطع و برهان واضح است که نتوانند شبهه را ایراد را نمود و
ابو سلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث و شراح است گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از عقل و جمال نزد اهل زمان

نبود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بجزم و قطع گفت که ایشان نتوانند آورد مثل آن پس اگر نمی بود علم وی بآنکه این امر
نزد خداست و واقع نمی شود خلاف در خبر وی از ان شک داد در عقل وی و نمی گذشت او را که قطع و جزم کند بر قول آنکه واقع
نمیشود چنانکه ولن تفعلوا و تحدی کرد آنحضرت و علم کرد ایشان را بعجز ایشان از معارضه و مقتضی این تبلیغ در رسوا ساختن و فریاد کردن بر ایشان بس
اشهاد و نتوانست هیچ یکی از ایشان که فرود آید بمعارضه و بایستد درین مقام باوجود دواعی و تظاهر و توافق بر معارضه گفت
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس راضی شد نفوس ایشان
بننگ و عار و هتک حرمت و در خبر آمده است که عتبه بن ربیعه که او شقیا از قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت
نیز در گوشه مسجد تنها نشسته بود یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا
با ما آید از پیکار و بگذرد از ما گفتند برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و نشسته با وی
سخنان گفت و ترغیب کرد و مال و منال و هرچه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه را شنید پس از ان فرمود
فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی بشنو گفت بگو بکن هرچه خواهی پس فرمود بسم الله
الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا پس چون شنید عتبه گوش نهاد و با آن
و خاموشی گزید و انداخت هر دو دست پس پشت خود و تکیه کننده بدان پس میخواند آنحضرت تا رسید آنحضرت به آیه سجده را
که درین سوره است پس سجده کرد بعد از ان فرمود شنیدی یا ابا الولید گفت شنیدم گفت اکنون تو مشغول باش بآن و از پیش وی برخاست
عتبه نزد قوم آمد چون دیدند او را بعضی از ایشان گفتند والله آمد عتبه با غیر آن روی که رفته بود پس چون نشست میان ایشان گفتند او را چه خبر
شنیدم من قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن والله این شعر نیست و نه سحر و نه کهانت ای معشر قریش بگذارید او را و بازمانید که وی
پس بخدا سوگند خواهد شد این قول او را شانی عظیم و خبری عجیب بخدا و شما میدانید چون می خواند می گوید در دعا نمی شود و دعا
که میکند بر زمین نمی افتد می ترسم من که نازل شود عذاب رواه البیهقی وغیره و در حدیث اسلام ابوذر که برادرش انیس
که انیس نام داشت بقصد استکشاف و استخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده بود آمده و گفت ابوذر
والله نه شنیدم و ندیدم من شاعرتر از برادر خود انیس دوازده شاعر را در جاهلیت شکست داده که یکی از ان منم وی
بمکه رفت و خبر آنحضرت را من آورد گفتم چه میگویند مردم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است ساحر است بخدا سوگند من بحقیقت
شاعرم و شنیده ام سخنان کاهنان را نیست وی شاعر نیست سخنان او سخنان کاهنان وی صادق است ایشان کاذبند
ولید بن مغیره زعیم قریش و سر آمد ایشان بود در فصاحت و بلاغت باره قرآن مجید شنید وی و گفت والله ان له لحلاوة
وان علیه لطلاوة بخدا سوگند بدرستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر را نیست وان اعلاه لمثمر وان
اسفله لمغدق و بدرستیکه بالای او میوه دارست و پایان او سیراب است و ما هو بقول البشر و نیست قرآن قول بشر وانه لیعلو وما
یعلی و بدرستی وی بلند میشود بر همه و بلند نمیگردد بر وی چیزی می گفت این ولید بقوم خود بخدا سوگند که نیست در میان شما

مردی و داناتر باشعار از من و نه داناتر باشعار جن بخدا سوگند نمیماند آنچه میگوید به سخنان ایشان و در خبر دیگر آمده است
که موسمی بود که قبائل قریش آنجا حاضر بودند پس ولید بن مغیره گفت وفود عرب همه حاضر آمده اند اجماع کنید و متفق شوید بر یک رای
و تکذیب نکنید بعض شما بعض را و اختلاف نکنید میان خود پس گفتند که همه باتفاق میگوییم که کاهن ست گفت ولید والله نیست
وی کاهن و نیست قول وی زمزمهٔ کاهن و سجع وی گفتند پس میگوییم مجنون ست گفت والله نیست وی مجنون وی اعقل
ناس ست گفتند پس میگوییم که وی شاعر ست گفت نیست وی شاعر ما شعر را می دانیم و همه اقسام او را شناسیم رجز و هزج
و قریض و مبسوط و مقبوض او و وی شاعر نیست گفتند پس میگوییم که وی ساحر ست گفت والله نیست ساحر و نفث و عقد وی
و گفت هر چه شما میگویید از اینها من میدانم که باطل ست رواه ابن اسحاق والبیهقی و گفته اند که این قرآن اگر نوشته
یابند او را مصحفی در بیابانی و ندانند که نهاده است او را اینجا و که آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه و اذهان
مستقیمه که وی منزلست از پیش خدای عز و جل و قدرت نیست بشر را بر تالیف وی و چون آمده پرورش است گوییم که نیکوترین خلق
و پرهیزگارترین ایشان و گفته وی که این کلام خداست و تحدی کرد خلق را بدان که سوره مانند آن بیارید همه عاجز آمدند
دیگر چه جای شک و شبهه است این وجه اجمالی است برای معرفت اعجاز قرآن و آسان ست سلوک طریق آن و شریک
ست در آن عالم و جاهل و مناسبت آن مذهب که میگویند ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبر ست صلی الله علیه وآله وسلم
و ثبوت نبوت پیغمبر بمعجزات دیگر و اما طریق تفصیلی که در وی اثبات اعجاز قرآن بفصاحت و بلاغت و غرابت اسلوب و اخبار
غیوب و جز آن ست و مناسبت که بمذهب دیگر که می گویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجوه است و ثبوت نبوت به
القرآن این مخصوص ست بعلما که معنی فصاحت و بلاغت را ادراک می کنند و اما وجوه معرفت اعجاز متعدد ست اول
ایجاز و بلاغت ست چنانکه قول سبحانه ولکم فی القصاص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که عدد حروف آن ده ست معانی کثیره
و حکایت کرده است ابو عبیده که اعرابی شنید مردی را که میخواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی قاری گفت چیست
سجده گفت سجده کردم فصاحت این کلام را شنید اعرابی دیگر مردی را که میخواند فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا گفت گواهی
میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد خواب رفته بود
ناگاه مردی آمد از امرای روم و بر سر وی ایستاد در حالیکه گواهی میداد بحق و بود که نیکو میدانست زبان عرب او گفت
شنیدم یکی از اسیران مسلمانان را که میخواند آیتی از کتاب شما پس تامل کردم در آن و دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده
شده است بر عیسی ابن مریم احوال دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیه این ست ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه
فاولئک هم الفائزون و حکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری را که تکلم میکند بکلامی و فصاحت وی اصمعی را
تعجب کرد در فصاحت وی پس گفت آن دختر که آیا فصیح می پنداری تو آن کلام مرا بعد قول الله تعالی واوحینا الی ام موسی
ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین جمع کرده است در آیه

احد و میان دو امر ودی ده و خبر دوده بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن السیئة فاذا الذی بینک
و بینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و مانند آن از آیات در ایجاز و کثرت معانی و لطف
عبارت و حسن تالیف حروف و تلازم کلمات و همچنین در سیر قصص طویل و اخبار قرون سالفه که سست میگردد در عادت فصحا کلام در آن
و سپرد آب و رونق در آن مثل قصه یوسف با آن درازی آن ربط کلام بعضی ببعضی و التیام و تناسق عبارت دلائل باهره است
مر متاملان را و عبرت و تبصرت مر اولی الالباب را و در یافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشانست و زبان دانان
شدن بکلام ایشان اگرچه علمای عربیت درین فن علمها ساختند و کتابها پرداختند اما آنچه جاهلان عرب و زنان و غلام ایشان
بذوق و وجدان و سلیقه خود در یابند علما و مردان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند در یافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم
عجیب و اسلوب غریب که فواصل و مقاطع مخالف و مباین سائر کلام عربیست و مناهج نظم و نثر و خطب و اشعار و ارجاز و اسجاع
ایشان که و منتهی بران داین و صفی زائدیست که ممتاز ست بدان از کلام ایشان و متنبه میگردد بدان یا بودن کلمات و حروف
از جنس کلام که مستعمل اند در نظم و نثر ایشان و این امر یست که حائر بوده اند در آن عقول ایشان و متحیر و متوله است در وی
اعلام ایشان که راه نیافتند بدان در جنس کلام خود و طاقت نیاوردند بمعارضه آن و ازین ظهور دلیل قاهر و سطوع برهان باهر
و لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآن را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان لیس آن بسبب وی
ابو جهل و زجر کرد و انکار شد بر وی و همچنین سائر اشقیاء قریش که حاذق و ماهر بودند بفصاحت و بلاغت و فضلا بودند و
عارف بودند باسالیب کلام و طرز سخن متحیر شدند و معترف میگشتند و در آخر بجهت سابقه شقاوت بهاویه در رفتند حکایت کرده
شده است از بعضی مغروران و نادانان که قصد معارضه وی کردند مخذول و محروم باز گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی
[illegible] که بلیغ و فصیح اندلس در زمان خود بود و شهرت بی نظیر بود درین باب قصد کرد که معارضه قرآن کند
پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست که بر نشان آن چیزی سازد و بر منوال آن سخنی بافد نتوانست کرد و حاصل شد
او را خشیت و هیبت که توبه کرد و انابت نمود و ابن مقفع افصح وقت بود ساخت کلامی را و گرو اضداد آن و تفصیل و تمام نهاد آن را
سوره بر طرز سور قرآن بگذشت روزی بصبی که میخواند در مکتب این آیه را و قیل یا ارض ابلعی ماءک الخ پس باز آمد و محو کرد
آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم بخدا که این کلام را هرگز معارضه نمیتوان کرد نیست این کلام بشر ثالث
از وجوه قرآن تضمن و اشتمال اوست باخبار و بغیبها واقع و کائن نشده و پس یافته شد چنانکه وارد شده و خبر داده مثل
قول وی تعالی لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و قول وی سبحانه و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی لیظهره
علی الدین کله و قول وی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیة و قول وی اذا جاء نصر الله و الفتح الی آخرها
و قول وی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و همچنین شد که هیچ یکی از اعداد ملاحده و معطله و قرامطه جمع کردند کید و
مکر و حول و قوت خود را اقتاد و گشتند بر اطفاء نور وی و تغییر ندادند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در شک نینداختند مسلمانان

و در حرف از حروف وی و قول وی سیهزم الجمع و یولون الدبر و قول وی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الآیة و قول وی سبحانه
ولا تمنونه ابدا و قول وی ولن تفعلوا و امثال این آیات و اخبار رابع اخبار وقائع و حوادث کائنات سالفه از آنچه
نشنیده ایشان و نمیدانسته مثل قصه اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی القرنین و قصه یوسف و برادران او
و لقمن و ابن وی و قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه در شرائع دائره و علوم اولین و
آخرین از آنچه نمیدانسته آنرا مگر بعضی از احبار اهل کتاب که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلیم آن پس آورد آنرا قرآن بر وجه
آن که ذکر کرد نص آنرا اگرچه اعتراف میکردند بدان از روی صدق و صحت آن و میدانستند که آنحضرت امی بود و نخوانده و ننوشته و
مشغول نشده بمدارسه و مجالسه و بیرون نرفته از ایشان و تعلم نکرده و نشنیده از علما و با وجود آن خبر داده از آنچه در توریت
و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیا علیهم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفائی ندارد و محسوس است
انکار آن حکم انکار بدیهیات و محسوسات دارد و کائن و ثابت است در ذات قرآن و نیست مجال نزاع و شک در آن وجوه
دیگر نیز که قبیل صفات قرآن است ذکر کرده اند که ممتاز و منفرد است قرآن بدان و شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن
یکی آنکه عارض میگردد خوف در دلهای سامعان و اسماع ایشان نزد سماع قرآن و ظاهر میگردد هیبت قاریان آنرا
نزد تلاوت آن و این بر کافران و مکذبان بیشتر و عظیم تر است و عظمت و جلال و قهرمان او بر ایشان غالب تر فرق آنست که
بر مکذبان و منکران ثقیل می آید استماع وی و زیاده میکند ایشانرا نفور و تنگ میگرداند سینه ایشانرا و دوست میدارند
انقطاع او را و مکروه میدارند استماع او را و مومن مصدق زیاده میگردد رعب و هیبت او و می افزاید ذوق و شوق
او و حاصل میگردد باطن او را انجذاب و خشیت و ارتیاع و انشراح و انجذاب بانه وجود و میل و محبت قلب و تصدیق قال الله
تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته
خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت طبیعیه قرآن عظیم است اگرچه سامع
از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود از انسان و جهال و عوام الناس که از شنیدن
آن متاثر و متنبه شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت کرده اند از نصرانی که گذشت بر مجلسی ایشان
ایستاد و گریست گفته شد مر او را از چه میگریستی گفت گذشت میگریم از لطافت این نظم و ذوق طربی که حاصل شد از
شنیدن قرآن عظیم طاری جماعه را پیش از اسلام به ایمان آوردند فی الحال بی توقف و امهال چنانکه روایت کرده اند از جبیر بن
مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید باین آیه ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون
ام هم المصیطرون نزدیک شد دل من که بپرد و جان من که برآید و این اول حالی بود که ریخته شد ایمان در دل من و عتبه بن
ربیعه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدهوش و متاثر شد پس رفت نزد قوم خود و گفت والله کلامی شنیدم از محمد علیه السلام
بکلام که شنیده است گوش من مانند آن کلام و ندانستم که چه گویم او را و لیکن ثابت ماند بر کفر و ایمان نیاورد و [illegible]

ازینجا معلوم شد که ایمان عطای باریتعالی است و علم و قرآن در آن کفایت نمیکند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم
دلیل آنست و بعضی از وجوه آنست که قاری قرآن ملول نمیشود و سامع آن مکروه نمی‌پندارد و بلکه زیادت میگردد حلاوت
و نشاط محبت و تازگی و لذت گرفته میشود و بسبب خواندن آن یافته میشود و بتلاوت وی در جمیع حالات بخلاف
کلامهای دیگر اگرچه در حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشد نزد تکرار مخل و مکروه می‌گردد چنانکه مجرب است و نیز
و ... است و ما کان و منافقان و اعدا و ... الاخبار او از وجوه اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف را
که معهود نشود عرب را و آنحضرت را نیز پیش از نبوت معرفت آن و قیام بدان و محیط نبود بآن علم هیچ یکی از علما و امم
و مشتمل نبود بدان هیچ کتابی از کتابهای ایشان پس جمع کرد بیان علم شرایع و محاسن آداب و شیم و مواعظ و حکم و علوم و سیر
انبیا و امم و اخبار و آخرت به وجه اکمل و اتم و تنبیه کرد بر طریق حجج عقلیه و براهین یقینیه و ادله ... بر صفات کمال صانع و
توحید وی جل اسمه قال الله عز و جل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نزلنا علیک القرآن تبیانا لکل شیء و لقد ضربنا للناس
فی هذا القرآن من کل مثل و قال الله تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هذا
بیان للناس و هدی الآیة و از عجایب آنکه جمع شده در وی دلیل و مدلول زیرا که احتجاج و استدلال کرده میشود بنظم
قرآن و حسن وصف و بلاغت وی و در اثنای آن در امر و نهی و وعد و وعید است پس تالی فهم میکند و از نظر آن حجت را
و حکم را معا از کلام واحد و از جمله وجوه آنکه گردانیده است و را حق سبحانه ... نه میشود زیرا که منظوم سهل است بر نفوس ...
در قلوب و اوقع است در اذان و احلی است بر افهام و میل است بوی طباع و اسرع است بسوی او اهوا و از جمله خصایص اوست ...
آسان فرموده است حفظ قرآن را بر متعلمین و قریب آن بر متحفظین را قال الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر و امتهای دیگر
یاد نمی‌شستند کتب خود را اگر نادر و قلیل از ایشان چه جای جماعه با وجود درازی عمر و مرور سنین و قرآن مجید آسان است
حفظ آن مر صبیان را و غلمان را در اندک مدت و از جمله اینها ملکت بعضی اجزای او بعض دیگر را و ائتلاف انواع و التیام اقسام
و حسن تخلص از قصه بقصه دیگر و خروج از مثالی بمثالی دیگر با وجود اختلاف معانی و اشتمال سوره واحده بر امر و نهی و خبر و استخبار
و وعد و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب و غیر ذلک بی آنکه خللی گردد در فصول آن و کلام فصیح چون
عارض میگردد او را مثل این اختلاف در اقسام ضعیف میگردد قوت و سست ... او میگردد و متقلقل می‌گردد الفاظ و ...
میشود عبارات او و از وجوه اعجاز قرآن بودن اوست آیه باقیه و تکفل حق سبحانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرموده انا نحن نزلنا
الذکر و انا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر رهبان و احبار گذاشته است لاجرم متطرق گردید تغییر و تحریف
فرموده تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه سایر معجزات انبیا علیهم السلام منقضی و منتهی گشته با انقضای
اوقات و انتهای ازمان ایشان و باقی نماند از وی جز قرآن عزیز که با هر ... آیات او ظاهر است معجزات او باقی است تا امروز
که هزار و سی و پنج سال بر وی گذشته و هر عصر مملو بوده از علمای بیان و مکمل اهل لسان و ائمه بلاغت و فرسان کلام و جهابذه براعت

و ملاحده و اعدای دین و دنیا وارد کرده هیچ یکی بچیزی در معارضه آن تالیف نکرده و بمناقضه آن دفتار نشده بطعن صحیح و قدح
صریح بلکه هر که قصد آن کرده در دائره عجز و خواری مبتلا شده و به یک وجه اعجاز قائل نشده حالانکه اعجاز قرآن وجوه کثیره دارد و
اکثر آن راجع به بلاغت و فصاحت و واجب نیست که هر کدام از ادای سوره وی با علاحده ساخته شود مگر [illegible] در فنون
بلاغت و حقیقه اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد و ما بعد آن از خواص قرآن و عجائب صفات او ست و بالله التوفیق
وصل معلوم شد که قرآن مجید اعظم و اعلا و اجلی معجزات حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است صلی الله علیه وآله وسلم
و دیگر معجزات انشقاق قمر و نبع ماء و تکثیر طعام و نطق جمادات و جز آن نیز عظیم اند بعضی بالغ بحد تواتر و شهرت و بعضی آحاد
بحد احاد اند و لیکن بتعدد طرق مجموع مشهور گشته و معجزات آنحضرت بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شده و آنرا ارهاصات
خوانند و ارهاص یعنی بنیاد نهادن گویا وی حکم اساس نبوت و رسالت اند و بعضی در زمان نبوت و بعضی دیگر بعد از حلت وی
چنانکه کرامات اولیای وی است که همه معجزات آنحضرت اند و دلالت دارند بر صحت نبوت و صدق رسالت وی صلی الله
علیه وآله وسلم اما شق قمر ابهر و اظهر معجزات است که آنحضرت است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن
قرآن عظیم که فرموده اقتربت الساعة وانشق القمر و مراد وقوع آنست در دنیا و باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران و حمل انشقاق
روز قیامت را میکنند آنرا اقوال وی مباینه و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نگویند این را روز قیامت
بتحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دو پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک پاره بالای کوه و
پاره دیگر پایان وی و در روایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه و گفته اند طلب کردند کفار قریش از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آیتی را و گفتند که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد آنحضرت بقمر و دو شق شد و دیدند جبل حرا را در میان و فرمود
آنحضرت علیه السلام شهدوا پس گفتند کفار بتحقیق سحر کرد شما را ابن ابی کبشه و گفتند یکی از ایشان اگر سحر کرده شما را نتواند
اهل زمین را سحر نتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و خبر دادند از او پس گفت ابوجهل علیه اللعنة هذا سحر مستمر و ابن
عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث یعنی حدیث انشقاق قمر روایت کرده شده است از جماعه
کثیر از صحابه همچنین روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و روایت کرده اند از ایشان جم غفیر و [illegible] تا رسیده است بما و تائید
شده است بآیه کریمه انتهی و همچنین معلوم و مشهور است بدان کتب احادیث متقدمین و متاخرین با کثرت طرق و تعدد
اسانید و در مواهب لدنیه آورده که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر
متواتر است منصوص علیه است در قرآن و مروی است در صحیحین و غیرهما از طرق کثیره صحیحه که شک کرده نمیشود در تواتر و صحت آن
و انکار کرده این معجزه را بعضی مبتدعه که موافق اند مر فلاسفه را بنا بر عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و
علمای دین و متابعان ملت میگویند که انکار نیست عقل را در آن و شمس و قمر مخلوق خدا اند میکند در آنها هر چه میخواهد چنانکه
در احوال قیامت در نصوص مذکور است و تاویل بعضی ملاحده که اگر واقع میبود این نقل بطریق تواتر مشترک میبود

تامه اهل زمین در معرفت آن و خصوص نمی بودند بآن اهل مکه زیرا که این امریست در حس ظاهر و مشاهده و دواعی متوافر ست
بر روایت امثال آن از امور غریبه و نقل اشیای غیر معهوده و اگر این صحت و اصلی میبود همیشه نوشته می شد و اشاعت نموده میشد
در کتب سیر و تنجیم و جائز نیست بود اطباق و اتفاق ایشان بر ترک آن و غفلت از آن با جمیع جلالت شان و وضوح قرآن جواب
داده اند از وی علمای کلام این قضیه بسیر و شنت از امور یکه ذکر کرده اند ایشان که این چیز نیست که طلب کرده اند قومی خاص
از مردم و واقعشده در شب و مردم در شب اکثر در خواب می باشند و اگر بعضی بیدار اند درون خانها و زاویها ساکن و مستتر اند
و آنکه در صحرا باشد و بیدار باشد نادر ست و این امری بود که بلحظه واقع شد و شاید که در آن وقت سائر مردم را مانعی از مشاهده
آن واقعشده باشد مثل سحاب و جبال که حائل باشند یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد ایشان را
از آن مثل اسمار و حکایات مانند آن و مستبعد نیست که همه نظر بقمر دوخته باشند چنانکه اصلا از آن غافل نباشند مگر کسانیکه بجهت
که مقصد روییت مشرف و مترصد وقوع آن باشند و گاهی می باشد قمر در بعضی منازل که ظاهر میباشد در بعضی آفاق و بعضی
و ظاهر باشد بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف و کسوف در شهری دیده میشود و در شهری دیگر و در بعضی شهرها کلی دیده
میشود و در بعضی شهرها جزئی و در بعضی شهرها نمیدانند آنرا مگر کسانیکه دعوی علم آن دارند بحساب و دیدن و نمودن زوال حق
در قدرت الهی ست هر کرا خواهد نماید و هر کرا خواهد ننماید و مقصود نمودن بجماعه مخصوص بود که تحدی کرده بودند و در خواسته
بودند این آیت را از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را نمودند و دیگر آنرا ننمودند و خود مسافران از اطراف آمده خبر دادند تمام عالم را
چه در کار است شیخ در مواهب لدنیه میگوید که آنچه ذکر می کنند بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و
بیرون رفت از آستین شریف اصلی ندارد چنانکه شیخ بدرالدین زرکشی از شیخ خود عماد بن کثیر نقل کرده و الله اعلم و اما رد شمس
یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد فرو رفتن آن نیز معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است اسما بنت
عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و سر مبارک وی در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذارد و
وی نماز عصر را رضی الله عنه تا آنکه غروب کرد فرمود آنحضرت آیا نماز عصر گزاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا
این بنده تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب
کرده بود بعد از آن دیدم که طلوع کرد بعد از غروب و افتاد شعاع او بر جبال و ارض این بود قصه در صهبا بود و تمام کلام درین حدیث
در غزوه خیبر بیاید ان شاء الله تعالی و فصل دیگر از معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مکرر واقعشده است
در مواطن عدیده و مشاهد عظیمه و روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی بتواتر معنوی روان شدن چشمها
از میان اصابع مبارکه وی و شنیده نشده است این معجزه از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگرچه بیرون آمده چشمها از سنگ بدست موسی علیه السلام
و شک نیست که بیرون آمدن آب از میان اصابع رائع تر است و عجیب تر زیرا که بیرون آمدن آب از سنگ از روی عموم معتاد است بخلاف بیرون آمدن آن از گوشت و پوست
و استخوان و تحقیق روایت کرده اند این حدیث را جماعه از صحابه و مشهور از آن حدیث انس و جابر و ابن مسعود است اما حدیث انس

در صحیحین وارد شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در حال آنکه در آمد وقت نماز دیگر و جستند مردم آب وضو را
و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو پس نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس
دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی بجوشید آب از میان انگشتان
و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مر انس را چند کس بودید شما گفت سیصد کس و در حدیث ابن شاهین از انس
آمده که گفت بودم من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه تبوک پس گفتند که یا رسول الله تشنه شده اند شتران ما و
چارپایان ما فرمود آیا هست چیزی از باقی آب پس آمد مردی بچیزی از آب در مشک که فرمود بیارید کاسه را پس بریخت آب
در آن کاسه و نهاد کف دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم پس آب دادیم شتران را و چارپایان را و پر داشتیم باقی آن را و در حدیثی از انس خبر آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجای
قبا پس آورد شخصی از میان بعضی خانها قدحی از آب پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را و هیچ
نگنجید دست مبارک او در قدح پس در آورد چهار انگشت شریف را بغیر انگشت ابهام پس در آمد از انگشتان شریف وی آب الحدیث
و از جابر در صحیحین آمده گفت جابر تشنه شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوه بود که وضو میکرد از آن و روی آوردند مردم گرد وی
صلی الله علیه وآله وسلم گفت چه حال دارید برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و بنوشیم آن را
مگر همین که نزد شما ست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در رکوه پس بجوش در گرفت آب مانند چشمها پس خوردیم آب
و وضو کردیم گفتند بجابر چند کس بودید شما گفت اگر صد هزار کس میبودیم کفایت میکرد ما را بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم
از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط که یافته نشد آب مگر قطره چند در مشکی پس بفرمود تا آن را در کاسه تفریغ کردند پس دست شریف
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را با آب خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس برداشت
دست از کاسه و کاسه پر بود و روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود در صحیح
آمده از روایت علقمه که گفت ابن مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نبود با ما آب پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجویید کسی را که با وی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بریخت آنحضرت آب را در ظرفی و
نهاد دست مبارک خود را در آب تا آخر حدیث اگرچه یکی از صحابه نقل کرده مثل انس یا جابر مثلاً در حقیقت گویا همه آن جماعت که حاضر بودند
راوی و حاکی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی ورزیدند چنانکه جبلت انسانی است و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم
اجمعین بود باین نکته خبر داده اگر در پیش جماعه صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه روایت کنند
فتدبر و حدیث نبع ما از ابن عباس نیز بطرق متعدد آمده است و سوالی که درین حدیث است آنست که چه حکمت ست در آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و چشمها پیدا شد چرا از نخست چشمها نه
آمد جواب میگویند که این از جهت ادب حضرت خداوند جل جلاله است که ایجاد و ابداع معدومات منفرد است بی اصل ماده بلکه

آب در وی قلیل بود و بمعجزه و دعای آنحضرت در ان برکت حاصل شد کذا قالوا والله اعلم و ازین قبیل و مثال این معجزه است تکثیر
ماء قلیل و روان شدن بسیار بدعوت وی صلی الله علیه وآله وسلم در صحیح مسلم از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه غزوه
تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر صحابه را رضی الله عنهم اجمعین بدرستی شما می آیید اگر خواسته است
خدا چشمه تبوک را وقت روشن شدن روز پس هرکه بیاید آنرا باید که دست نرساند و مساس نکند آب آنرا تا من بیایم گفت معاذ
پس آمدیم بآن چشمه را حال آنکه پیشتر رسیده بودند ازما دو مرد و چشمه باشند و وال بود که میدرخشید ترشح میکرد از وی آب پس
پرسید آنحضرت آن دو مرد را آیا مساس کردید دست خود را بآب را گفتند نعم پس دشنام کرد ایشانرا و گفت آنچه خواسته بود
خدا عزوجل پس کاوید صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند پس چیزی چند از آب با دهی که او را [illegible] مثل حسن [illegible]
پس شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف خود را و انداخت آب را در چشمه پس شد آب بسیار پس نوشیدند مردم
بعد از ان فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر دراز شود ترا حیات که بینی اینجا را که پر کرده شود بباغها این دعا راست پیش بینی
را نیز شده و این خبر دادن نیز از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اخبار بغیب است فهی اوفی و افراز معجزات است لا تعد
ولا تحصی و در قصه حدیبیه آمده که هزار و چهار صد کس بوده اند و چاه وی سیراب نمی گردانید پنجاه شاة را پس کشیدند آب را و
نگذاشتند در ان یک قطره پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر لب چاه و برآورده شد دلوی از آب و وضو کرد در ان
و انگند در ان آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس جوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانید شتران خود را و در روایتی آمده
که بیرون آورد تیری از ترکش خود و انداخت در چاه پس جوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر چنانکه گذشت
در حدیبیه بر آمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده در میان این دو قصه مغایرت است جمع کرده اند میان قصتین که هر کدام
در وقتی بود پس حدیث جابر نزد حضور وقت نماز بود چون وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب که در رکوه بود در چاه انداختند
پس بسیار شد آب در چاه و از ابی قتاده آمده است گفت خبر داد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی اسفار خود گفت
سیر کنید شما شبانگاه و میرانید تمام شب و می آئید بر آب فردا انشاء الله تعالی پس روان شدند مردم بی میل و التفات بیکدیگر
و رعایت نکردند حق صحبت را از جهت اهتمام طلب آب و حرص بدان و چون آخر شب شد نهاد آنحضرت سر خود را تا خواب کند فرمود
باصحاب نگاه دارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید که نماز ما را فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد پیغمبر خدا بود
وقتیکه خورشید تافته بود بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار شدند تا بلند شد آفتاب پس
فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود و در وی چیزی از آب پس وضو کرد از ان رکوه و باقی ماند در وی چیزی از آب فرمود
نگاهدار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود و اذان گفت بلال پس نماز گذارد آنحضرت نماز بامداد و سوار شد تا رسیدیم بهنگامی که
گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتم یا رسول الله هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس خواند رکوه را و نهاد دهن مبارک
خود را در سر وی پس ریخت آب از رکوه و میدید مردم آنرا پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم نکنید و خوش دارید

یعنی سوای خادمان و غلامان و شتران وغیره ۱۲

خلق را همه را سیراب پس همه سیراب شدند و سیصد کس بودند و باقی ماند کدوی آب و آن حضرت بپسر بخشید آب و گفت بنوش گفتم یا رسول الله
نمی‌خورم من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخرهم شربا پس خوردم من و خورد آنحضرت و حدیث عمر رضی الله عنه در جیش عسرت
گذشته که رسیده مردم را عطش تا بحدی که نحر میکرد مرد شتر خود را و می فشرد فرث آنرا و می نوشید پس رغبت کرد ابوبکر بسوی آنحضرت که دعا کند
پس برداشت آنحضرت هر دو دست شریف را و هنوز باز نیاورده بود دستها را که باریدن باران و پر کردند آنچه با ایشان بود از ظروف و
تجاوز نکرد باران لشکر را و آورده اند که یکبار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابوطالب بود در ذی المجاز پس گفت ابوطالب
تشنه شده‌ام یا ابن اخی و نیست با من آب پس آن حضرت فرود آمد و زد قدم خود را بر زمین پس بیرون آمد آب و گفت اشرب یا عم و در صحیحین
از عمران بن الحصین آورده که گفت بودیم با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آن حضرت از عطش
فرود آمد و بخواند دو کس را از اصحاب کرام که یکی از آن علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را و [illegible] را
آمدی یا بنهٔ زنی را که بر شتری که بار وی دو مزاده است پس روان شدند آن دو کس پیش آمدند زنی را که دو مزاده و سطیحه از
آب پس آوردند آن زن را نزد آنحضرت و فرود آوردند او را از شترش و طلبید آن حضرت ظرفی پس ریخت در وی آب و نداد
مردم را بیارید بخورید آب بخوردند و آن زن ایستاده است و نگاه میکند که چه میکنند با آب وی می‌گوید بخدا سوگند باز گرداننده اند او را
و حال آنکه خیال می‌کنم که پرتر است از آنکه اول بود پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جمع کنید برای این زن چیزی از خوش
او طعام که داشتند پس جمع کردند برای وی از تمر و دقیق و سویق و دیگر چیزها که آنرا در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند پیش
وی پس فرمود آن حضرت بدانی که ما کم نکرده ایم از آب تو چیزی و لیکن خدا است که آب داد ما را بقدرت خود پس آمد آن زن
نزد کسان خود و گفت العجب پیش آمد مرا دو مرد و بردند مرا نزد این مردی که گفته میشود او را صابی پس کرد این چنین و تمام قصه بر خواند
و گفت بخدا سوگند این ساحرترین مردم است یا رسول خدا است بحق و گفت مرقوم خود را آیا هست شما را رغبت در اسلام [illegible]
بطوله کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را و در آمدند در اسلام والله اعلم و احادیث
درین باب بسیار است و احادیث استسقا هم ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور گردد انشاء الله تعالی فصل چنانکه احادیث
در تکثیر آب قلیل کثیر آمده در تکثیر طعام نیز کثیر است این هر دو اثر تربیت و لطف آن سید کائنات است که چنانکه سبب حیات
معنوی و کمال قلوب و ارواح است در عالم جسمانیت نیز پرورده و خورش دهنده ابدان و اشباح است [illegible]
چون کند ای ابر بهار که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست [illegible] و مشهورترین باب حدیث جابر است رضی الله عنه در غزوه خندق
که روایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم آیا هیچ چیزی هست نزد تو از طعام که من دیده ام در روی
مبارک بسوی آنحضرت گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی صاعی از جو بود و در خانه بزغاله بود فربه پس ذبح کردم
من آنرا و آرد کرد وی جو را و انداختم گوشت در دیگ آمدم نزد آن حضرت و عرض کردم یا رسول الله ذبح کرده ام من بزغاله
را و آرد کرده زن من پاره شعیر را که در خانه بود و تشریف بیار با چندی نفر از اصحاب آن حضرت فریاد کرد که ای اهل خندق بیایید که جابر

کس بود چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله ملاقات نکند خدا تعالی
را باین شهادت هیچ بنده که باور داشته شود از بهشت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق والیقین اینست که شهادت
وی بعد از مشاهده معجزه بجهت حصول تصدیق و یقین بنبی در دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام در مقام آنکه او
عالم است اگر حال حضور غیب تفاوتی دارد و یا حاصل زیادت یقین و اطمینانست یا برای تنبیه و تلقین امت است والله اعلم
بحقیقة الحال و روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عروس بزینب پس فرستاد ام سلیم
برای آنحضرت حیس را در کاسه کلان پست من و حیس بمهملتین و تحتانیه در میان نام طعامی است که از خرما و روغن و قروت
بسازند و گاهی بجای قروت سویق نیز کنند و گفت یا انس این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را مادر من بسوی
تو فرستاده است و بر تو سلام میگوید و عذر قلت آن میکند پس انس آن را نزد آنحضرت آورد فرمود بنه و فرمود برو فلان و فلان را
از مردان نام برد و بطلب و بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفتم و خواندم هر کرا آنحضرت نام برده بود و هر که پیش آمد مرا
چون باز آمدم دیدم که خانه پر است از مردم گفتند مر انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک بسیصد کس باشند پس دیدم که
نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بالای آن حیس و تکلم کرد بچیزی پس بخواند ده کس را ده ده و فرمود بخورید بنام خدا و باید
که هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و سیر شدند همچنین طائفه طائفه می آمدند و میخوردند تا همه خوردند پس فرمود بردار
یا انس پس برداشتم و ندانستم که در وقت نهادن زیاده بود یا در وقت برداشتن رواه البخاری و مسلم و در حدیث ابی
ایوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقدری که
کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف انصار پس خواند ابو ایوب ایشان را پس خوردند و گذشتند
باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند
و بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد و گفت ابو ایوب خوردند ازین طعام من یکصد و هشتاد مرد
مروی است از سمره بن جندب که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوانکه نوبت بنوبت می خوردیم از بامداد تا شام
ده کس می ایستادند و ده کس می نشستند و می خوردند گفت شخصی این برکت از کجا بود پس اشارت کرد سمره بجانب آسمان و
گفت از اینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبة و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابونعیم و در حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله
عنهما آمده است بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صد و سی تن و ذکر کرد که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد
گوسفندی پس بریان کرده شد سواد بطن شاة یعنی جگر و دل و گرده آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی ازین
صد و سی تن مگر آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن پارۀ برای وی پس گردانید از آن شاة دو کاسه بزرگ از طعام
پس خوردیم ما همه و باقی ماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتیم آنرا بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است که امر کرد مرا
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخوانم اهل صفه را پس جستم من ایشان را و فراهم آوردم پس نهاده شد پیش ما کاسه طعام

پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم وفارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود مگر همین که بود وی اثر انگشتان بود ونیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بغایت گرسنه بودم کاسهٔ شیری پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من میدادم و میخوردم و آسوده میشدم امام انحضرت فرمود شارع و امتثال امروی چاره نیست پس بحکم آنحضرت علیه السلام بیرون آمدم و بیاوردم انرا طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی ماند جز من و آنحضرت علیه السلام بمن داد و بعد از آن خود خورد و فرمود ساقی القوم آخرهم و مروی است از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنی عبدالمطلب را که چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که میخوردند جذعه را و نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیمانه از طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقی ماند چنانکه بود و طلبید قدحی از آب پس نوشیدند و سیراب شدند و همچنان باقی بود رواه فی الشفاء و از جابر آمد رضی الله عنه که ام مالک انصاریه میفرستاد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عکه که مر او را بود روغن پس می آمدند او را پسران او و می طلبیدند نان خورش و نمی بود در آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرده ام مالک بسوی آن عکه که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت در وی روغن پس همیشه میبود مر او را روغن در آن عکه تا بیفشرد در وزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بیان کرد صورت حال را فرمود آنحضرت بیفشردی تو آن عکه را و اگر نمی افشردی و میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود روغن برای شما در آن عکه گفت بنده مسکین از این حدیث معلوم می گردد که هر که خدمت کند مر حضرت سید المرسلین را و انفاق کند بجهت وی چیزی را که تواند برکت دهد خدا تعالی در رزق وی و مال وی و در همه چیز وی رزقنا الله و هم از جابر رضی الله عنه آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و طعام طلبید پس داد برای وی نصف وسق شعیر و وسق بفتح واو و سکون سین مهمله شصت صاع پس همیشه میخورد وی و زن وی و مهمانان وی از آن روزی پیمانه کرد و آنرا پیش آنحضرت آمد و عرض کرد فرمود اگر پیمانه نمیکردی می ایستاد نزد شما و می خوردید از آن همیشه گفته اند که حکمت در رفتن برکت روغن هنگام فشردن عکه و معدوم شدن شعیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن و پیمانه کردن منافی رضا و تسلیم و توکل بر خدا است و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوت است پس سزاوار شد فاعل آن بزوال نعمت قاله النووی و مثل این است نکته در نگاه نکردن بدیگ خمیر در حدیث تکثیر طعام که گذشت والله اعلم بالاسرار والحکم و حدیث جابر رضی الله عنه در دوام پدرش عبدالله انصاری که بخاری روایت کرده و سابق درین باب مشهور است که گذاشته بود عبدالله بن حرام رضی الله عنه در وقت شهادت خود بالای کثیر دام و خود وصیت کرده بود جابر را رضی الله عنهما بهفت دختر گذاشته بود پس جابر رضی الله عنه بذل کرد برای غرمای پدر اصل مال را قبول نکردند و نبود در تمر نخیل وی کفایت دین ایشان پس آمد جابر نزد آن حضرت و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد و گذاشته دام بسیار و من میخواهم که بیبینند ترا غرما فرمود

ببر و خرمن هر تمر را در یک گوشه بنه پس کردم انچه امر کرد آنحضرت و خواندم آنحضرت را و چون دیدند غرما آنحضرت را چسپیدند
بمن و چون دید آنحضرت ایشان را گشت گرد خرمن را که کلان تر از همه بود و نشست بران و گفت بخوان قرضخواهان خود را
پیمود غرما را پس کیل کرد برای ایشان تا ادا کرد خدای تعالی از والد من امانت او را و من راضی بودم که ادا کند الله ادا کرد
شود و هیچ چیزی برای خواهران بنماند و جابر را رضی الله عنه نه خواهر بود که پدر وی گذاشته بود و دیگر خرمنها همه باقی و
سالم ماندند و من می بینم آن خرمن را که بران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود گویا یک تمر از وی کم نشده و عجب
کردند غرما و روایت کرده است ابو هریره رضی الله عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پس گفت آنحضرت از من چیزی داری یا
ابا هریره گفتم نعم یا رسول الله اندکی تمری دارم در توشه دان فرمود بیار آنرا نزد من پس در آوردم دست مبارک خود را
در توشه دان و بر آورد از ان یک مشت تمر و دعا برکت کرد و طلبید مردم را ده کس ده کس تا تمام لشکر از ان سیر شدند و
فرمود بمن بگیر انچه آورده بودی از تمر و در آر دست خود را در مزاده و بگیر از ان تمر در وقت حاجت و مشمار و مریز آنرا پس
گرفتم من بیشتر از انچه آورده بودم پس خوردم و خورانیدم از ان تمر در حیات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و
ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من و در روایتی آمده که گفت
برداشتم از ان چندین و چندین وسق در راه خدا و وسق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که مجموع تمرات دو دانه تمره
پنجاه بیست بایست گفته اند والله اعلم و در روضة الاحباب از ابو هریره رضی الله عنه درین باب بیتی نیز نقل کرده است
بیت للناس هم ولی فی الیوم همان + هم الجراب و هم الشیخ عثمان + والله اعلم و مروی ست که آنحضرت عمر بن الخطاب
را فرمود تا از اندک خرمهای چهار صد شتر سوار را زاد داده ترتیب کرد و آن خرما باقی بود گویا یک خرما از ان کم نشده بود
و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک ست که بقایای زاد را با آن قلت برکتها بخشید که
هفتاد هزار کس از ان سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه گذشت پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم مدارد و فقر و فاقه را از نعم ظاهر و باطن آن حضرت مجبور گرداناد و حکایتی یاد
دارم که در بازار شکر زاده الله تعظیما و تکریما تره فروشی بتره های سبز پیاپی شده می گفت یا برکة النبی تعالی فانزلی و تنزلی
ثم لا تحملی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم و صل در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله
وسلم همچنانکه آدمیان مطیع و مسخر و منقاد امر و دین و شریعت اویند صلی الله علیه وآله وسلم انانکه قرعه سعادت بنام ایشان
افتاده از اهل ایمان همچنین سایر حیوانات را که مطیع و منقاد امر و ارادی الهی اند سبحانه بطریق اعجاز و خرق عادت منقاد
و مطیع وی صلی الله علیه وآله وسلم ساخت انتها است که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه وآله وسلم
بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث ست و لیکن چون از دائره عقل و تکلیف امر و نهی بیرون اند ایشان
جز اطاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیامده و موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان اما حیوانات را اند ... و

بعل و شکایت است بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که مردمی از اهلبیت انصار
را شتری بود پس آمدند نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود ما را شتری که آب می کشیدیم بروی اکنون سختی و سرکشی
میکند بر او منع میکند ما را از پشت خود و از نخل و زرع ما همه تشنه اند پس برخاست آنحضرت با اصحاب و رفت روان شد
بجانب شتر پس در آمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه از آن نشسته بود و گفتند یا رسول الله این شتر مانند سگ گزنده
شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که از وی گزندی رسد فرمود نیست بر من باکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت
را صلی الله علیه وآله وسلم روی آورد بجانب وی و بسجده افتاد در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل
در آورد و صحابه گفتند یا رسول الله این حیوان لا یعقل ترا سجده کرد ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
نمی باید نمی سزد بشر را که سجده کند بشری را و اگر روا بودی که بشر سجده کند بشری را امر میکردم زن را که سجده کند شوهر خود را بجهة
عظم حق مرد بر زن رواه احمد والنسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت در این مقام نیست میان آسمان چیزی که نمیداند
که من رسول الله ام مگر عصاة جن و انس و در خبر دیگر آمده که اهل آن میخواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی بشکایت در آمد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و فریاد کرد
با آواز ... پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود بصاحب شتر بفروش این را بمن گفت یا رسول الله
پیشکش تست و لیکن این شتر مر اهلبیت راست که جز این وجه معیشت ندارند فرمود این شتر گله کرد کثرت عمل و قلت
علف را احسان کنید بوی و نگاه دارید حق وی را و این حدیث بطرق متعدده با الفاظ مختلفه آمده و صحیح است و از انس
آمده که گفت در آمد رسول الله و ابوبکر و عمر در بستانی یکی از انصار و بود در وی غنمی پس سجده کرد آنحضرت را و گفت
ابوبکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت علیه السلام نمی سزد بشر را که سجده کند بشری را و آمده که یکبار
شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش از آنکه شاد شخص بگذارند خود میکنند و من میترسم که
استیصال آن قوم را عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن منع فرمود عائشه رضی الله عنها میگوید که در خانه
شاتی بود چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه می بود این شاة ساکن و ثابت و آرامیده می بود و چون
بیرون میرفت آنحضرت پریشان میشد و بیقرار میرفت و می آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد پس دفع
میکرد هر یکی دیگری را و نزدیک می آمد بآنحضرت تا نخست او را ذبح کند و مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک
خود را بر پشت گوسفندی مالید که نر می شد پس پستان وی پر شیر شد پس دوشید و خود بیاشامید و ابوبکر صدیق را
نیز بیاشامانید و قصه دوشیدن شاة ام معبد که خشک شده بود و اصلا شیر نداشت مشهور است و در باب هجرت
بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی و امثال این حدیث را در تفسیر علما نیز ذکر کرده اند کردن انقیاد و اطاعت حیوانات نیز
و از این باب است قصه کلام ذئب بشهادت او مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و حدیث تکلم ذئب روایت کرده شده

از جماعه صحابه بطرق متعدده روایت کرده است امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دوید گرگی بر شاة
پس گرفت شاة را پس دوید راعی و کشید شاة را از گرگ پس نشست گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد و گفت
از خدا نمی ترسی میکشی از من رزقی را که رانده بود خدا تعالی آنرا بسوی من پس گفت راعی وا عجبا گرگی اقعا نموده تکلم میکند
بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر دهم ترا بعجب تر ازین محمد بیثرب خبر میدهد مردم را باخبار سابقه و مردم می گروند بوی
پس راعی غنم خود را راهی ساخت تا در آمد مدینه معظمه را و گرد آورد غنم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بانچه شنیده و دیده
و همچنین روایت کرد بیهقی از حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده
که گفت ذئب عجب تر ازین آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد شما را بانچه گذشته و بانچه می آید و این راعی یهودی
بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
آمده گفت گرگ براعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غنم خود و ترک داده پیغمبری را که مبعوث نشده پیغمبری عظیم
قدر نزد خدا از وی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنت و مشرف شده اند اهل جنت و اصحاب وی و منتظر اند
قتال ایشان یعنی ملائکه و حور و غلمان و بهشت میگیرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در آیند در بهشت و
انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت ذئب برای که نیست حائل میان تو و وی که سیر
کنده دار کوه مهر وی از گروه در حضرت وی میگردی و بعبود خدا گفت راعی پس غنم مرا که میچراند گفت ذئب من میچرانم پس آمد نزد آنحضرت
و اسلام آورد و فتح کرد برایم ذئب شاتی از ان و مثل این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که
گرگی را دیدند آهوی را گرفته است چون آهو بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر ازین آنست
که محمد بن عبد الله فی المدینة یدعوکم الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابو سفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر کنی
این حکایت را بمکه بگذاری زنان مکه را بی مردان و از ابو جهل و اصحاب وی نیز روایت مثل این کرده اند و ازین باب است
حدیث ضب یعنی سوسمار و کلام کردن او و این حدیث مشهور است و روایت کرده است آنرا بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است
قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در محفلی از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی
از بنی سلیم که شکار کرده است ضبی را و گردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را به منزل گاه خود و بریان کند و
بخورد و چون دید اعرابی جماعه را گفت این کیست که با جماعه است گفتند رسول خداست پس بیرون آورد
ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آرد این ضب و انداخت ضب را پیش
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را فرمود یا ضب پس جواب داد ضب بزبان مبین که شنیدند
قوم همه لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت ای ضب کسی آید قیامت گفت خدائی که تمام خلق پس فرمود آنحضرت که عبادت میکنی

گفت خدائی که در آسمان ست عرش او و در زمین ست سلطنت او و در دریا ست راه او و در بهشت ست رحمت او و در آتش عقاب او فرمود آنحضرت من کیستم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام آورد اعرابی الحدیث بطوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این ضب نعت آن حضرت خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و از انجمله است حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت میکند بعض او بعض را ذکر کرده است
قاضی عیاض در شفا و ابو نعیم در دلائل از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحرائی گشت ناگاه شنید آوازی یا نبی
یا رسول الله پس آنحضرت نگریست آنحضرت دید که آهو ماده بسته در بند افتاده است و اعرابی آنرا در جامه پیچیده
پس گفت آنحضرت علیه السلام یا آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرا دو آهو بچه است در این
کوه رها کن مرا تا بروم و شیر دهم ایشان را و باز آیم فرمود آنحضرت چنین میکنی و باز می آئی گفت اگر نیایم کند مرا خدا تعالی
عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت و برفت و باز آمده برابست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت
یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این ست که رها میکنی این ظبیه را پس رها کرد اعرابی او را دید دوید در صحرا از
روی خوشحالی و میزد پاهای خود زمین را و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و نیز آمده است
که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و برآبی فرود آمده بود پس آهو ماده نزد آنحضرت آمد آنحضرت او را دوشید
و همه را سیراب ساخت که مقدار سیصد کس بودند برافع که مولی آنحضرت بود فرمود که این را نگاه دار پس رافع او را بربست
بعد از ساعتی دید که رفته است فرمود ان الذی جاء بها هو الذی ذهب بها و از انجمله است کلام حمار روایت کرده
است ابن عساکر که چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت
نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار شده است آنرا
هیچ کس جز پیغمبر و من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نمانده است از نسل جد من جز من و نیست از انبیا کسی جز تو
و گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می لغزیدم عمدا بهوا داری او و بود آن یهودی که گرسنه میداشت
شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یعفور باشد و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت میفرستاد
او را بر در کسی تا خبر کند و بطلبد او را پس می آمد یعفور بر در و میکوفت در را بسر خود و چون بیرون آمد صاحب در اشارت
میکرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آن حضرت علیه السلام وفات یافت آمد یعفور به چاهی که مر ابی الهیثم
بن التیهان را بود و افگند خود را در آنجا بجهت جزع و فزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم از این باب است تسخیر اسد و
تکلم او با سفینه که در دریا باقی از لشکر و افتاده و راه گم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر او را
بلشکر و این معجزه آنحضرت بود و خود کرامات اولیا معجزه رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و ابن وهب روایت کرده
که کبوتران مکه معظمه سایه کردند بر آنحضرت روز فتح مکه پس دعا کرد به برکت ایشان و منع کرد از صید ایشان حاصر بود که عاجز است

مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را
بقدر آدمی که روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام حیوانات و طاعت ایشان
مر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و آنچه مشهور بود از آن و واقع شده در کتب ائمه آوردیم فصل
همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در ربقه فرمانبرداری و طاعت وی بودند و از آنجاست کلام
شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت برسالت وی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون وحی فرستاده شد بسوی من نمیگذشتم بهیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک
یا رسول الله و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمکه پس بیرون آمدیم در نواحی آن
پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگفت السلام علیک یا رسول الله رواه الترمذی و این ظاهر است که در ابتدای وحی
بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است و روایات دیگر والله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد جید از ابن عمر آورده که
گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک بآن حضرت آمد گفت مر او را رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود آیا هیچ است ترا در خیر یعنی میخواهی که نیکی و سعادت
حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله گفت
اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و آن درخت
بر کنار وادی بود پس شکافت زمین را و می آمد تا ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی سه بار و
گواهی داد آن درخت بعد از آن بازگشت بجای خود و امام احمد و دارمی نیز روایت کرده مانند این و در روایتی آمده که کفار
مقهوران شعار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خون آلوده ساختند و دندان شریف آزار رسانیدند و آنحضرت غمگین
نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری که بنمایم ترا آیتی تا تسلی
خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرختی که در پس وادی بود گفت بخوان این درخت را پس خواند
آنحضرت آن درخت را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت و ایستاد و گفت جبرئیل امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد
برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسبی رواه الدارمی من حدیث انس و بریده اسلمی آمده که سؤال کرد
اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه پس فرمود آنحضرت آن اعرابی را بگو بآن درخت که رسول خدا ترا طلب میکند
آن درخت میل کرد براست و چپ و پیش و پس جدا شد رگهای او از زمین آمد و خاک بر پاره میکند زمین را و میکشید رگهای خود را
و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگردد بجای خود پس برگشت و فرو رفت
رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن ده مرا تا سجده کنم ترا فرمود اگر امر میکردم کسی را ... گفت اذن کن که ببوسم
دست و پای شریف ترا پس اذن داد و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری ...

قریب آورده آن سدره در خیمه شد تا آنحضرت را سلامت از میان بگذشت و همچنین منشرح ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه و آله و سلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت چه بشناسم ترا که رسول خدائی فرمود با آنکه بخوانم این شاخ خرما را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس جدا شد از درخت و افتاد پیش فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود رو برگشت و بجای خود رفت اسلام آورد اعرابی رواه الترمذی و صحیح و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده و فی القصیدة شعر جاءت لدعوته الاشجار ساجدة + تمشی الیه علی ساق بلا قدم + کانما سطرت سطرا لما کتبت . فروعها من بدیع الخط فی اللقم + و در حدیث دراز طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرای کشاده پس رفت آنحضرت برای قضای حاجت در فتم من در پی آنحضرت با داوه از آب پس ندید چیزی که استتار کند بدان ناگاه دو درخت بود در کناره وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یک درخت و گرفت شاخی را از شاخهای او و گفت انقادی و کن رمن باذن خدا عز و جل پس منقاد شد آن درخت مانند انقیاد شتر که مهار در بینی دست پس نزد درخت دیگر رفت و او نیز کشیده آورده گفت بچسپید بمن چسپیدند بعده وابتی دیگر آمد که فرمود یا جابر بگو این درخت را که می گوید ترا رسول خدا الحق شوی بصاحب خود که نشستیم در پس شما پس گفتم من و گفتم درخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پیوست بصاحب خود و نشست آنحضرت پس ایشان در بیرون آمدم من و دویدم و نشستم در جای دور و افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت می آید و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستاده و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی مغازی خود آیا می بینی برای حاجت رسول خدا مکانی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمود هیچ درخت خرمائی یا سنگی گفتم می بینم نخلات متقارب گفت برو بگو با این نخلات که رسول خدا امر کند شما را که بیائید برای حاجت رسول خدا بگو بسنگها نیز همچنین رفتم و گفتم سوگند بخدائی که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب یکدیگر آمده و سنگها را بهم پیوسته و چون قضا کرد حاجت را فرمود بگو با ایشانکه جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آمده که مشرکان گفتند چه چیز است که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهد این درخت پس فرمود بیای درخت پس آمد درخت و شهادت داد و گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه جمعی کثیر از علمای صحابه اتفاق کرده اند بر این و از تابعین اضعاف آن رضوان الله علیهم اجمعین و مثل همچنانکه نباتات را انقیاد و تطیع امر وی صلی الله علیه و آله و سلم ساخته بودند جمادات نیز همین حکم داشتند و سلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گذشت هیچ شجری و حجری نبود مگر آنکه سلام میکرد بر وی و می گفت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنها نیز حدیثی درین باب گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث راهب در وقتی که آمده بود همراه ابو طالب در ابتدای امر و چون پیش آمد گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را و بیاید انشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم از

حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که من میشناسم حجری را بمکه که سلام میکرد بمن پیش از آنکه
مبعوث شوم بدرستی تحقیق من می شناسم او را امروز و اختلاف ست درین حجر که کدام ست بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی
حجری غیر وی در کوچه که او را زقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله عنها و سنگ درست در دیوار وی و مردم تبرک میجویند
بلمس وی و میگویند که این همان حجر ست که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که میگذشت از آن راه و شیخ ابو حجر
مکی هاشمی گفته که متواتر آمده است از اهل مکه که این حجری که در زقاق الحجر ست همان حجر ست که سلام میکرد بر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و در مقابله وی در دیوار دیگر اثر مرفق شریف است که در سنگی نقش بسته است و میگویند که سنگ آهن نرم کرده شده
برای انبیا علیهم السلام و در مکه معظمه در کوهی که آنحضرت وقتی که صعود چراغی میکرد اثر قدمین شریفین ست والله اعلم و صاحب
مواهب لدنیه از ابو حفص میانجی آورده که گفت خبر داد مرا کسیکه ملاقات کردم او را از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر ست
که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجمله است آمین گفتن آستانه در و دیوارهای خانه وقتی که دعا کرد
آنحضرت علیه السلام برای عباس و پسران وی رضی الله عنهم روایت کرده است آنرا بیهقی در دلائل و ابن ماجه در مختصر که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر عباس بن عبدالمطلب را یا ابا الفضل مرو از منزل خود و پسران تو تا بیایم من شما را که
مرا با شما کاریست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند علیکم السلام
ورحمة الله وبرکاته فرمود چگونه صبح کردید گفتند صبح کردیم بخیر والحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر پس چسپیدند بیکدیگر پس
پوشانید آنحضرت ایشانرا چادر خود را و فرمود یا رب این عم من ست و صنو پدر من ست و ایشان اهلبیت من اند پس بپوشان
ایشانرا از آتش دوزخ همچو پوشیدن من ایشانرا باین چادر پس گفت آستانه و دیوارهای خانه و گفتند آمین آمین آمین
و یکبار عقیل ابن ابیطالب در سفری در خدمت آنحضرت ﷺ بود تشنه شد پس آنحضرت ﷺ او را بر کوهی که آنجا بود فرستاد و فرمود بگو
آن کوه که ترا آب دهد آن کوه متکلم شد و گفت ای پیغمبر خدا بگو که از آن روز که این آیت نازل شد واتقوا النار التی وقودها الناس
والحجارة چندان گریستم از ترس خدا که آب در اجزای من نماند و مشهور درین باب حنین جذع ست ﷺ و اصل حنین
آواز دادن و ناله ناقه که از بچه جدا شود و جذع بکسر جیم و سکون ذال تنه درخت و حدیث حنین جذع از جماعه کثیر از صحابه
آمده است که مفید قطع و یقین ست بدان در مواهب لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته
که صحیح نزد من آنست که حدیث حنین جذع متواتر ست روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق
کثیره متعدده خارج از حد حصر و احصاء تواند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که
حنین جذع و انشقاق قمر نقل کرده شده است هر یکی از آن نقل مستفیض شایع که مفید قطع ست نزد کسیکه مطلع ست
بر طرق حدیث نه غیر وی که ممارست ندارد درین کار والله اعلم و بیهقی گفته قصه حنین جذع از امور ظاهر ست که حمل کرده اند
آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و اجل معجزات ست که دلالت میکند بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم و شافعی گفته که

داده است خدای تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم پس تعجب گفتند شافعی که داده است حق
پیغمبری را آنچه داده است پیغمبر ما را گفت داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم حنین جذع تا شنیده شد صوت او و این اعظم
واکبر است از آن و شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و رسانیده طرق آنرا که ذکر آن طولی است روایت
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه ساخته شود برای وی
منبری بایستادی برای خطبه تکیه کرده بجذعی از آن جذوع و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد از آن جذع پس شنیده شد
مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنبید و لرزید مسجد بآوازی و بسیار شد بکاء مردم که بجهت آنچه
مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که شگافت جذع و پاره شد پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و نهاد دست شریف خود را بروی و در کنار مبارک گرفت پس ساکت گشت فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه گم کرد
از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم او را همیشه میبود اینچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
پس امر کرد آنحضرت که دفن کرده شود تحت منبر پس ناله میکرد آنحضرت ببوی او و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت
بجانب خود پس آمد در حالیکه پاره کرد زمین را پس در کنار شریف گرفت او را و فرمود تا باز گردد بمکان خود و در حدیث بریده
آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی باز بنشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل تا بروید در آن رگهای تو و کامل گردد
خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر میخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان خدا از میوه تو بعد
از آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب وی که چه میگوید پس فرمود میگوید بنشان مرا یا رسول الله در بهشت
تا بخورند از من دوستان خدا باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنیدند این را هر که نزدیک بودی بود و پس
فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار بقا را بر دار فنا و بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد بآن بگریستی
میگفت ای بندگان خدا چوبی ناله میکند از شوق پیغمبر خدا شما سزاوارترید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله
علیه وآله وسلم بیت سنگی و گیاهی که در منفعت هست ۞ بیزاری دان که در و معرفتی نیست ۞ و این حدیث را
با دفنا فاختلاف روایت کرده است و در آنچه ذکر کردم کفایت است و ازین باب است کلام کردن آن حضرت جبل و کلام کردن
جبل با وی روایت کرده است انس رضی الله عنه که برآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
عنهم اجمعین بجبل احد که کوهی است در مدینه و در شأن او واقع شده است احد جبل یحبنا ونحبه پس جنبید احد پس زد آنحضرت
او را بپای شریف خود و فرمود ثابت باش بر جای خود باش ای احد نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه احمد والبخاری
والترمذی وابوحاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جبل ثبیر در زمان
ثبیر که جبل مناسبت و با وی ابوبکر و عمر و من بودم پس جنبید جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت که وی را بپای
مبارک خود و فرمود بجای خود باش ای ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری احمد والترمذی وابوحاتم واز

ابوهریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرا که کوهسار معظمه که جبلیست که بمکه معظمه است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا که
وحی آنجا مشغول می بود و وحی آنجا نازل شده بود و با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس جنبید حرا پس فرمود
آنحضرت آرام گیر ای حرا باش حرا نیست بر تو الا نبی یا صدیق یا شهید و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است
نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند دیگر ابوعبیده بن الجراح والله اعلم و در روایتی آمده که چون طلبیدند قریش آنحضرت
را گفت ثبیر فرود آی یا رسول الله زیرا که من می ترسم که بکشند دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس گفت
حرا در من پناه آی یا رسول الله و ثبیر و حرا هر دو کوه مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال از غضب
رجفه غضب بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شده وقتیکه تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که گفته شده بود با ایشان آن
رجفه غضب بود و این رجفه طرب بود و لهذا تخصیص کرد آنحضرت علیه السلام بمقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب
سرور و ابتهاج جبال شد و ازین باب است تسبیح حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت
کفی از حصات پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم و شنیدیم ما تسبیح را پس ریخت آن حصات را در دست
ابوبکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد ازان ریخت در دست ما تسبیح نکردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده
مثل این ابوذر و ذکر کرده تسبیح کردند در کف عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در مواهب لدنیه ذکر
کرده که ولید بن سوید گفته که مردی از بنی سلیم کبیر السن که دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه بربذه که مسکن ابوذر بود در آنجا
میکند ازان ابوذر که گفت در آمدم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است نیست نزد وی
هیچ یکی از مردم گویا می بینم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بر وی و داد جواب سلام مرا و فرمود چه چیز آورده
است ترا اینجا یا اباذر گفتم خدا و رسول خدا داناتر است پس امر کرد مرا بنشستن پس نشستم در پهلوی شریف وی نمی پرسم او را چیزی
و نمیگوید وی بمن چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابوبکر در حالتی که مشی میکند تیز پس سلام داد و گفت آنحضرت
جواب سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ابوبکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود به نشستن
پس نشست در پهلوی که مقابل آنحضرت بود پس عمر آمد و کرد عمر مثل آن و فرمود آنحضرت مثل آن و نشست در پهلوی ابوبکر
پس عثمان آمد همچنین و نشست در پهلوی عمر رضی الله عنهم اجمعین پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سنگریزها
هفت یا نه یا نزدیک آن پس تسبیح کردند سنگریزها در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا شنیده شد آنها را حنینی
مانند حنین نحل در کف شریف رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس داد آن سنگریزها را بابوبکر و درگذشت از من پس تسبیح کردند که
الی که پس گرفت سنگریزها را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزها بعد ازان داد بعمر پس تسبیح کردند
در کف وی چنانکه در کف ابوبکر کرده بودند پس ازان داد بعثمان را و تسبیح کردند در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در
کف ابوبکر و عمر پس گرفت سنگریزها را و نهاد بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را بزار و طبرانی در اوسط و ابونعیم

و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوذر پس بر نهاده شد در دستهای او تسبیح نکردند یا هیچ یکی ازیشان آورده است این حدیث را
در مواهب لدنیه و در روضة الاحباب از تمهید ابوشکور سلمی نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز در آن مجلس حاضر
بود و در دست وی نیز تسبیح کردند و از آن جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت بودیم ما که می خوردیم
با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ما می شنیدیم تسبیح طعام را و از جعفر بن محمد باقر بن علی زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین آمده
که گفت بیمار شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس آمد او را جبرئیل علیه السلام بطبقی که در وی انگور بود و انار پس خورد آنحضرت
و تسبیح کرد در دست شریف او و در روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی بر منبر
این آیت را و ما قدروا الله حق قدره بعد از آن فرمود که می گوید جبار ذات خود را و می گوید انا الجبار انا الکبیر
المتعال پس جنبید منبر تا گفتیم که می افتد آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت بودند گرد خانه کعبه
سیصد و شصت صنم ثابت گردانیده شده به رصاص در حجاره پس چون درآمد آنحضرت در مسجد عام الفتح اشارت می کرد بچوبی که در دست
شریف وی بود و مساس نمیکرد و میگفت جاء الحق و زهق الباطل پس اشارت نمی کرد بسوی آنها مگر می افتادند بر قفا و اشارت
نمیکرد بقفا بتی را مگر آنکه می افتاد بر روی و همه در دست سلطنت وی خوار و خوار بودند و در حکم این است تکلم بیان شهادت
ایشان برسالت وی صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتست از معیقیب یمامی که گفت حج کردم حجة الوداع و درآمدم در سرای و دیدم در وی رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم و دیدم از وی امر عجیب آورد او را مردی از اهل یمامه بغلامی که چون روز زائیده شده است پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
من انا گفت انت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت آنحضرت صدقت بارک الله فیک بعد از آن تکلم نکرد دیگر تا جوان شد نامیدیم ما او را مبارک الیمامه
و از فهد بن عطیه روایتست که آورده اند نزد آنحضرت غلامی که جوان شده هرگز سخن نکرده بود پس فرمود آنحضرت من انا قال انت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم رواه البیهقی **وصل** در ابرای ذوالعاهات و احیای موتی یعنی بگردانیدن بیماران را صحیح سالم و زنده کردن مردگان را و روایتست
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر
من جنون دارد که می گیرد او را جنون در وقت طعام شام که بدر می سازد بر ما وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و دعا کرد
و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه که می دوید رواه الدارمی و عده البوصیری حیث قال شعر کم ابرأت وصبا باللمس راحته
واطلقت اربا من ربقة اللمم و آمد آنحضرت را زنی از خثعم با وی پسری بود که تکلم نمیکرد پس آب طلبید و مضمضه کرد و شست هر دو دست
شریف را و نوشانید آب را بآن پسر پس شد غلام فی الحال عاقل چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسیده از احد حتی چشم
قتاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم او را و میترسم که
ببیند مرا و در نظر وی زشت آیم پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و نهاد در جای وی و فرمود خداوندا بپوشان چشم او را جمال پس بود
آن چشم بهترین و بیناترین چشمان او و درد نمیکرد وقتی که درد می آمد چشم دیگر و آورده اند که از اولاد قتاده بن النعمان مردی
بود در خدمت عمر عبدالعزیز آمد پرسید تو کیستی گفت شعر انا ابن الذی سالت علی الخد عینه + فردت بکف المصطفی ایما رد فعادت

کما کانت لاول امرہا و بودیا حسن عین و یا حسن ناظر پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد جائزه او را و روایت کرد طبرانی و ابو نعیم
از قتاده که گفت بودم من که نگاه میداشتم تیرها را بر روی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را سپر آنحضرت ساخته بودم پس در آخر
رسید بمن تیری که افتاد بدان مقوله چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و دویدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و چون دید
چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوندا قتاده چنانکه نگاه داشت روی پیغمبر ترا بروی خود رسید آفت
بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و روایت کرده شده است که مردی گرفتار شده بود بعلت استسقا پس فرستاد
نزد آنحضرت کسی را و استشفا نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت در آن از آب دهن مبارک خود
و بآن فرستاده داد و گرفت وی آنرا متعجب بگمان بود که استهزا کرده شد بوی پس آورد آنرا نزد آن مریض در سینه بود وی
بسر حد موت نوشانید آنرا پس شفا یافت و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی هیچ چیزی نمی دید پس دم کرد آنحضرت
هر دو چشم او را که بینا شد چنانکه رشته در سوزن می درآورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است و در غزوه خیبر پرسید که
علی کرم الله وجهه کجاست گفتند حاضر نیست درد چشم دارد پس کس فرستاده طلبید و نهاد سر مبارک او را بر کنار شریف خود و تفل
کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس بهتر شد فی الحال گویا نبود وی را درد و هرگز درد نکرد چشم وی رضی الله عنه و دم کرد ضربه
ضربه ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس بهتر شد در حال و در صحیح البخاری آمده که بعض معاذ را شمشیری رسیده بود جدا شده و قصه
کشتن کعب بن الاشرف را پس تفل کرد بهتر شد در حال و در صحیح بخاری آمده که چون عبد الله بن عتیک ابو رافع یهودی را کشت
شب مهتاب بود چون پای بر زینه نهاد پنداشت که بزمین رسید پس بیفتاد و بشکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام
آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید فی الحال شفا یافت و امثال این حکایات در غایت کثرت و شهرت است و کتب
حدیث مذکور و مسطور و اما احیای موتی روایت کرده است بیهقی در دلائل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت آنمرد
ایمان نمی آرم بتو تا زنده نکنی دخترک مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او را پس نمود قبر او و در روایتی آمده که گفت
انداخته آمده ام من دخترک را در وادی پس فرمود آنحضرت بنمای مرا آن وادی پس بیامد بدان وادی و ندا کرد آنحضرت علیه السلام
آن دخترک را پس جواب داد آن دخترک گفت لبیک و سعدیک پس فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گردی بدنیا گفت
لا والله یا رسول الله یافتم من آخرت را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که پدر و مادر تو
ایمان آوردند اگر دوست داری باز گردانم ترا بایشان گفت حاجت نیست مرا به پدر و مادر یافتم خدا را بهتر و مهربان تر
از ایشان و در روایت این حدیث دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را بسمل کرد و پسر بزرگ وی بدید این را پس پسر خرد را ذبح کرد و چون مادر وی
در دنبال وی بیامد آمد و خود را بزمین انداخت و بمرد پس هر دو پسر بدعای آنحضرت زنده شدند و قصه ایشان
بتفصیل مذکور است و احیای ابوین شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است از این قبیل است

ولیکن محدثان را در صحت این احادیث سخن است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و بدرجهٔ اعتبار رسانیده و از انس
رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادری بود عجوزه نابینا پس پوشیدیم آن مرد را و تعزیت کردیم آن زن را
گفت آیا مرد پسرم گفتند آری مرد گفت خدایا تو میدانی که من هجرت کرده بودم بسوی تو و بسوی پیغمبر تو بامید آنکه یاری دهی
مرا در هر شدتی پس منه بر من این مصیبت را پس از جای نرفتیم تا دیدیم که جامه را از روی مرده پس کرده نشست
و طعام خورد با ما روایت کرده ابن عدی و ابن ابی الدنیا و البیهقی و ابونعیم و این برکت استشفاع آن زن بود بحضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم پس معجزه وی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده بود چون
تکفین کرده شد و آمدند مردم که بردارند تکلم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن خارجه انصاری خزرجی که حاضر
شده بود بدر او [illegible] وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد بعد از موت بکلامی که محفوظ و نقل کرده شد از وی گفت
محمد احمد فی الکتاب الاول صدق صدق ابوبکر الصدیق الضعیف فی نفسه القوی فی امر الله فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب
القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم مضت اربع سنین و بقیت سنتان اتت الفتن و اکل الشدید
الضعیف و قامت الساعة کذا فی جامع الاصول و در مواهب لدنیه همچنین آورده که نعمان بن بشیر گفت بود زید بن خارجه از سراة انصار
روزی میرفت در یکی از راههای مدینه میان ظهر و عصر پس بروی افتاد و مرد پس آمدند زنان انصار و گریستند بروی و مردان
ایشان پس ماند بر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگوید خاموش باشید پس نظر کردند تا کجا می آید آواز از زیر
جامه‌های پس کشادند از روی و سینه او پس میگوید محمد رسول الله النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده و کان ذلک فی الکتاب الاول و
صدق هذا رسول الله السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رواه ابوبکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عاش بعد الموت انتهی
و روایت کرده شده است از عبدالله بن عبیدالله انصاری گفت بودم من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را و کشته
شده بود بجنگ یمامه پس شنیدیم او را وقتی که در آوردیم او را در قبر میگوید محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الشهید عثمان بن عفان
البر الرحیم پس نگاه کردیم بوی که مرده است کذا فی الشفاء اگر تشکیک کنند و گویند که شاید زنده باشد و بیهوش واقع شده باشد و
نیز این بدست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقع نشده تا معجزه وی گویند جواب آنست که مردن امری نیست که پنهان ماند و ذکر
آنحضرت در وی ظاهر است که این همه ببرکت و شرف وی بوده و اگر [illegible]
جابر رضی الله عنه ذبح کرده بود شاتی و پخته [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعضی میگویند که آن کلامی است که خلق کرده خدای تعالی در شاخ درخت چنانکه در حجر و شجر حرف و صوت میکند پروردگار تعالی و میشنواند
از وی بی تغییر و اشکال و نقل از هیئت آن و مذهب الشیخ ابو الحسن و قاضی ابو بکر باقلانی همین است و بعضی میگویند که بطریق ایجاد
حیات است دران اولا و تکلم ثانیا و می گویند که حق تعالی پیدا کرد دران حیات و شگافت کرد برای وی دهن و زبان قدرت
داد بآن بر کلام و ظاهر قول آنست والله اعلم وصل دیگر از انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت است صلی الله
علیه و آله وسلم و در شفا گفته که این باب واسع است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرتبا در افراد حضر متواتر
یعنی است ضرورة و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون دعای کردی از برای کسی در می یافت
دعا ولد و ولد ولد او را و از اشهر اخبار درین باب دعای آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم مر انس را که با نواع نعم و کرامات ظاهر
باطن مخصوص گشت و آورده مادر او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفت یا رسول الله انس بن مالک خادم تو است دعا کن
مر او را دعای دنیا خواست والا دعای دینی آماده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصا آنکه خادم و حاضر گاه و بیگاه است
پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خدایا بسیار گردان مال او و اولاد او را و برکت ده او را در آنچه داده او را از نعمت و در روایت
میکند عکرمه که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار است و اولاد من بیشتر از صد تن اند و در روایتی آمده که گفت نمیدانم هیچ کسی
را که رسید رضای عیش و خوشی زندگانی را چنانکه من رسیدم و گفت بتحقیق دفن کرده ام باین دو دست خود صد تن از اولاد خود
نمیگویم سقط و ولد ولد را و آمده است که نخیل وی در یکسال دو بار میوه داد و از آنجمله است دعای وی عبد الرحمن بن عوف را ببرکت
و میفرمود وی رضی الله عنه اگر بردارم سنگی را امید دارم که در تحت آن یابم زر با وسیع کرده شده بود بروی ابواب رزق تجربه
کرده بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و قطع کرده شد ذهب از ترکه وی به تبرها چنانکه مجروح شد دستها از قطع کرده شده
بر زنان او که چهار بودند ربع حق آنها که ثمن است به هشتاد هزار و در روایتی به صد هزار و در روایتی آمده که صلح کرده شد زنی از انها
که طلاق داده بود او را به هشتاد و چند هزار و وصیت کرد به پنجاه هزار درای صدقات علاوه بر آنکه در حیات داشت و آزاد می کرد
یک روز سی بنده را و تصدق کرد یکباره کاروان فرود آمد که در روی هفتصد شتر بود از جنس مال بود در وی و تصدق کرد شتران
با آنچه بران از اموال بود با اقتاب و احلاس باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود دیدم عبد الرحمن بن عوف را در بهشت که می خزید مانند کودک پس بشکرانه این نعمت تصدق کرد تمامه کاروان
را رضی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای معاویه بن ابی سفیان بتمکین در بلاد پس یافت خلافت و امارت را و در حدیث
دیگر آمده است که فرمود یا معاویه اذا ملکت فاسجح چون داده شود ترا امارت نرمی کن سیرت و خلق خود را گفت معاویه از آن زمان طمع
و امید داشتم ملک شدن و دعا کرد مر سعد بن ابی وقاص را که اجابت کند خدای تعالی دعای او پس دعای نکرد وی رضی الله عنه بر هیچ
کسی را نیک یا بد مگر آنکه مستجاب شد و گاهی که سعد سهم من رضی الله عنه اندازد هم و آنرا سهم این مالست دعا را به تیر تشبیه داده دعا
کرد باعزاز اسلام بعمر یا بابی جهل اجابت کرده شد بعمر رضی الله عنه گفت ابن مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم در عزت تا انکه

که ایمان آورد عمرو ترسید مردم را در بعضی مغازی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عطش والتماس کردند از آنحضرت دعا را پس دعا کرد
آنحضرت و پیدا شد سحاب که آب داد همه را و بگشاده دعای آنحضرت در استسقاء باریدن و گشادن مشهور است و معروف فرمود
نابغه جعدی را لا یفضض الله فاک نشکند خدای تعالی دهن ترا پس نیفتاد مر او را دندانی و در روایتی آمده است که بود نیکوترین مردم
در دندان و چون می افتاد مر او را دندانی میروئید بجای آن دندان دیگر و زنده بود صد و بیست سال و بعضی زیاده بر آن گفته اند
و این نابغه از فحول شعرا است که اسلام آورده و بیاید ذکر او در آخر کتاب در ذکر شعرای آنحضرت انشاء الله تعالی و دعا کرد مر ابن عباس را
را اللهم فقهه فی الدین وعلمه التأویل پس نامیده شد حبر امت و ترجمان قرآن و دعا کرد مر عبدالله بن جعفر را ببرکت در صفقه
پس نخرید چیزی را مگر آنکه سود کرد در آن و دعا کرد و مقداد را ببرکت پس بود نزد وی غرائر از مال و دعا کرد و مانند آن برای عروه
بن ابی الجعد پس میگوید عروه بودم من که می ایستادم بکناسه که نام موضعی است تا آنکه سود میکردم چهل هزار درهم را یعنی در یکروز
و بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخرید سود میکرد در آن و گریخت یکباری ناقه آنحضرت پس دعا کرد و آورد او را باد تا داد او را
پس آمد بادی و سپرد با آنحضرت و دعا کرد مادر ابوهریره را باسلام و مسلمان شد در حال بعد از آنکه بدی گفت آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم و دعا کرد مر علی را رضی الله عنه که نگاهداشته شود از گرمی و سردی پس بود وی رضی الله عنه که می پوشید در تابستان جامه
زمستان و در زمستان جامه تابستان را و نمیرسید او را گرمی و سردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن
هرگز و درخواست کرد از آنحضرت طفیل بن عمرو دوسی آیتی و کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوندا بخش مر او را
نور پس ساطع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثله یعنی برص خیال کنند پس گذشت آن نور
در طرف تازیانه وی و روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک و نام کرده شد او را ذو النور و دعا کرد بر مضر پس قحط افتاد ایشان را
پس طلب مهربانی کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد در باران پس برطرف شد قحط و دعا کرد بر کسری وقتیکه پاره کرد کتاب آنحضرت را که پاره پاره
ملک وی پس باقی نماند مر او را هیچ ملکی و باقی نماند فارس در اقطار دنیا و دعا کرد بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند
خدای تعالی اثر او را پس بجا مانده گشت آن شخص و دید مردی را که خورد بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمیتوانم بدست
راست خوردن دروغ گفت فرمود هرگز نتوانی خورد پس نتوانست برداشتن دست را بآن و گفت مر عتبه بن ابی لهب را خدایا
مسلط گردان بروی سگی از سگان خود را پس خورد او را شیر و حدیث دعای آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکنبه را بر گردن مبارک وی
در نماز مشهور است و کشته شدند آنجماعه همه در غزوه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت بتهکم
و استهزا فرمود همچنین باشی پس همچنین بود تا مرد و دعا کرد بر محلم بن جثامه که قبول نکند او را زمین و چون بمرد و قبر کردند او را بیرون انداخت
او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و برآوردند بر او دیوار سنگ پاره ها و همچنین دعا کرد بر ابن عامر که بمیرد
طرید و وحید و همچنین شد گفته است صاحب شفا که امثال این بسیار است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود و اما قول
در کرامات و برکات آنحضرت و چیزیکه مس کرده و مباشرت کرده آنرا در صحیح آمده که بیرون آورد اسما بنت ابی بکر جبه طیالسه و گفت

که این جبه ایست پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده است وما می شوئیم آنرا برای بیماران و شفا می جوئیم بآن و بود کاسه آنحضرت
که آب می آمد غلتند در ان و شفا می جستند بآن و بود چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید و حاضر نشد با آنها هیچ قتال
را مگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود در بیر قبا پس خشک نشد و کم نگشت آب او هرگز و آب دهن
انداخت در چاهی که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین تر از وی آب وگذشت آنحضرت بر آبی در پرسید که نام این چیست
گفتند نام وی بیسان است و آب وی شور است فرمود نام وی نعمان است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شد
نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم و انداخت آب دهن مبارک خود را در ان پس گشت خوشبوتر از مشک و انداخت آب دهن
در دلوی از بیر و ریخت در ان و فایح گشت از وی بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین را رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس
مکیدند ایشان و ساکت شدند و میگریستند پیش از ان از عطش و وی انداخت آب دهن مبارک خود را در دهان خردان
شیرخوار و کفایت کرد ایشانرا تا شب و گذشته است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک که او را عکه بود که
میفرستاد در ان روغن برای آنحضرت وی یافته همیشه در ان تا بفشرد و از انجمله است برکت دست شریف و لمس آن
در نشاندن نخیل برای یهود بر دادن آنها در همین سال در قصه اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند
او را یهود بر اربعین اوقیه و نشاندن سیصد نخل تا بار شود و بر دهد مگر یک نخل که کس دیگر نشانده بود در روایت کرده است
ابن عبد البر که آنکس عمر رضی الله عنه بود و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هردو شریک بوده اند و در آن یک نخل را نیز آن حضرت
قلع کرد و بنشاند آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بیضه دجاجه از ذهب بعد از انکه گردانید آنرا بر زبان مبارک
خود پس داد از ان اربعین اوقیه باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد اوقیه وزن اربعین را و گوید و حنش بن عقیل یکی صحابه است میگوید
که داد مرا آنحضرت شربه از سویق که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم من آخر آنرا پس همیشه بودم که یافتم سیری آنرا چون
گرسنه میشدم و می یافتم سیرابی آنرا چون تشنه میشدم و سردی آنرا چون گرم میشدم و از انجمله برکت او است در شیر گوسفندان مثل
شاة ام معبد و شاة انس و غنم حلیمه مرضعه وی صلی الله علیه وآله وسلم و ناقهای او و شاة عبد الله بن مسعود که نجهیده بود بر وی
نر و شاة مقداد و جز آن و از ان جمله است توشه دادن وی اصحاب را انشک آبی بعد از انکه بست دهان آنرا و دعا کرد در آن
و چون حاضر شد وقت نماز نزول کردند و بگشادند آنرا ناگاه دیدند که در وی شیر خوش شیرین است و کفها بر دهان وی است و دست داد
برآورد آنحضرت بر سر عمیر بن سعد انصاری و دعا کرد به برکت پس هشتاد سال عمر او شد و هنوز جوان بود چون از عالم رفت و در شفا
میگوید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران و مسح کرد بر سر قیس بن زید جذامی و دعا کرد او را پس صد ساله شد
و تمام جسد وی سفید بود الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنچه دست مبارک وی بر ان گذشته بود و پاک کرده بود
آنحضرت از روی عائذ بن عمرو که مجروح شده بود در روز حنین و دعا کرد مراو را پس بود غره فرس و تمام کرده او را مسح کرد بر روی
دیگری پس بود همیشه بر روی او نور و مسح کرد بر اس عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را و وی قصیر بود و پست و بی طول بود پس دعا کرد

مرادرا ببرکت پس برآمد مردانه طولا وتماما وحسنا وجمالا وآب پاشید در روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته نمیشد در روی هیچ شئ
آنچه یافته میشد در روی وی از حسن وجمال وگویند که آن آب پاشیدن از روی مزاح وهزل بود وتعالی الله چون مزاح وهزل را
رنجالی بود حرم وحید اچنانچه خواهد بود صلی الله علیه وآله وسلم ونهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم ودعا کرد ببرکت پس
بود حنظله که آورده میشد مردی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی ونهاده میشد بر موضع دست
نبی صلی الله علیه وآله وسلم ومیرفت ورم ومسح کرد بر سر صبیی که آفتی داشت پس به شد وبرابر شد موی سر وی ودیگر صبیان که
بیمار ودیوانه بودند آورده میشد نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ یکی که دیوانگی ومس جن داشت مگر دست نهی زد
در سینه وی ومیرفت آن مس وجنون وعتبه بن فرقد مردی بود که زنان متعدد داشت وزنان وی تعصب یکدیگر خوشبوئیها
مالیدندی وبوی وی بر همه غالب بود وخوشبوئی مالیده نبود مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی وپشت وی بجهت عارضه که داشت
از علائم معجزات که ببرکت دست شریف او بوجود آمد گرفتن قبضه از تراب است وریختن آن در روی کفار وافتادن
آن در چشمان این همه اشرار وهزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند وهزیمت گونه وجوالا
با لشکر اسلام راه یافته بود وپیدا شدن جودت وجلادت در اسپانی که ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه بطی السیر و
تنگ گام بود وچنان شد که هیچ اسپی ما شاء الله ونجا از آن نتوانست گرد وی وپیدا شدن سرعت وچابکی در شتر جابر بعد
از سستی وماندگی بخلانیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را نگه داشت وهمچنین پیدا شدن
جابرتنگ گام سعد بن عباده را وبازگردانیدن بوی تندی وتیز که سبب ترکی وی هیچ وا نتوانست بوی مسابقه کرد و
جریر بن عبد الله بجلی رضی الله عنه که بر پشت اسپ نمیتوانست نشست ودست آنحضرت بر سینه وی زد پس گشت فارس ترین عرب
وثابت ترین ایشان ودادن او دست عکاشه را شاخ درخت در وقتیکه بشکست شمشیر او در روز بدر وگشتن آن در دست وی
شمشیر بران وقتال کردن بدان همیشه در مواقف ومشاهد تا وقتیکه شهید شد در قتال اهل ردت ونام این شمشیر عون بود ومانند آن
دادن وی برای عبد الله بن جحش روز احد شاخ خرما وگشتن آن در دست وی شمشیر ودادن قتاده بن نعمان را در شب
تاریک شاخ خرما وروشن شدن آن در راه وخبر دادن بوی که چون بخانه میرسی سیاهی را که بینی پس بزن او را بآن چوب
که وی شیطان است پس رسید بخانه دید آن سیاهی را وبیرون رفت وشکایت کردن ابو هریره نسیان حدیث را وامر کردن
او را به بسط ردا ونهادن دست مبارک خود را در ردای وی وامر کردن بضم آن وحاصل شدن حفظ علوم ببرکت دست شریف
مشهور است

وصل از جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وآله وسلم بودن اوست مطلع بر غیوب وخبر دادن بانچه حادث خواهد شد
از کائنات علم غیب اصالة مخصوص است بپروردگار تعالی وتقدس که علام الغیوب است وهر چه بزبان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وبعضی از تابعان وی ظاهر شده است بوحی یا بالهام ودر حدیث آمده است والله انی لا اعلم الا ما علمنی ربی
ودر شفا میگوید که این بابی بحری است که دریافته نمیشود قعر او ومعلوم است بالتعلیم ورسیده است بتواتر در اخبار آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم بمغیبات دو قسم ست یکی آنکه ناطق ست قرآن مجید که خبر میدهد از اخبار ماضیه آنچه از احوال امم سابقه و قرون خالیه
واحوال خلق در مبداء و معاد و مشهور لم تقترن بزمان وهو یخبرنا به من المعاد وعن عاد وعن ارم و قسم ثانی آن خبرها که بود
که در احادیث ذکر آنها واقع شده و اما آنچه در قرآن مجید ست خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا بوقوع معارضه قرآن
وعدم ایشان سوره مانند آن چنانکه در قول که وان کنتم فی ریب مما نزلنا ست فرموده فان لم تفعلوا ولن تفعلوا پس بجمله ظاهر شد
صدق این خبر بیان چنانکه اثر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت واز آنجمله قول وی تعالی ست واذ یعدکم الله احدی الطائفتین
انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیة که در قصه بدر واقع شده است قریش را دو قافله بود یکی غنیمت
بیشتر داشت و شوکت کم و دیگری برعکس آن و مسلمانان آرزو میکردند که غنیمت بیشتر و شوکت وی کم بود پس خبر داد
حق تعالی از آنچه در خاطر ایشان بود و انجاز کرد وعده که با ایشان کرده بود یعنی از لقای عدو و وقوع واقعه بهمین پس
از عجایب غیوب باشد و تمام قصه در غزوه بدر بیاید ان شاء الله تعالی واز آنجمله قول اوست تعالی سیهزم الجمع ویولون الدبر نیز
در شأن کفار قریش ست در روز بدر بود چه ایشان تا هزار مستعد بودند با ساز و سلاح و عدد مسلمانان سیصد و سیزده بود
با ایشان جز دو اسپ یکی از زبیر و دیگری از مقداد پس نصرت داد خدای تعالی مسلمانانرا و در گذرانید بر قتل سرداران ایشان
و اغتنام اموال ایشان واز آنجمله قول وی سبحانه سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب در شأن کفار احد که با وجود حصول نوعی
از غلبه و شوکت رجوع کردند بمکه و ندا کرد ابوسفیان که سردار گروه مشرکان بود درین غزوه یا محمد موعد ما و شما بدر ست در سال آینده
اگر خواهی تو فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگر خواهد خدا و بعد از رجوع در راه پشیمان شدند و عزم کردند که برگردند و بیایند
و استیصال مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان واز آنجمله است قول حق تعالی وهم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین الی قوله لا یخلف الله وعده و سبب نزول این قصه قتال کسری و قیصر ست و غلبه کسری و خوشحال
شدن مشرکان بجهت محبت کسری که مجوس بود و کتاب نداشت و قیصر نصرانی از اهل کتاب بود و گفتند غالب آمدند برادران ما
بر برادران شما و همچنین باشد که ما نیز غالب آئیم بر شما پس غالب آمد قیصر بر کسری بعد از هفت سال در سال حدیبیه و بیرون کردند
روم فارس را از دیار ایشان واز آنجمله قول حق سبحانه ست ولا یتمنونه ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را هرگز بزبان هرگز
با وجود قدرت ایشان پس این از جمله اخبار ست بغیب بود همچنانکه خبر داد زیرا که اگر تمنی میکردند منقول میشد و مشتهر گشت
و روایت کرده شد مرفوعا که فرمود اگر تمنی میکردند در آن ساعت میمردند و باقی نمیماند یک یهودی بر روی زمین و اگر از ایشان
تمنی می آمد در ساعت می کردند آنرا از برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی
می کنند می میرند و همچنین قول حق تعالی در شأن یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة و یهود اذل کفره اند در هر مکان و زمان چنانکه
خبر داد واز آنجمله قول حق تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الآیة
واین وعده است از خدای عزوجل مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه میگرداند امت او را خلفای ارض و حکم ناسخ

والی امر و صلاح می باید با ایشان بلاد و فروتنی میکنند برای ایشان عباد و ایمن میگرداند ایشانرا بعد از خوف و قوی و حاکم میگرداند
بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق وفا کرده وی بعهده خود و راوی سنن او فی بعهده من الله الحمد و المنة و نرفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی مکه و خیبر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض یمن را بتمام و گرفت جزیه را
از مجوس هجر و از بعض اطراف شام و هدیه و پیشکش فرستاد او را هرقل پادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوقس باشد
و ملوک عمان و نجاشی ملک حبشه ایشان آورد و چون رحلت کرد وی صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا و اختیار کرد خدای تعالی
برای وی آنچه نزد وی تعالی بود از کرامت قیام نمود بامر بعد از وی خلیفه او امین وی ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح
نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شده و پریشان گشته و سست شده بعد از وی و شجاعتی بمردی کار آورد که هیچ یکی
از صحابه عظام مانع نتوانست شد او را از ان و همه برای در توقف میزدند و او کمر همت و شجاعت بربست و در پیچید و فتح کرد
جزیره عرب را و عدل گستری کرد و برانگیخت جیوش اسلامیه را به بلاد فارس در صحبت خالد بن ولید پس فتح کردند طرفی
از ان و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را در صحبت عمرو بن العاص بجانب
مصر و فتح کرد جیش شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آنرا از بلاد حوران و توابع آنها پس میرانید او را حق سبحانه
و اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن بالهام کردن او باستخلاف عمر فاروق
و قیام نمود بامر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح کرد وی بلاد شام را تمام و دیار مصر را تا آخر آن
و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را بنهایت خواری و گرفت تا اقصی مملکت وی و قصر کرد قیصر را و کشید
دست او را از بلاد شام و حجاز کرد تا قسطنطنیه و انفاق کرد اموال آن هر دو سلطنت را در راه خدا میان مسلمانان چنانچه خبر داده و وعده
کرده بود بآن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ان که دولت عثمانیه ممتد شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض و مغارب آن
پس فتح کرده شد بلاد تا اقصی اندلس و قیروان و سبته از آنچه متصل بحر محیط بود و از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و کشته
کسری را و هلاک شد و زوال پذیرفت ملک او بالکلیه و فتح کرده شد مداین عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان
ترک را قتال عظیم و آمد خراج از مشارق و مغارب و اینهمه ببرکت تلاوت و درستی وی بود قرآن عظیم را و جمع کردن امت را
بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم است و بود ملازمت و خدمت وی رضی الله عنه قرآن را عظیم تر بود از فتح شد
بر وی بلاد اسلامیه اکثر و اوفر بعد از ان خلیفه مطلق و امام بحق علی مرتضی شد کرم الله وجهه و لیکن مردم قدر وی نشناختند و او [illegible]
و براه خلاف و نزاع وی رفتند و کم بمخالفت او حکم بر ایشان پس شد آنچه شد فانا لله و انا الیه راجعون توضیحی که از علمای فقه
و حدیث و حنفی المذهب است و در کتاب [illegible] نوشته است که [illegible] علی رضی الله عنه [illegible] از جهاد او را از انتشار [illegible] قوی
[illegible] خطا و اجتهاد کرده اند و گفته است که [illegible] اعتقاد نمودن کردار [illegible]
سبحانه است هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و این امر ظاهر است در میان

دین اسلام چنانکه خبر داده غالب ست بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه است اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در نیآمد او را اعلام اسلام و لله الحمد
و قسم دیگر از اخبار و اقع شده است در احادیث از انجمله است روایت از حذیفه ابن الیمان که گفت که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا کسیکه یاد گرفت یاد گرفت و فراموش کرد کسی که فراموش کرد و بتحقیق دانسته اند آنرا یاران او و گاهی میباشد چیزی که فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا و می شناسم و یاد می آرم چنانکه یاد دارد مردی روی را و غائب میشود از وی و چون بیند میشناسد او را و گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران مرا یا دیده و دانسته فراموش میکنند بخدا سوگند ترک نکرد هیچ یکی از فتنه انگیزندگان را تا تمام گذشتن دنیا که سیصد کس یا وی باشند مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام قبیله او را و گفت است ابو ذر رضی الله عنه ترک نکرده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما را از انچه می جنباند پرنده بازوهای خود را در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را از آن علمی و روایت کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در باب ذکر دجال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه و من میشناسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشانرا و میشناسم رنگهای اسپان ایشانرا و ایشان بهترین سواران باشند بر روی زمین و بتحقیق ذکر کرده اند ائمه اخبار صحیحه از انچه دانسته است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است خود را و وعده کرده ایشانرا از غلبه بر اعدا و فتح مکه و بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور امن طریق تا سفر میکند زنی تنها از حیره و بوی بکه نمیترسد مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول مدینه و فتح کردن خدای تعالی بر دست او دنیا و قسمت کردن ایشان کنوز کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا نباشد بعد از ان کسری و نه قیصر پس کسر منقطع شد ملک وی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی منشور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را و قیصر منهزم شد از شام و در آمد باقصی بلاد روم را و فتح کردند مسلمانان بلاد او را و بود این در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحدوث فتن و اختلاف اهوا و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و نصاری و افتراق امت بر هفتاد و سه فرق و نجات یکفرقه و گسترانیدن اهل تنعم و اترف از است فرشها و پوشیدن حله و صباح و ساده نهادن صحفه و بر داشتن و شتم در اطعمه و پوشش و بیرایه مانند کوشش کعبه و خرامیدن در رفتار و خدمت کردن دختران فارس و روم و فرمود چون اینچنین کنند بیاید خدا تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و برگمارد بدان ایشانرا از نیکان ایشان و بد بیکان او میان در پی یکدیگر و خبر داد بتقارب زمان و تیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و برداشتن علم و ظهور حلم و فرو رفتن و پیدا شدن هرج و مرج که اول آن واقعه عثمان رضی الله عنه بود و فتنه حره و وقعه جره از فتح سنایع است که در زمان یزید واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینه و خبر داده بظهور مسیلمه کذاب و انذار کرده بدجالان ایشان و فرمود وای مر عرب را از شری که نزدیک است و فرمود در بعضی چیزی شده برای من زمین و نموده شد برای من مشارق و مغارب زمین و نزدیک است

که بر سر هلاک امت من جبر یا که چیده شده است از زمین همچنین ورا از شد ملک در مشرق و مغرب با من ارض هست که او را قطعه
شرق تا بحر بلغه که عمارت نیست ورای آن و ملک نشد آنرا هیچ امتی از امم و هست نشد در جنوب و نه در شمال مانند آن و فرمود
همیشه باشند اهل غرب غالب بر حق تا آنکه برپا شود قیامت و مراد باهل غرب بعضی عرب داشتند زیرا که غرب با دلو بجهة وسکون
را معنی دلو است و عرب مخصوص اند به آب دادن به دلو گفته اند و بعضی باهل غرب دیار مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر یافته
و در بعضی روایات اهل مغرب واقع شده و این روایت مقوی این معنی اخیر است و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که
همیشه باشد طائفه از امت من غالب بر حق و قاهر بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشانرا امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه
ایشان همبرین حال باشند گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود به بیت المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بهلاک
بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود آگاه باش سرانجام است که تو والی شوی امر امت مرا و چون چنین شود قبول کن از نیکان
و درگذر از بدان گفت معاویه از آن روز امیدوار شدم که مبتلا خواهم شد بکاری و در کتاب المدینه می آرد که ابن عساکر
روایت کرده است که آنحضرت فرمود مغلوب نمی شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز صفین می گفت که اگر می شنیدم من این حدیث را
قتال نمی کردم من با معاویه والله اعلم و گرفتن بنی امیه مال خدا را دول و گفت با ابن عباس که در شکم تو پسر است چون بزائی بیار
او را نزد من چون بزائید آورد او را نزد آنحضرت پس اذان گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ وی و بخائید او را از لعاب
شریف خود و نام نهاد عبدالله و گفت ببر ابوالخلفا را و خبر داد بغالب آمدن ترک بر عرب و خبر داد بخروج بنی عباس با علمهای سیاه
و رسیدن ملک ایشان زیاده بر آنچه مالک شده اند بآنچه رسیده است آنحضرت علیه السلام از ایشان و بقتل و شهید شدن حسین خبر داد
بقتل علی رضی الله عنه بآنکه بدبخت ترین قوم کسی که رنگین گرداند سر این محاسن شریف را از خون و بآنکه علی رضی الله عنه قسمت
کننده جنت و نار است می آرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش و این معنی ست بآنچه در احادیث دیگر واقع شده
است که در حق وی رضی الله عنه واقع شده است در شفا که دشمنان علی خارجی و ناصبی و غالی از آنکه نسبت کرده شوند بسوی وی
از روی رفض و تکفیر کرده اند او را کذا ذکره فی الشفا و در حدیث دیگر منقبت وی رضی الله عنه واقع شده در تو شبهی است
از عیسی بن مریم که دشمن داشتند او را یهود تا بهتان کردند مادر او را و دوست داشتند نصاری تا فرود آوردند او را در مرتبه که
نیست مراد او و فرمود علی رضی الله عنه هلاک می شوند در من دو مرد محب مفرط که مدح می کند مرا بآنچه نیست در من و مبغض که
باعث می گرداند او را عداوت من بر بهتان کردن بر من و خبر داد آنحضرت که کشته می شود عثمان در حالیکه میخواند وی مصحف را گفت
سرانجام است که بچکد خون بر قول وی فسیکفیکهم الله خبر داد که وی کشته میشود مظلوم و خبر داد که خدای تعالی بپوشاند ترا پیراهنی و از
میخواهند که برکشند آنرا از بر شریف وی و در روایتی آمده که فرمود بعثمان چیزی که بپوشاند ترا خدای تعالی باید که برنکشی تو آنرا
از بر خود و خبر داد عثمان را به بهشت با بلائی که برسد او را و فرمود که فتنها ظاهر نشود تا عمر زنده است و خبر داد بقتل عمر و فرمود که
وی کشته میشود شهید و خبر داد بجنگ زبیر با علی رضی و پشیمان شدن او از آن و یاد کردن سگان بعضی ازواج وی صلی الله علیه وآله

وسلم در جواب که نام موضعی ست میان مکه و بصره که گذشته میشوند گرد آن سگان بسیار و ظاهر شدند اشکال بر عائشه رضی الله عنها در آن
اوان که بسوی بصره در واقعهٔ جمل و خبر داد عمار بن یاسر را که میکشند او را فئه باغیه پس کشتند او را اصحاب معاویه و این خبر
نزدیک است بتواتر است و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای تو را از مردم پس بعد از وی بحجاج رسید آنچه بود
و گفت ابن عباس را که کور میگردی تو بصر خود را باز گردانیده میشود بسوی تو در وفات تو و واقع شد و خبر داد بشهادت
زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح کردن خالد در قتال در غزوه موته که در مسافت یک ماه بود چنانکه
در مجلس بیاید و قرمان بضم قاف و سکون نون اسم مردی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار است و در واقعه خیبر چنان قتال
کرد که مردم حیران ماندند شاید که باطن بعضی صحابه از خبر آنحضرت شک راه یافته باشد آخر زخمهای سخت خورد و صبر نیاورد
گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر آنحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله فرمود آنحضرت
در جماعه که در میان ایشان ابو هریره و سمره بن جندب و حذیفه بود که آخر ایشان را آتش خواهد رسید یعنی آتش دنیا و بود
آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود آتش افروخته بود تا گرم شود پس سوخته در آن و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه
غسل میدهند فرمود از زن او پرسید که حقیقت حال چیست گفت جنب بود و چون شنید که کار بر آنحضرت سخت ست فرصت
غسل نیافت و رفت و کشته شد ابو سعید خدری رضی الله عنه میگوید یافتم سر او را که آب از وی میچکید و خبر داد که در ثقیف کذاب
و مبیری خواهد بود پس یافته شدند دو کس یکی دو مختار کذاب مختار بن ابی عبید را گویند و مبیر یعنی هلاک قتال حجاج بن یوسف
و قصه مختار را از کتب اسماء الرجال باید جست فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سرانجام ست که صلح دهد خدای تعالی بوی
میان دو گروه از مسلمانان و مصداق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور ست خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که وی
نخستین کسی باشد که برسد بمن از اهل بیت من پس وفات یافت ابد به شش ماه یا هشت ماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و
فرمود زودترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهای وی دراز باشد که مراد بدان زینب رضی الله عنها بود که دستش در کار دراز بار صدقه بود
از حدیث و خبر داد بقتل امام حسین بطف و نشان داد که خواهد کشت او را کلب ابقع یعنی سگ پیس که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و
چنین آورده است خود خاکی را که در مضجع وی خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود و بعد از آن ملک و در یک روایت
ملک گزنده فرمود ابتدای این امر نبوت و رحمت است پس از آن رحمت و خلافت پس ملک عضوض بعد از وی عتو و جبروت و فساد در
بایشان او پس قرنی و نشان داد بامرائی که تاخیر کنند نماز را از وقت آن و فرمود سرانجام است که پیدا شود در امت من سی دجال کذاب
در میان ایشان چهار زن خواهند بود و همه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان دجال کذاب یعنی آنکه در آخر زمان
برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک است که بسیار شوند در عجم و بخورند میان شام میرسند گردن
در پا میشود و قیامت تا آنکه میراند مردم را بعصای خود مردی از قحطان یعنی بادشاه حاکم بود و بجنگ و فرمود خیر کم قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین و اتباع تابعین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و انکاست روایت بخاری

تا چهار مرتبه آمده بطریق شک بعد از آن فاش میگردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه
گرفته شود و خیانت میکنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند و وفا نمی کنند و فربهی در ایشان پیدا می آید هیچ زمانی نمی آید مگر آنکه زمانی که بعد از وست
بدتر از وست و این را نقض کرده اند بزمان عمر بن عبد العزیز که بعد از حجاج و سابق انبیهی مروان آمده و جواب داده اند که این حکم باعتبار
اغلب است فرموده هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود ابوهریره که راوی این حدیث است میگفت اگر میخواهم هر کس
ایشان را نام بنام میگفتم ابوهریره اعوذ بالله من امارة الصبیان میگفت پس گذشت وی رضی الله عنه از عالم پیش از سنه ستین که
پادشاهی یزید بود و خبر داد آنحضرت بظهور فرقه قدریه و مرجئه و رافضیه و خوارج که فرموده در باب خوارج که ایشان بیرون آیند بر
بهترین فرقه و مراد علی و اصحاب وی اند رضی الله عنهم اجمعین و فرموده علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را دو انده گوشت
یک بازوی وی باشد بپستان زن ست که می جنبد و حرکت میکند و سیمای ایشان تحلیق بود یعنی سر تراشیدن و کشت ایشان را امیر المومنین علی کرم الله
وجهه و در حدیث دیگر آمده است که فرموده آنحضرت که اگر بیابم من ایشان را بکشم ایشان را همچنانکه عاد و ثمود کشته شد خبر داد بسب خلفای اول اینجا که نقضیه
کنند و خبر داد بقلت انصار تا آنکه باشند چنانچه ملح در طعام و خبر داد که همیشه باشند از ایشان تفرق تا آنکه باقی نماند از ایشان جماعه و باشند
بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امراء و ولاة مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و اختیار کنند در ولایت و حکومت و رعایت کنند دیگران را
بلکه با ایشان نکنند شیخی در شرح شفا از بیهقی نقل کرده که این اثره در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم ارذل و
گرسنه و چرانندگان و برهنه پایان و برهنه تنان تطاول کنند در عمارتها و بزاید امه رب خود را یعنی خود کنایه است از کثرت تسری
و خبر داد بعد ازین قریش و احزاب غزو کنند آنحضرت را و غزو کند ایشان را در آخر غزوه خندق فرمود که بعد ازین کافران بر سر ما
بجنگ نیایند و همچنین واقع شده خبر داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بضم میم و سکون واو و بفتح نیز مبالغه
کثرت موت است و مراد بآن وباء طاعون است و اکثر استعمال موتان در موت مواشی است و ظاهر آنست که مراد طاعون عمواس است
که در زمان امیر المومنین عمر رضی الله عنه افتاده بود و می گویند که در سه روز هفتاد هزار کس مردند والله اعلم و وعده کرد بلشکر
بصره و خبر داده که صحابی غزا می کنند در بحر چنانکه پادشاه بر سریرها می نشینند گفته اند وقوع آن در امارت معاویه بود در زمان
خلافت امیر المومنین عثمان و خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا هر آینه آنرا مردان از ابنای فارس مردم ایشان حمل
بر سلمان فارسی و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابو حنیفه و امثال او که اهل از ابنای فارس اند فرود می آرند و در حدیث
رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعالم مدینه یعنی از علما برآید که مراد بآن امام
مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد چیزی در آن زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث
دلالت دارد بر این و در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم لا تسبوا قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما و امام احمد و غیره بر آنند که مراد بآن شافعی است و جوزقانی از حضرت
انس آورده که یکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة هو سراج امتی و شرح الشرعة گفته و اسناد این حدیث احمد جویباری است

و راوی وی مامون سلمی ست یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را و صاحب سفر السعادة میگوید که در باب فضائل شافعی و
ابو حنیفه و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه درین باب است موضوع و مفتری ست والله اعلم و خبر داد که پیوسته خواهند بود
طائفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر حق یعنی قیامت و خبر داد که خدا تعالی برانگیزد درین امت سر صد سال کسی که
تجدید میکند دین را و خبر داد به بلا بر امثل فالامثل علما را روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی غزوات
با وی زید بن لصیت منافق بود و چون ناقه آنحضرت گم شده بود گفت محمد پیغمبر است و نمیداند که ناقه وی کجاست و خبر داد
از مردی که خیانت کرده در غنیمت مهره را از مهره‌های یهود پس یافته شد در جایی که اشاره کرده بود و در ... و
خبر داد و یافته شد در شعاع وادی یکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه وآله وسلم پس خبر داد که در فلان وادی است و پیچیده
است مهار وی در شاخ درختی و خبر داد از نامه حاطب که با اهل مکه نوشته بود و نشان داد که در فلان جا زنی است فلانه
و با وی آن کتاب است پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یکی دیگر و آن نامه را یافتند در همان جایی
که نشان داده بودند و قصه این مذکور و مسطور است در کتب احادیث و سیر و در ... این قصه است و خبر داد به مالی
که گذاشته بود آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر داشت مجلس الامر و زن بود پس اسلام آورد چنانکه در غزوه
بدر بیاید ان شاء الله تعالی و فرمود مر سعد بن ابی وقاص را در وقتی که آرزوی موت کرده بود شاید که پس گذاشته شوی
و باقی داشته شوی تا نفع یابند بتو قومی یعنی مسلمانان و زیان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت داد او را بطول عمر
بود وی رضی الله عنه آخر عشره در موت و مرد در خمس و خمسین یا سبع و خمسین یا ثمان و خمسین گفته اند و در شان ... و خبر داد که کشته
شود ابی بن خلف بدست من و گفت در عتبه بن ابی لهب که بخورد او را کلب الله پس خورد او را شیری و خبر داد از
موضع هلاک اهل بدر و تعیین کرد مصرع هر یکی را و خبر داد بموت نجاشی روزی که مرد وی در حبشه بیرون آمد بمصلی و نماز
گزارد بر وی چهار تکبیر و خبر داد فیروز دیلمی را در وقتیکه آمد به رسالت از جانب کسری بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق
کرد فیروز قصه را اسلام آورد و خبر داد اباذر را با بیرون کردن وی از مسجد دید او را روزی خواب کرده در مسجد گفت چگونه
باشد حال تو یا اباذر وقتی که بیرون آورده شوی ازین مسجد گفت ساکن میشوم مسجد حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده
شوی چه میکنی الحدیث و خبر داد به زندگانی کردن ابوذر تنها و مردن او تنها و قصه ابوذر و رفتن او به ربذه که جایی بود دور و بود
و رفتن او از عالم مشهور است و مذکور خواهد شد در باب ان شاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و فرمودن او که جبل ثابت باش نیست
بر تو مگر نبی و صدیق و شهید و بود با وی ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت به سراقه که چگونه بود حال تو وقتی که بپوشی دو سوار
کسری را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوارها هم در آن بود پوشانید عمر سراقه را آن سوارها یعنی برای
تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت حمد مر خدا را که برکشید آنها را از دست کسری و پوشانید سراقه را و خبر داد و بنیاد
شهری میان دجله و دجیل که مراد بدان بغداد است فرمود پیدا خواهد شد درین امت شخصی که او را ... خواهند گفت و وی

بر دست عمر این امت را از فتنه چون مردم خود را خبر داد که قائم نمیشود قیامت تا آنکه قتال میکنند دو گروه که دعوی هر دو یکیست
یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین دو فئه صفین است قاضی ابوبکر بن العربی گفته که این اول امری است که ناگاه در آمد
در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قتل عمر است رضی الله عنه و بموت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم منقطع شد وحی و ظاهر شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد تیغ فتنه و کشته شد عثمان رضی الله عنه پس شد
از قضا و قدر الهی آنچه شد و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحابه وی رضی الله عنهم
اجمعین میکرد چون اسیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که بر کنم دندانهای ویرا و بشکنم پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا و وی با امر و آنچنان بود که وی بعد از اسلام
در مکه بود و چون خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی گردانید دلهای مسلمانان را و روشن
گردانید بصائر ایشان را و گفت ثابت بن قیس بن شماس را بعیش حمیدا و تقتل شهیدا پس کشته شد روز مسیلمه کذاب بیمامه
و فرمود در حق بدر بن سکا میکه فرستاده او را با کسری بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتانیه که نصرانی بود با هدیه که دیدی تو او را
که شکار میکند گاو را و همچنین خبر داد آنحضرت از اسرار و بواطن و مطلع شد بر احوال از اسرار منافقین و مومنین همه و فتنه ها
در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه میگفتند بعضی از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد بر ما
کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند سنگریزه های بطحا و اعلام کرد آنحضرت به پیغمبری که کرده بود در ادا البینیا الحکم بود وی و
درسوسهای آن حضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در واشکو قتل بدر و در بیرون را یافته شد بیان صفت
وی آورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که نوشته بودند قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد بیان
و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را وقتیکه تکذیب کردند قریش او را در ابتدای اسرا و در سیر این قافلهٔ ایشان چنانکه در ذکر
معراج گذشت و خبر داد بظهور صفات ظلمه و هست در آخر زمان از رفع امانت و قرآن و نشو خیانت و حسد اقران و
قلت رجال و کثرت زنان و خبر داد به نقصان مال و وقوع فتن و ملاحم و زلازل و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مکه معظمه
مذکور است و اخبار از اشراط ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت و اهوال قیامت بابی عظیم است که کتابی جداگانه میطلبد
و وقوع آن منتظر و متوقع است و در آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله علیه وآله وسلم
وصل و یکی از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی است مر آنحضرت را از قتل جهال اهل او را صلی الله علیه وآله وسلم
از شر مردم و کید اعدای چنین قال الله تعالی والله یعصمک من الناس و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و قال تعالی انا
کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر و قال و اذ یمکر بک الذین کفروا الآیه و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم که حراست میشد نفس نفیس خود را و پاسبانی مینمودند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین او را تا نازل شد این آیه والله یعصمک
من الناس پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه و گفت بر قومی که حراست میکردند ای مردمان برگردید بدرستیکه

بدرستی نگاه داشت مرا پروردگار من عزوجل به احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در سفری زیر درختی نزول کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون نزول می افتاد در منزل اختیار میکردند
صحابه برای آنحضرت درختی را که قیلوله میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند
و باز دارد ترا از من فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی و در افتاد شمشیر از دست وی و خود اعرابی زد بر سر آن شمشیر تا روان شد
دماغ او پس نازل شد این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که غورث بود آن اعرابی پس رفت
وی بسوی قوم خود و گفت آمده ام شما را از نزدیک بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر از دست
وی و فرمود که کیست که نگاه میدارد ترا از من و رها کرد او را و آمده است مثل این حکایت در غزوهٔ دیگر که جدا افتاده بود آن حضرت
علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقان و نیز مثل این در غزوهٔ غطفان نیز
مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد و چون رجوع کرد بقوم خود بود وی سید قوم ایشان گفتند
چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم او را و ممکن بود ترا چرا نکردی گفت دیدم مردی سفید بلند قامت زد
در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر پس دانستم که وی فرشته است و اسلام آوردم و در روایتی
آمده که آمد و شمشیر آویخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوندا کفایت کن مرا از شر وی بهر طور که خواهی پس در افتاد
بروی خود بجهت دردی که در کمرش پیدا شد و درینجا نازل شده است قول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله
علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و خطاب بمؤمنان بجهت آنست که نفع و شر آنحضرت بحقیقت بایشان راجع است و
آورده اند که چون سوره تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابولهب لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب خواهر ابی سفیان
بود که حمالة الحطب در شان اوست آمد تا پیغمبر را ایذا کند و دشنام دهد و ابوبکر صدیق در خدمت آنحضرت بود دید که ام جمیل
می آید گفت یا رسول الله وی زنی بغایت بیحیا و بی ادب و بد زبان است اگر اینجا برخیزی بهتر است آنحضرت فرمود که وی
مرا نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابوبکر صاحب تو مرا هجو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شعر نمیگوید
و هجو نمیکند پس آن زن خائب و خاسر برگشت و آنحضرت را که همدرین جا نشسته بودند ندید و آنحضرت فرمود که حق تعالی
ملکی فرستاد تا پر جناح خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود گفت ای ابوبکر کجاست یار تو
من محمد را میزدم باین سنگ دهان او را ذکر کرده است در شفا که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد
چشمان او و ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز دادند او را و نظایر این و
نشناختن قریش آنحضرت را در قصهٔ ابتدای هجرت که آنحضرت از درون خانه برآمد و با ایشان سخن کرد و نگذشت ایشان
او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته برآمد هم ازین باب است چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی
و ندیدن و نشناختن در غار هجرت قریب باین حال روایت است از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کردیم و اتفاق نمودیم

من ابوجهم بن حذیفه قرشی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس آمدیم ما و وی بمنزل پس شنیدیم او را که افتتاح کرد
و خواند الحاقة ما الحاقة وما ادراک ما الحاقة تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس زد ابوجهم بر بازوی عمر و گفت نجات ده
ما را پس گریختند هر دو و فرار نمودند و بود این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجایب و
نوادر قصص است چنانکه در محلش مذکور گردد انشاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک بن جعشم در حین هجرت که اهل مکه
او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه وآله وسلم برگماشته بودند و رسیدن وی با آنحضرت و فرو رفتن پایهای
اسپ وی در زمین و بر آمدن بدعای شریف و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چون نشناخت آنحضرت را
و ابوبکر را بوعده تا بدانند قریش را چون بر سید زده شد بر دل وی وعده شناخت چه کند و گویند فراموش گردانیده
شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود آورده اند ابن اسحق و غیره که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بسجده بود ابوجهل لعین سنگی بر گرفت و ملاعین دیگر ... خواست که بیندازد سنگ را بر آنحضرت پس چسبید
سنگ بدست وی و خشک شدند هر دو دست وی تا گردن و برگشت بطریق قهقری تا جانب پس و درخواست از آنحضرت
علیه السلام کرد دعا کنند و درگذرد پس گشاده شد هر دو دست وی بار دیگر شتری دید بزرگ که هرگز بآن بزرگی شتر ندیده بود
پس قصد کرد آن شتر که بخورد او را فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود با شتر بیرون آمده اگر نزدیک می آمد بخورد
او را و یکبار دیگر آنحضرت در زیر دیوار نشسته بود یکی از اشقیا سنگ آسیا بگرفت و خواست که از بالا بر سر مبارک او بیندازد
پس برخاست آنحضرت و بجانب مدینه برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر ببینم
محمد علیه السلام را در نماز پایمال کنم گردن او را پس بنماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد چون نزدیک رسید برگشت
در حالیکه افتاده بر پشت میکند هر دو دست خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدم دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم
اهوالی عظیم و آوازها چنانکه پر کرده بود آن را فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد می بودند
اعضای او را پاره پاره میکردند و نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره
و روایت کرده شده است که شیبه بن عثمان حجبی که قوم وی دربانان بیت الله بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود پیش از آنکه
بشرف اسلام مشرف گردد در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رسید و حمزه بن عبدالمطلب پدر و عم او را کشته
بود گفت امروز کینه خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه عم او کشته است پس چون در هم افتادند مردم برداشت شمشیر خود را
تا بزند بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گوید چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من شعله عظیم از آتش سریع تر
از برق پس گریختم از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین
مردم بود نزد من پس برداشت دست را مگر آنکه وی محبوبترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان
رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت و حالی میزدم بشمشیر و اگر پیش می آمد مرا در آن ساعت پدر من میزدم او را بشمشیر حضرت رسول خدا

اهوالی

صلی الله علیه وآله وسلم واز فضالة بن عمیر آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آن حضرت در طواف بود چون نزدیک
شدم از آنحضرت گفت ای فضاله چه سخن میکردی با نفس خود گفتم هیچ چیز ذکر خدا میکردم یا رسول الله پس خنده کرد
آنحضرت و استغفار کرد برای من و نهاد دست شریف خود را بر سینهٔ من پس آرام گرفت دل من پس بخدا سوگند که برنداشت
دست مبارک را تا پیدا نکرد خدای تعالی چیزی را که محبوبتر بود بمن از وی صلی الله علیه وآله وسلم و از جمله اخبار وی باب
خبر عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که فرود آمدند بر آنحضرت و گفت عامر به اربد من مشغول میدارم از تو روی محمد را
و بزن تو بروی شمشیر خود را پس ندید عامر اربد را که کاری کند پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد
نکردم من که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان خود و میان او آیا میخواهی که بزنم ترا و از جمله معجزات وی حق جل ... خود را که
بسیاری از یهود و کاهنان خبر دادند قریش را و ترسانیدند ایشان را از وی و تعیین کردند او را بنا بر سطوت وی بر ایشان و
در خلاص نیافتند ایشان از قتل وی صلی الله علیه وآله وسلم و نگاه داشت او را حق سبحانه تا رسانید دین او را حق تعالی یریدون ان یطفئوا
نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و فصل و از معجزات باهره و آیات بینه علوم و معارف است که جمع کرده
حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه وآله وسلم و مخصوص گردانیده او را بدان که مشتمل اند بر تمام مصالح دنیا و دین
و معرفت او بامور شرائع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح امت و احوال و اخبار امم سالفه و قرون ماضیه از زمان آدم
تا وقت خود و حفظ شرائع و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلاف آراء و مذاهب ایشان و معرفت مدد عمرهای ایشان
و حکم حکمای ایشان و محاجت کفار به برهان و معارضه هر فرقه از اهل کتب بآنچه در کتب ایشان بود و اعلام باسرار غیبیات علوم
آن و اخبار آنچه پوشیده شده و تغییر و اداء از آن و احتوای لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه بضروب فصاحت و حفظ
ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهت تقریب فهم غوامض و تبیین مشکلات آن با اشتمال شریعت غرای وی بر محاسن
اخلاق و محامد آداب و قواعد اصول و حفظ نفس و اعراض و اموال که مستحسن است نزد ارباب عقل حتی نزد کفار و جهال ...
که عقل سلیم و انصاف داشته باشد اگر معاند مخذول مخالف معقول نباشد و تکلم بجوامع کلم و تحدی بر ضروب علوم و فنون معارف مثل طب
و تعبیر و فرائض و حساب و غیر آن و از علوم که نیافتند بعضی آنرا مگر کسیکه ممارست کرده درس را و عکوف کرده بر کتب و مجالست
کرده با اهل کتاب و دریافته کرده دران و آنحضرت نخوانده و ننوشته و صحبت نداشته با کسیکه صفت او این باشد و ناشی شده
میان قومی که ایشان را علم نبود و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده در طلب آن و غایت معارف عرب علم
انساب و اخبار اوائل و شعر و بیان است و حصول آن نیز بعد از تفرغ و تعلم و اشتغال بطلب آن ساخته و مجالست با اهل آن فن است و
این فن قطره ایست از بحر علوم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه وآله وسلم شعر کفاک بالعلم فی الامی معجزة + فی الجاهلیة
والتادیب فی الیتیم + و از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله علیه وآله وسلم تواتر اخبار از رهبانان و احبار و
علمای اهل کتاب در صفت وی و صفت امت وی و اسامی و علامات وی چنانکه علیه شریعت خاتم نبوت و امثال آن و قرع آن

و در اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قس بن ساعده و سیف بن ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده مر او را و زید بن عمرو
بن نفیل که از موحده جاهلیت گویند و ورقه بن نوفل که متنصر و متدین بود و کرده و وقوع ذکر شریف وی در کتب سابقه از معجزات آن
بوده و بدان کفر آنانکه برای حسد و عناد رفتند و جمله از این در ابواب سابقه بتفصیل پیوسته و آنچه شنیده شد از هواتف
جن و ظاهر شد بر السنه اصنام و ذبایح نصب داده و از طیور و غیر آن شنیده شد از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت وی در
احجار و قبور بخط قدیم و اسلام آوردن کسیکه مشاهده کرد آن را مذکور و مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت ولادت
شریف و وقت وفات و در اسفارات و غزوات ظاهر شده در محلش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جمله خصائص و کرامات
و آیات اخبار آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم از ملائکه و جن و امداد نصرت آنحضرت مر او را بملائکه و طاعت جن و دیدن بسیاری
از صحابه وی مر ایشان را چنانکه در غزوه بدر و حنین آن ظاهر گشته و یکی از آن دیدن جبرئیل است برای تعلیم اسلام و ایمان
و احسان آمده و نیز دیدن ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت دحیه و دیدن سعد بن ابی وقاص بر یمین و یسار آنحضرت جبرئیل و
میکائیل علیهما السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید بود و دیدن بعضی از ایشان را از ملائکه اسپان خود را
و دیدن بعضی بریدن سرهای کافران و شنیدن صدای ضرب و دیدن ابو سفیان بن الحارث مردان سفید جامه را
بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه میکردند ملائکه عمران بن حصین را که از مشاهیر صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم حمزه جبرئیل را در کعبه پس بیهوش افتاد حمزه و دیدن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه جن را در لیلة الجن و شنیدن
کلام ایشان را و اینها همه از معجزات آنحضرت ست و روایت کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز جنگ احد گرفت
رایت را ملکی بصورت وی پس یاد کرد آنحضرت و فرمود پیش آی مصعب گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت که
وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده اند عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشسته با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
ناگاه پیری آمد عصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود تو کیستی
گفت من هامة بن الهیم بن لاقیس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از وست و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دیدن
ابو هریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده از طعام صدقه فطر که حواله او بود دزدید و تعلیم کرد ابو هریره را آیة الکرسی ذکر
کرده اند اسامه و دیدن خالد بن ولید وقت هدم کردن عزی زنی سیاه را که برآمد از میان او برهنه پریشان موی پس دو پاره کرد او را
بشمشیر خود و فرمود آنحضرت که این عزی بود و در حدیث تفلت شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنحضرت گرفتن او
بستن او در استون مسجد و یاد کردن دعای سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن شیطان مشهور است و حاصل آنچه
ظاهر شد از معجزات آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین شیر خوارگی و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامه زمان
عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصاست اگر خدا خواسته باشد چیزی از آن در محلش مذکور
خواهد شد گفت قاضی ابوالفضل عیاض یحصبی مالکی رحمة الله علیه تحقیق آورده ایم درین باب چیزی از معجزات واضحه و از جمله از علامات

منصفی که در آن کفایت است و بی نیازی است از زیادت در تحقیق معجزات پیغمبر ما اظهر و اوضح معجزات رسل و اکثر و اوفر آنها
و اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبری معجزه نیاورد مگر مثل آن یا ابلغ از آن از سید ما ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن عظیم
تمامش معجزه است و اقل آنچه واقع میشود بدان اعجاز نزد بعضی از محققین سوره انا اعطیناک الکوثر است یا آیتی که بمقدار او است
باز اعجاز قرآن چنانکه سابقا گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت و بلاغت و دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی از این دو
دو معجزه باشد پس مضاعف شود عدد از این وجه باز در وی دو وجه دیگر از اعجاز است از اخبار بعلوم غیب و تواند که سوره در این
تجزیه خبر باشد از اشیا متعدده و هر چیز معجزه پس تضاعف عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقا ذکر کرده شد
اعتبار کنند مضاعف بحد کثرت کشد این در حق قرآن است اما دیگری که وارد است آنکه اکثر معجزات رسل بر وفق همت اهل زمان
ایشان میباشد و بر اندازه وقتی که آن قرن در آن سامی و فائق میباشد و چون زمان موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود
مبعوث گردانیده شد موسی بمعجزه که مشابه چیزی بود که دعوی میکردند اهل آن زمان قدرت بر آن پس آورد موسی علیه السلام
چیزی را که خرق کرد عادت ایشان را و نبود در قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمان عیسی صلوات الله علیه طب در
مرتبه بسیار بلند بود و اهل آن تفاخر میکردند بدان پس آورد عیسی علیه السلام امری که قادر نبودند بر آن و آورد ایشان را چیزی که گمان
نمیکردند آن را از احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بی معالجه و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پس فرستاد خدا
محمد را صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت پس فرستاد
بر وی قرآن که خارق این چهار است که مشتمل است بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارج از نمط کلام ایشان و نظم غریب و اسلوب
عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان و ندانستند در اسالیب اوزان منهج آن و اخباری که صادر شده از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بحال خود است و از وضوح معجزات آنحضرت از جهت آنکه اخبار از کوائن حوادث و اسرار و خفایا و ضمائر
که یافته شد چنانکه خبر داده و اعتراف کردند اهل بصیرت بصدق آن و ابطال کرد کهانت را که گاهی یکی از آن صادق میگفت
و ده کاذب و از بیخ برکند آن را بمنع شیاطین که القا میکردند بر ایشان اخبار را باستراق سمع بشهب و رصد نجوم و خبر داد از
قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه بر وجهی که عاجز آمد کسیکه متفرغ و منفرد بود بدان از بعض آن از وجوه لاینحصر
ماند این معجزه جامعه مر این وجوه را از ثابت و باقی تا روز قیامت بهر امت که بیایند و نظر کنند در آن و تامل نمایند در وجوه اعجاز
پس نمیگذرد هیچ عصری و زمانی مگر آنکه ظاهر میشود در وی صدق اخباری که خبر داده است بدان و متجدد میشود ایمان و متظاهر میگردد برهان
لیس الخبر کالمعاینة و مشاهده را تاثیری است در زیادتی ایمان و نفس اشد است طمانینت در عین الیقین از علم الیقین
هر چند حقانیت و یقین در هر صورت حاصل است و سائر معجزات رسل علیهم السلام منقرض شد بانقراض ایشان و معدوم شد
بعدم زمان ایشان و معجزه سید ما صلوات الله و سلامه علیه باطل نمیشود و منقطع نمیگردد و تجدید میشود آیات آن تا آنکه
ابو صیری شعر و امست لدینا فقالت کل معجزة من النبیین اذ جاءت و لم تدم [illegible] معجزه پیغمبر ما [illegible]

نیز هست بسبب بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی تخییل و حیله و تشبیه چه غیر او را از معجزات رسل طلب کردند معاندان پیدا کردن اشیائی که طمع کردند بدان تخییل و تمویه بر ضعفا و جهلا چنانکه سحره فرعون حبال و عصی را انداختند و بحیله گری ساحری چنان نمودند که مارانند که حرکت میکنند تا شاید که نادانی بگوید که از جنس آنست و قرآن کلامی ست که نیست حیله و سحر را و تخییل و تشبیه بدان مدخلی چنانکه ممکن نیست و حاصل نشود غیر شاعر و خطیب را آنکه بتکلیف و حیله خود را شاعر و خطیب گرداند و بدانکه کافه علمای سنت بر آنند که اتیان بمثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی موجود بودی بوجود قوت و دواعی و بوا عث و مذهب معتزله و بعضی از علمای ما آنست که مقدور بود و لیکن قدرت الٰهی صرف می کرد همت ایشان از وی و قصد آن نمیکند تا نشست که از ایشان بوجود آید اگر چه وجوه اعجاز و وضوح آن برین مذهب نیز حاصل ست زیرا که در وضع کردن حق سبحانه ایشان را از اتیان بآنچه از جنس مقدور ایشانست امهر آیتی و اظهر دلالت ست بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این ست که منع کند خدا تعالی قیام را بر مردم با قدرت ایشان بر آن و عدم ممانعت و این مجرد احتمال ست و توهم ست ناشی از آنکه چون از جنس کلام ایشانست چرا قدرت نباشد بر آن و قول اول اقوی و احکم ست و الله اعلم بحقیقة الحال و حاصل مرا آنکه صاحب مواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت وی صلی الله علیه وآله وسلم و آل و اصحاب و قرابت و عشیرت آنحضرت و حکم صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه وآله وسلم کرده است مقصد ثامن در طب و تعبیر رؤیا و اخبار بمغیبات وضع کرده و در نظر کاتب حروف این وضع چندان بموقع و مناسب حال ترتیب نمود اخبار بمغیبات را پیش از وصول باین مقام در باب معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر را بر حسب ترتیبی که اندیشیده بود جای نیافت آنرا نیز در همین باب یعنی باب معجزات نهاد و نزد اصحاب نظر روحانی بلکه جسمانی نیز از آنحضرت همچنین تعبیر رؤیا از قبیل معجزات خارج از حیطه عادتست و در حقیقت تمام افعال مستقیمه و اعمال قویمه و علوم و معارف و محاسن آداب و شیم و بدایع حکم و جوامع کلم وی و قوانین احکام و قواعد تدبیر امور خارج از طاقت بشر و حیطه عادتست صلی الله علیه وآله وسلم و عادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با بیماران عیادت میکرد و در نزدیک بیمار میشد بر بالای سر وی نشست و دست مبارک بر جبهه وی گاهی می نهاد و بر بیمار روح وی میپرسید حال او را که چگونه است و میفرمود بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج ست با دخال سرور در دل بیمار و تصرف کردن در باطن وی بهمت گر قدم رنجه کند شاه بپرسیدن ما بیمار دارد سر پرسیدن بیمار غمش مصرع خوش طبیب ست بیا تا همه بیمار شویم و در تفریح نفس مریض و تطییب قلب او و ادخال سرور بر وی تاثیر عجیب ست و حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح و قوی میگردد از آن و مساعدت میکند طبیعت را در دفع موذی خصوصا از معجزه و کبرا و اخیار از پنجا گفته اند که لقاء الخلیل شفاء العلیل غلامی بود از یهود که خدمت میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم ناگاه بیمار شد پس آنحضرت بپرسیدن وی آمد و نشست نزدیک سر وی و عرض کرد بر وی اسلام را پس آن طفل نظر کرد بجانب پدر پیش او گفت حضرت را اطاعت کن پس مسلمان شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه بی من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم

وبیهوش گشتم پس آمد آنحضرت و وضو کرد و بریخت آب وضوی خود را بر من پس هشیار گشتم و در روایتی آمده که دم کرد آنرا بر من
پس صحت یافتم و در مردم و فرموده عوده و الارمد و این عام ست هر مرض را و بعضی استثنا کرده اند از ان درد دل و درد دندان
را بجهت اثری که بیهقی روایت کرده و صحیح خلاف آنست و نیز مطلق ست در هر زمانی و بعضی گفته اند عیادت بعد از سه روز ست و
از فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همچنین روایت کرده اند و ترک عیادت در روز شنبه خلاف سنت است و اصل آن
از یهودی طبیب است که پادشاهی بیمار شد و امر کرد او را بالتزام خدمت خواست یهودی که برای سبت خود و اقرار کرد
که بیمار روز شنبه نباید و برآید بعد از ان شایع شده در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است در زمستان در شب و
در صیف در روز از جهت تضرر مریض بطول لیل در زمستان و بطول نهار در صیف ذکر کرده است طیبی با ملای و سرو گرزد [illegible]
و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست که مرض دو نوع ست مرض قلوب و مرض
ابدان و طب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم و ممکن نیست تلقی آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی
نیز حاصل میگردد و حصول آن از آنحضرت بطریق تبع و طفیل ست و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه وآله وسلم طب
قلوب و اصلاح آنست از دوا و امراض و ضرر ذنوب در قلوب مثل ضرر سموم ست در بدن با اختلاف درجات آن در ضرر
و نیست هیچ شری و ضرری در عالم احوال در دنیا و آخرت مگر که سبب او معاصی ست عافانا الله منها و آثار سیئه
شامل ست قلب را و بدن را از جمله آن حرمان علم ست که نور علم با ظلمت معصیت جمع نمیگردد للامام الشافعی رحمة الله علیه شعر
شکوت الی وکیع سوء حفظی + فارشدنی الی ترک المعاصی + وقال اعلم بان العلم نور + ونور الله لا یؤتی لعاصی + و از انجمله حرمان
رزق ست و در حدیث آمده است که عبد محروم گردانیده میشود بگناهی که میرسد او را و تقوی سبب مزید رزق ست
قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض الآیة چنانکه وارد شده است که الصبحة
تمنع الرزق و اینجا محل تعجبان ست که کسی گوید که چندین زناهیان و خوابندگان وقت صبح را می بینیم و دیگران مرزوق ترانند و منعم
ترانند جوابش آنست که این وعید در حق مومنان و مصدقان ست پس در اینجا خوف آنست که بیخ ایمان از زمین حال ایشان
کنده شده است یا مکر و استدراج ست و ظلمتی و وحشتی که در قلب بجزا ارتکاب معصیت یافته شود و محسوس و مشاهد ست
و گاهی این شامت و سواد بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فرع ایمان ست و وهنی قلب و بدن نیز از آثار معاصی ست و نیز
معصیت سبب کوتاهی عمر ست چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و بعضی این را حمل بر محق برکت وجود ان کنند که موجب قلت
و فساد عقل و زوال نعم و حلول نقم ست و چنانکه صحت بدن بحفظ قوت و حمیه و استفراغ مواد فاسده و اخلاط رد ست حال قلب
نیز همچنین ست و استفراغ آن بتوبه و حمیت با اجتناب از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود آیا دلالت کنم شما را بر درد و دوای شما درد شما ذنوب ست و دوا استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب و
معالجه آن از جانب رسول ست صلی الله علیه وآله وسلم و طب قلوب بواسطه وحی ست و طب ابدان در غالب بتجربه است و گاهی بوحی

نیز باشد چنانکه از خصوصیت فصد در سفر و مرض و شهرت تیمم نزد خوف مرض و امثال آن ظاهر می گردد و نیز معالجاتی که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرده ظاهر آنست که بوحی باشد و اگر بتجربه و قیاس باشد و در نفس درست تجویز علاج
و اثبات اسباب است و آن منافی توکل نیست چنانکه دفع جوع و عطش باکل و شرب و دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین
است صلی الله علیه وآله وسلم که با وجود آن توکل تداوی میکرد و مباشرت اسباب مینمود و فرمود نفرستاده است خدای تعالی
هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است او را دوا و در روایتی شفا مگر موت را یعنی مرضی که مقدر است در وی موت و در بعضی
احادیث امر است بمداوات و شک نیست که نظر در مداوات بحکم الهی و تقدیر او باید داشت و دوا را علت شفا نباید
پنداشت و اتفاق است بر آنکه امر برای وجوب نیست و ملابست بالفعل بتقدیر الهی منافی توکل نیست نعم گاهی ترک
اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحصیل مقام توکل باین است اشارت در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم یدخل الجنة
من امتی سبعون الفا بغیر حساب هم الذین لا یسترقون و لا یتطیرون و علی ربهم یتوکلون و در روایت دیگر و لا یکتوون
نیز زیاده کرده و گفته اند که مراد آنست که این افعال را بطریق اعتماد و اعتقاد علیت نمیکنند و در مواهب لدنیه از حارث
محاسبی رضی الله عنه در باب تداوی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین
صلی الله علیه وآله وسلم پس گفته شد مر حارث را که در خبر آمده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من استرقی
واکتوی بریء من التوکل پس جواب داد که مراد براءت از توکلی است که ذکر کرده است ایشان را در حدیث یدخل الجنة من امتی
سبعون الفا بغیر حساب الحدیث و فرمود توکل بعض وی افضل است از بعضی دیگر انتهی و از تمهید آورده که مراد براءت از توکل
است و تمسک بر استرقا که کند برقای مکروهه در شریعت و مخالف آن و اکتوا کند در غیبت وی متعلق باشد در شفا بوجود کی و
جزم کند بآن و معترض باشد از فعل الهی و از آنکه شفا از نزد اوست بدلیل جواز استرقا بقرآن و فاتحة الکتاب چنانکه
بیاید و تحقیق در این باب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب یقینیه است که رعایت آن بحکم الهی و تقدیر وی واجب است
چنانکه مضغ لقمه و بلع آن در اکل و نهادن کوزه در دهان و صب آن در شرب و ترک آن داخل توکل نبود بلکه حرام است
دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه صحیح رعایت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه بارده و حاره در تجربه و تبرید مزاج
و ملایمت این قسم نیز منافی توکل نیست مگر برای تحقیق حال نفس و تحصیل مقام توکل که بعضی از این قوم کرده اند و با وجود آن
در فتوای شریعت محل عتاب شده دیگر اسباب وهمیه است که جز خفی است و ارتکاب و استعمال آن منافی توکل است باتفاق
و علاج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سه نوع بود یکی بادویه طبیعی که عبارت است از اجزای جمادی و نباتی و حیوانی
دوم بادویه الهی روحانی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی است سیوم بادویه مرکبه از این دو قسم و باید دانست که شفای
اتم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و قرآن تمام شفاست از امراض
روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتملست بر دلائل و حجج قطعیه اثبات

ھ در صحیحین بالفاظ دیگر آمده است بی زیادت ۱۲

یا از جهت ضعف همت وی در حد ذات وی چنانکه دعا می باشد که دوست نمی دارد آنرا خدا سبحانه تعالی بجهت آنچه در وست از تجاوز از حد
حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم اقبال او بجناب حق تعالی و تقدس و حضور و جمعیت او بروی در وقت دعا یا
از جهت حصول مانع اجابت مثل اکل حرام و عروض ظلمت ذنوب بر قلب و استیلای غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است که
حق تعالی قبول نمی کند دعا را از قلب لاهی ساهی غافل و دعا عدو بلاست مدافعت و معالجه می کند آنرا و منع میکند نزول آنرا
و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند و از ان دعا سلاح مومن است اگر با حضور قلب و جمعیت کلیه بمطلوب مصادف
گردد اوقات اجابت را با خشوع و خضوع و انکسار و ذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و ابتدای بحمد و صلوة بعد از توبه
و استغفار و صدقه و الحاح و تملق و توسل باسما و صفات الهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و سائر
شروط و آداب مثال رمی که تیر و کمان راست و درست بود و دست و بازو با کمال بود و هدف مقابل باشد و قابل تاثیر و صلاح آن بود
و حاجب و مانع وصول در میان نبود و علم بمنفعت تیر اندازی تمام از تجربه و آداب آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات
و غیر آن از اسمای الهی نیز از قسم طب روحانی است اگر جاری گردد بر لسان ابرار و اتقیا با توجه تام و همت تام ولیکن چون
وجود این نوع عزیز نادر است مردم دست بطب جسمانی زده اند فارغ و غافل نشسته اند و مراد بمعوذات که در حدیث واقع شده
است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میدمید بنفس کریم خود در المعوذات قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس است و
بعضی قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون نیز مراد داشته اند یا هر جا که در قرآن آیات متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بک
من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون و آنها از قرآن است و در ینباب که سخن میکنیم عام تر از ان مراد است و اذکار و
ادعیه باب استعاذه بسیار وارد است و بتحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسما و صفات
وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میدانند معنی آنرا و با اعتقاد آنکه موثر حقیقی خداست عز اسمه و تاثیر رقیه بتقدیر اوست تعالی شانه
چنانکه در حدیث آمده است که پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این رقیها و حرزها و اسباب دیگر که میکنیم تغیر میدهد
تقدیر خدا را تعالی شانه فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان
جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در ینباب فرمود عرض کنید رقیهای خود را بمن اگر در ان شرکی نبود بکنید باکی نیست
و از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقیها پس آمدند بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله نزد ما رقیه بود که
برای عقرب میکردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینم درین باکی بکنید فرمود هر که تواند که نفع رساند برادر خود را
برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که تجربه شده است منفعت آن اگرچه معلوم نباشد معنی
آن ولکن احتیاط در ان است که تعبیر بمعلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و این در غیر ماثور است و الا آنچه ماثور باشد چنانکه
در رقیه عقرب آمده است بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا جائز خواهد بود بی شبهه و بتحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک
که هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و متضمن دعوات و اسما بزبان سریانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند

در حکایات مشائخ آورده اند که شخصی دعائی میخواند شخصی دیگر در آنجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد را که دشنام میکند خدا
و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن کلمات این بود و آن شخص نادانسته میخواند یا رب مگر بعضی کلمات باشد از آنها که معلوم نشده
است خواندن آن و از مشائخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی که آنرا سیفی می نامند و امثال آن میخوانند والله اعلم و در حدیث
ابوداود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود رقاه و تمایم و تولة
شرک است و تمایم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاویزند و آنرا در جاهلیت برای دفع آفات میکردند
و تولة بکسر تاء و فتح واو و لام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان کنند و این نوع از سحر است و دعا و حرز و رقیه
که در کاغذ پاره نویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو به بندند بعضی علما از آن نیز منع میکنند و لیکن آنرا از حدیث
عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت از برای دفع فزع و وحشت در خواب این کلمات که اعوذ بکلمات الله
التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشياطين وان يحضرون آموخته بود و پسر وی رضی الله عنه تلقین میکرد
آنرا کسانی را که عاقل بودند از اولاد و کسیکه عاقل نبود مینوشت آنرا در صکی و می آویخت در گردن وی و لفظ تعویذ که
در احادیث واقع است مثل تعویذ الطفل بکلمات الله التامة الحدیث و تعویذات النبی چنانکه ذکر آنها بیاید بمعنی استعاذه
و پناه طلبیدن است از شر بخدا عزوجل و از زینب امراة عبدالله بن مسعود آورده اند که دید عبدالله در گردن من رشته گفت
که این چیست یا زینب گفتم این خیطی است که افسون کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبدالله و پاره کرد
و گفت شما ای آل عبدالله بی نیاز باید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم گفت
رقاه و تمایم و تولة شرک است گفتم چرا اینچنین کردی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می انداخت چرک او را و
اشک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواندی افسونی و همه درد با بیرون رفت و آرام یافتم گفت عبدالله این
دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود بر تو
که میگفتی چنانکه رسول خدا میفرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذهب البأس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک
شفاء لا تغادر سقما رواه ابوداود و گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن گفت که اهل جاهلیت اعتقاد مؤثریت آن داشتند
و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آنکه وارد شده در آن
احادیث و اخبار صحیحه صریحه و خلاف نیست در مشروعیت فزع و التجا الی الله سبحانه در هر چه واقع شده یا متوقع است
و بعضی گفته اند که نهی از آن رقی است که میخوانند آنرا اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن و می آرند امور مشتبه مرکب از حق و باطل
که جمع میکنند با ذکر خدا و اسمای وی بخالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان و استغاثه میکنند از ایشان و پناه میجویند با ایشان
و میگویند که جن از جهت علاقه عداوتی که بالطبع با انسان دارند با شیاطین دوستند چون خوانده شود عزایم با اسمای شیاطین
اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی از جن می باشد متمثل بصورت مار هرگاه

حیات باقی در امثال این شایع ست و آنهایی که سطح نظر ایشان حیات دنیاست از مقام شناخت می لغزند و در ورطهٔ
کفر و معصیت افتند اعاذنا الله من ذلک و درود بار با افسونی ست که آنرا نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری
قدس سره میکنند که مردم بدان مشغوف اند و چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند مشغوف تر و مفتون تر میگردند و درو سه
اسماست که متعارف زبان هنود است اجتناب از آن لازم مینماید والله اعلم بحقیقتها و فصل در رقیها از آنحضرت در هر باب
مرویست خصوصا در عین و حمه بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کنید در چشم زخم و از حمه و
از نمله یعنی ریشها که بر پهلو ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة الا فی نفس او حمة نیست رقیه مگر در چشم زخم
و حمه و مراد بنفس عین است یعنی چشم زخم و در روایتی الا من عین زیاده کرده و مراد بحمه نیش زهردار است چون عقرب و مانند آن و لدغه
گزیدن جانوران چنانکه مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است نه تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مخصوص نیست بآنها
بلکه در جمیع امراض و آلام مشروع و مسوغ ست چنانکه در تب و درد سر و درد دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن موجود و ثابت است نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعضی
نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرر یابد آن چیز چنانکه در سحر و فرمود لو کان شیء
سابق القدر لسبقته العین اگر چیزی بود که پیشدستی میکرد و غلبه نمود و قضا و قدر را هر آئینه سبقت میکرد آنرا عین و
این مبالغه است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردن آدمیان بعد از قضا و قدر الهی بچشم زخم است
و اکثر علمای دین بر آنند که عین حق ست و جماعه از مبتدعه مثل اهل اعتزال و هر که بر طریقه ایشان میرود منکر شده اند
آنرا و چون مخبر صادق بدان خبر داده آن واجب و انکار آن باطل باشد و آنکه گویند همه بتقدیر الهی ست چشم زخم چه اختصاص
دارد جوابش آنکه این نیز بتقدیر الهی ست و عین را تاثیر ذاتی نیست و هر که بر طریقه اهل سنت ست میگویند که آن از اسباب
عادی ست یعنی که عادة الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد مقابلهٔ شخصی شخصی را و نظر کردن این بسوی وی
بر وجه استحسان و اما آنکه چیزی از چشم عائن می بر آید و بمعیون میرسد جزم بهیچ جانب اثبات و نفی نمیتوان کرد و هر دو جانب
محتمل ست و بعضی از اصحاب طبائع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئیه منفک میشود از عائن و متصل میگردد بمعیون و در می آید
در درون مسامات چشم وی پس پیدا میکند باری تعالی هلاک را نزد آن چنانکه پیدا میکند هلاک را نزد نوشیدن زهر و این محتمل است
اما دعوی قطع و جزم خطاست و نقل کرده است از بعضی کسانیکه منسوب بوده اند بعین که می گفتند که چون می بینیم چیزی را
که خوش می آید مرا می یابم حرارتی که بیرون می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که منبعث می گردد از چشم عائن قوت
سمیه که متصل می گردد بمعیون که باعث هلاک و فساد میگردد مثل زهری که از افعی بلدیغ میرسد و از بعضی افاعی بمجرد
نظر نیز زهر میرسد و بالجمله مثال او تیر چیزیست که از جانب عائن بجانب معیون روانه میگردد اگر مانعی که حفظ و وقایه می کند
در میان نبود میرسد و کارگر می افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعوذ و دعاست و مانند سپر حائل میشود نفوذ نمیکند

واگر سبب صفت دفع می‌بود تواند که هم بجانب وی برگردد پس مثال شر محسوس و علاج نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مراین علت را یعنی چشم زخم را به تعویذات بود یعنی بآیات وکلماتیکه دران استعاذه است از شر در مثل معوذتین و بفاتحه و آیة الکرسی و گفته اند که بزرگترین رقیها قراءت فاتحه و آیت الکرسی و معوذتین ست و از جمله تعویذات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که در احادیث صحیحه ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما یخرج منها ومن شر فتن اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل والنهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن و از جمله کلماتی که در دفع چشم زخم آن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین کسی ترسد که برسد ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و بود وی رضی الله عنه ابیض حسن الجسم پس عامر چون بدن او دید تعجب کرد و استحسان نمود و گفت والله مثل این پوستی ندیده‌ام در مردان و نه پوست زن مخدره سهل در ساعت بیهوش آمده بر زمین افتاد خبر بحضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تهمت میکنند کسی را گفتند عامر را که دید بدن وی و گفت چنین که دید پس عامر را طلبید و بروی خشم گرفت و فرمود چرا میکشد یکی از شما برادر خود را وقتیکه دید او را و بنظر تو خوب آمد چرا نگفتی اللهم بارک علیه پس فرمود بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس بشست عامر روی خود را و هر دو دست خود را و مرفقین و رکبتین و اطراف رجلین خود را و داخل ازار را در قدحی پس ریختند آب را بر سهل از پس او بر سر او پس برخاست و رفت همراه مردم گویا هیچ ضرری باوی نرسیده بود و شستن اعضای کیفیتی خاص بیان کرده اند در مواهب لدنیه از ابن کثیر نقل کرده که در بنایه گفته است بود عادت قوم که چون میرسید چشم زخم بکسی از کسی می آوردند قدح آبی نزد عاین پس می‌ایستاد بلند ساخت است خود آب از قدح و مضمضه میکرد و بیرون میریخت آب را در قدح و می‌شست روی خود را در قدح پس می آورد دست راست را و آب میریخت بر دست چپ پس در آورد دست چپ را در قدح و میریخت آب را از قدح و میریخت بر دست چپ پس در آورد دست راست را و در دست چپ را او میریخت آب بر مرفق ایمن پس می در آورد دست راست او میریخت بر مرفق ایسری پس می آورد دست چپ او میریخت آب بر قدم یمنی پس می در آورد دست راست را و میریخت بر قدم ایسری باز می در آورد دست چپ را او میریخت آب بر زانوی راست پس می در آورد دست راست و میریخت بر زانوی چپ پس می شست داخل ازار را و نمی نهاد قدح بر زمین پس میریختند آن آب مستعمل را بر سر مصیون از جانب پس پس به می شد باذن خدا انتهی پوشیده نماند که این اثر که عادت قوم را ذکر کرده ظاهر آنست که نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همچنین کرده‌اند والله اعلم و بر تقدیر تنزل از اهل جاهلیت آن یافت قاضی ابوبکر بن العربی گفته اگر توقف کند درین متشرعی باید گفت والله ورسوله اعلم تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معاینه و اگر متفلسفی توقف کند بر وی رد وی آسانترست که مقررست نزد ایشان که بعضی ادویه تاثیر میکنند بقوی خود و بکار

بخاصیت خود این نیز از ان قبیل ست و حدیث کهربا و آهن ربا نیز از ین قبیل ست بدانکه مراد بانظره چیست بعضی
گفته اند که فرج ست و مراد آنکه طرف ازاره است آنکه ببدن او رسیده است از جانب است و قاضی عیاض گفته که
مراد جسد اوست که متصل ست بازار یا موضع ازار جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که معقد ازار است و جماعه
سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند و بعضی بنوشانند چاره بیگوید که باکی نیست که بنویسند قرآنرا و
بشویند آنرا و بنوشانند بیمار امطلق قرآنرا یا آیاتی که مناسب شفاء یا مشتمل بر ذکر اسماء و صفات حق جل و علا باشد و
هو الانسب از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که زنی در طلق مانده بود یک آیه یا دو آیه را از قرآن فرمود که بنویسند
و بشویند و بخورانند و آنچه سابقا مذکور شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات شفا نیز مؤید این معنی ست
حکایت از ابو عبد الله بناجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتری خوب سواره و در میان همراهان شخصی بود که بسیار
بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی ابو عبد الله بناجی را گفتند شتر خود را از شر او نگاه دار بناجی
گفت او را بر شتر من قدرتی نیست بعد از این خبر رسید نگاهبان شد تا بناجی از منزل غائب شد پس عائن بمنزل
بناجی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شده بیفتاد چون دریافت که از هیچ بر کندند بناجی را خبر کردند که عائن شتر را
چشم زد بیامد چون عائن را دید این رقیه را بر خواند بسم الله حبس حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت
عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا
وهو حسیر چون بناجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد و از محل خود و شتر تندرست شد بر کنار
و این نیز از رقیهای چشم زخم ست و در مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت از جمله علاج عین اثر الدوا نشا
از ان و ستر محاسن از کسیکه ترسیده میشود از عین وی بچیزیکه رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است
که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید کودک خوشروی را و فرمود سیاه کنید نون او را تا نرسد بوی چشم و مراد بنون
گوی است که میباشد در زنخدان کودک کذا فی المواهب و پوشیده نماند که سیاه کردن نون از کودک … خوش جمال …
و ظاهر آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر عین ست هر چند پوشیده ماند و الله اعلم و آنحضرت در خانه ام سلمه
کنیزکی را دید که بر روی اثر نظر جن ست و لفظ صحیحین اینچنین ست که دید … در روی وی سفعه است یعنی صفرت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افسون خوانید برای این کنیزک که بروی نظر جن ست از ینجا معلوم میشود که چنانکه از
عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان ست و بعضی از شراح حدیث نظر را … ساخته و گفته
نظر انس یا جن … و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت در خانه ام سلمه … کودکی … زرد را دید گفتند که بوی چشم رسیده
است فرمود چرا افسون نمی کنید او را از عین و گفته اند که جماعتی … اگر … بیاید
و از روی محبت باشد و از مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ربیعه در سهل بن حنیف … عین … آمده است …

مبادرت به عاو جز یک کند و این بمنزلهٔ رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مخالطت
مردم و الزام کند او را به بیت و اگر فقیر است رزق دهد او را آنقدر که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت تر است از ضرر مجذوم
که منع میکرد او را عمر رضی الله عنه از مخالطت ناس و اشد است از زیان سیر که منع کرده شده است اکل او را از حضور
جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث است گفته اگر تلف کند
عائن چیزی را ضامن گردد آنرا و اگر بکشد بر وی است قصاص یا دیت اگر عادت وی گردد حکم ساحر دارد و نووی در روضه
گفته که نیست در وی دیت و نه کفارت زیرا که منضبط و عام نیست چیکار و مخصوص است ببعض ناس و در بعض احوال
است و واقع نشده است از وی فعلی بلکه بخاصیت است و نگریستن که میرسد از وی متعین نیست در قتل و اهلاک و زوال
حیات و گاهی حاصل میشود مکروه بی آنکه برساند باهلاک انتهی و اقوال مشائخ حنفیه درینجا معلوم نشده ملتمس از ناظران آنکه
اگر معلوم کنند درینجا بنویسند والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافهٔ امراض جسمانی
مثل حمی و صرع و صداع و ترس و وحشت و بیخوابی و سموم و هموم و الم مصائب و احزان و اندوه و غم و شدت و الم
و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و دین و حریق و درد و دندان و حبس بول و خراج و رعاف و عسر ولادت و تمام امراض
و آلام و سائر محن و بلاد شد اند و تمام آن رقیه ها و ادعیه و تعاویذ در کتب احادیث مذکور است از انجا باید جست و تحقیق ما
تعرض بعلاج جسمانی و ادویه نیز و تفته شده اکتفا کرده اقتصار علی المقصود و ازین میان ذکر سحر و حکم آن بجهت اشتمال و
بر قصه یهود در سحر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و طول کلام در آن دانسته فصل فی الصحر سحر افسون و جادوی کردن
و سحر حرام است از کبائر است باجماع گاهی کفر میباشد اگر در وی قولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی
حرام است و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر بجهت دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر باشد تعزیر
کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زندیق و زندیق آنرا گویند که منکر دین و نبوت
و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقت سحر اختلاف است بعضی گویند که مجرد تخیل و ایهام است و حقیقتی ندارد و بعضی انچه حاصل
میشود در سحر از احوال و افعال مجرد وهم و خیال است حقیقتی ندارد و اختیار ابو جعفر استرابادی از شافعیه و ابو بکر رازی از حنفیه
و طائفه دیگر این است و نووی گفته که صحیح آنست که آنرا حقیقتی است و جمهور علما بر اینند و کتاب و سنت مشهوره دلالت
وارد برین کذا فی المواهب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست که آیا واقع میشود بسحر انقلاب عین و قلب حقیقت
یا نه کسیکه میگوید که وی تخیل محض است منع میکند آنرا و آنها که قائلند بآنکه وی را حقیقت است اختلاف کرده اند در آنکه
مر او را تاثیر است فقط چنانکه تغییر میدهد مزاج را پس نوعی از امراض است یا منتهی میشود باین حالت چنانکه جماد حیوان
میگردد یا حیوان جماد میگردد و جمهور بر اول اند و بعضی میگویند که سحر ثبوت و وقوع ندارد و این سخن مکابره و باطل است و
کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است و بعضی دیگر میگویند که زیاده نیست تاثیر وی بر انچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون

بین المرء وزوجه و اگر زیاده می بود ذکر میکرد آنرا و صحیح از جهت عقل و نقل آنست که واقع میشود و اکثر ازان و آیه دلالت
ندارد بر منع زیاده غایت آنچه در قصه هاروت و ماروت واقع بود همین بود یا زیاده هم بوده باشد پس ذکر کرد آنرا و
سحر از جمله صناعیست که حاصل میشود باعمال و اسباب بطریق اکتساب و قرآن از اقسام خارق عادت مسامحه است
باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و فساد است و شرط است که جنب باشد و اگر جنب از وطی حرام بلکه با محارم بود
ادخل است کذا قیل و میگویند که حبال و عصی که بدست سحره فرعون می پیچیدند و موسی علیه السلام آنرا سعی خیال میکرد
سحر نبود بلکه عصی مجوف بود و حبال از چرم بود محشو بزیبق و در ته آن اشتعال کرده یا در آفتاب گذاشته بودند و بسبب آن
گرم گردیده بجنبش در آمد و این سخن غریب است و حق تعالی آنرا در چندین مواضع سحر خوانده و در بعضی مواضع سحر عظیم خوانده
و کنندگان آنرا سحره گفته پس حمل آن برین تمویه و تخییل بعید مینماید مگر آنکه مراد بسحر در قرآن معنی اخری است اعجب است
و حمل بر حقیقت سحر ادخل است در اعجاز موسی علیه السلام مگر آنکه بنقل صحیح شده باشد که در واقع چنین بوده والله اعلم بحقیقة
الحال و بنقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تا اثر آن در ذات جلیل وی
صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شده از عروض نسیان و تخییل و ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این قضا در سنه هفتم از هجرت
بود در ذی الحجه و در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقول چهل روز بوده و وجود آثار و بقای آن از اول حال تا آخر چه
گفته که این روایت صحیح متعین است و غالباً در وقت آن چهل روزه و در روایتی شش ماه و در روایتی یکسال تا آنکه
مدت مدید یا مدتی او کشید تا شبی نزد عائشه صدیقه رضی الله عنها بودند دعا کرد و بسیار کرد پس فرمود یا عائشه آگاهی داری
تو بآنکه خدای تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم او را در آن چیز یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم او را فرمود آمدند
دو مرد و نشست یکی ازان دو نزد سر من و دیگری نزد پای من پس گفت یکی ازان دو مرد یار خود را چه حالست این مرد را
دیگری گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی سحر آمده گفت که سحر کرده است او را گفت لبید بن
اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه یعنی شانه و مشاطه یعنی موهایی که می افتد از سر وقت
شانه کردن و در وعای شکوفه نخل نر گفت کجا نهاده اند آنرا گفت که در سر ذروان و آن نام چاهی است
که و را آنجا پنهان کرده بودند و در روایتی بئر اروان یا الف گفته اند که این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
با چندی از صحابه بران چاه فرمود همین چاه است که نموده شد مرا و آب وی گوی نقیع بود و گویا نخلها آب کرده اند و سرهای
نخلهای وی مثل روس شیاطین پس آوردند از ان چاه آن سحر را چنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که
فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش نمیکنی آنرا یا رسول الله و رسوا نمیکنی آنکسانرا که این کار کرده اند فرمود خوش نیامد
که برانگیزم و کنم بر مردم شر را خدای تعالی مرا شفا داده دیگر چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس بیهقی
در دلائل النبوة بسند ضعیف آورده یافتند در وی وتری یعنی زه کمان در وی یازده گره کرده و نازل شد سورة الفلق

والناس هر آیتی که میخواندند گرهی ازان کشاده میشد و ابن سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام
علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعهٔ نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در روایتی در فتح الباری
ذکر کرده فرود آمد فرشته و یافت طلعهٔ نخل را و در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از موم ساخته و در وی
سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین بهر آیتی که میخواندند
گرهی کشاده میشد هر سوزنی که میکشیدند المی تسکین یافت و راحتی پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند
بهر آیتی گرهی کشاده میشد و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین قضیه
مسلک تفویض و تسلیم مر امر پروردگار را و صبر کرد و در طلب اجر برین بلا و چون تمادی کرد و ترسید از تمادی آن
که ضعیف گردد از فنون طاعات و از تمشیت امر دعوت و ابلاغ توجه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت
بتداوی و معالجه بعلاج حسی و روحانی روحانی خود این بود که منزل شد بوی معوذتین و حسی آن بود که حجامت کرد در
سر مبارک و صاحب سفر السعادت گفته است که کسی از دین و ایمان حظی ندارد و هر آئینه ازین علاج انکار میکند یعنی
میگوید که حجامت که فی از استفراغ ست بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و میگوید حکم کرده اند
لابدی و چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون ایشان حکم کرده اند
لابد وجهی و حکمتی خواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و انسب ست بعد ازان اشارت میکند بمعقولیت
حکمت در نفع حجامت و دفع سحر و میگوید چون ماده سحر بسر مبارک رسیده یعنی در قوای دماغیه تاثیر کرده
چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می شمرد این تصرف ست از ساحر در طبیعت و ماده دموی تا آنکه ماده
بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیر ارواح خبیثه از جن
و شیاطین و خباثت نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه بدنیه ازان تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح
حیوانی ست که ماده آن دموی ست که بعد از انضمام آن در تجویف قلب بخاری لطیف میشود و بدماغ متصاعد
گشته حامل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید
که استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار
کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو رتبه
شریفه او ست و موجب تشکیک در نبوت ست و هر چه مودی بآن باشد باطل ست و موجب عدم وثوق بشریعت
ست چه احتمال دارد بدین تقدیر که تخیل کرده باشد که می بیند جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده
شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر و نقصان نباشد مدار با سبکمال و این سخن مردود ست زیرا که برهان قائم
شده است بر صدق وی صلی الله علیه و آله و سلم در دعوی نبوت و در آنچه میرساند از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ و معجزات

باهره شاهد بران واینچه متعلق ست ببعضی امور دنیا وی که مبعوث نیست برای آن و لیست رسالت برای آن و ران
عرضه است مر چیزی که عارض میشود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخیل کرده شود بسوی وی گمان برده که کرده است
چیزی را و حالانکه نکرده است که جزم در امری از امور دنیا چیزی که حقیقة است مر آنرا عصمت او از مانند آن در امور
دین لازم نمی آید که بکرد آن بلکه از جنس خاطرست که خطور میکند و ثبوت ندارد و پس باقی نمی ماند برین ملاحده حجت
وبالجمله نقل کرده نشد از آنحضرت در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی را بر خلاف چیزیکه خبر داده است بدان
و آنکه گویند که موجب منقصت باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه وآله وسلم از دلائل
نبوت و صدق اوست زیرا که او را کفار ساحر میخواندند و مقرر است که سحر در ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی است
این حکمت و مصلحت ست و قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص با نقصان ست کلیه نیست شاید که در کاملان نیز بجهت
مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند والله اعلم و بدانکه رقیه و تعویذات
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب حروف بیرون است از جهت اولی
بقصد او امراض مجملا اکتفا کرده شده اما طمع تبرک اینجا یکپاره سیاه سوده قرار بدان یافت که جمله از آنچه ابتلاء
بدان کثیر الوقوع ست تبرکا و تیمنا مذکور گردد و بالله التوفیق و از انجمله اشهر و اکثر عین ست و رقیهای این هم بسیار ست
بزرگترین رقیها برای این و تمامه بلایا و امراض و آفات قرات فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی است و این
دعا که اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقما کلمه تعوذ آنحضرت
بود برای جمیع امراض و آلام و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین
وان یحضرون و از انجمله اللهم انی اعوذ بک بوجهک الکریم و بکلمات التامات من شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت
تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک وبحمدک و از انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس
شی اعظم منه و بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق
وذرأ وبرأ ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن کل ذی شر ربی آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله اللهم انت
ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم
ان الله علی کل شی قدیر وان الله قد احاط بکل شی علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه و
من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی واله کل شی واعتصمت
به وهو ربی ورب کل شی وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الله
ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی حسبی الذی بیده ملکوت
کل شی وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو

رب العرش العظیم و گفته اند که هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بداند و از انجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرده و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک و من شر کل نفس و عین
حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه وجع جسد در صحیح مسلم از عثمان ابی العاص آمده است که وی رضی الله عنه حکایت
کرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دردی که یافت در تن از آن باز که اسلام آورده است پس فرمود مر او را آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنه دست خود را بر آنجایی که درد میکند از جسد تو بگو بسم الله سه بار و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله
وقدرته من شر ما اجد واحاذر رقیه فزع وارق یعنی ترس و بیخوابی و شکایت آورد خالد با آنحضرت و گفت یا رسول الله
خواب نمی برد مرا شبها پس فرمود آنحضرت چون بیایی بخوابگاه خود بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین
وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک وجل
ثناؤک ولا اله غیرک رقیه دافع الکرب والهم روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت
نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب
السموات والارض رب العرش الکریم روایت کرده شیخان و روایت کرده است ابو داؤد از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که
رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم دعوات المکروب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شأنی
کله لا اله الا انت و در مسند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نرسید هیچ بنده را هم و حزن
و بگوید اللهم انی عبدک ابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت
به نفسک وانزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم
ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب همی دور کند خدای تعالی حزن و هم او را و بیارد بدل آن فرج و گشاد
از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدای تعالی
او را از هر همی فرج و از هر ضیقی مخرج و روزی دهد او را از انجا که گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت
کسیکه بسیار شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و در صحیحین آمده که وی کنزیست از کنوز بهشت
و در جامع ترمذی آمده که وی بابی است از ابواب جنت و در بعضی آثار آمده که فرود نمی آید هیچ فرشته از آسمان و
بر نمیرود مگر بلا حول ولا قوة الا بالله و مشائخ گفته اند که نیست هیچ چیزی اعون بر عمل از این کلمه و آمده که هر که
بخواند آیة الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی کند او را خدای تعالی و در حدیث سعد ابی وقاص آمده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به تحقیق و به راستی هر آئینه من میدانم کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر آنکه گشاده
او را خدای تعالی از آن کلمه برادرم یونس است که گفت در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و نزد ترمذی آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا نکند با آن مسلمانان در هیچ چیزی هرگز مگر استجابت

کرده شود مراو را و در روایتی آمده اسألک تمام العافیة و اسألک دوام العافیة و اسألک الشکر علی العافیة و اسألک
الغنی عن الناس ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقر روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله پشت داد و روی گردانید دنیا از من فرمود کجایی تو از صلوة ملائکه
و تسبیح خلائق که بوی داده میشود و ایشان رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده
استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار و راغم پس رفت آن مرد و درنگ کرد مدتی و باز آمد و گفت یا رسول الله
روی آورد بمن دنیا چندانکه نمی دانم که کجا نهم آنرا و این کلمه را در سلسله کبرویه میان نماز سنت فجر و فرض فجر میخوانند
و اگر ختم کنند با وی لا حول ولا قوة الا بالله خوانند چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت جمیع گناهان گردد و این سبب
وسعت رزق است و لهذا استغفار سبب آن است زیرا که معاصی موجب ضیق رزق و هم و غم است چنانکه گذشت
و آنچه در وی هست که آنرا کیمیای مشائخ نام است و مجرب است بعد از سلام نماز جمعه پیش از آنکه تکیه دهند پای را از
جائی که در تشهد نهاده است بخوانند فاتحة الکتاب هفت بار و قل هو الله احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق
هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار این مقدار در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من الذنوب
و ما تأخر و مشائخ بعد از این دعا که در آثار آمده است بخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید
یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک رقیه اطفاء الحریق
طبرانی و ابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اذا رأیتم الحریق فکبروا چون ببینید آتش را
که در گرفته است تکبیر بگوئید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر میراند آنرا تکبیر سبب میگردد اطفاء تکبیر حریق را گفته اند که
نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است از آن و جهت و روی از فساد عام که مناسب شیطان و فعل او ست
و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز دعوت میکند بدان و میخواهد هلاک بنی آدم را پس آتش و شیطان
هر یک میخواهد در زمین فساد را و کبریائی حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس از این جهت تکبیر را اثر است در
اطفاء حریق و نمی ایستد نزد کبریائی حق هیچ چیز پس چون تکبیر گوید مسلم پروردگار خود را اظهار میکند نار را تحقیق تجربه
پیوسته است این عمل رقیه صرع صرع گفته اند صرع یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخلاط ردیه و در نوع ثانی
تکلم کرده اند اطبا و اما علاج صرع از ارواح خبیثه بر تقوی باشد و معالجه این محاربه است و محارب را باید که سلاحش
صحیح باشد و ساعد قوی تا کار کند بعضی معالجان کسی بود که اکتفا میکرد بقول اخرج منه یا بقول بسم الله یا بقول لا قوة الا بالله
و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی میخوانند محمد رسول الله و امر میکرد
مصروع را که بخواند قراءت آیة الکرسی و بقراءت معوذتین و بعضی میخوانند محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
تا آخر سوره یا سوگند میدهند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نفع آن تجربه کرده اند رقیه جمع اولیه روایت کرده است

حمیدی در طب از یونس بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که تعوذ میکرد از صداع بقول
خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر واعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار رقیه وجع الضرس
بیهقی آورده که عبد الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درد دندان را پس نهاد آنحضرت
دست مبارک خود را بر رخسار وی که در آن جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه سوء ما یجد وفحشه بدعوة نبیک
المکین المبارک عندک پس شفا داد او را خدای تعالی پیش از آنکه بردارد دست روایت کرده است حمیدی که فاطمه زهرا
رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالیکه شکایت میکند درد دندان را که می یافت از دندان پس
در آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سبابه یمنی خود را و نهاد بر دندانی که درد میکرد و فرمود بسم الله وبالله اسألک
بعزتک وجلالک وقدرتک علی کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک وکلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمة بنت
خدیجة کلها پس آرام یافت دردی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غرائب که شائع و واقع است از مجربات
محب طبری امام مقام الخلیل بلکه دیدیم او را که کرد بارها نهاد دست خود را بر شخصی که درد میکرد دندان وی و پرسید از وی
نام او را و نام مادر او را و پرسید از مدتی که میخواهد که درد نکند در آن مدت دندان وی یعنی گفت درد چند سال نخواهم
پس میگوید آن شخص پنجسال یا هفت سال یا ده سال مثلا و گرهی عدد طاق پس بر میداشت دست خود را اگر آنکه
ساکن شد الم وی و کشف میکرد مدت مذکوره که درد نمیکرد و این امر شائع و مشتهر است از وی انتهی اما هیچ دعای معین
ذکر نکرد و ظاهر اینست دعا ماثور مذکور خواهد بود با توجه میکرد و از پیش خود دعائی میخواند والله اعلم بحقیقة الحال گفت صاحب
مواهب و از آنچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر رخساری که در جانب درد است بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی
انشاکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد بنویسد وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم
رقیه عسر البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء که آمد او را مردی و گفت پدر او را محبوس شده است
بول در سینه است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء والارض کما جعلت رحمتک فی السماء
فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا ذنوبنا وخطایانا انت رب الطیبین انزل شفاء من شفائک ورحمة
من رحمتک علی هذا الوجع فیبرأ و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرد وی و به شد و این رقیه در مشکوة
تمام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیة الحمی روایت است از انس رضی الله عنه گفت
در آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تب زده بود و دشنام میکرد تب را فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دشنام مکن تب را که وی مامور است ولیکن اگر خواهی بیاموزم ترا کلمات که چون بگوئی
آن کلمات را برد آنرا خدا تعالی از تو فرمود پس بیاموزید مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق وعظمی الدقیق من

شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس ولا تبخری الفم ولا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم
وتحولی عنی الی من اتخذ مع الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم من این کلمات را که آموخت مرا
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس رفت تب از من صاحب مواهب میگوید مجرب است این رقیه چنانکه دیدم من بخط
شیخ خود لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الدقیق وجلدی الرقیق واعوذ بک من فورة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت
بالله والیوم الآخر فلا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تفوری علی الفم وانتقلی الی من یزعم ان مع الله الها آخر فانی
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و بنویسد برای حمی قبیله چنانکه ذکر کرده است صاحب الهدی بر ورقه
ارلی عنا بسم الله شربتم بسم الله قلت و دیگر بر روی یک ورق را بنید از آن را در دهن و فرو برد با آب و در کتابت قرآن
وشرب آن برای شفا از علتها خصوصی است چنانکه گذشت و شیخ ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرجانی همیشه
می نوشت اوراق برای حمی و جز آن و میگذاشت بر دروازه پس هر که بیمار بودی یکی از آن میگرفت و مداوا از آن استعمال
میکرد و شفا می یافت باذن الله عز وجل و بعضی مکتوب اینست اول لم یزل ولا یزال یزیل الزوال وهو لا یزال لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین رقیه خراج بنفع خدای ریش
و دنبلگی بر روی پوست صاحب زاد المعاد گفته که بنویسد بر وی این آیت را ویسألونک عن الجبال فقل ینسفها
ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا مجرب است رقیه عسر ولادت و آنچه مجرب است عسر ولادت
را چیزی است که روایت کرده شده است از عبدالله پسر امام احمد حنبل گفت دیدم پدر خود را می نوشت برای زنی که دشوار می شد
بر وی ولادت در جام سفید یا چیزی نظیف حدیث ابن عباس لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم
الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها
خلال گفت که خبر داد ما را ابو بکر مروزی که آمد امام احمد را مردی و گفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی برای زنی را که سخت
شده است بر وی ولادت دو روز گفت بگو مر او را که بیارد جام واسع و زعفران را گفت خلال دیدم او را که می نوشت
بسیار کسی را و در مدخل گفته که بنویسد در آنچه اخرج ایها الولد من بطن ضیق الی فضاء وسیع بقدرة الذی جعلک
فی قرار مکین الی قدر معلوم لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته الی آخر السورة وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنین و بنوشد آن زن و بپاشد بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این رقیه را از بعضی بزرگان و ننوشتم
از آن هیچ احدی را مگر رستگاری یافت در ساعت بفضل خدا و روایت کرده شد از ابن عباس رضی الله عنهما گفت
گذشت عیسی علیه السلام بر زنی در حال آنکه معترض افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله دعا کن
برای من که خلاص گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس من النفس ویا مخلص النفس من النفس
ویا مخرج النفس من النفس خلصها پس انداخت آن زن ولد را و برخاست گفت شیخ مرجانی پس چون دشوار گردد

بر زن ولادت بنویس این را برای وی که رقیه رعاف واز آنچه تجربه کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود
بر جبهه مرعوف وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر وجائز نیست کتابت آن بخون راعف
چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است پس جائز نیست که نوشته شود بوی کلام خدا رقیه برای هر درد
و بلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود
کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت شام نرسد اورا
هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند وکسیکه بگوید آنرا وقت صبح نرسد اورا بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس
رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد در روی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث را بطریق تعجب انکار پس گفت
ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ نبسته ام بر عثمان ونه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس فراموش کردم که
بخوانم آنرا روایت کرده ابوداود و ترمذی و قال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل گردد بوی معافات از همه دردها و بلا
روایت است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم ده بار پاک گردانیده میشود از گناهان چون روزی که زائیده است اورا مادرش وعافیت داده میشود
از هفتاد بلا از بلاهای دنیا که جنون وجذام وبرص وریح از آنهاست و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بسیار گوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که گنجی است گفت مکحول کسیکه گوید لا حول ولا قوة
الا بالله ولا ملجأ من الله الا الیه دور کرد از وی خدای تعالی هفتاد باب از ضرر که ادنای آن فقر است و روایت کرده است
طبرانی از ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال لا حول ولا قوة الا بالله کان دواء من تسعة
وتسعین داء ایسرها الهم ودر حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه گوید لا حول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد اورا فقر
هرگز ونیز آمده است کسیکه درنگ کند بروی رزق باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله واز امام جعفر بن امام محمد باقر
از پدرش از جدش از علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم همچنین آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است
کسیکه بگوید هر روز صد بار لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد اورا امان از فقر وانس از وحشت قبر وگشاده شود
بروی باب غنا وگشاده شود در بهشت وبعضی روات این حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث تا چین
بسیار نباشد ذکر کرده است ابن راعبد الحق در کتاب الطب النبوی رقیه درد وطعام روایت کرده است بخاری
در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه گوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض
والسماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة وشفاء ضرر نکند اورا هیچ چیز رقیه ام الصبیان از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که زائیده شود مر اورا فرزندی پس اذان گوید

بما لم يحيطوا بعلمه است زيرا که اتفاق دارند اطبا که مرض واحد مختلف ميشود علاج وي باختلاف سن وعادت وزمان
وغذاي مالوف وتدبير وقوت طبيعت واسهال حادث ميگردد گاهي از ناگوار افتادن طعام که ناشي ميگردد از
تخمه واتفاق دارند که علاج اين ترک طبيعت ست با فعل اوست پس اگر محتاج ست بسوي مسهل امداد واعانت
کرده شود بآن مادام که در تحليل قوت ست وگويا اين مرد استطلاق بطن وي از تخمه بود پس وصف کرد آنحضرت
صلي الله عليه وآله وسلم مراو را عسل براي دفع فضول که جمع شده بودند در نواحي معده از اخلاط لزج که منع ميکنند استقرار غذا را و
معده در وي ليفها وپرزها ست چون اين چسپيد بوي اخلاط لزج فاسد ميگرداند معده را وفاسد ميگرداند غذاي را که واصل
ميگردد بوي پس دواي آن باستعمال چيزي باشد که جلا دهد وپاک گرداند آن اخلاط را ونيست چيزي نافع تر درين
باب از عسل خصوصا اگر آميخته شود بآب گرم ودر تکرار امر بآشاميدن عسل نکته لطيف ست چه دوا ميبايد که آنرا
مقدار وکميتي بحسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آيد بکلي مرض را زائل نگرداند واگر از ان زياده آيد قوي را ساقط
گرداند ومرض را زياده کند وضرري ديگر پيدا گردد چون در مرتبه نخستين چندان عسل نداد که مقاوم مرض شدي لاجرم
اطلاق زياده شد وامر باعادت شرب عسل ميکرد تا بحد خويش رسيد لاجرم فرمود صدق الله وکذب بطن اخيک
که عبارت ست از کثرت ماده فاسده چون در آخر آن قدر دادند که در اخراج ماده ودفع مرض کافي ووافي بود نفع آن
ظاهر شد پس قول وي صلي الله عليه وآله وسلم کذب بطن اخيک اشارت ست بآنکه اين دوا نافع ست وبقاء مرض
نه ست از جهت قصور دوا در شفا بلکه از جهت کثرت ماده فاسده است پس ازين جهت امر کرد باعادت شرب عسل وبراي
استفراغ وبعضي گفته اند که عسل گاهي جريان ميکند بشتاب بسوي عروق ونافذ ميگردد باوي اکثر غذا وادرار ميکند
بول را پس قابض ميگردد وگاهي باقي ميماند در معده پس برمي انگيزد معده را وميگرداند او را تا آنکه دفع ميکند طعام را و
اسهال ميدهد بطن را پس انکار وصف عسل باسهال مطلق از قصور عقل منکر ست وبعضي گفته اند در وصف کردن
آنحضرت صلي الله عليه وسلم عسل را براي اين مسهل چهار قول ست يکي حمل آيت بعموم در شفا وبآن اشارت کرد آنحضرت
صلي الله عليه وآله وسلم بقول خود صدق الله اي في قوله فيه شفاء للناس چون تنبيه کرد برين حکمت تلقي کرد آنرا
بقبول پس شفا داده شد باذن الله تعالي ثاني آنکه وصف مذکور بنا بر الف عادت ايشان بود در تداوي بعسل در جميع
امراض ثالث آنکه اسهال از هيضه بود چنانکه گذشت رابع آنکه احتمال دارد که امر بطبخ عسل بود پيش از شرب زيرا که
وي عقد ميکند بلغم را پس شايد که نخست بي طبخ خورده وقول ثاني ورابع ضعيف اند وتائيد ميکند قول اول را حديث
ابن مسعود عليکم بالشفاءين العسل والقرآن اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعا واخرجه ابن ابي شيبة والحاکم موقوفا ورجاله
رجال الصحيح وازامير المؤمنين علي کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون آشکار کند ودر روايتي چون طلب کند شفا را
يکي از شما بايد که طلب هبه کند از زن خود از مهر وي چيزي وبخرد بآن عسل وبنويسد آيتي از کتاب الله در کاسه

وبشوید آنرا بآب آسمان وخلط کند با عسل شفا دهد خدای تعالی او را وبعضی علما در شرح آن گفته اند که حق تعالی
فرموده است وننزل من القرآن ما هو شفاء فرموده وانزلنا من السماء ماء مبارکا وجای دیگر فرموده
فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند زنان شما را بخوشی نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید
آنرا خوش وگوارنده وفرموده در عسل فیه شفاء للناس پس چون اینهمه اسباب شفا جمع گردد امید حصول آن
بفضل خدا غالب آید وهو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا بحق القرآن العظیم وبحرمة نبیک الکریم اللهم صل وسلم علیه
وصل در تعبیر رؤیا از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعبیر یعنی تفسیر عبرت الرؤیا بتخفیف وتشدید هر دو آمده
وتشدید برای مبالغه است ورؤیا بضم را وسکون همزه آنچه ببیند شخصی در خواب وبیان حقیقت رؤیا بر طریقه متکلمین
وحکما در شرح مشکاة ذکر کرده شده است اینجا آنچه بر طریقه محدثین در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید
قاضی ابوبکر بن العربی که از اعاظم علمای مالکیه است گفته که رؤیا ادراکاتی است که پیدا میکند خدای تعالی در دل بنده
بدست ملکی یا شیطانی بحقائق آن یا بتعبیر آن وحاکم وعقیلی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمر رضی الله عنه
وگفت یا ابا الحسن مردی می بیند رؤیا پس بعضی از آن صادق آید وبعضی کاذب می باشد گفت آری شنیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم میگفت نیست هیچ بنده ونه امتی که خواب میکند پس پر میگردد بخواب مگر آنکه بیرون می آید
روح او بسوی عرش پس آنچه می بیند نزد عرش آن رؤیاست که صادق می آید وآنچه پیدا میشود پایان از عرش کاذب
می آید وامام ذهبی این حدیث را صحیح نمیداند وابن القیم حدیثی آورده که رؤیای مومن کلامی است که میکند
او را پروردگار تعالی وتقدس ومتکلم شدن وی گفته که بعضی از اهل تفسیر در قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب گفته اند من وراء حجاب ای فی المنام ورؤیای انبیا صلوات الله وسلامه علیهم وحی است
بخلاف غیر ایشان پس وحی نمی آید آنرا خللی زیرا که وی معصوم است بخلاف رؤیای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد
او را شیطان ودر بخاری از حدیث انس آورده که رؤیای حسنه از مرد صالح یک جزو است از چهل وشش جزو از نبوت
وگفته اند که مراد غالب رؤیای صالحین است واگرنه مرد صالح می بیند گاهی اضغاث احلام را ولیکن نادر است از جهت
قلت تمکن شیطان از ایشان بخلاف غیر صالح که صدق در وی نادر است از جهت غلبه تسلط شیطان بر ایشان ودر اینجا
اشکال کرده اند که بودن رؤیا جزو نبوت چه معنی دارد وحال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وآله وسلم
وجواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه وآله وسلم پس جزو است از اجزای نبوت حقیقتا واگر از غیر نبی است
پس وی جزو است از اجزای نبوت بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رؤیا بنبوت در افاده علم وبعضی گفته که مراد انبای علم
نبوت است ونبوت اگرچه منقطع شد علم او باقی است واز امام مالک پرسیدند که آیا تعبیر کند رؤیا را هر کس گفت آیا بنبوت بازی
میکند وهمان گفت الرؤیا جزء من النبوة مراد وی همان تشبیه رؤیاست بنبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیوب

وبعضی گفته اند که جزو نبی مستلزم نیست نبوت و صفت کل را کسیکه میگوید اشهد ان لا اله الا الله باواز بلند نمیگویند او را
مؤذن و این سخن حق ست باعتبار معقول زیرا که جزو غیر کل ست و نبوت مجموع این اجزاست و هر جزو نبوت نیست
و این ظاهر ست ولیکن فضل ازانست که در نبوت داخل ست و نبوت عبارتست از مجموع آن اجزاء فافهم و
در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم باقی نمی ماند بعد از من مبشرات
مگر رؤیا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما نزد مسلم و ابی داود آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برداشت
پرده خانه را و سر مبارک او بسته بود بعصابه در مرضی که رفت ازین عالم و مردم صف بسته ایستاده بودند پس ابی بکر
رضی الله عنه و گفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رؤیای صالح که می بیند آنرا مسلم یا دیده میشود برای او
و تعبیر مبشرات باعتبار غالب ست والا بعضی رؤیا منذره هم میباشد و صادق هم میباشد حق تعالی آنرا برای مسلم بجهت
رفق باستعداد او کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزای نبوت
نمیداند حقیقت آنرا مگر ملک یا نبی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ازین مقدار است که رؤیا
جزوی از اجزای نبوت ست فی الجمله زیرا که در وی اطلاع است بر بعضی از غیب بوجهی از وجوه اما تفصیل نسبت
مخصوص ست بمعرفت او درجه نبوت و امام مازری رحمه الله علیه گفته است که لازم نیست عالم را که بداند هر چیزی را جملة
و تفصیلا و تحقیق گردانیده است حق تعالی مر عالم را حدی که واقف ست نزد آن پس بعضی ازان چیزی ست که
دانسته میشود مراد بآن جملة و تفصیلا و بعضی ازان آنست که دانسته میشود جملة لا تفصیلا و گویا ازین قبیل ست
و درین حدیث نیز روایات مختلف آمده در بعضی جزء من خمسة و اربعین و در بعضی جزء من سبعین و در بعضی ستة
و سبعین و در بعضی ستة و عشرین و در بعضی اربعة و عشرین بس و فوق همه آن نماند و مشهور ستة و اربعین ست
و بعضی از علما تحقیق روایت مشهور که ستة و اربعین ست مناسبتی پیدا کرده اند و گفته که حق تعالی وحی فرستاده بسوی پیغمبر
خود شش ماه در منام بعد ازان وحی فرستاد در بیداری باقی مدت حیات و مدت نبوت بیست و سه سال ست و نسبت
شش ماه به بیست و سه سال نسبت یکجزو ست به چهل و شش این وجه مناسب و معقول ست اگر ثابت شود
که وحی در ابتدای نبوت شش ماه در منام بود خطابی گفته که بعضی از اهل علم در تاویل این عدد قولی گفته اند که نزدیک
نیست که ثابت گردد و نمی شنویم که اهل خبری و اثری ذکر کرده مدعی نیز و درین باب چیزی و کثیر ظن چیزی گفته
والظن لا یغنی من الحق شیئا و لازم نیست برما که هر چه خفی باشد علم آن بدانیم آنرا مانند اعداد رکعات و ایام صیام
و رمی جمار و جز آن و نیز این مناسبت در اعدادی که در روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه واجب تفویض ست
بعلم شارع والله اعلم دیگر بدانکه در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار است یعنی راست ترین رؤیا رؤیائی ست
که در وقت سحر بیند رواه الترمذی والدارمی و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرمود

صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه متقارب شود زمان دروغ نمی شود رؤیای مسلم وراست‌ترین شما در رؤیا راست‌ترین
شماست در سخن ودر معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل وزمان نهارست وآن وقت
استوای آنهاست در ایام ربیع که وقت اعتدال طبائع اربع واستواء لیل ونهارست همچنین هست عبارت قوم وظاهر
آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل پائیز است ووقت استواء لیل ونهارست ومعبران نیز برآنند که اصدق
رؤیا نزد اعتدال لیل ونهارست ودرینجا بحث کرده اند که برین وجه فائده تقیید بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبائع
درین وقت مخصوص بمسلم نیست وجوابش آنکه حال کافر خارج از دائرهٔ اعتبارست اطلاق صدق برؤیای او ممنوع
وقول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت اوست نزدیک قیام ساعت وتائید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ
فی آخر الزمان لاتکذب رؤیا المؤمن آورده این مسکین از بعضی مشائخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت ست
وبعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مهدی ست که زمان بسط عدل وکثرت امن وبسط خیر ورزق ست زیرا که
آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت وطیب عیش وبعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی مانند با عیسی
بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال واهل این زمان احسن اند در احوال از میان این امت بعد از صدر اول واصدق اند
در اقوال واز این جهت گفت در آخر این حدیث واصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا ووجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا
ظاهرست چه هر که صدق شیوهٔ او باشد روشن میگردد دل او وقوت می پذیرد ادراک او ونقش میگردد معانی بر وجه صحت و
سداد وهر که بیداری وی صحیح وسالم ست خواب او نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب ومخلط که فاسد ومظلم ست قلب او
پس نمی بیند مگر کاذب واضغاث احلام احیانا می بیند صادق غیر صحیح وکاذب صحیح ولیکن اکثر واغلب همچنانست که گفته شد
ونیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست وباید که حمد گوید
خدا را عز وجل وتحدیث کند بآن واگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان ست وباید که استعاذه کند بخدا از
شر آن وذکر نکند آنرا نزد کسی وضرر نمیکند رواه البخاری ودر روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطانست وخبر ندهد کسی را
بآن وباید که تفل کند بجانب دست چپ سه بار وتعوذ کند از شیطان ودر روایت دیگر آمده که بگرداند پهلو
بپهلوی دیگر ودر روایتی دیگر آمده که نماز گذارد وتحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را ودر روایتی مگر عالم ناصح را وبخواند
آیة الکرسی را ونیز آمده است که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد وواقع نشود تا آنکه تعبیر کرده نشود وچون
تعبیر کرده شود واقع میگردد ونیز آمده است که رؤیا مر اول کسی راست که تعبیر کند یعنی هرچه نخست تعبیر کرده شود همان
شود واین حدیث ضعیف ست وباوجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد وصواب کند در تعبیر واگر صواب نکند
پس معبر دیگر را کذا قالوا وباید که تعبیر بخیر کند وتا تواند حمل بران جانب کند از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت
زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد زوج من غائب ست گذاشته است مرا حامل در خواب دیدم

که ستون خانه شکسته است وزائیده ام کودک کانه چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باز آید مرد تو انشاء الله تعالی
صحیح سالم وبزائی تو غلام نیکو کار را واین زن یکبار دیگر آمده وآنحضرت را در خانه نیافت ومن قصه خواب وی را پرسیدم
پس گفت خواب خود را گفتم من در تعبیر خواب او که اگر این خواب تو راست ست بمیرد زوج تو وبزائی تو غلام بدکار را
پس نشست آن زن وگریه میکرد پس آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وفرمود بازمان ای عائشه واین چنین مکن
چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر وحمل کنید بران زیرا که رؤیا واقع میشود برانچه تعبیر کرده شود بدان ونیز
آمده است که سنت پیش از تعبیر گوید خیر لنا وشر لاعدائنا بعد ازان تعبیر کند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز اینچنین میکرد
وگفته اند که از عادات عابران است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس ونه نزد غروب آفتاب ونه نزد زوال ونه نزد
شب اینچنین آورده است صاحب مواهب ووجهش ظاهر نیست وحدیثی هم درین باب نقل نکرده واگر گویند که این
اوقات اند که نماز در آنها مکروه است پس وقت استوا هم باید ذکر کرده مگر بگویند نزد زوال اشارت بآن کرده وجه منع
دلیل چیست وتحقیق ثابت شده است در صحیح که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز بامداد برمیگشت می پرسید
از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی وتعبیر میکردی
صلی الله علیه وآله وسلم وبخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از
طلوع آفتاب ست ومنع از تعبیر در وقت طلوع موقوف ست بر دلیل ودلیلی بران خبر کراهیت نماز دران اوقات ظاهر
نیست ودر عبارت مواهب اشارتی باین واقع است وآنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست تعبیر کند بعد طلوع شمس
تا نیمه روز واز عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رد میکند بران وقدر وجه سوال آنحضرت از صحابه رؤیت رؤیا آن گفته اند
که آنحضرت منتظر بشارت فتح که بود ونخواست که از جائی ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند وظاهر آنست
که مقصود از سوال مذکور تعرف حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده وتدبیر آن چه باید کرد ومشائخ طریقت که معاملات
مریدان وواقعات ایشان را میپرسند وعلاج میکنند باتباع همین سنت خواهد بود والله اعلم وبعضی علما گفته اند
که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی واقرب است نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا رؤیا را بسبب قرب عهد
بآن وگاهی عارض میگردد نسیان واز جهت حضور ذهن عابر در آن وقت بجهت طیب هوا ونورانیت قلب
وکمی شغل وی بالفکرت در امور معاش واز جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد وبر وضو بخسپد وبر پهلوی راست
چنانکه سنت ست در خفتن وبخواند در وقت بخواب رفتن سورة والشمس والليل والتين وسورة اخلاص ومعوذتین وبگوید
اللهم انی اعوذ بک من سیئ الاحلام واستجیر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة والمنام اللهم انی اسئلک رؤیا صالحة
صادقة نافعة حافظة غیر منسیة اللهم ارنی فی منامی ما احب وباید که عرض نکند بر دشمن وجاهل تا علت جهل وباعث
عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند وتمامه رؤیا منحصر بر دو قسم ست یکی اضغاث احلام وآن خوابهای پریشان وکاذب

چنانکه کسی را به بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و ضغث در لغت بمعنی خس و خاشاک درهم آمیخته
و فی الصراح ضغث دسته گیاه در آمیخته خشک و تر اضغاث احلام خوابهای شوریده و ضغث الحدیث در آمیختن
سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم رؤیا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت تلاعب شیطان
است تا اندوهگین گرداند رائی را و محزون سازد مسلمانرا چنانکه کسی بیند که بریده شده است سر او و در پس آن
میرود یا مرده است یا در جائی هولناک افتاده و خلاصی ندارد و از آن روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه
که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس منع کرد
او را آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان بتو در منام و چنانکه ببیند که فرشته امر میکند او را بفعل حرام یا مانند آن
از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس و آرزوی محال دارد همانرا در خواب می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج
او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بلغمی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای
زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رؤیای صادق است
مثل رؤیای انبیا و تابعین ایشان از صالحین و گاهی غیر ایشانرا نیز بر سبیل ندرت اتفاق می افتد و درینجا و عبارتست
رؤیای صادقه و رؤیای صالحه و ظاهر آنست که هر دو بیک معنی است و بعضی فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و
صالحه آنکه موافق مقصود بر حسب دلخواه نماید و این در رؤیای انبیا و صالحین نسبت با مور آخرت یکی باشد و اما نسبت با مور
دنیا بحسب ظاهر دلخواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز احد دید که گاو انرا ذبح میکنند و در شمشیر خود در
رخنه افتاده است تعبیر کرده ذبح بقره را بآنچه رسید اصحاب و را در آنروز و رخنه شمشیر بکشته شدن مردی از اهلبیت وی
یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبدالمطلب بعد از آن عاقبت و منتهای کار است و فتح و نصرت بر خلائق اجمعین
و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان اضغاث
است و نادر است بر ایشان صدق و کفار صدق ایشان بغایت نادر است و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه
رؤیای صاحبی السجن با یوسف علیه السلام و رؤیای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا
بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی علما که رؤیای اول لیل دیرنگ می افتد تاویل آن و از نصف ثانی متفاوت اجزای او در
شتاب و اسرع از همه رؤیای سحر است خصوصا نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رؤیا
در تاویل رؤیای قیلوله است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رؤیای نهار مثل لیل است و نساء حکم مردان دارند
بعضی گفته اند که زن چون چیزی بیند که نه اهل آنست آن رؤیای زوج اوست و همچنین رؤیای عبد برای سید او و همچنین
رؤیای طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم وصل رؤیا و تعبیر کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر وی راست
بسیار است از آنجمله رؤیت لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

میفرمود در اثنای آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی را که
بیرون می آید از ناخنان و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آنرا که روان میگردد در رگهای من میان پوست
وگوشت پس دادم آنچه زیاده ماند از آن عمر را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله گفت بعلم و شیخ
ابن ابی جمره گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لبن را بجهت اعتبار بچیزی که ظاهر شده بود آنحضرت را
در اول امر یعنی در شب معراج هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که خواهد بنوشد اختیار کرد
آنحضرت لبن را پس گفت مر او را جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوع
تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن را بعلم کثرت نفع اوست و بودن او سبب صلاح
بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبن ست در غذای بدن و صلاح آن و گویند که مثال علم در آن عالم لبن ست
والحمد لله این مسکین در بعضی منامات صدقه حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باین سعادت و بشارت سعید
و مستبشر گشته می بینم که سبوچه بود پاک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده ام امیدوارم
که نصیبه از علم دین شریف و محفوظ گردد و بار دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف نظیف خورده والحمد لله
علی ذلک و از انجمله رویت اوست صلی الله علیه وآله وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده
که فرمود در اثنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من و بر بدن ایشان پیراهنهاست بعضی از ان پیراهنها
میرسد بپستانها و بعضی دون آنست و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بروی پیراهنیست که میکشد آنرا یعنی دراز تا زمین و دون
دو احتمال دارد یکی آنکه کوته تر از ان چنانکه بحلق چسپیده باشد دیگر آنکه پایان تر از ان بود چنانکه بسره رسیده باشد پس دراز تر
نخست خواهد بود و موید این احتمال ست روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده بعضی از ان کسی بود که قمیص او تا سره است
و بعضی تا انصاف ساق و وجه تعبیر از دین بقمیص آنست که قمیص میپوشد عورت را در دنیا و دین میپوشد در آخرت و حاجب
میگردد از هر مکروه و اصل درین باب قول حق تعالی ست و لباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر
میکند عورت جهل را چنانکه میپوشد قمیص عورت بدن را پس آنرا که رسیده است تا سینه میپوشد دل او را از کفر اگرچه ارتکاب
معاصی میکند و آنرا که پایان ترست و فرج او ظاهرست و پایهای او تا پوشیده نشی میکند بسوی معصیت و آنرا که تا پای رسیده
کسی ست که پوشیده است بتقوی از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بر آن سعی بعمل صالح کامل و مراد بناس یا تمامه
مومنان باشند یا خصوص امت [illegible] بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل بمقتضای اوست از حرص بر امتثال
اوامر و اجتناب مناهی و بود عمر را رضی الله عنه درین باب مقام عالی و ازین حدیث معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند
در دین بقلت و کثرت و قوت و ضعف و این از امثله آنست که محمود ست در منام و مذموم ست در یقظه که آن جر لباس ست
که مذموم ست شرعا از جهت ورود وعید در تطویل و عالم منام دار تکلیف نیست و این مشابه آنست که در شب معراج قدح شراب را

در طشت طلا گشتند و از آنجمله رویت سوارین در دستهای شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم و تعبیر آن بکذابین ابو هریره
روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اثنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شدم خزائن زمین کنایه
است از خزائن کسری و قیصر و غیرها که فتح کرده شد بر امت وی و احتمال دارد که معادن ذهب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد
در هر دو دست من دو سوار از طلا پس گران و بکره آمدند بر من و اندوهگین ساختند مرا پس وحی کرده شد بمن که نفخ کن
این سوارین را پس نفخ کردم آنها را پس رفتند سوارین و در روایتی می پریدند پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که
من میان ایشانم یکی صاحب صنعاء و دیگری صاحب یمامه که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود عنسی که دعوی
دعوی نبوت کرد و کشت او را فیروز دیلمی پیش از وفات آنحضرت وحی آمد بوی صلی الله علیه و آله وسلم بقتل وی در مرض
موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی و فرمود قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی و فرمود فاز فیروز دیگر مسیلمه کذاب که دعوی کرده
در یمامه که بلدی ست از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق رضی و قصه او مشهور ست و در وجه کذابین و سوارین گفته اند که
کذب وضع شی ست در غیر محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و نبودند اینها از لباس آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که اینها حلیه زنان اند و آنست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی کند چیزی را که نیست اهل آن و نیز
در بودن از ذهب که منهی عنه است مر وی را بر پوشیدن آن دلیل ست بر کذب و نیز ذهب مشتق از ذهاب ست یعنی
رفتن پس دانست که آن چیزیست که ثابت نماند امر آنها باذن کردن حق سبحانه تعالی مر او را بنفخ کردن آنها را پس رفتند
و پریدند پس دانست که میرود و زائل میگردد و کلام وی صلی الله علیه و آله وسلم بوحی که آمده است ازاله میکند آنها را از جای
آنها و قرطبی گفته که مناسب تاویل درین رویا آنست که اهل صنعا و اهل یمامه اسلام آورده بودند و شناختند اسلام را پس
چون ظاهر شدند در آنجا دو کذاب پس زینت کردند بر اهل این دو بلده و آرایش دادند کلامهای خود را و دعاوی باطله خود
و فریب خوردند اکثر آنها پس گویا هر دو بمنزله شدند سوارین بمنزله کذابین و بودن آنها از ذهب اشارتست بآرایش
دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهب است انتهی و بعضی در وجه تاویل سوارین بکذابین گفته اند که سوار در دست
مشابه است بقید مر دست را چنانکه در پای میباشد و قید منع میکند دست را در تمتع از عمل و تصرف گویا کذابین گرفتند
هر دو دست شریف را و نگذاشتند که عمل و تصرف کند بهر دو دست کذا ذکره الطیبی و از آنجمله رویت زن سیاه ژولیده
که بیرون می آید از مدینه و تعبیر آن بنقل وبا از مدینه بجحفه روایت کرده است بخاری از حدیث عبدالله بن عمر که فرمود
آنحضرت دیدم امراة سوداء ثائره الراس ژولیده موی را که بیرون آمده است از مدینه و اقامت کرد بمهیعه بفتح میم و سکون ها
و فتح یا و عین مهمله نام جحفه است بضم جیم و سکون حاء مهمله و فا که نام موضعی ست میان مکه و مدینه که مسکن یهود بود
پس تاویل کردم آنرا که وبای مدینه نقل کرده شد بسوی جحفه و در مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم وبا و تپ بسیار بود پس آنحضرت او را بر آورده و در دیار کفر فرستاد و در وجه تعبیر و تمثیل وبا بامراة سوداء

گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشگافت از لفظ سور که بمعنی بدی ست و دا که بمعنی درد ست پس تاویل کرد
بیرون رفتن او را و بر آمدن بمعنی چیزیکه جمع کرده است آنرا اسم او که سوره است و تاویل کرد ثوران راس او را به آن
بدی که می برانگیخت شیرا بدر رفت قزوانی گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب ست بروی سیاهی دررو و
مکروه و مذموم پیدا شد و گفته اند که ثوران راس تاویل کرده میشود به تپ زیرا که وی می برانگیزد ابدان را بلرزیدن و
گرویدن خصوصاً تپ سوداوی که بشعر وحشت می آرد و از انجمله رویت سیف که می جنبانید آنرا و گسسته شدن
سیف و باز آمدن بحال خود در روایت ابی موسی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم در منام
که من جنبانیده ام شمشیر را پس گسسته شد پس جنبانیدم باره دیگر پس گشت بهتر از انچه بود تاویل کردم آنرا بانچه آورده
خدا تعالی از فتح واجتماع مومنین و در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کردند از صحابه بسیف زیرا که جمله زور و غلبه دست
صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان بود و تعبیر کرد بجنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشانرا بحرب و شکسته شدن شمشیر بوقوع
هزیمت بر ایشان و بجنبانیدن بار دیگر رعود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و جمعیت
مر ایشانرا و این منام در قضیه غزوه احد ست و در مواهب مثالی دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی نخیل ست پس خیال کردم که آن
ارض یمامه باشد یا هجر بفتحتین که در آنها نخیل بسیارست پس از ان وانا نمود که یثرب ست و در روایت امام احمد وغیره
از جابر انچنین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیدم من که گویا در درع حصینه در آمده ام و دیدم گاوانرا که ذبح کرده
می شوند ناگاه آورده خدای تعالی خیر و ثواب صدق را پس تاویل کردم درع حصینه را بمدینه و تاویل کردم ذبح گاوانرا
بکسانی که کشته شوند روز احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین و تاویل کردم بانچه آورده خدای تعالی از فتح و ثواب در صبر
بر جهاد و قتال روز بدر تا آخر نقل که در مشکوٰة ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین یثرب و تهز سیف و انقطاع آن
و عود آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر بقر و نحر آن در حدیث نکرده فتدبر و از انجمله رویت او ست
صلی الله علیه وآله وسلم که بر چاهی ست و آنچه میکند روایت ست از ابی هریره که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر ان چاه دلوی ست پس کشیده ام از ان چاه آب آن قدر
که خدا خواست پس از ان آمد ابن ابی قحافه و کشید از ان چاه یک دو دلو آب و در روایتی آمد ابوبکر و گرفت دلو را از دست من
تا در راحت اندازد مرا و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر از وی که عمل وی پس گشت آن ذنوب غرب و غرب
بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب بفتح ذال بمعنی دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعفی ست و خدا بیامرزد
او را پس از ان آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن این خطاب
تا سیراب شدند و عبقری او قوم سید و بزرگ و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پریانرا گویند

وعرب هر چیز از مردم وجامه وفرش عبقری آنرا که در غایت قوت وحسن ولطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح
وفی القاموس العبقر موضع کثیر الجن العبقری الکامل من کل شئ والسید والذی لیس فوقه شئ والشدید ودر روایتی آمده
پس میکشید غربها تا آنکه سیراب شدند مردم وپر شد حوض وروان شد وسواهب میگوید که گفته است نووی
این مثالیست که جاری شده است مر این دو خلیفه را از ظهور آثار صالحه ایشان وانتفاع خلائق بایشان وآنهمه
ماخوذست از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که صاحب امر اوست پس بایستاد در امر دین اکمل واتم از همه
وتقریر کرد قواعد دین ومحکم ساخت اساس ملت را صلی الله علیه وآله وسلم پس خلیفه شد او را ابوبکر وقتال کرد اهل
ردت را وقطع کرد آخر ایشانرا تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دائرۀ اسلام در زمان عمر رضی الله عنه
پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام را بچاهی که در وی آبست که در وست حیات ایشان وصلاح کار ایشان ودر قول
آنحضرت که فرمود گرفت ابوبکر دلو از من تا راحت بخشد مرا اشارتست بخلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت
راحتست از کد دنیا وتعب آن پس قیام نمود بتدبیر امر امت ومعاناة احوال ایشان وآنکه فرمود در کشیدن وی
ضعفیست اخبارست از قصر مدت ولایت وی که دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد تا دولایت
عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد انتفاع ناس بوی واتساع یافت دائرۀ اسلام بکثرت فتوح ومصر امصار و
تدوین دواوین ونیست در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم ویغفر الله له که در بعضی روایات مذکورست نقصی واثباتی
ذنبی بلکه این کلامیست که در مقام تحسین وادای شکر میگویند واز انجمله آنست که روایت کرده است مسلم از انس وگفت
شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود دیدم امشب در خواب که خانه عقبه بن رافع که صحابیست رضی الله عنه
ابن خالد عمرو بن العاص یک طبق رطب ابن طاب پیش یاران آوردند ورطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه منوره است و
وابن طاب شخصی بود که این نوع از رطب بوی منسوبست که پیدا کرده ونشانده او بود وآنرا با خوش میداشت خوردن
آنرا رطب ابن طاب وتمر ابن طاب میگویند پس تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا وآخرت این معنی را
از عقبه گرفت ودر جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت وعافیت ایشان راست ورفعت را از ابن رافع
گرفت ودینی که اختیار کرده است مر ایشانرا خدا تعالی شیرین وخوش آمد ایشانرا از لفظ رطب
ابن طاب گرفت اینها از جملۀ مناماتست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود دیده وتعبیر نموده است ولیکن پوشیده
نماند که تعبیرات آنحضرت نه مجرد استنباط مناسباتیست که ذکر کرده اند چنانکه اهل تعبیر بمناسباتی که ایشانرا روی دهد
اعتبار نمایند بلکه همه بوحی والهام بود واگر برعایت مناسبات هم باشد دور نیست چنانکه درین حدیث رویت رطب
ابن طاب معانی از اسماء گرفته تعبیر فرموده وعادت شریف بود که از اسماء معانی اخذ کرده تفاول مینمود چنانکه در حدیث
بریده اسلمی که در طریق مدینه در هجرت پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امر ما یا نه پرسید نسبت

تو چیست گفت اسلمی فرمود صلعم امرنا بار پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم فرمود اصبت سهمک و تعبیر آن و لهذا تعبیر کرد
سیف را بپسر و مال آنکه سیف را تعبیرات دیگر ست نزد معبران مثل ولد و اخ و زوجه و لسان و ولادت و امثال
آن چنانکه ذکر کرده است طیبی والله اعلم وصل آنچه گذشت بیان رؤیای آنحضرت بود که بذات شریف خود دیده
اما آنچه صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کرد نیز بسیار ست و عادت شریف چنان بود که چون از نماز بامداد برگشت روی
می آورد بصحابه و میفرمود هر که دیده است از شما امشب خوابی را باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر
نمی گفت هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک بامدادی همچنین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند ندیده ایم
ما هیچکس خوابی فرمود اما من دیدم امشب دو مرد را که آمدند مرا و گرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی ارض
مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر ایستاده بود در دست وی کلبوی ست از آهن که می در آرد آن کلبو را
در کنج وی و در کله میکند تا برسد قفای او را و همچنین میکند بکله دیگر باشد آن باز بهم می برآیند کلها و درست میشود باز می آرد
آن کلبو را در کلها همچنین هر بار میکند گفتم آن دو مرد را این چیست گفتند روان شو پس دیگر چیزها هم دیدنی ست پس روان
شدیم تا آمدیم بر مردی که بر پهلو خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر وی سنگ در دست که می شکند باین سنگ
سر او را پس چون سنگ میزند او را می غلطد سنگ پس میرود این مرد بسوی سنگ تا بگیرد آنرا چون باز می آید میبیند سر او را که
بهم آمده است و به شده و بحال خود آمده باز می شکند سر او را گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم
بسوی سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگ ست و اسفل او فراخ و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش
افروخته و چون مشتعل میگردد آتش بالا میروند اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش
برمیگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم به نهری که از خون ست و مردی بر وی
ایستاده در میان نهر و بر کنار نهر مردی ست که پیش وی سنگها ست پس روی می آرد بسوی کرانه مردی که در نهر ست
چون میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز میگرداند او را بجا که بود
و همچنین هر بار که قصد میکند می اندازد در دهن وی سنگی و برمیگردد چنانکه بود پس گفتم من این چیست گفتند روان
شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی ست بزرگ و در بیخ آن درخت پیری ست و کودکانند
و ناگاه مردی ست نزدیک بدرخت در پیش او آتشی ست که می افروزد آنرا پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت
پس در آوردند مرا سرای را که میان درخت ست که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای و در وی مردانند پیرانند و جوانانند
و زنانند و کودکان پس بر آوردند مرا از آن سرای و بالاتر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزونتر در حسن از اول
در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را تحقیق بسیار گردانیدید مرا امشب اکنون خبر دهید
مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم اما مردی که دیدی که او را که پاره کرده میشود کله وی پس دروغگوی ست که

سخنان دروغ می‌گفت و نقل کرده می‌شد از وی تا می‌رسید آفاق عالم را پس کرده می‌شود با وی اینچنین
تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته می‌شود سر وی مردیست که تعلیم کرد او را خدای تعالی قرآن را پس خواب کرد از قرآن
در شب و نخواند قرآن را و برنخاست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد در روز بقرآن کرده می‌شود با وی
آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنها که دیدی تو که در تنور اند آنها زنا کنندگان اند و آنها را که دیدی در نهر ربا خورندگان اند
و پیری که دیدی تو او را در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد وی بودند اولاد مردم اند و آنکه می‌افروخت
آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که در آمدی تو سرای عامه مسلمانان است اما این سرای سرای
شهدا است و من جبرئیل و این میکائیل است پس گفتند بردار سر خود را پس برداشتم سر خود را ناگاه می‌بینم بالای سر خود مانند
ابر سفیدی بار دیگر گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید مرا تا در آیم منزل خود را گفتند هنوز باقی ست عمری که تمام نکرده
آن را و چون تمام کنی عمر را می‌آئی منزل خود را رواه البخاری و در حدیث زیادتی ست که در روایت دیگر از بخاری آمده
و هر دو روایت در مشکوٰة مذکور اند و از غرائب آنچه روایت کرده شده است از تعبیرات آنست که زراره ابن عمرو گفت آمدم
آوردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله من در راه که می‌آمدم خوابی دیدم که ماده
خری که گذاشته ام او را در قبیله زائیده است بزغاله که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا
داهی که گذاشته او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم داهی هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد فرمود آنحضرت
تحقیق زائیده است آن داه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس چیست که سفید و سیاه زائیده شد فرمود
نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست ترا برصی که پوشیده از مردم گفت نعم سوگند بخدای که فرستاده است
ترا بحق ندیده است آن برص را از من هیچ مخلوقی و ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی و سیاهی در بدن آن
از این است که اثر برص تو در وی ظاهر شده است باز گفت زراره دیدم نعمان بن المنذر را در خواب و این نعمان
بن المنذر یکی از ملوک عرب بوده در زمان کسری که در وی دو گوشوار است و دو بازو بند و دو سوار که زیبای
زنان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن ملک عرب است که باز میگردد بجمال خود و در زینت و بهجت
پوشش خود و بهیئت نیک گفت زراره دیدم گنده پیری را دو موی که سفیدی موی وی بسیاهی آمیخته است
بیرون می‌آید از زمین فرمود این تعبیر دنیاست و گفت دیدم آتشی را که بیرون آمد از زمین پس حایل شد
میان من و پسر من که او را عمرو میگویند و دیدم آتشی را که میگفت لظی لظی بصیر و اعمی آتش و نام دوزخ است و میگوید
بینا و نابینا بخورید من شما را و اهل شما را و مال شما را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن چیزیست که باشد
فتنه در آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله فرمود فتنه میکشند مردم امام خود را

یعنی استخوانهای که بهم مشتبک اند در یکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است و بهم آورد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم انگشتان خود را و فرمود تحسب المسیئی انه محسن یعنی گمان میبرد در آن فتنه بدکار که وی
نیکوکار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک می پندارند و دم المؤمن عند المؤمن احلی من شرب الماء
یعنی در آن وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت تقاتل و تعادی است گفته
روا هست پس نظر باید کرد باین تعبیرهای نادره از مشکوة نبوت مقتبس و بحلاوت حق مکسو و بانوار صدق مجلا بانوار وحی
و از این عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمجرد اخذ مناسبت و مشابهت و قیاس و
تخمین نیست و اگر این راه هم باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار بن را در این
تعبیر باج بشارت ساختند و فرمود تعبیرش آنست که ملکی عرب عائد خواهد شد و بهجت خواهد بود و سابقا گذشت
که دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو سوار را در دست خود و گران و مکروه آمد بر وی جوابش آنکه نعمان بن المنذر
پادشاه عربی بود از جانب کاسره و ایشان سوار پوشانیدند او را که علامت ملکی می ساختند بحلی و سوار لباس
نعمان بود منکر و مکروه نبود در حق او و موضوع نبود در غیر موضع عرفا اما آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرده است
لباس ذهب را برای امت پس جای آن بود که اندوهگین ساخت او را که از لباس مردی شود پس استدلال کرد بآن برامری
موضوع در غیر موضع و لیکن محمود شد عاقبت برفتن و پریدن آن و از قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده در صحیحین
آمده که نشسته بودم من در مسجد مدینه در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بودند رضی الله عنهم پس گذشت
عبدالله بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته بودند این
مردی هست از اهل جنت پس گذارد دو رکعت نماز و سبک گذارد و بر آمد و رفتم من در پی وی و گفتم بوی که هنگامیکه
در آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردی ست از اهل جنت گفت نمی باید کسی را بگوید چیزیکه علم ندارد بآن و در روایتی
نمی باید ایشانرا که بگویند چیزیکه نیست مر ایشانرا بدان علم و در این سخن تواضع است از وی رضی الله عنه و ترس
از عجب و ترس آنکه مشار الیه باصابع نگردد یعنی نمیدانم که ایشانرا از کجا علم حاصل شد باینمعنی چیزی که هست این ست
که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گویا مرغزاری ست سبز و بغایت فراخی و سبزی در وی
ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین ست و اعلای وی در آسمان و در اعلای آن عروه ایست و عروه دسته کوزه
و دلو را نامند آن استعاره میکنند او را مر چیزی که محکم بگیرد و آنرا میگویند پس گفته شد مرا بالا بر آ گفتم نمیتوانم و طاقت
ندارم که بر آیم پس بر آمد مرا خدمتگاری و برداشت جامهای مرا از پس من پس بر آمدم بالای عمود و گرفتم عروه را
و گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه عروه در دست من بود پس عرض کردم این خواب را
به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود این روضه اسلام ست و آن عمود عمود اسلام و آن عروه عروة وثقی ست می گیر که

وحال آنکه تمسک بعروه وثقی واین قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تلمیح است بقول حق سبحانه فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی ودر روایت دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی گفت برخیز وگرفت دست مرا پس
رفتم با وی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال وخواستم بروم بآن راه پس گفته شد مرا بآن راه که این راه اصحاب الشمال است
وتو از اهل آن نیستی پس راهی پیش آمد از جانب یمین پس گفت بگیر این راه وپیش آمد مرا کوهی وگفت مرا بر این کوه پس
خواستم که بر آیم وهر بار که قصد کردم بر آمدن را پایان افتادم ونتوانستم بر آمد چون عرض کردم این خواب را آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که منهج محشر است واما جبل پس آن منزل شهدا است نمی یابی تو آنرا وگفته اند که این از
اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است زیرا که عبد الله بن سلام شهید نمرده است وبر فراش خود مرده در اول زمان
معویه بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وانموذجی است
والا از آنچه منقول است از لطائف تعبیر وغرائب تاویل مجلدات حصر آن نتواند کرد وچون تامل کنی بدانی که هر آنچه
که داده شده است آنرا یکی از افراد است در علم یا عمل همه از آثار تعبیرات پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم وبرکات
تصدیق واز ثمرات اهتدا بهدی وطریق اوست وپیدا شده است زبان آن از روی صدق وصواب وعجیب وعجائب
وعجب عجائب واگر استحضار کنی آنچه داده شده است امام محمد بن سیرین از لطائف تعبیرات شائع وذائع پیدا شده است تا
بآن اسماع عالم میکنی بآنچه داده شده است آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از علوم ومعارف احاطه نتوانند کرد بآن
عبارات ونمیرسد بحقیقت وکنه آن اشارات وچون این ابن سیرین که یکی از تابعین امت است نقل کرده شده است
از وی در فن تعبیر از آنچه خارج از حد وعد است پس از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه خواهد بود زاده الله فضلا وشرفا
وجزاه عن افاضل علینا سحائب علومه ومعارفه ولطف علینا بلواطفه وفضله روایت کرده است بخاری وترمذی از سمرة
بن جندب که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما
خوابی پس عرض میکرد هر که دیده بودی از ایشان خوابی وتعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن
ترک کرد سوال کردن را اگر خود کسی خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن وپرسیدن سابقا معلوم شد
واختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را ونزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی
وابو داود است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت روزی که دیده است از شما رویا پس گفت مردی
من دیده ام یا رسول الله گویا فرود آورده است از آسمان میزانی پس وزن کرده شدی تو وابوبکر پس راجح آمدی تو
ووزن کرده شده است ابوبکر وعمر پس راجح آمده است ابوبکر ووزن کرده شده عمر وعثمان پس راجح آمد عمر پس
برداشته شد میزان پس گران آمد این خواب واندهگین گردانید آنحضرت را ودیدیم ما کراهت در روی مبارک وی انتهی
پس بعد از این نپرسیدی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را از رویا وگفته اند که سبب کراهت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

این خواب را اشاره و اختیار اوست ستر عواقب و اخفاء مراتب و هرگاه که بود این رویا کاشف منازل و مراتب و مبین فضل
بعضی را بر بعضی ترسید که متواتر و متوالی گردد چیزی که منع است در کشف آن از ان و مر خدا را در ستر احوال خلق حکمت بالغه و مشیت
نافذه است کذا فی المواهب یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگرچه حق است اما کشاده شدن این راه خوب نیست که
کاشف اشاعت میکند و اگرچه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصاً ابوبکر و عمر کرده ولیکن ظاهراً غرض
رای دخل در خلافت ایشان و ترجیح و تنقیص آن بوده و لهذا در مشکوٰة در آخر حدیث آورده که فرمود آن حضرت
علیه السلام خلافت نبوت ثم یؤتی الله الملک من یشاء و در شرح نوشته که آشکار است از برداشتن میزان این فهمید که
خلافت صرف که مشوب نیست در وی از طلب ملک و خلافت و نزاع منتهی و منقضی میشود با انقضاء خلافت عمر و
انتهای مرجوحیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت علی و هرآینکه مرتبه علی مشوب است بملک و با وجود آن
خلافت تا زمان اوست و اما بعد از عثمان و علی خود ملک عضوض است و ابتدای خلافت نبود کذا قال فی جمع البحار
والله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مساءت و کراهت آن بود والله اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط شدن
امور در زمان قائم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رجحان بموازنت در اشیای متفاوته پیدا شد و چون قبل از ان
گرد و موازنت نباشد اینچنین گفته اند شراح حدیث والله اعلم و از ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب ترک سوال از رویا
حدیث ابن رمل است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون میگزارد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه دوتا
کننده است هر دو پای خود را سبحان الله و بحمده و استغفر الله ان الله کان توابا هفتاد بار و میفرمود هفتاد برابر است
به هفتصد بار خیر نیست مر کسی را که باشد گناهان وی در یک روز بیشتر از هفتصد بعد از ان میگرد
روی مبارک خود را بجانب مردم و میفرمود آیا دیده است هیچ یکی از شما چیزی را در رویا گفت ابن رمل پس گفتم یکروزی من
دیده ام یا رسول الله فرمود خیر تلقاه و شر توقاه و خیر لنا و شر علی اعدائنا والحمد لله رب العالمین بخوان قصه رویای خود را
گفتم دیدم تمامه مردم را بر راه فراخ نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس در اثنای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف
گردانید آن راه ایشانرا بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه درمی درخشید آن چراگاه و درخشیدن
و میچکید تری وی یعنی چنان تر و تازه است گویا آب میچکید از وی و در ان چراگاه گونه گونه گیاه است و گویا من می بینم
و لا قی ام [illegible] شتر که در وست و اهل آن که نخست در آمده در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند اهل کاروان چراگاه
تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و نضارت آن پیشتر سر داده اند و احمال خود را در راه و کم نکرده اند راه را
چپ و راست بعد از ان آمد [illegible] دوم و اینها بیشتر از نخست و چون ایشان مشرف شدند بر چراگاه تکبیر بر آوردند
پیشتر سر دادند رواحل خود را در راه پس بعضی از ایشان چرانیدند و بعضی رفتند و برداشتند دستهای گیاه را و گذشتند
بر همین حال بعد از ان قدم آوردند عظیم و کثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر بر آوردند و گفتند

این بهترین منازل ست یعنی خوش کردند آنجا را و مقام و منزل ساختند پس میل کردند و گشتند در چراگاه چپ و راست
پس هنگامی که دیدم من این را لازم گرفتم راه را و نه ایستادم آنجا تا آمدم تنها به چراگاه پس ناگاه من با توام
یا رسول الله و منبری که هفت درجه دارد و تو در اعلای درجه آنی و به دست راست تو مردی بلند بینی گندم گون چون سخن
میکند بلند میگردد نزدیک ست که بالا رود از مردان در درازی و به دست چپ تو مردی میانه قد سرخ پرگوشت بسیار
خالهای بسیار بر رو چون کلام میکند گوش میدارند سخن وی بجهت اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش شما پیری
بزرگ گویا شما اقتدا میکنید بوی و اتباع میکنید او را و در پیش او ناقه ایست لاغر کلان سال گویا که تو می انگیزی
وی را میجهانی یا رسول الله گفت راوی این رویا که این دل ست و چون شنید آنحضرت برگشت رنگ روی گویا
صلی الله علیه و آله وسلم ساعتی پستر گشاده شد این حال گویا وی شد که در آن وقت آنحضرت را انبساط پیش
بستر گشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر این خواب و فرمود اما آنچه دیدی از راه فراخ نرم پس آن راه راستست
که نموده ام بشما و شما بر آنید و اما چراگاهی که دیدی تو آن دنیا و نضارت عیش اوست که نه چسپیده ایم با او
و نخواسته است وی ما را و نخواسته ایم ما او را و اما گفتی تا نیه قالیه و خواند آنحضرت فانا لله و انا الیه راجعون کلمه ایست که
نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود افتادن آن جماعت است در فراخ شهوات دنیا و افراد در تقریب و
استمتاع و انتفاع بمتاع حیات دنیا چنانکه ملوک و امرای بعد کردند اما تو این مرد بر طریقه صالحه خواهی بود و همیشه
خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی بمن چنانکه گفته من با توام یا رسول الله و آن منبر هفت پایه که دیدی آن دنیاست
که عمر وی هفت هزار سال ست و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما مرد دراز گندم گون که دیدی آن موسی ست
علیه السلام تکریم میکنیم او را بفضل کلام کردن خدای عزوجل با وی و اما مرد میانه بالای پرگوشت سرخ روی عیسی ست
علیه السلام تکریم میکنیم او را بزیادة مرتبه او نزد خدا و اما پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم ست صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین و اما ناقه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت ست که بمن و بر امت من قائم
میشود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم بعد از این قصه هیچ یکی را از رویای وی مگر آنکه می آورد مردی رویا را از پیش خود پس تحدیث میکرد بدو با او روایت
ابن قتیبه والطبرانی والبیهقی فی الدلائل و سند وی ضعیف ست والله اعلم باب هفتم در اسمای شریف آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم از اعاظم کرامات و مجامع فضائل کمالات اسمای شریفه اوست که منبی از محامد اخلاق و محاسن
افعال و جامع جمال و جلال اند با آنکه حق جل و علا تسمیه کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و آله وسلم
در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماویه و بر زبان انبیا و رسل علیهم السلام باسمای کثیره و کثرت اسما دلالت میکند
بر شرف مسمی که اشتقاق اسما از صفات و افعال ست و هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی ست و اشهر و اعظم اسما شریفه

محمد است بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسماء صفات اند که محمول اند بر وی تسمیه وی سبحانه ورا باین اسم عظیم
بر زبان جد شریفش اوست عبد المطلب که او را شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر خود را بمحمد
و حال آنکه نبود از پدران تو و قوم تو هیچکس را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که حمد گویند و ستایش کنند او را
اهل عالم همه و آورده اند که عبد المطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از فضه بیرون آمده که یک طرف
او در آسمان ست و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از ان گویا آن سلسله درخت شده است که بر هر برگ او
نوری ست و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تعبیر کردند آنرا بمولودی که از صلب وی بر آید
و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل آسمان و زمین از جهت او را محمد نام کرد یا آنچه حدیث کرد
عبد المطلب را والده آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که تو باردار کرده شده که سید این امت و چون بنهی و بزائی
او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش از وی هیچ یکی از وی بمحمد از جهت حفظ
و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی و منع وقوع اشتراک و اشتباه در ان ولیکن چون قریب شد زمان
خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان و خبر دادند بنام شریف وی صلی الله
علیه و آله وسلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و در حدیث شیخین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد
وانا احمد وانا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب فرمود که معنی ماحی چه
نام ست من محو کنم بتان اصنام و من ماحی ام که محو می کند خدا تعالی بمن کفر را یعنی از مکه و بلاد عرب از انچه وعده داده شد
از زمین و نموده شد بآنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک امت وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی
گفته اند که محو عام ست بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حقیقت محو کرده نشد
کفر بهیچ یکی از انبیاء علیهم السلام آنچه محو کرده شد بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که مبعوث شد در حالی که اهل زمین
همه کفار بودند از بت پرستان و کواکب پرستان و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند
پروردگار را تعالی و تقدس و قائل نبودند بمبدأ و معاد و فلاسفه که نمی شناختند انبیاء را و قائل نبودند بایشان و اعتقاد
و اقرار نداشتند بدین ایشان پس محو کرد خدا تعالی آنرا برسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان
و رسید دین او آنجا که رسید شب و روز و شامل و شارق شد در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان
که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده بود اگرچه در مدت حیات بگنجایش اوقات در عرب که قریب ترین دیار و مولد و بعثت
آن سید ابرار بود اظهار آن شد و لیکن قواعد و قوانین اکمال و اتمام دین و اظهار احکام شرع متین خود تمهید و تاسیس نمود
که بعد از وی اصحاب و اتباع وی در اکناف و آفاق عالم رسانیدند و روز بروز ترقی و تزاید است و اگر محو کفر از [illegible]

مومنان و آنهای که گرویدند بوی و در ربقهٔ اطاعت و انقیاد در آمدند مراد دارند و اطلاق این اسم کافی ست و
موافق ست باین معنی آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو کرده شد بوی سیئات کسیکه
اتباع کرد او را غایت آنکه اسم مخصوص نباشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبهٔ وی و کمال و تمام آن والله اعلم قوله وانا
الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و نام من حاشر ست که برانگیخته میشوند و گرد آورده میشوند مردم بر قدم من ظاهر
معنی این عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیشتر از همه مبعوث و محشور گردد و مردم همه بر قدم وی
یعنی بعد از وی و در اثر وی و پیش وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من تنشق عنه الارض
پس حشر کرده میشوند مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در محشرگاه و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشوند
مردم بر زمان من و عهد من و رسالت من یعنی بعد از من پیغمبری نیست تا در زمان وی و عهد وی محشور شوند پس مضمون
آن راجع باشد ببودن وی خاتم النبیین کذا قال القاضی و در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و ایشان پس وی
یا ایشان قدام وی و گرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این مبنی بر آنست که حشر مغایر بعث
است بعث برانگیختن از قبور و حشر گرد آوردن و پراگنده کردن در عرصات قوله و انا العاقب عاقب پس آینده
یعنی خاتم الانبیا و اگرچه رجوع حاشر ببعضی وجوه بمعنی خاتم انبیاست ولیکن لفظ عاقب بعین معنی ست و خاتم
مستلزم این معنی ست و معنی قول وی لی خمسة اسماء آنست که این اسما موجود اند در کتب متقدمه و مذکور نزد علمای
امم سابقه و بعضی گفته اند که لفظ خمسة از لفظ راوی ست و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه و آله وسلم و مناسب آنست
که لفظ حدیث ست و شاید که اعلام باسمای وی بآن بتدریج باشد و در بعضی احادیث شش آمده این پنج و خاتم و
روایت کرده است نقاش که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا در قرآن هفت اسم ست محمد و احمد
و یس و طه و المدثر و المزمل و در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا هادی و در یس یا سید و حکایت کرده است آنرا السلمی
از واسطی و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشره آمده خمسه که در حدیث اول گذشت و دیگر فرمود انا رسول
الرحمة و رسول الراحة و رسول الملاحم جمع ملحمه بمعنی حرب باشدت حرب و جهادی که آنحضرت در راه خدا کرد
کرده صلی الله علیه و آله وسلم و انا المقفی بکسر فاء و فتح آن از قفا بمعنی عاقب و بعضی بفتح فا و از قفا دست بمعنی کرم
و لطف داشته و قفی کریم لطیف را گویند مقتفی بزیادة تا بعد از قاف نیز آمده انا القیم بتحتانیه مشدده بمعنی جامع
کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قثم ست بضم قاف و فتح مثلثه و گفته است که حربی روایت کرده است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفت القثوم الرجل الجامع للخیر و این اسمی ست
که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه و آله وسلم معلوم ست ولیکن قیم هم نزدیک باین معنی ست و در کتب انبیا آمده است
که داود علیه السلام فرمود خداوندا برانگیز برای ما محمد مقیم سنت پس قیم باین معنی بود و نبی الملحمة و نبی المرحمة

والرأفة والرحمة والرحمة والرأفة نیز آمده قال الله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وفرمود بالمؤمنین رؤف رحیم ووصفت
است او واقع شده امت مرحومه و فرموده حق تعالی در شان ایشان وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة ای یرحم بعضهم بعضا
وفرموده آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء وفرمود الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء
پس رحمت را نسبت خاص است با آنحضرت واسم او نبی التوبه واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کردند و برکت
او توبه کرد و حق سبحانه تعالی پذیرفت و بر آدم صلی الله صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات
که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه او شد این که الهی بحرمت محمد و آل او و تحقیق آمده است از القاب
واسمای او در قرآن مجید نور و سراج منیر و منذر و نذیر و مبشر و بشیر و شاهد و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین و نبی الامی الامین
والعزیز والحریص والرؤف الرحیم وقدم صدق بقوله وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین
ونعمة الله والعروة الوثقی والصراط المستقیم وطه ویس والنجم الثاقب والکریم والنبی الامی والحق والبرهان و نام آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم باوصاف کثیره و سمات جلیله است در کتب متقدمه واحادیث چنانکه مصطفی ومجتبی وابو القاسم
والشفیع والمشفع والمتقی والمصلح والطاهر والمهیمن والصادق والمصدوق والهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین
و رسول رب العالمین و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و صاحب الشفاعة و صاحب
المقام المحمود و صاحب الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة و صاحب التاج والمعراج واللواء والقضیب و راکب البراق
والناقة والنجیب و صاحب الحجة والسلطان والخاتم والعلامة و صاحب الهراوة والنعلین و از اسمای شریفه او
در کتب متقدمه المتوکل والمختار ومقیم السنة والمقدس و روح الحق و این ست معنی الفارقلیط که در انجیل واقع شده و
گفته اند که فارقلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسمای شریفه او در کتب سالفه ماذ ماذ ومعنی او طیب و طاب و حمطایا بمعنی
حامی الحرم واسم شریف او بزبان سریانی مشفح والمنحمنا واسم او در توریت احید ومعنی صاحب القضیب صاحب السیف
واقع شده است تفسیر در انجیل با چوبی که در دست شریف او می بود خلفای عباسیه آنرا در دست داشتند و هراوه در لغت
بمعنی عصاست و صاحب شفا میگوید که گمان دارم والله اعلم مراد از آن عصاست که در حدیث حوض آمده است که
فرمود میرانم مردم را بعصای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا بحوض او بیایند مراد بتاج عمامه است و نبوده
در زمان پیشین مگر برای عرب و در حدیث واقع شده است العمائم تیجان العرب این اسماست که در شفا مذکور بود
گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است آنچه ذکر کردیم بانقتیع وکفایت است ان شاء الله تعالی
وکنیت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است و در روایتی است از انس رضی الله عنه که چون زائیده شد برای آنحضرت
ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انتهی و بعضی ابو الارامل و ابو المؤمنین نیز گفته اند
و نیز اگر ابو الیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابوطالب آمده ثمال الیتامی عصمة للارامل بصاحب و اهلیته گفتم

که اسمای شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده اند آنرا بعضی در سانیده اند بعدد مخصوص بس بعضی به نود و نه رسانیده موافق اسمای الهی و ابن دحیه در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن و حدیث به سه صد رسد و دیده ام در کتاب احکام قرآنی قاضی ابوبکر بن العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام ست و مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نیز هزار نام ست و مراد اوصاف ست از هر وصفی اسمی مشتق ست بعضی مختص ست بوی و غالب ست بر وی صلی الله علیه وعلی آله وسلم و بعضی مشترک و چون از هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند به سیار صفات او باین عدد بلکه بیشتر رسد و صاحب مواهب عد کرده از اسمای شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف معجم چنانکه بیاید و اعظم و اشهر اسمای آنحضرت احمد و محمد ست که نزد اهل علم ذاتی اند و دیگر اسمای صفات و این هر دو اسم در حقیقت یک ست مشتق از حمد مفید معنی مبالغه اول باعتبار کیفیت و دوم باعتبار کمیت یعنی وی حمد گوینده است مر خدا را یا افضل حامد و حمد گفته شده بر وی بکثرت محامد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و اشهر الحمدین و افضل من حمد به او لوای حمد روز قیامت در دست او و ادر تمام شود برای کمال حمد و مشهور گردد در آن موطن بصفت حامدیت و محمودیت و بیانگیزد او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند او را اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند او را حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است وی جل وعلا است او را احمد پس سزاوار است که تسمیه کرده شود باحمد و محمد باین تقریر تعلیم شد که احمد بمعنی حامد ست اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب تر ست در استعمال و تواند که بمعنی محمود تر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود بیان محمودیت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه باحمد متقدم ست چه موسی علیه السلام بدان خوانده و در کتب متقدمه مذکور ست و تسمیه بمحمد در قرآن و حق آنست که هر دو نام قدیم ست لیکن عیسی و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعظیم احمد خوانده که صیغه تفضیل ست و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته شعر

اغر علیه للنبوة خاتم ۞ من الله من نور یلوح ویشهد ۞ وضم الاله اسم النبی الی اسمه ۞ اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد
وشق له من اسمه لیجله ۞ فذو العرش محمود وهذا محمد ۞ و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید آورده است

این شعر را بابو طالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از آفرینش بهزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث گفت ای پسر که من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بعماد تقوی و عروه وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنب وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بر ساق عرش و حال آنکه من میان روح و طین بوده ام بعد از آن طواف کردم سموات و ندیدم در آن هیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بدرستی پروردگار من ساکن گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ قصری را

و هیچ غرفه را نگر نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را مکتوب بر نحور حور العین و بر برگهای سدرة المنتهی و بر
اطراف حجب و در رویهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه و آله وسلم چون برده شده مرا بالای آسمان نه گذشتم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در وی
نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس من بود و در روایتی آمده است که آدم علیه السلام نزد
معصیت خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدای تعالی از کجا شناختی تو محمد را
گفت دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته
شده است عبدی و رسولی پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدای تعالی بر وی و اینست تاویل
قول وی تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجائب و غرائب نوشته که دلالت دارند
بر ثبوت اسم شریف در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین و گفته بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند
باسمک اللهم جاء الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر
فی النسر عن معمر عن الزهری مشاهده کرده شده و در بعضی بلاد خراسان مولودی زائیده شد که نوشته شده است
بر پهلوی وی لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی ست که نوشته شده است بر وی بخط سفید لا اله الا الله
محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبد الله ابن صوحان که گفت وزید بر ما بادی تند و ما در موجهای
بحر هند بودیم پس لنگر کردیم کشتی را در جزیره و دیدم در وی گلی سرخ تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی
بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و گلی دیگر سفید که نوشته است بخط زرد براءة من الرحمن الرحیم الی جنات
النعیم لا اله الا الله محمد رسول الله و در تاریخ ابن العریم از علی بن عبد الله هاشمی شرقی آورده که یافته شد در بعضی
قری هند گلی بزرگ خوشبوی سیاه که نوشته بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق
گفت پس شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز نشگفته و نگشاده آمد
و بود در وی نیز همچنین خط نوشته و دیدم در شهری چیزی بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت می کنند سنگها را
و نمی شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبد الله بن مالک در آمدم بلاد هند را و سیر کردم بمدینه که او را نمیله بنون
یا تمیله بتا میگویند پس دیدم درختی بزرگ که میوهٔ او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود آن میوه
بیرون آید از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند
بآن و استسقا مینمایند بدان چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو البقا بن صافی در
منسک خود و در کتاب روضة الریاحین یافعی نقل کرده است از بعضی علما مثل این و گفت حدیث کردم
این را با یعقوب صیاد گفت بودم من که صید میکردم بر نهر ابله بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را

که نوشته است بر پهلوی راست لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در ولایت
از جهت تعظیم و احترام و بعضی مردم در شرح قصیده بردهٔ بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شد سمکه
پس دیده شد در یکی از جنبتی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان
یافتند خربزهٔ زرد در وی خطوط سفید بود سست حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده بعربی در یک پهلوی وی الله و در دیگر
احمد و ظن کرده شک نکند در وی و آنرا بخط و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمان مائة و دانهٔ انگور که نوشته است بخط واضح
برنگ سیاه محمد و در کتاب بطون مفهوم مراین ظفر ملک سیاف نقل کرده از بعضی که دید خربزه در درختی بزرگ که او را برگ
کلان است خوشبو نوشته است در وی بسرخی و سفیدی و سبزی کتابتی بیّنه واضحه بطریق خلقت که ابداع کرده است
او را خدا تعالی و سه برگ سه سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام و فصل در تشریف
گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را بتسمیه کردن باسماء حسنی و صفات اعلی خود گفت قاضی عیاض رحمة الله علیه
که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از انبیا خود را صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین بکرامت خلعت وی تعالی
برایشان از اسماء خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را
کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که در معنی صبور است و اسمعیل را بصادق الوعد چنانکه ناطق است بدان
کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین را به بسیاری از اسماء خود و با تحریر کردیم بتعلیم
الهی نحو ثلاثین اسم و امید داریم که زیاده بر آن فتح کند و الهام نماید انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
جامع است کمالات اسماء و صفات حضرت رب العزت را تعالی و تقدس و متخلق است بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه بعضی
از عرفا تفصیل آنرا بیان کرده اند مقصود قاضی ذکر آن اسماء است که در کتاب مجید و احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه
سیاق کلام وی رحمة الله ناظر است بدان یکی از آنجمله اسم حمید بمعنی او محمود است زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را
در کلام قدیم به بیشتر آیات و دلایل دال بر کمال وی علی الاطلاق در انفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و تواند که حمید بمعنی
حامد باشد که حامد است مر ذات خود را و اعمال طاعات را پس وی تعالی هم حامد است و هم محمود و تسمیه کرد حبیب خود را بمحمد
که بمعنی احمد و محمود است که هم بمعنی حامد و هم بمعنی محمود و تحقیق واقع شده است در زبور داود علیه السلام و قد سبق بیان
معنی هذا الاسم الشریف و از جملهٔ اسماء الهی است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف
رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و بعضی گفته اند که رأفت شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم
بالمذنبین و از اسماء الهی الحق المبین حق موجود ثابت که متحقق است امر وی و مبین آنکه آشکار است الوهیت او
و برهان حقانیت او و بیان و ابانه بیک معنی می آید بمعنی مبین مر عباد را امر دین و مبدأ و معاد ایشان نیز جائز است
و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم نیز تسمیه کرد بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق

لما جاءهم وفرمود حتی جاءکم الحق ورسول مبین وقال انا النذیر المبین والمراد محمد وقیل القرآن ومعنی حق اینجا ضد
باطل ست یعنی محقق ست امر صدق او وبین ست امر رسالت او ومبین ست از خدا ونبی را که فرستاده او را بان
کقوله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم وبعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه وما خلقنا السموات والارض
وما بینهما الا بالحق گفته اند ای بمحمد از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق منه العرش والکرسی
والسماء والارض وجمیع الموجودات واز اسماء الٰهی تعالی نور ست ومعنی او ذو النور و خالق النور یا منور السموات
والارض بالانوار ومنور قلوب العارفین بالهدایة والاسرار وآنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم هم فرمود قد جاءکم
من الله نور وکتاب مبین وفرمود در شان وی صلی الله علیه وآله وسلم وسراجا منیرا تسمیه کرد او را بدان از جهت
وضوح امر او وبیان نبوت او وتنویر قلوب مومنان وعارفان بانچه آورده از دین واز اسماء الٰهی الشهید ست قال
القاضی معناه العالم وقیل الشهید علی عباده وآنحضرت را نیز شاهد وشهید خوانده وما ارسلناک الا شاهدا یعنی عالم
وحاضر بحال امت وتصدیق وتکذیب ونجات وهلاکت ایشان ویکون الرسول علیکم شهیدا وچنانکه در حجت دائم
ارسال انبیا را وشهادت است محمد بران وشهادت وتزکیه آنحضرت است امت را است واز اسماء الٰهی
الکریم ست ومعنی او کثیر الخیر والفضل والعفو کذا قال القاضی ودر حدیث در اسماء الٰهی اکرم نیز آمده است وآنحضرت را
نیز کریم خوانده است وفرموده انه لقول رسول کریم وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون ولا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون
مراد محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم نه جبرئیل بقرینه قول وی وما هو بقول شاعر ولا بقول کاهن زیرا که وصف
نمیکردند کفار جبرئیل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد برسول کریم آنحضرت ست نه جبرئیل واین در
سورة الحاقة است ودر سورة تکویر مراد جبرئیل ست وبعضی گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت ست صلی الله علیه و
آله وسلم از جهت صدق این صفات بروی وصواب آنست که محتمل ست والله اعلم وآنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود انا اکرم اولاد آدم ومعانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم وگفته اند
که چون وصف کردند یکی را بکرم وصف کردند بجمیع صفات خیر وبود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهرا وباطنا
ذاتا وصفة صلی الله علیه وآله وسلم واز اسمای الٰهی ست العظیم ومعنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون او ست
وگفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام وانک لعلی خلق عظیم وواقع شده است در اول سفر از توریت برای
اسمعیل وسیلده عظیما لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم ست وبر خلق عظیم ست وچون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم
خواهد بود ودر باب اخلاق شریف چیزی از این کلام گذشته است واز اسماء الٰهی الجبار ست وجبار بمعنی مصلح وقاهر وعلی
وعظیم الشان ومتکبر آید وتسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مزامیر داود در مزبور چهارم
گفته تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک وشرایعک مقرونة بهیبتک یعنی در گردن اندازای جبار شمشیر خود را که

را نور و شریعت تو مقرون ست بهیبت تو وقد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه وآله وسلم فی الکتب السابقة ومعنی او
در حق صلی الله علیه وآله وسلم صادق ست از جهت اصلاح او امت را بهدایت و تعلیم و قهر او اعدای دین را و معلوم نیست
و عظم خطر و کبر شان او نسبت بسائر افراد بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر و تکبر ست که لائق نیست بحال او
فرموده است و ما انت علیهم بجبار و از اسماء الهی الخبیر ست و معنی او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقت آن و بهمین تفسیر
در معنی علیم باشد و بعضی گفته اند خبیر بمعنی مخبر ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبیر ست بهر دو وجه زیرا که وی
عالم ست بغایت از علوم بآنچه دانا شده است حق تعالی او را از مکنون علم و عظیم معرفت خود و مخبر ست مر امت خود را
بآنچه اذن کننده است وی تعالی او را باعلام و اخبار آن و تسمیه وی صلی الله علیه وآله وسلم باسم خبیر درین آیت ست
الرحمن فاسئل به خبیرا و مخبر حضرت رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گفته بوده که ذکر کرده شد و آنچه و از اسماء
الهی الفتاح ست و معنی آن حاکم ست میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت ست و کشاینده کارها
بسته بر خلق و فاتح قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و بمعنی ناصر نیز آمده در قول وی سبحانه ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدای تعالی فاتح در حدیث اسراء که از ابی العالیه
و غیر وی از ابی هریره آمده که گفت جعلناک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز برای شکر نعمت حق گفته
در فرع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه وآله وسلم حاکم و فاتح ابواب رحمت ست بر امت خود
و فاتح قلوب و بصائر ایشان ست برای معرفت حق و ایمان بخداوند و ناصر حق و نصرت دهنده بدین و ایمان و از
اسماء الهی تعالی الشکور ست و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند ثنا بر مطیع و تحقیق وصف کرده است
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار عارف
بقدر آن و ثنا گوینده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خودش بشکور باذن و امر الهی ست و از اسماء وی تعالی
العلیم و علام و عالم الغیوب والشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده است او را بمزیت
و فضیلت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفت و یعلمکم الکتاب والحکمة و یعلمکم
ما لم تکونوا تعلمون و از اسماء وی تعالی الاول والآخر و معنی آن سابق در وجود و باقی بعد از فنا و تحقیق این آنست که
نیست مر او را اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول انبیاست در خلق و آخر ایشان ست در بعثت
و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم الآیة زیرا که
تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرهما و نیز فرمود آنحضرت نحن الآخرون السابقون و اولیت ثابت ست
آنحضرت را در امور کثیره و فرمود انا اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و وی
خاتم النبیین و آخر الرسل ست و از اسماء الهی القوی ذو القوة المتین ست و معنی او قادر ست و وصف کرده است

اورا حق تعالی بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد بدان محمدست علیه السلام وبعضی گفته اند
جبرئیل ست یا مشترک میان هر دو لیکن این صفت مخصوص نباشد بآنحضرت واز اسماء الٰهی صادق ست ودر حدیث
آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق واز اسماء الٰهی ولی ومولی وگفته است وی تعالی انما ولیکم الله ورسوله
وفرموده آنحضرت انا ولی کل مؤمن وفرموده من کنت مولاه فعلی مولاه مراد اینجا محب وناصر ست واز اسماء الٰهی عفو ست
ومعنی آن عفو کننده ودرگذرنده از گناهان وتقصیرات وامر کرده است باین پیغمبر خود در قرآن وتوریت بعفو وصفح
وفرموده خذ العفو وامر بالعرف وگفت فاعف عنهم واصفح وگفته است در توریت وانجیل در صفت او لیس بفظ ولا غلیظ
ولکن یعفو ویصفح واز اسماء وی تعالی الهادی ست وآن بمعنی توفیق دهنده مر کسی را که خواهد از بندگان خود وهدایة
بمعنی راه نمودن وخواندن والله یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم وفرموده وی تعالی وانک
لتهدی الی صراط مستقیم وفرموده وداعیا الی الله باذنه ولیکن بمعنی اول مخصوص ست بحق تعالی وثانی مشترک ست
میان وی وپیغمبر وی واز اسماء وی تعالی المؤمن المهیمن ست بعضی گفته اند این هر دو اسم بیک معنی ست پس
معنی مؤمن در حق تعالی مصدق وعدهٔ خودست که به بندگان خود کرده ومصدق قول خود که حق ست ومصدق
بندگان مؤمن ورسل خود وبعضی گفته اند موحد ذات وشاهد بر الوهیت خود وبعضی گفته اند امان دهندهٔ بندگان
خود را در دنیا از ظلم وشدت ومؤمنان را در آخرت از عذاب خود وبعضی گفته اند مهیمن بمعنی امین ست مصغر مؤمن
پس قلب کرده شد همزه را بها وگفته اند که مهیمن بمعنی شاهد وحافظ ست وآنکه ایمن کند دیگری را از خوف وآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم امین ست ومهیمن ومؤمن ست وتسمیه کرده است اورا حق تعالی امین وگفته مطاع ثم امین
وآنحضرت معروف ومشهور بود باین پیش از نبوت وبعد از وی وتسمیه کرده است اورا عباس عم او مهیمن در شعری
که مدح کرده است آنحضرت را بدان وگفته است وی تعالی یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین ای یصدق وفرموده انا امنة
لاصحابی وصاحب مواهب در قول حق سبحانه وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا علیه
از مجاهد نقل کرده که مراد آنست که محمد مهیمنا علیه واز اسماء وی تعالی مقدس ست ومعنی او منزه است از نقائص
مطهر از سمات حدوث وشده واقع شده است در کتب انبیاء در اسامی آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه وصفات دنیه یا آنکه مقدس ومطهر میشوند مردم
باتباع وی چنانکه گفت ویزکیهم واز اسماء وی تعالی العزیز ست ومعنی آن ممتنع غالب یا آنکه نظیر ندارد یا معز غیر
وگفته است واستدلال کرده است قاضی عیاض بقول خدا تعالی ولله العزة ولرسوله یعنی چون ثابت کرده است عزت
مر خدا را ورسول خدا را وخدا عزیز ست ومعز پس رسول خدا نیز عزیز ومعز باشد وصاحب مواهب گفته که عزت
مؤمنان را نیز اثبات کرده اند که فرموده است وللمؤمنین پس اختصاص نیست این صفت واین اسم با آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم و غرض اثبات اختصاص ست و عجیب ست از قاضی که چگونه پوشیده ماند وی این نکته
انتهی گفتم سخن بحمدالله توفیق ست اثبات آن مر مومنان را به تبعیت و طفیل ست نه باصالت و استقلال پس منافی
باختصاص نباشد و نیز غرض قاضی اثبات اختصاص نیست و بتحقیق قائل شده است وی به ثبوت بعضی صفات
و اسمای الهی به بعضی انبیای دیگر شکور بنوح و حلیم و علیم باسمعیل و ابراهیم و حفیظ و علیم و کریم بیوسف و موسی سلام الله
علیهم اجمعین چنانکه گذشت و اگر برای اثبات اسم عزیز به آنحضرت استدلال بآن آیه کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز الآیة بوصف عزیز چنانکه قرارئی ست واضح و بی تکلف باشد و گفت قاضی وصف کرده است حق تعالی
نفس خود را به بشارت و نذارت چنانکه فرمود یبشرهم ربهم و فرمود ان الله یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و تسمیه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مبشر و بشیر و نذیر ظاهر ست و از اسمای وی تعالی بر قول بعضی مفسرین طه و یس ست
و بعضی گفته اند که قول بودن آن اسمای محمد صلی الله علیه وآله وسلم مشهورست که قاضی عیاض رحمة الله علیه این
کرده استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت باوصاف الهی و تخلق وی صلی الله علیه وآله وسلم
باخلاق الهی حاصل ست او را در بعضی اکمل اولیا که تابعان اویند و لیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده آن
بذکر او ست در کتاب و سنت کتب متقدمه چنانکه گذشت و تتمه این کلام از آنچه در شرح اسمای حسنه نوشته اند باید جست
والله اعلم تنبیه قاضی رحمة الله علیه بعد از ذکر کلام تنبیه کرده بر نکته که آنرا ذیل این کلام ساخته گفت آگاه باش و بدانکه
من ذکر کننده ام که تذییل میکنیم بدان این فصل را و ختم میکنیم بوی این قسم را و ازاحه و ازاله میکنیم اشکال و اشتباه را
از هر ضعیف الوهم و سقیم الفهم که خلاص میکند او را از وساوس تشبیه و دور می اندازد او را از فهم بیهوده آنرا نیست که
اعتقاد کند که الله عز اسمه در عظمت و کبریائی خود مشابه نیست بچیزی از مخلوقات و در اسمای حسنی و صفات اعلی خود مشابه نیست چیزی او را و آنچه
از صفات اطلاق کرده است آنرا شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بخلاف صفات
مخلوق حادث شده ست چه صفات مخلوق منفک نمیگردد از اعراض و اغراض و وی تعالی منزه است از ان
و بس ست درین معنی قول وی تعالی لیس کمثله شیء و خدا خبر دهد آنرا که گفته است از علمای عارفین محققین التوحید
هو اثبات ذات غیر مشتبه بالذات ولا معطلة من الصفات و زیاده کرده است واسطی این نکته که مقصود ما آنست
و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت
موافقت لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محال ست که باشد
مر ذات محدثه را صفت قدیمه و اینهمه مذهب اهل حق و سنت و جماعت ست رضی الله عنهم و بتحقیق تفسیر کرده آن
امام ابوالقاسم قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده است مر او را بیان حق گفته است که این
حکایت مشتمل ست بر جوامع مسائل توحید و چگونه تشبیه دهد ذات او را بذات محدثات و ذات او بوجود خود

مستغنی ست از همه و چگونه تشبیه داده شود بفعل او فعل خلق را و حال آنکه از غیر جلب کمال یا دفع نقص حاصل شده
نه بخواطر و اغراض موجود شده و نه بمباشرت و معالجت ظاهر گشته و فعل خلق بیرون نیست ازین وجوه و گفته اند
مشایخ هر چیزیکه توهم کرده آید باوهام خود و ادراک کرده آید بعقول خود محدث ست مانند شما و گفته است امام ابو المعالی
جوینی کسیکه مطمئن شد و آرام پذیرفت بموجودی که منتهی ست بوی فکر وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شده بنفی محض وی
معطل ست و کسیکه قطع کرده بموجودی که معترف ست بعجز از درک حقیقت او ست وی موحد ست و چه خوش ست
قول ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرة الله تعالی فی الاشیاء بلا علاج و صنعه لها بلا مزاج
یعنی باکتساب و مزج آلات و اسباب نیست و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه و علت و سبب هر چیز کارگری و فعل او ست
و نیست علت مر صنع او را حقیقة توحید آنست که بدانی که قدرت خدا در اشیای بی علاج ست و صنع او مر اشیا را بی مزج ست
و علت هر چیز صنع او ست و هیچ علت نیست مر صنع او را و ما تصور فی وهمک فالله بخلافه و هر چه صورت بست در وهم تو
خدا بر خلاف آنست و این کلام عجب یقینی ست و محقق و فصل اخیر یعنی قول ذو النون ما تصور فی وهمک فالله
بخلافه تفسیر ست مر قول لیس کمثله شیء و فصل اول یعنی قول وی و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه تفسیر ست لقوله لا یسأل
عما یفعل و هم یسألون و فصل ثالث تفسیر ست مر قول او انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت
دارد خدا تعالی ما را و ترا بر توحید و اثبات تنزیه و دور دارد از طرف ضلالت و غوایت از تعطیل و تشبیه بکرم خود
و رحمت خود این ترجمه کلام قاضی ست درین فصل و این کلام اصل اصول دین ست انتهی و در مشکاة در فصل
اسماء الله زیاده برین از کلام مشایخ نقل کرده شده است والله اعلم **وصل** صاحب مواهب لدنیه اسماء شریفه آنحضرت
در کتاب و سنت و کتب قوم مذکور ست زیاده بر چهار صد آورده به ترتیب حروف معجم ذکر کرده است و ما نیز تبرک
بدان جستیم اگر چه طولی دارد و بعضی اسامی مکرر نیز می افتد اما آنجا که ذوق و حلاوت مسمی ست طول و تکرار در نظر نیست
طالب مشتاق را باید که مونس جان و ورد زبان خود سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الآمر بالله الابطحی
اتقی الناس اجود الناس الاجود الاحسن احسن الناس الاحد احید الآخذ بالحجزات آخذ الصدقات الآخر
الاخشی لله اذن خیر ارجح الناس عقلا ارحم الناس بالعیال الازهر الاسلم اسلم الناس اشجع الناس الاصدق فی الله
اطیب الناس ریحا الاغر الاعلم بالله اکثر الناس تبعا الاکرم اکرم الناس اکرم ولد آدم المصلی امام الخیر امام الناس
امام المتقین امام النبیین الامام الامر الامین امنة اصحابه الامین الامی اقسم الله اول شافع اول المسلمین اول
مشفع اولی بالمؤمنین اول من تنشق عنه الارض ب الباب الباسط الباطن البر البرهان بشیر بشری البشیر البصیر
البلیغ بالغ البیان البینة ت التالی المتذکرة التقی التنزیل التهامی ث الثمین ج الجبار اجود الاجواد الجامع
ح حاتم حزب الله الحاشر الحافظ الحاکم بما اراه الله الحامد حامل لواء الحمد الحامی عن النار الحبیب حبیب الله

وصل در اسماء شریف زیاده بر چهار صد آورده

الحفی الحفیظ الحق الحکیم الحلیم حما حمطایا اوقال حمیاطا حمعسق الحمید الحنیف خ خبیر خاتم النبیین خاتم الرسلین
الخاتم الخازن لمال اللہ الخاشع الخاضع الخالص خطیب الانبیاء والامم خطیب الوافدین علی اللہ الخلیل خلیل الرحمن
الخلیفة خیر الانبیاء خیر البریة خیر خلق اللہ خیر العالمین طرا خیر الناس خیر ہذہ الامة خیرة اللہ دار الحکمة الداعی
الی اللہ دعوة ابراہیم دعوة النبیین دلیل الخیرات ذ الذاکر الذکر ذکر اللہ ذو الحوض المورود ذو الخلق العظیم ذو الصراط
المستقیم ذو القوة ذو مکان ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام المحمود ذو الوسیلة ر الراضع الرضی الرافع راکب البراق
الراہب راکب البعیر راکب الجمل راکب الناقة راکب النجیب الرحمة رحمة الامة رحمة العالمین رحمة مہداة الرحیم
رسول الراحة رسول الرحمة رسول اللہ رسول الملاحم الرشید الرفیع رافع الرتب رفیع الدرجات الرقیب روح الحق
روح القدس الرؤف رکن المتواضعین ز الزاہد زعیم الانبیاء الزکی زین العباد الزمزمی زین من وافی القیامة س
السابق السابق بالخیرات سابق العرب الساجد سبیل اللہ السراج المنیر السید سعد اللہ سعد الخلائق السمیع السلام
سید ولد آدم سید المرسلین سید الناس سید الکونین سید الثقلین سیف اللہ المسلول سید الفریقین ش الشارع
الشافی الشفیع الشاکر الشاہد الشکور الشکار الشمس الشہید ص الصابر الصاحب صاحب الآیات صاحب المعجزات
صاحب البرہان صاحب البیان صاحب التاج صاحب الجہاد صاحب الحجة صاحب الحطیم صاحب الحوض المورود
صاحب الخاتم صاحب الخیر صاحب الدرجة الرفیعة صاحب الرداء صاحب الشرع صاحب الشفاعة الکبری صاحب الدلالة
صاحب العلامات الباہرات صاحب العلوم والدرجات صاحب الفضیلة صاحب الفرج صاحب الازواج الطاہرات
صاحب السجود للرب المحمود صاحب البراق صاحب السلطان صاحب السیف صاحب النقیب صاحب القضیب الاصفر
صاحب قول لا الہ الا اللہ صاحب القدم صاحب الکوثر صاحب اللواء صاحب المغفر صاحب المدینة صاحب المنبر المشہود
صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعیم صاحب المقام المحمود صاحب المنبر صاحب المحراب صاحب النعلین
صاحب الہراوة صاحب الوسیلة الصادع بما امر الصادق الصبور الصدق صراط اللہ صراط الذین انعمت علیہم الصراط المستقیم
الصفوح عن الزلات الصفوة الصفی الصالح ض الضارب بالحسام المثلوم الضحاک الضحوک ط طالب الطاہر
الطیب طس طسم طہ الطیب ظ الظافر الظاہر ع العابد العائذ العادل العظیم العافی العاقب العالم علم الایمان
علم الیقین العالم بالحق العامل عبد اللہ العبد الکریم عبد الجبار عبد الحمید عبد المجید عبد الوہاب عبد الغفار عبد الغیاث
عبد الخالق عبد الرحیم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر عبد القدوس عبد القہار عبد المہیمن العدل العربی
العروة الوثقی العزیز العطوف العفو العلیم العلی غ الغر الغالب الغفور الغنی الغنی باللہ الغیث الغوث
الغیاث ف الفاتح فاتح الغار فارقلیط الفارق الفاروق الفلاح الفخر الفرط الفصیح فضل اللہ فاتح النور ق
القاسم القاضی القانت قائد الخیر قائد الغر المحجلین القائل القائم القتال القتول قثم المقدم قدم الصدق القرشی

القریب القمر القیم وکنیتہ ابو القاسم لانہ یقسم الجنۃ بین اہلہا کافۃ للناس الکفیل الکامل فی جمیع امورہ الکریم فی جمیع امورہ
کاسیدہ من آل الانسان ثم الماجد بازدنا والماحی المامول السابح المبارک المنزل المبرّ المبشّر بشیر الباسین المبعوث
بالحق المبلغ المبین المبین المتبتل المتربص المخصوص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیہ المتہجد المتوکل الشفیعت مجاہب
حبیب المجتبی المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمد المحمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد
المخلص المرشد المدنی فی مدینۃ العلم المذکر المذکور المرتضی المرتل المرتجی المرسوم المترفع الدرجات المراد المزکی المزمل
المسبح المسعود المستغفر المستغنی المستقیم المسلم المسلم المتبادر الشفیع المشفع المسلح المشہود السید المصباح المصابیح
المصلح المصدق المصدوق المصطفی المصلح المصلی علیہ المطہر المطاع المطیع المظفر المعزر المعصوم المعلی
المقتبس المعلم معلم امۃ العلم المعلن المعلی المفتاح مفتاح الجنۃ المفضال المفضل المفضل المقدس المقری المقسط المقفی علی
المقتفی مقدم الشہادت مقیم السنۃ لعبد المقرب المکرم المکتفی المکفی المکین المکی الملاحم ملقی القرآن المنصح المنادی المنصر
المنجی المنذر المنزل علیہ المعصوم المنصف المنصور المنیب النسیب الامین المولی جوامع الکلم الموحی المیمون الودود الموصل
الموقر المولی المؤید المؤمن المیسر المہاجر المہتدی المہدی المیمن المبشر الناہد الناجذ الناس الناسخ الناشر الناصح
الناطق الناہی نبی الاحمر نبی الاسود نبی التوبۃ نبی الحرمین نبی الراحۃ نبی الرحمۃ النبی المصلح نبی اللہ نبی المرحمۃ
نبی الملحمۃ نبی الملاحم النبوی النجم النجم الثاقب نجی اللہ النذیر النسیب نصیح ناصح النعمۃ نعمۃ اللہ النقیب النقی النور الذی
لا یطفأ ہو الہادی ہدی ہدیۃ اللہ الہاشمی والوجیہ والواسطہ الواسع الواصل الواضح الواعد الواعظ الورع الوسیلۃ الوافی
الوفی الولی ولی الفضل ذی شیوخ لیس صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین نقل عن الاحبار انہ قال
اسم النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عند اہل الجنۃ عبد الکریم وعند اہل النار عبد الجبار وعند اہل العرش عبد الحمید وعند
الملائکۃ عبد المجید وعند الانبیاء عبد الوہاب وعند الشیاطین عبد القہار وعند الجن عبد الرحیم وفی الجبال عبد الخالق
وفی البر عبد القادر وفی البحر عبد المہیمن وعند الحیتان عبد القدوس وعند الہوام عبد الغیاث وعند الوحوش عبد الرزاق
وعند السباع عبد السلام وعند البہائم عبد المؤمن وعند الطیور عبد الغفار وفی التوراۃ موذ موذ وفی الانجیل طاب طاب
وفی الصحف عاقب وفی الزبور فاروق وعند اللہ طہ ویس وعند المؤمنین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال کنیتہ ابو القاسم
لانہ یقسم الجنۃ بین اہلہا کذا نقل عن الحسین بن محمد الدامغانی فی کتاب شوق العروس وانس النفوس بدانکہ ہیچ کس را خلافت
نیست درآنکہ وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اجل خلق واکرم بشر وسید ولد آدم وافضل انبیاست روایت ست از
ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم وگردانید مرا
بہترین این دو قسم واین ست قول وی سبحانہ اصحاب الیمین واصحاب الشمال ومن از اصحاب یمینم وبہترین اصحاب
یمینم پس گردانید این دو قسم را سہ قسم اصحاب المیمنۃ واصحاب المشأمۃ والسابقون السابقون پس من از سابقانم پس این

اقسام را قبائل ساخت و گردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست و این ست قول حق سبحانه وجعلناکم شعوبا وقبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم بر خدا عز وجل ولا فخر پس گردانید قبائل را
بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت و اینست قول وی سبحانه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و در
حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خدا برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و برگزید
از اولاد اسمعیل بنی کنانه را و برگزید از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید از بنی هاشم مرا و در حدیث
انس آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده
انا اکرم الاولین والآخرین ولا فخر و از عائشه رضی الله عنها آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل
و گفت گردیدم و تفحص کردم مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم پسران هیچ پدری فاضلتر
از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هنگامی که پیدا کرد خدا تعالی
آدم را فرود افگند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتیکه او را فرود افگند من در صلب وی بودم و گردانید مرا
در صلب نوح در سفینه و انداخت مرا در صلب ابراهیم بعد از ان نقل کرد مرا از اصلاب کریمه بسوی ارحام طاهره تا بیرون
آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشاره کرده است باین معنی عباس بن عبد المطلب عم
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته در غایت فصاحت و بلاغت
و آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمگین گویا از کفار چیزی شنیده بود
که نسبت بآنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه در غضب آورده است ترا یا عباس
پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت و بر آمد بر منبر و گفت با مردمی که نشسته بودند کیستم گفتند
تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بدرستی و راستی پیدا کرد خدا تعالی خلق را پس گردانید مرا در
بهترین خلق و گردانیدن خلق را دو فرقه یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین فرقه یعنی عرب و گردانید ایشانرا
قبائل و گردانید مرا در بهترین قبیلها و گردانید ایشانرا بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت پس من بهترین شمایم
از روی ذات و بهترین ایشان از روی نسبت و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که خدا تعالی نظر کرد بسوی
قلوب عباد پس اختیار کرد از ان قلب محمد را صلی الله علیه وآله وسلم پس برگزید او را برای خود و فرستاد او را برسالت
و آمده است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت خدا تعالی فضل داد محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بر اهل سما و بر انبیا
صلوات الله علیهم گفتند چیست فضل بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مر اهل سما را ومن یقل منهم انی اله
من دونه فذلک نجزیه جهنم و گفته است مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک وما تأخر یعنی اهل سما همه در معرض خوف عتاب اند و محمد صلی الله علیه وآله وسلم

مغفور و مامون و مجموع گشتند پس چه بیست فضل او بر انبیا گفت مر سائر انبیا را و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
و گفت مر محمد را و ما ارسلناک الا کافة للناس و کمالات و کرامات آنحضرت بعضی ازان قبیل ست که آثار
انوار آن درین عالم ظاهر و باهر ست و دوم آنکه ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقت دران روز ظاهر
گردد وی صلی الله علیه و آله وسلم محبوب الهی و سرور کائنات و مظهر فیوض نامتناهی اوست جل و علا و خلیفه
رب العالمین و نائب مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ یکی را نباشد و جاهی که او راست
کسی را نبود و روز روز اوست و حکم حکم او بحکم رب العالمین قوله تعالی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف
یعطیک ربک فترضی و چون اکثر آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز نبذی از قسم
ثانی نیز مذکور گردد و بالله التوفیق باب هشتم در تخصیص آنحضرت در دار آخرت بفضائل و کمالات و درجات
عالیات و انفراد او بسود و برکات دران مقامات صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه فضل داد پروردگار تعالی و تقدس
او را در بدو خلق و ابتدای امر گردانید او را مبدای و منشاء آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح و اول خلق در اجابت
در روز الست گشت بوی هر فضل و کمال را در معاد و آخر کار نیز گردانید او را اول کسیکه بشگافد بوی زمین و
برانگیزد و بحشر و اول شافع و مشفع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین و خلق همه محجوب باشند دران هنگام و اول نبی که
حکم کرده شود و امت وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود و اول کسیکه در آید بهشت را و امت او اول امتها
باشند در آمدن در بهشت و عطا کند او را لطائف تحف و نفائس ظرف خارج از حد عد و احصار روایت ست از انس
ابن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب
ایشانم وقتیکه در آیند بپروردگار و من بشارت دهنده ام وقتیکه ناامید شوند لواء حمد در دست من ست و من اکرم
اولاد آدمم بپروردگار خود و لا فخر و در روایتی آمده که قائد ایشانم وقتیکه گرد آیند و خطیب ایشانم وقتیکه خاموش شوند
و شفیع ایشانم وقتیکه حبس کرده شوند لواء کرم در دست من ست میگردند گرد من هزار خادم گویا مروارید ناسفته اند
و در روایتی از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده میشوم حله از حلهای بهشت پس میایستم در راست
عرش و نیست هیچ یکی از خلائق که بایستد دران مقام جز من و در روایت ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت و بدست من ست لواء حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز
آدم و هر که جز اوست مگر آنکه در زیر لوای من ست و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم من بردارنده لواء حمدم روز قیامت و اول کسی ام که می جنبانند حلقهای بهشت را پس گشاده
میشود برای من و می در آیند با من فقرای مؤمنین و من اکرم اولین و آخرین ام و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم من بهترین مردمم روز قیامت و می باید شما که آن همه جهت ست جمع کند خدا تعالی اولین

باب هشتم در تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و آخرین را پس از آن ذکر کرد و حدیث شفاعت را که بیاید ذکر آن و از ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت
امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیا از روی اجر روز قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود آیا خرسند نیستید
شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد از آن فرمود که ایشان داخل است من روز قیامت اما ابراهیم میگوید تو
دعوت منی و ذریت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی
و مادر ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من و میان وی پیغمبری و من قریب ترین
مردم به وی آنکه فرمود من سید اولاد آدم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله و آله وسلم سید ایشانست در دنیا و آخرت
تخصیص روز قیامت بجهت آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد و از جهت آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد
در سودد و وقتی که روی آرند همه بوی و پناه گیرند بوی نباشد سیدی ورای وی و سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی
در حوائج خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی و ادعا نکند آنرا بر مثال قول
حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت ولیکن در آخرت منقطع
میشود دعوی مدعیان که در دنیا بجهت ظاهر ادعا نمودند همچنین محمد صلی الله علیه و آله وسلم پناه میجویند بوی تمام مردم در شفاعت
پس بیاشد سید ایشان در آخرت بی دعوی شرکت ذکر ذلک صاحب الشفا رحمة الله علیه در مواهب لدنیه از
حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من اول کسی ام که می شگافد برای وی
زمین پس از آن ابوبکر پس از آن عمر پس می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند بعد از آن انتظار می برم اهل مکه را تا آنکه
حشر کرده میشوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح است و در روایت ابو حاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی
از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روزی از منزل بر یمین او ابوبکر و بر شمال او عمر رضی الله
عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته میشوم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود بر براق و حشر کرده
میشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صالح بر ناقه خود و حشر کرده میشوند هر دو پسر فاطمه بر دو ناقه من که عضبا و قصوی
و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه
فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و میزنند بازوهای
خود را و درود میفرستند بر وی صلی الله علیه و آله وسلم چون شام میکنند عروج میکنند بآسمان و فرود می آیند
هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که شگافد زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و آله وسلم با هفتاد هزار
فرشته دیگر که می برند او را بدرگاه عزت مانند آنکه عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره
آمده که فرمود من اول کسی ام که می شگافد از وی زمین پس پوشانیده میشوم حله و ظاهر این روایت آنست که
انشقاق و کسوت هر دو ثابت است مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول

خلائق که کسوت داده میشود مر اورا ابراهیم ست علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسیکه پوشانیده میشود
از خلق ابراهیم ست که پوشانیده میشود از حلهٔ جنت و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش پس از آن
آورده میشود مر او پوشانیده میشوم حله از جنت که قیمت نتوان کرد او را بشر و نشانده میشوم بر کرسی جانب یمین عرش
و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوتی که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله وسلم با جامهٔ خود از قبر شریف بر آمده باشد و حله که او را پوشانیده بجهت تکریم و تعظیم ست نه بجهت برهنگی
و ابراهیم را از جهت برهنگی پوشانیدند پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به بقیه خلق باشد و جواب داده است
حلیمی که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام اولا و بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه
ظاهر خبر ست لیکن حلهٔ پیغمبر ما اعلی و انفس و اعز باشد از آن جبر کرده میشود بنفاست آنچه فوت شد از اولیت گفته
شده و مسکین ثبته الله فی مقام التمکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت ابوت آنحضرت ست
که آبا در مثال این امور مقدم و سابق میباشند بر اولاد و این فضل جزئی ست در امور حسیه و فضائل دیگر منضم بر آن بجا
است و لهذا آنحضرت را بر کرسی نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن
نمرود ست او را در وقت نهادن در آتش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرلا باشد چنانکه
در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده هم بدانست
ولیکن ابوداود و ابن حبان روایت کرده اند که ابوسعید خدری در وقت احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود میت بر انگیخته میشود در جامهای او که مرده است در آن و صاحب الحلیة
از حدیث ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردها مبعوث میشوند در اکفان خود و زیارت میکنند
یکدیگر را در آن و گفته که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری ست بآنکه بعضی مبعوث شوند
عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد از ثیاب اعمال ست که بر انگیخته میشوند بر آن و ابوسعید در یافت تاویل او حمل
کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب اند از اهل ظواهر که در نمی یابند مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض و
اسود را در صیام کذا قال التوربشتی و سخن درین حدیث در شرح مشکوة زیاده برین کرده ایم والله اعلم ششم مراد
بلوای حمد انفراد و شهرت آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم بحمد و مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد
و عرب وضع میکنند لوا را بمواضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء یعنی توانند که مر آنحضرت را لوای در دست باشد
و او را لواء الحمد نام باشد کذا قال الطیبی و صاحب مواهب از طبرانی در ریاض النضرة صریحی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم گفت بعلی رضی الله عنه آیا نمی دانستی تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم
من جانب راست عرش در سایهٔ وی و پوشانیده میشوم حلهٔ سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده میشوند انبیای دیگر

در پی یکدیگر پس می ایستند برود و جانب عرش و پوشانیده میشوند حلهای سبز از حلهای بهشت و انا و آگاه باش ای
استماع اول امت است که حساب کرده میشوند روز قیامت پس بشارت میدهم ترا که تو اول کسی که خوانده میشود
ترا و سپرده میشود لوای من و آن لوای حمد است که آدم و تمامه خلق سایه میجویند بسایه لوای من روز قیامت و درازی
لوای مبارک من مسافت هزار و ششصد سال است و سنان وی یاقوت احمر است و قبضه وی نقره سپید است
و زج وی مروارید سبز او را سه گیسوست از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانه دنیا مکتوب است
در وی سه سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله درازی
هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس میروی تو یا علی با آن لوای و حسن جانب راست تست و حسین
جانب چپ تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه و پوشانیده میشوی حله از بهشت و روایت کرده است
ابن سبع در خصائص که سوال کرد عبدالله بن سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لوای حمد که چیست صفت وی
پس فرمود آنحضرت طوله مسیرة الف سنة الحدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است حافظ قطب الدین حلبی
چنانکه نقل کرده است صاحب ابن الهمام که این حدیث موضوع است و ظاهر است در وی آثار وضع و خدا داناتر است
بحقیقت لوای حمد گوید بنده مسکین عفا الله عنه قول او خدا داناتر است بحقیقت لوای حمد حق است ولیکن در احادیث
تعبیر حقائق با مثال این صور واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از زبرجد است یا از
یاقوت است و در حمله عرش واقع شده است که ادخال کند که از گوش تا شانه وی مسافت دو صد سال و در روایتی
هفتصد سال است و امثال آن و ما ایمان آوردیم بآنچه بصحت رسیده و به ثبوت پیوسته است نقل آن از شارع و بدانچه
مراد وست از آن و اگر آنرا تاویل است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم عقل کوتاه اندیش را که باستحاله
و استبعاد آن کند و تفویض میکنیم حقیقة امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد آن سخن کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا
استبعاد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید والله اعلم و صاحب مواهب گفته که در عرف عرب نگاه
نمیدارد لوا را مگر صاحب جیش و رئیس و سردار احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشد باذن وی و تابع باشد
مر او را متحرک بود بحرکت وی و مائل گردد بهر جانب که وی مائل است و در استعمال عرب نزد حروب نگاه نمیدارد او را
مگر صاحب او و منع نمیکنند او را قتال بلکه میکنند یاری الله تعالی و لهذا لائق نیست نگاه داشتن او هر کس را چنانکه
علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدهم رایت را فردا بمردی را که دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد
خدا و رسول خدا او را کذا قال صاحب المواهب و در غزوه موته آمده است که گرفت رایت نخست جعفر بن ابی طالب
پس قتال کرد و کشته شد بعد از آن گرفت عبدالله بن رواحه پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از آن خالد
بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کما قال پس معلوم شد که لوا در دست قائد و رئیس لشکر میباشد والله اعلم

مسافت

بحقیقة الحال وصل در تفصیل تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحوض کوثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حوض من مسافت یکماه است وکنجهای آن برابر است وآب وی بوی تر از عسل
و مجری بر در و یاقوت است و سفیدتر از شیر و در روایتی سفیدتر از سیم و در بعضی روایات سفیدتر از برف و بوی او
خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارهای آسمان و گرداگرد وی قبهاست از لؤلؤ و در تحدید مسافت حوض مواضع عدیده
در احادیث ذکر یافته بجماعه از بلادی که متعارف آن دیار است نشان داده وظاهر آنست که آن مواضع برابر باشد
در مسافت یا قریب بدان واگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت وکنایه ازان باشد بطریق تخمین وتقریب
نه تعیین وتحدید وبعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل دافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلک
شارح کرمانی ست اینچنین توجیه میکند در مواضع عدیده وبعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا بمسافت یسیر
بعد ازان اعلام کرده شد بمسافت کثیر وتفصیل کرد حق سبحانه بروی باتساع آن شیأ فشیأ پس اعتماد بمسافت
طویله باشد وبعضی گمان برده اند که این اختلاف از ضبط رواة است در روایت ولیس کذلک والله اعلم
در آمده است که عرض حوض همچو طول اوست و عمق هفتاد هزار فرسخ ست و آمده است که هر که نوشید ازان تشنه نگردد
هرگز بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست که شرب از وی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال
کسیکه تشنه نشود آنست که عذاب کرده نشود بآتش چه تشنگی و حرارت و حرقت لازم و غول نارست واحتمال دارد که
هر که مقدرست بروی عذاب کرده شوند بی تشنگی وبعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دو حوض ست
یکی در موقف دیگر درون بهشت و هر دو را کوثر میگویند شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهری ست داخل جنت و آب او ریخته
میشود در حوض وحوض را کوثر میگویند از جهت آنکه مدد کرده میشود ازان و در بعضی روایات آمده که مر هر پیغمبر را
حوض ست بقدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود پس مختص به پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم آن کوثری ست
که ریخته میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است مثل آن در غیر او صلی الله علیه وآله وسلم
و واقع شده است امتنان بدان بروی در سورهٔ انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که حوض مخصوص بآنحضرت ست
و از قرطبی نقل کرده شده است که واجب ست بر مکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه تعالی تخصیص کرده است
پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه شهیره که حاصل میشود
بمجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاده بر سی نفر و واقع شده است در صحیحین
زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین ست و روایت کرده از صحابه تابعین مانند آن و بعد از تابعین چندانکه اضعاف
آن و اجماع کرده سلف و خلف بران و در روایت مسلم از ابو هریره در حدیث مرفوع آمده که وارد میشود
بر من امت من بر حوض من و من میرانم مردم را از وی و گفته اند که حکمت در راندن آنحضرت مردم را

وصف حوض کوثر

عرض و طول حوض کوثر

از حوض خود آنست که ارشاد کند هر امت را بحوض پیغمبر خود پس این از جمله انصاف آنحضرت ست و رعایت برادران خود نه طرد و دفع از جهت بخل و خود چه جای آنست و آنحضرت اجود الاجودین و رحمة للعالمین ست و احتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب آنرا و در حدیث انس رضی الله عنه آمده آنحضرت فرموده صلی الله علیه و آله وسلم حوض مرا چهار رکن ست اول در دست ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابو بکر ست و مبغض ست مر عمر را آب نمی نوشانند او را ابو بکر و هر که محب علی ست و مبغض ست مر عثمان را نمی نوشاند او را علی روایت کرده است این را ابو سعید در شرف النبوة والغیلانی کذا نقل فی المواهب اللدنیه و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهد بود و فرموده وی رضی الله عنه که هر که دشمن دارد ابو بکر را هرگز ننوشانم او را از آب وی والله اعلم و کمل من تفضیل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و عسی از حق تعالی افاده ایجاب میکند زیرا که عسی از برای اطماع ست و در طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از آن نقص و عار ست و حق سبحانه اکرم ست از آنکه در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز نا امید و محروم گرداند از آن و پرسیده شد ابن مسعود از مقام محمود گفت آن مقام شفاعت ست و گفته اند آن ایستادن اوست از یمین عرش در مقامی که نمی ایستد در آن هیچ یکی از غیر او و رشک می برند او را اولین و آخرین و مانند این آمده از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روایتی آمده که آن مقامی ست که شفاعت میکنم امت خود را در آن و فرموده که مخیر گردانیده شدم من میان آنکه در آورده شود نصف امت من در بهشت و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اکمل ست و فرموده آیا گمان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود نه بلکه برای گناهگاران و خطاکاران خواهد بود و در او بایت شفاعت برای دفع عذاب ست اما از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه مقام محمود مقام شفاعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تفسیر آیه مذکور فرموده هو المقام الذی اشفع فیه لامتی و از ابن الخطیب که مراد بدان امام فخر الدین رازی ست نقل کرده که گفت لفظ محمود مشعر ست بآن زیرا که انسان که محمود میشود وقتی ست که حمد گوید او را حامدی و حمد نباشد مگر بر انعام و مقام شفاعت مقامی ست که نعمتهای عظیم میرسد از آنحضرت به خلائق پس حمد میگویند او را و ثنا میخوانند بر وی اگر چه آنحضرت محمود بود در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما در این مقام فرسید حمد کامل نافع عظیم میرسد زیرا که سعی و تخلیص از عقاب اعظم ست از سعی در زیادتی ثواب و احتیاج ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست در جلب نفع انتهی مخفی نماند که مشهور در تفسیر حمد ست به ثنا بر جمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر ست که مخصوص بفعل منعم از حیثیت انعام نعم حمد یا یک فرد شکر ست مراد امام اینجا آن حمد ست یا حمد بیش وی مخصوص با نعام ست و لیکن آنکه

[illegible]

بزبان باشد و اگر حمد مراد و فعل شکر باشد نیز اما نیز صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح است میرسد او را که اصطلاح کند بهرچه
خواهد ولیکن آنچه آمده است که الحمد رأس الشکر دلالت دارد بر آنکه حمد فوق است از شکر بالاتر از افراد دیگر پس همان سخن آمد
که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم محمود و مثنی علیه است
در مواطن بفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گردانید او را پروردگار وی جل و علا در آن روز چنانکه
آمده است که ایستاده میکند او را پروردگار وی یمین عرش و در روایتی بر عرش و در روایتی بر کرسی و می سپارد بوی
کلید جنت و میدهد بدست وی لواء حمد و شفاعت یکی از این کمالات است که میرسد وی را نفعی عظیم بر خلائق را پس
اگر مراد بمقام محمود مقام آنحضرت دارد در روز قیامت و علو درجه او و افاده او بر خلائق شامل شفاعت و جز آن
نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش و مراد
بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول ردی و موحش و قبیح است هم از روی لفظ و هم از روی معنی
اما لفظا بجهت آنکه بعث بمعنی برانگیختن و فرستادن است و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه مقاما محمودا گفته است
مقعدا محمودا و اما معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
با وی مستلزم مکان و صورت و جهت است گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام الصدق و الیقین مخفی نماند که
اگر صحیح باشد این حدیث از متشابهات خواهد بود و ماول باشد بآنکه در تاویل استوی علی العرش گفته اند در معنی عندیت
که در عند ربک و عند ملیک مقتدر و جز آن گفته اند که آن از تحقیق است و مرتبه و رتبه و مرتبه است نه مکان و شیخ ابن حجر
عسقلانی گفته که قول مجاهد یجلسه معه علی العرش مرفوع نیست از جهت نقل و نه از جهت نظر ثابت است
بانچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت حق تعالی نشیند محمد علیه السلام بعد قیامت بر کرسی پیش پروردگار
در میان دو دست وی و این نیز محمول بر مثل معنی مذکور است و حاصل مقام آنست که حق تعالی حبیب خود را
در مقامی میدارد که هیچکس را از وی حاصل نیست و در روز قیامت حکم برخدا است و بوی نیابت و خلافت وی
محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت در صحیح مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه
مذکور است در کتب مشهور و غیر آن که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من سید آدمیانم روز قیامت میدانید که
از چیست این که جمع میکند خدا تعالی اولین و آخرین را در روز قیامت پس میرسد مردم را از هم و غم آنچه طاقت
نمی آرند و برخی قوام نمیدارند پس میگویند آیا نمی بینید که در چه محنت افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی را که
شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان مر بعضی را آنکسی آدم است که پدر شماست می آیند
بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیانی آفرید ترا الله تعالی بدست خود و دمید در تو روح خود و ساجد
گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسماء همه چیز شفاعت کن

ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه مشقت و محنت رسیده است ما را تا آنکه براحت دهی تو ما را
ازینجای ما پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است
مانند آن غضب پیش ازین و نکند بعد ازین و نهی کرد ما را از خوردن درخت و بیفرمانی کردم نفسی نفسی بروید توجه
کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و گویند یا نوح تو اول رسولی که فرستاده شده
بزمین و بتحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبدا شکورا آیا نمی بینی بحالی که ما در آنیم آیا نمی بینی بچه چیز رسیده است
ما را از شدت آیا شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است
امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطیئه خود را که سوال کرده بود پروردگار را در نجات
پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرد که غرق شدند بروید بسوی ابراهیم که خلیل الله است
پس بیایند نزد ابراهیم و گویند تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اهل ارض شفاعت کن ما را بسوی پروردگار
خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی
که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بودم من که گفته بودم سه دروغ که ذکر کند آن را و گوید نفسی نفسی بروید بسوی غیر من
بروید بسوی موسی کلیم الله علیه السلام که کلام کرده است پروردگار تعالی با وی و نزدیک گردانیده است او را در راز گفتن
پس بیایند موسی را و گویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدای تعالی ترا برسالت خود و کلام خود
بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید موسی علیه السلام
پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نیستم من اهل شفاعت و کشته ام نفسی را که
امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی که روح الله و کلمه اوست
بیایند عیسی را و گویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلمه او که القا کرده است او را بسوی مریم و روح ازوی و کلام کردی
مردم را در مهد نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس میگوید عیسی علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است
امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرد عیسی خطیه را و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده
که گفت عیسی من گرفته شدم اله غیر خدا و گفت نیستم من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید بسوی محمد صلی الله علیه وسلم که وی
بنده ایست که آمرزیده شده است او را گناه او را هر چه متقدم و هر چه متاخر است پس بیایند
خلائق آنحضرت را و گویند نمی بینی که در چه حال افتاده ایم ما شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود
پس بفرماید آنحضرت این کار منست و من میکنم این کار را پس میروم من و می آیم در بهشت و در روایتی
در سراپرده العزة تعالی زیر عرش پس می افتم در سجده برای پروردگار خود پس میکشاید خدای تعالی بر من
از محامد و حسن ثنا که نکشاده است بر هیچ کس پیش از من بعد از آن گفته شود بردار محمد سر مبارک خود را بخواه

هرچه خواهی داده شود و ترا شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس برمیدارم سر خود را و میگویم یارب امتی
امتی پس گفته میشود درآر از امت خود کسی را که نیست حساب بروی از در راست از درهای بهشت و ایشان
شریکانند مردم را در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم میشود با آنحضرت که هر که هست در دل وی مقدار دانه
از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس بیرون میکنم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس حمد میگویم بهمان محامد
و ذکر کرده مثل اول و گفته در وی مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا باز رجوع میکنم و ذکر کرد در وی آنچه گذشت و گفت
مقدار ادنی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده میگویم یارب اذن ده مرا در حق کسیکه گفت لا اله الا الله میگوید
خدا تعالی نیست این کار تو این کار نیست و شفاعت میکنم نزد خود سوگند میخورم بعزت و کبریای و عظمت خود
که بیرون می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نمیماند در نار مگر کسیکه حبس کرده است او را قرآن یعنی
واجب است بروی خلود و این حدیث بروایات متعدده باختلاف الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و
احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهر میشود که شفاعت آنحضرت علیه السلام از اول وقوف مردم
بمحشر تا دخول نار برای رفع عذاب و بعد از دخول جنت نیز برای رفع درجات شامل و واقع است تنبیه اشکال
کرده اند در قول ایشان مر نوح را انت اول الرسل الی اهل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین
شیث و ادریس علیهما السلام پیش از نوح و جوابها گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند نه رسل
دیگر آنکه اولیت مقید است بقوله الی اهل الارض زیرا که مذکورین رسل باهل ارض نبودند و رسالت آدم به پسران خویش
بود و ایشان موحد بودند تا تعلیم کند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس و نوح علیه السلام رسالت وی
بکفار بود که دعوت میکرد ایشان را بتوحید فائده گفته اند که انواع شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف
از شدت وقوف و حبس در آن مقام و از گرمی آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در شفاعت از سوال و حساب و
در آمدن در بهشت بی حساب ثالث در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند برفع عقاب از ایشان
رابع در اخراج قومی که آورده شدند در آتش بیرون آوردن ایشان از آن خامس در رفع درجات کسانی که در آیند
در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث واقع شده والله اعلم و بعضی شفاعت سادسه نیز ذکر کرده اند و آن
شفاعت آنحضرت است در حق عم خود ابی طالب در تخفیف عذاب و بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن شفاعت
مر اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یکی بلاوای مدینه یعنی بر شدت و محنت وی صبر
نکند مگر آنکه باشم او را شفیع و شهید روز قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست
از پنج قسم اول و اگر این را جدا شمارند اقسام دیگر نیز پیدا میشود چنانکه آمده است که فرمود اول کسیکه شفاعت کنم
من او را اهل مدینه و بعد از اهل مکه پس از اهل طائف و دیگر شفاعت مر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیگر کسیرا که اجابت کند موذن را بعد از ان درود فرستد بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
دیگر در سجاود از تقصیر صلوها دیگر کسیکه برابر ست حسنات وسیئات وی که در آید بجنت را منقول ست از ابن عباس
که سابق در می آید بجنت بغیر حساب وی در آید بمقصد برحمت خدا تعالی و ظالم لنفسه اصحاب اعراف بشفاعت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارجح اقوال در اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی اند که برابر ست حسنات وسیئات
ایشان واللہ اعلم وصل روایت است از انس رضی اللہ عنه که گفت سوال کردم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
که شفاعت کن مرا روز قیامت پس فرمود آنحضرت میکنم ان شاء اللہ گفتم پس کجا طلبم ترا یا رسول اللہ فرمود نخست
طلب کن نزد صراط گفتم اگر ملاقی نشوم و نیابم ترا آنجا فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتم اگر آنجا نیابم کجا طلبم فرمود
پس طلب کن نزد حوض زیرا که خطا نمیکنم من این سه جا را و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جمیع
اماکن مواطن آخرت حاضر و قائم ست امداد و اعانت و شفاعت کند امت را و سبیل اند و خلاص میگردانند شدائد
و مضایق اما صراط در حدیث ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زده میشود صراط بر پشت
دوزخ پس باشم من و امت من اول کسیکه بگذرد و آخر دعای رسل در آن ایست که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر
آمده است که پیغمبر شما قائم ست بر صراط میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای طلب سلامت
امت خود بود از رسل دیگر نیز همچنین و تواند که در آن روز بر مقربان نیز خوف و هول درگاه لاابالی راه یابد که طلب
سلامت کنند و در روایتی آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط ایستند و دعا کنند یا رب سلم سلم و این عادت
ایشان ست که همیشه برای مومنین دعا و استغفار میکنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت
صراط پانزده هزار ساله است پنجهزار صعود ست و پنجهزار هبوط و پنجهزار برابر و هموار نمیگذرد از وی شخصی که
لاغر و نزار از ترس خدا نباشد و مشهور ست که صراط تیزتر ست از شمشیر و باریکتر ست از موی و در حدیثی
آمده است که بر بعضی مردم اینچنین ست و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنچنان ست که میگویند که طول و قوت مسافت
بر بعضی مقدار پنجاه هزار ساله است و بر بعضی مقدار دو رکعت نماز و این بنابر تفاوت اعمال و انوار ایمان است
و آمده است که چون امت بر صراط بگذرند و در مانند فریاد کنند وا محمداه پس آنحضرت از شدت اشفاق با آواز
بلند ندا کند و گوید رب امتی امتی سوال نمیکنم ترا امروز نفس خود را و نه فاطمه را که دختر منست و این غایت
اهتمام ست از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان و ازین حدیث معلوم میشود کمال محبت و اتحاد
فاطمه زهرا سلام اللہ علیها بنفس شریف وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در حدیث ابی هریره آمده است
که کسیکه نیک سجده کند قدرا میگذرد بر صراط و در حدیثی کسی که مسجد خانه او ست ضامن ست او را خدای تعالی
بروح و رحمت و گذشتن بر صراط و اما میزان که مدار سوال و حساب بدانست در حدیث آمده است که

نهاده میشود بهشت براست عرش و دوزخ در چپ وی و سپس بعد از آن آورده میشود میزان و نهاده میشود کفه
حسنات مقابل بهشت و کفه سیئات مقابل نار و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا میکنند کجاست محمد علیه السلام
و امت وی و در روایتی کجاست امت امیه و پیغمبر ایشان پس ایستاده میشوم من و پیروی کنندگان امت من
غر محجلین از اثر وضو یکدیگر و آنچه میشود امتها اندازها و چون می بینند مردم فضیلت و مرتبه این امت را میگویند
که نزدیک است که این امت همه پیغمبران باشند و بصحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده میشود و قضیه
خون است و اول الجزاری بشریح ثبوت رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث آنست
که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسائی آمده که اول آنچه حساب کرده میشود
بنده را نماز است و اول آنچه کرده میشود بوی حکم میان مردم دماست و در مضمون این حدیث اشارتی بوجه تطبیق که
مذکور بالا راجح است بوجه مذکور واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب نسبت بذات بنده است و در خون
حکم میان مردم ست اگرچه در نماز هم حکمی خواهد شد ولیکن مقتضای ذات بنده است و میان بندگان بیکدیگر نیست
فافهم و آمده است که زائل نمیشود قدم بنده از جای خویش تا آنکه پرسیده میشود از چهار چیز از عمر وی که در چه چیز فانی
ساخت و از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال وی که از کجا حاصل کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار
کهنه کرد او را رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و نیز آمده است که بیرون می آید آدمی بار روز قیامت سه دیوان
دیوانی که در وی عمل ست و دیوانی که در وی گناهان اوست و دیوانی که در وی نعمتهای خداست که بروی انعام
کرده و قرطبی گفته که نمی گذرد هیچ یکی صراط را تا آنکه سوال کرده میشود در هفت قنطره اول سوال کرده میشود از ایمان
که شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است اگر این مخلصا بجا آورده گذشت پس سوال کرده میشود در قنطره ثانیه
از نماز اگر آنرا باهتمام بجای آورده است گذشت سوم از روزه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و عمره ششم
از غسل و وضو هفتم مظالم مردم ست که از همه صعب تر و سخت تر ست و گفته اند که اگر مردی باشد که فرضها را ادا و ثواب
نفلها نیز میباشد و خصومت بروی بقدر یک دانگ درنمی آید به بهشت تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته
میشود به یک دانگ هفتصد نماز مقبول و داده میشود خصم را در روز قیامت هیچ درماندگی و اضطرار بیش نمی آید بنده را
برابر خصومت اعاذنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضی میکند که راضی بسازی خصم خود را و
بیرون می آرد او را ازین ورطه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات آنست که آخر کلام مرد کلمه طیبه باشد
چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث [illegible] در باب ششم گذشت
و از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه قضا کند حاجتی را برای برادر خود می ایستم

من ایستاده در میزان وی اگر راجح آمد والا شفاعت میکنم مر او را و در اخبار مشایخ آمده است که یکی را در خواب دیدند پرسیدند
که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح آمد سیئات بر حسنات پس ناگاه افتاد صره در
کفه حسنات و راجح گردانید آنرا پس بکشادم صره را ناگاه دیدم در وی کفی خاکی را که انداخته بودم آنرا در قبر مسلمانی
و از غرائب حکایات است که در مواهب لدنیه آورده که چون بیاید دو کفه میزان مردی را پس گفته شود او را نیستی
تو از اهل جنت و نه از اهل نار پس بیارد ملک صحیفه را و بنهد آنرا در کفه میزان و نوشته شده است در وی لا اله الا الله پس راجح شود بر
کفه سیئات بر کفه حسنات از جهت بودن آن کلمه حق پس فرستاده شود آن مرد را به دوزخ پس در خواهد آن مرد که
باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بیارند پس گوید حق تعالی ای بندهٔ عاق به چه سبب در خواستی تو که باز آئی
تو در دوزخ پس بگوید آن بنده خداوندا من عاق بودم مر پدر خود را و پدرم [illegible] بجانب دوزخ با من خداوندا
پس دو چندان کن بر من عذاب را و برهان پدرم از عذاب پس می خندد حق تعالی و میگوید عاق بودی در دنیا
و بار شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و بروید شما هر دو در بهشت و نیز می آرد که تحقیق بیاید مردی که کفه میزان
خفیف پس گوید خدا تعالی برو در مردم و التماس کن از کسیکه بدهد ترا حسنه که آرم بدان در بهشت پس نیابد هیچ
یکی را که گوید با این کلمه را با وی مگر آنکه گوید من محتاج ترم از تو پس نومید شد این شخص پس بگوید مردی که تحقیق
ملاقات کردم من پروردگار را و نیافته ام در صحیفه خود مگر یک نیکی و گمان ندارم که فائده کند آن نیکی چیزی
هبه کردم ترا آنرا بگیر و برو شاید فائده کند ترا پس می برد آن شخص نیکی را از وی [illegible] پس میگوید حق تعالی
چه کردی تو و چه حال داری و وی تعالی داناتر است بحال وی پس میگوید یارب اینست حال من پس ندا
کند و بنمائی صاحب وی را که بخشیده است بوی حسنه را و بگوید کرم من اوسع است از کرم تو بگیر دست برادر
خود را و بروید هر دو بر آن در بهشت و بعضی علما گفته اند که در جهان کفه میزان آخرت بعکس میزان دنیا است که در دنیا
کفه راجح پایان میرود و در میزان آخرت بالا میرود و این سخن خالی از غرابت نیست و استظهار کرده است بقول
حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این دعوی بمجرد این مبنی بر
چیزی در این باب مشکل است نعم اگر چیزی باشد آیه مشیر بدان تواند شد و آنکه بعضی گفته اند که این اعدام
و منافی قول او سبحانه فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة محل بحث است زیرا که تواند که مراد به ثقلت
رجحت باشد در جهان و اینجا صعود است نه مقصود آنست که ثقیل مائل به سفل باشد ولیکن تواند که مقتضای ثقل
و خفت در آن برعکس این جهان باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده شده است که صاحب
میزان روز قیامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود و اوست که میکند وزن اعمال را در آن روز رواه ابن جریر
فی تفسیره و از این سیر احوال و حساب و سوال در حضور رسول کریم متعال خواهد بود و مخلص و نجات به شفاعت

در رعایت آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم اما حوض شفاعت و درود بدان ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت
وقوف و سؤال و حساب و تجاوز از صراط و نجات از اهوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شرب منه لا یظمأ
ابدا و بعد از ان دخول جنت است و اول کسیکه در آید بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول من قرع باب
الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت بیرود خازن جنت میکشاید و بر او ایستاده میشود در خدمت چنانکه خدام در
خدمت ملوک و میگوید امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت را بر هیچکس پیش از تو و نه ایستم برای کسی بعد از تو آمده است
که مومنان چون بیایند در بهشت مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای در آمدن پس بیایند آدم را پس نوح را
و ابراهیم را و موسی و عیسی را علیهما السلام تنبیهی در ذمی که کرده بودند و معترف شدند نزد استشفاع تا ظاهر گردد شرف
حضرت سید السادات بر سائر بشر در همه مواطن و روایت است از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیا همه تا آنکه در آیم من و حرام است بر امم دیگر تا در آید
امت من و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را
که در می آیند از ان در امت من پس گفت ابو بکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت
آگاه باش بدرستی تو ای ابا بکر اول کسی که می آید بهشت را از امت من و ازین حدیث معلوم میشود که این امت را
بابیست مخصوص که می آیند از ان باب سائر امت اما در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را دری مخصوص است
که در می آیند اهل آن چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب الریان گویند
و دیگر آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ان در آید در بهشت باب الرحمة و باب التوبة گویند لیکن زنی
می آید که مبادرت میکند مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید منم زنی ام که صبر کردم و نشستم
بر یتیمان یعنی بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شدند رواه ابو یعلی و رواته لا بأس بهم
وقال المنذری اسناده حسن انشاء الله تعالی و معنی مبادرت کردن یعنی می در آید با من یا می در آید پیش از من
و گواهی میدهد مر این حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة هکذا و اشار باصبعیه السبابة والوسطی رواه البخاری من
حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد
رفیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت و کدام منزلت و مرتبت در بهشت افضل ازین است و در وجه
تشبیه گفته اند که شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تربیت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین
خود را و تعلیم میکند و تحسین میکند ادب ورا اما تفضیل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جنت بوسیله و فضیلة
و درجه رفیعه چنانکه واقع شده است در دعای اذان اللهم آت محمدن الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة روایت
کرده است مسلم از حدیث عبد الله بن عمرو که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چون بشنوید مؤذن را بگوئید

آنچه میگوید مؤذن پس درود بفرستید بر من و هرکه درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بروی خدا تعالی ده بار
پس از آن سوال کنید خدا را برای من وسیله زیرا که آن منزلتی ست در بهشت که نمیرسد و نمی سزد مگر یک بنده را از
بندگان خدا و امید میدارم که باشم من آن بنده پس کسیکه سوال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت
وگفته اند که وسیله نام اعلی منزلتی ست در بهشت و آن منزله رسول خدا ست صلی الله علیه و آله وسلم و سرای اوست
در بهشت و وی قریب ترین بهشت است بعرش وگفته اند که وسیله فعیله است توسل الیه اذا تقرب توسلت الی الله
تقربت الیه و اطلاق کرده میشود بر منزله علیه چنانکه در حدیث و این تفسیر راجع بمعنی اول ست زیرا که واصل بآن منزله
قریب ست از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبارتی ست که اقرب میشوند بوی و هرگاه رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم اعظم خلق ست از روی عبودیت مر پروردگار را و بار خدا و داناترین مردم ست بحق سبحانه
تعالی و ترین ایشان در خشیت و محبت منزل او اقرب منازل و عظیم تر باشد بخدا و درجه وی اعلی باشد در بهشت
کذا قالوا گفت بنده مسکین خصه الله بمزید العلم والیقین که وسیله در لغت سبب و دست آویز بود و وصل بدیگری
بستن بچیزی یقال وسل الی الله و توسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد وسیله
دوست آویز باشد که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت و باعث فتح باب شفاعت گردد چنانکه
سیاق حدیث مشعر بدانست و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می درآید در بهشت و در روایتی زیر عرش
و در روایتی در دار رب تعالی و امر امت بسوال وسیله برای آنست که تا بیابد اهل این دعا
و سوال ثواب جزیل و قرب جمیل و زیادة ایمان و رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته اند که
حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باسباب که یکی از آن دعای
امت ست مراد بوسیله بقایا چیزی که یافته اند بدست وی از هدی و ایمان کذا قال صاحب المواهب
و حق همان سخن اول ست و کمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و وعده کرده است او را بآن در ثبوت
و وجوب حصول جز بسوال و دعای امت نیست و فائده دعا و سوال ایشان هم بایشان راجع است چنانکه در فرستادن
صلوة بروی آمده است صلی الله علیه و آله وسلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت پس آن مرتبه زائده ایست
بر سائر خلائق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در حدیث بیان آنست و در حدیث
ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن
درجه پس سوال کنید برای من وسیله را و احمد فی المسند روایت کرده است این حدیث را از علی رضی الله عنه
از نبی صلی الله علیه و آله وسلم که گفت وقتیکه سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله
که سکونت میکند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده گفت

بر منبر گوید ایها الناس در بهشت دو لؤلؤ است یکی سفید و دیگر زرد و مقام محمود از لؤلؤ سفید است مر اورا هفتاد هزار
غرفه است هر بیت از وی سه میل ست و اسم او وسیله است و آن برای محمد ست صلی الله علیه و آله و سلم
و اهل بیت وی و لؤلؤ اصفر مانند آنست و این برای ابراهیم و اهل بیت اوست علیهم السلام و از ابن عباس
در تفسیر آیهٔ کریمه و لسوف یعطیک ربک فترضی آمده فرمود در بهشت هزار قصر ست و در هر قصر چیزی ست که
می باید او را از ازواج و خدام رواه ابن جریر و از ابن عباس آمده که گفت نشستند جماعه از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم انتظار بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بیرون آمد صلی الله علیه و آله و سلم
و چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را که مذاکره میکنند و بعضی میگویند که عجب که خدا تعالی پیدا کرد
از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگری گفت چه چیز ست عجب تر از آنکه گرفت موسی را کلیم و کلام کرد
با وی و گفت دیگری عیسی روح الله ست و دیگری گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت
بتحقیق شنیدم من کلام شما را و تعجب شما را از آنکه گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین ست که میگوئید شما و گرفت موسی را
کلیم همچنین ست که شما میگوئید و عیسی روح الله همچنین ست و آدم صفی الله همچنین ست و انا و آگاه باشید که
من حبیب الله ام و لا فخر و من حامل لواء حمدم روز قیامت و لا فخر و من اول شافعم و اول مشفعم و لا فخر و من
اول کسی ام که می جنبانم حلقهای بهشت را پس میگشاید خدای تعالی برای من و می در آرد مرا در بهشت و حال آنکه
با من فقرای مؤمنان اند و لا فخر و منم بزرگتر و گرامی ترین اولین و آخرین و لا فخر رواه الترمذی بدانکه از ظاهر این حدیث
معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و تخصیص با وست علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه اوست
صلی الله علیه و آله و سلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوف است و خلت او بوجه اکمل
و افضل ست از خلت ابراهیم پس ثابت شد او را هر دو با زیادت بر آن باشد یکی آنکه فرمود لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی
لاتخذت ابا بکر خلیلا از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نه و خلت نسبتیست بین الجانبین
چون خدا جل و علا خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه و آله و سلم بلکه در حدیث دیگر آمده است که فرمود ان
صاحبکم خلیل الله و از طریق عبد الله ابن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قد اتخذ الله
صاحبکم خلیلا و آنکه در حدیث سابق فرمود انا حبیب الله اشارت بمرتبه اعلی کرد چنانکه گویند خلیل یعنی محب ست و حبیب
محبی که بمرتبه محبوبیت برسد و چون صاحب مقام اعلی شد بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود و در حدیث ابی هریره
رضی الله عنه آمده است که فرمود خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی من گرفته ام ترا خلیل
و نوشته ام در توریت انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابو الفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف
کرده شده است در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلیل ست خلیل منقطع بسوی الله که نیست در انقطاع او

بسوی وی تعالی و محبت از مراد را خللی و اختلالی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد بآنکه خود اختیار کرده اند
این قول را بسیاری از مردم و بعضی گفته اند اصل خلت استصفاء و اخلاص ست و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله
زیرا که وی خالص بود برای خدا و دوست میداشت او بهر خدا و دشمن میگرفت از بهر وی و خاست خدا او را و نصرت او
و گردانیدن او را امام کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از خلت بفتح خای
بمعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی قصر کرده حاجت خود را بپروردگار خود و منقطع شد بدست خود
بسوی وی و گردانیده هم خود را بجانب غیر وی تعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل در حال آنکه وی در منجنیق بود تا اندازند او را
در آتش پس گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا و گفته است ابوبکر بن فورک خلت صفای مودتی
که موجب اختصاص ست و تخلل اسرار و بعضی گفته اند اصل خلت محبت ست و معنی او اسعاف و الطاف [illegible]
و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود [illegible] و قالت الیهود و النصاری نحن
ابناء الله و احباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس واجب گردانیده است حق تعالی محبوب را [illegible]
و محبت اقوی ست از نبوت زیرا که نبوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه [illegible] ان من ازواجکم و
اولادکم عدوا لکم و هیچ نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة والسلام بحبیب و خلیل از آنست که
باشد بسوی خدا و قصر حوائج خود بر وی تعالی و انقطاع از ماسوای وی و اعراض از وسایل است و اسباب
یا زیادت اختصاص از وی تعالی مر ایشانرا و خفی الطاف وی نزد ایشان و در آمدن اسرار الهی ست و مکنون
غیب و معرفت در خلال باطن ایشان یا استصفای وی تعالی مر ایشان را و استصفای قلوب ایشان از
ماسوای خود تا در نیاید در دل وی یا سوای حق و این ست نزد ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و لکن اخوة الاسلام باقیة ذکر کرده همه را قاضی عیاض و مشترک گردانید
خلت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لاکن از صفاتیکه و صفتی خلت [illegible] مذکور شد و اثبات کرد اشتراک
آنرا در میان ایشان [illegible] وی و کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک از جهت خصوصیات وی صلی الله
علیه وآله وسلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک ست میان سایر انبیاء و رسل با آنکه فضلنا بعضهم
علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علماء ارباب قلوب که در چه خلت ارفع است یا درجه محبت
پس گردانیده اند بعضی هر دو را برابر پس نمی باشد حبیب مگر خلیل و نمی باشد خلیل مگر حبیب لیکن مخصوص گردانیده اند
ابراهیم بخلت و محمد بمحبت اما تخصیص به ذکر و تسمیه است و در نفس حقیقت اتفاق ست و با آنکه اطلاق خلیل
بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته اند که درجه خلت ارفع ست و احتجاج کرده بقول وی صلی الله
علیه وآله وسلم لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی پس نگرفت غیر را خلیل با آنکه اطلاق محبت بر فاطمه

و پیران شریعت او و اسامه و جز ایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از خلت زیرا که درجهٔ حبیب که پیغمبر ماست
صلی الله علیه و آله و سلم ارفع است از درجهٔ خلیل علیه السلام و اصل محبت میل ست بسوی چیزی که موافق ست
محب را ولیکن این در حق کسیکه صحیح ست میل از وی و انتفاع برفق بوی و این درجهٔ مخلوق ست اما خالق جل شانه
منزه است از اغراض پس محبت او مر بنده را تمکین وی ست از سعادت وی و عصمت وی و توفیق و تهیهٔ اسباب
قرب و افاضهٔ رحمت و نهایت آن کشف حجب ست از قلب وی تا ببیند او را بقلب خود و نظر کند بسوی او به بصیرت خود
پس باشد چنانکه آمده است در حدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به
و معنی سخن آنکه فهم کرده شود از وی نیست مگر تجرد برای خدا و انقطاع بسوی وی و اعراض از غیر وی و صفای دل و سلامت قلب
و اخلاص حرکات و اعمال مر خدا را عز و جل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی بود برضای وی و ناراضی بود بنارضای وی
و ازینجا تعبیر کرده اند بعضی از اهل تحقیق از خلت قد تخللت مسلک الروح منی و بذا سمی الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت
حدیثی و اذا ما سکت کنت غلیلا یعنی برای تو باشم سخن برای تو گویم و چون لب بندم فکر برای تو جویم و هرچه هست
خلت و خصوصیت محبت هر دو حاصل ست سید ما را صلی الله علیه و آله و سلم و دلالت اخبار صحیحه و آثار ثابته
و مشهوره کافی ست درین باب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الآیه باب نهم در آنچه واجب ست
از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی و ایمان آوردن و ایجاب طاعت وی در اوامر و نواهی و امر باب آنچه آورده
از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدا بسیرت و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و مناصحت
و رعایت ادب با وی و حکم صلوة و سلام بر وی و این ثمره و نتیجهٔ ابواب سابق ست چون مقرر شد آنچه گذشت
ثبوت نبوت و صحت رسالت واجب شد ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فامنوا بالله و رسوله
والنور الذی انزلنا و قال انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و قال قل یا ایها الناس انی
رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی و یمیت فامنوا بالله و رسوله النبی الامی
الآیات پس ایمان بمحمد واجب و متعین ست و تمام نمیشود حقیقت ایمان و صحیح نمیشود اسلام و حصول نمی پذیرد
مگر بایمان بمحمد و شهادت برسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله
اکتفا بجزو اول و اختصار کرده اند باین لفظ علم شده است در کلمهٔ اسلام چنانکه میپرسند چه میخوانی گوید الحمد لله
رب العالمین یا الم ذلک الکتاب میخوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله
و یؤمنوا بی و بما جئت به و این امر ظاهر ست احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور
آنست که حقیقت ایمان تصدیق ست به نبوت و رسالت آنحضرت و بجمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته

قسم اول از حقوق آنحضرت ایمان است

و مطابق این تصدیق شهادت بلسان بآنکه وی رسول خداست و چون جمع کرد تصدیق بقلب و نطق بشهادت تمام
میگردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند ولیکن برای اهتمام بوجود شهادت
و بیان کفایت وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کرد بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک
عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله و در حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو جزو ایمان است که
شهادت است و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی یکی است ایمان در شرع عبارتست
مجموع تصدیق و شهادت است مانند آنکه لفظ شهادت ضرور کار است یا نه بلکه اخبار بلسان بامواطات قلب که
معنی شهادت است کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصا مؤمن است
بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالت است یکی آنکه
تصدیق با اقرار جمع شود و این حال محمود و تام و کامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب و این مذموم و مردود
که در وی اصلا ایمان نیست و این را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر است و صاحب این در درک
اسفل از نار است حالت سوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند و
پیش از اتساع وقت مر شهادت را جان دهد درینجا اختلاف دارند بعضی برین رفته اند بقول آنکه تمامی ایمان
بتصدیق و اقرار است دریافته نشد اقرار و بعضی مؤمن مستوجب جنت میدارند از جهت قول رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من الایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است
و جای دیگر این را فرمود هلا شققت قلبه و فرمود حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبکم پس محل ایمان قلب است
و صاحب این حال مؤمن است بقلب خود غیر عاصی و غیر مقصر در ترک شهادت باختیار او نیست و نیز انتفای
حال این شخص محل اختلاف نیست و اگر ابکم باشد بحکم البته قدرت بر اخبار ندارد آنجا خود اتفاق است بر قبول
عذر و فرقی که میان باشد هر دو صورت ظاهر نیست و اگر این مردم درینجا هم باشند و قائل بوجود ایمان نشوند
چه چاره است ولیکن خلاف قول اهل حق است و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و مهلت و فرصت یابد
و علم بلزوم شهادت داشته باشد و نطق نکند و شهادت ندهد در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند
بعضی میگویند که وی مؤمن است زیرا که مصدق است و شهادت از جمله اعمال است پس وی عاصی باشد
بترک آن چنانکه سایر اعمال بمذهب حق و ایشان میگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و
اقرار شرط اجرای احکام ایمان است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن قائلش را حکم نکنیم از جهت عدم نطق
اما در واقع مؤمن است از جهت وجود تصدیق و عمل و اقل ایمان نیست چه عمل لسان و چه اعمال ارکان پوشیده نماند

که این بر تقدیری خواهد بود که منافی تصدیق چیزی سر نزند و با وجود منافی حکم بایمان صورت ندارد و اینجا عدم
تحقیق تصدیق و بعضی گویند که صاحب این حال مؤمن نیست تا مقارن نگرداند عقد قلبی را بشهادت لسانی
زیرا که شهادت انشاء عقدست والتزام ایمان ست و مرتبط ست بعقد و تمام نمیشود تصدیق با وجود فرصت
و مهلت مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب ست و فرق ست میان فعل لسان و سائر افعال نعم حالت
عدم قدرت دیگرست و گفته اند که صحیح همین قول ست کذا قال فی الشفاء والله اعلم و درینجا قسمی دیگرست که تصدیق
و اقرار دارد و لیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارت کفر ساخته است مثل شد زنار و سجده صنم و مانند آن پس اگر امارت بودن
بدلیل قطعی از شارع ثابت شده و ارتکاب آن بی اکراه از وجود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع بدان و در کلام
بعضی محققین واقع شده است که کافرست بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این سخن
محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقةً مگر آنچه ثابت شود که شارع حکم
بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی و تدبر تفقیه جاعة از فقهاء رحمة الله علیهم خصوصا حنفیه نفعنا الله ببرکاتهم و برکات
علومهم ببعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بغیر خدا مانند پدر و جز آن یا گوید این آثم سخت ست
یا گوید چیزی برای خدا بده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطورست و صاحب تبیین باب آن بنا یافته که
گوینده اینها معتقد کفر نیست و هم آنکه کفر ازینجا لازم می آید اگر آن معنی را ملتزم شود و مضمون را الزام میکند کافر گردد و بر مثال
اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل نمایند کافر نشوند و اگر آنرا تاویل کنند بجهت
اسناد و بدلیل و شبهه که دارند و ادعای حقانیت آن کنند کافر نشوند پس منع از تکفیر اهل قبله مبنی بر این احتمال است
نعم اگر ثابت شود که آن از اقوال و افعال از قبیل امارات کفرست حکم بکفر ایشان باشد نه بجهت لزوم کفر
والله اعلم بالصواب و کلام در ایمان و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیارست و کلام قوم مذکورست
و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قائل نیست
بدخول عمل در ایمان قول بزیادت و نقصان ایمان از وی متصور و معقول نه مگر و تصدیق آنرا قابل نه چه زیادت
در وی نه نعم کمال و نقصان در تصدیق از جهت اختلاف صفات و تأثر حالات از قوت یقین و تصمیم
اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و استیلاء حضور قلب جاریست امثال زیادت و نقصان نه از آنچه تشبیه بیان آن بحث
بیان بطلان قول کرد بعضی در وهم شبهه افتد که ایمان نزد محدثین عبارتست از مجموع تصدیق بجنان و اقرار
بلسان و عمل بارکان ست و هر جا که از کلام محدثین چنین مفهوم میشود مراد ایمان کامل ست چنانچه
تصریح کرده است بآن شیخ بخاری و علمای وی تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت
که در میان ایشان قدیم یافته چنانکه قاضی عضد در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة الایمان و مذهب

سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور
و معروف است و مراد ایشان نیز ایمان کامل است چنانکه مذهب اهل سنت است و حاشا که مذهب اهل سنت و جماعت
بر خلاف مذهب سلف بود و مذهب محدثین بر خلاف اهل سنت و جماعت باشد و چه حاجت است که اینچنین
گفته شود با وجود تصریح و تحقیق علما و اطلاق قول سلف بدان برای ترغیب و تحریص بتحصیل ایمان کامل است
و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین این کلام بالاکمل اعلام کرده شده است فتدبر والحق احق ان یتبع و دلیل بر وجوب
طاعت و اتباع سنت و اقتدای سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون ایمان واجب شد طاعت
و اتباع نیز لازم آمد و اکثر اطلاق طاعت در فرائض و واجبات و عبادات و اوامر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن
و آداب و عادات شریفه نبوی اطلاق یابد و لهذا صاحب شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر هر دو را
در یک فصل ذکر کنند نیز درست است چنانکه صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله و قال و اطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون و قال و ما ارسلنا
من رسول الا لیطاع باذن الله و قال و من یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول
را طاعت خود و مقارن گردانید طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بروی جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک
و مخالفت آن بسوء عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد رسول را
از حیثیت رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقت طاعت نکرد مگر خدا را و درین آیت دلیل است
بر آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معصوم است در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کند
در چیزی و موافق حق نباشد طاعت او طاعت خدا نخواهد بود پرسیده شد سهل بن عبدالله تستری از شرائع
اسلام گفت و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی فرائضه والرسول فی سننه و قیل
اطیعوا الله فیما حرم علیکم والرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بالشهادت بر ربوبیت او و رسول را بالشهادت
بنبوت او و این طاعت دلیل محبت است و محبت مورث طاعت چنانکه در فصل محبت بیاید و قال سبحانه و تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و این آیه کریمه شریفه را آیة المحبة نامند گفته اند که
دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی که بگو ای مدعیان محبت من اگر دوست میدارید شما خدا را
متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا نیست پس اگر متابعت من کنید
محب خدا باشید بلکه محبوب او گردید و از رشد من گردید بمقام محبوبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست
میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بالجمله محبت خدا مشروط است
باتباع رسول خدا و مشروط بی شرط وجود نگیرد و بالاتباع مورث محبت است و علت دوست بس اتباع هم

شرط محبت ست که انتفاء او مستلزم انتفاء اوست و هم علامت محبت ست که وجود او مستلزم وجود اوست و
لابد این محبت که معلول متابعت ست و موجود میگردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط ست مر او را و
مقدم ست بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت یحببکم الله بدان ست فافهم و قال تعالی
فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله و کلماته واتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی
و متابعت کنید رسول را بامید آنکه هدایت یابید به صراط مستقیم که اقرب طرق ست پس رجای اهتدا را اثر
دو چیز ساخت ایمان برسول و اتباع وی تنبیه برآنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد بالتزام شریعت و
در ضلالت ست اگرچه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
واجب باشد مگر آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم سوگند
میخورد پروردگار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم
سازند ترا در چیزی که اختلاف و مخالفت ست میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نیابند در خود
تنگی و شک و شبه از آنچه حکم کردی تو و یسلموا تسلیما منقاد شوند برای تو بظاهر و باطن این اشارتست بمرتبه اعلی از
اطاعت و تبعیت و انقیاد وست که راضی باشند بحکم رسول در ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه
بیقین دانند که آنچه حکم کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احق ست و بعد از آن در باطن خدشه و خلجان نماند
و الحق این مقام رضا و تسلیم گویند که قول وی سبحانه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین اشارت بدان ست
و در مواعظ نبی آمده صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است بر شما باد لازم گیرید و محکم گیرید سنت مرا و سنت
خلفاء راشدین مهدیین را بعد من و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر محدثه بدعت ست و هر بدعت ضلالت ست
و در حدیث جابر رضی الله عنه زیادت آمده که ضلالت در نارست و در حدیث عائشه رضی الله عنها
آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزیرا و عمل کرد در وی برخصت پس تنزه کردند و دوری
جستند از آن قومی و ترک نمودند که عمل برخصت کنند پس رسید این خبر بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی که تنزه میکنند از آنچه من میکنم پس بخدا سوگند براستی من
داناترین ایشانم بخدا و بعظمت او و سخت ترین ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم
و خشیت عمل برخصت میکنم پس بدانید که حق همین ست مقتضای حکمت همین و در وی مصلحتهاست که متضمن
صلاح کار دین و دنیاست چنانکه آمده است که خدا دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست
میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او اگرچه عمل بعزیمت افضل و ارفع ست ولیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز
محبوب و مرغوب حق است بملاحظه ترفیه و ترخیص و تیسیر الهی حکم عزیمت میگیرد و در حدیث دیگر آمده است

واللہ انی لاخشاکم باللہ واتقاکم لہ لکنی اصوم وافطر واصلی وارقد واتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی
و فرمودہ است آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمل قلیل فی سنۃ خیر من عمل کثیر فی بدعۃ و فرمود کسیکہ زندہ گرداند
سنت مرا پس بتحقیق زندہ گردانید مرا و کسیکہ زندہ گرداند مرا باشد با من و نیز آمدہ است کہ کسیکہ تمسک کند بسنت
من نزد فساد امت من باشد او را اجر صد شہید و آمدہ است کہ تمسک بسنت بہتر ست از احداث بدعت یعنی
اگرچہ بدعت حسنہ باشد چنانکہ احیاء آداب خلا و قیلولہ مثلاً چنانکہ در سنت واقع شدہ است از بناء رباط و مدرسہ
و میرسد فاعل آن باعلی مقام قرب و وصول ببرکت اقامت سنت و حصول رضای حق و مقرر ست کہ مذموم و
مردود بدعت مغیر سنت است و آنکہ چنین نباشد بلکہ مقوی و مروج سنت بود آنرا بدعت حسنہ میگویند و آن جایز ست
از جہت رعایت مصلحت و حکمت و گفتہ اند کہ بدعتی ست کہ واجب ست فعل آن مانند تعلم صرف و نحو و علوم آلی
کہ نبود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط و مدارس و بقاع خیر و مباح مثل سیری و ترفہ باقی مکروہ و حرام و
اقامت سنت اگرچہ قلیل و صغیر بود اعلی و ارفع ست از بدعت اگرچہ کثیر و کبیر بود و منفعت و مصلحت در آن و باللہ
التوفیق آوردہ اند کہ بعضی عمال عمر بن عبد العزیز نوشتند بسوی وی احوال بلد خود و کثرت لصوص در آن کہ یا بگیریم ایشانرا
بظنہ یا براہیم ایشانرا به بینہ چنانکہ سنت ست پس نوشت عمر بایشان بگیرید ایشانرا به بینہ و بدانچہ جاری شدہ است
بران سنت و اگر اصلاح نکند ایشانرا آنچہ حق ست اصلاح نکناد شانرا خدا و ذکر کرد عمر رضی اللہ عنہ حجر اسود و گفت
واللہ میدانم کہ تو حجری نفع و ضر نمیکنی اگر ندیدمی من رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ بوسہ میکرد ترا بوسہ نمیکردم
ترا پس از ان بوسہ کرد او را دیدہ شد عبد اللہ بن عمر کہ میگردانید ناقہ را در جائی پس پرسیدند از سبب آن و گفت
نمیدانم مگر آنکہ دیدم من رسول خدا را کہ میکرد من نیز میکنم و نیز آوردہ اند کہ وی رضی اللہ عنہ وضو کرد و در آنجا نہالی بود
میگشت گرد وی انداخت آب را در بیخ وی از رکوہ و گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کرد اینچنین
من نیز کردم و آمدہ است در تفسیر قول وی تعالی والعمل الصالح یرفعہ کہ عمل صالح اقتدا برسول اللہ است صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و گفت سہل تستری اصول مذہب ما سہ چیز ست اقتدا بہ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اخلاق و افعال
واکل حلال و اخلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کردہ شدہ است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی من
با جماعت پس برہنہ شدند ایشان و در آمدند در آب و عمل کردم من بحدیثی کہ فرمود کسیکہ ایمان دارد بخدا و روز آخرت
باید کہ در نیاید حمام را مگر بمیزر و برہنہ نشدم پس دیدم در ان شب داعی را کہ میگوید ای احمد بشارت باد ترا کہ خدا بخشید
ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام کہ اقتدا کردہ شود تو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل **وصل** و از جملہ
حقوق رعایت ادب ست با جناب وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قرآن مجید مملو و مشحون ست با آیات کہ ارشاد میکنند
بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اللہ تعالی لتؤمنوا باللہ ورسولہ وتعزروہ وتوقروہ

وقال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله وقال یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه وقال لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا وقوله تعزروه ای تجلوه وتبالغوا فی تعظیمه وتنصروه ونهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول وسوء ادب بسبقت کردن در کلام یعنی نگوئید پیش از فرمودن وی وچون فرماید گوش نهید ونهی کرد از شتابی کردن بقضاء امری پیش از قضای وی در هیچ امری از امور دین بعد از ان تحذیر کرد وگفت واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی ودر مواهب گفته از جمله ادب ست که تقدم نکنند پیش آنحضرت بامر ونهی واذن وهیچ تصرف تا آنکه امر کند ونهی کند واذن کند وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فرموده وی سبحانه درین آیه واین حکم باقی ست تا روز قیامت ومنسوخ نشده است پس تقدم پیش سنن واحکام وی بعد از وفات وی همچو تقدم ست پیش وی در حالت حیات بی فرق مجاهد در تفسیر این آیه گفته تفوق نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بچیزی تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی وضحاک گفته حکم مکنید بامری بحکم رسول خدا وگفته اند که نظر کنید با دب صدیق رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تقدم کرد پیش وی در نماز چگونه تاخر کرد اگرچه آن تقدم باذن وامر آنحضرت بود وگفت چه سد ابن ابی قحافه را که تقدم کند پیش رسول خدا وکجا رسانید او را این ادب وقائم مقام وامام گردانید بعد از وی وبجای رسانید که هیچکس نرسد واز جمله ادب ست با آنحضرت که بلند کرده نشود آوازها برا و چنانکه جهر میکنند بعضی بر بعضی وندا میکنند او را چنانکه ندا میکنند بعضی مر بعضی را وبخوانید بنام بلکه تعظیم کنید وتوقیر نمائید وبگوئید یا رسول الله یا نبی الله ونازل شده است در وفد بنی تمیم یا در قومی غیر ایشان که آمدند وایستادند بر در آنحضرت وندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس مذمت کرد ایشانرا خدا تعالی وگفت اکثرهم لا یعقلون وبعضی گفته اند که نزول کرده است آیه اولی در شان ابی بکر وعمر رضی الله عنهما که اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند آوازها را وبعضی گفته اند که نازل شد در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشهای وی گرانی بود وبلندی کرد آواز را پس نشست در خانه از ترس آنکه حبط کرده شود اعمال وی پس طلبید او را آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبشارت داد وبشهادت وبود چنین پس کشته شد در یوم الیمامه وتمامه این حکایات در موضع خود بیاید انشاء الله تعالی وروایت کرده شده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نمیکنم با تو بعد ازین مگر مانند شخصی که راز گوید وعمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را اگر بعد از استفهام پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم ودر روایت کرده شده است که ابوجعفر امیر المؤمنین مناظره کرد با امام مالک در مسجد رسول صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود ایشانرا امام مالک رحمة الله علیه پست مکن آواز خود را یا امیر المؤمنین

در مسجد زیرا که حق تعالی ادب آموخته است قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه و مدح کرده است
قومی دیگر را و گفته است ان الذین یغضون اصواتهم الآیه و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذین
ینادونک من وراء الحجرات الآیه و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت همچو حرمت اوست در حالت
حیات شریف پس زاری کرد و خاموشی گزید ابو جعفر بعد از ان گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله در دعا روی بقبله آرم
یا برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت مالک چرا روی میگردانی از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم
و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پدر تست آدم صفی الله در روز قیامت و روی آر بوی و شفاعت طلب کن
از وی قال الله تعالی و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیه و چون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت موجب
حبوط اعمال گردد چه گمان میبری برفع آرا و نتایج افکار بر سخن و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت
ارباب معقول و اهل فلسفه است و از جمله ادب به آنحضرت است که استشکال نکنند در قول آنحضرت بآرا بلکه
استشکال کنند در آرا بقول او و معارضه نکنند نص را بقیاس بلکه تأیید کنند قیاس را بنص و خود شرط صحت
قیاس عدم وقوع اوست در مقابله نص و تحریف و تغییر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالفه
اوست که اصحاب آن فنون آنرا معقول خوانند و با او را شک و شبهه پیدا نیم و موقوف داشته نشود قبول ما جاء به
بعدم موافقت این قول که موجب سوء ادب و جرأت است نعم تاویل متشابهات و تطبیق آن محکمات
بنوعی که مذکور است در محلش مقرر است و لیکن ابداء و حصول بمرتبه استحاله نه بمجرد استبعاد و خلاف عادت و
مذهب سلف در امثال این تسلیم و تفویض است و این روش در تفسیر و حدیث که بیان وی و اشباه وی کرده اند
بسیار است حاجت بذکر آن نیست تاب الله علینا و یغفر لهم و نسأل الله العافیه و بالجمله تحکیم و تسلیم و خضوع
و استکانت و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند
اینجا دو توحید است که نجات نیست مر عبد را از عذاب خدا و فوز نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل
در ربوبیت دیگر توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر وی و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل
صاحب المواهب عن مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعا او و خواندن
او را مانند دعای بعضی از شما مر بعضی را قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و در معنی این
آیت مر مفسران را دو قول است یکی آنکه نخوانید او را بنام مبارک او چنانکه میخوانند بعضی از شما مر بعضی را بلکه گوئید
یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع بر این تقدیر مصدر مضاف بمفعول است دوم آنکه مگردانید خواندن او مر شما را همچو
خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهید جواب دهید اگر خواهید ندهید بلکه بر تقدیر خواندن او مر شما را البته جواب
باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از ان گنجایش ندارد چنانکه مضمون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا

استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم ست و برین تقدیر مصدر مضاف بفاعل ست و شاهد این ست حدیث ابن المعلی که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت آیا نگفته است الله تعالی استجیبوا لله وللرسول و در ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل نمیگردد نزد شافعی رحمة الله علیه باجابت نبی

**وصل** در لزوم محبت آنحضرت واجب ست از تمامه خلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان ست و در مقامات از رضا و در احوال بالاتر و فاضلتر نیست و شخص بوقت سالک بی محبت جسد بی روح را ماند و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف آمده و فی الحقیقت اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال ست و اکثر آن راجع بثمرات و نتائج محبت است نه حقیقت او و صاحب لمعات از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلومات ست که تعریف و تحدید نمیتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسیکه قائم ست بوی بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر از آن و تحدید زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود اوست انتهی و این کلام در غایت دقت و محبت و جدانست و الا حب وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب ست بچیزی که موافق و مرغوب و آنرا مراتب و درجات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات ست که اشارات قوم بدان واقع ست پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوب ست در جمیع احوال و ایثار وجود و طاعت اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت ست و در نمی یابد آنرا مگر کسیکه فانی گردانیده است او را محبت و گرفته است او را از وی بتمام و ابویزید بسطامی گفته قدس سره محبت کم پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر ست بران کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که بخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ماسوای محبوب از دل و کمال محبت نقا ضا میکند آنرا و نماند در دل بقیه ایست مر غیر را و محبت غیر را چه جاست محبت دخول و معلول ست و بعضی گفته محبت سفر قلب ست در طلب محبوب و شوق بلقای وی و تهیج لسان بذکر او علی الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اخیر آثار و علامات محبت ست و حقیقت محبت میل قلب ست بسوی چیزیکه موافق ست انسان را استلذاذ او به یا بادراک حس ظاهر همچو صور جمیله و اصوات حسنه و اطعمه و روائح و اشباه آن و یا بادراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه همچو محبت صالحین و علما و اهل کرامت و معروف اند بسیر جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مائل و مشعوف ست بامثال ایشان یا بسبب جهت احسان و انعام ست و بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند با ایشان و با هر سبب محبت حسن ست

وصل در لزوم محبت آنحضرت صلعم

با احسان واین اسباب همه ثابت ست در حق سید السادات ومنبع البرکات علیه افضل الصلوات واکمل
التسلیمات وآنحضرت جامع است مراین معانی راکه موجب محبت اند اما حسن وجمال صورت ظاهر وفضل وکمال
واخلاق باطن گذشت چیزی ازان در ابواب سابق آنچه در وی کفایت ست واما احسان وانعام وی صلی الله
علیه وآله وسلم پس ظاهر است از رأفت ورحمت وشفقت وتعلیم کتاب وحکمت وهدایت بصراط مستقیم وانقاذ از
نار جحیم وکدام احسان وانعام اجل واعظم است از روی قدر واعز واکرم ست از روی خطر از احسان این
رسول کریم بجمیع مؤمنین وکدام افضال واکرام اعم واشمل ست از روی منفعت وافادت از انعام آن صاحب
فضل عظیم برکافهٔ مسلمین که وسیلهٔ ایشان ست بسوی هدایت ومنقذ ست از غوایت وداعی ست بفلاح
وکرامت وشفیع وشاهد ست مر ایشانرا نزد پروردگار وموجب بقای دائم ونعیم سرمد یوم القرار پس ثابت شد که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستوجب محبت حقیقیه ست شرعا وجبلة وچون جاری ست عادت آدمی زاد
برانکه دوست میدارد کسی را که احسان کرده یکبار ودوبار نعمتی را که فانی ست اخلاص کرد اورا از مهلکی ومضرتی که
زائل ست پس چگونه کسیکه رسیده است از وی نعمتهای دائمی ابدی ونگاهداشته است از بلیهای سرمدی وچون
هست مردکه دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمیله وصورت حمیده دارد پس چگونه کسیکه جامع تمامه
انواع حسن وجمال وحاوی جمیع اجناس فضل وکمال باشد پس مستحق موجب آن شد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم که محبت ما مر اورا او فر واکثر واولی واعلی از محبت ما النفس واهل واولاد واموال خودرا باشد وهر که
ایمان آورده است بآنحضرت ایمان صحیح باخلاص خالی نیست از وجدان چیزی ازین محبت ولیکن بعضی
حظ اوفر ازان یافتند وبعضی کمتر ومدار بر ترک شهوات وعدم احتجاب بغفلت ست اعاذنا الله وشک نیست که
حظ صحابه ونصیب ایشان اتم واکمل ست زیراکه این ثمرهٔ معرفت ست ومعرفت ایشان آنحضرت را عیانی ست
چنانکه از آثاری که منقول ست معلوم میگردد وقال الله تعالی قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم
وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد
فی سبیله الآیة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده
ودر روایت نسائی بتقدیم ولد بر والد ودر روایتی والناس اجمعین ودر حدیثی من اهله وماله ودر روایتی من نفسه
نیز آمده واین اتم مراتب محبت ست واز عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتری
نزد من از هر چیز مگر از نفس من پس فرمود آنحضرت علیه السلام ایمان نیارد یکی از شما تا آنکه باشم من محبوبتر
نزد وی از نفس او پس گفت عمر سوگند بخدای که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوبتری نزد من از
نفس من پس گفت الآن یا عمر ودر بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دستی در سینهٔ عمر زد

در تصرف کرد و حاصل شد عمر را این معنی و گفته است سهل تستری کسیکه نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه و آله
وسلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او نچشد حلاوت سنت او زیرا که آنحضرت گفته است
صلی الله علیه و آله وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث و گفته اند بعضی زنها یعنی تا ایثار کنی
رضای صاحب بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک تو ازینجا معلوم شد که محبت جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که
آن حاصل بود عمر را پیش ازین و ظاهرا صواب اجوبه اینست که گفته وقوف عمر رضی الله عنه در اول امر و استثنای او
نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعی ست و جهت اختیاری بتوسط اسباب و موجبات
علم بمنافع و مصالح و فوائد آن پیدا شود و اما حضرت و بحکم محبت اختیاری بود زیرا که او را نیست قلب طبائع
و تغییر جبلت و چون ترا دید جواب بحکم نخست بحکم طبع بود بعد ازان تامل کرد و شناخت باستدلال که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت سبب نجات وی از مهلکات
دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب ست
انتهی و نزد این فقیر مسکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اولا از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبعی بود و قول آنکه قلب طباع و
تغییر جبلات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع و غرائز که به ریاضات و مجاهده تغییر پذیرفته و بتصرف و همت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم از نفوس صحابه زائل شده و تهذیب یافته و ظلمت بنورانیت بدل شده
خصوصا در محل قابل و مستعد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موید این ست آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست چه مقدار دوست میداری تو یا عمر گفت نعم یا رسول الله
محبت من مشترک ست میان اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الآن چگونه
می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و ولد رفت الا محبت نفس که هنوز باقی ست پس بار دیگر دستی زد و گفت
چه ماند گفت همه رفت جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باستدلال باشد و عمر رضی الله عنه
از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلی ست
خواهد بود و معلوم شده است که غلبه محبت بجای میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل
حبک احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شائبه
اختیار باشد اما در محبت عطشان ماء بارد را اختیار را اصلا دخل ندارد فافهم و بالله التوفیق و گفته است علی
ابن ابی طالب رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محبوب تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما

و مادران ما و از آب سرد بر تشنگی و وصل از اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت ست با محبوب معیت
معنوی روحانی اگرچه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد مردی
نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت متی الساعة کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت
چه آماده کرده تو از اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی عمل کن که در قیامت بکار تو بیاید گفت
آماده نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را
فرمود آنحضرت انت مع من احببت و از صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و آمدم
او را و گفتم یا رسول الله بده مرا دست شریفت خود را تا بیعت کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم
یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود
و انس و ابی ذر و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین رضی الله عنهما
و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در درجه من روز قیامت و در اینجا غایت
مبالغه است که فرمود که باشد در درجه من با ما که مراد غایت قرب و معیت است نسبت بدیگران که آنجا گفتها
بمطلق معیت کرده و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو محبوب تری
نزد من از اهل و مال من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و نظر میکنم بجمال مبارک تو و من یاد میکنم
موت خود را و موت ترا و میدانم که چون می در آئی تو بهشت را بر داشته شوی با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر
می در آیم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم
من النبیین والصدیقین الآیه پس خواند آنحضرت آنمرد را و خواند این آیه را بروی و ذکر کرده اند بعضی
مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بود سخت محبت مر آنحضرت را کم صبر کننده
پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ روی و شناخته میشود در روی او اندوه
پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه حال داری چرا شکسته شده رفته رنگ تو گفت
یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا متوحش میشوم وحشت شدید
تا می آیم و می بینم جمال جهان آرای ترا پس یاد میکنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که شما بالا برده شوید
با پیغمبران علیهم السلام و من اگر در آیم در بهشت در مرتبه پایان تر از مرتبه تو خواهم بود و اگر نه در آیم نمی بینم
ترا تا ابد پس فرود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین آمده علی الاجمال
و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بجمال مبارک میدوخت و اصلا بجانب
دیگر نگاه نمیکرد و فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مندی میشوم بجمال مبارک تو

در ذوق مسکینم چه دارد و اما هم از آن داریم که چون روز قیامت شود بر میدارد ترا حق تعالی پس حق تعالی این آیه فرستاد
و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده نماند که مراد بمعیت مساوات
در درجه نخواهد بود اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در بهشت است
بحیثیتی که متمکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه وآله وسلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد و چون زائل گردانیده شود
حجاب حاصل میشود مشاهده و معیت معنوی همه را حاصل است و ارباب محبت را مشاهده میسر باشد و هم و اندوه ایشان
از فقدان رویت و مشاهده است و این معیت مراد بمعیت و الا معیت قلبی همیشه فی مشاهده بصری حاصل است چنانکه
در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که سیر نکردید شما مسیری را و فرود نیامدید منزلی را مگر آنکه ایشان با شما اند
محبوس داشته است ایشان را عذر پس معیت معنوی بروح است نه بجسد و بدن انقلب ... و لهذا بود نجاشی
قریب ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه در حبشه بود و بود عبدالله بن ابی ابعد خلق از وی با آنکه
میبود با وی در مسجد و لیکن محبان مشتاقان با وجود معیت قلبی صحبت بصری نیز میخواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ
باشند گفته بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری
در قیامت بجهت علو رتبه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت داد ایشان را که اندرین جا
چون در رویت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیتی حاصل شود که هیچ
پرده در میان نماند والله اعلم وصل در بیان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و ائمه از آثار محبت رسول خدا
و شوق وی صلی الله علیه وآله وسلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سخت ترین
امت من در محبت من مردی اند که می آیند بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی می دید مرا در مقابله اهل و
مال خود یعنی همه اهل و مال خود را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنای دیدار شریف و اظهار محبت آنحضرت
است که اگر باین طریق هم حاصل میشد میگرد و میرسید یعنی مراد دیدار آنحضرت است در زمان شریف آنحضرت و این بطریق
فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میرسد که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه سائر صلحای امت را
میباشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیا را میباشد نیز درست باشد یعنی چنان مشتاق جمال و لقای شریف اویند که اگر
آنرا ببذل اهل و مال دریابند اگرچه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فافهم وبالله التوفیق روایت است از ابن
اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او روز احد با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس پرسید
آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله چنانکه دوست میدارد
و گفت بنمائید مرا تا ببینم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبة بعدک قلیل هر مصیبت بعد از
سلامت تو فرود آسان است و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز بر خاست روز احد که دشمنان آنحضرت

وصل در آثار محبت آنحضرت

کشته شد و بسیار شدند در مدینه زنان فریاد کننده بیرون آمدند زنی از انصار پس پیش آمد برادر خود را و پسر و شوهر
و پدر خود را که همه کشته شدند و در بعضی یافته آن زن که بکدام یکی از اینها پیش آمده است و هر گرامی بیندازد ایشان افتاده
بر زمین و همی پرسید این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر تو و زوج تست التفات نمیکند بآنها و میگوید
پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش ست تا رفت و رسید بآنحضرت و گرفت طرف جامهٔ مبارک او را و گفت پدر و مادر من
فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم وقتیکه تو بسلامتی از هر که هلاک شد و چون بیرون آوردند اهل مکه زید بن الدثنه را
رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مر او را ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الان
بجای تو میبود که بزدیم گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام
اکنون در جای خود باشد و نخواهم که در دست شریف وی برسد خاری و من در اهل خود باشم گفت ابو سفیان
ندیدم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد محمد را و از ابن عباس رضی الله عنهما
آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام از بغض زوج و نفرت دادی
بزمینی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مر خدا را و رسول خدا را و چون محتضر شد بلال رضی الله عنه
فریاد کرد زن وی و گفت واحزناه و در روایتی واکرباه گفت بلال واطرباه غدا نلقی الاحبة محمدا و حزبه زهی خوشی
و شادی فردا ملاقات کنم دوستان را که محمد و گروه اویند و لنعم ما قال الشاعر بیت در غربت مرگ هم تنهائی نیست
یاران و عزیزان طرف بیشتراند * و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خالد که جای میگرفت بخانه خواب
مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار و نام می برد ایشان را و میگفت هم اصل و فصل
ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزوی میکند دل من و دراز شد شوق من بسوی ایشان زود کن ای
پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود گریه میکرد و می نالید و میگفت این کلمات را تا غلبه میکرد او را خواب و در روایت
کرده شده است از ابوبکر صدیق رضی الله عنه که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که اسلام ابو طالب خنک و روشن
کننده تر است چشم مرا از اسلام وی یعنی ابو قحافه که پدر من است زیرا که خنک کننده است چشم ترا و همچنین میگفت
عمر بن الخطاب بعباس رضی الله تعالی عنهما که اسلام آوردن تو محبوب تر است نزد من از اسلام خطاب زیرا که تو
محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از زید بن اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه
شبی برای حراست خلق پس دید چراغی را در خانه و پیرزنی میزد پشم را و میگوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه
الطیبون الاخیار قد کنت قواما بکاء بالاسحار یا لیت شعری والمنایا اطوار هل تجمعنی و حبیبی الدار یاد میکند
آنحضرت را اظهار شوق میکند بلقای او پس نشست عمر رضی الله عنه و گفت اعاده کن قول خود را پس اعاده کرد بصوت حزین
و گریه کرد و در این حکایت دراز است روایت کرده شده است که عبد الله بن عمر خواب کرد پای او پس گفته شد

الاخیار

اورا یاد کن محبوب‌ترین مردم را نزد تو تا برود این آفت پس فریاد کرد یا محمداه پس بشد پای او و روایت کرده شده است
که آمد زنی نزد عائشه والتماس کرد که بگشای برای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس بگشاد عائشه
قبر شریف را گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است
که کار میکرد در بستانی که مر او را بود پس آمد پسرش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری می نمود خداوندا
ببر بصر را تا نه بینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را پس رفت بصر او و مثال این دعا از بعضی اصحاب دیگر نیز ماثور است

وصل علامات محبت رسول خدا

وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسیار اند اعلی و اعظم اتباع و اقتدا باو و استعمال سنت
وسلوک طریقه و اهتدا بهدی و سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه و آله
وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل و علامت محبت
خدا و محبت خدا و رسول خدا یکیست و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابو سعید خراز می آرد که گفت دیدم آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم در منام و گفتم یا رسول الله معذور دار مرا که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو یعنی
محبت من با تو چندان نیست که علاقه غیر تو نپردازم و بیاد غیر تو نکنم و بذکر غیر تو مشغول نشوم ولیکن چون محبت حق
اصل و مقدم ست و تو نیز فرموده بدان مراد بوده است فرصت را گنجایش محبت دیگری نگذاشته است
مقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بوجود نمی آید و این از بی تمیزی ست و سکر حال ست و در مرتبه جمع و اجمال
گویند که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود یا مبارک من احب الله فقد احبنی کسیکه دوست میدارد خدا را
پس بتحقیق دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی ست و لازم یکدیگر اند ولیکن از جهت غلبه سکر و عدم تمییز
و اطلاع بر حقیقت حال از دست نظر بصیرت میرود و این ست سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از وساطت
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مفارق میدانند و بسبب رفتن وی واقف نمی شوند و این معنی در رساله جدا آورده و بعضی
از بیانات را اشرح ترا زین گفته ایم و تواند که این کلام تعجب در وی باشد بر ابو سعید که این که تو میگوئی معنی ندارد و
خطا و نقص ست باز گرد و این خیال مگرد و این سخن مگو ولیکن چون ابو سعید از صادقان راه و خاصگان
درگاه و محرمان آگاه است ندا کرد یا مبارک و معذور داشت و منع کرد برفق و نرمی و نه نمود عنف و شدت
بنوعی آنکه حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه و التباس نمود و مثل این از رابعه بصریه نیز نقل میکنند والله اعلم
بحقیقة الحال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود چرا و فی الحقیقة محبت علت متابعت و باعث
بران ست پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی میگردد از مطالعه نعمت و بقدر
اطلاع بر نعمت پیدا شود قوت محبت و این بملاحظه احسان ست و بمشاهده حسن و قدر آن نیز پیدا میشود
متابعت میکشد چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد ست و چون متابعت ناشی از محبت ست نقلی

و تعبی در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قرهٔ عین خواهد بود و اعظم خواهد بود
از لذات جسمانیه خصوصاً بمحبوبیت آنحضرت چنانکه آمده است من احیی سنتی فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة
و در حقیقت محبت نور است و معصیت ظلمت و نور مزیل ظلمت است و گفته اند که نیست هیچ مقامی ارفعتر و
افضل از متابعت حبیب و لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع محبت است و هر که متصف است
بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص المحبة و دنی الدرجة است
ولیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بدان بیرون نیست و دلیل آن قول آنحضرت است در آن شخص که
حد زده است در شرب خمر و مکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند او را بعضی مردم فرمود لا تلعنوه
فانه یحب الله و رسوله و آن شخص بود از اهل بدو نام او نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل
تره و سبزی و مانند آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزهای شهر از جامه و مانند آن بوی
عطا میفرمود و میفرمود زاهر روستائی ماست و ما شهری اویم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر
عبدالله است ملقب بحمار و زاهر دیگر است والله اعلم و از اینجا معلوم میشود که اصل محبت همان اصل ایمان است
اگرچه در متابعت تقصیری رود و نیز معلوم میشود که مرتکب کبیره کافر نیست چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است
ولیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل عاصی مشروط و مقید است بآنکه نادم باشد
بر وقوع معصیت یا اقامت کرده شود بر وی حدی پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود ندامت از وی
و ترس آن نیست که بتکرار ذنوب و اصرار بران بر تیه طبع و رین و ختم کشیده و سلب کرده شود از وی ایمان العیاذ بالله
و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت است
من احب شیئا اکثر ذکره و بعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و
مطالعه کتب علم سیر حاصل است و اصحاب علم حدیث را نصیبی خاص و اشتغالی مخصوص باینجناب است و دیگرانیست
که همیشه احوال و صفات شریف ذکر زبان و ورد جان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال
تعیین و تشخیص مرقات بابرکات او را نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال جمال شریف ملحوظ انظار و نصب العین ایشان
باشد و پیوند باطن بصورت خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریفش مذکور گردد و لذت آن در دل
بیابند و عظمت اسمی در دل مشاهده کنند و متحضر باشند همیشه حاضر درگاه باشند و ایشان را در دین باب مشارکت
و مشابهت است بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مخصوص اند
بمصاحبت و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و آنرا صحبت صوری میسر بود
این یکی از فوائد عظمی است که حاصل میشود مر شارا زیارت قبر شریف او را و ما نزان بقاع منسوبه را بوی ... الخ

چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلاق الله است بمقتضای فاذکرونی اذکرکم ایشان را نیز ذکر کنند و صلوة که اقرب وسائل ست جز این علم شریف ست و از بزرگی نقل ست که میگفت اشد بواعث و اقوی دواعی مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ ست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم و اظهار خشوع و خضوع و انکسار و سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع می کند مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتیکه ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند و خشوع مینمودند و بر می خاست برتن ایشان موی از جهت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین تابعین و من بعدهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم نخعی گفته که واجب ست بر هر مومن هر گاه ذکر کنند آنحضرت را یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت و بگیرد او را هیبت و اجلال آنچنانکه اگر در حضور شریف میبود و تادب کند بانچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ایوب سختیانی چون ذکر میشد آنحضرت نزد وی گریه میکرد تا رحم میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح و التبسم و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دیگرگونه میشد رنگ مبارک وی و خشک میگشت زبان وی از هیبت می دیدن پس بخشیدند اورا و روزی گفتند بوی این چه حال ست که ترا پیدا میشود گفت اگر می دیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید این را بتحقیق دیدم من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القراء نزدیک نبودیم تا که می پرسیدیم او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بر وی و بتحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی خون خشک میشد زبان وی در دهان وی از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بود عامر بن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگریست تا باقی نمی ماند در چشم او اشکها و بود زهری رحمة الله علیه از نکوکارترین مردم و نزدیک‌ترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میگشت چنانکه گویا نمی شناسی تو او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلیم از متعبدان و مجتهدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میگریست تا آنکه برمیخاستند مردم از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و بود قتاده رضی الله تعالی عنه چون می شنید نام شریف آنحضرت را میگرفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر میکرد مردم را بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب ست انصات نزد قرائت حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول وی در حال حیات

ابراهیم نخعی

ایوب سختیانی

برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی ست که بیاید در باب نبوة انشاء الله تعالی واز
علامات محبت وے صلی الله علیه وآله وسلم کثرت شوق ست بسوی لقاء وی زیرا که هر حبیب دوست میدارد
لقای حبیب را تا آنکه گفته اند یعنی المحبة هی الشوق الی الحبیب ولهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون
سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت ایشانرا سوزش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شفای
می جستند بمشاهده جمال جهان آرای وی ولذت میگرفتند به همنشینی وی ونظر بسوی وی وتبرک بوی صلی الله علیه
وآله وسلم ودر حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه میخواندند و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا وصحبه
وتحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال وعمار وخالد ومعدان وجز ایشان آنچه مناسب این باب ست و
از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محبت داشتن ست کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی
سلام الله علیهم وصحابه او از مهاجرین وانصار رضی الله عنهم اجمعین وعداوت کسیکه معادات دارد با ایشان
ودشنام میکند ایشانرا هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد دوست او را ودشمن میدارد دشمن او را وفرمود
آنحضرت علیه السلام در حسن وحسین رضی الله عنهما خداوندا من دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا
وفرمود کسیکه دوست داشت ایشانرا بتحقیق دوست داشت مرا وکسیکه دوست داشت مرا پس بتحقیق دوست داشت
خدا را وکسیکه دشمن داشت ایشانرا دشمن داشت مرا وکسی که مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را وفرمود در فاطمه زهرا
رضی الله عنها وی گوشت پاره من ست در غضب می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد او را وفرمود عائشه را در
اسامه بن زید دوست دار وی را ای عائشه او را زیرا که من دوست میدارم او را وفرمود در باب اصحاب نگیرید ایشانرا هدف
وکسیکه دوست میدارد ایشانرا پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا وکسیکه عداوت دارد با ایشان پس
بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشانرا وکسیکه ایذا کرد مر ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرده مرا وهرکه ایذا کرد مرا ایذا کرد
خدا را وهرکه ایذا کرد خدا را نزدیک ست که بگیرد او را وعذاب کند وفرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار ست
ونشان نفاق دشمن داشتن ایشان ست وفرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت
ایشانرا وکسیکه دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشانرا واز علامات محبت آن سرور علیه السلام
شفقت برامت والتزام نصیحت وسعی در اقامت مصالح وایصال منافع ودفع مضار ایشان ست ودر حقیقت
هرکه دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیزیرا که دوست میدارد وی آن چیز را واین بود سیرت سلف حتی
در مباحات ومشتهیات نفس وچون دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند کدو را که در قصعه باشد دوست داشت
کدو را وحسن بن علی وعبدالله بن عباس رض وعبدالله بن جعفر می آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود تا بپزد
ایشانرا طعامی که خوش میداشت رسول خدا آنرا الحدیث واز جمله دوست داشتن علما وصلحا وتابعان سنت

وبغض جهال و فساق و اهل بدعت و اشتغال بهر که مخالف شریعت اوست قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم
الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشتند پدران و پسران و برادران
و دوستان خود را بطلب رضای وی صلی الله علیه و آله وسلم و گفت عبد الله بن عبد الله بن ابی که از مخلصان
درگاه بود و پدرش راس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را و چون گفته بود این منافق لئن رجعنا
الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل و مراد باعز خود را داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت را و سیوع کرد مدینه این
پسر تیغ شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطهره آمده و بایستاد و گفت به پدر بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب
محمد اعز الناس و اگر نمی برم سر ترا گفت راست میگوئی و میکنی همچنین گفت بکنم پس از زبان او این اقرار گرفت
و بگذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خردترین ایشان ایمان آورده بود و آنحضرت علیه السلام او را
بر قتل یهودی که از مفسدان وقت بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو مردی را که پیه شکم ما از آثار
نعمت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرماید که ترا بکشم تو اینهمه محبت داری پس بکشم پس آن برادر
از جای در آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی ست که تو اختیار کرده و اینهمه محبت داری پس وی نیز مسلمان شد
و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن ست که آورده است از نزد باری تعالی و هدی و هادی و
متخلق ست بآن چنانکه فرموده عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت آن تلاوت اوست و عمل بوی و فهم و تدبر وی و وقوف
نزد حدود وی سهل تستری رضی الله عنه گفت علامت محبت خدا محبت قرآن ست و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر ست و علامت محبت
پیغمبر محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر
توشه که برساند او را بآخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی ست که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نمیگردد از قرآن
و چگونه سیر گردد محب از کلام محبوب و وی غایت مطلوب اوست و این صفت دلهای پاک ست که روشن ست بنور ایمان
بیت جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید * که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا * و در حقیقت
مصداق و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث ست چه کلام محبوب محبوب ست و حیف ست
که محبت ملاهی و مزامیر بیشتر باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن ست و بعضی مشائخ
گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت قرآنیت آنست که بحسن صوت و بی آن مساوی باشد و آنکه
بی صوت ذوق نیارد و با صوت زیاده گردد در حقیقت ذوق صوت ست نه ذوق قرآن و این سخن از مبالغه
نیست و الا صوت حسن زینت و زیور قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن
بالقرآن فلیس منا و صحابه را رضوان الله علیهم سماعها بود از قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض
من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش خوانان بودند که صبر از دل می ربودند و جانی در قالب بیجان می افزودند

خصوصاً ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود و امثال ایشان و هیچ چیزی برای قوت و مزید ایمان بالاتر از استماع
قرآن بصوت حسن خصوصاً صوت عرب نیست شبی ابوموسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده ذوق میگرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود بوی دیشب خوب
میخواندی قرآن را من می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر ازین
بیت دلم را شادی رو داده از نالیدنم امشب بجای یار گویا گوش بر آواز من دارد و آنحضرت
بعبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبدالله گفت یا رسول الله من بخوانم
بر تو حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبدالله و چشمان مبارک
آنحضرت اشکبار میگشت و سینه شریف میجوشید چنانکه دیگ میجوشد و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی بر آیتی میگذشت
از ورد خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یکروز و دو روز در خانه تا مردم او را بیماری پنداشته
بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابوموسی اشعری رضی الله عنه می بود میگفتند
یا ابوموسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابوموسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل و غیره
روایت کرده اند که خدا تعالی گوید مر داود را علیه السلام روز قیامت تمجید کن مرا آن صوتی که در دنیا میکردی
پس داود علیه السلام گوید چگونه کنم یارب و بردی تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من
باز دهم بتو آن صوت را پس بایستد داود نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان
آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب وی تعالی مر ایشان را و چون
مشاهده شود بآن رویت وجه کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند دران شیخ شهاب الدین سهروردی
رحمة الله علیه فرمود این سماع ست که مختلف نیست در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار ست
بالحان و میسیقه طائفه آنرا مباح و مقرب دانند و قومی ملحق بفسق گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند
انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان
فوق همه است که مدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن ست یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و کمال آن شده
در دنیا و ایثار فقر و اتصاف بدان ست و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فقر بسوی
کسیکه دوست میدارد مرا سریع تر است از سیل که از اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد
و گفت یا رسول الله من دوست میدارم ترا فرمود هشیار و بیندیش که چه میگوئی گفت من دوست میدارم
ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مر فقر را جامه و دیگری آمد گفت من دوست میدارم خدا را

فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون شیخ از ما دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگو بعد الفقر افضل من الغنا اول ما را بر افضلیت فقر اقرار گرفتند بعد از ان مرید ساختند و از ینجا باطل شد زعم بعضی مدعیان مشیخان زمان ما که دعوی میکنند و میگویند جمیع مراتب اتباع ما را حاصل ست و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس است آنچه در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا تا سیاید قصه علیهم علینا انشاء الله تعالی

وصل در وجوب مناصحت وی صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه نصیحت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اخلاص در ادای حقوق وی در حضور و غیبت از واجبات دین و اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة یعنی دین نصیحت ست قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا و مر رسول خدا و کتاب او را و عامه مسلمانان و خاصه ایشانرا و در روایتی و ائمة المسلمین و عامتهم و این حدیث از جوامع الکلم ست و تمام علوم دینی در جمله اجمال وی مندرج ست و جوامع الکلم آن احادیث را گویند که در غایت ایجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی معانی کثیر آید و این قسم سخن از خصائص کلام نبوی و دلائل نبوت و اکمال اوست چنانکه فرموده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا یعنی آنکه در وجه جمیل و اجناس دقائق حسن و جمال بیرون از حد حصر اختصار ابداع نموده در کلام بلیغش انواع اسرار و حقائق خارج از تصور افهام تعبیه فرموده اند و نصیحت در لغت خالص و صاف شدن ست عسل ناصح میگویند آنرا که از موم صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا صفا و خلوص ست در ادای حقوق و اراده خیر منصوح له را پس نصیحت لله صحت اعتقاد ست در وحدانیت او و وصف اوست بچیزی که اهل آنست و تنزیه و تقدیس ذات صفات وی از آنچه نه لائق کمال اوست و امتثال اوامر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام ارادیه اوست و نصرت دین بجهاد و تحصیل اسبابی که موجب بقا و تقویت دین و ملت ست بعلم و عمل و اخلاص در عبادت و نصیحت لرسول الله ابو سلیمان گفته تصدیق نبوت و اطاعت در اوامر و نواهی وی ابو بکر گفته نصیحت رسول موازرت و نصرت و حمایت اوست حیا و میتا و احیای سنت او بطلب و تائید و دفع کردن و باز داشتن مخالفت را از ان و تخلق باخلاق کریمه و آداب جمیله وی اسحاق تجیبی گفته تصدیق وی بآنچه آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت و نشر آن و برانگیختن و در غلانیدن مردم بران و دعوت کردن بخدا و کتاب وی و رسول وی و بسنت وی و عمل بدان و ابو بکر اجری گفته که نصح مر آنحضرت را در حیات ست و در ممات و در حیات نصح اصحاب وی ست مر او را بنصرت و محامات وی و معیت احباب و معادات اعدای وی ست و سمع و طاعات مر او را و بذل نفوس و اموال و بعد از ممات التزام اجلال و شدت محبت بادی و مداومت و مواظبت بر تعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب وی و بغض و مجانبت از کسی که برگشت از سنت او

وصل در وجوب نصیحت

واعتراض نمودن از آن و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش بر تعرف اخلاق و سیر و آداب وی صلی الله علیه
و آله وسلم و صبر نمودن بر آن و کوشش کردن در آن و از جمله نصیحت رسول نصیحت و تنبیه بر آداب جناب عالی
اوست و تنزیه ساحت عز و جلال او را از هر عیب و نقیصت که نه لائق مقام نبوت و رسالت او بود و غایة الادب با نگاه داشت
آداب آن جناب آنست که هر چه ورای مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال و منقبت که باشد
او را ثابت است و نصیحت هر که و هر چه منتسب است بوی از علمای و خلفا و بلاد و دیار و جز آن خصوصا اکرام و مودت
اهل بیت و قرابت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و توانا
بازو و قوی دولت بود در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه آمرزید گفت
روزی بر بلندی کوهی بودم و نظر کردم و مستغرق شدم بر لشکرهای خود پس خوش آمد مرا کثرت ایشان پس آرزو
کردم که کاشکی حاضر میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم او را پس شکر گفت مرا خدا تعالی و آمرزید مرا
و در بعضی حکایات از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز محاربه امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر
میبودم و مخذول و مقهور میگردانیدم یزید یا نزد وی الا نصیحت بکتاب الله ایمان آوردن بآن و عمل کردن بانچه
در وست و تدبر آیات و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق است بدان و مداومت تلاوت آن با
رعایت طهارت و تحسین صوت و حضور قلب و تعظیم آن و تفکر و تفقه در آن و خشوع کردن تاویلات اهل زیغ
و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و غیر از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود
بی سند و نقل و سماع و موافقت شرع شریف چنانچه بعضی از جاهلان بو الفضول این روزگار کرده اند
و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر القرآن برایه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک و اما نصیحت عامه مسلمانان
رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصالح و معونت در امور دین و دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تعلیم
جاهلان و عطای محتاجان و ستر عورات و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس
ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایذای ایشان باز داشتن و
امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت عامه است تکلم بقدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق و حقائق
و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علما و اختلافات ایشان بغیر علما نیز همین حکم دارد و من الله العصمة والعون
و اما نصیحت خواص مسلمانان اکثر مراد بخواص امرا و سلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق چنانکه در حدیث دیگر
آمده است که و ائمة المسلمین طاعت ایشانست در حق و نصرت و معونت ایشان و امر کردن و تذکیر نمودن ایشان
بدان باحسن وجوه و ارفق و اصلح آن و تنبیه بر آنچه غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و
ترک خروج بر ایشان و عدم اغراء مردم و افساد قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت

و انتظام مهام خلق بدان باشد و صبر کردن بر آنچه از جانب ایشان از شدت و مکروه رسد و دعای نیکو کردن
مر ایشان را و بعضی از علمای صوفیه از مشائخ مغرب رحمة الله علیهم خواص را سه قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر و گفته
که هر وی در خانهٔ خود امیرست و عالم بر شاگردان امیر و پدر بر اولاد امیر و هر حاکم و رئیس بر تابعان و فرودستان که در حوزهٔ حکم وی
امیرست دوم علما و تعظیم علما و تصدیق ایشان واجب ست در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت
نمایند و در آنچه مخالف دین گویند و بهوای نفس و محبت دنیا و طلب آموزند و فتنه اندوزی نمایند سوم مراد از اهل خصوص
مشائخ طریقت اند و اینکه بعد از تکمیل علم و تحقیق ورع و اتباع سنت و توجه تام بجناب حق و انقطاع از غیر حق
سبحانه و ترک دنیا و هر چه بود از ما سوی الله بعد از رسوخ در شریعت و طریقت بانوار و اسرار حقیقت رسیده و بحقیقت
کمال و مرتبت ممتاز شده اند و نصیحت محققین متمکنان ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت
در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف و مباین ظاهر شریعت نیفتد لازم و ضابطه درین باب
آنست که هر چه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبهه بود توقف
در آن لازم و اگر قائل و فاعل مردی ست که امام ست در علم و عمل مستقیم ست در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول
وی لائق و اگر مصلحت شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد او جائز باید دانست که عصمت
خاصهٔ انبیاست و خطا بر هر که جز ایشان ست جائز می آرند معاذ بن جبل که از علمای صحابه بود خطبهٔ ایشان
در وقت رحلت خود میگفت رد و انکار کنید بر هر که ضلالت در دین و شریعت گوید کائنا من کان هر چه گوید و هر که باشد
والله الموفق تنبیه آنچه در باب مناصحت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامات
از علامات آن بود چنانکه سابقا معلوم شد و لیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم باب علیحده بمقتضای قول حق تعالی اذا نصحوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم الدین النصیحة
الحدیث ذکر کرده ما نیز براه تبعیت وی رفتیم و از تکرار تحکم باک نکردیم و ضرورت اندیشه تکلم و ذوق شرح اجمالی حدیث
نیز پیش داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب وی و خاصه و عامه مذکور ست همه متضمن تعظیم و محبت و نصیحت
رسول ست و بیان حقوق او ست صلی الله علیه و آله وسلم فصل در تعظیم و توقیر و اجلال صحابه شان آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که ذکر کرده است در وی صفات رسول خدا را صلی الله علیه
و آله وسلم آمده است که گفته که نبود هیچ یکی محبوب‌تر نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نه بزرگتر در عظمت در چشم من
از وی و بود نزد من که طاقت داشتم که پر کنم چشمان خود را از وی از جهت تعظیم وی و اگر پرسیده شوم که
وصف کنم آنحضرت را قدرت ندارم [illegible] نتوانستم که پر کنم چشمان خود را از وی و در حدیثی از انس آورده که صحابه رضی الله عنهم
که بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر اصحاب خود از مهاجرین و انصار و ایشان

نشسته بودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس هیچ یکی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت جلال
عظمت و کبریای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی
ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان
ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم من نزد آنحضرت و یاران وی گرد وی بودند گویا بر سرهای ایشان
پرندها نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و سر نمی جنبانیدند چه کسیکه پرنده بر سر وی نشسته
اگر حرکت کند و سر بردارد و پرنده که بر سر وی نشسته می پرد و میرود و در حدیث صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افگندند حاضران و خاموش میبودند همنشینان وی ست
گویا بر سرهای ایشان پرندها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستاده بودند او را قریش در سال صلح حدیبیه بسوی
رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو میکند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت میکنند
وی افتند بر آب وضو او نزدیک است که قتال میکنند بر وی وقتی اندازد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب بینی
و آب بینی و حلق را مگر آنکه مبادرت آرند و میگیرند آنرا بکفهای دست خود و میمالند آنرا بر روها و پوستهای خود نمی افتد
از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا به تبرکی و چون امر میکند شتابی میکنند با متثال
و چون تکلم میکند پست میکنند آوازهای خود را نزد وی نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن بسوی وی
از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت یا معشر قریش من آمدم
کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت پادشاهی ایشان و بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی پادشاهی را در قومی مانند محمد
در اصحاب وی و در روایتی گفت ندیدم هیچ پادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب او چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب وی
و در روایت آمده است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و سر تراش می تراشید موی سر
او را و گرد میگردیدند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد یکی موی مبارک مگر در دست مردی و تقسیم کردن
آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب در حج در محلش بیاید انشاء الله تعالی و از غایت ادب
آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را بقریش فرستاده بدعوت
اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت پس ابا آورد عثمان رضی الله عنه و گفت
نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسول خدا عثمان رضی الله عنه تعظیم و انست رعایت ادب را با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طواف و الحق چنین باید هیچ عملی و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را
با آنحضرت کنند صلی الله علیه و آله و سلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بادیه
کسی بیاید و چیزی پرسد از آنحضرت و فایده کنند ایشان را [illegible] مجال نداشتند که بپرسند از جهت

هیبت وجلال وی ودر حدیث قیله آمده که رسول خدا را دیدم نشسته بود متخشع ترسیدم پس لرزه بر اندام من افتاد
از هیبت وعظمت آنحضرت و آنچه در حدیث آمده که گفت بودند اصحاب رسول خدا که میکوفتند در آنحضرت را با ناخنان
تا آواز کوفتن بلند نگردد و مشوش وقت شریفش نشود و گفت براء بن عازب تحقیق بودم من که میخواستم که سوال
کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال وبا وجود آنکه بود آنحضرت مهربان ترین مردم و خوش خلق
ترین مردم با اصحاب خصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریفه گذشت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم

**وصل** در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه وآله وسلم و شنیدن وی گفت عمرو بن میمون آمد و رفت کردم
بسوی ابن مسعود یکسال نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و چون تحدیث کرد یک روز
پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس بگرفت او را کرب تا دیدم عرق را که میریخت از جبهه
و در روایتی خاک گون شد روی او و پیش پا شکسته بر دو چشم او و آماسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن
انس روزی برابی حازم و وی تحدیث میکرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیافتم من جای را که بنشینم در آن و
مکروه پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد
ابن المسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر پهلوی خفته بود پس نشست و حدیث کرد و گفت آن مرد دوست میداشتم که
رنج نکشیدی و برنمی نشستی گفت مکروه می پندارم که حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه
بر پهلوی افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده میکرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم خشوع میکرد و قتاده میگفت و ابو مصعب گفته که بود مالک که تحدیث نمیکرد بحدیث
رسول صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه وضو میداشت و حکایت کرده است آنرا مالک از جعفر بن محمد و گفت ابو مصعب
بن عبدالله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسول خدا وضو میکرد و ساخته میشد و می پوشید جامه
نو و با بعد از آن تحدیث میکرد و پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم
یعنی آسان نباید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بمالک بیرون می آمد جاریه او و می گفت
که میگوید شیخ مر شما را که حدیث میخواهید یا مسائل اگر میگفتند مسائل میخواهیم بیرون می آمد بالفور و جواب مسائل و
مسائل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد غسل گاه خود را و غسل میکرد و خوشبوئی می مالید و جامهای نو
میپوشید و طیلسان خود را سیاه یا سبز می پوشید و عمامه بر سر می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون آمده
می نشست بر آن بخضوع و خشوع و بخور میکرد تا فارغ می شد از تحدیث و هرگز نمی نشست بر آن حال مگر وقتی که
تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مکروه میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا بتعجیل و عجلت
مکروه میداشت که تحدیث پیغمبر بی وضو و از اعمش نقل کرده اند که چون وضو نمی داشت تیمم میکرد و تحدیث میکرد

وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلعم

[illegible]

کہ مالک حدیث میکرد مر او را پس نیش زد کژدم او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد میگشت رنگ وے و قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبدالله دیدم از تو امروز امری عجیب گفت آری صبر کردم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول خدا و گفت ابن مهدی رفتم روزی با مالک بسوی عقیق که نام وادی ست در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را وادی مقدس خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر از آنکه سوال کنی از حدیث رسول خدا و حال آنکه با ما در راه میرویم و جریر بن عبد الحمید القاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را از حدیث رسول خدا و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد بحبس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی سزاوارتر است که ادب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از حدیث و وی ایستاده بود پس زد او را بیست تازیانه پس از آن شفقت کرد و بعد ازان روایت کرد او را بیست حدیث پس گفت هشام دوست میدارم کاشکی زیاده میزد تازیانه ها را تا زیاده میکرد احادیث را و گفته است عبد الله بن صالح بود مالک و لیث که نمی نوشتند حدیث را مگر با طهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود بهر حدیث غسل میکرد و دوگانه میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل بآب زمزم میکرد و دوگانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگزارد والله اعلم.

فصل. و از جمله توقیر و بر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و ذریت اوست که جگر گوشهای اویند و ازواج وی که امهات المؤمنین اند چنانکه تحضیض و ترغیب کرده است بدان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزید حق تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وآله وسلم بر هر که ماسوای اوست و مخصوص گردانید او را بفضل عام مشتمل شد برکت او هر که منتسب است بوی بشائبه نسبت و صحبت و قرابت قریبا و بعیدا و در حقیقت دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه اهل بیت وی بسان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسان دوستی خدا است تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت بایشان چه هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس و هر چیز را که بیگانه و مخالف اوست قال الله تعالی لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله پس حب اهل بیت و اصحاب و اولاد و ازواج او از واجبات متعینه باشد و بغض ایشان از موبقات مهلکه کمال قبح و بعض چیزی در اینست که صراحت کند بتعلقات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و قال وازواجه امهاتهم و در تفسیر اهل بیت اقوال و اطلاقات است گاهی بمعنی کسانیکه حرام است برایشان صدقه آمده و آن آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس اند رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهره افتد و گاهی مخصوص آید بفاطمه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم اجمعین

جهت زیادة فضل ایشان وتطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب وبیت سکنی و
بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب اند وازواج مطهره اهل بیت سکنی اند واولاد کرام اهل بیت ولادت
وعلی اگرچه از اولاد نیست ملحق ست بایشان بوساطت فاطمه رضی الله عنها ودر حدیث آمده است که من گذارنده ام
در شما دو چیز را که اگر بگیرید وتمسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله وعترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید
شما مرا در آن دو چیز وفرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاریست از آتش ودوزخ وحب آل محمد گذشتن
از صراط وولایت مر آل محمد را امان ست از عذاب ومراد بشناختن ایشان شناختن مرتبه ومنزلت ایشان ست از
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وچون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت وجوب اجلال
وحرمت ایشان را بسبب وی واز عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیة واین در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه وحسن وحسین را
وگفت خداوندا اینها اهل بیت منند وپوشانیده ایشان را بکسا وعلی پس پشت آنحضرت ایستاده بود ودر روایتی آمده
که حسن وحسین را در کنار گرفت وعلی را بیک دست گرفت وفاطمه را بدست دیگر وچسپانید هر دو را بخود وفرمود
خداوندا ایشان اهل بیت من اند پس دور گردان از ایشان رجس وپاک گردان ایشان را واختلاف ست در آنکه مراد
باهل بیت درین آیه کریمه کیست اکثر بر آنند که مراد بآن فاطمه وحسن وحسین وعلی ست سلام الله علیهم اجمعین
چنانکه اکثر روایات دال بر آنست وانصاف آنست که نساء مطهره نیز داخل اند از جهت ندای سیاق وسباق کلام
ودرآن ونزول آیت در ایشان چنانکه امراة ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت وچنانکه
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دشمن ندارد ما را که اهل بیتیم هیچ یکی مگر آنکه در آرد او را
خدای تعالی در آتش وخواندن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چهار تن پاک را ونشاندن ایشان در کنار
مبارک وپوشانیدن بکسا وقول وی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث منافات ندارد
بقول نساء مطهره در آن وشمول فضل از جهت رجس وثبوت تطهیر ایشان را نیز ودر روایتی چنین از ام سلمه
آمده است که گفت گفتم من یا رسول الله من از اهل بیت ام پس فرمود آنحضرت وانت من اهلی ودر روایتی وانت علی خیر
وهمچنین اختلاف ست در آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در روایت کرده شده است که چون
نازل شد این آیه گفتند صحابه کیستند اهل قرابتک فرمود آنحضرت هؤلاء علی وفاطمه وابناهما وصواب آنست که
شامل ست تمام مردم را که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واین چهار تن عمده وخلاصه آن جماعت اند
وامام فخر الدین رازی رحمة الله علیه گفته است که بیشک ترجیح کامل ست صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی دارند
بآن جناب صلی رضوان الله علیهم اجمعین وگفت درشان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد

من عاداه و گفت مر او را رضی الله عنه لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق و گفت انت منی بمنزلة هارون
من موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه مبهم است و قول وی صلی الله علیه
و آله وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه غیر آنست و آن خلافت است و هارون خلیفه
موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهت آنکه هارون قبل موسی وفات یافت و مراد بدین گفتن آنحضرت این کلمه را
بعلی در وقت رفتن به غزوهٔ تبوک و استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت قوله تعالی واذ قال
موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی الآیة و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امام جماعت ابن
ام مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد بمولی در قول وی من کنت مولاه ولاء اسلام است نه ولایت حکم که گفته اند که
مولی در لغت هیچ جا بمعنی والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه فاطمة بضعة منی یریبنی ما ارابها فیصیبنی ما اصابها
و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه و احب الرجال زوجها علی
رواه الترمذی و این از غایت انصاف عائشه است رضی الله عنها و الا روا که فرضا از فاطمه می پرسیدند میگفت
کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز صحیح است زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است فافهم
و بالله التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه دیدم
من آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که میگشاد دهن مبارک امام حسن را پس در می آورد زبان شریف خود را
در دهن وی و میفرمود خداوندا من دوست میدارم او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد
او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست میدارد مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر و مادر ایشان را باشد با من
در درجهٔ من روز قیامت و آنحضرت می مکید زبان حسن را و شفت او را و بود این هر دو امام اجل اشبه ناس برسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان نیز اثبات مشابهت با آنحضرت کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب و پسر او عبدالله
بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و غیرهم که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه
مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و چون در آمد در سرای معاویه برخاست
از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و اقطاع کرد مرغاب را بکسر میم و سکون را و غین معجمه که نام
موضعی است برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل نبوت که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم النبوة مشابه بود مر او را سلعه بهیئة الحجام مشابه خاتم النبوة
و بود وی چون می در آمد و می دیدند او را مردم درود میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ازدحام
مینمودند بر وی و می بوسیدند پشت او را تبرکا و مراد بشبه در بعضی احادیث خواهد بود والا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در تمام حسن شریکی ندارد و شعر منزه عن شریک فی محاسنه ؛ فجوهر الحسن فیه غیر منقسم ؛ و غیر ذلک الاحادیث فرمود

عمر عباس را سوگند بخدا ای که بقای من در دست قدرت اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد
شما را بجهت خدا و رسول وی و فرمود من آذی عمی فقد آذانی وانما عم الرجل صنو ابیه و فرمود مر عباس را بیا فردا بمن
ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشانرا و پوشانید چادر مبارک خود را که کسا دیبا بخط بجمرت بود و فرمود اللهم اغفر للعباس
ولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده رواه الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند
فضل و عبدالله و عبیدالله و قثم و معبد و عبدالرحمن و فرمود آنکه صنوانی و جدوا ابو اهل بیتی و عترتی فاستترهم
من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند آستانه در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا
فی اهل بیته و گفت بخدا سوگند که تحقیق قرابت رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صله کردن من قرابت خود را و فرمود
آنحضرت مر ام سلمه را ایذا مکن مرا در عائشه و همچنین فرمود در فاطمه را دوست دار عائشه را بدوستی من و بر میداشت ابوبکر
حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبدالله بن حسن
بن علی که او را عبدالله محض خوانند گفت آمدم من بر عمر بن عبدالعزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون
پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم از خدا که ببیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که
نماز گذارد زید بن ثابت انصاری کاتب وحی بر جنازه مادر خود پس قریب گردانیده شد مر او را استر وی تا سوار شود
آنرا پس گرفت ابن عباس رکاب وی پس گفت زید بگذار رکاب را ای ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ابن عباس اینچنین امر کرده شده ایم که بکنیم با اهل بیت پیغمبر خود و در روایتی بشرفای خود و آورده اند که درآمد
بنت اسامه بن زید بر عمر بن عبدالعزیز و با وی مولای بود مر او را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی
و برفت بسوی وی پس گردانید دست او را میان دستهای خود و برد او را تا نشاند او را بر مجلس خود و نشست
پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی مگر آنکه بر آورد و هر گاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه
پسر خود را عبدالله بن عمر سه هزار درم و اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبدالله مر پدر خود را چه سبب فضیلت
دادی تو بر من او را بخدا سوگند که سبقت نکرده است وی مرا در هیچ مشهدی پس گفت امیرالمؤمنین عمر مر او را زیرا که
زید پدر او بود محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو بود اسامه محبوب تر بسوی وی از تو پس ایثار
کردم و فضیلت دادم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون
زد او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیهوش و بیهوش در آمد بر وی مردم و چون بهوش
آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را از حل یعنی بحل کردم او را و چون پرسیدند او را
از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و شرم دارم که در آید بعضی از اولاد
آنحضرت بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک پس گفت مالک رحمة الله علیه

اعوذ بالله والله بتحقیق داشته شد تا نزدیکی از خشم من مگر آنکه عمل میکنم آن از جهت قرابت او برسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است میگفت که اگر بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم
بحاجتی میکنم حاجت علی را پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا و اگر بیفتم من از آسمان بر زمین
محبوبتر ست نزد من از آنکه تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف خدمتها میکرد و عطاها میداد و مینمود
ازواج مطهره را که سبب رضای ایشان میشد وی گفت عائشه رضی الله عنها مر پسر عبد الرحمن بن عوف را
بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از سلسبیل جنت و بودند ابوبکر و عمر که زیارت میکردند ام ایمن را که مولاة رسول الله بود
صلی الله علیه وآله و میگفتند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زیارت میکرد او را و چون آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بگسترانید برای وی ردای مبارک خود را و برآورد حاجت او را و چون وفات یافت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند بوی همچنانکه کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

وصل و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان ست و معرفت حق ایشان
و ادای آن و اقتدا و اتباع و جریان بر سنن و آداب و اخلاق و عمل بافعال ایشان در آنچه عقل را در آن مجال نیست
و حسن ثنا و رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار مر ایشان را و قبول عذری که ثنا کرده حق تعالی بروی و راضی ست
از وی که ثنا کرده شود بروی و استغفار کرده شود مر او را گفت عائشه رضی الله عنها امر کرده شده اند مردم که استغفار
کنند اصحاب پیغمبر رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان را رواه مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالف ادله قطعیه است
چنانکه قذف عائشه کفر ست والا بدعت و فسق ست کذا قال فی المواهب اللدنیه و همچنین امساک کردن نفس
از ذکر اختلافات و منازعات و وقائع که میان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب از اخبار مورخین
و جهله رواة و ضلال شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معائب و قوادح و زلات ایشان کنند
که اکثر آن کذب و افتراست و طلب کردن و التماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات
و محاربات باحسن تاویلات و اصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی
و عیب بلکه ذکر حسنات و فضائل و حمائد صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ماورای آن از جهت آنکه
صحبت ایشان با آنحضرت یقینی ست و ماورای آن ظنی ست و کافی ست درین باب که حق تعالی برگزیده
ایشانرا برای صحبت حبیب خود و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و جز آن واقع شده است امید ست
که هم بشفاعت آنحضرت از آن درگذرد طریقه اهل سنت و جماعت درین باب اینست در عقائد نوشته اند
ولا نذکر احدا منهم الا بخیر و احادیث که در فضائل صحابه عموما و خصوصا واقع شده است درین باب کافی ست
قال الله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة و قال السابقون الاولون

من المهاجرین والانصار الآیة وقال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة وقال الله تعالی
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الآیة وقوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة وقال صلی الله
علیه وآله وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم مثل اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا به الحدیث وقال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم الحدیث وقال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا الحدیث
وقال من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال اذا ذکر اصحابی فامسکوا ودر حدیث جابر آمده
ان الله اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار لی منهم اربعة ابا بکر وعمر وعثمان وعلیا
فجعلهم خیر اصحابی وفی اصحابی کلهم خیر ودر ذکر اربعه درین حدیث ودر احادیث دیگر ذکر اربعه وعشره باین ترتیب
دلیلی روشن ست بر ثبوت ترتیب میان ایشان وگمان آنکه راویان بحسب اعتقاد خود ذکر کرده اند وعبارت
حدیث را تغیر داده اند فاسد ست لائق نیست بحال محدثین نعم در بعضی احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده
بر عثمان رضی الله عنه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من احب عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی
واحادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار ست وامام مالک گفته کسیکه بغض دارد صحابه را
ودشنام دهد صحابه را نیست مر او را در فی مسلمین وغنیمت ایشان حق وکشیده است وی رحمة الله این معنی را از آیه
سورهٔ حشر والذین جاؤا من بعدهم الآیة وگفته است وی رحمة الله علیه کسیکه در خشم ودر غضب در آرد او را صحابهٔ
محمدی کافر ست لقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار وگفته اند بر اقسام مسلمانان درین آیات تقسیم یافته بسه قسم مهاجرین
وانصار وآنها که بعد از ایشان آمدند ووصف آنها خود داخل نیست که میگویند ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا وشیعه خود داخل هیچ کدام ازین اقسام نیستند ودر فصل الخطاب
از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند وابو بکر وعمر را رضی الله عنهما
به بدی یاد کردند وچیزی از ایشان گفتند پس از ان زود بدگوئی عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشان را فرمود خبر
دهید مرا که شما از مهاجرانید که خدا تعالی در حق ایشان فرمود للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم تا آنجا
که فرمود اولئک هم الصادقون گفتند ما نه از ایشانیم فرمود پس شما از جماعت انصارید که در شان ایشان آمده والذین
تبوؤا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفت اولئک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نایم گفت گواهی میدهم من که از ان
جماعت نیز نیاید که در شان ایشان فرموده والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا الآیة
پس گفت برخیزید از پیش من خدا تعالی هیچ یکی را از شما قابل رحمت خود نسازد وشما صورت اسلام را لباس خود ساخته اید
ولیکن در معنی دور از اهل اسلامید انتهی وعبد الله بن مبارک گفت دو خصلت اند در هر که باشد نجات یابد صدق

وحب اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست دارد ابوبکر را پس بتحقیق برپا داشت
دین را وکسیکه دوست دارد عمر را پس بتحقیق روشن گردانید راه را وکسیکه دوست دارد عثمان را پس بتحقیق
منور شد بنور خدا وکسیکه دوست دارد علی رض را پس بتحقیق گرفت عروه وثقی را وکسیکه نیک گفت ثنا را به اصحاب محمد
پس بتحقیق بیزار شد از نفاق وکسیکه بغض کند یکی از ایشان را پس وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه
سلف صالح است ومیترسم که صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را وباشد قلب وی
مر ایشان را سلیم ودر حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قدوم آورد بمدینه از
حجة الوداع بمنبر برآمد وخطبه خواند فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض
عن عمر وعن علی وعن عثمان وعن طلحة والزبیر والسعید وعبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک واین مثل حدیث
عشره است که در وی بشارت داده ایشان را بجنت ولیکن درین ذکر ابو عبیده بن الجراح نیست امیر المؤمنین
عمر نیز در وقت شوری گفته که این ها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عالم وحال آنکه وی
راضیست از ایشان وفرمود ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی و
اصهاری واحبابی لا یطالبنکم احد منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا وفرمود آنحضرت نگاه دارید
مرا در اصحاب من واصهار من زیرا که کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا وآخرت
وکسیکه نگاه ندارد مرا در ایشان بیگذارد وبرائد او را خدا تعالی وکسیکه ترک دهد وبرائد او را خدای تعالی
نزدیک است که بگیرد او را وعذاب کند وفرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاهدارنده وی روز قیامت
ونیز فرمود کسی که نگاه دارد او مرا در اصحاب من می درآید بر من حوض را وکسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من
نمی درآید بر من حوض را ونمی بیند مرا مگر از دور وبیرون می آمد آنحضرت در اول شب بسوی بقیع ودعا
میکرد اصحاب را واستغفار میکرد مر ایشان را وباین امر کرده او را خدا تعالی وامر کرده مارا بحب ایشان وموالات
ایشان ومعادات کسیکه معادات دارد با ایشان وانکه رضی الله عنه گفت نیست هیچ یکی از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه مر او را شفاعت است روز قیامت وطلب میکرد کعب از مغیره بن
نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت وسهل بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورده برسول کسیکه توقیر
نکند اصحاب او را وعزت ندارد اوامر او را وآورده شد نزد آنحضرت جنازه مردی پس نگذارد بروی نماز و
فرمود وی بغض میداشت عثمان را پس بغض داشت او را خدا عز وجل وکلام درین باب اعنی در باب فضایل
اصحاب وتفاضیل ایشان طویل است ودر غایت طول ودر شرح مشکاة شرح وبسط آن در منتخب آن از آنچه در کتب
قوم در نظر آمده با قطع نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم وبالله التوفیق وهو اعلم وصل واز جمله اعظام

واکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اکبار جمیع آنچه متعلق ست بوی از مشاهده اماکن و معاهد و آنچه
دست شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود چنانکه
چون می نشست و زمین میگذاشت آن موها را بر زمین میرسید گفتند چرا دراز میداری این موها را
و نمی تراشی گفت نمی تراشم از ان جهت که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآن رسیده
پس نگاه میدارم آنها را تبرکا و در کلاه خالد بن الولید موی چند بود از موهای شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم
تبرکا و افتاد کلاه وی در بعضی جنگها پس حمله کرد پیوسته کلاه را تا باز یافت و زمانی بران کشید که چندکس از
مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم من این را بسبب کلاه بلکه بجهت
موهای شریف که دران بسته بود نگاه داشتم تا ضایع نشود و در دستهای مشرکان نیفتد و برکات آن از من
مسلوب نگردد و دیده اند ابن عمر را که نهاده دست خود را بجای نشست نگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر منبر پس از ان نهاد دست را بر روی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد در مدینه مطهره بر دابه خود و گفت
شرم میدارم از خدا که پی سپر کنم زمینی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دران خفته بسم اسپ خود و نهاده است
آنحضرت پای مبارک خود را بران و بخشید اسپان خود را که داشت به امام شافعی پس گفت شافعی نگاه دار
برای خود یکی را پس جواب داد بمانند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضلویه زاهد و بود از غزاة
رحمه الله از غازیان و تیراندازان گفت مس نکردم من کمان را بدست خود مگر بطهارت از ان باز که شنیدم
که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسیکه گفت تربت
مدینه مقدسه ردی ست بزدن سی دره و امر کرد به حبس وی و بود مر آنکس را قدری و منزلتی در مردم و گفت چه سبب که
زده شود گردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شده در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ردی ست
و پیغمبر طیب و یکی از اسمای کرامت انتمای این بلده کریمه طابه و طیبه است از جهت طهارت او و از جهت اختصاص
بحضرت و موافقت او مر طباع سلیمه را و از جهت طیب رایحه بلکه طیب تمام امور او و گفته اند که ساکنان این بقعه
از تربت و در و دیوار روایح طیبه می یابند که در هیچ طیبی نتوان گفت و شاید که استشمام
شمه ازین معنی بشامه ذوق بعضی از صادقان غریب دماغ جان مشتاقان نیز را یافته باشد ابو عبد الله عطار گفته است
ثابت شده لطیب رسول الله طابت بشمها ثما المسک والکافور والصندل الرطب و آمده که یکی از علمای صاحب
وجدان ست میگوید که تربت مدینه را نفحه خاص ست که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که بعضی از اجله علما رسیده
و در حقیقت هیچ بوی نیست بجز بوی دوست در ان زمین که همی وزد نظره دوست چه جای دم زدن نافهای تاتار ست
و آمده است که جهجاه غفاری گرفت قضیب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بر زانوی خود

پس فریاد کردند یاران مردم پس گرفت خوره و رنا قوی وی پس برید او را و مرد بمرد بدان سال و فرمود آنحضرت
کسیکه بگوید و سوگند بدروغ بر منبر من باید که آماده سازد جای خود را در آتش دوزخ و ما بین قبر شریف و منبر شریف
روضه ایست از ریاض جنت و باقی از فضائل و کمالات و مناقب و صفات این بلده مطیبه واضح و اماکن آن
و آداب اقامت در آن و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور ست فلیطلب ثمه

وصل در حکم صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت
و کیفیت و مواطن آن و جز آن از آنچه متعلق ست بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم این آیه کریمه است ان الله وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
بدانکه حق تعالی درین آیه کریمه اسناد کرد صلوة علی النبی را بذات کریم خود و بملائکه و امر کرد مومنان را بصلوة و سلام
بر آنحضرت و علما را اقوال است در معانی صلوة متغایر متقارب گفت ابو العالیه که از تابعین ست معنی صلوة خدا بر نبی
ثنای وی بر اوست و تعظیم وی نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بر وی دعا کردن ایشان و خواستن از درگاه عزت آن را
و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت ست در آن و اصل و از مقاتل آمده
که صلوة الله مغفرت اوست و صلوة ملائکه استغفار و از ضحاک گفته که صلوة الله رحمت اوست و در روایتی از وی
مغفرت و صلوة ملائکه دعا یعنی دعا بمغفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار ست مر مومنان را قوله تعالی ویستغفرون
للذین آمنوا و در باب قاعد بعد الصلوة منتظر صلوة دیگر آمده که دعا می کنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و بعضی گفته
که صلوة از خدا رحمت ست و از ملائکه رقت ست که باعث میگردد بر استدعاء رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص
بباشد و عام پس صلوة بر انبیا ثنا و تعظیم که لائق ست بحال هر یک خصوصا بر سید انبیا اخص و افضل خواهد بود
و از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بدان بقول خود و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان
صلوتی که بر آنحضرت ست و بر سائر مومنین که فرموده است ان الله وملائکته یصلون علی النبی و فرمود هو الذی یصلی
علیکم وملائکته و ظاهر ست که آنچه لائق ست بحال شریف آنحضرت اعلی و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیه
از تعظیم و تکریم آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا
میکنند او را و لهذا در صلوة بر مومنین گفت لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم اوست
و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا مراد تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین و ابقای شریعت وی
و در آخرت بایصال مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بهر تقدیر مراد بقول وی
صلی الله علیه و آله وسلم ادعوا ربکم بالصلوة علیه و صلوة بر آل و ازواج و ذریت بطریق تبع و طفیل ست و خلاف ست
در جواز صلوة بر غیر انبیا مگر بتبعیت و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت تقرب الی الله است بامتثال امر وی

و قضاء حق نبی صلی الله علیه و آله وسلم که برماست و شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب خود مسمی بشجرة المعارف گفته
که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت ما مر او را در درگاه خدای عز و جل زیرا که مثل ما شفاعت نمیکند
مثل او را ولیکن حق تعالی امر کرده است ما را بمکافات و شکرگذاری کسیکه احسان کند بما و چه عظیم است احسان را
عطا کرده است آنحضرت بما و چون عاجزیم از مکافات پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دانست عجز ما را از مکافات
بدعا که درخواهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم چنانکه لائق بجناب عظمت و کبریای
وی و بجلال عزت و کرامت حبیب او ست نزد وی و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که فائده صلوة بر آنحضرت رجوع
میکند بمصلی از جهت دلالت آن بر نصوح عقیدت و خلوص طویت و اظهار محبت و مداومت بر طاعت و معرفت حق
وساطت و احترام مر واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله وسلم که دعا کردن مر آنحضرت را و استدعای
فیض و خیر و برکت مر او را در حقیقت دعاست مر خلق را در حکم آب انداختن در ناودان که نازل میگردد از وی آب
و میرسد از وی فیض و هذا دعاء شامل البریة فائده اختلافست در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرض است
یا سنت مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوبست ولیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت
بنبوت وی صلی الله علیه و آله وسلم پس واجب چیزی باشد که ساقط نشود و بوی خروج از تخصیص بعدد معین و بعضی گفته اند که
واجب است اکثار آن بی تقیید بعدد معین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند
بر رسول وی صلی الله علیه و آله وسلم و نگردانیده مر آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار فرستند و غافل نگردند
از آن و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی ذکر کرده شود صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که مختار این است
و در مواهب گفته که باین قائل است طحاوی و جماعه از حنفیه و حلیمی و جماعه از شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی
از مالکیه که این است احوط کذا قال الزمخشری و استدلال کرده اند این جماعه بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات
فدخل النار اخرجه ابن حبان عن حدیث ابی هریرة و حدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی
من حدیث ابی هریرة و صححه الحاکم و حدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر و
وعید بر ترک از علامات وجوبست و نیز فائده امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکافات احسان
اوست و احسان وی صلی الله علیه و آله وسلم مستمر و دائم است پس هرگاه که ذکر شود و چنانکه ذکر کرده شد و نیز استدلال
کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه و آله وسلم
و صلوة فرستاده نشود بروی باشد بخیل اما الناس و جواب داده اند آنها که واجب نمیگویند اینها که این جوابهای متعدد یکی
آنکه نقل کرده نشده است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس این قول مخترع است و اگر عموم شود باشد
لازم شود مؤذن را و سامع اذان را و لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف آنحضرت است

صلی الله علیه وآله وسلم ولازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت و حال آنکه اینچنین نیامده و نقل کرده
نشده است و نیز درین مشقت و حرج است و خلاف وضع شریعت مطهره سمحه است و نیز ثنا بر حق سبحانه هر وقت
که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احق است بوجوب و حال آنکه قائل نشده اند بدان و گفته است صاحب
مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب صلوة هر بار که ذکر رود مخالف اجماعست که منعقد
شده است پیش ازین قائل زیرا که محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله
که صلوة میفرستادند و نیز اگر اینچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که مرویست آنها
بسبیل مبالغه و تاکید است و در حق کسی وارد که عادت کرده ترک صلوة را و خوی گشته و بالجمله دلالت نیست بر وجوب
تکرار آن بتکرر ذکر اسم شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفتند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد کالطحاوی
و بعضی گفته اند واجب است در دعا و اکثر بر آنند که مستحب است و امر نیز استحبابی است کذا فی شرح مسکین رحمه الله
علی طریق الحق والیقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثار آن واجب است و هر بار مستحب نیز صورتی دارد
و لائق بحال محب مشغوف آنکه این مستحب را بمنزله واجب داند و تقصیر در آن از خود راضی نباشد و نیز دو اطلاع
بر فوائد عجیبه آن عجب از طالب که غایت بذل مجهود در آن نکند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل
و منقول است این قول از امام ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنهم و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول شعبی
و اسحاق بن راهویه است و قول عاشر آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل سلام و این قول امام
شافعی است و استدلال کرده بآنکه حق تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و هیچ
موضعی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد آمده است
پس جائز نیست که تشهد را واجب گویم نه صلوة را و این حکم را انکار کرده اند شافعیه و گفته اند که موافقت کرده است
او را درین قول سلف و وارد نشده درین باب سنتی که اتباع کرده شود و مر آنرا اجماع دارند جماعه علما که پیش از وی بوده اند
بر عدم وجوب آن و مانده بعضی شافعیه نیز مثل خطابی و غیره انکار را استبعاد این قول کرده اند از وی و نسبت داده
کرده اند احادیث را که تمسک کرده بوی بعضی ازانها و آن وجوه تشهد که تعلیم کرده آنرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چنانچه تعلیم کرده سورة قرآنی را و نیست در وی ذکر صلوة مناسب مواهب لدنیه توجیه مذهب شافعی رحمة الله علیه
و استعمار روی کلامی آورده و بیان تطویل کرده از آنچه دیگر نقل کرده و الله اعلم بدانکه احادیث در کیفیت صلوة که
در تشهد واقع شده بصیغهای مختلفه آورده شده است و اگر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کفایت است کذا سمعت من بعض المشائخ و اگر وی اول گوید و صل علینا معهم

و در ثانی و بارک علینا معهم چنانکه در بعضی طرق آمده است بهتر باشد و در تشبیه کما صلیت و کما بارکت بحکم قاعدهٔ
اهل عربیت که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می آرند و جواب میدهند ازان بوجوه اظهر آنکه شهرت مشبه به
کافی ست و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از ما سبق است و وجوه دیگر نیز مذکور ست و اکثر توجیهات را که
در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر برآنند که این صیغه را
که در نماز میخوانند که افضل صلوات ست تا آنکه اگر کسی نذر کند بایمین خود که صلوة فرستم افضل صلوات در این صیغه
بفرست از عهده بر آید و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل باشد بر زیادت کمیت و فضل کیفیت و بعضی گفته اند که این صیغه افزود
اللهم صل علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن و در رساله صلوتیه از صلوة و صیغ آن آنچه حاصل شده است ذکر کرده
شده است و بالله التوفیق **وصل** از مواطن که وارد ست در ان صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تشهد
اخیرست از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض ست نزد شافعی و بعضی ائمه دیگر و نیز مشهور تست بعد از تشهد
قبل الدعاء و در وجوب آن در تشهد اول دو قول ست اظهر منع ست از جهت بنای آن بر تخفیف
و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین تشهد آنچنان زود بر می خاست چنانکه گویا بر سنگ
گرم نشسته است و در استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول ست و در وجوب آن در اخیر نیز و در روایت ست
اصح آنست که سنت ست تا ابرا است و اینهمه اقوال شافعی است و نزد حنفیه صلوة جز در تشهد ثانی نیست و سنت ست
و اگر در تشهد اول سهوا بخواند سجدهٔ سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار که اللهم صل علی محمد
سجدهٔ سهو واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل آله و در کفایه باعادهٔ علی و در حدیث فضالة
بن عبید آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی را که دعا کرد در نماز خود و درود نفرستاد بر نبی صلی الله
علیه وآله وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مر اورا و غیر اورا وقتی که بگذارد نماز
یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدای تعالی و مدح و اثنی به تحمید و ثنا بروی پس باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا
پس دعا کند بهر چه خواهد و ابن عمر گفت دعا و صلوة معلق میماند میان آسمان و زمین و صعود نمیکند
بسوی خدا چیزی ازان تا آنکه درود بفرستد بر پیغمبر و روایت کرده شده است از علی مثل آن و این حدیث در دعا
نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم از اقوی
آداب و ارکان دعاست و آنرا پیش گفته آمده چون خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند
بحمد خدای و ثنای او بانچه اهل آنست پس از ان درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از ان سوال کند
زیرا که بدرستی این احق و اجدر است به پیروزی و برآمدن حاجت و فائده درود فرستد در اول دعا و اوسط دعا
و آخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان ست و اجنحه و اسباب و اوقات

پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق شد اجنحه میپرد بسوی آسمان و اگر موافق شد مواقیت پیروزی
می یابد و اگر موافق شد اسباب زود میسر میشود و ارکان دعا حضور قلب ست و رقت و فروتنی کردن و چشم
خوابانیدن و تعلق قلب بجناب حق و قطع از ماسوای وی و اجنحهٔ دعا صدق و مواقیت دعا سحر ست و اسباب وی صلوة
بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث آمده دعا که در اول و آخر وی درود باشد رد کرده نشود و در حدیث دیگر
آمده هر دعا محجوب ست زیر آسمان چون درود فرستاده شود بر من صعود میکند بر آسمان و از مواطن صلوة بعد از دعای قنوت ست
و سند آن حدیث در تعلیم آنحضرت صلعم مر حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم اهدنی فیمن هدیت
بود و در آخر وی آمده و صلی الله علی النبی محمد و این نزد شافعی ست و در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواطن صلوة
علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم خطبهٔ جمعه و غیر آن از خطب زیرا که خطبه عبادت ست و ذکر خدا عز و جل شرط ست
در آن پس واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبهٔ جمعه مگر بآن و این
مذهب شافعی و احمد ست و از مواطن آن عقیب اجابت مؤذن چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمرو بن
العاص آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت که چون بشنوید مؤذن را بگوئید مانند آنچه میگوید و بعد
از آن درود بفرستید بر من زیرا که هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بر وی ده بار پس سوال کنید برای
من وسیله را الحدیث و بیاید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد مرد بجهت نیز یاد کرده و در بعضی کتب
عقیب اذان و اقامت و اجابت نیز آمده است و در اثنای تکبیرات عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی
و نزد دخول مسجد و خروج از آن روایت کرده است فاطمه زهرا که بود رسول خدا صلعم چون می در آمد در مسجد درود
میفرستاد بر محمد پس میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد
پس میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک و مثل این نیز آمده است از ابا بکر بن عمرو بن حزم و ابو اسحق
بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید بیاید که درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام فرستد بر وی و آل وی گفته است
عمرو بن دینار در قول وی سبحانه فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگوید السلام علی النبی
و رحمة الله و برکاته و گفته است ابن عباس مراد از بیوت اینجا مساجد ست گفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد
بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده چون
می در آیم من در مسجد میگویم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده
از کعب در در آمدن مسجد و بر آمدن از آن و ذکر کرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت آنست
که بخوانی فاتحه را بعد از تکبیر اولی و بعد اولی درود فرستی بعد از ثانیه دعا کنی میت را بعد از ثالثه و بگوئی بعد رابعه
اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده و در این حدیثی ست که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بطریق شافعی

خواهد بود و نزد ما در نماز جنازه قراءة فاتحه نیست و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعای است نه بطریق قراءت
و با وجود در مذهب ما درود فرستند در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج و عمره میخوانند و بر صفا و مروه چنانکه در حدیث
عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آرید بمکه را طواف کنید به بیت هفت شوط و بگذارید نزد مقام ابراهیم دو رکعت
بعد از آن برآئید بر صفا و بایستید بروی چنانکه به بیت بینید و تکبیر گوئید میان حمد و ثنای بر حق تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و دعای خیر برای نفس خود و بر مروه نیز همچنین چنانکه در رساله مناسک ذکر کرده شده است و نزد اجتماع
و تفرق برای اهل مجلس نیست چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابی هریره که رسول خدا فرمود ننشینند قومی در مجلسی که
ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز
قیامت اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که بنشینند پس
برخیزند و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگر چه در آیند در بهشت از جهت آنچه ببینند از ثواب
و نزد صباح و مساء روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی الدرداء مرفوعا من صلی علی حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا
ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو روایت کرده است ابن ماجه از حدیث سهل بن سعد لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله
علیه و آله وسلم ظاهر عبارت آنست که درود در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم و تکلم بشهادتین
و غسل اعضاء وضو نیز آمده است و عمل کاتب حروف همچنین واقع شده است که تکلم بشهادتین میکند و درود میفرستد
و بعضی بعد از دعائیکه در غسل اعضاء وضو واقع شده و نزد طنین اذن یعنی آواز کردن گوش در حدیث ابی رافع واقع شده
که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که ذکر کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خدا تعالی
بنیکی کسی را که یاد کرد مرا بنیکی و این بنا بر آنست که میگویند آواز کردن گوش دلیل است بر آنکه کسی او را بنیکی یاد
کرده است و نیز و فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را درود بفرستد آنچه یاد آید این در فراموشی
سخن بسیار تجربه کرده شده است و در حدیث ابن موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا
فصلوا علی تذکروه ان شاء الله تعالی و نزد عطاس چنانکه بعضی بآن رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بر آن و گفته
که این موطنی است که منفرد است در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و در واقع در مشکوة از ترمذی از حدیث نافع
آورده که مردی عطسه زد در پهلوی ابن عمر و گفت الحمد لله و السلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر من میگویم
الحمد لله و السلام علی رسول الله ولیکن تعلیم کرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم کرده است مگر آنکه گوئیم الحمد لله
علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرا سخن است و لیکن چنانکه فرموده اند باید کرد
شارع بر چیزیکه در مواطن خاص تعیین کرده ها آنجا باید گفت و کرد چنانچه در قراءت قرآن در رکوع نهی کرده اند
کذا فی المواهب و در شفا گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروه داشته است

از ظرفت و نزد تهییج حاجه و مشهور در وی استعاذه است از شیطان و در وی نیز گفته اند تا اگر شر و بلیه غیر ... ده
واقع شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات برادر مسلمان با اسما قبو و در اجتماع که برای ...
و از شعائر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعای حفظ قرآن و نزد افتتاح کلام خصوصی عند و در ابتدای درس علم
خصوصا علم حدیث و نشر علم و وعظ و قرات حدیث اولاً و آخراً و نزد استحسان چیزی ... اهتمام تعجب
کرده داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد مشاهده امری محترم قائلند و باید دانست که ...
سلام را با صلوة ضم کند و امام نووی کرده داشته افراد صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در فتح الباری
گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند و سلام نفرستد اصلا اما اگر صلوة فرستد وقتی و سلام گوید وقتی دیگر
اخلال با متثال مر ندارد کذا فی المواهب و نقل کرده شده است از ابو محمد جوینی که سلام انبیا را معنی صلوة است
پس استعمال کرده نشود در غایب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و گفته نشود و علیه السلام و اما در خطاب کرده شود
بوی گفته شود بوی سلام علیک و السلام علیک و بهر تقدیر که استمرار عرف اهل روزگار شده است راضی بنا شد که بسیار
مستقیم و مستحسن است تعمیم صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات خصوصا ... در روز جمعه و شب جمعه
که افضل ایام اسبوع است و در روی امر با کثار آن واقع شده است و بوصول آن بجناب حضرت و قبول
از ان حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة و لیلة الجمعة
بسیار فرستید درود بر من در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء و الیوم الازهر
لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستید درود بر من در شب روشن که شب جمعه است و در روز جمعه و احادیث درین باب
بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة است بر وی همیشه عرض میگردد
و حق سبحانه تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در آن جناب میرسانند لیکن درین شب و روز
البته بمقام وصول و محل قبول میرسد و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه
الصعقة فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت در تخصیص اکثار صلوة بروز جمعه فضل
این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا
و آخرت است چنانکه سوق احادیث ناظر بر آنست و صاحب مواهب از ابن القیم وجه مناسبتی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة بر وی در وی مزیتی و مناسبتی دارد که در غیر
وی نیست با حکمتی دیگر که هر چیزی و نعمتی که رسیده است امت را در دنیا و آخرت همه بدست مبارک وی
صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایشان را در روز جمعه حاصل میشود ... در دخول بهشت
و دیدار حق تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المزید است که در روزی

نعمت حق زیاده میشود بر اهل جنت و بدیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه در باب آتیه بیاید
ان شاء الله تعالی و روز عید ست مر امت را در دنیا و روز مزید ست در آخرت و روزیست که جمع شده است
در وی خلق عالم و اسعاف میکند خدای تعالی در وی مطالب و حوائج ایشانرا و رد نمیکند سائل را و قبول میکند دعا
وانچه حاصل نشده ایشانرا و نشناختند آنرا مگر بسبب وساطت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بدست وی
پس از شکر و حق نعمت شناسی و ادای قلیلی از حق وی صلی الله علیه وآله وسلم آنست که اکثار صلوة کنند بروی
درین روز و شب والله اعلم وصل در بیان فضائل و فوائد و ثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم و اما
فضائل و فوائد و نتائج و ثمرات صلوة خارج از حد حصر و بیانست و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن ست
و اصل آن امتثال امر الهی تعالی شانه و موافقت وی و ملائکه وی عز شانه که فرموده ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا و وجه
بالاتر و عظیمتر از آنکه حضرت عزت جل جلاله و عم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و درینجا اشکال میآید که
چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد و بر مصلی ده جوابش آنست که واحد که در حدیث واقع شده است فعل
بنده است که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای عمل خود یکی بده بیابد و ازینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یکی باشد صلوة میفرستد هر مقدار که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة والسلام دعا
کرد و گفت خداوندا من عاجزم در ادای این امر تو خود درود بفرست بر حبیب خود چنانکه لائق ست بجلال تو و
جمال وی پس حق تعالی میفرستد هر چه لائق ست بکمال رحمت و رافت خود چنانکه مناسب منزلت و محبت
حبیب وی و نزدیکی وی ست ظاهر و نیز ممکن ست که یک درود فرستد و کاملتر باشد بصد هزار درجه از ده درود که
بر مصلی میفرستد که قلت و ترکیب منافی جودت و کیفیت نیست چنانکه یک جوهر است بصد هزار فلس و از ابو طلحه
آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی و حالانکه دیده میشود اثر سرور در چهره مبارک وی
گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق سرور در روی پر نور شما ظاهرست سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت
آیا راضی نمیگرداند ترا یا محمد که پروردگار تو میگوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بر وی ده صلوة
و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدای تعالی بر وی گویا مقصود
ازینجا بیان مطلق واقع شده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که صلوة فرستد
بر من صلوة فرستد خدای تعالی بر وی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیش و در روایتی
صلوة میفرستد بر وی خدا و فرشتگان او چندانکه صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین غفر الله
له چه یقین که مقصود ازینها همه نخواهد بود زیرا که مراتب مضاعفت بسیار ست نهایت ندارد بلکه از انها هم بیشتر آمده است

شعر وشق عن قلبي ترى وسطه ذكرك في سطر والتوحيد في سطر واز فوائد آن صلوات الله عشرة ثواب و عشرين غزوات
واستجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت وی صلی الله علیه و آله وسلم و حصول قرب بوی و مزاحمت
کتف شریف او بر باب جنت و سبق و اتصال با آنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم متولی جمیع امور وی آنروز چنانکه گفته شد و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوائج و مغفرت
ذنوب و کفارت جمیع سیئات است و قبول از فوائد و فرائض نیز و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله
علیه و آله وسلم و تفریج کربه و شفای سقم و از اسباب ثروت و غنی و اظهار برأت ستم و نصرت اعدا و حصول رضای الهی
و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملائکه وی عز و علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغبال
و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد اولاد و اولاد تا طبقه رابعه
و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از مهالک دنیا و مضائق روزگار و تذکیر
منسیات و دفع فقر و اعدام حاجت و سلامت از اقسام بخل و جفا و اثر دعا بحكم الله و تطیب مجلس و غشیان رحمت
و توفیر نور در مرور بر صراط و تثبیت قدم در آن حال بجا آنست و مرور و نجات از آن در طرفة العین بخلاف حال
تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مسامحه آنحضرت روز قیامت
و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملائکه و ترغیب ایشان و کتابت صلوة وی با قلام ذهب بر قرطاس
فضه و دعا ایشان مر او را بزیادت خیر و استغفار و از اعظم فوائد و اکرم عوائد حصول شرف رد سلام که سنت است بلکه
فرض مقرر است و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر
یکبار روی دهد موجب صد هزار کرامت و ثمر فراوان برکات است بیت بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب
که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو و بیشتر از سلام کردن بروی سلام از جانب بر عادت مرینه آنحضرت است که
واقع شده است کان یبادر بالسلام مشرف شده بعد از سلام کردن بر وی سلام نیز مشرف گردد و فایده از فوائد
صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باز داشتن ملکین است از نوشتن گناهان تا سه روز و منع انقلاب
مردم مر مصلی را و درآمدن مصلی زیر سایه عرش روز قیامت و گرانی ترازوی اعمال نیک و امن از عطش و تکثیر ازواج
در جنت و حصول رشد و هدایت در مصالح دنیا و آخرت و اشتمال صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر ذکر الهی عز اسمه و تضمن وی شکر نعمت وی عز و علا معرفت حق و نعمت وی و اقرار بدان ذکر کرده است
انچه سا فاکهی رحمة الله علیه در رسالهٔ آداب زیارت که در جذب القلوب بیاد نقل کرده شده و از آنجا در این کتاب
نقل افتاده و حکایات دیگر و فوائد زوائد نیز مذکور است که وقت بدان اتساع نیاورد یکی از آن حکایات که شیخ
ابن الهی [illegible] در [illegible] آورده و هم کتاب [illegible] آورده از شیخ مجد الدین فیروز آبادی اسانیدی که او راست روایت میکند

در اینجا ثابت میگردد با سید آنکه طالبی آنرا در خود ساز دمی آرد که روزی شبلی قدس سره بر ابوبکر مجاهد که از علمای
وائمه عصر خود بود آمد ابوبکر بجهت اکرام وی بر پای ایستاد و با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران
گفتند که یا سیدی این را شبلی میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند او گفت من نکردم مگر
از پیغمبر دیدم صلی الله علیه وآله وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلعم بدیدن او بایستاد و او را در کنار
گرفت میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این را شبلی میکنی فرمود که وی بعد از نماز این آیه میخواند
لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الآیه و عقب آن صلوة بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع
در صلوة متعارف مجالس مولد اهل حرمین ست زادها الله تشریفا و تعظیما و بعد از آن این آیه را نیز میخوانند ان الله
و ملائکته یصلون الآیه بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله وسلم
و صل شک نیست که براندازه فضائل و فوائد صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مدح و ثواب
فاعل آنکه وارد شده قبایح و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت
و ثواب آن عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بران شدیدتر و قوی تر و در حدیث علی ابن
ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم ان البخیل و در روایتی البخیل
من ذکرت عنده فلم یصل علی میفرماید که بخیل و معروف آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی کند لیکن بخیل
سخت تر و کامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من و باین مقدار صرف وقت و استعمال
زبان در محبت من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر و وافر تر از صرف مال و افضل از عتق رقاب ست
آسانتر از انست و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر
آمده که گذشت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستاد بر من
پس تحقیق گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابی هریره آمده که گفت ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
کسیکه فراموش کرد صلوة بر من فراموش کرد طریق جنت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
وقتیکه ذکر کرده شوم من نزد مردی و درود نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت
فرمود نشینند قومی مجلسی را پس متفرق شوند در و نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانست که گویا
متفرق شدند از مجلسی که گنده تر است از مردار و از ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نشینند قومی مجلسی را که درود
نفرستند در وی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگرچه در آیند در بهشت
یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت در آیند و ثواب آن دریابند ولیکن بجهت فوات ثواب صلوة بر آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که عظیم است حسرت خورند که چرا از دست دادند و حدیث دیگر ذکر الله والصلوة علی النبی

هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و درود نفرستاد بر من خوار باد مردی
که در آمد بروی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده شود یعنی در رمضان باید که کاری کند که سبب مغفرت وی گردد
که وجود این ایام غنیمت است و موسم مغفرت است و خوار باد مردی که دریافتند پدر و مادر یا یکی از این دو پیری را
و در نیاوردند او را به بهشت یعنی باید پدر و مادر را خدمت کند و راضی دارد ایشان را خصوصاً در کبر سن تا مستوجب
دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت برآمد بر بالای منبر و گفت آمین باز برآمد گفت آمین
معاذ بن جبل گفت یا رسول الله آمین گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد
هر که نام برده شوی تو نزد وی و درود نفرستد بر تو و بمیرد در آید در آتش و دور سازد او را خدای تعالی از درگاه قرب
و رحمت خود پس بگو آمین پس گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را
و قبول کرده نشد از وی و در حق کسیکه نیکی نکرد با مادر و پدر خود و آمده است که هر که در مجلسی بنشیند و درود نگوید آمرزیده نشود
هر چه واقع شود از وی در آن مجلس تنبیه گمان نبرند که مراد بذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مجلس همین
نام شریف وی بردن است بلکه عام تر و شامل تر از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال شریفه وی صلی الله علیه وآله وسلم اگر چه
هیچ نام شریف وی مذکور نگردد اگر چه علما در تحقیق مسئله ذکر اسم شریف را اقتصار نموده اند ظاهراً و بالله التوفیق فصل
اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم از سائر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم
میشود از کلام قوم سه قول است جمعی برانند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت و در شفا میگوید که روایت کرده شده است
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در مواهب میگوید که
ثابت شده است این روایت از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طریق عثمان از عکرمه
از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر هیچ یکی مگر بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم و سند این صحیح است
و حکایت کرده شده است از امام مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا غیر محمد
صلی الله علیه وآله وسلم و از عمر بن عبد العزیز نیز همچنین آمده ولیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک این نیست
بلکه وی رحمة الله علیه در مبسوط گفته است که مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمی رسد ما را که تجاوز کنیم
از آنچه امر کرده شده ایم بدان و این قول ثانی ست درین باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
زیرا که در حدیث آمده که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی این صلوة مخصوص است با انبیا و بر غیر ایشان
جائز نیست و از سفیان ثوری نیز همچنین منقول است و از ابن عباس در روایتی دیگر آمده گفت لا ینبغی الصلوة
علی احد الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعا است از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر
بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده بمطلق تحقیق

فصل در اختلاف صلوة بر غیر آنحضرت

گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم وملائکته ودر شان صابران فرموده اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة ودر حق متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم وآنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان و وقتی که می آوردند صدقات را نزد وی چنانکه در حدیث
آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی وصل علی فلان وعلی فلان ودر حدیث دیگر آمده است اللهم صل
علی محمد بن ابی العاص و آنحضرت میفرمود که وی را خوب باشی آل و صدقه را ودر حدیثی که آنحضرت علیه السلام صلوة
کرده است بر آل و ازواج و ذریه نیز واقع شده ودر حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة میفرستاد
بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم وبر ابی بکر وعمر ذکر کرده است این را مالک در موطا وابن وهب از انس
روایت کرده که گفت ما دعا می کردیم یاران خود را که غائب بودند اللهم اجعل منک صلوة قوم ابرار
یقومون باللیل ویصومون بالنهار وقاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما گفته ودر وی اجیب میگوید جمهور
علما بران رفته اند واختیار کرده اند آنرا کثیری از فقهای متکلمین آنست که جائز نیست افراد غیر انبیا بالصلوة بلکه
این چیزیست که مخصوص شده است بدان انبیا وگشته است شعار ایشان در توقیر وتعظیم پس گفته نشود ابوبکر صلی الله
علیه وسلم وعلی صلی الله علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه به تنزیه
وتقدیس پس گفته نشود قال محمد عز وجل اگرچه عزیز وجلیل هست وهمچنین واجب است تخصیص نبی وسائر انبیا به
صلوة وسلام وشریک گردانیده نشود با ایشان وآنچه در کتاب وسنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست
نه بر وجهی که شعار است مثلا در آل ابی اوفی وغیر وی که شعار ساخته بود مر ایشان را وهر جا که ذکر ایشان آید
صلوة فرستاده شود وذکر کرده شود اسوای انبیا وائمه وغیرهم بغفران ورضا چنانکه در قول وی سبحانه ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان وفرمود رضی الله عنهم ورضوا عنه وگفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول
بلکه پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ائمه خود وشریک ومساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم وواجب است اجتناب از طریقه ایشان وذکر آل وازواج وذریت بر وجه تبعیت واضافت
نه بر استبداد وانفراد است والکلام فیه وتحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
پس واجب است که باشد دعاء مر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم مخالف مر دعاء ناس را وهمچنین کلام در سلام گفت
ابو محمد جوینی که وی والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غائب وافراد
کرده نشود در غیر انبیا واما حاضر خطاب کرده شود بآن وگفته شود سلام علیکم وعلیکم السلام وگفته است که این کلام
صحیح علیه است وگفته اند که این باطلاق [illegible] انبیا را [illegible]
بعضی گویند که بیشتر اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة وسلام که آن حرام است یا مکروه کراهت تنزیهی

یا از باب خلاف اولی سه قول ست که حکایت کرده است نووی در کتاب اذکار و گفته صحیح آنست که مکروه است
کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت ست والله اعلم. تنبیه معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه مؤمنان
مامور بودند بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بحکم آنحضرت که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم
کما بعثنی بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالفت افتاده بر اهل بیت نبوت صلوة و سلام میفرستند
اصالة و الا بر وجه تبعیت جائز ست بخلاف و در کتب قدیم سلام بنسبت باهل بیت کمتر کسی که شاملش از ازواج مطهره
نیز باشد علیه السلام دیده نشود والله اعلم و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده و آن در باره عمر
رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند جمله مشایخ را و صاحب هدایه برای خود میگوید قال رضی الله عنه و در طایفه صوفیه
مینویسند قدس سره العزیز یا قدس سره تنها و فی که درین باب در عبارات است و بعضی قدس الله روحه و بعضی کلمه
صلی الله علیه و آله وسلم مینویسند و این بقاعده مشهوره که تجویز کرده اند اراده جاریست موافق نیست و بعضی در صلوة
بر انبیاء علی نبینا علیه و علیهم زیاده میکنند تا صلوة بر ایشان بر تبعیت و طفیل واقع شود و در اکثر متعارف در دیار
عرب و هرکه در حکم ایشان ست در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت
با آنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوة والسلام و لفظ صلی الله علیه و آله وسلم و رعایت ایجاز
و سلامت واقع شده است. باب دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شک نیست که
مقصود از آفرینش عالم عبادتست بقوله تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و راه راست بقرب و وصول
بحق عبادتست چنانکه پیغمبر یاد ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی و لقد نعلم انک یضیق
صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین و مراد بیقین موت ست
از جهت بودن وی امر متیقن بسبب زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن و غم بعبادت آنست که چون مشتغل شود
انسان بعبادات منکشف میگردد بروی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بکلیت
حقیر در نظر وی و چون حقیر شود سبک و آسان شد بر دل فقدان و وجدان آن پس متوحش نشود بفقدان آن و فرح
نگردد بوجدان آن پس زائل گردد حزن و غم و نیز چون نازل شد به بنده مکاره گریخت انسان بسوی طاعت مولا
گویا میگوید واجب ست بر من عبادت تو خواه بدهی تو مرا خیرات یا بیفگنی در مکروهات پس فراموش میگردد
مکروه و فراخ میگردد بآن امید و قال الله تعالی فاعبده و اصطبر لعبادته و درین رد است بر فرقه که گویند که چون
حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و خلاص شد از کد عمل و ساقط شد
از وی تکلیف و چون بنده مسافرست بسوی درگاه حق و منقطع نیست سیر وی مادام که در قید حیاتست
محتاجست به توشه راه که عبارتست از عبادت و مستغنی نیست از آن و هرچند وی اقرب و عبادت وی

اعظم واو فرحمه در مجالس جنید حرفی میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمود نزد ما این سخن از زنا و شرب خمر
بدتر است و اختلاف کرده اند علما در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشریعتی
از شرایع که پیش از وی بود جمهور بر آنند که تبع نبود بچیزی از آن بلکه عبادت میکرد بهر چه انداخته شد در دل وی از
عبادات و حکم میکرد بفضل الهی بدان و بعضی توقف کردند درین مسئله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بذکر بود یا بفکر مختار آن که
بذکر بود و اگر بهر دو باشد نیز محتمل است که بنورانیت ذکر فکر صاف میشد و در می یافت علوم و حقائق زاد الله اعلم
چنانکه مولانا در مثنوی گفته است شعر این همه گفتیم و باقی فکر کن ٭ فکر گر جامد بود رو ذکر کن ٭ و پایهٔ ذکر اعلاست
که بی واسطهٔ اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد میگردد و در فکر تعلق بنفس ست و بعلوم باقی که در ذهن
موجود است و ترتیب آن بر وجه مخصوص حصول حاصل میگردد و بعضی علما قائلند که عمل بشرایع انبیا خصوصا ابراهیم
علیه السلام میکرد و حجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن باقتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله
تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و قال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش
از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهدیهم ایمان بالله و توحید و اصول دین ست
که متفق علیه است میان همه نه فروع و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اجتماع در آن و از جهت اختلاف
در آن و نیز منسوخ گشته و بعد از نسخ هدی نماند پس درینجا دلیل نباشد بر آنکه آنحضرت متعبد است بشرایع انبیا سابق علی
نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت
یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب است و بعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم و درینجا نکته ایست
که متعلم میگوید که چون آنحضرت مقتدی بود بتبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر تمامهٔ ایشان چگونه بود و دفع
این وهم میکند بآنکه چون مقتدی بتبع همه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کامل تر از همه بود فافهم و بالله التوفیق
صاحب سفر السعادة عبادات را بر هفت نوع ترتیب داده ما نیز باین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت
دوم صلاة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در وی چند فصل است
فصل اول در وضو و مسواک و مقدار آب وضو و غسل وضو از وضائت بمعنی حسن و نظافت است و وضو بالضم مصدر است و بفتح
آب وضو یعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آید گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس
و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو بعضی گفته اند وجوب او بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیه و این آیه در سورهٔ مائده است که مدنیست و لیکن در احادیث آمده که جبرئیل
علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در ابتداء وحی نماز و وضو آموخت و نیز در حدیث آمده است
که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد گریان و گفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار

پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را
بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز و بر آنکه آنحضرت نماز نگذارد هرگز
مگر بوضو و گفت ابن عبد البر که این چیزیست که جاهل نیست بدان هیچ عالم شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که
این رد برکسی میشود که منکر است وجود وضو را پیش از هجرت نه برکسیکه منکر است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی
و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو بآیت مذکوره باشد و این منافات ندارد بآنکه وضو پیش از آن باشد
ولیکن واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بوده و آیت
ولیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جائز باشد و این خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که
نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة و اتمام محدثون تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا
وضو فرض بود نزد قیام مطلقاً و در آخر منسوخ گشت و مقید بوجود حدث گشت ولیکن در نسخ احکام سوره مائده
سخن است و قد بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای هر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند
فریضه گذارده است مسلم از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وضو میکرد برای
هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی
کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمداً کردم یا عمر یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و در
بخاری و ابوداؤد و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث
نمی شد و اشاید گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابی داؤد
از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مأمور بود بوضو کردن برای هر نماز
طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمده بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث
و اما مسواک مشتق است از سواک بمعنی مالیدن و مالیدن دهن و سواک بالکسر چوب دندان مال مسواک
شامل وا و احادیث در فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خوف مشقت بر امت من البته
میکردم و واجب میگردانیدم بر ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب
رضاء حق است تعالی و تقدس فرمود نیامد مرا جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق ترسیدم که بسایم و بسیتم
پیش دهن خود را و در روایتی لثه را و لثه بکسر لام و ثاء مثلثه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله
حنظله که گذشت ناظر در وجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن در صحت این حدیث
سخن است و خصائص ثابت نمیشود مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عایشه آورده اند که آنحضرت

فرموده سه چیز اند که بر من فرض اند و برای ایشان سنت اند وتر و مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که
آنحضرت فرمود امر کرده شده ام من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این صریح ست در عدم
وجوب اگر آنکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد اما بر امت اجماع است که واجب نیست بلکه سنتی است
موکده نزد وضو باتفاق و اراده صلوة نزد شافعی و نیز در برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بر میخاست از خواب شب میمالید و پاکیزه میکرد دهن را بمسواک ظاهر آنست
که مراد قیام لیل برای نماز ست پس مراد مسواک برای وضو نماز است و وضو نیز و برخاستن از خواب نه برای نماز
شب سنتی علیحده است و برای قرأت قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نیز نزد تغیر فم خواه تغیر
رائحه یا تغیر لون اسنان و نیز در آمدن در منزل را مسواک میکرد در حدیث عائشه آمده که چون می در آمد آنحضرت در خانه
نخست کاری که می کرد مسواک میکرد و ظاهر آنست که وضو و نماز نیز میکرد و کذا قیل و آنحضرت مبالغه میکرد
در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت میکرد مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اُع اُع
بضم همزه و فتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند و در بعض روایات عُه عُه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایة
ابوداؤد آه آه و در بعضی روایات اخ اخ بجیم و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز
همچنین میکرد و امر نیز فرمود بدان و بانگشت کفایت است خواه بانگشت خود باشد یا بانگشت غیر و اگر
بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعیه برای هر دو مسئله تشنیر این جامه می کنند و ابونعیم و بیهقی آورده که
استیاک میکرد آنحضرت بعرض یعنی عرض دندان و در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک
بیمین کند یا بشمال بعضی گفته اند بیمین از جهت حدیث کان یحب التیمن فی ترجله وتنعله وطهوره و سواکه بنا نهاده اند بر آنکه
آیا استیاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب ازالهٔ قاذورات اگر گوییم که از باب اول است مستحب است
که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم
برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هر چه بود از اذی رواه ابوداؤد و باسناد صحیح بعضی از شراح حدیث
گفته اند مراد بتیمن در مسواک آنست که ابتدا بجانب راست کند چنانکه در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر
استیاک بدست راست درست نباشد پس در استیاک بدست راست نقلی باید فتدبر و گفته اند که ظاهر آنست
که آن از باب ازالهٔ اذی ست چنانکه امتخاط و مانند آن چیز دیگری باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک
که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازالهٔ قذر است این تمام کلام مواهب است و پوشیده نماند که مشهور و
متعارف استیاک بدست راست است و دست چپ که متعین است برای ازالهٔ قذر بر تقدیری خواهد بود که
ازاله بدست بود بی وساطت آلتی چنانکه در استنجا و مانند آن و کراهت استیاک در مسجد بر تقدیریکه چیزیکه

خارج میگردد از دهن در روی بیند از دل هم اگر استیاک بدست بود این کلام جاریست و ملال خلال گر بچوب و مانند آن بود
استحباب ابتدا بجانب یمین بحال خود است بر هر تقدیر و بالجمله ازین کلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر استیاک
بدست چپ است والله اعلم اما مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته اند که غسل بیک
صاع کردی که پنج مد است و وضو بیک مد و در حدیث دیگر آمده که وضو به رطل کردی و تحقیق مقدار صاع
و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تفسیری نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در باب صدقه
فطر در بیان آن تقصیری نرفته است و گفته اند که مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست فائده چنانکه اکثر
یا اقل از آن وقوع یابد نیز جائز است و اصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برد مادام که اسباغ کند و بحد
اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغه فرمودی و امت را
تحذیر و منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار ریختن آب و بیفزود در امت من کسانیکه پیدا آیند که در وضو
تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و بیفزود و وضو را شیطانیست نام او ولهان که آدمی را
در وضو و اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس بپرهیزند و پرهیز از وسواس و دفع آن بآن بود که براه
تغافل روند و در دفع خاطر آن تکلیف نمایند و در پی آن خاطر نروند و هم برخصت عمل کنند و اگر شیطان
بسیار مزاحمت دهد و گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است و پذیرای درگاه حق نیز نیست او بگویند
که تو سزاوار دستان زیاده برین نمی آید و مولی من کریم است تعالی و تقدس همین قدر بپذیرد و بفضل و رحمت
او واسع است و همچنین در نماز و دیگر مواقع وسواس و اصل وسواس و نقصان و اختلال و اختلال آن
نیز و شیطان درین میان راه یابد باستعاذه و لاحول و دفع آن بغایت موثر است کما جاء فی الآثار و در حدیث
احمد و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه گذشت و وی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالماء و در روایتی ما هذا السرف یا سعد گفت سعد
ایکون فی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نعم وان کنت علی نهر جار آری در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوی روان
و این مبالغه است در منع و تحذیر از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا در سعد چیزی از این
باب احساس فرموده باشد در دفع آن این مبالغه نمود و در مسائل فقه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی بود
در ریختن آب اسرافی نیست چه هر قدر که آب بریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و در حقیقت
فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست و نزد اکثر علما پاک
هم نیست پس او را در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری

که غساله هم در روی افگند تضییع نبوده و نیز آب مستعمل در روی نمیماند ولیکن مبالغه فرمود که در آنجا نیز تجاوز از حد مناسب
نبود و گفته اند اگر در بسیار ریختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین
معنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یعنی اگر در اکثار آب در نهر جاری اسراف
و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم **وصل** گاه بودی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم اعضای وضو را از یکبار زیاده نشستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافیست و اقتصار بر مقدار
فرض که وضو بی آن درست نبود چنانکه فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت ابوداود از حدیث
ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وضو کرد مرة مرة و گاه عضوی را
دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعف اجر داشته
چنانکه در حدیث رزین از عبدالله بن زید که راوی حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم آمده است
که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار شستی
و این مرتبه نهایت تطهیر و مبالغه در آن و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نیز و اکثر عمل او همین است
و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار و بیشمار آمده که بیشک چون عزیمت و فضیلت درین ست
عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که
گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی
و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از
عبدالله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم پس طلبید اناء را و ریخت آب از وی بر دو دست خود و بشست هر دو دست را سه بار پس
در آورد دست خود را در آناء و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک دست و کرد آنرا سه بار پس
در آورد دست خود را در آناء و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را دو دو بار
و مسح کرد بسر خود با قبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت ابوداود و نسائی و ترمذی
نیز همچنین آمده که گاه شستن پای عدد مذکور نشد و در روایتی از نسائی آمده که بشست هر دو پای خود را دو بار و
در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهر آنست که یکبار خواهد بود یا مقصود راوی در آن مقام
بیان اصل شستن بوده و از بیان عدد ساکت مانده و در هیچ حدیثی در صفت وضوء آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه منع کرده از زیاده بر سه بار شستن و فرمود کسیکه زیاده کند شست بر سه بار
یا نقصان کرد بدی کرد و ظلم کرد ولیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص هست از ثلاث و جواب میگویند که

این امر نسبی ست و اشارت متعلق بنقص و ظلم بزیادت و در روایت نسائی ذکر نقص نیست و همین قدر ست که
هر که زیاده کرد برین بد کرد و تعدی کرد و ظلم نمود و این صحیح تر ست و ابن خزیمه در صحیح خود روایت کرده و در ذکر
نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص ست از ثلاثه و نه اینچنین ست و بعضی گفته اند که
در کلام تقدیر ست و مراد من واحدة است و در بعضی روایات صریح آمده است من نقص من واحدة او زاد علی
ثلاث فقد اخطأ و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست نمیدارم که زیاده کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کرد مکروه
نمیدانم آنرا و گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدانم آنرا و اصح آنست نزد شافعی که مکروه است کراهیت تنزیه و حکایت
کرده است دارمی از قومی از شافعیه که بزیادت بر ثلاث باطل میگردانند وضو را چنانکه زیادت رکعت در نماز و این
قیاس فاسد ست و منقول ست از امام احمد که فرمود جائز نیست زیاده بر تثلیث و ابن المبارک گفت ایمن نیستم از آنکه
آثم گردد و شمنی از فتاوی ظهیریه می آرد که هر که بر یکبار شستن اکتفا کرد آثم میگردد نزد بعضی از جهت ترک سنت
مشهوره و نزد بعضی آثم نگردد از جهت اتیان مامور به و صحت حدیث وارد شده در آن و امام محمد در موطای خود میفرماید
که شستن سه بار فضیلت ست و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت ست و میگوید که قول امام ابوحنیفه
این ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مضمضه و استنشاق گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه
در غسل اعضای دیگر و از یک غرفه هم در مضمضه بکار داشتی و هم در استنشاق در سه و در [illegible] فرموده [illegible]
میان مضمضه و استنشاق مذهب شافعی ست و آن بر صورتهای متعدده وارد ست و صحیح آنست که بیک غرفه مضمضه کند
و استنشاق باز بغرفه دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت میگوید که در هیچ حدیث
صحیح فصل در استنشاق که بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار آب جدید گرفته باشد وارد نیست انتهی
و ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم و در اکثر احادیث اینچنین واقع شده است که نخست شست هر دو کف دست را
شست پس مضمضه و استنشاق کرد پس شست روی شست پس هر دو دست تا مرفقین این عبارت بسیار در احادیث
و ظاهر وی دلالت بر وصل مضمضه و استنشاق کند اگر چه قطعی نیست و بعضی هر دو دست شست پس مضمضه کرد پس
استنشاق کرد پس روی شست و این ظاهر در فصل ست چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور این در فصل بیشتر
از ظهور آنست در وصل و در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق کرد سه بار بسه غرفه و این نیز
محتمل هر دو وجه است فصلا و وصلا و لیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب
مشهور از امام شافعی اینست بر وجهی که مذکور شد و مشهور از مذهب ابوحنیفه فصل ست میان مضمضه و استنشاق
بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی علیحده است پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سائر اعضا
و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصل ست بموافقت وی مر قیاس را چنانکه قاعده مقرر ست در اصول فقه

تعلیل در مقابلهٔ نص چنانکه خصم توهم کند و دلیل ما حدیث ابی داؤد و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف
از اعلام ائمه و ثقات تابعین ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار پس استنشاق
کرد و هر بار گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد زیرا که جد طلحه مجهول ست
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نپیوسته است انتهی و در جامع الاصول
میگویند که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان ست و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب
است و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که از کبار
ائمهٔ محدثین و در درجهٔ مشایخ امام احمد بن حنبل ست گفته جد طلحه عمرو بن کعب مر او را صحبت ست و در سنن
خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را
دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند
بصحبت وی مدعا ثابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی دران قادح نبود و ابن سعد در طبقات حدیثی
در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یمسح هکذا پس ثابت شد که او را صحبت
است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه نیز جائز
است که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق با بهای جدید نیز روا
بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نکرده و اگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما
پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت هرگز بی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق سنت ست
در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض ست نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استنشاق بدست راست
کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و اما مسح راس اختلاف ست در قدر واجب آن امام شافعی
و جماعه برانند که واجب ادنی چیزیست که اطلاق کرده شود بروی مسح اگرچه یکموی و بعضی یک موی باشد و امام مالک
و جماعه برانند که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه ربع راس و مسح تمام سنت ست و دلائل این ائمه
مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعادت باستقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما
گفته اند که الفتوی در مسئلهٔ مسح بدست مالکی ست کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف
رحمة الله علیه والله اعلم و مسح تمام سر سنت ست و کیفیت مسح آنست که ابتدا کنند بمقدم راس و ببرد هر دو دست را
بجانب قفا پس برگرداند هر دو دست را تا بازآید بجائیکه ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر در مذهب امام اعظم
یکبار ست و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار بآب جدید بدعت ست و امام شافعی
گوید مسح تمام سر سه بار با بهای جدید سنت ست و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث

مسح یکبار واحد در ہدایہ گفتہ کہ آن مشروع سنت و مرویست از امام ابی حنیفہ و در بعضی شروح ہدایہ گفتہ کہ در روایت
حسن مروی است از ابی حنیفہ کہ اگر مسح سہ بار بیک آب کند مسنون باشد و مروی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
آنست کہ تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث مسح مطلق آمدہ بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحدہ نیز آمدہ و آنچہ بصحت
رسیدہ از احادیث آنست و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شدہ و این بآن معنی ست کہ ہر دو دست را
از مقدم راس بمؤخر برد و باز از مؤخر بمقدم آرد و نیز این احادیث در سوم خصوصیہ میدارند اما تثلیث مسح
در ہیچ حدیثی صحیح نیامدہ مگر آنکہ واقع شدہ کہ وضو کرد یک بار و دو دو بار و سہ سہ بار و وضو شامل غسل و مسح است
و قول شافعی در تثلیث مسح باین دلیل ست و قیاس مسح بر غسل و جواب آنست کہ توضأ ثلثا ثلثا کہ در
حدیث آمدہ محتمل ست و بروایات صحیحہ کہ در عدم تکرار مسح آمدہ بیان کردہ تثلیث مخصوص ست باعضاء مغسولہ
و بنا مسح بر تخفیف ست پس قیاس وی بر غسل کہ مبنی بر مبالغہ و بر اکمال و اسباغ ست قیاس مع الفارق باشد
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفتہ کہ در ہیچ طرق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامدہ و اکثر علما برین اند مگر شافعی
کہ تثلیث مسح را مستحب میدارد و ابوداؤد گفتہ کہ احادیث عثمان رضی اللہ عنہ کہ صحاح اند ہمہ دلالت دارند
کہ مسح راس مرة واحدہ ست و ابوعبیدہ مبالغہ کردہ و گفتہ کہ ہیچ یکی از سلف را ندانم کہ باستحباب تثلیث مسح
رفتہ باشد مگر ابراہیم تیمی ولیکن درین قول نظر ست چہ ابن ابی شیبہ و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان
آنرا نقل کردہ و ابن خزیمہ وغیرہ در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح نمودہ انتہی و در جامع الاصول و در روایتی از
حدیث عثمان آوردہ کہ وی مسح راس ثلثا کرد و شیخ ابن الہمام از بیہقی نقل کردہ کہ گفت روایت کردہ شدہ از
بوجوہ غریبہ تکرار مسح از عثمان رضی اللہ عنہ ولیکن آن بجہت مخالفت احادیث صحیحہ حجت نیست نزد اہل علم
انتہی و ترمذی از وائل بن حجر آوردہ کہ ثم مسح علی راسہ ثلثا و مسح علی اذنیہ ثلثا و ہر چہ ازین باب آمدہ اگر بصحت
رسیدہ محمول ست بر تکرار بآب واحد نہ بآب جدید کما قال فی الہدایہ و آنحضرت مسح گوش کردی ظاہرا و باطنا یعنی ہم
بیرون گوش مسح کردی و ہم درون گوش و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش در آوردی و
مسح گوش بآب جدید نیست نزد ائمہ ثلثہ و نزد امام ابوحنیفہ بروایتی از امام احمد ببقیہ آب سر و در اکثر احادیث
مسح راس و اذنین واقع شدہ بی تعرض بآب جدید و ظاہر سیاق آنہا در بودن او ست بآب سر و اما آنچہ روایت
کردہ شدہ است کہ گرفت برای اذنین آب جدید محمول ست بر آنکہ تری ابد از استیعاب راس در دست نماندہ
او بجہت تطبیق میان احادیث و بالجملہ روایت مسح اذنین بآب سر اکثر و اشہر ست و از بسیاری از صحابہ عظام بطرق
کثیرہ آمدہ کذا قال الشیخ ابن الہمام و اما غسل رجلین در اکثر روایات مطلق آمدہ بی ذکر عدد اما بقیہ تثنیہ و تثلیث
را نیز ابن تین قائل نیستند بتثلیث غسل در ان کذا فی شرح ابن الہمام و در روایتی از نسائی آمدہ کہ شست ہر دو پا را

دو بار و در بعضی سه بار نیز آمده و در بعضی شستن پای راست سه بار بعد از آن شستن پای چپ را سه بار فظاهر آنست که در
هر وقتی بطریقی واقع شده والله اعلم و تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنهما حدیث آمده و محدثین را اختلاف است
در صحت و ثبوت آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد
نیز بر مذهب معروف و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و می در آورد آنرا تحت حنک و تخلیل میکرد
خود را و میفرمود بهذا امرنی ربی و کیفیت تخلیل آنست که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر
حدیث آنست که بار جدید بود و بعضی گفته اند که با وجه است و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام محمد
مختار است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم چون وضو میکرد میمالید عارضین خود را بعضی در آورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن
و اما تخلیل انگشتان دست و پا گاه گاه کردی کذا فی سفر السعادت و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است
و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بی خلاف و در اصابع یدین دو روایت است اشهر سنت است و
بر روایتی نه زیرا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص به اصابع رجل داشته و آنرا
نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست ولیکن تخلیل اطیب است مر نفس را و تخلیل اصابع رجل بخنصر کند و گفته اند زیرا که خنصر
باصاغر مناسب تر است و کیفیتش آنست که تخلیل بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل
یسری بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین را بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که هو
برین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین گفته اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف
وارد شده و در مذهب حنفی آنرا از سنن و مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیه گفته که تحریک خاتم
اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود هر که
مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت
کرده و بروایتی دیگر نیز آمده که شمنی آنرا ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب
است و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از وائل بن
حجر نیز آورده که مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی بروایت
ابو داؤد انه صلی الله علیه و آله وسلم مسح الرقبة مع الراس و گفته که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آنرا در سنن
و مستحبات ذکر نکرده و اما مسح حلقوم بدعت است باتفاق و ریختن آب در وضو بر دست آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است و احادیث صحیحه درین باب آمده و در آن دلیل است

هم جواز استعانت مر غیر خود در ریختن آب بر دست بی کراهیت و احضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن از ینجا جواز
اعانت بمباشرت لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن اناء بدست خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان
رعایت ادب است که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را دو پاکی نبود که بدان اعضای بعد از وضو پاک کرده
بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است **فائده** و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت بود
مر آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از وضو ضعیف ست و بعضی گفته اند که حدیث
مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده
و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه
و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه دارند و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب نورانیت
و ثقل میزان اعمال ست و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنفیه
مذکور ست که اگر بقصد تنزه و تکبر بود کراهت ندارد و در بعضی از شروح مشکوة از ازهار نقل کرده که مستحب ست ترک
تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو
وارد شده چیزی از ان بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند انچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی
و منقول از سلف این قول ست که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو
از مستحبات شمرده است و بعضی علما غسل اعضا وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضو لقوله صلی الله
علیه و آله وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابو داود و الحاکم عن ابی هریرة و در آخر وضو گفتی
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در حدیث صحیح آمده است که هر که بعد از وضو
این کلمه بگوید کشاده شود بروی هشت در بهشت و گفته شود در آ از هر در که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در کاغذ پاره و مهر کرده میشود بر آن و کشاده نشود دیگر در روز
قیامت اما خواندن سورهٔ انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور ست و در سنن الهدی برای آن اثر ضعیف نقل کرده و
ثابت نشده والله اعلم **فائده** شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب وضو را جمع کرده و گفته است ترک اسراف
در آب و تقصیر در ان و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح موضع استنجا بخرقه و استیفای آب وضو بنفس خود
و مبادرت بستر عورت بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که در وی نام خدا عز اسمه یا نام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد
در حالت استنجا و بودن اناء از سفال و شستن دسته ابریق سه بار و نهادن آن بر دست چپ اگر اناء ی باشد

کہ انگشتان میکند از روی جانب دست راست نهند و نهادن دست بر دست وقت شستن نه بر سر انامل و ساختن
وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبردار شدن
از گوشهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ نزد هر عضو
و طپانچه نمودن بر روی با آب و گذرانیدن دست بر اعضای مغسوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن
آنها بدست خصوصا در شتا و تثلیث و ذکر کردن حدود وجه و یدین و رجلین تا تیقن گردد شسته شدن آنها و اطالت
غره و خواندن دعا سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین و شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جائز است و گذاردن دو رکعت
بعد از وضو پیش کردن اناء برای استعداد نماز آینده و نگاه داشتن جامهای از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ
نزد استنشاق و مکروه است بدست راست و همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه در غسل اعضا
و وضو ساختن با آب گرم کرده در آفتاب اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک وارد دست اگر
اول شک است والا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا **وصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه حدیث
از کتب سته و غیره بروایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه
کشیدی و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین متواتر ثابت شده است که شک و شبهه را بدان
راه نیست و بعضی از علما روات آنرا جمع کرده و از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره داخل ایشانند و سلف
همه قائلند بدان مگر از امام مالک بروایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم و روایات صحیحه از وی تصریح اند
بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی مر مسافر را نه مقیم را همین است مقتضای آنچه
در مدونه است و بابن جزم کرده است ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه
نفس خود وی است اما فتوی بر جواز بود و مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی و ظاهر امر او آنست که ایشان
در حال اقامت مسح نمیکردند و اخذ بعزیمت می نمودند از جهت عدم وصول مشقت درین حال نه آنکه معتقد
جواز آن نبودند والله اعلم و از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم نکردم مسح خفین تا آمد بمن
در وی آثار و اخبار مثل نور نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین از
رسول صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا و موقوفا و اما آنکه بعضی
قراءت جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قراءت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست چه مسح خفین
مقید بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم مسح کرده بر خفین آمده باید بگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند

مبتدع باشد و کرخی میگوید بیم است کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابوحنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید
اهل سنت و جماعت آمده که و نری المسح علی الخفین و مسح خفین را از علامات سنت و جماعت داشته اند
و در اخبار صحیحه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و در حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر
یک شبانروز فرمود و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
و لفظ حدیث اینست جعل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المسح علی الخفین ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر و یوما
و لیلة للمقیم و مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیح وارد شده و ابوداود در سنن خود
از مرتضی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار دین برای حکم عقل بودی پایان پای
اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که مسح کرد بر ظاهر خف
و صاحب سفر السعادت گفته مسح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث
ابوداود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم در غزوه تبوک پس
مسح کرد اعلای خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح
علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و نزد ترمذی و در بعضی طرق وابی داود و احمد علی ظاهرهما نیز واقع شده و نزد
امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف سنت و در مذهب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر خف
فرض است و بر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قوی تر آنست که غسل
افضل است زیرا که غسل عزیمت است و مسح رخصت و اخذ بعزیمت افضل است از عمل برخصت پس اگر پای
از موزه بیرون آرد و بشوید افضل بود و بران ماجور گردد در مختار صاحب هدایه نیز همین است و جمعی میگویند که مسح افضل است
از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکر آنند از خوارج و روافض و نزد ابن جماعه اگر پایهای مکشوف
باشند موزه پوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابرند و هیچکدام افضل و ارجح
از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل رجلین تکلیفی نبود بلکه
اگر حال قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پایها در موزه
بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت احسن اقوال این است که موافق عادت نبویست صلی الله علیه و آله وسلم
فصل در تیمم تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و از خصائص این امت است و آنحضرت همه روی زمین
که نماز خواست گذارد خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن
نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک و بغیر آن درست ندارد و ابویوسف گوید جز بر خاک و ریگ
درست نبود و مذهب ابوحنیفه آنست که تیمم جائز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس زمین است

و مراد بجنس ارض آن بود که با آتش نگداخته شود و خاکستر نگردد و بر سنگ صاف که اصلا گردی بروی نداشته شود
امام و سنت است و در حدیث الی امام ارض واقع شده و در بعضی نسخ تربت و تراب و تیمم نزد ما حکم وضو دارد
و بیک تیمم چند نماز توان کرد چنانکه بیک وضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست
برای هر فرض چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعادت میگوید که هیچ حدیث صحیح نیافتم که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و ابتدای مشروعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد
عایشه گم شده بود و آنحضرت مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بودند پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود
که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت اسید بن حضیر عجب است چه بسیار است
برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند ترا خدای تعالی ای عایشه نمی بینیم ترا که صادر شد از تو امری اگرچه بظاهر مکروه
بنماید مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی فرجی و گشادی مر مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار یافتند
و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز پوشیده گردد و در کیفیت تیمم اختلاف است
که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدن دست بر زمین یکبار برای روی و دوم بار برای دو دست با مرفقین
و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری
و شعبی و سالم بن عبدالله بن عمر و سفیان ثوری و لیثی برانند که تیمم یکبار دست زدنست بر زمین و بر روی و هر دو کف
مالیدن و در بعضی روایات تقدیم ذکر وجه بر کفین بود و در بعضی تقدیم کفین بر وجه و این مذهب مشهور
از امام احمد است و قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذهب وی اولست و منقول از مکحول و اوزاعی و اسحاق
و ابن جریر و ابن منذر و ابن خزیمه و منقول است از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ
ابن حجر در شرح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و بعضی از ایشان احادیث مذهب اول تضعیف
می نمایند و حق آنست که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین الی المرفقین صحیح است و کلام درین
مقام بسیار است و در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است و فصل در
غسل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غسل بفتح غین بمعنی شستن و بضمتین و سکون سین اسم و غسل بالکسر چیزی
چون گل خطمی مانند آن و اغتسال غسل آوردن و غسول بفتح آب غسل و مغتسل کذلک و جای غسل و مغسل
بکسر سین جای مرده شستن و غساله بالضم آب دست و روی شسته یعنی مستعمل و غسل مغسول شسته این معانی
لغوی این لفظ اند و حقیقت اغتسال در شرع غسل جمیع اعضا و اجرای آب بران و اختلاف کرده اند در وجوب
دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و در مذهب ما نیز همین است و نقل کرده شده است از مالک

و در قولی که از اصحاب شافعی است و چون آن را اجماع کرده اند بر عدم وجوب غسل و میان وی جماع انما غسل [illegible]

و نیز مر امام ابو یوسف است که نیست وضو ظاهر و واجب دانسته اند از جهت شبهه اشتراط الافی احد که ابن حزم از داود نیز

و انچه دو نماز بی وضو در باقی اسلام و بعضی عمل کرده اند آن را و وضو مسنون است نزدیک گفته که در غسل فرج سنت و از آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم گاهی طواف میکرد بر زنان خود بیک غسل و احد و گاهی غسل میکرد بنزد هر کدام جدا و فرمود این ازکی و اطیب

و اطهر و آنچه واقع شده است که جنب بود آنحضرت و خواست که بخوابد وضو میکرد و وضو نماز و بخواب

میرفت و در بخاری از حضرت شیخ نیز روایت کرده است که است هم است که جنب باشد و خواهد که بخوابد و

وضو سازد تا ابطال رخصت خواب میکند باشد از قول و بعضی تیمم را از بیان آن وضو داشته اند و معنی نیز انها گفته و این

کرده اند و اصل [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم بود پیش از غسل و مسح کردن سر و پای شوید و در

آمده و افضل آنست که وضو کامل کند چنانکه در غیر حالت غسل میکند و بامسح نکند و در وقت غسل شستن

کافیست و علما در تقدیم غسل رجلین و تاخیر آن خلاف است اما اظهر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی روایات

آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر وقتی بود که مکان غسل نظیف نبود و تقدیم بر تقدیر نظافت و

عادت شریف آن بود که بعد از وضو در آب دو انگشتان را درآورده بن آن موهای سر و ریش را آب رسانید

سه غرفه آب بر سر میریخت پس از آن بر جسد آب میریخت و مراد به جسد تمام موی سر است چنانچه در حدیث نیز

معلوم میشود و بعضی موی که نیز فراد گرفته اند پس [illegible] واقع شده است بالقیاس

بسیار از بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست مگر آنکه موی متلبد باشد چنانچه در اصول آب

با اصول شعر و چشم کردن ابعاد غسل چیزی نیست و آب آنحضرت گاهی جهت امتثال

بلس ذکر در غسل اعضا مسح است مذهب شافعی است که تلبیس ضرورت است [illegible] حاجت نیست

و در پاک کردن اعضا خلاف است و در حدیث میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل

آنحضرت را جامه داد که بدان خشک سازد اعضا را پس نگرفت آنحضرت آن را و از [illegible] لازم نمی آید

کراهیت افشاندن شاید که عدم اخذ جهت دیگر باشد که تعلق بوی داشته باشد که از حریر بود یا چرکین بود یا آن را اختیار کرد

بعضی گفته اند مکروه است و صحیح آنست که مباح است و افشاندن آب باینکه مکروه نیست و تمام این بحث

در باب وضو گذشت نوع دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اکرم و اکمل

عبادات است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة شادی و مسرت و چشم

روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در این وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ

وقت نیافتی و قرة العین کنایه از فرح و سرور و دریافت مقصود و فوز به مطلوب است مشتق از قر بمعنی قرار

پس هر تقدیر آمد جبرئیل وقت ظهر در روز پیایی پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد الصلوة جامعة پس جمع شدند
صحابه و امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب
پس از ان امامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایهٔ شخصی مثل وی شد و گذارد مغرب را وقتی که غروب کرد
آفتاب و گذارد عشا را هنگامیکه غروب کرد شفق و گذارد صبح را وقتیکه بشکافت فجر و در روز دوم باز آمد
و امامت کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شی مثل وی را و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل شی مثلین را و گذارد
مغرب را در وقت غروب آفتاب چنانچه در هر دو روز بیک وقت گذارد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل
شک راوی ست و گذارد فجر را وقتی که روشن شد و دور شد تاریکی در وقت اسفار بعد از ان گفت جبرئیل یا محمد
این وقت انبیاست که پیش از تو بودند و وقت نماز ها میان این دو وقت ست پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل
صلوة و مبادرت بدان نزد در آمدن وقت و عدم تکاسل دران و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست این
در غیر آن نماز خواهد بود که تاخیر دران مستحب ست چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و هر آنچه تاخیر برای
تکمیل نماز و تتمیم ثواب بود و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نماز یا در اول تبع چنانکه
متعارف ست میان ایشان افضل میدارند و سنت می شمارند بی تمیز و تفصیل که واجب ست رعایت آن
کردن و ابراد ظهر صحیحست که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه دران رفته نزد ایشان مخصوص ست
و بعضی از ایشان ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل در غایت بعد ست زوال خود اول وقت ست
نعم توقیت ظهر ببلوغ ظل مثل شخص اهوط ست چنانکه مذهب ما این ست و نزد بعضی مفتی به از مذهب امام ابوحنیفه
نیز همین ست و عصر را ایشان در وقتی بگذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این نیز
معقولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا مجدی وارد ست که اصلا قابل تعجیل نیست
اما صلوة مغرب تعجیل دران در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف دران نیست و نماز عصر را تا وقتی
که آفتاب بلند روشن و تابان باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلیه باشد و آن احادیث که تمسک
کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بدان یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در منتهای آبادانی مدینه داشت
و هنوز آفتاب زنده بود کنایت ست از گرمی و صفا بودن وی از تغیر و زردی و میگویند که این در وقت
رسیدن سایه بمثلیه نمی باشد و این سخن محل بحث ست و در حدیث دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث
آمده که میگذارد آنحضرت عصر را و آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب
بلند بود یعنی بالای افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضی عوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست از مدینه

حدیث میاید که پیشتر از حدیث سابق یاد کرده شد است و اما مداوم نشد که بامام با شد و بعوالی میرفت بجای
که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار میرفت یا پیاده و میرسید با آهسته رفتن و قوی بود یا ضعیف پس به تقدیر
سه چهار میل دو سه چهار گهری بی تکلف بعوالی میرسید چنانکه مذهب ایشان است که هنوز نماز میگذارند
و سایه مثلین میباشد و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بعد از
نماز شتر کرده میشد و ده پاره میشد و پخته میشد و خورده میشد گوشت گرم پخته شده پیش از غروب آفتاب
از این حدیث قوی از تعجیل مفهوم میشود و که مذهب امام احمد است و شاید که در بعضی احیان بجهت
تعلیم و تقریر کرده باشد و دلالت آن بر دوام و استمرار نیست از جهت وقوع آن در بعضی مواضع که احتمال
دوام و استمرار صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته رحمة الله علیه که اگر نماز عصر را پیش
از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و کسیکه مشاهده کند از اعمال غلامان
ما هر روز کار طبخ بار و ساز خود در سفر یا ... بداند که اینها جماعه کثیر باشند که چندی نحر کنند و پاره کنند
و جمع دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند و هر کس یک کاری بر خود میگیرد و جوش آمدن
یک شتر و گداختن آن چه مقدار کار است که درین مقدار وقت از دست نیاید و تمسک بقول حق سبحانه و سارعوا
الی مغفرة من ربکم جواب آنست که مسارعت بوجوهی باید که موافق حق باشد و در جای که تاخیر در آن مستحب
باشد چنانکه ابراد ظهر در صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه در آن وارد شده
و علمای مذهب ما میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل
افضل است از اداء در اول وقت کذا قال الاسقناقی فی المبسوطین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر عصر است

اتقانی ۱

تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد بر آن
که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود
مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است بی ذکر وجوع بر حل و امثال آن پس
معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته
نزد من تعارض نیست در میان این حدیث و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد
و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفتند که اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود و در وقت از ایام ...
آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز ابر تعجیل است و یکی از دلائل تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح خود
آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب که مثال و مثل شما نسبت بمال و مثل کسانی

صاحب نهایه کرده ضعیف ست چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که وصل داعی
الی الله اوست مستمر بوده بر آن فهم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست اگرچه بعضی سخن دیگر
کرده قیام امام و قوم نزد حی علی الصلوة و شروع در نیت نزد قد قامت الصلوة فرمنه میشود و لهذا اختلاف
کرده اند علما نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب ست و صحیح کرده است این قول را
نووی از شافعیه و شمس الائمه از حنفیه و بصحت رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر اذان گفتن با خلافت
جمع میشد اذان می گفتم من کذا فی فتح الباری و اگر قصد اذان گفتن آنحضرت مذکور شد بصحت رسد ثابت شود
جمع میان اذان و اقامت بکراهت اگر آنرا هم محمول بر بیان جواز نمایند چه گفته اند که از شارع فعل مکروه برای
بیان اصل جواز جایز ست والله اعلم **وصل** در افتتاح آنحضرت نماز را و احادیث آمده است که چون
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنماز می ایستاد فرمودی الله اکبر و پیش از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست
و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت ست و نکرده است آنرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی
صلی الله علیه و آله و سلم و در مواهب از ابن القیم نقل کرده گفت این بیقین ست که روایت نکرده است از
آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند و نه مرسل و نه از هیچ یکی از اصحاب و استحباب نکرده است او را هیچ
یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف دارند در تلفظ بنیت بعضی برآنند که بدعت ست زیرا که منقول
نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب ست زیرا که آن عون ست بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است
میان عبادت لسانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل
بود و این سخن در مقابل نص ست و قیاس بر تلبیه و تسبیحات رکوع و سجود فاسد ست چه قیاس در مقابل نص ست
کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست بر داشتی و در اکثر احادیث اینچنین واقع شده و مذهب ابی یوسف رح و مختار
جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان اینست و گویند که رفع سنت تکبیر ست پس مقارن باشد او را و در بعضی
احادیث تاخیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذهب امام ابی حنیفه و امام محمد رحمة الله علیهما این ست و عامه مشایخ
همین اند و در هدایه این را اصح گفته و میگویند که در رفع یدین نفی کبریا ست از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا
مر او را سبحانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده
و آن تقدیم تکبیر ست بر رفع و حدیثی از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد
و جایز ست که همه آنها فعل آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دستها در بر داشتن اکثر بگوشها برابر نمودی
و گاهی تا برابر دوشها اول مذهب ابو حنیفه ست و مروی ست از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وائل
بن حجر ست که مسلم ها بو داود روایت کرده اند و ثانی مذهب شافعی رح و مالک رح و از احمد نیز روایت ست

دست بستن زیر سینه بالای ناف

دعای استفتاح سبحانک اللهم الخ

و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین
شما ام نماز پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن
دست راست بر دست چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعض
اصحاب شافعی کذا فی المواهب و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه
گفته و در روایتی نزد وی مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر درین باب واسع است نزد علما که
یعنی هر چه کنند جائز است بعد ازین بخوانند دعای استفتاح سبحانک اللهم و بحمدک الخ و ادعیه استفتاح بسیار است
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الآیه و جز آن و شافعیه آنرا کلا و بعضا در نماز فرض و نفل همه میخوانند
و نزد حنفیه آنرا مخصوص بنوافل و صلوة لیل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه
هر دو آمده مراد به ثنا سبحانک اللهم است و بتوجیه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است و لیکن
گفته است که مصلی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز روایت است از ابی یوسف و مشهور تاخیر
توجیه است از ثنا و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیت انی وجهت خوانند موافق سنت نیست و در اسناد سبحانک اللهم
سخنی است و طیبی گفته که این حدیث حسن مشهور است و صحیح است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ
کرده بدان عبدالله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علماء تابعین و غیر ایشان و اختیار کرده است
او را ابوحنیفه و غیر وی از علماء و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن و ضعف و اجله علماء حدیث بدان رفته
مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیرهم و تحقیق طعن که ترمذی کرده در اسنادیست که خود
آورده نه در جمیع اسانید وی و چگونه باشد که اعلام ائمه این حدیث را آورده و اخذ بدان کرده اند و بعد از دعای
استفتاح استعاذه میکرد و میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرأت قرآن مسنون است
چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامه سلف از ثوری و عطا وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده و اذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله و اختلاف است هم میان فقها هم میان قرّا که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله
و در بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همچنین میخواند
و میفرمود همچنین خوانانید مرا جبرئیل و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه
میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم
و خواندن تسمیه در اول صلوة مجمع علیه است اگرچه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره و لیکن
در اول صلوة فقط بخوانند پس وی مفتاح صلوة است نزد وی مثل تعوذ و در روایتی در اول هر رکعت و این قول
صاحبین است زیرا که تسمیه برای افتتاح قراءة است و هر رکعت مشتمل است بر قراءت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف

بعد از دعای استفتاح استعاذه

علما در بودن وی جزو فاتحه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافت ست و بدانکه خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است ولیکن اختلاف است در جهر و اسرار آن و از آنها که قائلند باسرار تسمیه
ابوحنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبدالله بن الزبیر و مروی است
از انس که گفت نماز گزاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و نشنیدم از ایشان
که جهر میکردند به بسم الله الرحمن الرحیم رواه احمد والنسائی وابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث
انس را در باب ترک جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تنصیص کرده است که بعضی ائمه که در مدینه جهر تسمیه
میکردند جهت بیان سنت بود و بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
از جهر نیز برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیانا در بعضی سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل
و صاحب سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله جهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی
در جامع خود دو باب عقد کرده اول در ترک جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر وست عمل نزد اکثر اهل علم
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنها که بعد
از ایشان اند از تابعین و باین قائل است سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند که جهر نکند
مصلی به بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده
و در وی حدیثی آورده از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم
و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندی از صحابه که ابوهریره و ابن عمر و ابن زبیر
از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی اینست انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است
بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث اشکل احادیث
است در جهر و شیخ ابن الهمام از ابن عبدالبر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبدالعزیز
و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست در جهر
مگر آنکه در اسنادش مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره و تخریج
نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما انه
دارقطنی گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث وارده درین
باب در اکثر ترجیح و ارجح اند چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است چنانچه مشهور شده است و بعضی مردم گویند که جهر ترجیح است
و در مذهب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جهر اصح نیست و نزد امام شافعی مذهب ایشان مذاهب خلفای ثلاثه

ترک جهر است بعد از آن فاتحه میخواند و بعد از فاتحه آمین میگفت و در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مقتدیان ایشان نیز
بموافقت آمین گفتندی و در جهر بآمین در نماز جهر احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد جهر بآمین است
و در مذهب مالک خلاف گویند است و مذهب امام ابوحنیفه اخفاست مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت
بآمین و خفض صوت بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که قول
اکثر علما و از صحابه و تابعین همین است انتهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که اخفا کند امام
چهار چیز را تعوذ و بسم الله و آمین و سبحانک اللهم بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و همچنین در جمع الجوامع از
ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ و نه بآمین و شیخ
ابن الهمام از ابی وائل در اخفا و جهر هر دو آورده و گفته هر دو حدیث معارض است و در ابو داود حدیث ابن مسعود است
و بدانکه در بعضی روایات بمد صوت آمده و این احتمال مد همزه نیز دارد و لیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است
بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی روایات آمده یرتج بها المسجد در جمع بین جهر بدان و لفظ بدان
و آمین بمد الف و تخفیف میم است و قصر الف نیز جائز است و مد الف را با تشدید میم بعضی خطا است و مفسد نماز
نیست چرا که کلمه قرآن است در قول وی سبحانه آمین البیت الحرام اگرچه نه بآن معنی است و نزد بعضی خطا نیست
و اگر خطا هم باشد معنی وارد ای قاصدین الاجابه کذا ذکر الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن
سلمی صوفی نیز با این معنی گفته و بعضی فقها در تخطیه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که معنی خالی است بعد از فاتحه سوره خواندی
و در نماز صبح قرائت دراز کردی مقدار شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم و گاه
تخفیف در قرائت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل السجده در رکعت اولی
و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و شافعیه برین عمل مواظبت دارند و سنت میدانند و مالکیه قطعا
خلاف آن بجا می آرند و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه است و شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی
نقل میکنند که این در تقدیر است که همیشه التزام کند و غیر آن را مکروه داند اما اگر بجهت تیسیر فاقرؤا ما تیسر من القرآن یا از جهت
تبرک قرائت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کراهتی ندارد و لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنها را احیانا تا آنکه گمان
نبرد جاهل که غیر آنها را جائز نیست و از صاحب محیط نیز نقل کرده که گفت مستحب است قرائت آنها در صبح
یوم الجمعة بشرطیکه احیانا غیر آنها را بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جائز نیست شیخ ابن الهمام گفته که پوشیده
نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت است انتهی و ظاهر آنست که نزد حنفیه مداومت
بدان از آنحضرت ثابت نشده است اگرچه طبرانی از حدیث ابن عباس بزیادة کل جمعه آورده و در بعضی
روایات از حدیث ابن مسعود آمده و دیدیم بذلک والله اعلم و در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون خواندی

وگاهی سبح اسم ربک الاعلی وغاشیه خواندی وقرائت سوره جمعه در شب جمعه نیز آمده است سیوطی سوره منافقون
نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرچه خواستی خواندی از سورهای طوال یا قصیر و نماز که باشد
میخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آنچه مشهور و معمول است
واکثر ائمه فقه برانند که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال
حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم همین منهج بود و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید
که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر است بابی موسی اشعری رضی الله عنهما ولیکن آنچه عمر نوشته بود چنین
موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب این است والله اعلم
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از قرائت فارغ شدی تکبیر گفتی و به رکوع رفتی و این تکبیر در حالت
قیام است یا در حال انحطاط اکثر برانند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط
و همچنین چون سر برمیداشت از رکوع و در حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هرگاه که
سرفرود می آورد و برمیداشت و این تکبیر با رفع یدین است نزد شافعی واحمد وغیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف
عجیبی است میان حنفیه وغیرهم و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت
رواة قریب بتواتر رسیده است و چهارصد اثر از حضرت رسالت وصحابه درین باب صحیح شده و عشره مبشره روایت کرده اند و تا آخر عمر برین ثابت بوده
صلی الله علیه وآله وسلم و درغیر این چیزی ثابت نشده مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده و از حد درگذرانیده و با آنکه گفت لایزال کان آنحضرت برین کیفیت
بود تا از جهان رحلت کرد و دعوای منع برابست و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات اخبار و آثار در هر دو جانب
موجود است پس یا رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد اکنون دلائل ترک رفع را
ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرد اول باب رفع الیدین عند الرکوع و در آن باب حدیث ابن عمر
آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد برمیداشت دو دست خود را تا محاذی میشد بدو
دوشها را و چون رکوع میکرد و برمیداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده وکان لا یرفع بین السجدتین
و ترمذی از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشاره بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین
وغیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی وعبدالله و شافعی واحمد و اسحق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده است و
اشارتی برجحان این حدیث نموده دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح و درین باب حدیث علقمه از عبدالله بن
مسعود رضی الله عنه آورده که با یاران خود فرمود آگاه باشید نماز گزارم با شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس گذارد ابن
مسعود نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از براء ابن عازب
نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و میگوید قول سفیان ثوری

و ترمذی به عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علما وارد دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین
در این باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد
بر میداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو شهای او و چون به رکوع میرفت و بر میداشت سر از رکوع
و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت به تعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل
بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبدالله و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده
و تصحیح این حدیث کرده اشارتی به رجحان این جانب نموده است دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح
در این باب حدیث علقمه از عبدالله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و بر نداشت دو دست را مگر برای تکبیر افتتاح و گفت ترمذی که
درین باب از براء بن عازب نیز آمده و گفت که حدیث ابن مسعود حسن است و با این قائلند کثیری از اهل علم
از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه اینست و امام محمد در موطای خود از مالک و زهری از سالم
بن عبدالله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت آنست که تکبیر گوید در خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای

بقیه حاشیه صفحه ۳۵۶ اهل کوفه اینست و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث براء بن عازب را
از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست
خود را تا نزدیک دو گوشش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابو داود گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد
که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود و پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود
موافقت آنچه ترمذی گفته است و حدیث بی اطلاق صحیح به است چنانکه در مقدمه معلوم شد و امام محمد در موطای خود بعد از روایت
حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزدیک رکوع و رفع راس از رکوع آمده
میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار پیشتر نبود و این قول ابی حنیفه است
و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است
چند روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد مگر در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر مدار دو دست
در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده که روزی نزد شعبی مردی از وائل حضرمی رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت گذاردم نماز را
با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دیدم که آنحضرت برداشت دست خود را نزد تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر بر داشتن از
رکوع شعبی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند
ابن مسعود و اصحاب او ندیدیم و نشنیدیم آن را من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر میداشتند دستهای خود را مگر در ابتدای نماز
نزد تکبیر و از عبدالعزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستهای او را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت

نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده بعد از ان از عاصم بن کلیب جرمی
از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و متعدد روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین
نمیکرد مگر در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر مدارید دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز
بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ما سوای آن
و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و در مشکل الآثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرد مجاهد گفت
گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرده که دیدم
عمر ابن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر چنین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد آنچه
بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که
گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نداشتند دستها را مگر نزد افتتاح صلوة و
در منهاج شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت

بقیه حاشیه صفحه ۵۳ و در ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکوة و آثار طحاوی نقل کرده اند
که روایت کرده اند از مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد دیدم عمر ابن
خطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از آنحضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم بر این باشند و بعد از ان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلاف این نقل کنند اولی و احق
بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه
از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نمیداشتند دستهای خود را مگر
نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شدند امام ابو حنیفه و اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید
شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از ان امام ابو حنیفه گفت از انجهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم کان یرفع یدیه اذا افتتح بالصلوة و عند الرکوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن
عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشیء من ذلک اوزاعی
گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این
اسناد من که در علو است کجا رسد پس ابو حنیفه گفت حماد افقه از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کمتر از ابن عمر نیست در فقه
اگر چه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله عبد الله است یعنی او را چه توان تعریف کرد

دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزیست که کرد آن را
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود و پس منسوخ شد گفت ابن مسعود
رضی الله عنه بر داشت رسول خدا و ما نیز بر داشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت
کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمی داشتند دستها را مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب
رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست پس چاره نبود از انکه گوئیم رفع و عدم رفع هر دو بوده باختلاف اوقات
یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که تحقیق ست که در نماز ابتدای حال
اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده است پس دور نیست که آن نیز از ان قبیل باشد
مشمول نسخ بود خصوصا ثابت شده آنچه معارض اوست بنوعی که لا مرد له ست بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد
بوی احتمال عدم مشروعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست در وی عدم مشروعیت بلکه از جنس
خشوع و سکون ست که مطلوب ست در نماز باجماع روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شده
نزد وی از وائل بن حجر که دید رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر داشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود

---

بقیه حاشیه صفحه ۳۵۸ که در بدایه و در فقه و قریب حضرت رسالت مشهور ست پس اوزاعی از ترجیح حدیث بعلو اسناد کرده ابو حنیفه
بفقه روات و مذهب وی همین ست کما اشرف الی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه گوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند
که وی راوی دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت دو دستهای خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن
زبیر چنین مکن این چیزیست که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس
منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه بر داشت رسول خدا ما نیز بر داشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمی داشتند دستها را مگر نزد افتتاح چون مجاهد از ابن عمر
رضی الله عنه که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مرویست عمل بر خلاف آن روایت کرده گفت صلیت خلف
ابن عمر رضی الله عنه نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل پس این حدیث ساقط باشد
زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت خود عمل کند آن روایت ساقط گردد انتهی و اما
آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند که لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن دلالت و حصر نیست تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی
فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد با ثبوت رفع در غیر آن هفت مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم هر دو ثابت است و جمعی از صحابه بعدم رفع اند مثل ابن مسعود و تابعان وی در جانب
عدم رفع اند پس محمل آن خبر این ست که گوئیم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده و چون علقمه
ابو حنیفه و استاد وی مفتی بجا نشینند ابن مسعود و تابعان اوست و طریقه ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده

پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر چند نماز آیا وی اعلم است
از عبدالله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعتی بیرون از حد
شمار از عبدالله که وی بر نمی داشت دستها را مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و عبدالله عالم است بشرایع اسلام و حدود وی و متفحص است احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است
او را در سفر و حضر و گذارد نماز را با آنحضرت ما لا تعد و لا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد
مقابلش پس چاره نیست از قول بنسخ بهر دو فعل انتهی یعنی با ترجیح یک جانب چنانکه گفته شد والله اعلم
و در شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فلیطلب ثمه و در رکوع دستها بر زانو
سخت کردی و در انگشتان تفریج کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال
سجود و بحال خود گذاشتن بی ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راست کردی

---

بقیه حاشیه صفحه ۳۰۹ ما نیز باین عقیده ایم و علمای مذهب ما باین قدر اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ است چون ابن عمر که
راوی حدیث رفع است دید که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عمل بخلاف آن کرد ظاهر شد که عمل رفع منسوخ است با وجود
کثرت روایات و احادیث درین باب والله اعلم وعلمه بالصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم و طرق
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده و جدال و کلام دران واقع است و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت یکی از هر
دو امر است از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع و عدم پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود و از جهت قیام تعارض در رجحان می باید
آنچه مذهب ما ست یعنی عدم رفع باین که تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدا حال اقوال و افعال از جنس این مقع
مباح بوده که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز از ان قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض اوست
ثبوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد در وی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از آن قبیل نیست که معهود است در وی
عدم شرعیت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که
ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت دستهای مبارک خود را نزد رکوع
و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی است که نگزارده باشد با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر چند نماز آیا وی اعلم است
از عبدالله و اصحاب وی او یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعتی بیرون از حد شمار از عبدالله
که وی بر نمی داشت دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرده آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبدالله اعلم است
بشرائع اسلام و حدود وی و متفحص است احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارد
نماز را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما لا تعد و لا تحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از
افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بنسخ بهر دو فعل والله سبحانه اعلم انتهی از شرح سفر السعادت

و سرها برابر پشت داشتی نه فرو تر و نه برداشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی ست و گفته اند ادنی کمال ست
و اگر زیاده بر سه گوید افضل ست بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود و بعضی تا ده گفته
و بعضی تا هفتاد بگویند و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت جانب مقتدیان
لازم ست که در ایشان پیری و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنه آمده که گفت نگذاردم نماز را
پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز
و اندازه کردند رکوع و سجود او را به ده تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده میگفت و سجود هم برین موافقه کردی و چون
بسجود رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها را نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و بعضی
بینی پیشتر از پیشانی میند که اقرب ست و مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد همین ست که زانو را پیشتر نهد و
مذهب مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین ست بر رکبتین و از احمد نیز روایتی آمده و سجده بهفت عضو کردی روی
و یدین و رکبتین و قدمین و جبهه و انف هر دو کردی و در اکتفا بجبهه تنها و انف اقوال ست نزد حنفیه و مختار جبهه ست و
و برفع قدمین فاسد میشود نماز و برفع یک قدم مکروه کذا فی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی
چنانکه ظاهر میشد بیاض ابطین شریفین و بازوها را از شکم و شکم را از رانها نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن
در گذشتی و در سجده سر مبارک میان دو کف داشتی و قومه و جلسه نیز باندازه رکوع و سجود بودی و گاهی آنقدر
کردی که کسی در وهم می افتاد که مگر نماز را فراموش کرده و همچنین آمده که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و جلسه قریب برابر بود
و این محمول ست بر آنکه چون قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه هم طویل بودی و چون قیام خفیف
بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی اینچنین تاویل کرده این حدیث را و این باعتبار غالب
و معتاد ست و الا در بعضی احیان چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و امثالها تا در نماز تهجد رکوع و سجود و قومه و جلسه
می بود با قیام و احادیث در باب اطمینان و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و ادنی
آنست که آنچه آن صلب است گرداند فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز ست
گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه
مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید
و گفت این چه نماز بود که تو کردی که بحقیقت نماز نکردی اگر بمیری تو برین حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی
که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بر آن دین و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع
و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین همه فرض ست و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود
نیز واجب ست و بروایتی فرض و بروایتی سنت و نزد امام ابو حنیفه رحمه الله و محمد اطمینان در رکوع و سجود ظاهر

روایت تخریج کرخی واجب است و واجب شود بنقصان آن سجده و تخریج جرجانی سنت اما در قومه و جلسه نیز سنت است
و بعضی مالکیه نیز همین اند و ایشان میگویند که حقیقت رکوع انحنا است و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها
اجمالی نیست تا احتیاج به بیان بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که ترک آن
نماز ناقص ناتمام کرده و فاعل آن آثم شود و از بعضی ائمه مذهب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع
و سجود لازم کرده بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت میترسم
که جائز نباشد و از سرخسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که
لازم است و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط را بادل و این لازم است نفی رکن سنة نزد جمهور
آنچه این در تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال بر کنی از رکنی مقصود لذاته شود
پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال بذات سجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که
ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بعد از آن اما ابوحنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست ایستادن فرض نیست
و متمسک ائمه فعل آنحضرت است که دائم و مستمر برین اسلوب بود که هر یک هیچ و هر یک قرار بود و این حدیث بخاری و مسلم و غیرهما
از ابی هریره آورده اند که اعرابی بمسجد درآمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه مسجد نشسته بود پس
بگذارد آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد بحضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد
و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بحضرت آمد و سلام کرد باز فرمود که اعاده کن
که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدای که فرستاده ترا بحق من بهتر ازین نمیتوانم گذارد پس بیاموز
مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرأت کرد و فرمود در رکوع کن
تا قرار گیری و سر از پشت برداری خود را تا بایستی برابر و همچنین فرمود در سجده و امام ابوحنیفه و محمد میگویند که امر اینجا باعاده
صلوة بجهت آن بود تا نماز بی وجه کراهت و نقصان واقع نشود نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی
هر آینه نگذاشتی او را که همچنین نماز کردی و تقریر نفرمودی او را بران تا آخر آن نماز و در آخر حدیث بروایت
ابی داؤد و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصته
من صلوتک تسمیه وی بنماز و وصف آن بنقصان نه بفقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن والا
فرمودی لانه بطل مثلا والله اعلم بدانکه در افتتاح صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و جلسه دعاها
از آنحضرت ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت سجود که سزاوار است که
دعای ساجدان مستجاب کرده و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا دو نوع است
دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که هیچ ثنا در حضرت کریم در باب متضمن سوال و طلب است

صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست و برخیزد و نزد امام مالک جلسهٔ استراحت نیست اما وقت
برخاستن اعتماد بر زمین میکنند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سن و ضعف بدن جائز ست

وصل و چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بر آن نشستی و پای راست نصب کردی در قول امام
ابو حنیفه اینست و نزد امام شافعی همچنین ست در قعدهٔ اولی و این را افتراش گویند و در ثانیه تورک و مذهب
ایشان آنست که هر تشهد که بعد از آن تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه
در غیر نماز فجر تورک کند و صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی ست گفته بیرون آوردن دو پاست از
جانب یمین با القای آنها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین ست و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی ست
که وی در جماعه از صحابه گفته است من داناترم به نماز رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نزد امام مالک تورک ست در هر دو جا
و نزد امام احمد در نمازی که دو تشهد ست در تشهد اخیر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و منتهی حرکت ست
و حرکت قیام از هیئت افتراش آسانتر ست و بعد از جلسهٔ اخیر عملی نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار ست
مناسب آن باشد و این چهار امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابو حنیفه آنست که گفته اند
که در حدیث مسلم از عائشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد اینست نشستن آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم همچنین بودی بی تقید به تشهد اولی یا اخیره و نیز مشقت درین صورت بیشتر ست و افضل
الاعمال احمزها و در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقهٔ افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقهٔ تورک
آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول دعا در آن چه در طریقهٔ تورک مشقت کمتر بود
و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احیان مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن
در اعمال سنن و نوافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة و چون تشهد
خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد شافعیه عقد پنجاه و سه
و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط کند و طرف ابهام را نزد اسفل مسبحه بجانب کف دست
نهد همچنین تفسیر کرده علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن عمر ست که مسلم آورده و نزد ابو حنیفه
تسعین و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام ست بر اصبع وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله
بن الزبیر آمده و همچنین ست مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع یمنی و بسط سبابه
و تحریک آن و در شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را
در کلمهٔ شهادت بر داشتی و در وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله ست و پیش حنفیه نزد اتمام آن وقت تلفظ
بکلمهٔ الله و مشهور آنست که نزد نفی انگشت بر دارد و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق نیفتد

بجهت تشهد و باید دانست که عقد اصابع بدین بکیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده
و در جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت
و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین ست مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند
که حق آنست که مذهب امام ابوحنیفه و صاحبین نیز همین ست و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن ولکن متاخرین
ایشان خلافی در میان آمده است و ما اگر احادیث را بتمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بعد از آنکه در مواقع خود مذکور شد
سخن از علمای مذهب بیاریم تا سود مند افتد قهستانی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و
انگشتی را که متصل ست بآن و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اشارت میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین ست قول ابی حنیفه و هم قهستانی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد
مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشائخ در وی
بیشتر چگونه کند نزد اشارت حکی از فقیه ابوجعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و
اشارت کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه می نویسد که شیخ
گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن ست نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی ست از
ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق ست روایات از اصحاب ما جمیعا در بودن اشارت سنت و همچنین از
کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار در آن لاجرم عمل بآن اولی باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد
و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن
مرویست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه در کتب احادیث ابوداود و نسائی و دارمی و ابویعلی و عبدالرزاق
با روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی
رحمة الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه از مذهب حنفی با اختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث
صحیحه آورده و جانب عقد و اشارت را ترجیح ساخته است و آن رساله[1] را در شرح عربی مشکات و فتح سفر السعادت
ترجمه کرده ایم و بالله التوفیق و در خطبه السلام علیک ایها النبی و سوال کرده اند که آنکه خطاب کردن پیغمبر را نه

[1] رساله این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اللهم زدنی [illegible]
فی اثبات الاشارة بالمسبحة فی التشهد وقت التهلیل یذهب کثیر منهم الی انه لا یشیر قال فی المنیة والواقعات والتجنیس وعمدة الفتاوی [illegible]
والولوالجی والفتاوی الکبری وعلیه الفتوی وفی الخلاصة وخزانة المفتین وهو المختار وفی الذخیرة وهو ظاهر الروایة وعللوا ذلک فی بعضها
زیادة رفع الاحتیاج الیها فیکون الترک اولی لان مبنی الصلوة علی الوقار والسکینة وبان فیها موافقة الرفضة فکان ترکه اولی
تحقیقا للمخالفة وذهب آخرون منهم الی انه مستحب وحسن وسنة وغیر ذلک من الالفاظ الدالة علی الرجحان وهذا هو المروی عن ائمتنا

معنی عند است و مقصد اوست و جواب داده اند که از خصائص اوست صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت این عائد است
در نماز اگرچه بصیغهٔ خطاب است و چون در اصل قصهٔ معراج ست اینچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد
و باین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه مقتضای
سیاق لفظ غیبت ست چنانکه گویند التحیات لله والصلوات والسلام علی النبی والسلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظی را که از رسول خدا آمده که تعلیم کرده صحابه را و صاحب مواهب لدنیه بطریقهٔ
اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را بدخول
در حریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس روشن گشت دیدهٔ بصیرت ایشان و آگاه شدند و دریافتند
که آن بواسطهٔ نبی الرحمة و برکت متابعت اوست پس حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بوی
و گفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته انتهی و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار سریان
حقیقت محمدی ست در ذرائر موجودات و حضور اوست در باطن عبد و انکشاف این حال ست در وقت صلوة
که افضل حالات و اقرب مقامات ست هذا و کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات
آن سرور بود صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه بعد از آن اینچنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی ورحمة الله
وبرکاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تشهد میفرمود اشهد ان لا اله الا الله واشهد انی

---

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۵ هو المذهب وهو مذهب مالک والشافعی واحمد وغیرهم من ائمة الامصار والاعصار وبه وردت صحاح الاخبار والآثار
وقد نص علیه مشائخنا المتقدمون منهم والمتاخرون قال الشیخ العلامة المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة ان المروی عن محمد رح فی کیفیة
الاشارة انه قال یقبض خنصره والتی تلیها ویحلق الوسطی والابهام ویقیم المسبحة وکذا عن ابی یوسف رح فی الامالی وهذا فرع تصحیح الاشارة
وعن کثیر من المشائخ لا یشیر اصلا وهو خلاف الروایة والدرایة فعن محمد رح ان ما ذکره فی کیفیة الاشارة بما فعله وقول ابی حنیفة رح
ویکره ان یشیر بسبابته وعن الحلوانی یقیم الاصبع عند قوله لا اله ویضعها عند الا الله لیکون الرفع للنفی والوضع للاثبات انتهی وقال
السغناقی وقد نص محمد رح علی هذا یعنی الاشارة بالمسبحة فی کتاب المشیخة وروی فیه حدیثا عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه کان
یفعل ذلک ثم قال نحن نصنع بصنع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ونأخذ بفعله وهو قول ابی حنیفة رح وقولنا ثم ذکر کیفیة الاشارة
کما ذکره المحقق ابن الهمام فی شرح الهدایة عن محمد رح واسنده ایضا الی ابی جعفر الهندوانی وقال الحافظ عبد القادر عن الشیخ
محی الدین النووی وروی البیهقی وابن ماجة باسناد صحیح ان النبی علیه السلام عقد الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطی بالابهام وفی
الظهیریة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن لا خلاف فیه قال ابو یوسف رح یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطی بالابهام ویشیر
بالسبابة وروی ذلک عن ابی یوسف رح فی الامالی وابن امیر الحاج فی شرح المنیة وفی الزاهدی اتفق الروایات عن اصحابنا
الثلاثة وکذا عن المدنیین والکوفیین وکثرت به الاخبار والآثار فکان العمل بها اولی ونقل السروجی عن صاحب الحاوی

رسول الله را فتمی کرانائمه مذهب شافعیه استحسان کرده اند لیکن روایت آن تصریح نشده نعم در صحیح ثابت شده
که در وقت ظهور معجزه گاهی فرمودی اشهد انی رسول الله در صحیح بخاری در باب معجزات آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آورده که در سفری توشهای قوم سبک گشت و سیری شد پس آنحضرت دعا کرد برکت چنانکه تمامه
لشکر پر کردند ظرفها را از آن و این در غزوه تبوک بود که هفتاد هزار کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت
اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و در قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علینا و علی عباد الله
الصالحین تعمیم سلام است که شمول از هر آلح داشته باشد تا تسلیم آنحضرت و تمامه ملائکه و صلحا شده
و محفوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و اینجا الهام می آید که در نماز چنانکه حق خداست عزوجل حق
مسلمانان نیز هست و کسیکه ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق تمامه مؤمنین از انبیا که گذشته اند و آنها که بیایند
تا روز قیامت از جهت وجوب قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت
در تشهد اخیر نزد شافعی و سنیت آن نزد حنفیه سابقا در محل خود گذشت و نزد طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی
از سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نیست نماز کسی را که درود نفرستد بر پیغمبر خود
و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کسیکه بگذارد نمازی که
صلوة نفرستد در وی بر من و بر اهل بیت من قبول کرده نشود از وی و در صیغه صلوة روایات متعدده آمده

---

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۶ وتنبیه المفتی والاجناس والواقعات من اصحابنا ان یعقد الخنصر والبنصر ویحلق الوسطی والابهام
وهذا هو الذی ذکره محمد فی الموطا وقال هو قول ابی حنیفة رحمه الله و به ناخذ وفی المجتبی ذکر محمد فعل وقول ابی حنیفة رحمه وفی مختار النوازل
لصاحب الهدایة الاشارة عند قوله الا الله حسن وفی الفتاوی لا اشارة فی الصلوة الا عند الشهادة فی التشهد وهو حسن وفی
بعض شروح النقایة ومن اصحابنا من قال انها سنة وفی التحفة الاشارة مستحبة هی الاصح علی ما ثبت فی الحدیث وفی الذخیرة قبیل
رفع سبابة الیمنی فی التشهد مسنون عند ابی حنیفة رحمه ومحمد والشافعی وفی ظاهر الاصول لا یرفعها وکذا روی عن ابی یوسف رحمه الله
و الا یفرک القول فی ظاهر الاصول الروایة فان الظاهر فیکون علی خلاف ما اشار به الائمة وذلک غیر خفی علی من له فی الفن
خبرة ومعرفة وفی درر البحار وشرحه ومن لا یشیر عند التعلیل بالسبابة والفتوی ای المفتی به عندنا خلافا ای بخلاف عدم الاشارة
وهو الاشارة علی کیفیة عقد ثلثة وخمسین کما قال الشافعی واحمد وفی المحیط انه سنة فیهما اتفقا الحنفی بینهما عند الاثبات وهو قول
ابی حنیفة ومحمد رحمه وکثرت به الاخبار والآثار فالعمل به اولی ثم لما الاح لک ان ما اتفق من هذه الروایات التی صرح فی بعضها
بانه صحیح او اصح او علیه الفتوی وفی بعضها فانه سنة او مستحب او حسن ثبوت الاشارة فی التشهد وقت الشهادة فلا ریب فی
ان العمل به اولی فان قیل ما الجواب عن تعلیل النافین بان الاشارة زیادة رفع لا احتیاج الیه وبان فیها تشبها بالرافضة
وبانه خلاف ظاهر الروایة المؤید بالفتوی والصحیح اجیب عن الاول بالمنع عن اطلاق الزیادة علیها لان الامر المطلوب شرعا

وکافی ست ہمین مقدار کہ بگوید اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید
مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید کذا سمعت من بعض
المشایخ ودر آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید مجید آمده واگر این را ہم گوید بہتر ودر بعضی روایات
وارحم وترحم کما رحمت وترحمت آمده قاضی ابوبکر ابن العربی از مالکیہ وصیدلانی از شافعیہ انکار کرده صحت
آنرا واز قبیل بدعت داشتہ وگفتہ اند کہ آنحضرت تعلیم کرد صحابہ را کیفیت صلوة بوجہی پس زیاده کردن بر آن
استدراک ست بروی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ودر مواہب لدنیہ ذخیره کہ از کتب حنفیہ ست نقل کرده کہ مکروه ست
زیرا کہ موہم نقص ست چہ رحمت وترحم غالب در کردن چیزی میگویند کہ ملامت کرده میشود بروی وجزم
کرده است ابن عبد البر کہ از مشاہیر محدثین ست وگفتہ روا نیست ہیچ یکی را چون ذکر کرده شود نبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کہ بگوید رحمہ اللہ زیرا کہ آنحضرت من صلی علی گفتہ است نہ من ترحم علی یا من دعا لی اگرچہ معنی
صلوة رحمت ست لیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تعظیما لہ پس معدول کرده نشود از ان بسوے
بلفظ دیگر وقاضی عیاض از جمہور علما جواز آنرا نقل کرده وقرطبی گفتہ صحیح ہمین ست از جہت ورود احادیث
بدان وہمچنین در تشہد آمده السلام علیک ایہا النبی ورحمة اللہ وحق آنست کہ انکار مخصوص این لفظ ست
کہ اللہم ارحم وترحم الی آخره نہ نسبت رحمت واطلاق آن بر آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

---

بقیہ حاشیہ صفحہ ۳۶۷ لا یسمیہ زیادة ممنوعة وہذا الافتراق ثبت بالسنة وبہ یتمیز بما ذکره من الاحادیث والآثار والروایات
بالاکثار وعن الثانی بان التشبہ باہل البدعة الممنوع انما یکون فی شیء ابتدعوه او یکون مختصا بہم وشعارہم اما غیره مما یکون مسنونا
او مندوبا وصار شعارا فلا اعتبار للتشبہ بہم ولو اعتبر ذلک یلزم ترک کثیر من السنن والمندوبات لانہم یشارکون اہل السنة
فی کثیر من اعمال الطاعات وکذا العادات وہذا لا یقول بہ قائل والشیء اذا کان محمودا فی نفسہ لا یصیر مذموما بکونہ سمة لاہل
البدع یؤید ذلک ما ذکره الشیخ الامام التوربشتی فی شرح المصابیح عند شرح حدیث فی اہل البدعة قالوا یا رسول اللہ ما سیماہم
قال التحلیق ای یعرفون بہذه السیماء وانما التعریف بما لہم فی الحلق او الاکثار منہ فی حدیث ینبئنا علی
امارتہم وتوقیفا علی شعارہم الظاہر ولیس فی ذلک دلیل علی الوضع من حلق الحلق سنة والانظار وصفہم بکثرة الصلاة والصیام
کما وصفہم بالتحلیق والشیء اذا کان محمودا فی نفسہ لا یصیر مذموما باستنان من یستن بہ من اہل الزیغ فی حق القوم وانما یذم بالنسبة
الیہم لعروجہ فی فسادہم وفساد فیہم والحلق من جملة شعار اہل النسک وسمة عباد الصالحین انتہی فان قیل قد ذکروا مثل ہذا
التعلیل فی لبس الخاتم وہو ان السنة فی الیمین والاولی لبسہ فی الیسار فی ہذا الزمان لان التختم فی الیمین صار من شعار اہل
الرفض اجیب بان ہذا لیس من ذلک القبیل لان السنة فی لبس الخاتم التخییر بین الیمین والیسار ففی اختیار الیسار لا یفوت
سنة مع حصول الاحتراز عن التشبہ بخلاف ما نحن فیہ فان فیہ تفویت السنة بالکلیة ولئن سلم فہو قول البعض لا الکل علی

واللہ اعلم و آنحضرت بعد از درود دعا می کرد و مشهور ترین این دعاست که از عائشه رضی الله عنها آمده اللهم انی
اعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا وفتنة الممات اللهم انی
اعوذ بک من المأثم والمغرم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم
نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن و از ابی بکر صدیق
رضی الله عنه آمده که گفت گفتم یا رسول الله بیاموز مرا دعائی که بخوانم آنرا در نماز خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی
ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم
و از علی مرتضی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در میان تشهد و تسلیم اللهم اغفر لی
ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر
لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند که در هر دو محل هم بعد از سلام و پیش از سلام
خوانده باشد و در صدور این ادعیه و امثال آن که در آن طلب مغفرت ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و
عذاب جهنم و فتنه دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع هست اشکال کرده اند که آنحضرت
مغفور و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم امت است
یا سؤال برای ایشان است و معنی آنست که اعوذ بک لامتی یا سلوک طریق تواضع و اظهار عبودیت و التزام

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۸ فی اختیار الیسار علی انه قال ان اهل البدعة القائلون بالاشارة اصلا فصار التعلیل ضائعا راسا والجواب
عن الثالث انه تعارض القوی بالقوی وبالصحیح والاصح بالاصح فبقی ما من البراهین المرجحة والاحادیث الصحیحة الیس معهم
فانه لیس لهم نص صریح ولا حدیث صحیح بل دلائلهم فی نفی الاشارة انما یتعلقون به فی بعض الاحادیث من التلویح فالتلویح
لا یقاوم التوضیح والتصریح ونذکر الاحادیث الواردة فی اثباتها قولا وفعلا فعن ابن عمر رضی الله عنهما کان رسول الله صلی الله
علیه وعلی آله وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی وعقد ثلاثا
وخمسین واشار باصبعه السبابة رواه مسلم والنسائی وعنه رضی الله عنه کان صلی الله علیه وآله وسلم اذا جلس فی الصلوة وضع
کفه الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه کلها واشار باصبعه التی تلی الابهام ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری رواه
مسلم ومالک فی الموطا وابو داود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه ان النبی علیه السلام کان اذا جلس فی الصلوة وضع
یدیه علی رکبتیه ورفع اصبعه الیمنی التی تلی الابهام فدعا بها ویده الیسری علی رکبته الیسری باسطها علیها رواه مسلم والترمذی
والنسائی والنسائی عنه رضی الله عنه قلت کیف رأیت رسول الله علیه السلام یفعل قال هکذا ونصب الرجل الیمنی ووضع
الیسری وجعل یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار بالسبابة وفی اخری نحوه وقال کیف کان
یصنع قال فوضع یده الیمنی علی فخذه واشار بالتی تلی الابهام فی القبلة ورمی ببصره الیها ونحوها ثم قال هکذا رأیت رسول الله

خوف الٰہی و اعظام او و افتقار بسوی اوست تعالیٰ و تقدس و برین نہج ست حال مقربان درگاه که ہمیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان اینست اند دیگران چه گوید ہمیشه استغفار میکنند و استغفار بنمایند تصور عظمت الٰہی و ہیبت درگاه لاابالی عز و علا برین میدارد با چیزی مناسب حال خود می یابند که آنرا اخل تقصیرات میدارند و گناه نام میکنند حقیقت سید رسل که پاکتر از ہمه پاکان و معصوم تر از ہمه معصومان است و ہر چه ہست از بوده و نابوده ہمه را بوی بخشیده اند و آمرزیده انتچنین میگوید و میکند دیگر چه توان گفت و وی صلی الله علیه و آله و سلم مامورست باستغفار لقوله تعالیٰ و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و استغفار کار تمامه عارفان انبیاء و اولیاء از اول تا آخر و از آدم تا این دم شاعر حرفی بزبان مجاز گفته برایاس آن حقیقت در نیز تصور توان کرد بیت دیدم که خاطرش ز من آزار میکشید کردم از و قبول گناه نبوده را و آزار خاطر اینجا کنایه از توہم دعوی ہستی و پاکی توان داشت و وجودک ذنب لا یقاس به ذنب است و نظر بمعنی سترست و از عارفان کسی گفته است بیت از خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او این بود ساعت بساعت سر استغفارشان ہمه کنایت از فناء فی الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت که وضع آن کتاب و عقد برین صورت واقع است و تا میر و در از تشہد میگوید اللھم اغفرلی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تشہد سلام میداد در جانب یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی رخسار مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود

بقیه حاشیه صفحه ۳۶۹ علیه السلام ... وعن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما قال کان رسول الله علیه السلام اذا قعد یدعو وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی و یده الیسری علی فخذه الیسری و اشار باصبعه السبابة و وضع ابهامه علی اصبعه الوسطی و یلقم کفه الیسری علی رکبته قال فی المشکوة رواه مسلم وعنه رضی الله عنه انه صلی الله علیه و آله و سلم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری و وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی و اشار باصبعه قال راوید و دانا عبد الواحد و اشار بالسبابة رواه ابو داود وعنه ان النبی علیه السلام کان یشیر باصبعه اذا دعا و لا یحرکها و فی روایة انه رای النبی علیه السلام یدعو کذلک و یتحامل النبی علیه السلام بیده الیسری علی فخذه الیسری زاد فی روایة لا یجاوز بصره اشارته رواه ابو داود و النسائی و للنسائی عنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی الثنتین او فی الاربع یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه وعن وائل بن حجر انه رای النبی علیه السلام جلس فی الصلوة فافترش رجله و وضع ذراعیه علی فخذیه و اشار بالسبابة یدعو رواه النسائی وعنه و وضع یده الیسری و وضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و قبض ثنتین و حلق حلقة ثم رفع اصبعه فرایته یحرکها یدعو بها رواه ابو داود و النسائی و الدارمی و فی روایة ابی داود و النسائی و حلق حلقة و رایته یقول ہکذا حلق الابہام و الوسطی و اشار بالسبابة وعنه ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری و وضع ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بالسبابة و وضع الابہام علی الوسطی

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وخطاب بوی بآنکه وقوم را پیداشت واین یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب
یمین ست که بعد از نزول از معارج قرب ورجوع از مشهد انوار در ذوق که نماز ست اول نظر بر اهل این جانب می افتاد
و دو سلام دادن نیز دائمی آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم که پانزده نفر از مشاهیر صحابه و ثقات ایشان آنرا
روایت کرده اند وهمین ست مذهب ابی حنیفه وشافعی وائمه دیگر الا امام مالک رحمة الله علیهم اجمعین که نزد وی
یک سلام ست مقابل وجه و حدیثی که درین باب روایت کرده است صحیح نیست واگر احیانا یک سلام واقع شده
بود چنانکه عائشه رضی الله عنها میگوید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک سلام میداد برای بیدار کردن
ما گفته اند که این حدیث معلل ست واگر معلل نباشد این عبارت صریح نیست در آنکه سلام دیگر نمیداد و از ان
ساکت ست شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از ان ایقاظ اهل بیت بودی
وازینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول ست که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که تسلیم
واحد میکرد از برای اعلام وسلام دوم را آهسته میگفت وبعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که ابتدا
سلام از جانب قبله کردی بعد از ان التفات کردی بیمین ویسار که بدان رفع صوت نکردی و در باب
یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون ست نزد محدثین واز شافعی نیز نقل کرده اند که مصلی مخیر
است اگر خواهد یک سلام گوید واگر خواهد دو سلام ودر ثانی التفات نکند وبعضی صحابه را نیز از ان منع کردی

بقیه حاشیه صفحه ۳۷۰ ثم حلق بها وقبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق وعنه وضع مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی وعقد اصابعه وجعل
حلقة بالابهام والوسطی ثم جعل یدعو بالاخری رواه الاول وفی روایة له قبض ثنتین وحلق حلقة فی الثالثة وعن ابی حمید الساعدی
رضی الله عنه قال انا اعلمکم بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر حدیثا طویلا وفیه ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی وکفه الیسری
علی رکبته الیسری واشار باصبعه رواه ابو داؤد وعنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی الصلوة فی الرکعتین الاولیین
نصب قدمه الیمنی وافترش الیسری واشار باصبعه التی تلی الابهام واذا جلس فی الاخیرین افضی بمقعدته الارض ونصب
الیمنی رواه عبد الرزاق وعن عاصم بن کلیب عن ابیه عن جده قال دخلت علی رسول الله علیه السلام وهو یصلی قد وضع
یده الیسری علی فخذه الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض اصابعه وبسط السبابة وهو یقول یا مقلب القلوب ثبت
قلبی علی دینک رواه الترمذی وروی البیهقی نحوه وقال وفیه دلیل علی بسط السبابة حین یشیر بها وعن نمیر الخزاعی قال
رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی فی الصلوة یشیر باصبعه وعنه قال رایت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعا اصبعه السبابة قد حناها رواه ابو داؤد والنسائی
وعن ابی امامة بن حارثة انه قال رایت النبی علیه السلام واضعا یده الیمنی علی فخذه یشیر باصبعه رواه الطبرانی فی الکبیر وعن
خباب الغفاری رضی قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی آخر صلوته یشیر باصبعه السبابة رواه الطبرانی فی الکبیر

خصوصاً در نماز فرض و معنی التفات دیدن یمین و شمال ست با پیچیدن گردن پس بگوشہ چشم نگریستن التفات نباشد و مکروہ نبود و کذا فی النہایۃ و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ حد التفات مکروہ آنست کہ بپیچد گردن را تا بیرون آید از مواجہہ قبلہ و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروہ چنانکہ عمل کثیر مفسد و قلیل مکروہ انتہی و شمنی گوید مکروہ است التفات بعنق بی تحویل سینہ و اگر تحویل سینہ کند باطل گردد نماز و اگر بگوشہ چشم ملاحظہ کند مکروہ نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس رضی آوردہ کہ گفت لحظ میکرد سید صلی اللہ علیہ وسلم در نماز و یمینا و شمالا و گفتہ اند ملاحظۂ آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجہت تعلیم آنکہ لحظہ مبطل نماز نیست و در حدیث آمدہ است کہ چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل و علا بوجہ کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بجانب کہ می نگری تراکسی نیست بہتر از من کہ بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز ہمچنین گوید و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجہ کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمدہ لا صلوۃ لملتفت اما این مقدار ثابت شدہ است کہ یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستادہ بود و آن شخص تمام شب سوارہ پاسبانی میکرد و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آنراہ کہ آن شخص را بران گذاشتہ بود نظر میکرد و التفات بجانب آن شعب می نمود و این قضیہ بر سبیل ندرت بود و در نماز نافلہ بود کہ سنت فجر باشد چنانکہ بعضی گفتہ اند و اگر نیز فرض باشد کہ نماز فجر ست

بقیہ حاشیہ صفحہ ۳۷۱ رواہ ثقات وعن ابی ہریرۃ رضی قال قال رسول اللہ علیہ السلام اذا کان احدکم فی المسجد فلا یسمع احدا صوتہ و یشیر باصبعہ الی ربہ تبارک و تعالی رواہ الطبرانی وعن ابی ہریرۃ رضی قال قال رسول اللہ علیہ السلام ان جزء من سبعین جزء النبوۃ تاخیر السحور و تعجیل الافطار و اشارۃ باصبعہ فی الصلوۃ رواہ عبد الرزاق وعن نافع قال کان عبد اللہ بن عمر اذا جلس فی الصلوۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ و اشار باصبعہ و اتبعہ بصرہ ثم قال قال رسول اللہ علیہ السلام ہی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی السبابۃ رواہ احمد وعن ابن التیمی قال سئل ابن عباس رضی عن تحریک الرجل اصبعہ فی الصلوۃ فقال ذلک الاخلاص رواہ عبد الرزاق وعن معاذ بن جبل رضی کان اذا جلس فی آخر صلوتہ اعتمد بیدہ الیسری علی فخذہ الیسری و یدہ الیمنی علی فخذہ الیمنی و یشیر باصبعہ اذا دعا رواہ الطبرانی فی الکبیر وعن بشیر بن حراب انہ سمع ابن عمر رضی یقول تحکم ایدیکم فی الصلوۃ لبدعۃ واللہ ما زاد رسول اللہ علیہ وآلہ السلام علی ہذا یعنی الاشارۃ باصبعہ رواہ ابن قتیبۃ الحمد للہ علی الاتمام والصلوۃ والسلام علی خیر الانام علی التمام حواشی رسالہ الشیخ علی المتقی اما قولہ خلاف الروایۃ فلانہ لم یرد فی شئ من کتب الحدیث لا من حدیث صحیح ولا من ضعیف ما یکون فیہا ایماء الی منعہا فضلا عن التصریح والدلالۃ و ایضا لم تثبت روایۃ عن امام ابی حنیفۃ ولا من محمد ولا عن ابی یوسف رحمہم اللہ بدون ان الاشارۃ سنۃ کما قال الامام الزاہدی انہ اتفقت الروایات عن اصحابنا انہا سنۃ و اما قولہ خلاف الدرایۃ فلانہ ما رأینا لاصحاب المنع متمسکا الا قولہم انہ فعل کثیر ولا یشک من لہ فکر سلیم انہ لیس کل کثیر فعلا فادحا فی الصلوۃ کیف والصلوۃ انما ہی افعال مخصوصۃ منہا فروض و واجبات و منہا سنن و مستحبات

چنانکه از جامع الاصول مفهوم میگردد برای مهم مصلحت اہل اسلام بود که محافظت و احراس و سلامت و جمعیت
ایشان ست پس این از باب تداخل عبادات ست نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب آن شخص برای
مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل ست و از عمر رضی الله عنه آمده
می گفت انی لاجہز جیشی و انا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابے عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی
الصلوة و در ترجمه این قول عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و بیامد و گفت طلائی در خانه در نماز
یاد آمد پس مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد و امر کردم بقسمت آن و این همه را از قبیل تداخل عبادات داشته اند و
گفته اند که خواطر جبلت انسانست و ازینجا معلوم شد که مذموم خاطر ردیه است که نه از قبیل عبادات و طاعات باشد
و گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی نماز را تخفیف کرده تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی
آنحضرت در نماز بودی و طفلی متعلق شدی و او را برداشتی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دوش مبارک نهادی
و گاه امام حسن یا حسین رضی الله عنهما بیامدی و در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای وی اطالت
سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی و رعایت حال وی کردے و گاهی در نماز بودی و عائشه رضی الله عنها بیامدے

---

بقیه حاشیه صفحه ۳۷۲ و انما یترجح فیها ما یکون منافیا للصلوة والعاملون بالرفع انما یعون السنیة فکیف یکون منافیا فی الصلوة الاتری ان
رفع الیدین جمیعا فی السجدة من الارض ثم وضعهما علی الفخذین ثم رفعهما عنها و وضعهما علی الارض وکذا رفع الیدین فی الاتزار اکثر من رفع السبابة
مرة وهی من سنن الصلوة فما قولکم ایها العلماء المتحلون بالانصاف اجابکم الله تعالی فیما اذا اتفق الامام ابو حنیفة و صاحباه رحمهم الله علی سنیة قولا
واحدا وکانت الاخبار الواردة فی هذا الباب صحاحها وحسانها وضعافها کلها یشهد بحقیته ثم آثار الصحابة و اعمالهم یؤیده و بعض المجتهدین
فی مذهب الامام اذا حکم ببطلان ذلک الامر و عدم جوازه اعتمادا الی دلیل واهن من النصوص المنکوبة کما تقدم ولم یکن شیء من الاحادیث لا حسن
ولا ضعیف یکون فیه ایماء الی ذلک فهل یقبل اجتهاده و یؤخذ و یترک ذلک المؤید المتفق علیه سلمنا ان لهم روایة عن ابی حنیفة
و ابی یوسف او محمد او عنها اجمعهم جمیعا لکن الروایة المشهورة المؤیدة بالاحادیث الصحاح و آثار الصحابة رضی الله عنهم احق بالاخذ و اقوی سے
من الروایة الشاذة المخالفة حاشیه بر عبارت محقق ابن الهمام تصنیف علامه الله بن عبد الله المکی الحنفی رحمهما الله و لا یشیر
بسبابته عند الشهادة و علیه الفتوی کما فی الولوالجیة والتجنیس و عمدة المفتی و خلاصة الفتاوی لکن المعتمد ما صححه الشراح ولا سیما
المتأخرون کالکمال و الحلبی والبهنسی والباقانی و شیخ الاسلام الجد و غیرهم انه یشیر لفعله علیه الصلوة والسلام و نسبوه لمحمد والامام بل فی متن
درر البحار و شرحه غرر الاذکار المفتی به عندنا انه یشیر باسطا اصابعه کلها و فی الشرنبلالیة عن البرهان الصحیح انه یشیر بمسبحته
وحده یرفعها عند النفی و یضعها عند الاثبات فاحترزنا بالصحیح عما قیل لا یشیر لانه خلاف الدرایة والروایة و بقولنا بالمسبحة
عما قیل یعقد عند الاشارة انتهی و فی العینی عن التحفة الاصح انها مستحبة و فی المحیط سنة ۱۲ در المختار

و در بسته بودی چندگام بنهادی و در بروی بکشودی و در خانه بجانب قبله بود امثال این چیزے چند در
احادیث آمده است وعلما رهمه را در صورت عمل کثیر اختلاف ست مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست
عمل کثیرست ومراد باین آنست که بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضا آنرا بیک دست
کند نیز مفسد ست مثل تعمم وتقمص وتسرول وآنچه محتاج بیک دست ست اگر اتفاقا بدو دست کند قلیل ست ومفسد نه
وبعضے گفته اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیرست وبعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر
پندارد. ومختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیرست ومادون آن قلیل واگر گاهی کسی در حال نماز بر رسول
صلی الله علیه وآله وسلم سلام کردی باشارت دست رد سلام می کردی باین طریق که دست را بگسترد
چنانکه پشت دست بالای بود وگاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز کردی واین هر دو در حدیث مصرح واقع شده
وگاهی بسر مبارک ایما کردی هم در رد سلام وهم در غیر آن ودادر اشارت براس در رد سلام حدیثی صحیح نیافتم
جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر واقع شده کان یشیر اشارة این را اگر بر اشارت براس یا مطلق حمل کنند
اما از سیاق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد بهمان اشارت بدست ست وبعضے
از شراح اشارت براس ذکر کرده اند بی ایراد حدیث دلالت صریحی برین باب یافته باشند والله اعلم ودر صحیح
رد سلام در صلوة کسوف از عائشه رضی الله عنها آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ومردم گرد وی
ایستاده بودند یکی از میان پرسید که این چه حال ست پس اشارت کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان
یعنی جواب دادی رواه مسلم ودر احادیث دیگر اشارت بدست برای غیر رد سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن
وصبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آمدم آنحضرت
در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین ویکباری ام سلمه رضی الله عنها جاریه را
بران حضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه
آمد آنحضرت در نماز بود واشارت کرد جاریه را بیرون کن پس وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب فرمود که
این دو رکعت نماز سنت پیشین ست که بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا ودر اوائل اسلام
رد سلام در نماز کردی پس از ان منسوخ شد ودر روایت بخاری ومسلم وابی داود ونسائی از زید بن ارقم آمده است
که گفت بودیم که سلام میکردیم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حال نماز رد می کرد بر ما وچون از پیش نجاشی
برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه وآله وسلم رد نکرد بر ما سلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام
میکردیم بر تو رد می کردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا ودر بعضی روایات آمده که ان الله تعالی یحدث
من امره ما یشاء وهمچنین اکنون امر کرده که تکلم در نماز جز بذکر حق تعالی نکنند وبعد از فراغ نماز رد سلام کرد آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف وی را آوازی بود همچو آواز دیگ جوشان یعنی گریه میکرد
و درون شکم میجوشید و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز آسیا از بکا و در فقه حنفی مذکور است
که انین و بکا اگر بی آواز بود اصلا مفسد نیست و اگر با آواز بود پس اگر علت درد یا مصیبتی دنیاوی باشد
مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف دوزخ و رغبت در بهشت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت
حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محمد از ابی یوسف روایت کرده که بکا اگر بود
از جهت آخرت اگر نگاه داشتن آن طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست کذا ذکر الشمنی
و گاه بحاجت تنحنح کردی و بی حاجت نه و اما فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نبود و عذر
و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد و اگر بنا بر اصلاح حلق یا علت مرضی بود در
حکم عطسه و سعال باشد و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا اعلام و تنبیه کند امام
خود را یا بکند او را اصلاح تا اعلام کند دیگری را که در نماز است فاسد نمیگردد نماز او کذا ذکر الشمنی و نیز گفته اند که مراد به تنحنح
آنست که بوی حروف پیدا گردد و در هدایه چنین است و در نماز چشم مبارک کشاده داشتی و فرو گرفتی و در صحیح بخاری
از انس آمده که گرفت عایشه پرده رنگین منقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز مرا و تصاویر نقوش است یا این شبیه
از صورت تصاویر بود و گفته اند که مراد به پوشیدن جانب خانه بلا آن جهت است که سترى در جانب خانه داشت که بدان
پوشیده بود و الا از ستر جدار و ثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة و در مجمع البحار گفته
که مثل حجله عروس مهیا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم جامه علم دار پوشیده بود در نماز به علمهای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد
جامه را از تن بر کند و فرمود این را برای ابی جهم صحابی که جامه را پیش کش آورده بود ببرید و گلیم او را برای من بیارید
که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور به فرود تر آورد و در حقیقت این
تعلیم امت بود والله اعلم و نیز در حدیث آمده که در سلام باشارت دست کردی انتهی و دلیل است بر آنکه در نماز
چشم نمی پوشید کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارند مگر بر آنکه تغمیض عین دائم و مستمر نبود و
از ینجا لازم نمی آید استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبود درست و دلایل
تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم است که اصلا نمی بست والله اعلم و فقها را اختلاف
است در کراهیت تغمیض عین و نزد ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی را اگر کشودن چشم در نماز تفرقه
و پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه با آنها

اقرب باشد نظر بعموم دلایل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تخصیص علیت
والله اعلم وصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد صلوة میخواند در روایت ست
از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برمیگشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز یعنی سلام میداد استغفار
میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها
بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت
چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبردیم تا که این درنگ کردن برای
آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت ست
صلی الله علیه وآله وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد از آن برمیگشت گاهی
بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال مینمود بر اصحاب بوجه شریف خود و دعا میخواند و ذکر میکرد
و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی
و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث که درین باب تصنیف یافته مذکور مثل
حصن حصین جزری و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلاً
او بعضاً باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی در دعوت
استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همبرین نسق بوده نه آنکه بر جمیع
دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر کسی
چیزی از آن در وقتی شنیده و عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال نوافل و مندوبات حال اینچنین ست
و باعث اختلاف نیز همین ست و نیز گفته اند که اگر چه ثابت شد ترغیب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن
اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدان لازم نیاید والله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهورند
و معنی و نکته در آن مذکور ست درینجا ذکر کرده میشوند اول استغفار سه بار باین لفظ استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار
کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که امام اهل شام ست کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله
استغفر الله و بعضی از علما از آن استبعاد کنند و گویند که استغفار بعد از نماز موهم ست که نماز از جمله
گناهان باشد چنانکه از فرقه رضا که ایشان را مسمده به گویند نقل میکنند که میگویند هر که بعد از
نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیرات که در ادای نماز واقع شده کافی ست در استحباب

استغفار و خود بعد از وی درود وسند صحیح این گفتار ساقط است بعد ازان گفتی اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند و در
اوراد مشایخ ازین نیز زیاده تر گویند حینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و در روایات صحیحه نیامده مگر بعض [illegible]
کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکات و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد در هر دو جد
بفتح جیم ست بمعنی بخت وغنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز
خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت است کوشش و اجتهاد و علت نیست و گفته اند که ضعیف ست و مختار فتح ست
یعنی اول و گفتی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه وله النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین
ولو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد بر سایر انواع ذکر وارده عقب سلام و گفته اند
بعد از وی اللهم انت السلام بعد ازان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا فی
الحدیث فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با علا صوت می گفت و بعضی علما گفته اند که
افضل در جمیع انواع اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای
تعلیم بود و اگر بر جای دیگر امام را مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند درست ست بلکه مستحسن باشد
و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت صحت ست و مراد بمعوذات بکسر واو
مشدده معوذتین ست که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ست بمذهب اقل الجمع اثنان و بعضی
سورهٔ اخلاص بلکه سورهٔ قل یا ایها الکافرون را نیز داخل دارد که در وی برائت ست از شرک که در معنی
استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل شامل معوذتین و امثال آن نیز دارند
مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز وجل انی توکلت علی الله ربی و ربکم
و قول وی سبحانه وان یکاد الذین کفروا الآیه یا مراد بکلمات معوذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده
فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و وصیت فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک
و فرمود و الله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را از عقب هر نماز و این حدیث
معروفست میان علما و مسلسل ست بانی لاحبک و این فقیر نیز از طریق بعضی علمای یمین بدان مشرف شده است
دیگر از دعاهای مشهور که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از انکه تکلم کند و در روایت
پیش از انکه بگرداند از نماز دو تا کند پایها را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

در اثبات حسنات و محو سیئات و رفع درجات اثری عظیم وارد و مشهورترین اوراد و بعد از فرائض ذکر معقبات است
بکسر قاف و تشدید آن که نام این کلمات ست که پی یکدیگر می آیند سبحان الله والحمد لله والله اکبر سبحان الله سی و سه بار
والحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
رواه مسلم و در روایت دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بست و پنج بار
والحمد لله بست و پنج بار و الله اکبر بست و پنج بار و لا اله الا الله بست و پنج بار و در جامع الاصول و نسائی و در مشکات
از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز که تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید
سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار و یکی از انصار را در خواب نمودند که مردی با وی میگوید آیا امر کرد شما را رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را
بست و پنج بار بگوید و تهلیل را داخل این می سازید بهتر باشد و چون صبح شد آن انصاری بحضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم خواب خود را عرضداشت فرمود که همچنین کنید که آنمرد میگوید و چون بامر رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم همچنین گشت رسم شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در
صحیح مسلم سبحان الله یازده بار والحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند
که این روایت بنا بر تفسیر بعضی از رواة حدیث ابی هریره است که تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلاثا
وثلثین و این تفسیر وهم ست چه مراد آن ست که هر کلمه را سی و سه بار گوید و در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است
در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آمرزیده شود گناهان اگرچه باشند مانند
کف دریا و نیز آمده است که ابوهریره گفت که آمدند فقراء مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علا و نعیم مقیم فرمود چه سبب گفتند
نماز میکنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند
و از ما نیاید فرمود بیاموزم شما را چیزی که اگر بکنید شما آنرا هیچکس را آن نصیب نبود که شما راست تسبحون و تحمدون و تکبرون
دبر کل صلوة ثلاثا وثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت آمدند و گفتند
یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر گشتند در این عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان
کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از این حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و این بحث در جای خود تحقیق
یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود غم مخورید و اندوهگین
نباشید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روید و این حدیث جزو حدیثی ست که در مشکات از ابی داود
از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و سبکباری است که فقرا دارند و حساب و سوال نعیم دنیا موقوف نماند

و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند
که این مخصوص بفقراء مهاجرین ست چنانکه در حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم
و این ورد مذکور وقت خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آنرا به بنت خود فاطمه زهرا
و علی مرتضی رضی الله عنهما آموختی و در مسند امام احمد بروایت ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بخانهٔ آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در حالی که می طلبید از آنحضرت خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی
رضی الله عنها از بس آسیا گردانیدن و پشتش از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی مبارک وی سیه از غبار
جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته بود چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه بنت
من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانهٔ فاطمه و نشست بر سر وی و گفت
یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود نزد ما بالفعل نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا بدهم ترا پس از ان فرمود یا فاطمه
محنت و مشقت دنیا سهل ست بهر طریق بگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدای را و خدمت کن اهل خانهٔ خود را
من ترا چیزی بیاموزم که بهتر ست از خادم تسبیح بگو خدای را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگوئی او را سی و سه بار
و تکبیر میگوئی سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و در بعض روایات آمده که یکی از انها لا علی التعیین
سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است
بعد از ان علی و فاطمه این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از انگاه که این از حضرت شنیدم از من هرگز
فوت نشده و نه در لیلهٔ صفین تا آخر شب بیاد من آمد و بخواندم و دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوی
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار چنانکه
دیگران مشابه او را و که بعد از نماز فرض خواند آیة الکرسی ست چنانکه در سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد
نیز زیاده کرده و در دو این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی چنانکه عادت
اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده و حفاظ بر وی در ثبوت
طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الاخری هر که
بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد امان وی تا نماز دیگر و این را جماعتی از صحابه روایت
کرده از انجمله امیر المؤمنین علی ست رضی الله عنه و در مشکوة حدیث امیر المؤمنین علی را چنین آورده که گفت
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز
منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی شرط ست موت برای دخول جنت که بغیر از وی بجنت تحول نیست
و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای گرد

که گروہای او یند رواہ البیهقی فی شعب الایمان وقال اسنادہ ضعیف وہم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمدہ که فرمود
سید آیات قرآن اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم ست وحدیث بخاری از ابی ہریرہ در فضیلت آیة الکرسی که در وی
صدق وهو کذوب مذکور شدہ معروف ست تنبیہ بدانکه احادیث در باب اشیاء متعددہ واقع شدہ که بعد از نماز
بخواند چنانکه ادعیه مذکورہ آیة الکرسی و معقبات وجز آن و مراد بعدیت اتصال بنماز نیست بی فصل که آن
محال ست بلکه مراد عدم فصل ست بچیزیکه در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض ونسیان وتشاغل بغیر ذکر
ودعا شمرند واگر سکوت بعد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد وپس بعد از فراغ از نماز ہر چه بود چه مذکور بخواند عقیب
او ودبر او ست اما آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض واذکار وادعیه مذکورہ وعدم تعاقب
گردد یا نه اینجا ہم محل نظر ست وظاہر آنست که نگردد خصوصا بر قول کسیکه سنت میدارد وصل سنت را بفرض و نیز سنت
قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض ودر شرح ابن الہمام تصریح کردہ است که آنچه در احادیث وارد شدہ از ثواب
از خواندن بعضی ادعیه واذکار در ادبار صلوة تقاضا نمیکند وصل آنہا را بفرض بلکه بودن آنہا عقیب سنت بی اشتغال
بآنچه از توابع نماز نیست کفایت میکند ودران واختلافست علما را در اولیت وصل سنتی که بعد از فرض ست بعضی گفته
که قیام بسنت متصل بفرض مسنون ست ودرین میان مشغول نشدن ونوافل نباید شد واین قول مخالف حدیث ست
که در منع از وصل واقع شدہ است در سنن ابی داؤد آمدہ است از ابی رمثه که گفت استاده مردی که دریافته بود با حضرت
رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم تکبیرہ اولی که تا مثل آن بگذارد سنت را عمر رضی اللہ عنه دوش اورا بگرفت بجنبانید
وگفت بنشین زیرا که ہلاک نگشتند اہل کتاب مگر از آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
بپسندید این سخن را از عمر رضی اللہ عنه پس مختار فصل ست ببعضی ادعیه واذکار ولیکن اولی آنست که فصل کند
ببعضی اذکار وادعیه مختصر وادعیه واذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند وثابت نشدہ از آنحضرت صلی اللہ
علیه وآله وسلم فصل باذکار که مواظبت میکنند بران در مساجد مثل قراءة آیة الکرسی وتسبیحات وامثال آن وحلوانی
گفته است که لاباس ست بخواندن اوراد میان فریضه وسنت واین منافات ندارد با اولیت مذکورہ زیرا که مشہود
درین عبارت اولیت خلاف اولی ست ودر خلاصه گفته که چون سلام دہد امام از ظہر یا مغرب یا عشا که بعد
آنہا سنن ست مکروہ است اورا مکث قاعدا وباید که بایستد تطوع وتطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود
بدست راست یا چپ یا پس تر آید واگر خواہد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل ست ودر نمازی که بعد از وی
تطوع نیست مکروہ نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در
مقابل وی مسبوقی نباشد وہمه برابر ست در سنت ولیکن افضل رجوع بمنزل ست برای تطوع ذکر ہذا کله فی
شرح ابن الہمام وآنکه وارد شدہ است که تعجیل کند برای سنت مغرب منافات ندارد و بخواند لا الہ الا اللہ وحدہ

لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست واگر
بسیار بجد ست در تعجیل این ذکر را بعد از سنت بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت و آنکه بعضی
مردم آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که سنت خواندن قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد است

وصل در بیان سجدهٔ سهو بدانکه سهو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اقوال در آنچه متعلق
است باخبار وابلاغ جائز نیست باتفاق اما افعال چه در نماز وچه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق
جواز اوست ودر حقیقت آن متضمن حکمت بالغهٔ الٰهی عز شانه است در اعظمیت تشریع احکام ودریافت
سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام ومجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن ست چنانکه گفتی
هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم ست چنانکه در صورت شک بیاید ولیکن این نکته با فهم دریافت سعادت
اقتدا اتمام میشود وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فراموشی داده میشوم من تا سنت گردانم آنچه در حیز
وجزای آن مشروع گردد وصاحب سفر السعادت گفت که در پنج موضع مروی ست که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سهو فرمود در نماز وبر جمیع عمر وغیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول ننشست
وبرخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پیش سلام داد دوم آنکه در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین
یا پسین سلام داد وسخن گفت بعد از آن یاد کرد واتمام فرمود بعد از سلام دو سجده کرد وبعد از دو سجده دیگر باز سلام
داد ودرین حدیث سجدهٔ سهو بعد از سلام بود واین را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی ست واز حضرت
پرسید که کوتاه شد نماز یا فراموش کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود ودرین حدیث دو اشکال ست یکی
آنکه این اخبار ست برخلاف واقع واجماع دارند بر عدم جواز سهو در اقوال واخبار وخلاف در افعال ست واشکال
دیگر در وقوع تکلم وافعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة وعدم استیناف وجواب از اشکال اول آنست که مراد این
که در اعتقاد من اینچنین ست در نفس الامر واین خبر صادق ست بلاشبهه یا کنایت ست از عدم
شعور یعنی گویا گفت شعور ندارم واین نیز صادق ست فافهم وجواب از اشکال ثانی آنکه تکلم واتیان منافی
بطریق سهو مفسد نیست ومنع جواز بنا وعدم استیناف نمیکند پوشیده نماند که این مذهب حنفیه که نسیان
عذر نیست در نماز جاری نمیگردد وایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوة بود وتحقیق آنست
که بعد از آن ست وبعضی میگویند که این گفتگو همه با ما بود نه با بتول واین سخن در غایت بعد ست ونیز گویند که
که این قضیه برخلاف قیاس بود ودرین مقتصر بر مورد باشد ودر شرح کنز الدقائق مسمی به بحر الرائق گفته که ما جواب
شافی ازین اشکال نیافتیم ومذهب امام احمد آنست که کلام عامدا وساهیا مبطل ست مگر آنکه امام تکلم برای
مصلحت نماز کند چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است

پس تمام کنند وابن نیز تکلم ذی الیدین و بعضی صحابه جواب شد و این کلام درین حدیث دراز است و شیخ ابن حجر در شرح بخاری
استیفای آن کرده است سوم یکروز نماز کرد و از نماز بیرون آمد و یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد
طلحه بن عبید الله رضی الله عنه از عقب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس
بمسجد رفت و در رکوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگزارد و سلام داد و بازگشت
و درین حدیث ذکر سجدهٔ سهو و سکوت عنها است شاید که مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی سجدهٔ سهو واجب
نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی حنفیه نقل کرده
که گفته است سنت است نزد عامهٔ اصحاب ما والله اعلم رابع نوبتی دیگر نماز ظهر گزارد و یک رکعت زیاده کرد
صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفتند پنج رکعت گزاردی آنگاه دو سجده کرد سهو را
و سلام داد و بران اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و در مذهب
حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است در فقه خامس نیز یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گزارد و بحجرات خانه
مراجعت فرمود صحابه بر عقب شدند و اعلام کردند پس باز گشت و یک رکعت بگزارد و سلام داد و بعد از سلام
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر را بغیر این مواضع خمسه بدینها قیاس
کرده اند داؤد ظاهری که امام اهل ظواهر است و اصحاب ظواهر قومی اند که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران
قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرده
و بغیر این مواضع اگر سهو کنند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی مواضع سجدهٔ سهو پیش از سلام
کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش از سلام میکند بترجیح احادیث
وارده درین باب یا بادعای ناسخیت و امام ابوحنیفه مجموع را بعد از سلام میکند بترجیح احادیث بر ادعای آن و در کتب
سته از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از سلام و استدلال با حدیثی که روایت کرده
ابوداؤد و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول
اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصاً که تعارض فعلین یا القیاس چنانکه مذهب ایشان
است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمی شود و پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم
واقع شود جبر کرده شود همان کذا قال الشمنی و نیز گفته که همین است قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود
و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود باین طریق
که در تردد افتد و ندانند که چند رکعت گزارده و بهیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب
اگرچه خلاف واقع است اما او را مقرر نمیداشتند والبته آنچه واقع نفس الامر است بازش میداد و بود در صورت

شک نزده و تحیر ست و بالجمله بجهت غلبه استغراق و توجه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم بوجود آمده
اما شک بوجود نیامده و پیغمبر فرمود که آن از شیطان ست چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است آمده که
فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه
نمی داند که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم شک در نماز هرگز واقع نشده ولیکن
برای تعلیم حکم آن مر امت را پیغمبر فرمود که اگر کسی در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین
نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن نرود و قرار دهد درین صورت بران که سه گذارده است چه گذاردن
سه یقین ست اگر چهار گذارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که تحری کند و بهر جانب که ظن
غالب دارد بنا بران نهد خواه باقل بود یا باکثر و اگر ظن غالب بهیچ جانب نیفتد بنا بر یقین کند و بعضی مردم درین حکم برین
امام اجل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که ظن را حاکم است نه بنا بر اقل که یقین ست و ندانستند که بنا بر ظن غالب
اصلی مقرر است در شرع که درین حدیث آن را ساقط کرده چنانکه در اشتباه قبله و جز آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود آمده
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه کذا اورده الشمنی و در جامع الاصول
از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ وهو جالس
و ترمذی گفته که بعضی از اهل علم درین حدیث گفته اند که چون شک کند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آنست که اگر اول بار
در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند والا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه ظن در
یکجانب نیفتد بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطا گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید اگر
اینچنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار افتد و زیاده در صورت کثرت شک و اعتبار آن حرجی تمام است
و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند که مطلقا خواه ظن غالب بر یکجانب افتد یا هردو جانب برابر بود
بنا بر یقین نهد و در شرح مشکات تحقیق این کرده شده است والله اعلم فصل در سجدهٔ تلاوت اختلاف کرده اند
علما در حکم سجدهٔ تلاوت ائمه ما میگویند که واجب ست و امام مالک و شافعی میگویند که سنت ست و فعل آن
افضل ست از ترک آن و در روایتی از امام احمد نیز واجب ست اگر در نماز باشد و در غیر آن واجب نیست
حجت علمای ما آیات و احادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته
و نیز گویند که سجده جزو صلوة ست که بجهت تخفیف اختصار بران کرده شد پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز
جنازه ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم و تمسک ائمه دیگر بحدیث زید بن ثابت ست
که گفت سورهٔ والنجم را نزد آنحضرت خواندم و سجده نکرد و جواب آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور
نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند

بجهت بیان جواز تاخیر یا این مخصوص بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و طهارت شرط است
در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلافی در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز سجده میکرد
و هیچ یکی از علما درین حکم بوی موافقت وی نکرده الا الشعبی و بیهقی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که
گفت سجده نکند مرد مگر به طهارت و جمع کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری ست یا ثانی
در حالت اختیار است و اول نزد ضرورت و نیز گویند که گاهی شبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت
قبله و بی وضو میگذاشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت واجب نیست اگر بر مستمع نه بر سامع یعنی
اگر اتفاقا بی قصد آیهٔ سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب
نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب
بر تقدیری ست که قاری قصد قرائت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب او
مذهب جمهور ائمه آنست که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا بشرایط صلوة وهو المختار و نزد ما پیش از سجده
و بعد از سجده تکبیر گویند جهر و مسنون است نه واجب و مروی از ابن مسعود همچنین ست و نزد بعضی سلام هم هست اما تشهد نزد
هیچکس نیست و اگر بایستد و بسجده رود اولی و افضل باشد و تسبیح این سجده همان تسبیح سجدهٔ نماز است
سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال و ارفع محال است پس تسبیح سجدهٔ وی افضل و ارفع باشد و اگر
سجدهٔ تلاوت در نماز افتد بیشک این تسبیح گوید خصوصا که نزد حنفیه دعا در سجدهٔ نماز نمیکنند اولی خواهد بود و
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتی سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته و در حدیث
ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجود قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی
گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نیز نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و در
قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و اینچنین میگویند و لنعم بود که در سجده
این دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی
کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس رض آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز میگذاردم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد
(یعنی سجدهٔ تلاوت ۱۲)
و این دعا بخواند و گفت ابن عباس رض پس خواند آنحضرت آیهٔ سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد
خواب بیننده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث بخاری از ابن عباس رض آمده که گفت
سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسورهٔ نجم که در آخر آیهٔ سجده دارد و سجده کردند با وی صلی الله علیه
وآله وسلم مسلمانان و کافران و جن و انس مراد همین جن و انس باشند که درین مجلس حاضر بودند بطریق تغلیب

و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود والله اعلم و گفته اند که سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بجهت امتثال امر الهی تعالی بود و سجود شکر گزاری نعم علیه وی سبحانه که معدود اند در اول سوره و سجدهٔ مسلمانان
بجهت متابعت آنحضرت و امتثال امر و اتیان شکر بود و سجدهٔ مشرکان بجهت استماع اسماء آلهه ایشان بود
از لات و عزی که درین سوره مذکور اند یا از جهت ظهور سطوت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شانه و سطوع
انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه تاب و طاقت
اختیار ایشان باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از آن کسیکه اشقی و اطغی قوم بود که کفی از خاک
برگرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت اینم بس است و آن یکی از اشقیای قریش بود که بجهنم رفت و درینجا قصه
است از وضع زنادقه و مفتریات ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مولع اند بذکر غرائب و اعاجیب قصص
آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و برد و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم نزد ذکر اسماء لات و عزی و مناة مدح ایشان کرد و گفت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی
و آن بسهو بر زبان آنحضرت رفت یا شیطان آن را بآواز مشابه بصوت شریف آنحضرت از پیش خود خواند و مشرکان
آنرا شنیدند و سجدهٔ مشرکان از ینجهت بود و گفتند اکنون محمد مدح آلهه ما کرد ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی و
ممیت علیم و قدیم رزاق یکی ست این بتان شفعای ما اند و محمد نیز اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس جبرئیل
آمد و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی
وی این آیه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم و این قصه عقلا و نقلا باطل و موضوع است و در این آیه را تفسیری دیگر است که نیست
درو ذکر این قصه والله اعلم **وصل** در سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوة کنند
آیا جایز و مسنون است و عبادت و موجب قرب بجناب الهی است یا نه نزد بعضی بدعت است و حرام و لا اصل لها فی
الشرع و نزد بعضی جائز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جائز است مع الکراهة و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز
بر چند قسم است یکی سجدهٔ سهو است و آن خود در حکم سجدهٔ نماز است دیگر سجدهٔ تلاوت است و در آن خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات است
بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثرین آنست که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام
شافعی سنت است و قول امام احمد و ابی یوسف رحمهما الله نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مذکور گردد و نزد امام ابوحنیفه
و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی ست و بنده عاجز است از ادای
شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود بسوی تکلیف ما لا یطاق باشد و گویند مراد بسجود که
در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن بسجده کرده اند یا منسوخ است ولیکن آنرا [illegible]

بدان مراد نعمت عظیمه دانند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع ست نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف
ظاهر ست و چون از بعضی خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فعل این سجده ماثور ست قول
نسخ درست نباشد و یک قسم دیگر ست که آنرا سجده تحیت گویند و در بعضی روایات فقهیه رخصتی در ان واقع شده مختار
کراهت و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود از ابی بکره رضی الله عنه آمده که چون می آمد
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را چیزی که خوشحال می ساخت بر روی می افتاد سجده کننده مر خدا را بجهت شکر
کردن مر او را عز و جل و از انس نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المومنین علی
رضی الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آوردند در ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم سجده شکر بجا آورده و دعا کرد بر آن قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی همدان و عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد
خدای تعالی بر وی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدای تعالی بر وی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بغایت طویل کرد چنانکه بیننده گمان برد که روح پاکش بآسمان
رفت و از بدن انسلاخ پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای حقیر ضعیف الحرکت ناقص الخلقت را بدید سجده شکر
کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روز بدر سر ابو جهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود
هاست فرعون هذه الامة و در روایت دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز
چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون کعب بن مالک را بشارت توبه حق بوی رسید
سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرای اسلام ست و یکی از ان سه تن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه رجوع
بجهت کردن پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم ست و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم
الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم الآیة و این قصه دور دراز ست و از احسن قصص ست و در شرح سفر السعادت
آنرا ذکر کردیم فلیطلب ثمه و امیر المومنین ابو بکر صدیق چون خبر قتل مسیلمه کذاب بشنید سجده شکر کرد و قصه وی
مشهور ست و امیر المومنین علی رضی الله عنه چون ذو الثدیه را که از روسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجده شکر
کرد و قصه وی و حال خوارج نیز در کتب احادیث و سیر مذکور ست چیزی از ان نیز در شرح سفر السعادت و شرح مشکوة
ذکر کرده شده است وصل در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم او ست و بعضی بفتح میم نیز
گفته اند و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قرائت سبعه بضم میم ست و سکون از شواذ ست
و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین و ضم با و بای موحده میخواندند و جمعه اسم اسلامی ست بجهت اجتماع ناس
در وی برای نماز کذا قیل و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم او ست در جاهلیت و هم از جاهلیت تغیر داده اند

بجمعه بجهت اجتماع آفرینش در وی یا بجهت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تغیر دادند
فائده و نامهای قدیم هفته این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز در زمان جاهلیت نیز شرفی
داشت و در اسلام بفضایل و خصائص امتیازی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدا تعالی
از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند و بود مر یهود را روز سبت یعنی شنبه و نصاری را
روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پیدا کرد ما مسلمانان را پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه
با آنکه امر کرده بود ایشان را بعبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند
و تمرد ورزیدند و آوردند و اختیار کردند یهود بدل وی شنبه را و تعلیل نمودند بآنکه روز انتهای آفرینش است
و روز فراغ صانع است از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند و گفتند
نصاری که روز یکشنبه که وقت ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوارتر است بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب
عبادت و اکثر برانند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن بفکر و اجتهاد
خود که دریابند که آن روز کدام است پس یافتند یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را بعللی که مذکور شد و هم برین
قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز و بعضی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند بدان
بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا اما چه نمودند و گمراه کردند ایشان را
با وجود تمرد و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان را بدریافت و اصابت این روز بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق
کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر
ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود اولی و احری بود
از شکر نعمتها خارج از ذات و ظاهر درینجا معنی اول است بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در شرح
صحیح بخاری گفت که جمع گشتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و پیش از نزول
قرآن بدان و گفتند چون یهود و نصاری را روزی است که در وی جمع میشوند در هر هفته برای عبادت ما نیز گردانیم
روزی را که جمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس مقرر کردند
روزی که نام قدیم او روز عروبه است که اکنون روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه نبود باین خصوصیات که در نماز جمعه است بعد از نازل
شدن قرآن باین خصوصیات و اینقدر در مقصود کافیست و قطع نظر ازین در حدیث اوس بن اوس آمده است که
آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود که افاضل ایام بسیار اند مثل
روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنها است و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام
یکی ازین دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوع است و روز عرفه افضل ایام سنه و این سخن

فائده

محصلی ندارد ونزد تامل وهمچنین اختلاف دارند در شب قدر وشب جمعه امام احمد فرمود رحمة الله علیه که شب جمعه افضل ست
زیرا که علوق آنحضرت در رحم آمنه در شب جمعه در آمد ودر ایام منا بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بیاید انشاء الله تعالی ودر حدیث دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعة جمع شد در وی خلق عالم وپیدا کرده شد آدم
علیه السلام در روز جمعه ودر آورده شد در بهشت در روز جمعه وبرآورده شد از بهشت وفرود انداخته شد بر زمین
در روز جمعه ومرد آدم در روز جمعه ودرین روز بر پا شود قیامت ودر صور نفخ ودر وی ست صعقه نقش بود وذکر وقوع امور
عظام ست که وقوع دارد درین روز یا بجهت آنکه خروج وهبوط آدم علیه السلام وآمدن وی درین عالم متضمن حکمتها ست
که حصر آن از دائرهٔ امکان بیرونست وموت موصل ست بجوار قدس رب العزة جل جلاله وقیام ساعت موصل ست
بنعیم جنت وظهور مواعید حق تبارک وتعالی وخصائص وفضائل یوم الجمعه بسیار ست یکی آنست که در وی ساعتی ست
که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد وعلما را از صحابه وتابعین ومن بعدهم درین ساعت خلافهاست بر دو قول بعضی میگویند
که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود وبعد از وی مرفوع شد واین قول مردود ست واز ابو هریره
رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابو هریره فرمود
دروغ گفت هر که آنرا گفت آن ساعت موجود ست الآن در هر روز جمعه قول دوم وآن صحیح ست که چنانچه در زمان آنحضرت
بود همچنان بعد فوت نیز باقی ست ودرینجا نیز دو قول واقع شده جمعی میگویند که آنساعت را در وقت مبهم گذاشته ومخفی داشته اند در روز
جمعه بنظیر شب قدر در عشر آخر واکثر بر آنند که تعیین هست درینجا اقوال متعدده زیاده بر چهل آمده وشیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری
نقل نموده نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده ودلائل آن آورده وتصحیح وتضعیف ورفع ووقف آن بیان کرده ودر آن تطبیق نموده ست ما
در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم وارجح اقوال دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست بر منبر تا تمام شدن نماز
دوم آنکه آخر ساعتی ست از روز وباز اختلاف ست علما را در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر
کرده اند واحادیث وارده در آن اقوی ست تائید نموده وصاحب سفر السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور
باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند ودر تعیین آن ساعت بحث
کردند واز آن مجلس برخاستند وکسی از ایشان اختلاف نکردند در آن که آن ساعت آخر روز ست واز فاطمه زهرا
رضی الله عنها می آرند که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند وخبردار کند او را بآخر ساعت وچون خبر میکرد
مشغول می شد وی رضی الله عنها بدعا ودر روایتی وقت غروب آمده والله اعلم ودیگر از جمله خصائص آنکه درود فرستادن
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین روز بمقام اجابت وقبول میرسد ودیگر آنکه در وی نمازی ست که اعظم فروض
اسلام ست وتهاون در آن موجب ختم بر قلوب ونوشتن از جمله منافقان ست وغسل در وی سنت موکده است
ونزد جمعی واجب وتطیب واستیاک وتجمل ثیاب در وی مستحب تر از ایام دیگر وتجمیر مسجد یعنی خوشبو کردن آن

مستحب است درین روز نزد جمعی از علما، صلوٰة نافله در وقت استوا مکروه نیست در روز جمعه و ابوقتاده رضی الله عنه
گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ در آن وقت می افروزند
الا روز جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب می‌باشند
از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای تضرع و عبادت را و مزیت او بر سایر ایام چون
مزیت شهر رمضان است بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عید
مسلمانان است که در هر هفته مکرر میشود و در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر
و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکساله نماز و روزه بیابد و این روز کفارت سیئات و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها
و مجموع خلایق در روز جمعه می‌ترسند بجهت علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را بوقوع قیامت در آن الا جن و انس
که پرده بر روی دل ایشان فرو هشته از برای قیام تکلیف ایمان بالغیب و ارواح مومنان نزدیک میشوند درین روز
بقبور خویش و زایران را می‌شناسند شناختی زیاده بر سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز
بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین روز مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین همین است و روزه
داشتن روز جمعه علی الانفراد پیش اکثر علما مکروه است که روز عید ماست و روز عید صوم مکروه است و در روایتی
از امام ابوحنیفه و امام مالک رحمة الله علیهما که مکروه نیست و این روز مخصوص است باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر
بطریق وجوب در خطبه و خطبه در عیدین سنت است و وارد شده است که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن القیم
فی کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علما برای
این وجوه گفته اند که ناتمام است و ظاهر نزد این مسکین آنست که ایما اشارتست بآنکه طالب را باید که همیشه مشغول بطاعت
و عبادت باشد و تخصیص بعض اوقات اگرچه متبرک باشد چیزی نیست و در فضل موت در روز جمعه و شب آن با امن
از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی در القاب از ابن عمرو و ابونعیم در حلیه
از جابر آورده که کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بروی باشد
مهر شهید او نیز وارد شده است که آمرزیده میشود در روز جمعه شش صد هزار کس و شش صد هزار کس در شب جمعه و در روز آن
تمامه مردم و می‌نشینند ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم را الاول فالاول و چون بیرون
آید امام برای خطبه بر میدارند صحیفها را و می‌آیند در مسجد و مضاعف میگردد درین روز حسنات و دو رکعت
نماز در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون حق تعالی
تبارک و تعالی بر انگیزد ایام را روز قیامت بهیئتی و صورتی که دارند می‌برانگیزد روز جمعه را روشن تابان

افضلها

مر اهل جمعه را در روشنائی میکند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی
مثل برف و بوهای ایشان مثل بوی مشک و خوض میکنند در کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن و انس
و بهم نمیزنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشانرا هیچکس مگر موذنان که برای خدا
اذان گفته باشند و حرمت و کراهیت بیع نزد اذان و استحباب شنیدن از نماز آن نیز از خصایص جمعه است و قراءت
سورهٔ الم السجده و سورهٔ هل اتی علی الانسان در نماز فجر و خواندن سورهٔ جمعه و المنافقون یا سبح اسم ربک و سورة الغاشیه
در نماز جمعه و خواندن سورهٔ قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد در نماز مغرب وی و خواندن سورهٔ جمعه و منافقون
در نماز عشاء وی نیز مسنون است و شافعیه التزام دارند و هرگز خلاف آن نکنند و حنفیه کروه میدارند تعیین سوره را
و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده
دران و گفته که مقتضای دلیل کراهیت که ایهام تفضیل و هجران باقی و عدم جواز جز آن است عدم مداومت است
نه مداومت عدم گفت بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین ظاهر آنست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم نیز دائمی نبوده باشد که هرگز خلاف آن نکردی چنانکه عادت شریف اوست در نوافل و اگر بود اکثری بوده باشد
پس طریقهٔ حنفیه آنکه اکثر بخوانند و گاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث و المذهب والله اعلم و فضائل خواندن سورهٔ
کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند سورهٔ کهف
در روز جمعه روشن شود روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن
شود نور تا بیت العتیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که بود بین الجمعتین یعنی صغائر اگرچه احادیث ظاهر
در غفران عموم ذنوب است ولیکن تخصیص میکنند آنرا علما بصغائر والله اعلم **وصل** و بالجمله روز جمعه روزی شریف
و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد و در عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است
مشتمل بر فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند بنماز جمعه حاصل میگردد
از انوار شهود عظمت و جلال حق پرتوی و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار
و دیدار وی حق سبحانه روایت کرده است امام شافعی و ائمهٔ دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد
مرا جبرئیل و حال آنکه در دست اوست آئینه سفید که در وی نکتهٔ سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آئینه
سفید و در وی نکتهٔ سیاه گفت این آئینه مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و
این نکته ساعتی است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سائر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی بیدا تر
و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه
یوم المزید است گفتم یوم المزید چه معنی دارد و چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس

که اعلی درجات جنت ست در می کشاده را که طول و عرض آن را جز خدا کس نداند و در وی تلهاست از مشک که سرهای
آن از غایت بلندی بآسمان رسیده است و چون روز جمعه شود دران عالم بیفرستد پروردگار تعالی آنقدر که
میخواهد از فرشتگان خود گرد آن وادی منبرهاست از نور که بران نشستگاه پیغمبران ست وگرد گرده شده است
آن منابر نور منبرهای دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بران شهیدان و صدیقان در پس آن منابر از نور می نشینند
پس بیفرستد وی تعالی آن مشک را در جامهای و بدنهای و موهای ایشان پس میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما ام
که راست کردم با شما وعدهٔ خود را که در آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هرچه میخواهید بدهم شما را گویند پروردگارا
میخواهیم از تو رضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیگردانیدم شما را در سرای خود
یعنی بهشت بخواهید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد منست مزید و بر هر چیز چه نعمتهای من و درجات
فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امروز روز مزیدست پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یا رب بنمای ما را
وجه کریم خود را که نظر کنیم بآن و ببینیم آنرا بچشم سر عیانا که نهایت مقاصد و منتهای مطالب اینست که بالاتر ازین مطلوبی نیست
بعد ازین محل سوالی نه و وقت سوال ربی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم
لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بصد تلطف و مهربانی خود بر سوال آوردند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول
در حصول سوال و مامول وقت ست هرکه پیش از وقت طلبد و بیش از قسمت خواهد محروم باز گردد و سحاب الحرله
ممطر فاذا جاء الاوان یجیء پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشان را
از نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر نه گرفته قضای وی تعالی برین که بسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت
که جای فنا و زوال نیست هر آینه می سوختند و مستهلک می شدند و بعد از آنکه بدیدار مشرف شدند و بنور جمال وی
منور گشتند گفته میشود مر ایشان را اکنون بازگردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف و مهربانی ست به بندگان چه دایم
در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشان ست و نه بقای بحال خود بیایند
و بیاسایند و در پرده های صفات که جمال و مزایای آن نعیم جنت ست مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند
مشهود در هر دو صورت یکی ست تفاوت در کیفیت شهودست پس باز میگردند ایشان بمنازل خود و حال آنکه
داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده برانچه بودند بران از حسن و جمال و نورانیت در بهشت
چه آن جمال صفات ست و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان خود و حال آنکه پوشیده شده اند این
مردان برین زنان و این زنان بر مردان و نمی توانند یکدیگر را دید و نموده میشوند بر یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است
ایشان را نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان چون باز آیند بحال خود زمانی بگذرد و فرو نشیند آن نور
و سیر و غلبهٔ آن و رجوع نمایند بصورتهای خود که پیش ازین بران بودند یکدیگر ببینند و بشناسند میگویند مر ایشان را

زنان ایشان بتحقیق بیرون آمده بود دیدشما از پیش ما بصورتی بهتر که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و پوشش
یعنی این حسن و جمال پیش ازین نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن و جمال بآن جهت ست
که تجلی کرد پروردگار تعالی و تقدس بر ما پس دیدیم ما ذات مقدس وی و دیدنی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بدرستی و راستی الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی
هیچ مخلوقی ولیکن نمود وی جل جلاله ایشانرا از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این ست معنی نظر کردن
بذات اقدس وی و نگویند که ازینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال ست که فائض شد از ذات وی تعالی
و تقدس نه ذات و عظمت و جلال صفات اند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوییم احاطه را نفی کرده اند رویت
را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نماید که حقیقةً و عرفاً توان گفت که وجه
حق ست و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر ست و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بود نه بچشم
مثلاً میگویند آنچه مرئی ست از جسم ضوء و شکل و لون ست نه کنه حقیقت جسم اینها همه صفات جسم ست و با وجود آن
در عرف میگویند جسم را دیده و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت به بینند و این دیدن را در چشم ایشان
پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را اعتقاد کرده ساکت باید اینقدر بس ست والله اعلم فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حالت همیشه در هر جمعه باشد مومنان را و چیزی زیاده آنچه در جمعه دیگر بود
و مومنان دوست دارند جمعه را از انجهت آنچه میرسد ایشانرا پروردگار ایشان از خیر و برکت و مخصوص میگردند
باینچنین فضل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند ایشان این را و فرموده تعالی بخواهید و هرچه خواهید
شمارا بدهیم لاجرم همیشه حال برین منوال باشد و هذا معنی الیوم المزید و خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون **وصل** چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای خطبه
بمنبر شریف برآمدی بلال شروع در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین
اذان نبود و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون دور خلافت بعثمان رسید و کثرتی و تفرقه در مردم پیدا شد
امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زورا که نام موضعیست بیرون مسجد در بازار مدینه مطهره و در بعضی روایات
آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده پس مستمر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان ست
و آنچه در زمان عمر بود اعلام بود بی لفظ اذان و این اذان را هم ثانی گفته اند باعتبار حدوث و هم اول باعتبار
وجود و ثالث نیز خوانده اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلوة و همین
اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو اذان بود و معتبر در وجوب سعی
و حرمت بیع نزد بعضی همان اذان ست که بود از جلوس خطیب ست بر منبر از جهت اصالت و وجود وی در زمان

جمعه

آنحضرت است پس مراد بقول حق سبحانه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة همین ست ولیکن علما اجماع آنرا داشته اند که معتبر اذان
اول ست که سعی بعد از آن واجب گشته اگرچه وقتش که بعد از زوال ست گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام ست بوی حاصل میشود
و اذان وقت خطبه از برای تنبیه قوم ست به برآمدن امام برای خطبه والتزام انصات و ترک صلوة اما این اذان
دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم و نه در زمان صحابه رضی الله
عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بدی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد و که پیدا کرد پس باید که
سنت هم بعد از اذان اول بگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه در بعضی بلاد دیده شده است
و در بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آن خواهد بود که
بعضی از محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر کرده بود هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد
نقل کرده والله اعلم و بهر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف
اطلاق بدعت بران کرده باشند یعنی آنست که در زمان آنحضرت نبود و مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود چنانکه
از امیر المؤمنین عمر در جماعت تراویح آمده که گفت نعمت البدعة هذه و حکم بدعت حسنه همین ست و در فعل عثمان
رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا رد و انکار نکرد و قد ثبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون
خطبه خواندی آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در استماع حاضران بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی
بجهت شروع تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا که
صلی الله علیه و آله وسلم منذر جیش ست که میگوید صبحکم و مساکم و منذر جیش آنکه خبر رساند قومی را و بترساند ایشانرا
از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام
می آید و شبخون میزند و بعد از آن فرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور
محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل ضلالة فی النار
و کلمه اما بعد یعنی بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون ست و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری گفته که
اختلاف ست در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه
آورده که داؤد ست علیه السلام و در حدیث مرفوع از شعبی آمده که فصل خطابی که داؤد را داده اند در قوله و آتیناه
الحکمة وفصل الخطاب این کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قیل کعب
بن لوی و قیل سحبان بن وائل و قیل قیس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت ست و جمع کرده شده است
میان این اقوال بآنکه اولیت داؤد حقیقی ست و در بواقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عصا کردی
و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و شمشیر میکرد و در جمعه بر عصا

ودر بعضی روایات فقه حنفیه آمده که اتکا بر قوس وعصا مکروه است وصحیح آنست که مکروه نیست زیرا که ثابت است در سنت
وبعضی گفته اند که در شهری که فتح وی بقتال ومحاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند وآنجا که بصلح است چنانکه در
مدینه مطهره بعصا ولهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بقول ایشان فتح آن بطریق عنوة است وحنفیه
بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما سنبین فی موضعه ان شاء الله تعالی وصاحب سفر السعادت گفته است
که این سنی تکیه بر کمان وعصا پیش از آن بود که منبر ساخته اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بچیزی اعتماد کرده نه بعصا
ونه غیر آن والله اعلم وآنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز ونماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه والا در روایت
مسلم وترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه وآله وسلم میانه ودر روایت ابی داود آمده که بود نماز وی میانه وخطبه وی میانه
فرمودی که درازی نماز مرد وکوتاهی خطبه وی نشان فقه ودانشوری اوست ودانا که وجه وی آن بود که در وعظ و
نصیحت حرفی بس است خصوصاً از آنحضرت که مصدر جوامع الکلم ومظهر غرایب حکم است ومرد باید که در طاعت وعبادت
کوشد وبه تهذیب نفس خود مشغول باشد تا مصدوق لم تقولون ما لا تفعلون نگردد وگفته اند که مراد بایه گفتار پس فعل
آنحضرت تعلیم امت بود وآنرا تعلیم قولی نیز مؤکد ساخت ونزد امام ابو حنیفه بمقدار الحمد لله ویا لا اله الا الله یا سبحان الله
در فرض خطبه کافی است وزیادت بران سنت ومستحب است چه در قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله فرموده است ومراد
بدان خطبه است وذکر الله بر قلیل صادق است ونیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت وبسته شد وکفایت کرد
بدان دلیل آنست کذا فی الهدایه ودر شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در کتب حدیث مگر در
بعضی کتب فقه وچون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی وچون بمنبر بر آمدی روی
سوی کسان آوردی ودیگر باره سلام کردی آنگاه نشستی واگر در اثنای خطبه حاجتی عارض شدی یا سائلی سوال
کردی قطع کردی سخن را وحاجت را بگذاردی وسائل را جواب دادی آنگاه خطبه را اتمام کردی چنانکه امام حسن وحسین را
دید که افتان وخیزان می آیند پس فرود آمد از منبر وبرداشت ایشان را وچنانکه سائلی آمد وپرسید از دین اسلام پس
فرود آمد از منبر ونشست بر کرسی وتعلیم کرد او را پس باز بمنبر بر آمد وخطبه را اتمام کرد واگر درویشی یا محتاجی را در میان
جمع دیدی امر فرمودی حاضران را بتصدق وتحریص کردی بدادن چیزی بوی از ثوب ودراهم وجز آن وبا تا که علما اینها را
از خصایص آنحضرت داشته اند والله اعلم وچون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره اگر در خانه بودی
یا از صف اگر در مسجد بودی تنها وقادمی پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف شده است در بیرون آمدن جمعه
وعیدین وحرمین وغیرها که با جماعت کثیر از علما بوضع غریب بر آیند وپیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز طرقها
بالیک نبودی وصاحب سفر السعادت میگوید وطیلسان وطرحه وجامه سیاه وامثال این ملابس معتاد نبوده
ولیکن در مشکاة از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند وبر سر مبارک وی

و دستار سیاه بود که گذاشته بود طرف آنرا میان هر دو کتف خود و روز جمعه لبس سواد مستحب ست و نزد حنفیه در جمیع اوقات
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد بانصات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه
امام خطبه میخواند مثال وی همچو مثال حماری ست که بر میدارد کتابها را و تعریض ست بمذهب یهود که این آیت
نازل شده در شان ایشان و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل ست که مشقت میکشند در
برداشتن کتب و منتفع نیست بدان و نیز فرموده هر که بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش باش
پس تحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد از دست داد و هر که لغو گفت
نیست جمعه مر او را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عبث فی الاصل لغو بیهوده گفتن و این انصات
واجب ست نزد اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان ست و مذهب امام مالک نیز همین ست و پیش بعضی مستحب ست
و امام شافعی از ایشان ست و در مواهب لدنیه گفته که از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست و میگوید که
ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس
بعضی مکروه دارند و بعضی رخصت کرده اند و مذهب امام ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه
تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بدو رکعت و نزد
صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کند لا باس ست زیرا که این وقت
استماع نیست بخلاف نماز که امتداد می دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافله است
و الا قضای فائته در وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست در آنکه دور نشسته است و خطبه نمی شنود
سکوت کند یا نه مختار سکوت ست و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه با مشغول بودن بذکر و تسبیح
در وقت ذکر صفات سلاطین بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه امر معروف
باشد و تسبیح و تهلیل بود و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و بر روایتی ثانی رد نیز
مکروه نیست زیرا که فرض ست و جوابش آنست که فرض ست اگر سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن ست
در بعد وقت بخلاف خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و در [illegible] نیز در دل گوید و در [illegible]
مکروه ست اشارت بچشم و دست کرده نهی و تسبیح و نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم بروایتی از ابی یوسف آمده
انتهى و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک المنافقون میخواند و گاهی سبح اسم ربک الاعلی
و هل اتاک حدیث الغاشیة میخواند و در روز عیدین نیز این دو سوره میخواند و اگر عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز
این دو سوره میخواند فصل در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تهجد بمعنی بیدار شدن و تهجد ترک نوم چنانکه تاثم
ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم بمعنی استیقاظ است و [illegible] هجود بمعنی نوم و بیدار شدن از آن نیز آمده

اختلاف است دران که قیام لیل که بمعنی نماز تهجد ست فرض بود برآنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قوله تعالی
است فتهجد به نافلة لک جمعی که سنت گویند نافله را از نفل گویند بمعنی زیاده بر فرض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی
زیاده دارند که معنی اصل لغت نفل ست یعنی فریضة زایدة علی الفرائض و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافلة لک
که مفید اختصاص بآنحضرت ست نگفتی چه نفل و تطوع مخصوص بآنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجات است
چه تطوع در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم که مغفور مطلق و معصوم ست جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین
باشد و در حق غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بران
محافظت نمودی و اگر گاهی به سبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت
نماز بدله آن بگذاردی و این نیز ظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه و آله وسلم و چندان ایستادی
که پایهای مبارک وی ورم کردی و در حدیث عایشه آمده که بشگافت قدمهای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول
وی سبحانه علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة گفته اند که قیام لیل واجب بست بتفصیل مذکور در قرآن و حفظ اوقات
ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی رضی الله عنهم
تا یکسال بعد ازان منسوخ گشت باین آیت و درینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت هم ست یا مخصوص ست
بامت و وجوب باقی ست برآنحضرت والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شب سیزده
رکعت بود پنج دوگانه و سه رکعت وتر یا یک رکعت وتر در مذهب ما سه رکعت ست و نزد شافعی یک رکعت
اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن بآن و از امام احمد پرسیدند که در وتر چه میگویی گفت اکثر و اقوی
احادیث یک رکعت ست پس من قائلم بدان و گفت سلام دهد بر سر دو رکعت و اگر سلام ندهد و وتر بسه رکعت
کند امید دارم که زیان نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعادة ایتار به رکعت را اثبات کرده و تقویت
نموده است بحدیکه اگر زیاده نبر ایتار بیک رکعت نباشد کمتر ازان هم نخواهد بود والله اعلم و ایتار بیک رکعت که میکنند
باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام میدهند و در ایتار بسه رکعت سلام نمیدهند و در حدیث
نهی از بتیرا واقع شده و شافعیه آنرا بر رکعت مفرده مستقله بی ضم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند
که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیاده بر یازده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح ست اما مراد
با دو رکعت سنت فجر ست یعنی و نماز شب همان یازده است و سیزده مجتمع است بحساب کردن رکعتین سنت فجر
ازان و صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده با وتر و گاهی بر تمام نماز
شب اطلاق وتر نیز آمده و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آن فضیلت ثابت شده و صلوة نهار نیز بامغرب وتر شده و وارد شده است
که صلوة المغرب وتر النهار و نماز شب ایستاده گذاردی و قرائت دران دراز کردی چنانکه سوره بقره و سوره آل عمران و نساء

و بایده یا انعام و دیگر سورهٔ طویل خواندی و رکوع و سجود و قومه نیز به اندازهٔ آن دراز کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک
آیت را مکرر کردی و آن آیت اینست ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و هر دوگانه اخیر را کوتاه تر
از دوگانه سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گذارده است و چون نشسته میگذارد رکوع و سجود نیز نشسته کردی
و گاهی نشسته میگذارد و چون پاره از قرأت ماندی برخاستی و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم
نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله وسلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عایشه آمده رضی الله عنها که
گفت چون گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیث وارد شده است
هیئت جلوس وی صلی الله علیه و آله وسلم در حالتی که نشسته گذاردی تربع بودی و حفاظ در حدیث طعن کرده اند و فقها را
در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف ست و نزد امام ابوحنیفه جلوس بنفل بهیئت جلوس تشهد ست و در روایتی
احتبا و تربیع نیز آمده و در روایت ست از ابی یوسف احتبا و از محمد تربیع و جلوس تشهد افضل ست باتفاق و چون میگذارد
نشسته میخواند سوره را و ترتیل میکرد آنرا تا آنکه دراز میشد سوره دراز تر از آن و درین دلالت ست بر آنکه اگر کسی نماز
نشسته بگذارد و قرأت در رکوع و سجود و سایر ارکان آنرا تمام و کمال بجا آرد چنانکه تلافی و جبر نقصان ترک قیام کند
چنانکه بعضی نادانان از اصحاب در میکنند و چنان بشتابی گذارند که هیچ یکی ارکان را بجای نیارند و خواهند که عدد وتر را
که ورد او و خود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم افتتاح میکرد نماز شب را بدو رکعت خفیف
بعد از آن تطویل میکرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات روایات متعدده واقع شده متعبد مخیرست در مواظبت بر یکی
از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه و این طریق اوفق و انسب ست بسلوک طریقه اتباع و آن طرق
در احادیث صحاح مذکورست و در سفر السعادة و شرح آن مسطور و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وتر را گاه در اول شب
میگذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر شب میگذارد و در جامع الاصول از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر
آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت وقت سحر و در صحیح مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که وتر را هم در اول شب بگذارد و هر که امید دارد
که برخیزد در آخر شب پس بدرستی نماز آخر شب مشهود و محضور ست و این افضل است و از بعضی اصفیا شنیده شد که
گذاردن وتر در آخر شب بسی مقام رفیع ست در قرب حضرت الٰهی عز اسمه و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق
رضی الله عنه وتر در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابو بکر اخذ هذا بالحذر
و گفت برای عمر اخذ هذا بالقوة و بالجمله بصحت رسیده است که غالب حال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که
وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر احیاناً در اول شب یا اوسط آن گذاردی و بعد از آن بتهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی

و در حدیث ترمذی آمده لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هرکه در اول شب وتر گذارد و پس از آن به تهجد
برخاست اعاده نکند وتر را از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن نفل بود و وتر از نفل وارد
نشده در شرع و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وتر دو رکعت نشسته میگذارد و میخواند در آن اذا زلزلت الارض
و قل یا ایها الکافرون و منکر شده است این دو رکعت را مالک و احمد گفته نمی کنم آنرا و منع نمی کنم از آن و گفته اند
گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان جواز است و بعضی گویند که مراد بدین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی گفته اند که این دو رکعت
وتر است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بجای قیام لیل میگردد این بر تقدیر یکه خواب آید
کسی وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعضی روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین
نیز آمده و المختار هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنکه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ حدیثی
مروی نیست و میگویند که در بعضی روایات فقهیه آمده است و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس
و در کرت سوم آواز بلند کشش حروف خواندی و بعد از آن گفتی رب الملائکة والروح و چون آنحضرت بعد از دو رکعت
سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه خفتی بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده اند که چون
میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار بودم سخن میکرد با من و الا اضطجاع مینمود
تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الایمن و از این حدیث معلوم میشود که تکلم بعد از سنت
فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر منعقد کرده و از عایشه آورده که گفت بود پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد و الا بیرون میآمد
برای نماز و گفته اند حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله وسلم و من بعدهم
من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی یا ضروری بود که
از آن چاره نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هم از این قبیل بود
چنانکه قول عایشه فان کانت الی حاجة کلمنی ناظر بدان است و اگر قضا سخنی نه از جنس ذکر و ضروری بود مبطل سنت
و موجب اعادهٔ آن نیست مگر بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا اعاده کنند یکباری در مکه معظمه شیخ
علی بن قاضی جار الله که مفتی بلد و عمده فقها بود گفته شد که مردم بسیار با تکلم بعد از سنت فجر ابطال سنت دانند و اعاده
کنند گفت سبحان الله التکلم خارج الصلوة یبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اضطجاع بعد از سنت فجر را فرض دانند
بموجب حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن
و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علما بکراهیت آن قایل و آنرا بدعت شمرده اند و این بعید

قول لبید ست اما از حیثیت بجهت عدم ذکر اضطجاع در بعض احادیث آمده است بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و عامهٔ علما
طریق توسط اختیار کرده باستحباب آن رفته اند و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام اعظم
نیز همچنین ست و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز بقصد استراحت بود نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه
الایمن گفت بجهت آنست که عادت شریفه در اضطجاع برین وجه بود که اوفق ست در عدم ثقل منام و تیسیر استیقاظ
برای قیام چنانکه در محلش مبین شده است وصل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامهٔ این دیار آنرا
شب برات میخوانند ثابت شده است بحدیث عایشه که گفت قیام کرد رسول خدا در بعض شبها پس دراز کرد سجود را تا گمان
بردم که قبض کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم بسوی وی و جنبانیدم انگشت او را پس
بجنبید برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز و گفت یا عایشه یا گفت یا حمیرا تو گمان بردی که پیغمبر خدا خیانت
کرد در حق تو و غدر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله این نیست ولیکن من گمان بردم که قبض کرده شد روح تو از جهت درازی
سجدهٔ تو پس فرمود آیا در می یابی تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا داناتر ست بدان فرمود این شب
شب نصف شعبان ست خدا تعالی می نگرد به بندگان خود و در روایتی آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع
فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب اول شب میشود پس می آمرزد آمرزش طلبان را و رحمت
میکند مر رحمت خواهندگان را و تاخیر میکند و نمی آمرزد اهل حسد و کینه را که بناحق کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عایشه
در حدیث دیگر آمده که گفت آنحضرت بر فراش بیتوتت داده بود برگشت و شب نوبت من بود پس برآمدم در دنبال آنحضرت و دیدم
که آنحضرت در بقیع سر بجانب آسمان برداشته ایستاده است و دعا می کند پس چون دید مرا گفت ترسیدی تو ای عایشه که
حیف میکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بردم که مگر در آمدی تو به بعضی از زنان تو پس گفت
آنحضرت که این شب نصف شعبان ست نزول میکند حق سبحانه بآسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر غنم بنی کلب
و در حدیث دیگر آمده است که آمرزیده میشوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و عاق و مدمن خمر و اهل حقد و شتم
نوشته میشود در وی ارزاق و آجال و نوشته میشوند حجاج و آمده در حدیث و بفضل نصف شب شعبان بسیار وارد شده و آن افضل
لیالی ست بعد لیلة القدر و در احادیث آمده است که گشاده میشود درهای رحمت در چهار شب شب عید الاضحی و شب
عید فطر و شب نصف شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن
و تابعین از اهل شام چون خالد بن معدان و لقمان بن عامر و مکحول کوشش میکردند درین شب در عبادت و می پوشیدند
احسن ثیاب را و بخور میکردند و سرمه میکشیدند و قیام میکردند در مسجد و از ایشان گرفته مردم تعظیم این شب را و میگفتند
رسیده است بایشان در باب آن آثار اسرائیلیه ولیکن علمای حجاز و مدینه موافقت نکردند با ایشان در آن و اجتماع
در مساجد را بدعت شمردند و اوزاعی که امام اهل شام ست تنها نماز گذاردن را مکروه نمیدارد و از آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم جز قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بقیع بصحت نرسیده و از عایشه آمده که گفت بود شب
نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون بنیمه شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت مرا آنچه
میگیرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای خود را و جستم آنحضرت را در حجرهای زنان وی و نیافتم او را در آن و برگشتم
بحجره و دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین و میگوید سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فوادی فهذه یدی بما جنیت
بها علی یا عظیم المرجی لکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره پس برداشت سر خود را
پس باز رفت بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب لسیدی وحق له ان یسجد لسید پس برداشت سر مبارک
خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا نقیا من الشرک نقیا لا فاجرا ولا شقیا پس برگشت از نماز و در آمد با من در جامه خواب و دیدم
که بلند و تنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم من از حقیقت حال خود پس مسح
کردن گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مر این دو زانو را که چه مشقت کشیدند و براه خطا رفتند یا حمیرا این
شب نصف شعبان است نزول میکند در وی حق تعالی باسمان پایان و می آمرزد بندگان خود را مگر مشرک و مشاحن را
و غیر او را و نماز مشایخ درین شب صد رکعت نوشته اند در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده
شیخ امام ابوالحسن بکری رحمه الله از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله
وسلم بگذارد چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد
و چهارده بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیة الکرسی و خواند بعد از آن آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم
آنحضرت را ازین صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع من باشد او را ثواب بیست حج مبرور و صیام بیست سال مقبول
و چون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته و یکسال آینده و نزد محدثان این حدیث
سخن است و از بیهقی آورده اند که گفت با آن میماند که این حدیث موضوع باشد والله اعلم و آنچه متعارف شده است
در دیار ما از سوختن چراغان و امثال آن همه نامشروع است و مشابه بدوالی که هندوان کنند و رسم مجوس است و اما قیام لیلی
در رمضان که آنرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان
همان نماز معتاد او بود یازده رکعت که دائم در تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردید فصل در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت
ضحو و ضحوة و ضحیة بر وزن عشیه ارتفاع نهار و ضحی فوق اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت
بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد
از طلوع آفتاب و بلند شدن وی یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند و دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع
آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث بعنوان اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز

در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گذارد نماز
ضحی را و گفت هذه صلوة الاشراق و آمدن آنحضرت در خانه ام هانی روز فتح در وقت چاشت بود و شیخ اجل علی متقی در
مواهب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراق نماز عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز
فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب پس بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حج و عمره تامه تامه
تامه و برای صلوة ضحی جدا باب بحث رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را بآن
ترغیب نموده و امر استحباب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است و یک نماز که اول آن وقت اشراق است
و آخر وی تا قبل انتصاف نهار چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از اینجا گمان برده اند که مگر اینجا دو وقت
و دو نماز اند و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی
اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده و بعضی اینجانب را
ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت میگویند نه در نماز اولی که آنرا نماز اشراق می نامند
چه این را بعضی از سخن سهو کرده داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده در بعضی روایات دو آمده و در بعضی چهار
و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و بهر کدام ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه
گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که وارد شده است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است
محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بدرجه تواتر معنوی رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای
سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از داؤد علیه السلام
انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق سبحانه آنرا تسبیح در دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم
عصر و صلوة اشراق را و در حدیثی آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داؤد و در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی
نمازیست که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین
نصره الله بفضله المبین که چون عنایت الهی در تیسیر عبادت و عموم مسلمین بلاحظه حال و شرح نوافل ایشان ظهور نموده است
و در وقت ما بین فجر و ظهر تنبیهی و تخفیفی فرموده است بندگان خاص وی تعالی که برای عبادت وی متجرد و متفرغ اند
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشتند وی تعالی بندب و استحباب ایشان را نیز بجهت وافر افتراق ترغیب
و تخفیف فرمود جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علما و مذهب مشایخ است
زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیاده علم است که پوشیده شده است از نافی چنانکه این قاعده
در علم اصول مقرر شده است و جمعی از علما بکراهیت آن قایل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت است

که بعد از حضرت پیغمبر و خلفا راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت به بدعت بودن آن باحادیث و آثاری
که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالث ست گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد آنرا عمر گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم می گذارد پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمیبرم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد اگرچه
جزم بدان ندارم و از ابن ابی بکره ثقفی که از کبار صحابه است مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می گزارند ایشان را گفت
انکم لتصلون صلوة ما صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ولا عامة اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین یعنی شما میگزارید نمازی را که
نگذارده است آنرا پیغمبر خدا و نه اکثر اصحاب وی و از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگذارد رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم نماز ضحی را و در بعض روایات آمده مگر در حضر و نه در سفر و من میگذارم آنرا و تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
هر آینه ترک میکرد عمل را و حال آنکه دوست میداشت که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده شود و بر ما واجب نگردد و بر ما
و قیس بن عبید که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعبدالله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت میگذارد و
مسروق میگوید که میخواندیم ما قرآنرا پیش ابن مسعود و پس نشسته میماندیم بمسجد تا برخاستن ابن مسعود بعد از آن می ایستادیم
و میگذاردیم نماز چاشت را پس رسید این خبر با ابن مسعود پس گفت تکلیف میکنند بندگان خدا چیزی را که تکلیف
نکرده است ایشانرا خدا و اگر هستید البته ناچار گذارندگان این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای خود و از مجاهد
روایت کرده شده است که گفت در آمدم من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدیم ابن عمر را که در نشسته است
نزد حجره عائشه رضی الله عنها و مردم میگذارند در مسجد نماز ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت
بدعت است ولیکن نیکو بدعتی ست و بیهقی گفته که مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز ضحی نیاوردند این اخبار و آثار است که در نفی
صلوة ضحی آورده اند و غیر آن هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم مداومت نمیکرد بر صلوة ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریض فرموده و ترغیب
نمود از جهت مخافت آنکه بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر عمر خروج از عهده آن نتوانند چنانکه
تصریح کرده است عائشه رضی الله عنها لیکن در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند
پس هر که نفی کرده شاید که رویت خود را نفی کرده یا مراد نفی دوام داشته پس در جائی که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله
وارد شده مراد ما داوم علیها باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید او را در یکسال در خانه این
تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بتفقه و تعلم بود و چون اشتغال بعلم افضل است از عبادات ترجیح میکرد آنرا بر نوافل و
مستحبات و فضیلت این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر
لا اخاله چون نزد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گذاردن آنرا ندید و وثوق باخباری که از مردم دیگر آمده در آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم شنیده پیدا نشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خواندند آنرا بجهت اجتماع مردم
و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع هست ولیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرایض کنند بدعت ست
چه سنت در نوافل و نفلیات آن پنهان کردن و در خانه گزاردن ست چنانکه معلوم ست و بالجمله از هیچ خبری و اثری
نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی مطلق مخصوص که در مسجد یا مداومت یا اجتماع باشد روایت کرده است ابن
ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذاردند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید پس در خانهای
خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طائفهٔ دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق روایات
میگویند که مستحب ست که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحدیث عبد الله
بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست گفت از عایشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز چاشت میگذارد
گفت نمیگذارد مگر گاهی که از سفری باز آمدی و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد آنرا و ترک میکرد آنرا تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد آنرا هرگز
چنانکه عادت شریف وی اکثر در نوافل و تطوعات این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گزاردن این نماز
همچنین بود و گفت علقمه بود ابن عباس که میگذارد این نماز را یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر سلمی
بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه میداشتند که محافظت و مداومت کنند بر نماز ضحی مثل محافظت بر نماز فرض
پس میگذاردند آنرا گاهی و ترک میکردند گاهی و طریقه علما و سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم
همچنین بود تا وقتی از اشتغال علم و خیرات و صدقات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متاخر که قلق و تعب
ایشان بدان بیشتر ست که بعضی ازیشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیار از خیرات و مبرات را که اهم
و مقدم و بهتر ست ازان ترک کنند پس التیسیر و بالله التوفیق و صاحب سفر السعادة گفته که صواب آنست که مداومت
بدان نیز مستحب ست اما اجتماع بدان در مساجد خود نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گزارند و از عایشه مروی ست
که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نکنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سروری که از زنده شدن مادر و
پدر حاصل شود بلذت و سروری که درین نماز یابم برابر نرسد تنبیه عدد رکعات درین صلوة مختلف آمده و
آن بحسب ایام و احوال بسبب نشاط و کسل یا اهتمام بمهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علما اختیار چهار کرده اند چه
احادیث آن مجموع صحیح ست و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف و الله اعلم و قرات این نماز و اوراد مشایخ
والشمس وضحیها واللیل اذا یغشی والضحی والم نشرح است و بعد از فراغ خواند اللهم اغفر لی وارحمنی وتب علی انک
انت التواب الغفور صد بار نیز ماثور است و در حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمده که صلی
در نماز عید بدانکه روز عید را عید ازان گویند که وی عود میکند و مکرر می آید و مقتضی فرح و سرور عام ست بر مسلم و کافر

نیز صادق می آید از جهت بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته که عود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر
شکرانه تمامی نعمت صیام ست و در عید الاضحی تمامی نعمت حج که وقوف که عمده ارکان اوست حکم تمامی وارد و جمعه که عید
هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس شکرانهٔ تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح و سرور
اهل اسلام گردد وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوة
چون ادای آنرا وقتی معین و اتفاقی اجتماعی نبود شکرانهٔ تمامی آنرا عیدی مناسب آن همان فرح و سرور ست که فقرا را
بوصول آن حصول می پذیرد کفایت ست و بعضی گفته اند که عید بجهت تفاول بعود وی گفته یعنی بقا یا دو سال دیگر
برساد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که قفول در لغت رجوع و بازگشتن بود که با تفاول ست با آنکه برود و
بسلامت باز گردد و در بعضی حواشی هدایه نوشته اند که عید از ان گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است
بندگان را بالفرح و سرور و فضل و کرم خویش بدین وجه وارد میشود که اشتقاق عید از وعد نیست چه این اجوف ست
و آن مثال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در جذب و جبذ و عادت شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گذاردی
و آن مکانی ست بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازهٔ مصری که قافله که از انجانب در آید
میان آن و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل ست برآنکه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا
افضل ست از گذاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی
بیرون آمد پس در جاهای دیگر بطریق اولی بود و همین ست عمل ناس در امصار و در بعضی امصار که در مساجد میگذارند
خلاف سنت ست مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت کرد بجهت عذر باران و آن جز یکبار بیش نبود و اهل مکه
هم از زمان اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نمیروند الان خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در مفارقت
از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الان بر وجه کفایت هست با آبادانی این بلدهٔ شریفه
بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم که وسعت مسجد کمتر بوده و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام
میگوید که سنت آنست که برآید امام بجبانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز ست
گذاردن آن در شهر در دو موضع باتفاق و نزد محمد جائز ست در سه مواضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در هر عیدی حلهٔ واحد ثیابت پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه آنرا پوشیدی از
برای اظهار عزت اسلام و شعایر آن و حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل
افرنشمی و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار
بود و برد حبره آنرا گویند و این ست و تجمل و تزئین برای عید مسنون و مستحب ست اما بلباس مشروع و عادت شریف
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه چند خرما افطار کردی و عدد آن وتر

چندی

بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست که مفید تقویت بصر است که صوم مضعف
آنست و حلوا موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلو و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت
ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب است و لهذا گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل است و رعایت عدد وتر
در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود ان الله وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی
تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر تا میخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند
که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر این است که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت
تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الهی و اگر بمجرد امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام و چون
اخراج صدقهٔ فطر پیش از برآمدن بمصلی بوده صدقه برآورده و اکل کرده بمصلی رفت و اخراج صدقهٔ اضحی چون بعد
از ذبح بود که وقت آن بعد از نماز است ذبح کرده و صدقه داد بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین
دو حدیث آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این
یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که غسل میکرد یوم الفطر
یوم النحر و یوم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت مر قومی را هر فعلی را که دیدیم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنید روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و باغیر این دو حدیث
درین باب نیافتیم و در کتب سته اصلاً حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عبدالله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعیدگاه و شدت مبالغت وی رضی الله عنه در
متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیثی درین باب صحیح است کذا قالوا و وی رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمام راه
بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف امام ابی حنیفه است اما اگر سراً گوید باکی نیست
و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بعیدگاه پیاده و سوار نشوند
مگر بعذر و امام شافعی در ام گفته که رسیده است ما را از زهری که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز عید اضحی زودتر گذاردی و بنا آنکه حکمت در تاخیر فطر
آن باشد که چون صدقهٔ فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده است و همی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع
خواهد بود یا آنکه ضعف بجهت صیام رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی
والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه
اقامت و نه الصلوة جامعة و در فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلاف است و مختار در مذهب حنفیه سه تکبیر است

در رکعت اول پیش از قرائت و سه در رکعت اخری بعد از قرائت و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی در نماز خلاف معهود و مشروعست پس اخذ با قل اولی باشد کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم ست در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه و در روایتی امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه و بنا کرد آنرا کثیر بن الصلت از گل که خانه او در جوار مصلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی برخاستی و ایستاده خطبه خواندی و اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که همین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کردند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اوایل نماز گذاردی پس خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب و ناسزا نسبت بجماعه که نه مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لایق آن بودند میکرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردیم که مردم انتظار استماع خطبه با نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً میکرد و مروان بران مواظبت نمود و باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعضی گفته اند که مکروه است و خواهر زاده گفته که حسن ست در زمان ما و مروی ست از امام ابی حنیفه که لا باس به و سنت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز گشتی و علما برای آن وجوه و نکات پیدا کرده اند شاید که بعضی از آن یا مجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال آنحضرت بود خلائق را راه درک آن نیست و وصول بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد مر او را بقاع و مواضع و اماکن مختلفه متکثره و اهل آن از جن و انس و ملائکه بر طاعات و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشرف و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت تشریف بر و سلام بر آنحضرت بهره ور طائفه که سعی و دعا بخیر و سلامت ست علاوه و لازم آنست و یا آنکه برکات وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو بمراتب فضل و برکت مرده حضور شریف مشارک و مساوی باشند و یا آنکه فوایح روایح طیب آنحضرت استشمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلم و استفاده و ارشاد

وصدقه و سرور بمشاهدهٔ جمال جهان افزای وی و مانند آن قضا کنند و یا آنکه اظهار شعایر و شرایع اسلام در هر دو راه
حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو جهت حصول پیوندد و یا آنکه اهل کفر و نفاق را بمشاهدهٔ عزت اسلام
و رفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک و اندوهگین گرداند و بکثرت عزت لشکر اسلام و دلهای
ایشان رعب اندازد و بترساند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد
بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود و بیانش آنست که قبلهٔ مدینهٔ مطهره
جنوبی ست و مصلای عید بجانب غربی ست و ازینجا لازم آید که رفتن بمصلا از جهت یمین بود و منزل شریف
در وقت و رفتن بمصلا بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع
می شد و آنکه صاحب مواهب لدنیه گفته است که این محتاج بدلیل ست ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت
در ابتدا جانب یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال ست و احتمال اختیار یمین ابتدا ثابت ست
و وجه ششم و در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و درین وجه نظر ست
زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده
نایستند و جواب داده اند ازین نظر با آنکه از مواظبت و اختیار بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید
قتال یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صلهٔ ارحام کردی و یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از زحام و هجوم خلایق
کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع
فقرا و سایلان نبودی رجوع کردی تا شرم و منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده
و لیس الامر کما قال و بعضی گفته اند که باین تغییر طریق تفاؤل میگرفت بر تغییر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام
قرب و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی که بدان
متوجه بمصلی شدی دورتر و درازتر بود از آن راه که رجوع بدان میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات
در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی که درینجا قصد عبادت نبود و درین وجه
سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت ست چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه
نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیکتر بود خواسته است که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد
و خلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد و حق تعالی داناتر ست تا واقع چه بود و بنای این وجوه همه
احتمال ست و ابن ابی جمره گفته که این و بعضی قول یعقوب ست علیه السلام مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب
متفرقه کرد این را از جهت حذر از اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر نفل پیش از نماز عید و بعد آن در شرح سفر السعادة کرده ام

سنت نیست در صلاة عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند

چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود تعرض بدان واقع نشد و صلی در استسقا
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صاحب مواهب لدنیه میگوید که خلاف نکرده است هیچ یکی از علما در سنیت صلوة
در استسقا مگر ابو حنیفه محتج باحادیث که دران ذکر صلوة نیامده و احتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که ثابت ست
در صحیحین وغیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت و احادیثی که نیست دران ذکر صلوة بعضی ازان محمول ست
بر نسیان راوی و بعضی ازان در خطبهٔ جمعه بود که بعد ازوی نماز جمعه است پس اکتفا کرده شد بدان و اگر اصلا نگذارد پس
آن برای بیان جواز استسقا بود بدعا و خلافی نیست درین اصل جواز و احادیث مثبته مقدم ست بقاعدهٔ مقرره تقدیم
قول مثبت بر نافی انتهی این ست کلام شافعیه نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست ولیکن
دعا و استغفارست بموجب قول حق سبحانه واستغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و نیز در احادیث وجوه

(۱) بقیه صفحه ۴۰۷ که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی —
الحدیث و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبدالله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده و عمل برین ست نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان و طایفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز دارند و قول اول صحیح ترست انتهی زرکشی حکی کرده
که امیر المؤمنین علی ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارده شود
پیش از امام رواه النسائی و روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز
روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدیم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلف این امت نماز گذارده پیش از نماز عید
و بعد آن رواه الاثرم و خلاف درانست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل ست مصلی و منزل را و بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس در روایت
کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از عید نمیگذارد و چون بعد عید بمنزل میرفت میگزارد دو رکعت رواه
ابن ماجه و احمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی ست خاصه و اگر نماز اشراق و ضحی ایشان
از خروج بگذارد کند مکروه نبود کذا فی الشرح و بعضی گفته اند که در مصلی و غیر مصلی و در شرح هدایه گفته این نفی بالاتفاق متناول ست امام را
و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است
فی حد ذاته و در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد آن احتمال دارد که مراد ازان منع تنفل باشد یا نفی راتبه بر تقدیر منع تنفل آیا
از جهت وقت کراهت ست یا اعم ازان و بر هر تقدیر مخصوص بامام ست یا شامل ست امام و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل
مصلی را و بیت را و اختلاف ست مر سلف را در جمیع کوفیان میگویند بگذارد بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه
انست و بصریان میگویند بگذارد قبل و بعد و مذهب حسن بصری و جماعه انست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن
جریج و احمد انست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده گوید که آن وقت مطلق نماز ست و هر که
منع کرده میگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید سنتی ثابت نه شده ۱۲

استسقا که مذکور ند ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع
خصوصیات خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص ست بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سنت
آن باشد که آنحضرت بدان مواظبت نموده باشد مع الترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر ست و فعل آن جز یکبار نه
و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر رضی استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بیش نبود و اگر نمازی مسنون بودی
در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان یا عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت
نمی‌داشت و گفته اند که مراد امام باآنکه در نماز استسقا نمازی نیست آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة
عید مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها نماز کنند و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار بانواع بجا آرند مستحسن
و حسن ست و با جمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیث که مشتمل ست برین
خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نیست اخذ کرد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار ست
و تجویز کرد نماز و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذاً بالمتیقن و الله اعلم و نزد صاحبیه و ائمه ثلثه
رحمة الله علیهم در استسقا نمازست بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد ست و امام ابو یوسف با امام
ابوحنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبین است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در دعای استسقا تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر شد سفیدی بغلهای شریف
و دستها از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقعه هر چند صعب‌تر و مسئله و مطلب قوی‌تر برداشتن دستها بلندتر و صاحب
مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست
شریف بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود
و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف ست در وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که
دعا چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب ست که گردانیده شود کفهای دست بجانب
آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای
نایرهٔ غضب و فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبهٔ حادثه را طیبی گفته است که نیز تفاؤل ست بتقلب
حال چنانکه در تحویل ردا که منقول و مروی ست در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلیب ردا تفاؤل ست برای
تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته بلکه این امتثال امریست که کرده شد آنحضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار
بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار اینکس واقع شود و از نیجا تفاؤل گیرند کذا قیل و استسقای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چند بار بود یکباری قحطی در زمان شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بود جمعه آمد و آنحضرت

روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع الله لنا پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس برخاست ابرها مثل کوهها و بارید تا جمعه دیگر
پس آمد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال پس برداشت دستهای مبارک را و
برداشتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والضراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر سوی
که اشارت میکرد بهر کجا ابر از آن سو و در روایتی پس بکشاد ابر از مدینه و می بارید گرداگرد وی و نمی بارید در وی
قطره و باری دیگر بیرون آمد بمصلی با تواضع و تخشع و تبذل تمام چون بمصلی رسید بمنبر برآمد و خطبه خواند و این مقدار از آن
خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله
لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت
لنا قوة وبلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز کرد دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامت و قرأت بجهر
کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتاک حدیث الغاشیه چنانکه در روز عید
و جمعه می خواند پس پیدا کرد خدا تعالی ابری را با رعد و برق و سخت بارید تا آمدن بمسجد روان شد سیلها و چون دید
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دویدن و خزیدن مردم در گوشها بخندید و فرمود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر
وان محمدا عبده ورسوله و این همان حدیث است که تمسک ایمه است در استسقا چنانکه گذشت باری دیگر استسقا کرد
بر منبر مدینه مطهره در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از غزوهٔ تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا دعا کن پروردگار خود را
تا باران فرستد برای ما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو فرمود آنحضرت صلعم
من شفاعت به پروردگار کنم کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده
میکند پروردگار تعالی از این ترس و ناله و فریاد شما اعرابی در بین میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما
فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز گم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این سخن اعرابی بخندید پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید
تا هفته تمام بارید الحدیث و در این استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و باری دیگر در مسجد مدینه مطهره
استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر داد دعای آنروز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مغیثا
طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار و باری دیگر در مدینه بمکانی ست که آنرا احجار الزیت میخوانند و استسقا در این مکان
ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذرانید و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی
گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند تشنگی بر همه غلبه کرد و حال خود را بر آنحضرت عرض کردند

و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی
همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه بر آمد و هر چشمه جدا بجانب
هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر رسید
صلی الله علیه و آله وسلم آنحضرت فرمود که این چنین سخن گفتند نومید مشوید شاید که حق جل شانه شما را آب دهد پس
دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابرها پیدا آمد که جهان را تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای
عظیم بسیولها گران ممتلی گشت این چند بار است که استسقای آنحضرت در آن مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم
و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت
ایشان را قحط و اموال ایشان هلاک شدند و می خوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان چیزی
مثل دخان پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصلهٔ ارحام و این قوم تو اند هلاک میشوند بخوان خدا را
و بخواه از وی باران پس دعا کرد و بارید و برفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سورهٔ حم الدخان در قول حق سبحانه
یوم تأتی السماء بدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر قریش از روز
انداختن این اشقیا بود شکنبهٔ شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم و لعن علی الکافرین و
المنافقین و از اینجا معلوم میگردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابوطالب بقول خود
در مدح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وابیض یستسقی الغمام بوجهه و الا سائر وجوه استسقا که مذکور شدند در مدینه
بودند و ابوطالب در آن وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابوطالب اشارت است بآنچه واقع شده بود در زمن عبد المطلب
که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و پوشیده نماند که قول ابی طالب یستسقی الغمام بوجهه
وقوع استسقا را نمی طلبد یعنی شان او و حال وی صلی الله علیه و آله وسلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند
آن را این آب دادن حق تعالی ست خلق را بدعای حبیب خود از آسمان و آب دادن در زمین معجزهٔ آنحضرت
جدا است پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه و آله وسلم بتصرف الهی جل جلاله و عم نواله زمین و آسمان را شامل است
بلکه تمامهٔ شرابها و طعامهای دنیا و آخرت و ارزاق حسی و معانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت ست
مصرع آوازهٔ باد صبا اینهمه آورده است بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ٭ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست
و انشد الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره نظم یا ارسل الرحمن او یرسل ٭ من رحمة یصعد او ینزل ٭ فی
ملکوت الله او ملکه ٭ من کل ما یختص او یشمل ٭ الا و طه المصطفی عبده ٭ نبیه المختار المرسل ٭ واسطة فیها و اصل لها ٭
یعلم هذا کل من یعقل ٭ وصل در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است

وصل در صلوة کسوف

و روات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر دو و بعضی بخا در هر دو و جاء بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور شد درین باب و مجز نماز فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود بر مشکوة بر خسوف قمر حمل کرده و جزا مری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عایشه رضی الله عنها فادعوا الله وکبروا و صلوا و تصدقوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عایشه آمده که آنحضرت نماز کسوف را در اندگذارده قیام و رکوع و سجود زیاده بر قدر معهود کرد و قرات مقدار سورهٔ بقره خواند و رکوع و سجود نیز مانند آن کرده و آمده که در هر رکعت دو رکوع کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد و رکوع دراز میکرد باز سر بر میداشت از رکوع و میکرد همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و نزد شافعی این نماز بدو رکوع و بخطبه است و همچنین نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اکثر اصحاب ما فرادی بیک رکوع و بی خطبه بر وجه معتاد و حدیث ابن عمر ناطق ست بانچه مذهب ماست و در هدایه گفته که حال انکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء و صبیان که در عقب ایشان صف بسته‌اند و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در انها اضطراب کرده اند روات آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم ست که گذارده شود بر وجهی که معهود و موافق ست مر روات اطلاق را چنانکه فرمود فاذا کان ذلک فصلوا و جهت این اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادتست و انچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله بود که از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شد و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست و معهود بود در میان مردم وقوع آن بسبب حادثه عظیم چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن بیاشد پس فرمود آنحضرت که شمس و قمر دو آیه اند از آیات الٰهی که دلالت میکند بر کمال قدرت الٰهی و صنع او دلالت میکند از خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باریتعالی و موجب حیرت اند اهل دانش را که در یکساعت بان نورانیت و ابهت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادرست و یتعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود و درین رد است قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه قمر عادت چنین ست و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز محال ست این سخن باطل ست والله علی کل شئ قدیر و صل در صلوة الخوف صلوة خوف ثابت ست بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة و آیة

سله قوله مرور کسوف الخ یعنی یک واقعه را بروایات متعدده آورده اند و اگر چند مرتبه کسوف شده بود چنانکه از آینده معلوم شود ۱۲ امیر علی عفی عنه

صلوة خوف

اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة واکثر برآنند که در قصر رباعی ست بدو رکعت وبعضی آنرا
بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر ست بترک بعضی افعال وکیفیات چنانکه در سفر قصر ست در عدد وکمیت
وبعضے شامل هر دو داشته اند وامام ابو یوسف بروایتی وحسن بن زیاد از حنفیه ومزنی از شافعیه برآنند که این نماز
مخصوص بزمان نبوت ست بجهت احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وظاهر مفهوم کریمه
واذا کنت فیهم همین ست ومختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت واقامت صحابه مثل علی مرتضی وابی موسی
اشعری وحذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دلیل آنست وقید
واذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک است چنانکه در آیه کریمه وخذ من اموالهم صدقة
الآیه ثابت ست وادا گذاردن نماز خوف باین کیفیات غایت تاکید در محافظت ست بر نماز که هیچ وجه عذر در ان
گنجایش ندارد ونماز خوف از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجوه متعدده صحیح وثابت شده بروفق مصلحت وقت
وملاحظه حضور وعدو وهریکی از ائمه وجهی از ان وجوه اختیار کرده ومختار امام ابو حنیفه از ان وجوه وجهی ست که در کتب
سته باجمعها از ابن عمرؓ مروی شده است اگر بها از ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم با همراه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم تا نماز گذارد وامامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه با آنحضرت وروی آورد طایفه دیگر بر دشمنان
پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با آن طایفه که باوی بودند وسجده کرده دو سجده پستر برگشتند این طائفه
بجای آن طائفه دیگر که نگذارده بودند وآمدند آن گروه پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع وسجده کرد
دو سجده پستر سلام داد آنحضرت وایستادند هریکی ازین دو طایفه وبگذارد برای خود رکعتی یعنی آن رکعت را که
با آنحضرت نگذارده بود واین ترجمه لفظ بخاری ست ودر بواقی کتب سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ وعبارات
وگفته اند که این طریق اوفق ست بلفظ قرآن ودر روایت ابن عمر تصریح با آنکه در کدام نماز بود واقع نشده ولیکن در
سفر بود وگذاردن دو رکعت ازین جهت ست ولیکن مذهب حنفی عام تر ست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف
جایز ست ولهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه یک رکعت بگذارد ودر غیر ثنائے
اگر رباعی ست با هر طایفه دو رکعت ودر مغرب با طایفه اولی دو رکعت ودوم یک رکعت ومذهب امام احمد و
شافعی نیز همین ست از جهت عموم قول وی سبحانه واذا کنت فیهم کذا قالوا وتوانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد
والله اعلم ونزد امام مالک مخصوص بسفر ست ووجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق وروایات صحیحه مذکور ست
وچون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود ووجود نماز خوف باین وجوه درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود
بر همین قدر اقتصار افتاد واین برین تقدیر ست که مجال اقامت صلوة باین نهج صورت پذیر گردد واگر خوف

زیاده بود و دایره مجال تنگ گردد بگذارند بر وجهی که توانند پیاده و سوار به رکوع و سجود یا به اشارت و
در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنی واقع شده و اگر مشغله جنگ بحدی واقع شود که گزاردن نماز ممکن
نباشد قضا کنند چنانکه در غزوهٔ خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حبسونا عن صلوة الوسطی
صلوة العصر ملاء الله بیوتهم و قبورهم نارا دعاست بر ایشان بعقاب دارین سبحان الله در غزوهٔ احد چه محنتها
و شدتها با آنحضرت رسید صلی الله علیه و آله وسلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن روی مبارک غیر آن
دعا نکرد بر ایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفونی چه آنجا در حق خاصه شریف بود و اینجا در حق خدا و حق
دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم
ایشانرا و گفتند که ایشانرا نمازی ست که محبوب تر ست بر ایشان از اموال و اولاد و آن نماز عصر ست دران وقت
بر ایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله وسلم
وصل در عبادت سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول
تا وقت رجوع بوطن از حضرت وی مروی ست در کتب مذکور ست آنچه اینجا مذکور میگردد دو مسئله است یکی قصر و دیگر
جمع اما قصر که نماز چهارگانی را دو رکعت گذارد و متفق علیه ست میان علما را است و هیچکس را خلافی نیست در آن لیکن
نزد حنفیه قصر عزیمت ست و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در تشهد اول نشست جایز گردد
افتد و اگر نه نشست نماز فاسد ست و مذهب مالک نیز همین ست و نزد شافعی رح رخصت ست و چهار گذاردن نیز
جایز ست و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد و حدیثی که مروی ست از
ام المومنین عایشه رض که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و افطار میکرد و صیام بصحت نه پیوسته و هیچکس از صحابه عظام چهار
رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم حج چهار گذارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند
که مذهب عایشه نیز همین ست و عادت شریف بود که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گذارده
باشد پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر و نماز وتر و گذاردن سنت بعد از ظهر نیز مروی ست و از جماعتی
از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما ابن عمر نگذاردی اگر چه در بعضی روایات گذاردن از وی
آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن رواتب ست اما در تطوع غیر راتبه خلافی
نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگر چه در سفر بودی و گاهی تهجد بر پشت مرکب گذاردی با ایما و وتر نیز بگذاردی
و تنفل بر پشت مرکب با ایما جایز ست بهر طرف که رود و بشرط استقبال قبله در وقت تحریمه و وقتی در راه تنگ میرفت
وی و اصحاب وی و بالا باران می بارید و پایان گل و لای بود پس در آمد وقت نماز پس اذان گفت و تکبیر آورده
و هم بر راحله پیش رفت و با صحابه نماز گذارد با ایما و گردانید سجود را پست تر از رکوع و این یکی از مواضع است

وگفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود اذان گفت وبعضی گویند مراد بتاذین امر باذان ست ودر بعضی روایات تصریح
نیز آمده که فامر المؤذن فاذن واما جمع صورتش آنست که چون رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا وقت
عصر چون نزول فرمودی جمع کردے میان ظهر وعصر واین را جمع تاخیر گویند واگر وقت ظهر پیش از رحیل درآمدے
وبیگاهی نماز ظهر گذاردی وسوار شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردے عصر را گذاردی درین صورت
جمع واقع نشدے ودر بعضی اوقات ظهر را با عصر جمع کردے وهر دو بگذاردی انگاه سوار شدی واین را جمع تقدیم نامند ودر
مغرب وعشا همچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی ووقت مغرب در راه درآمدی نماز مغرب را
تاخیر کردے تا وقت نزول مغرب وعشا را جمع کردے جمع تاخیر واگر وقت مغرب پیش از رحیل درآمدی مغرب و
عشا هر دو را جمع کردی وسوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع شده ودر بعضی احادیث
مطلق ودر بعضی مقید بحالت سیر ودر بعضی بجد در سیر یعنی بتعجیل در سیر واز ینجاست اختلاف علما که قایلند بجواز جمع
بعضی قایلند علی الاطلاق وامام شافعی رض از ایشان ست وبعضی مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول ومیگویند که
جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلعم نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول وقرار مروی نیست
بعضی بصورت جد در سیر وتعجیل در آن مخصوص گردانیده در فتح الباری میگوید که مشهور از امام مالک رح اینست ونیز بعضی
مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر ونزد بعضی جایزست جمع تاخیر نه تقدیم واین مرویست از امام احمد ونیز نزد وی
مقیدست بحالت سیر ومشهور از مذهب وی جوازست مطلقا ودر فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک رح نیز جواز
جمع تاخیر ست نه تقدیم ونزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا ووجه قول ایشان آن ست که تعیین اوقات نماز قطعی ست
وثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت وتقدیم وی بر آن از کبایر شمرده اند امام محمد
رحمة الله علیه در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر رض بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق ونهی کرد
ایشانرا از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد واخبار کرد ایشانرا که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره ایست
از کبایر ومی آرد که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء بن الحارث ووی روایت کرد از مکحول رض وچون
تعیین اوقات قطعی ست ومتواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار وقصر در سفر که بنص قرآنی ثابت
شده اند بخاری ومسلم از عبدالله بن مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گذارده
باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب وعشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه ودر احادیث جمع ظهر وعصر در
عرفات نیز آمده واین جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر ونیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود
بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک است وثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند
وتحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام واستمرار ندارد کما حققه فی موضعه ودر جامع الاصول روایت

ابی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب وعشا در هیچ
سفری مگر یکباری واز ابن عمر نیز آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وے
از جای رسید وآنجا برفت ودر روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار وازترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را
پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله میان صلوتین در سفر گفت ندیدیم که جمع کرده باشد هیچ شئی از صلوة در سفر مگر
بمزدلفه واحادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست ودر روایات صحیح بخاری اختلاف ست ولهذا بسیاری
از ائمه بدان قایل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر وبعضی احیان وتاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست
که تاخیر کرده شود صلوة اولی را وگذارده شود در آخر وقتش وتعجیل کرده شود ثانیه را وگذارده شود در اول وقت
آن وبعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر وصورت جمع است نه در حقیقت ومعنی واطلاق جمع بر مثل
این صورت که حنفیه بجمع در سفر تصویر میکنند در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش آمده است فتدبر واگرچه
در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین ست که جمع میکرد در میان ظهر وعصر در وقت عصر ومیگزارد در وقت عصر
محمول برهمین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم وتحقیق روایت کرده است ابوداؤد از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
که چون مسافرت میکرد وسیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و
میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را وتعشی میکرد پس میگذارد عشا را وارتحال میکرد ومیگفت اینچنین میکرد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وامام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است ما را از ابن عمر رضی الله عنهما
که وے میگذارد مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب
الشفق ودر جامع الاصول از ابی داؤد از نافع وعبد الله بن واقد می آرد که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة
گفت ابن عمر سیر کرد تا قبیل غروب شفق نزول کرد وبگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق
پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه
من کردم ودر روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر اند در جمع بطریقی که
مذهب امام ابوحنیفه است وظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع وجمع در وقت واحد وجمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت
وتعجیل در اول همه آمده وامام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة الوقت وشیخ
ابن الحجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست ودر روایتی از مالک رح آمده که جمع
مکروه است وفعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای جواز بود والله اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع
بین الصلوتین مر مسافر را بود واما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند
وباین قایل ست احمد واسحق وبعضی رفته اند بجمع در مطر وباین قایل ست شافعی واحمد واسحق وقایل نیست

وصل در نماز جنازه

شافعی تجمع مریض را و این عبارت ترمذی ست و از ابن عباس می آرد گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبیرة و عمل برین نیست نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر و عرفه انتهی

وصل در نماز جنازه مسایل کتاب الجنایز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیارست از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عیادت و آداب آن و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم برای عیادت روزی معین نبودے بلکه در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف ست که در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت ست و گفته است که این بدعتی ست که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد ازان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی بیمار شد و آن طبیب را الزام بملازمت خود کرده گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی برخاست که روز جمعه در خدمت طلبید تا روز شنبه که عبادت آنروز در دین یهود ست از دست نرود پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک بیمار ست پس پادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت درد چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابوداؤد از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح ست و درین حدیث رد ست بر کسیکه قایل ست که عیادت از رمد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز ست که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث ضعیف ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمیت احسان کردی باموری که ویرا در قبر و قیامت نافع بود و احسان کردی باقارب و اهل وی بتعزیت و طعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد ازان همراه شده بدفن رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب سوال منکر و نکیر درخواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردے و بسلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت ست مخصوص گردانیدی و در اول عادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدی و بموت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم دعوت کردندی پس حاضر شدی تا در حضور وے وفات کردی و تجهیز و تکفین کردے و نماز گذاردی و تشییع جنازه تا بقبر کردے چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام ست بران اختصار کردند که چون شخصی وفات کردے اعلام کردندی تا بتجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی از مشقتی نیست میت را تجهیز کردندی و بحضرت آوردندی تا بروی نماز کردی و در بنا بر اوقات اگر شب بودے یا مانعی دیگر برای نماز خبر نمیکردند و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت میرفت و بر قبر او نماز میکرد و در اوایل چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که باآن قضاے دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی برخود میگرفت دین او را نماز میکرد و الا میفرمود صحابه را

که نماز بگذارید بر یار خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدای تعالی بر وی صلی الله علیه و آله وسلم بلاد و توسیع کرد در اموال میگذارد
و نمی‌پرسید از دین و میفرمود که هر که مالی گذاشت از برای اهل و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهدهٔ آن بر منست
و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که شروع میکنند از زیاده بر چهار میگویند
که ثابت شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار همین افتاد و اخبار و آثار در باب چهار تکبیرات
مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که ملائکه چون
بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم فی الحلیة
و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی است و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک
و احمد این است و بروایتی از وی دو سلام است و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر
اینچنین آمده و دو دست او در همه تکبیرها برداشتی و مذهب شافعی و احمد این است و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس رض
و زید بن ثابت و از امام مالک رح سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در باقی و مذهب امام
ابو حنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه درین باب آمده است شاید که گاهی اینچنین
بود و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعادت گفته است که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده و الله اعلم
و قرائة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرائة در نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بثبوت نرسیده و لیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس رض آمده و از وی
رضی الله عنه قولاً و فعلاً مروی شده و در بعضی روایات قرأت فاتحة الکتاب و سوره جهراً از وی ماثور شده و گفته اند که جهر
بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت بود چنانکه تصریح با تعلیم نیز در حدیث آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق این است و مذهب
امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف این است و در صحابه نیز درین باب خلاف بوده و طحاوی گفته است که خواندن بعضی
فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرائت و از کلام شمنی رح ظاهر میشود که اگر فاتحه را بنیت ثنا بخوانند نیز
جایز است و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قایلین بقرأة فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب لیکن کرمانی
گفته که واجب است و مراد بسنیت که در کلام ابن عباس رض واقع شده طریقه مسلوکه در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک
واجب نیست و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز میت میخوانده است اللهم اغفر له و ارحمه و عافه
واعف عنه و اکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس و ابدله
دارا خیرا من داره و اهلا خیرا من اهله و زوجا خیرا من زوجه و ادخله الجنة و اعذه من عذاب القبر و من عذاب النار
و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعای او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

بر ان جنازه خواند آرزو بردم که کاشکے آن مرده من بودمی والآن خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لحینا
ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه
علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجرنا ولا تضلنا بعده ودر روایتی ولا تفتنا بعده ودر بعضی روایات زیاده اللهم ان کان
محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریرة ودر نماز بر اطفال یاد میکنند
این دعا را که اللهم اجعله لنا فرطا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا وچون نماز جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
کردی یکبار بعد از یکشبانروز کرد ووقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد ودر حدیث اینچنین واقع شده است وبعضی
میگویند که جایز است تا متفسخ نشده است وآنرا تقدیر بسه روز کرده اند ونیز وبعضی تا متفرق نشده واین تا یکماه بیشتر
احتمال وارد وفقها درین مسئله نیز اختلاف دارند وبعضی این را از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دانند بدلالة
الحدیث که فرمود قبور مملو است بظلمت ونماز من منور است آنرا وصواب آنست که عام است وبعضی گفته اند بر آنکه نماز
ناگذارده دفن کرده شده است درست است والا فلا وآنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی وترمذی وابی داود از
ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعه از سواران را
همراه فرمود شرم ندارید این جماعه که فرشتگان خدای تعالی بر پا میروند وایشان بر پشت دوابه ودر روایتی
از ابی داود آمده است که آورده شد نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سوار شدن وچون
برگشت سواره آمده وتا جنازه را فرو نهادندی ننشستی وفرمود اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع ودر روایتی
نمی نشست تا آنکه در لحد نهاده شدی ونیز اختلاف است که مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابوحنیفه
افضل است مشی خلف جنازه ومذهب اوزاعی نیز همین است زیرا که این اوفق است به تذکر والتعاظ وثوری وطائفه
دیگر گویند هر دو برابر است ومالک رح وشافعی واحمد رحمهم الله گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفعا اند
وشفیع مقدم میباشد در عادت ودر حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت وابوبکر وعمر پیش جنازه میرفتند وهم
منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت ودر حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف رود وپیاده هر طرف که
خواهد مشی کند پس وپیش ویمین ویسار وآنحضرت بر غائب نماز نگذارده است اما ثابت شده که بر نجاشی که بحبشه مرد
نماز گذارد وگفت بصحابه برادری از آن شما مرده بروی نماز گذارید پس بمصلی آمد ونماز بگذارد با صحابه وتکبیر گفت
چهار تکبیر وبر معاویه لیثی نیز بگذارد ودر وقتی که در غزوه تبوک بود ومعاویه در مدینه بمرد پس جبرئیل آمد وخبر کرد وگفت
یا آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین را تا بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل علیه السلام بازوی
خود را وبرانداخت هر درخت وتل که در میان بود وبرداشت جنازه را در میان ودر روایتی برداشت سریر او را وآورد
نزد آنحضرت پس بگذارد آنحضرت نماز بروی ودو صف از ملائکه خلف وی بود ودر هر صف هفتاد هزار فرشته

نسخہ اجرہ

نسخہ فی الموطا

پس پرسید آنحضرت که بچه دریافت وی یا جبرئیل این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله احد و خواندن وی
آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست و فقها در نماز بر غایب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا
سنت است و ابوحنیفه و مالک مطلقا منع میکنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بر وی نماز گذارده اند
نگذارند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز آن در روزی ست که مرده است
دران روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد و حنفیه و مالکیه که قائل اند بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که
مکشوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جنازه نجاشی و برداشته شد پرده از ان یا آورده شد جنازه وی
در حضرت رسول بطریق طی ارض پس نماز بگذارد بروی دروی دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کننده بر
جنازه که امامش می بیند و قوم نمی بینند درین صورت خود جائز است باتفاق این نیز آنچنان باشد چنانکه در قصه معاویة
لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی ست و این تنقض ست بقصه معاویه لیثی و نیز آمده است که نماز
گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه که در غزوه موته شهید گشتند و گور را بلند نکردی و بران
بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و گچ و گل بخت نکردی و بالای گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت است
و مکروه کذا فی سفر السعادت و در مطالب المؤمنین گفته است که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبور مشائخ و علماء
مشهور تا زیارت کنند ایشانرا مردم و استراحت یابند دران و نشینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح
شرح مصابیح و گفته است که دیدم بخارا قبور که عمارت کرده شده است بخشتهای تراشیده و تجویز کرده آنرا اسمعیل
زاهد که از مشاهیر فقهاست انتهی و رخصت کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان ست در گل کردن قبور و شافعی
رحمة الله علیه نیز همچنین ست و نهی کرد از بی سپر کردن قبور و نشستن بر آن و آمده است که آنحضرت مردی دید که
در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند
گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر چیزی که فرستاد مرا بران پیغمبر صلعم و گفت برو و مگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی
نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه پست کنی و تسنیم باید و بلندی او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و
معلوم گردد که اینجا قبر ست تا پایمال کرده نشود و آنرا و نشسته نشود بر وی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم و صاحبیه نیز چنین برابر است و تسنیم و سنگریزه های سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید
بر قبر پسر خود ابراهیم و چید بر وی سنگریزه های و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند
و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ
بس گران بود آستینها مالید و ذراع کرده برداشته بر سر قبر او نهاد و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت
فرمود لعنت کناد خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کرد زنانی را که زیارت قبور روند

و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع از جهت قلت صبر و کثرت
جزع و فزع ایشانست و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی
رود و نماز کردن در مواجهه قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه دارند عادت شریف آن بود که گذشتگان را
زیارت میکرد برای دعای و ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که بزیارت اهل بقیع
برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و اینچنین زیارت که برای
نفعی بود بی آنکه ارتکاب بدعتی و مکروهی در آن راه یابد مستحب و مسنون است و در روایات آمده که آنحضرت فرمود
که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از ایشان در هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود بار و استغفار و
برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببیند بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین
و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری که در مدینه مطهره بودند گذشت پس روی مبارک
بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و
سوره اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و عادت نیز نبود که برای
میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت است نعم برای تعزیت اهل
میت و تسلیه و صبر فرمودن ایشان را سنت و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر
و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است و حرام است و مدت تعزیت تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی
تا هفت روز تجویز نیز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یک روز و تعزیت نیز
یکبار باید کرد که از روی عن ابی حنیفه و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود و اما آنکه
قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن
قاریان تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهت است والله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که به تعزیت بیایند
طعام کنند و در بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعت کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند
جائز است و دیگر از اقربای میت و همسایهای او و بفرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال
مصیبت مانع است و ایشان فرصت طعام پختن و تهیه آن ندارند چنانکه آنحضرت نزد قتل جعفر بن ابی طالب بمردم
خانه شریف فرمود بسازید برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع است از آن و
اختلاف است در خوردن این طعام غیر اهل میت را و گفته اند آنها را که مشغول اند بتجهیز و دفن میت جایز است
و فصل در بیان روایت مراد ابو بکر و اتباع آنها نمازها است نیز در الفصل که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بطریق وظیفه میگذارد و ملتزم بود که و غیر آن دیگر آنکه چهار رکعت پیش از ظهر را در ساعتی که میل آفتاب بود حال آنکه

آنرا از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر رواتب کرده‌اند پس یا مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند یا چهار رکعت عصر نیز از موکدات دارند اگرچه در رتبه کمتر از اخوات خود باشند و موکدات همه در یک قرب نیستند چنانکه معلوم گردد ولیکن این سخن خلاف مشهور ست و در رواتب معنی دوام معتبر ست و ماخوذ ست از راتب که بمعنی دوام و ثبوت ست اما راتبه ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی آمده و همین ست مذهب شافعی و در روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همین ست عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آنها که بعد از ویشانند از تابعین و همین ست قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین ست مذهب امام ابی حنیفه و از عایشه رضی الله عنها آمده که گذاشتی ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر پس یا آنکه گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چنانکه در بعضی روایات آمده است یا گاهی چنان میگذارد و گاهی چنین پس حکایت کرد عایشه و ابن عمر آنچه دیدند و هر دو حدیث صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از آنها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار رکعت میگذارد و میگفت گشاده میشود درین ساعت درهای آسمان و من دوست میدارم که صعود کند برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را بر همین سنت ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این نماز مستقل بود و راسم راتبه ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال آنرا در خانه میگذارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما بعد از زوال هشت رکعت میگذارد و میگفت این هشت رکعت برابری میکند بهشت رکعت از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت است چه درهای رحمت بعد از زوال گشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار ست و نزول رحمت الٰهی در شب بعد از انتصاف شب ست و با نوعی مناسبت میان هر دو وقت پیدا شد و نماز در یکی تهجد و در دیگری بود و در فضل و چون نزول رحمت در وقت سحر اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد بوی و بعکس و از امیر المؤمنین عمر آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود بمانند آن از سحر و هیچ چیز نیست مگر آنکه سجده میکند پروردگار را در آن ساعت پس برخواند این آیت را یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیة و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرد در شب و کسیکه بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بعد از ظهر دو رکعت گذارد و این دو رکعت هرگز از وی فوت نشدی نه در حضر و نه در سفر و در وقتی که فوت شد بجهت اشتغال بوفود یا قسمت مال پس قضا کرد آنرا بعد از عصر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکل آنست که هم در حدیث صحیح

سله در خانه چهار تجویز کردند نه رکعتی احتج ظهر چهار رکعت است و مثل فرض چیزی نفل بدان متصل آوردن منع ست لهذا قبل جمعه و بعد جمعه چهار آمده در صحیحین فقف کر ۱۲ امیر علی عفی الله عنه

آمده است که همیشه میگذارد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر تا ازین عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد
آنحضرت در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را
عز و جل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح درانکه آنرا تبعه عصر بود و لیس مخلص نیست مگر آنکه گفته شود
که این از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که میگذارد
رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از ان و میداشت صوم وصال را و نهی میکرد از ان
و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانهٔ شریف میگذارد و در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت
تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مرویست که کسیکه محافظت
کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ و شیخ ابن الهمام میگوید
که اختلاف میکنند اهل این عصر که این غیر رکعتین راتبه اند یا با آنها ست و بر تقدیر ثانی آیا بتوان گرد بتسلیمه واحده یا نه
و نزد من واضح شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود وعد مذکور خواه حساب
کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است با بودن
راتبه از انها انتهی گفت بندهٔ مسکین عفا الله عنه ظاهر آنست که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت است چنانکه
بعد از عشا و عمل مشایخ بران ست بیک سلام والله اعلم و اما راتبه عصر از امیر المؤمنین علی رضی الله آمده که گفت
میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عصر دو رکعت رواه ابو داود و نیز مرویست از وی رضی الله
عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد پیش از عصر چهار رکعت فصل میکرد میان آنها به تسلیم بر ملائکه
مقربین و کسانیکه تابع اند ایشان را از مسلمین و مؤمنین رواه الترمذی و در روایتیست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رحمت کند خدا تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را روایت کرد این حدیث
احمد و ترمذی و ابو داود و روایت کرد ابن خزیمه و ابن حبان و تصحیح نمود و از جهت اختلاف این روایات است
که مذهب حنفی تخییر است میان چهار و دو جمعا بین الاحادیث و چهار افضل ست چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق
آن نموده اند و اما راتبه مغرب دو رکعت سنت بعد از وی مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت احصا
نمیتوانم کرد که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرائت میکرد در رکعتین بعد المغرب و در رکعتین قبل الفجر
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل کرده در قرائت از ابن عباس آمده که
گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد
رواه ابو داود و راتبه عشا نیز دو رکعت سنت بعد از وی و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت
عشا را هرگز پس در آمد در بیت من مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابو داود و آمدن باید گذاردن

چهار رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت عایشه میگذارد آنحضرت عشا را با مردم
پس می در آمد در خانهٔ مرا و میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نمی آید و
عمل اهل حرمین بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا مستحب داشته اند والله اعلم و در سفر السعادت میگوید
که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب فرمودی و فرمود محبوب ترین نماز مرد بعد
از مکتوبه نمازی ست که در خانهٔ خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارده
و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد
گذارد مجزی نیست او را سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میگردد و از جهت مخالفت امر
که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علمای ما مجزی باشد ولیکن اولی افضل بود از جهت موافقت فعل آنحضرت
و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت زود برخاستی و فرمود ملائکه انتظار آن دارند
که بردارند آنرا و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین و محافظت و تاکید وے
صلی الله علیه و آله وسلم در سنت بامداد بیشتر بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی نشد که در سفر هیچ سنت
راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی سنت فجر واجب است
چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل ست و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام ایشان هر دو مصروف شده و
نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر ست بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد
از ظهر بعد از آن سنت بعد العشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد
از ظهر ست در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی تنبیه در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر ظهر و سنت
مغرب و عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از اینها آمده است
و بدو سلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میگردد اما در مغرب شش رکعت آمده و در بعضی روایات
با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز
خالی از غرابت نیست چنین عادت مردم گشته است فتدبر نوع سوم زکوة زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت
و پاکی ست زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده
بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نماء مال و طیب و طهارت وی نماء
اجر صاحب مال و طهارت وی از خبث ذنوب است و بعضی زکوة از تزکیه که شهود را میکنند گرفته اند که تزکیهٔ صاحب
زکوة میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل است بر صدق صاحب وی
در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنهٔ ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد

از وی وعادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در زکوة وصدقات دیگر مثل عشر ومانند آن مراعات فقرا بود چنانچه
وصیت کردی وترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت وامانت ورغبت بی محنت ومشقت وبی
وادی وآنجا پاستی وراهل که منفعت در وی بیشتر از ذکورست نیز ازین بابست ومراعات اصحاب اموال نیز
فرمود تا عمال بر ایشان ظلم وتعدی وتجاوز از حد نکنند واز اموال جیاد انتخاب ننمایند وزیاده بر قدر فرض از هدایا
وضیافات نستانند وشرط نماء وحولان که ناظر وتیسیر ورفق ست ازین جهت ست وآن رعایت حکمت وعدالت
اوست صلی الله علیه وآله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر واحتیاج مردم بآن فراوان
تر ست ودوران آن اکثر ست واجب کرد تا ادای آن بآسانی میسر گردد وگرفتن یسیر موجب رفع حاجت گردد
یک صنف زرع وثمار چنانکه گندم وجو وخرما وانگور ومانند آن نه مثل بقول وخضراوات که در اندک زمانی تباه گردد
دوم صنف بهیمة الانعام از شتر وگاو وگوسپند سائمه سوم زر وسیم که قوام ومعاش عالمیان باعتبار تقدیم اشیا بدان ست
صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ثیاب وظروف وفرش وسایر اقمشه وامتعه ودر جمیع اصناف اموال
در هر سال یکبار فرمود در زرع وثمار در وقت حصاد ودرو آن وکمال آن که وقت حاصل شدن غله ست و
درین نیز رعایت غایة عدل ست هم در باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت مال ونمای آن
باختلاف نرخ وقیمت که تبدیل وتغیر آن در سال غالب بلکه متیقن ست ودر وقت حصول غله وثمار که حصاد وکمال آن
آسان تر ست وهم رعایت جانب فقرا تا مبادا انتظار حصاد بادای زکوة تاخیر اهمال راه یابد وتضییع گردد وهم از رعایت
عدالت ست که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال از سهولت ومشقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود
پس در مالی که بی مشقت وتکلف بدست آید چون مالی که از کان یافته در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید وبر گذشتن
سال موقوف نگردانید وآنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی وکلفتی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه زروع وثمار
که بآب باران حاصل گردد عشر واجب گردانید واگر زیادت کلفت ومشقت محتاج بود چنانکه زروع وثمار که بدولاب
یا بگاو وشتر یا خریدن آبی حاصل گردد نصف عشر واجب گرداند وآنچه محتاج ست بعمل وتعب دائم از ارتکاب مشقت واسفار ورکوب

---

[1] وعن ام حرام عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال المیت فی البحر الذی یصیبه القیء له اجر شهید والغرق له اجر شهیدین رواه ابو داود وبدانکه این
همه تقدیریست که رکوب وی برای غزو وحج وطلب علم وصله رحم ومانند آن باشد وتجارت اگر برای تحصیل قوت نفس ونفقه عیال باشد
وبی رکوب بحر حاصل نشود همین حکم دارد پروردگار تعالی منت نهاده ست بر بندگان بر کوب فلک وتسخیر بحر وحصول منافع بدان وتحقیق
سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دریا را برای هجرت حبشه واز برای غزا وچندین از کبار علما واولیا واتقیا سوار شده اند
برای حج پس بعضی فقها که منع کنند از آن وآن را از قبیل القای نفس در تهلکه دارند این حدیث ومانند آن حجت است بر ایشان را با گردانیدن آن
تهلکه منافی این طریق مردود است بانکه معتبر درین باب غالب ست وشک نیست که غالب سلامت ست وهلاک نیست مگر بنادر مراکب

وشادان دل بودی چه همه انقباض وغم وتنگی وتیرگی از ظلمات نفس وصفات رذیلهٔ وی وبخل وشح وتعلق بدنیا و
ماسوی الله پیدا گردد وشرح صدر از صفات وخواص عظیمهٔ آنحضرت ست که هیچکس را از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت
نیست مگر بعضی از کمل اولیا را بر قدر اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم نوع چهارم صوم عبارت ست از باز داشتن
نفس از طعام وشراب وجماع وصوم کامل آن بود که جوارح واعضا را از معاصی وحرکات شنیعه باز دارند ودر بعضی
احادیث آمده که پنج چیز[له] نقض میکند صوم را کذب وغیبت مفسد صوم ست وامام احمد گفت اگر غیبت روزه بشکند
کدام کس را از ما روزه سالم وباقی بماند واختلاف است علما را که صوم افضل ست یا صلوة جمهور برانند که صلوة افضل ست
از جهت حدیث واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابوداود وغیره وآنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت
آمدم حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم وگفتم که بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را
که هیچ عملی مثل آن نبود غالبا مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید وثمرات صوم ست که مناسب بحال
صایم بود والله اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من ست ومن جزای میدهم
بوی ودر روایت دیگر آمده که هر عملی بنی آدم برای اوست وصوم برای منست ومن جزا میدهم بوی کنایت ست
از کثرت ثواب صوم وجزای آن ودر موطا آمده که هر حسنه ابن آدم بده چند ست تا هفتصد مگر روزه که آن برای
منست ومن جزای میدهم براین چنانکه قدر وکیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیگردانم کسی را بران وبی وساطت
ملائکه جزای دهم وآنکه فرمود روزه برای من ست وحال آنکه همه عبادات برای اوست تعالی شانه مقصود ازین
زیادت تشریف وتکریم اوست ونیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم غیر حق تعالی وهیچ کافری در هیچ عصر از اعصار
تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز وسجده ونثار اموال وقصد وی از راه دور وزیارت کردن وگرد وی
گشتن تعظیم میکنند ونیز در روزه ریا را که شرک اصغر ست راه نیست یعنی بمجرد فعل واگر بگوید که من روزه دارم ریا در ان
قول خواهد بود نه در نفس فعل ونیز نفس صایم را حظ نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند روزه
طعام وشراب وشهوات خود را از جهت من برای آن فرمود الصیام لی وانا اجزی به مراد بشهوت جماع است چنانکه
در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات واشارت ست بکفت تمام اعضا وجوارح از معاصی وبعضی از محققین
گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربانیت ست وچون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بانچه موافق صفات
اوست تعالی اضافت کرد وی تعالی آنرا بخود وبالجمله عبادت صیام را شانی عظیم ست میان عبادات خصوصا
صوم رمضان را که فرض ست وبود آنحضرت کریم ترین وجوادترین خلق دایما خصوصا در رمضان که سخاوت
وبخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بودی وصدقات وخیرات وی در لیالی وایام رمضان بی انتها عادت
ومشغول بکثرت نماز واعتکاف وتلاوت وتسبیح ساعات روز وشب معمور داشتی وچون این ماه عظیم ست تبع

[له] پنج چیز یعنی با اکل وشرب وجماع این دو یعنی کذب وغیبت شمار کرده والله اعلم ۱۲ میر علی

برکات

برکات وکرامات ست ونعم الهی تعالی وفیوض وی بر بندگان اجل واعظم شکرانه آن نیز بانواع عبادات و
وقربات اکثر وافر کردے وچون جود حضرت واهب البرکات در وی متضاعف بود جود حضرت سید کائنات که مظهر
انوار صفات ومحل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی وآنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل علیه السلام
میکردی وی بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر و بر نیز ترا از باد وآن که میرسد وشامل میگردد همه را وعرض میکرد بر جبرئیل قرآن را
ومیخواند باوے بطریق مدارست چنانکه حفاظ بعد یگر میخوانند واینهمه تنبیه ست برآنکه آدمی را باید که در ایام شریف وموسم
خیر رحمت وبرکت اعلی در کسب خیرات واحراز وجوه مبرات بیشتر وجهد نزد ساعی تر باشد وبالله التوفیق بود فرضیت صوم
رمضان در سنه ثانیه از هجرت وآنحضرت نه ماه رمضان روزه داشته وبود ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان وهمچنین
نزول وی باسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان وگفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود ونزول
توریت در شب ششم از رمضان ونزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان ونزول قرآن در شب بیست وچهارم
وآنحضرت در افطار تعجیل کردی بعد ازان که متیقن شدی غروب آفتاب ودر سحر تاخیر کردی[1] وصحابه را برین تعجیل
وتاخیر ترغیب نمودی ومدح کردی وافطار بخرمای چند کردی واگر خرما نبودی وی چند از آب خوردی وفرمود نعم سحور
المؤمن التمر ودر وقت افطار فرمودی اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت فتقبل منی واین کلمات نیز خواندے
ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ودعا نزد افطار مستجاب ست ونهی کردی صایم را از فحش گفتن وغیبت
کردن وجنگ کردن وبجواب مخاصم مشغول شدن واگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی وگاهی روزه داشتی
ودیگرانرا نیز مخیر میکرد میان افطار وروزه وعلما را اختلاف ست در آنکه صوم افضل ست یا افطار امام ابوحنیفه
ومالک وشافعی واکثر ائمه رحمة الله علیهم برآنند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت
ولحوق ضرر واگر متضرر بگردد افطار اولی ست ودر شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کردے ودر
بعضے شبها تاخیر نیز کردی وبعد از صبح غسل کردی وعلما گفته اند که غسل در شب اولی وافضل ست ودر نهار رمضان
حجامت کردی ومسواک کردی ودر مضمضه ودر استنشاق مبالغه نکردی ودر نهی از مسواک واکتحال در رمضان
حدیثی صحیح نشده ومذهب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست در روزه نافله گاه چندان بپایی داشتی که گمان بردندے

[1] لاتترک الغذاء المبارک وهو السحور بها اخر الی آخر اللیل فانه من سنن الانبیاء علیهم السلام وعجل الافطار ولا یصلی المغرب قبل الافطار ویفطر علی الحلاوة
والافضل ان یکون الفطر بتمر فان لم یجد فعلی الماء وکان النبی علیه السلام یفطر بثلاث تمرات او علی شئ لم یصبه النار وقیل کان رسول الله علیه السلام
یفطر فی الصیف علی الماء وفی الشتاء علی التمر ویدعو عند الافطار بما هم حوائجه ویقول عنده اول اللقمة یا واسع المغفرة اغفر لی ویقول
الحمد لله الذی اعاننی علی الصیام ورزقنی ما افطرت فی شریعة الاسلام قالوا افطار رمضان عمدا شهرة دلیل علی الکفر فیقتل علی
ما فی فتاوی الفقه من شرح الاربعین للامام النووی ۱۲—

که دیگر افطار نخواهد کرد وگاهی پیاپی افطار کردی گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه
خالی نگذاشتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام الدهر نهی فرمودی و در حق صائم
دهر فرموده لا صام ولا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز
از وی است نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشوره
البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم نیز دارم و در روز عرفه اگر حاج بودی افطار کردی صاحب
سفر السعادة گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه دارند چیزی نیست و در ست شوال فرمود که صیام این شش روز
با رمضان برابر صیام دهر است و در مجموع رمضانات اعتکاف میفرمود در عشره اخیر یکبار رمضان که اعتکاف
از وی فوت شد در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشره اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشره اوسط و یکبار در عشره اخیر
و چون معلوم شد در آن عشره که شب قدر درین عشره است دیگر اعتکاف درین عشره ثابت است تا آخر عمر شریف فرمود
برای اعتکاف خیمه میزد در مسجد شریف وگاهی سریری نیز می نهادند و برای فراش کردندی و در هر سال ده روز معتکف
شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل روز در وی نشده و در هر سال یکبار قرآن را
جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرد و ذکر این در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بیاید انشاء الله تعالی وصال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی پیاپی
روزه داشتی بی آنکه چیزی خورده و نوشیده و افطار کند و صحابه را از آن نهی فرمودی شفقت و کراهیت
تعمق و توغل چنانکه در حدیث عایشه آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی ما را
ازین چرا منع میکنی با آنکه همیشه ما را اتباع است فرمود لستم مثلکم نیستید یکی از شما مثل من و در روایتی فرمود ایکم
مثلی کدام یکی از شما مثل من است انی ابیت عند ربی یطعمنی ربی ویسقینی من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت
کننده منست طعامی و شرابی میخوراند و مینوشاند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا میخوراند و مینوشاند
که میخوراند و مینوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است یکی آنکه مراد طعام و شراب حسی است یعنی برای
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب طعام و شراب از بهشت می آوردند و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از
خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وآله وسلم و این منافی وصال نیست زیرا که موجب ابطال صوم نیست زیرا که
افطار شرعا طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق خارق عادت از بهشت آید از پیش پروردگار آید موجب
افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقت از جنس ثواب است از قبیل اعمال و تحقیق گفته اند که مراد بطعام و شراب
اینجا قوت است و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شرب می بخشد و آنچه باید میدهد که قائم مقام شراب و
طعام میگرداند که بدان قوت بر طاعت و عبادت قوی باشم و فیض آن قوت بر ... حالت نیست و ...

آنست که مراد غذای روحانی ست که از ذوق و لذت مناجات و فیضان معارف و لطایف الهی که بر دل شریف
و روح پر فتوح وی صلی الله علیه وآله وسلم وارد و نازل میگشت و احوال شریف از فیض سرور و شادی نفس و روح قلب
پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این معنی در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است که
احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از آن نیاید چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی ست والله اعلم بحقیقة الحال فرع اختلاف ست
علما را در صوم وصال در غیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که جایز ست یا حرام ست یا مکروه طایفه میگویند که جایز ست
مر کسی را که قادر ست بر آن چنانکه صیام دوام و مروی ست از عبدالله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا پانزده روز
از ابراهیم تیمی که از تابعین ست آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه میخورد و ابن منذر در بعضی [illegible] آورده
که بعضی بر روش ریاضت طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یک روز پیدا کرده آورده اند که
بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت تخفیف
بوده برای تحریم چنانکه اشارتی بآن در حدیث کرده شد و اکثر برانند که جایز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک
رحمهما الله برین اند و امام شافعی رحمة الله علیه تصریح کرده است بکراهیت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهت
تحریمی ست یا تنزیهی و اول صحیح تر ست و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که جایز ست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید
خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وصال نکنید و اگر کسی از شما خواهد که
وصال کند گو بکند آنرا تا سحر و این در معنی تاخیر افطار ست نه وصال و این چیزی نیست که مشقت نباشد
و باعث آید بر جوع نفس نگردد و الا اولی افضل قربت نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصایص آنحضرت
ست صلی الله علیه وآله وسلم و جمهور برانند که حرام ست بر غیر وی صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی
صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود
و از اهل سلوک اشخاصی که مولع اند بریاضت نفس و گداختن وی افطار میکنند بکفی آبی تا از حقیقت وصال برآید
والله اعلم نوع پنجم حج و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرع شریف قصد بیت الله بروجه مخصوص و فتح حا و کسر او هر دو
لغت ست و در کریمه ولله علی الناس حج البیت هر دو قرأت آمده و عمره در لغت بمعنی زیارت آید و عمره زیاده آمده
بر حج و بمعنی عمارت و زفاف زن نیز آید و در عمره تعمیر و تعظیم مسجد حرام را و موجب عمارت ثنای جهت وداد است
و در شرع اسم ست مر افعال مخصوصه را که احرام و طواف و سعی ست بی وقوف بعرفه که مخصوص ست بحج و نسبت عمره بحج
همچو نسبت نماز نفل ست بفرض و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام
گویند که بمردم تعلیم احکام نمود و فرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشانرا بسفر آخرت وداع کرد و خطبه خواند و فرمود
که نزدیک ست که پیش آید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردارهای شما دانا و آگاه باشید نگردید بعد از من گمراه

و در روایتی دیگر کفار که نزنند بعضی از شما گردن بعضی را و دانا و آگاه باشید که من رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغایب و شاید که کسی که رسانیده شود بسوی او احفظ و اعلم باشد از رساننده و فرمود مناسک حج بیاموزید و شاید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا در آئید بهشت پروردگار خود را و این در سال دهم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم از هجرت است و تحقیق آنست که در سال نهم است و همدرین سال به تجهیز اسباب سفر مشغول شد و لیکن برفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم درین سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام و تعلیم و فود که به وی می نمودند پس وی ابوبکر صدیق را رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریفه فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه بقرات سورهٔ برات بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر او مامور گفت بل مامور و تخصیص علی مرتضی بقرات سورهٔ برات آن بود که در وی نقض عهد مشرکان ست و عقد عهد و نقض آن بدست مرد یا اهل بیت وی میباشد و اما عدد عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار گفته اند اول عمرهٔ حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمده و چون بحدیبیه که بر یک مرحله است از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند و از درآمدن بمکه معظمه مانع آمدند و چون میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر الهی با ایشان مصالحه کرده از احرام برآمد و بمدینه طاهره رفته و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره بجا آورد دوم عمره که سال هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره بگذارد پوره از سه روز بمدینه عود فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که بر یک مرحله از مکه است بعد از قسمت غنایم حنین شبانه آمده و عمره گذارده و هم در شب بجعرانه باز رفت چهارم عمره که با حج در سال دهم از حجة الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید ان شاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره نبود زیرا که بمکه در نیامده از آنجا از احرام برآمده بمدینه رفت ولیکن جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد تا به حج و تهیه ساختگی سفر حج کردند و این خبر بلاد و قری که در اطراف و نواحی مدینه است رسیده تمام مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرف طوایف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس در ذی الحجه احرام بست و برآمده و بمکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابوداود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در شب عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته اورا از جهت مظلوم بگیریم پس آنحضرت فرمود ای پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را بهشت آری و ظالم را ببخشی

قول ابوبکر صدیق رضی الله عنه ... آمده که در صلوة ذی الحلیفه ... اسبال ازار ... تنبیه ... دریافت ... ۱۲

درآن وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس
بخندید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله مادر و پدر من فدای تو باد این ساعتی
نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدای تعالی فرمود ابلیس دشمن خدای چون دانست که اجابت کرد
حق تعالی دعاء مرا و بخشیده است مرا خاک برسر ریخت و بوای و ویلا فریاد کرد دیگر بگریخت پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم
از جزع و فزع وی گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی
گفت که این محمول ست بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این روایت از ابی داود و ابن ماجه آورده
و گفت این را شواهد بسیارست اگر صحیح ست حجت ست و اگرنه قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک بس ست و ظلم نیز
مادون شرک ست و بالجمله حقوق الله مغفورست از حجاج و در حقوق عباد خلاف ست و فضل خدا واسع است و لہٰذا هم
حدیث عام ست و ترمذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص ست
بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که ساقط میگردد ذنوب متعلقه بحقوق و خود حقوق ساقط نمیگردد پس کسی که
بروست نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیگردد از وی زیرا که آن حقوق ست نه ذنوب و ذنب
تاخیر صلوة ست پس اثم تاخیر و مخالفت ساقط میگردد بحج پس حج ساقط میگرداند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است
ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگرداند چیزیرا که واجب ست بروی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و اگر او قتل
کرده شود ساقط میگردد حق آدمی بحج اجماعا اینچنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این سخن خالی از غرابتی نیست
والله اعلم و ذبح کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای
عمر مبارک وی بود و در حدیث ابی داود آمده است نزدیک آورده میشد پنج شش شتر تا نحر کند آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آنها را شتران نزدیک میشدند و ازدحام میشدند و پیش میکردند هر یک از آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد
و درون میخزید تا اورا پیشتر نحر کنند و امیر المؤمنین علی را فرمود تا سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد تا تمام صد شتر که وی رضی الله
تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت مسلم از جابر آمده که
نحر کرد آنحضرت تمام را بدست خود و در روایتی نحر کرد از عائشه رضی الله عنها بعد از آن حلاق را طلبید که معمر بن
عبد الله نام داشت و اشارت کرد بحلاق که ابتدا بجانب راست کند و قسمت کرد مویهارا بر اصحاب و هر یکی را یکتار موی
یا دو تار موی نصیب رسید و مویهای جانب چپ را همه بابو طلحه انصاری داد و با آخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد
و آنها نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و بعضی تقصیر کردند و بکرات فرمود اللهم ارحم المحلقین و در آخر بالتماس
ایشان فرمود و المقصرین و چون آنحضرت بسر زمزم آمد و عباس و اولاد وی که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب
میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی

من خود فرود آمدمی و از چاه آب بر کشیدمی و شما را بسقایت اعانت کردمی از جهت فضل و برکتی و بزرگیکه درین کارست
یعنی اگر من این کار بکنم بعد از من سنت گردد بر امت من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند
چنانکه نوبت بشما نرسد و این منصب از دست شما برود و پس ایشان یک دلو بردی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم عرض کردند
ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از
جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب
زمزم و آب وضوست چنانکه در باب عادات شرابهت بیاید و وجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب او ست
و زمزم و زمازم ماء کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی آن اسمیست که ابتداء علم آن چاه شد و اول
کسیکه ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود و چون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک بزمین زد و از انجا چشمه
پیدا شد مادرش آب را گرد کرد تا بیرون نرود از انکه مشک پر کند پراگنده نشود و اگر میگذاشت چشمه بودی جاری چنانکه در
حدیث آمده است بعد از ان ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا انباشتند
تا آنکه اثری از ان نماند بعد از ان عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون حق تعالی اراده مخصوص کرده
ساخت که آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام الفیل و بروایتی پیش از ان و بعد از وی بدست ابوطالب آنرا
بنا کردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار در فضل و خواص وی بسیار آمده
چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه ذبح که بوی تقرب بحق توان جست سه است یکی هدی است که در حرم ذبح کنند و چه خواه همراه
برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی
و نزد احمد رحمه الله در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابوحنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید بما
چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از ان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از ان بود
و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را
که پیش از وی بود و این چنین رسیده است با اضحیه بدانکه مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون ببینید ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی سر و
ناخن خود تا آن زمان که تضحیه کند و بعضی از علماء مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم است و بعضی برانکه بطریق
کراهت است و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بعید اضحی پس ملاقات کردند بعضی
نوره زدند جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را ذکر کردیم این
سخن را و گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده مردم آنرا و ترک داده و حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله
علیه و آله وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون ببینید ماه ذی الحجه کسی که پیش وی ذبیحه باشد نگیرد از موی خود

بیان عقیقه

گفته که من برنمیدارم هم اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وست و طائفه گویند که
سکوت و خمود تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بما سبق و اختیار مولی اولی ست و بعضی ازین قوم باشند که چندان
ادب حضرت نمایند که اصلاً زبان بطلب سوال نه کشایند و هم بذکر خدا مشغول باشند و دران مستغرق و برانچه جاری گردد
از قضا یعنی اقدار راضی و بتحقیق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حاکیا عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی
اعطیته افضل ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان
هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بحکم عبودیت و تذلل و امتثال امر باشد بی قصد نیل حظوظ و حصول مقصود و نزد
تاخیر اجابت تسخط نورزد و تهمت ننهد بمولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشیری میگوید
رحمة الله علیه که اوقات مختلف ست در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب وقت همدران باشد و بعضی احوال
سکوت افضل از دعا گردد و ادب دران بود و شناسای این معنی هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرد اگر
از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود
دعا اولی ست از جهت بودن وی عبادت اگر غالب معرفت و حال ست سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانانرا
نصیب ست یا مر حق تعالی را حق ست دعا درانجا و آنجا که نفس را حظی و نصیبی ست سکوت احسن انتهی کلام الامام گفت بنده
مسکین خصه الله بمزید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان بطلبد حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض
نماید حال خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه مدح و ثنا کند پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان و جود و عطا و این نیز در معنی
دعاست زیرا که مدح و ثنا در حضرت کریم تعرض بدعا و سوال ست و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی محو و رضا و
تسلیم ست و بعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال ست و در سکوت نیز دعا حال ست فافهم و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم کرده است امت را شرائط و آداب که مذکور اند در کتب و عمده آنها اکل حلال و صدق مقال
و جد و جهد و عدم استعجال و ابتدا بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال ست و صلوة و سلام بر وی صلعم و اصحاب و آل وی از
آداب دعا رفع یدین ست و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذاء منکبین و این روایت دلالت دارد بر تفرق بین
و بسط آنها بر هیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس رض آمده که چون دعا میکرد ضم میکرد هر دو کف خود را و
میگردانید بطون آنها را مقابل وجه و در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستها را تا دیده شد بیاض ابطین او و گفته اند
که هر چند واقع شده بسبب ترک رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت در استسقا محاذی سر یا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از ادب ست
در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا با کرده جامعه که همه بوقت اجابت رسید و همگی دعوات وی
صلی الله علیه و آله وسلم همین حکم دارد و در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
مر هر پیغمبر را دعائی ست مستجاب که دعا کرد بوی و من میخواهم که پنهان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت امت خود را

در آخرت وظاهر این مشکل ست زیرا که واقع شده است مر پیغمبر را ومر بسیاری از پیغمبران را صلی الله علیه وآله وسلم از
دعوات مجابه وظاهر این حدیث اینست که پیغمبر را یک دعا است مستجاب فقط وجواب داده اند که مراد باجابت
در دعا که ذکر کرده قطع وجزم بدان ست وماعدای آن دعا از دعوت ایشان بر رجای اجابت ست وبعضی گفته اند
که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی ست ومر ایشان راست دعوات دیگر وبعضی گفته اند که مراد آنست
که مر هر پیغمبر را دعاء عام ست مستجاب در حق امت وی یا باهلاک ایشان یا بنجات واما دعاهای خاصه بعضی مستجاب
است وبعضی مستجاب نه یا مراد آنست که هر یک را یک دعاست خواه در حق امت چنانکه نوح علیه السلام فرمود رب
لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا وخواه برای نفس خود چنانکه زکریا علیه السلام فرمود فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
وسلیمان فرمود علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی وکرمانی در شرح بخاری سوال کرد آیا جائز ست که مستجاب
نگردد دعای پیغمبر وجواب داد یک دعا مستجاب ست وباقی بمشیت خدا تعالی وعینی حنفی که شارح بخاری ست گفت
این سوال خوش نمی آید که در وی بشاعتی ست وما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
مستجاب اند ومراد بقول وی لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی وبعضی محققین گفته اند که آنحضرت اعز واکرم ست از آنکه
چیزی خواهد از پروردگار خود ووی اجابت نکند بآن ونقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی ومستجاب نشد
یا رب اگر مصلحت تام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من در امت خود یکی آنکه فرو نبرد ایشانرا در
زمین ودیگر آنکه هلاک نکند ایشانرا بقحط سوم قتال نکنند میان یکدیگر پس اجابت گردد دو دعا اول را ومنع کرد از ثالث
واحتمال دارد که مراد بمنع کردن آن باشد که گفته شد مرا در این دعا نکند نه منع از اجابت بعد از دعا اگرچه این معنی غیر متعارف
است درین عبارت والله اعلم وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد انس را رضی الله عنه که خادم وی بود بالتماس
مادر او ام سلیم که او را آورد نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن برای او وبود
انس در وقتی که هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه طیبه هشت ساله یا نه ساله وخدمت کرد آنحضرت را
ده سال پس دعا کرد آنحضرت وگفت اللهم بارک فی ماله وولده واطل حیاته واغفر له ودر روایتی وادخله الجنة پس تجاوز کرد
عمر او از صد سال سه سال یا هفت سال واقل آنچه گفته اند نود ونه سال بود وبستان او از نخیل وکرم که میوه می داد در
هر سال دو بار وروایت کرده است ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی که میوه می آورد در هر سال دو بار وبود
در وی ریحانی که فائح میگردید از وی رائحه مشک ورجال این حدیث ثقات اند وتجاوز کردند اولاد واولاد اولاد از
صد وروایت ست از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد دختر من امینه بضم همزه وفتح میم وسکون تحتیه بعد از نون مر
آخر از اولاد صلبی من صد وده ودر روایتی صد وبیست ومیگفت انس رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال وولد
وطول حیات وامید دارم رابع را که دخول جنت ست انشاء الله تعالی وهمچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

مر مالک بن ربیعه سلولی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی

صلی الله علیه وآله وسلم نزد علی کسی را و بود او را درد چشم پس تفل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز درد نیافت بعد از آن و فرمود اللهم اذهب

عنه الحر والبرد پس نیافت وی رضی الله عنه نه گرما و نه سرما و فرستاد وی صلی الله علیه وآله وسلم علی را به یمن گفت

وی رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و روش حکم کردن در میان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه

وی رضی الله عنه و گفت اللهم اهد قلبه و سدد لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان اثنین کسی

رواه ابوداود و غیره و عیادت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم

اشفه اللهم عافه و فرمود برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابوطالب عم رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم و گفت ای برادرزاده من دعا کن پروردگار خود را که عیادت میکنی تو مرا او را تا عافیت دهد مرا پس فرمود

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اشف عمی پس شفا یافت ابوطالب گویا از بند از پا گشاده شد و گفت ابوطالب

ای برادرزاده من بدرستی که پروردگار تو که می پرستی تو او را هر چه میخواهی میکند هر چه میگوئی فرمود و تو ای عم

من اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را میدهد ترا نیز هر چه میخواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه الحکمة وعلمه التأویل رواه البیهقی وابونعیم و در روایت بخاری اللهم علمه

الکتاب پس گشت ابن عباس حبر امت و رئیس علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن در درجه علیا از فضل و کمال

و گفت مر نابغه جعدی را که ابیاتی خوش آمد آنحضرت را از وی [illegible] خدای تعالی دندانهای ترا پس گذشت بر نابغه

زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند سال و [illegible] دندان او و بود بهتر و آبدار تر [illegible] مردم دندان

و در روایتی چنین آمده که چون می افتاد مر او را دندانی میرست بجای آن دندانی دیگر و نوشانید آنحضرت مر

عمرو بن اخطب را آبی در قدح و تار موئی بود در وی موی را بیرون گرفت آن را بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم اللهم جمله [illegible] صاحب جمال گردانید او را و خوبی داد او را پس رسید عمر آن مرد و نود و سه سال یا

[illegible] و سیاه بود ریش و راس وی یک موی سفید [illegible] آنکه موی از آب که آنحضرت بیرون آورده بود [illegible]

و جوانی [illegible] وی طلبیدند و از جمال آن [illegible] و در اول کتاب در بیان حلیه شریفه [illegible]

آنحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریفه

وی صلی الله علیه وآله وسلم چیزی که در لحیه شریفه افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت

ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله پس سیاه گشت

موهای او و زیست تا نود سال و پیر نشد [illegible] معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان نعمت و برکت وی

محروم نبودند چه جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت و رضای بزرگان تا چه نتیجه [illegible]

و کافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند و اگرچه در دوشیدن ناقه و دعا بجمال یمنی
مناسبتی ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاده و تواند که آن یهودی حسن و جمال ظاهر داشته باشد دعا بمزید آن کرده
والله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم متعه بشبابه پس گذشت بروی هشتاد سال و ندید یکموی سفید را او آورده اند که آمد
روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه دیده بود بر روی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد بسوی وی
آنحضرت و نهاد دست شریف خود را بر سینه زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا گرسنه مدار فاطمه بنت
محمد را پس بالا آمد خون سرخی بر روی وی و فرمود زهرا که بعد ازان هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائنی
فی دلائل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت بجهت عروة بن ابی الجعد البارقی اللهم بارک له فی صفقته پس نمیخرید وی هیچ چیزی الا آنکه سود میکرد
در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه بنماء و برکت در اموال پس رسید حال او در غنا بجائی که رسید و گفته
است وی رضی الله عنه اگر برداشتمی سنگی امید میداشتم که در زیر وی زر و نقره باشد و دعا کرد بر مضر بقحط پس مبتلا شدند
بدان تا آنکه میخوردند پوستها و مردارها و قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عتبه بن ابی لهب اللهم سلط علیه
کلبا من کلابک مشهور است و خورد نزد آنحضرت مردی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نمیتوانم
فرمود هرگز نتوانی پس نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان خود بعد ازان و یکبار نماز میکرد آنحضرت
بجانب نخلی پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه قطع کند
بر ما نماز ما را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نشست آن شخص و نتوانست ایستاد و طلب کرد روزی معاویه را پس
دیر کرد و بیامد گفتند که وی طعام میخورد و فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد ازین این چیزهاست که
ذکر کرده اند علما آنرا و آنچه فراوان است از معجزات وی صلی الله علیه و آله وسلم اجابت دعا حاصل است مر تابعان
و پیروان آنحضرت را از اولیای و صلحای امت ببرکت وی صلی الله علیه و آله وسلم حق آنست که دعوت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد بساعت
بساعت و در روایت ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم انی لاستغفر الله
کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایة مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه
در آنست نه خصوص این عدد والله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما می شمردیم مر آنحضرت را در
یک مجلس پیش از آنکه برخیزد که میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در روایتی استغفر الله

العظیم الذی الخ و در روایتی هم از ابن عمر آمده که می شمردیم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفرلی وتب علی انک
انت التواب الغفور صد بار و در حدیث شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید الاستغفار
این ست که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک

من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی اعوذ بک
من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید آنرا بطریق ایقان در روز و بمیرد پیش از آنکه شام کند
در آید بهشت را و کسیکه بگوید در شب و بمیرد پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت
تعلیم و تشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم معصوم و مغفور ست
استغفار و توبه از چه کند و این استغفار برای امت میکرد والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرموده انه لیغان
علی قلبی و انی لاستغفر الله الحدیث میفرماید بدرستی و بتحقیق پرده افگنده میشود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و غین
ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب بنشیند و علما و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این غین و مراد از آن اکثر بر آنند
که این غین پرده رقیق لطیف ست که بحکم بشریت از ملابسه کثرت و اهتمام مهام دین و ملت و دعوت خلق و بیان
احکام شریعت فترتی و غفلتی از مشاهده وحدت بر دیده شهود آنحضرت می نشست و بعد از آن بلطافت باشتغال بذکر
و ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت و آنحضرت از طریان این حالت و عروض فترت استغفار میکرد حسنات الابرار
سیآت المقربین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه بمقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را در رنگ تجلیات
حق نهایتی نه پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از آن
بر طرف میشد پس بتوقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در آنجا مانده بودم و این را از
تقصیرات خود می پنداشت قال بعض الصوفیة هذا غین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکات نقل از شیخ ابو الوقت
شیخ شهاب الدین سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دائم در مقام ترقی و شوق و وصول برفیق اعلی و لحاق
بملکوت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب بوده و شک نیست که حرکت و نهضت قلب اسرع
و اتم ست از حرکت نفس پس ناچار نفس در سیر و عروج روح بمقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و قلب
جدا می افتاد و مستوجب انقطاع علاقه هیأت عنصری میگشت پس حکمت بالغه الهی و رحمت عاطفت نامتناهی وی که
برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش میکرد از دو و این غین و فرو هشتن پرده سبب ابطاء حرکت
قلب شریف وی کردند تا بالکلیه مجانبت روح نزد و بعالم قدس لحوق نه پذیرد و آنحضرت بحیثیت کمال شوق و انجذاب
بدان عالم از ابطاء حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت و کمال حسن وی به تکمیل امت استغفار میکند و اعتذار
میخواهد و اصمعی را که از علمای علم لغت ست پرسیدند حقیقت این غین چیست و مراد بآن چه گفت ای سائل اگر از غیر
قلب رسول الله غین را می پرسیدی میگفتم انچه میدانستم اما در قلب مصطفی سخنها و صفات و احوال وی دم نتوانم زد و مرا
از همه این سخن اصمعی خوشتر آمد مبادا بسبب نظر بشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند غریب تر نماید و هرکسی هرچه
گوید براندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر ست هرکه از مقام خبر دهد از حقیقت حال کشف کند

گویا تاویل متشابهات کرده باشد وما یعلم تاویله الا الله **وصل** اما صفت قرأت بدانکه قرأت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرأت مرتله مفسره بود حرفا بعد حرف ادا میکرد ونزد حروف مد ووقف میکرد بر سر آیت چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین وقف میکرد بعد ازان میگفت الرحمن الرحیم ووقف میکرد بعد ازان میگفت مالک یوم الدین ووقف میکرد رواه الترمذی واین را وقف النبی میگویند واهل صناعت قرأت را قاعده است در وقف که بحسب تمامی کلام وعدم تعلق او بما بعد وانقطاع ما بعد از ماقبل تقسیم می شد وقف را بتام وحسن وکافی چنانکه در کتب تجوید مذکورست وترتیل میکرد آنحضرت سوره را تا آنکه دراز تر میشد از سوره که دراز تر ازان ونبود هیچ یکی خوش آواز وخوش قرأت تر از وی صلی الله علیه وآله وسلم وتغنی میکرد آنحضرت بقرأت خود وترجیع میکرد صوت را بدان احیانا چنانکه ترجیع کرد روز فتح در قرأت انا فتحنا لک فتحا مبینا وحکایت کرده است عبدالله بن مغفل ترجیع او را آآآ سه بار ذکره البخاری وظاهر آنست که این ترجیع بفعل آنحضرت واختیاری بود صلی الله علیه وآله وسلم نه بطریق اضطرار وجنبش ناقه چنانکه بعضی مردم گمان برده اند واگر بسبب جنبش ناقه بودی عبدالله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد واختیار نمیکرد تا مردم اقتدا کنند بآن وترجیع را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد ونمیگفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهرست ودر حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم زینوا القرآن باصواتکم آرایش دهید قرآنرا باوازهای خوش وفرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن وفرمود گوش نمی نهد واستماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیزرا بهیچ گوش نهادن واستماع کردن وی پیغمبر حسن الصوت را که تغنی میکند بقرآن یعنی میخواند قرآنرا وجهر میکند بدان وگفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکل شئ حلیة وحلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیزرا پیرایه است وپیرایه قرآن خوش آوازی ست وآمده است که گوش نهاده بود آنحضرت شبی بسوی قرأت ابوموسی اشعری را که بغایت خوش آواز وخوش خوان بود ودر شان او فرموده اعطی مزمارا من مزامیر آل داود وچون روز شد خبر داد آنحضرت او را باین حال گفت ابوموسی آه اگر میدانستم من که تو می شنوی یا رسول الله تحسین وتزیین میکردم آنرا بیشتر ازین واختلاف کرده اند علما در تغنی بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگرچه لازم آید افراط در مد واشباع حرکات ومانند آن واگرچه بقوانین موسیقی باشد وبعضی مطلق منع کنند وحق که مرکز دایره انصاف ست آنست که تطریب وتغنی بر دو وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت وسماحت کند بدان بی تکلفی وتمرین وتعلیم بلکه چون گذاشته شود باطبعش بیارد آن تطریب وتلحین را واین جایزست اگرچه بیارد بر زیادت تزیین وتحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه اگر من میدانستم که تو می شنوی زیاده میکردم تزیین وتحسین را وکسیکه هیجان میکند او را طرب وعشق وشوق مالک نمیشود نفس خود را وصبر نمیتواند کرد از تطریب وتمرین وتزیین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نه متطبع ومکلف ست نه متکلف واین هست مراد لحون عرب ولحن عرب واین قسم از تغنی ست که میکردند آنرا صحابه ومی شنیدند آنرا واین تغنی محمود است که مستانس میگردد بدان تالی وسامع ووجه ثانی آنکه بصناعتی از صنائع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت بدان وحاصل نمیشود

اگر چه تکلف و تصنع و تمرن چنانکه آموخته میشود بانواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه برایقاعات
مخصوصه و آواز مخترعه که حاصل نمیشود مگر بتعلیم و تکلف و این ست که مکروه داشته‌اند
آنرا سلف و انکار کرده‌اند قراءت باین وجه و هر کسی که علم است اورا باحوال سلف میداند قطعا
که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که تکلفات کرده میشود در آن برایقاعات و حرکات موزونه
معدوده محدوده و ایشان پرهیزگارتر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند
آنرا بلکه میخوانند به تحزین و تطریب و تحسین صوت و این امری ست مرکوز در طبایع و نهی
نکرده است از آن شارع بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است
از استماع حق سبحانه بسوی آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و در روایت
کرده است ابن ابی شیبه از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید
بدان و بنویسید حدیث را ذکره کذا فی المواهب اللدنیه حکایت آورده‌اند که چون میخواست
داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسنه نشستند تا هفت روز و نمیخورد و نمی نوشید
و نمی آمد بزنان پس امر میکرد سلیمان را که ندا در دهد در کرانها و گوشها و دشتها و کوهها و درها که داود می‌نشیند فلان روز و تکلم
میکند بعد از آن بیرون آورده میشد برای وی منبر بسوی صحرا پس می‌نشست بر آن و سلیمان ایستاده می بود بر سروی
و می آمدند انس و جن و طیور و وحوش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و مخدرات که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد داود
در ثنا بر خدا بچیزی که سزاوار آنست و میخواند زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس از آن شروع میکرد داود بتوجه گریان
بر گناه گناهکاران پس میمردند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد موت خلق و سخت میگشت میگفت مر داود را سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی می افتاد داود و بیهوش میگشت
بر داشته میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر که را خویشی و دوستی بود با داود بیاید او را بیرون آرد پس
می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند پیش شوهران و پسران و برادران خود و بر سریر انداخته و می بردند بشهر و چون بهوش
می آمد داود بروز دوم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مر داود را یا نبی الله فلان
و فلان و فلان مردند تا نامهای ایشان پس دست بر سر میزد و نوحه میکرد داود و میگفت آیا خشم میگیری تو خدایا بر داود که مرد
همراه آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داود باین حیثیت تا مجلس دیگر و اقامت کرد بدین حال تا آنکه خواست
خدا عز و جل و گمان نبرید که حال بنی اسرائیل ابلغ و اکمل بود از حال این امت اما نعتا و فریاد پس همین است حال
ابوموسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی که داده شده است مزماری از مزامیر آل داود
و اما مردن از خوف و شوق و رجا پس از آن دو طریق ست یکی آنکه گوئیم قوتی که داده شده است این امت را مقاومت

میکنند با حوال که وارد میگردد بدان ونگاه میدارد وثبات را وفائی نمیگرداند قوت جسمانیه را بلکه پیدا میگرداند قوت روحانیه تا بمدات الهیه را واز جهت فرط قوت ایشانست وتمکین وی برایشانست حال سماع وموعظه وحال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر یا اطوار یقین چنانکه فرموده اند ابو بکر صدیق لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانکه داؤد وسلیمان که اصحاب مزامیر واخص خواص آن جماعت بوده اند وایشان افضل بودند ازاست اتفاقا بیهشانیدایشان را موت چنانکه اتفاق افتاده مر غیر ایشان را ونبود آن مگر از جهت تمکین وقوت حال ایشان وقوت ربانیه که مدد کرد ایشان را پروردگار تعالی وتقدس بدان واما آنچه داؤد علیه السلام بود پرا مرت واعتذار وی علیه السلام از آن از تقوا انیح و شفقت اوست برامت تا از انحطاط رتبه وی از آنجا او است ولو بود آن قوت الهیه وتمکین ومان اشارت کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه در وقتیکه دید مردی را که می گریند استماع قرآن وزعقه ومیزدند بیکند از ان گفت وی رضی الله عنه همچنین بودیم ما ولیکن سخت گشت دلهای ما تعبیر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع ودال آنکه مرتبه سکه محفوظ و منزلت وی رفعت است و آورده اند که شنید روزی سهل تستری قرآن را ان کسیکه میخواند آشنا و مرتبه پرشور دو بیفتاد بر زمین وبیهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال گفتند اگر ضعف این قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که بهر را هلم کنند واز دیا نمی در آید وستقیم مانند طریق دوم در جواب آنست کو درین است نیز بسیاران از خوف وشوق قدیما وحدیثا در مجلس سماع قرآن مرده بودند وشوق از عالم رفتند در سواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسمای آن جماعه مجلدی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جمعی از انها که در مجلس سماع جان داده مذکورند وحصل وچون سخن در نفی تاثر آن افتاد اگر مجلی از مسئله سماع اشارت کرده شود در شاشد بدانکه درین مسئله اختلافات بسیار آمده قدیما وحدیثا قولا وفعلا بعضی باباحت بعضی توقف ومتردد مانده وگفته که ما انکار کنیم و نه انکار کنیم بدانکه سماع که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه وبقول وتعالی واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این سماع است که متفق علیه است حقانیت او ومخالف نیست در وی دوکس از اهل ایمان واین سماع موجب رحمت است از پروردگار کریم واختلافات در سماع اشعار وقصاید است بالحان مطربه وموسیقیه ودرینجاست کثرت اقوال وتباین احوال بعضی آنرا منکر باشند وبه فسق وفجور ملحق دارند وبعضی بدان مولع وآنرا حق واضح شمارند وهر دو طایفه در طرفین تفریط وافراط اند انتهی ودرینجا سه طریق است یکی مذهب فقهاست وایشان انکار میکنند باشد انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب وعناد والحاق میکنند فعل آنرا بذنوب وکبایر واعتقاد آنرا بکفر وزندقه والحاد واین افراطست وخروجست از طریقه اعتدال وانصاف ونمی باید بدان جرأت کرد خصوصا در موضع خلاف نص نقل کرده شده است از علمای مذهب برانچه دلالت دارد بر حرمت وکراهیت دوم طریقه صوفیه است وایشان میگویند

که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هرچه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع ست
یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزی که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا
تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علماء چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت
بدلالت قول وی سبحانه و احل لکم الطیبات و بعضی گویند ثابت نشده است نه حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی
شرعی پس مسئله مبتنی گردد بر اصل که در اشیاء حظر است یا اباحت سوم طریقه سادة صوفیه و مذهب ایشان درین باب
مختلف و افعال مجتذب آمده و بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد باشد و اجتناب
و تشدید اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط در افعال و اقوال ست در جمیع اوقات و احوال
ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده ذوق و شوق و سکر حجبت و صفح حال و وجد و هیجان و حکم ایشان حکم واله و سکران ست
و شک نیست در تاثیر نغمات در نفوس و تطریب قلوب و آثارت کوامن بواطن و این معلوم ست بمشاهده و عیان حتی
در حیوانات و بله و صبیان لیکن متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب با رسوخ قدم و متلونان از اهل شوق منزعج
و منتشر بغلبه وجد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از ارباب مواجید ست که
میگذارد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متباینه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان ورا ء بر وراء است و تحقیق
کرده اند این طایفه شرایط و آداب آنرا و کفایت میکند طالب تحقیق را که جامع است میان احکام و معارف نظر در کتاب
عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و ایثار و بابی دیگر در ترفع و استغفار از سماع و بابی دیگر
در ذکر ادب و اعتناد و الله اعلم و صاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته که غنا بر دو نوع ست نوعی ست که جاری شده است
عادت که استعمال کرده میشود برای تنشیط قلوب و مزاولت اعمال و حمل اثقال و قطع مفاوز و در طریق حج در وصف
کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو در وصف حرب و جهاد و مبارزت مثل حداء و نصب و رکبانی در دفع تعب رکبان
و رجز بحرکت جبان و مثل غناء نساء برای تسکین اطفال و مانند آن و این مباح ست اگر در ان ذکر فواحش و محرمات
نیست بلکه مندوب ست که موجب نشاط ست بر اعمال مرفوعه دوم غنائی ست که انتحال میکنند آنرا مغنیان که عارف اند
بصنعت و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند بتلحینات رقیق که تهیج میکند نفس را و تطریب میکند نفس را و
این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته و قومی حرام گفته و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و
شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهم الله قول بکراهت است و اطلاق حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام
ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که امام ابو حنیفه مکروه میداند غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است
قاضی ابو الطیب تحریم از شعبی و سفیان ثوری و حماد و نخعی و تا کهی پسندی که وارد روایت کرده است از سفیان ثوری
که وی پرسیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی ست که از ین گوش در آمد و از گوش دیگر برفت و گفته اند

که این اشارت ست ازوی باباحت آن ونقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه واهل مدینه واهل عراق و
طائفه باباحت رفته واطلاق کرده قول در آن وتفصیل نکرده میان رجال ونساء وامردان وتسویه کرده میان آن
ولیکن بشرط امن فتنه ووقوع دران وبعضی فرق کرده اند میان قلیل وکثیر ورجال ونساء وگفته اند قایلان باباحت
که روایت کرده شده است اعتقاد سماع آن از جماعۀ کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندین از عشرۀ مبشره اند وجم غفیر
از تابعین وتبع تابعین واتباع تبع ودیگر علمای محدثین وعلمای دین که از ارباب زهد وتقوی وعلم وعبادت بوده اند
ونقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات وحکایات که کفایت ست دران وبیشک معلوم گردد که ائمه دین
واکابر اهل یقین مختلف بوده اند دران اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض ومشهور است
ونقل کرده است آنرا اهر که امعان کرده ست درین مسئله از فقها وحفاظ وارباب تواریخ وابن عبد البر در
استیعاب گفته نمی دید وی بغنا باسی وبود امیر المؤمنین دران زمان عم وی علی بن ابی طالب ومیرفت وی
رضی الله عنه در خانۀ جمیله که از مغنیات بود وسوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تغنی
کرد برای وی وخواست که بیاید در خانۀ وی رضی الله عنه وبشنوانداورا وکفارت دهد از یمین خود پس منع کرد
وی رضی الله عنه اورا از آن وگفته اند که بودند مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند وعود میزدند برای وی
وآورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین ست وزاهد بیشد بوی قتل وورع می شنید غنا را ومتلذذ میشد بسماع آن
وهمچنین سالم بن عبد الله بن عمر وقاضی شریح می شنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر وکبر سن وی وسعید بن جبیر که از
اعاظم تابعین ست شنید از جاریه که تغنی میکرد ودف میزد وهمچنین عبد الملک بن جریج که از علماء وحفاظ وفقها وعباد که
اجماع است بر عدالت وجلالت وی می شنید غنا را وسید السنت اسحاق را وابراهیم بن سعد مروی بود امام عصر خود
در فقه وروایت نمی شنوانید طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشان را غنا وفتوی داد در مجلس رشید بتحلیل غنا و
پرسیدند از وی از احوال مالک پس خبر داد ندمراو که دعوتی بود در بنی یربوع وباقوم وقوف بود وعود باکه تغنی میکردند
لب بنمودند بدان وبود با مالک دف مربع که میزد آنرا وتغنی بنمود والله اعلم حکایت کرد صاحب تذکره که پرسیده شد
امام ابو حنیفه وسفیان ثوری از غنا پس گفتند هر دو نیست غنا از کبائر ونه از اسوء صغائر ونقل کرده اند که امام ابو حنیفه را همسایه
بود که هر شب بر میخاست وتغنی میکرد وامام گوشت میداشت به تغنی او ونشنید شبی آواز اورا پس پرسید از اهل وی
چه شد امشب که شنیده نمی شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود دی امشب پس گرفتند ودر زندان کردند اورا پس
پوشید امام عمامه خود را وبرفت نزد امیر وشفاعت کرد او را وخلاص گردانید وپرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس
برآورد از زندان هر که اعمر نام بود وگفت امام بآنمرد که باز گرد بآنچه میکردی هر شب وچون گوش داشت امام ابو حنیفه
بغنای او ونهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی واستماع وی هر شب با آن ورع وتقوی که وی داشت

حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنائی که مقترن بفحش است برای
جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وی چنانکه
رفت بولیمه که در وی غنا بود و مانند آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابو یوسف مسئله
غنا پس ذکر کرد قصه جابر و ابو حنیفه را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر میشد مجلس
رشید را و میبود در وی غنا پس میشنید و منکر نیست و پرسیده میشد از مالک از سماع پس گفت دریافتم اهل علم را
در بلاد خود که منکر نیستند آنرا و نمی نشیند از آن و گفت منکر نمیشود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین
نقل کرده است از وی علائی و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال رحمة
و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمة الله علیه که گفت میشنیدند آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنائی
که مقترن است بوی منکر جمعا بین القول و الفعل و اما امام شافعی رحمة الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب
او نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات وی را ندیدم او را نصی بتحریم وی و استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذهب وی
اباحت سماع است بقول و الحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراة که حلال است نظر بوی یا بشنود
در خانه خود یا خانه بعضی اصدقاء خود و نشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از منکرات و ضائع نکند
بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی که شافعی را مصاحب
کردم او بسوی مجلسی که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را
گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حسن است و
ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و ازینجا معلوم میشود که دلیلی شرعی بر حرمت و کراهت
آن نیست اگر آن بودی بخوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی و در تاثیر نغمه در طبایع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات
موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند که تواند که مراد بمکروه
آن باشد که ترک آن اولی است که اطلاق آن بایمعنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست این بر حرمت
و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد در وی و مباح نیست فایده
در وی و گفته حمل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ بر غنای که مقترن است
بفحش یا منکر پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجمله تحقیق صحیح شده است
از قول و فعل شافعی چیزی که صریح است در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است
که وی شنیده است غنا را نزد پسر خود که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت
شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا

پس وعده کردم ابن جناده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد
ابن جناده در تغنی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس بر آمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود
تغنی او را و دامن در زیر بغل او ست و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن
حنبل نیز منقول ست و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه منقول ست از وی مخالف این
محمول ست بر غنای مذموم مقترن بفحش و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسر خود
صالح و انکار نکرد و پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین
رسانیده اند که استقبال میکنند با وی منکر او حکایت کرده اند از داؤد طائی که وی حاضر میشد سماع را و راست میشد
پشت او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و
گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو البرا اسکندری در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود
صحیح است اختیار کرده است این قول را از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت
کرده آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است
آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مراورا رساله ایست
درین باب و تصنیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بران و سوق کرده باسانیدی که وارد و نقل
کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و ابن قتیبه اجماع اهل حرمین را بران
و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده اند
بر چیزی پس بدانکه سنت ست و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه
سماع را پس گفت نمیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر آنچه در اوصاف ست و ذکر
کرده است ابو یعلی حنبلی که یوسف بن یعقوب را ماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت
یحیی بن معین که از اعاظم علماء حدیث ست که می آمدیم یوسف بن ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در خانه
و جواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته اند
که عبد العزیز بن ابی سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین
رخصت میکرد وی در عود و نقل کرده است صاحب نهایه و شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از
بعضی از ایشان اباحت را وقتی که تغنی کند تا استفاده کند بآن نظم قوافی را دیگر و فصیح اللسان و گفته لا باس
و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس بود و باین اخذ کرده است
شمس الائمه السرخسی و استدلال کرده است بران بآنکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود

خلیلی

ونہی کرد آنرا بطریق تلہی وگفتہ است کہ ہر کہ قایل ست بکراہت مطلقا حمل میکند حدیث انس را بر انشاد اشعار مباحہ
وجزم کردہ است صاحب بدایع از حنفیہ بحیزی کہ ذکر کردہ است شمس الایمہ و تعلیل کردہ است بآنکہ سماع غنا نرم
میگرداند دل را و صاحب ذخیرہ از حنفیہ نقل کردہ است از بعضی حنفیہ کہ لا باس بہ فی الاعراس و بعضی گفتہ لا باس بہ
در اعیاد و سایر اوقات سرور مباحہ و اختیار کردہ است آنرا از علماء متقین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب
وی شیخ محمد بن دقیق العید و گفتہ است صاحب سماع کہ بتحقیق بودند در صوفیہ جماعہ از اہل فقہ و حدیث و معرفت
بانواع علوم شرعیہ مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شہاب الدین سہروردی ذکر کردہ اند ایشان
در مسائل و تصانیف ازانچہ دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و ابو جنید رضی اللہ عنہ فقیہ کہ فتوی میداد
بر مذہب ابو ثور و حکایت کردہ است از وی قشیری و سہروردی و غیر ہما کہ وی گفت نزول میکند رحمت برین
طایفہ در سہ موضع نزد اکل زیرا کہ نمیخورند مگر نزد فاقہ و نزد محاورت و مکالمت زیرا کہ تکلم میکنند در مقامات صدیقین
و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا کہ ایشان میشنوند بوجد و مشہود حق و حکایت کرد از علما و جماعہ صحابہ درین باب حکایاتی
کہ اکثر آنہا مذکور اند در کتب قوم و حاصل آنکہ صاحب سماع ذکر کردہ است در سماع سہ قول را حرمت و کراہت
و اباحت و ذکر کردہ دلایل ہر مذہب را و ترجیح کردہ مذہب اباحت را چنانکہ مدعای او ست و جواب دادہ از استدلالات
و تمسکات حرمت و کراہت و اطناب کردہ در اثبات مذہب اباحت و اثبات کردہ آنرا بکتاب و سنت و اجماع
و قیاس و وجہ قیاس آنکہ چون ثابت شدہ در سنت صحیحہ جواز تغنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکہ تغنی
در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب مینماید خشوع و خضوع را و این در اشعاری کہ مشتمل اند بطاعات
و مباحات و زہد در دنیا و رغبت در آخرت و مشعر ہند بمحبت الہی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناہی
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیز جایز باشد قیاس بر حدا و نصب و نشید اعراب و اقسام دیگر کہ جایز و مباح اند باتفاق
نیز قیاس کنند و این جملہ بر تقدیری صورت بندد کہ نص قاطع بر حرمت و کراہت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در
مقابلہ نص لازم آید و قایلان باباحت میگویند کہ نہی در انجانب در رود یافتہ است و اگر یافتہ بصحت نرسیدہ است
و مقصود کاتب الحروف از نقل اقاویل اباحت آنست کہ تا معلوم شود کہ مسئلہ مختلف فیہ است جزم کردن
بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن دران مناسب طریقہ انصاف نیست اگر یکی را صلاح وقت دران نماید کہ
توقف کند و ملاحظہ و احتیاط نماید و در ورطہ خلاف و نزاع نیفتند و سلامت حال خود دران بیند و احتیاط و
تقوی دران اندیشد مبارک باد اما باید کہ زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان وافتادن در
ایشان با وجود تعارض ادلہ و تباین طرق و وجود علما و فقہا و عرفاء دران جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجوح
نگاہدارد و سر رشتہ انصاف رہا نکند بیت صحبت دعا فیتست گرچہ خوش افتاد ایدل جانب عشق عزیز ست

انصاف

کراهت مزامیر

فرو مگذارند و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال ایشان شوند خصوصاً آنها که
سالک طریقه دیانت و نصحت باشند و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات و هر دو طایفه را باید که رعایت طریقه تمیز و
تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق
و منه العصمة و همچنین صاحب المتاع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب ائمه اربعه تحریم است
و با وجود آن از بعضی علمای مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلاف آن نقل کرده و انواع آلات
و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده
در حلال جل وارد و غیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح و بعضی اعلان آن بدف مستحب داشته و در شبابه که
بعضی قصبه است نیز اختلاف ذکر کرده و دیگر از مزامیر عود است که آن را بربط نیز گویند و تارها دارد و آن را از سید عالم گویند و در وی
نیز اختلاف ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن آن حرام است و رفته اند طایفه
از علما بجواز آن و حکایت کرده اند سماع آن را از عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر رض و حکایت کرده شده است که درآمد
عبدالله بن عمر رض بر عبدالله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه را که بر کنار او عود پس گفت عبدالله بن جعفر مر عبدالله
بن عمر را آیا می بینی درین باکی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع آن را از عبدالله بن الزبیر و معاویه بن ابی سفیان
و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبدالرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه است و
نقل کرده است استاد ابومنصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبدالله بن ابی عتیق
و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است خلیلی از عبدالعزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود و حکایت
کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که درآمد بر رشید و گفت او را بالعود پس گفت
رشید عود الحرام ام عود المزهر قال لا بل عود المزهر پس طلبید رشید عود را و بنواخت آن را ابراهیم بن سعد و فتوی داد و باباحت
غنا و عود و نقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه معظمه باسنادی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که خواند وی عطاء بن ابی
رباح را پس درآمد و بودند در آنجا قومی که میزدند عود را و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که درآمد باز ماندند از آن پس
گفت نمی نشینم تا عود نکشید بانچه میکردید پس بنشست و تغذی کرد و صاحب متاع همین عود را اصل ساخته و
مزامیر دیگر را بران قیاس کرده و بالجمله قول وی درین باب از وسعت و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و
مزامیر را نیز نقل کرده و گفته اختلاف است از میان قایلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه
بر آنند که صغیره است این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شده و العهدة علیه و غرض از نقل بجز آن نیست که اگر احیاناً
ازین طایفه چیزی از آن نقل کرده شود مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تضییق و تضلیل ننمایند و ستر عیوب
زلات قوم شیوه خود سازند و عامه را نگذارند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علمه احکم

واین ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و به همه طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته یا دلیل
میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب دیگر
مشهور و مقرر شده است در افواه حاجت بنقل ندارد و نیست همانست اگر گفته شد شعر عیب می جمله چو گفتی هنرش
نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند ؛ اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا
اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت غنی و سماع آن
رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد بوی متوجه شد چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن
میگردد در مشکات آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدری نیز میگویند خواه بسبب آنکه
در غزوهٔ بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا میکردند
مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را بر وی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله انتما ای
دو یار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شما سرود می شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو
و اگر نه برو و اذن داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بشنویم و این در عروسی بود که غنی در آن باتفاق
مباح است و با اثر از ین عبدالله بن جعفر که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک و موافق بود و با وی
تودد و تحبب مینمود زن معاویه اظهار انکار کرد بر عبدالله و عیب گرفت بروی و گفت معاویه را حال و نیست تو چه
متعقدی بوی روز دیگر عبدالله بخانه معاویه آمده و نماز بسیار گزارد و تهجد بسیار کرد معاویه با زنش گفت این را نگر که
چه میکند پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و منشاء اختلاف آن بود باید که سرود شنیدن و آلات و مزامیر
زدن در زمان قدیم کار و بار مفسدان و لاهیان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که
آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که محو کنم معازف را که نام آلات و مزامیر لاهی ست
و نهی کنم از شرب خمر و زنا و در آن اصل نام غنا لهو است و ذکر وی در باب ملاهی میکنند و بعد از نمود محو آثار این امور
و منع از اهل این منکرات چون آن رسم و عادت تماند مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند و از آن حظوظ
گرفتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعهٔ دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان
و نشان بی قیدی است و مشابهت بحال ایشان دارد و خوف آنکه مبادا سری بآن جانب کشد اجتناب نمودند
و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد دور نباشد و آنکه محدثانی
گویند که نهی از شارع به ثبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از تقریر آنکه دائرهٔ صحت باصطلاح
این طایفه تنگ است مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال
آن و آنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست و مثال این حال فقیه

ظروف و اوانی ست که انها را حنتم و مزفت و نقیر و دبا نام ست که در وقت اباحت خمر استعمال آن میکردند و شراب
در آن میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر در آن چندگاه حرام
ساختند از برای محو و قمع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت
آن نماند منع و نهی از آن اوانی نیز نماند و با وجود آن علماء و ائمهٔ دین دو فرقه شدند جمعی بمنع رفتند از استعمال آن
اوانی و قومی بتجویز کما ذکر فی موضعه و در این سخن نیز مانند این دو فرقه آمدند قومی بنظر عادت شریف قدیم که این
صورت نشان اهل فسق ست منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حال انداختند که
اگر دلالست فسق و منکر آنست حرام و اگر نه چنین ست مباح والله اعلم وعلمه احکم بعد از ان تعصب و تشدد
در میان آمد هم با نهان افراط کردند و مرتکبان آنرا مطلقاً منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم جمعی ان بر رغم آنها
آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامهٔ اوقات را مشغول آن و مشغوف بدان ساختند و مجمعها و معرکها گرفتند
و هر دو طایفه فرق میان اهل و نا اهل نکردند و سررشتهٔ انصاف که معنی آن نصف لی و نصف لک ست از دست دادند
و طریقهٔ ادب که حقیقت آن نگاهداشت حد هر چیزی ست نگاه نداشتند و یک منشأ اختلاف آنست که جمعی را نظر
بتاثیر و تصرف نغمه در بواطن افتاد و از جا رفتند و قومی را جواز و عدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و
شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی ست که حرکت و اضطراب کار اوست و روح انسانی
که محل ورود معانی ست از ان منزه است و سکون و اضمحلال و توانی صفت اوست اما اینجا کس را میرسد که
بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات به روح حیوانی باشد اما اگر بواسطهٔ جواری و اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی
است حال این سرایت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که تغنا و بغیر
غنا یکسان باشد و آنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن و این سخن خالی از تکلف
نیست نغمه حلیه و زیور قرآن ست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو
حال خارج از دایرهٔ امکان است مگر کسیکه مشهود و مکشوف مجرد ذات و صفت الٰهی باشد فائده صاحب
استماع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه تغنی کرده غنا عربی را پس گفته است ابو هلال عسکری که اکثر
اهل علم بر آنند که نام وی طویس ست و آنچنان بود که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا میکردند آنرا فرس و روم و تغنی
میکردند بالحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و نقل کردند آنرا بعربی و نخست کسیکه ابتدا کرد طویس بود و طویس را
مشوم گویند یعنی نامبارک از جهت آنکه ولادت او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه وآله و فطام او در
روز موت ابو بکر رضی الله عنه بود و بالغ روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزوج کرد روز قتل عثمان رضی الله عنه
و زائیده شد برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از قتل ابن غنا موسیقی در عرب انواع غنا

و حسن صوت بود مثل نصب و نشید اعراب و حدا در کتابی و این اقسام همه مباح اند خلاف نیست هیچ یکی را در آن
و برین اقسام حمل میکنند نه بر غنای موسیقی آنها که قایل اند بحرمت آنچه منقول ست از صحابه و تابعین و غیرهم از سماع
چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد و نیز از بعضی صحابه مثل عبد الله بن جعفر و غیره سماع غنای موسیقی نیز از جواری
مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات خبر می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکی ست و راجع بصوت حسن ست
و تفاوتی نیست مگر در قرات قرآن تفاوت میکنند که در غنای موسیقی تمطیط و تغییر بسیار ست و آنچه گفته شد و لیکن در تغنی و
استماع آن از جهت اتباع سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم و اقتدای اصحاب و اتباع آنحضرت که بطریق تقرب
و تدین بران اجتماع میکرده باشند خفا در آن باقی ست جواب بهانست که محل و مقام آنحضرت متعالی ست دیگر انرا
اوضاع و مشارب مختلف افتاده بر بعضی جانب ترویح و التفات غالب آمده و احتیاطا و امن گرفت شده و ذوق و جمعیت
در عبادات و طاعات دست داده و بعضی سالک مجتهدی غالب کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده معا آنست که این امری ست
مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را بحال خود باید گذاشت فرحکم الحکم بما یدی بینا الله و الله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب و صلی الله تعالی و سلم علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین بهادی طریق الحق و علی الهدی الیه

## باب یازدهم در عبادات شریعت در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم

باب یازدهم

بدانکه طعام و شراب از ضروریات ست که قوام بنیه و مدد در کار است و تحصیل عبادات بی آن از قبیل محالات
عادیست پس اهل عبادت از آن بقدر حاجت مقتصر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شره آن منهی که
نیافته و آمده است که سیری در زمان شریعت نبوده و گفته اند که شبع بدعتی ست که ظاهر شده بعد از قرن اول
روایت کرده است آنرا ترمذی و ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که سوگند صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود پر نکرد ابن آدم وعائی بدتر از بطن خود بس ست لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب
وی را و اگر زیاده میباید خواه پس ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر می شنید بقراط
این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن میخورد در یک روده و کافر میخورد در هفت روده و اهل تشریح
گفته اند که آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده دیگر ست متصل بوی بواب و صایم و رقیق و سه دیگر اعور
و قولون و مستقیم و طرف وی دبر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و
مبالغه در آنست نه حقیقت عدد یعنی مومن چون مشغول باحراز اسباب عبادات است میداند که مقصود از اکل
سد جوع و اقامت صحت عبادات است تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نخورد و کافر چون مطلوبش ترتیب بدن
و استیفای لذت نفس ست حالش بر خلاف آنست و لیکن باید دانست که این اطراد در هر مومن و هر کافر نیست
تواند مومنی بسیار خواره باشد یا بجهت عادت یا بجهت عارضی که عارض ست مر طبیعت او را یا مرضی که باعث آن شد

ترمذی

بران و کافری کمخوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات صحت برای اطبا یا برای ریاضت بر روش راهبان
و گفته اند که هر که بسیار ست تفکر وی قلیل ست مطعم وی و رقیق ست قلب وی و هر که قلیل ست تفکر او کثیر ست
مطعم وی و سخت ست دل وی و نیز گفته اند در نمی آید حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم ست طعام او
کم ست شراب او و خفیف ست خواب او و کسی که خفیف ست خواب او برکت ست در عمر وی و کسیکه گران ست
خواب او بی برکت ست عمر وی و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
اهل شبع در دنیا اهل جوع اند در آخرت و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بسیری هرگز و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و هوا یا نمی کرد و اگر میخورانیدند میخورد و هر چه
میخورانیدند قبول میفرمود و هر چه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم امتلا و نفی سیری محمول ست بر سیری کرده که گاهی
منتهی میگردد بتحریم بر اندازه آنچه ضرر نمیکند و بران از مفسده باطل نمی شود هیچ نفعی مفاد فی الجملة والا لیس آنچه در حدیث
صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با اصحاب ابی بکر و عمر از جوع در منزل ابو الهیثم انصاری و ذبح کردن وی شاة را
و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب گشتند الحدیث و گفته است شیخ محیی الدین نووی که در حدیث جواز
شبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول ست بر مداومت آنحق و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز بلا شبهه و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
از طعامی سه روز پیاپی تا رفت از عالم رواه الشیخان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیر نکرد وی صلی الله علیه
و آله و سلم سه روز پیاپی هر چند و اگر بود در کمتر از آن بود یا مراد آنست که تا سه روز گرسنگی میکشید مثلا دو یا سه روز
روی سیری نمیدید و ظاهر آنست که مراد معنی ثانی ست والله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگذرانید شبها آنحضرت
و اهل و عیال وی شبها پیاپی که نمی یافتند طعام شب و بود طعام ایشان اکثر نان جو رواه الترمذی و در صحیح مسلم
آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم مگر آنکه بود یکی از دو روز خرما و در حدیث عایشه آمده که گفت بیرون آمد
یعنی آنحضرت از دنیا و پر نشد شکم شریف وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از خرما سیر نمیشد از نان جو و اگر سیر
میشد از نان جو سیر نمیشد از خرما و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و فرمود بخدا سوگند شام نکرده در آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت حسن نگفت آنحضرت این
سخن را برای کم پنداشتن مرزوق خدا را و لیکن خواست که اقتدا کنند بوی امت وی و از عایشه آمده رضی الله عنها
که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا سه چیز طیب و نساء و طعام پس یافت آن دو چیز را
یعنی طیب و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمایل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم را نمی یافت از دقل چیزی که پر کند شکم دقل ردی ترین تمر که متصلو را باشد از اجناس مختلفه که خورک

فقرا باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که نگذشت میکرد بر ما یکماه که نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را برین حالت و می فرستاد بعضی همسایهها از انصار شیر را و می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت بتحقیق رسانیده شده ام من در راه خدا یعنی ببلا و محنت چنانکه رسانیده نشد هیچ یکی و ایذا کرده شدم در دین خدا چنانکه ایذا کرده نشد هیچ یکی و بتحقیق میگذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا جگرداری مگر چیزی که می پوشید آنرا بغل بلال یعنی اندک چیزیکه در بغل او می گنجید و پنهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی و صححه و در بعضی غزوات بودند اصحاب که میخوردند برگهای درختان را تا آنکه مجروح میشد کلهای ایشان و نه دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نان تنک را و نان میده را و نبود در زمان آنحضرت غربال و صاحب مواهب گفته بسیار تتبع کردم تا بدانم که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خرد بود یا بزرگ و نیافتم درین باب چیزیکه بصحت رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده بتصغیر رغیف که در وی برکت ست و اسانید آن ضعیف ست و بود نان خورش آنحضرت سرکه و میفرمود نعم الادام الخل و باید دانست که این ضیق و قلت در معیشت مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد دائمی نبود و همه را نبود و اگر بود نه از جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کراهیت شبع و کسر ماده اکل و اختیار ریاضت و بیش از هجرت بود در وقتیکه بمکه بودند و چون هجرت کردند و بمدینه آمدند مواسات کردند ایشانرا اهل مدینه بمنازل و منایح و اموال و بساتین و مزارع و بودند اصحاب را باب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص وغیرهم و بذل میکردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشانرا باوردن مال پس آورد ابو بکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت اغنیاء صحابه را بتجهیز جیش عسرت پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت شده است که بر میداشت مر اهل و عیال خود را قوت یکسال و سوق کرد در عمرهٔ خود صد بدنه و نحر کرد و اطعام کرد مساکین را و قسمت کرد صد هزار درهم در یکساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در غنائم هوازن و حنین از بعیر و شاة و نقود بیرون از حیطهٔ قیاس چنانکه تفاصیل این احوال در مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان حصول توسع و تبسط چنان که روایت کرده اند از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطحاء مکه را طلا گفتم لا یا رب بلکه روزی سیر شوم و روزی گرسنه مانم تا چون روزی که سیر میشوم شکر میگویم ترا و چون گرسنه میمانم ثنا میکنم ترا و از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که بود روزی رسول خدا و جبرئیل برکوه صفا پس شنید آوازی هولناک که بترسید از آن و فرمود یا جبرئیل چیست این صوت هائل مگر قیامت قایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و بیارد مفاتیح خزائن ارض را

کیفیت معیشت آنحضرت

پس آمد اسرافیل وگفت که خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تهامه را و بگردانم
آنهارا از زمرد و یاقوت و ذهب و فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که بفرماید پروردگار تو
که باوجود آن قدر و مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری وگفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر پادشاه باشی واگر
خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله
آنرا که چندگاه از دولت تو بیاسایم پس ایما کرد جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن و بنده باش وعلما راضی نیستند
که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و بنزد ضروری وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه از حلیمی در شعب الایمان نقل
میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم که وصف کرده نشود بآنچه پیش مردم از صفات ضعفا
و مساکین است وگفته شود که فقیر بود و مفلس بود و انکار کرده اند بعضی اطلاق زهد را در حق آنحضرت علیه السلام حکایت کرده
است صاحب نثر الدر از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی وذکر
کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول که فقهای اندلس فتوی دادند
بقتل و صلب شخصی از متفقهه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد
او را بیتیم وگفت زهد وی ضروری بود و بقصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طیبات می یافت میخورد آنها را و نیز
آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید وی گفت
اگر پدر من گوسفند میچرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی علما به تعزیر و بعضی بقتل وی که استخفاف
کرد بشان آنحضرت از برای رفع عیب و عار از نفس خود نعم اگر بطریق مسئله و بیان حکم بگوید که آنحضرت گوسفند
چرانیده است روا است و هم صاحب مواهب از شیخ بدرالدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای
متاخرین که میگفت که نبود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه وآله وسلم
هیچ حال فقر بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حق تعالی امر دنیای او را در نفس شریف وی و عیال وی
و میگفت در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است
نه مسکنتی که چیزی در نیابد و ندارد و آنچه واقع شد و موقع کفایت وی و تشدید بسیار کرده انکار را بر کسیکه اعتقاد کند خلاف
این را انتهی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول آنحضرت الفقر فخری و به افتخر گفت شیخ الاسلام حافظ ابن
حجر که این حدیث موضوع است فتدبر والله اعلم فائده در احادیث وارد شده و مشتهر گشته است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است و صحابه نیز آنرا روایت کرده شده است از ابن جبیر
که گفت رسید آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد بر شکم مبارک خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمه
ناعمه در دنیا که جایعه و عاریه باشد روز قیامت و آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده وی که

تنبیه

ابن جبیر

دارنده است و حال آنکه وی اہانت کننده است اورا ولباس خوار دارنده نفس را وتواضع کننده که وسے اکرام کننده است اورا روایت کرده ابن ابی الدنیا وازانس از ابی طلحه آمده که گفت شکایت کردیم بالیسوے رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جوع را وکشاده هریک از ما از شکم خود سنگی پس یکشاد آنحضرت از شکم مبارک خود دو سنگ وگفت ترمذی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی شناسیم آنرا مگر باین وجه ودر حدیث جابر در روز خندق آمده که گفت دیدیم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که ایستاده برای کدیه[سلا] وحال آنکه بطن او بسته شده بود بحجر وصاحب قصیده برده گفته شعر۔ وشد من سغب احشاءه وطوی ۔ تحت الحجارة کشحا مترف الادم ودر مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث وضع حجر را بر بطن شریف از جوع وگفته است که این حدیث باطل است وتمسک کرده بحدیث صوم وصال که فرمود یطعمنی ربی ویسقینی وگفته که پروردگار تعالی مجوع نمیگرداند پیغمبر خود را وقتیکه وصال میکرد پس چون محتاج گردد بشد حجر بر بطن که هیچ فایده نمیکند وتاثیر ندارد در بستن سنگ اگر گرسنگی وگفته است ابن حبان که لفظ حجز است بزای معجمه که طرف ازار که در وقت جوع محکم بر می بست چنانکه در وقت صنعت کار محکم می بندند انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است وبستن آن تسکین میکند بعض الم جوع را زیراکه الم جوع از شدت حرارت غریزیه معدیه است وچون پر باشد بطعام مشغول میگردد آن حرارت بطعام وچون نباشد در معده طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را ومیسوزد ومیخورد آنرا پس متالم ومتاذی میگردد انسان از التهاب حرارت وچون منضم ومنطوی میگردد بر معده احشا وپوست پست میگردد آتش معده بقدری وکم میگردد الم وتسکین می یابد وتمام آنحضرت بجوع برائے تحصیل وتنقیص اجرست با حفظ قوت ونضارت جسم وحسن لون بیشتر از آنکه اہل تنعم وطرفه دارند واین یک معجزه ایست از معجزات که نضارت وحسن لون اہل رفاہیت تناول اطعمه لذیذه شہیه وباستعمال لباسهای ناعمه وفرشہاے لینه وامثال آن پیدا شد واینجا غورک نان جو ولباس ثوب خشن وفراش پلاس ورشت بود وحسن وجمال ونضارت ولطافت در نهایت کمال داشت صلی الله علیه وآله وسلم علی قدر حسنه وجماله وحسب فضله وکماله وبعضے گفته اند که عرب را وخصوصًا اہل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود اجواف ایشان وفرو میرفت شکمهای ایشان می بستند بران سنگ برای تسکین وتخفیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بست تا بدانانند وبیاگاہانند اصحاب را که نیست نزد وی چیزی که استیثار واستبداد کرده باشد بآن واظهار کرد اینحال را وصاحب مواهب میگوید که صواب آنست که کردن آنحضرت آنرا باختیار وطلب ثواب بوده برای مجرد اعلام واظهار حال والله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که قول ابن حبان که اطعام وسقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد حجر کشد برای دفع جوع والم محمول است بانکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق وشوق ودائمی نباشد واحوال آنحضرت مختلف بود گاہی چنان گاہی چنین وحق حمل علارا حکمهاست ومعاملے

ا؎ یعنی سنگی سخت که میان خندق عارض شده بود ایستاد برای شکستن وے ۱۲ ؎ یعنی حجر برائے تصحیف ست صحیح حجز بزای معجمه است یعنی کناره آزار بنده گویم که هم در حدیث جابرؓ بجر البشن ظاهر حجر است چنانچه در غزوهٔ خندق بیان ۱۲ منه

خاص ست با حبیب خود در تصریف و تحویل که در قیاس عقل نمی‌گنجد نعم در اسانید آن احادیث اگر سخن کنند آن دیگر
است والله اعلم وصل با وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم استیفای
آن در حبس نفس بنوع مخصوص از اغذیه تکلف نمیکرد بجهت عدم سلوک راه تکلف و تقصد توسع برامت و
سد را در مباینت تناول میکرد آنچه عادت اهل بلد بود و هرچه حاضر می‌آمد از لحوم و فواکه و خبز و تمر و مانند آن
و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضر ست بطبیعت اگرچه افضل اغذیه و اشهی بود پس بخورد حلوا و عسل و دوست
میداشت آنهارا رواه البخاری والترمذی و حلوا نقصر وند بهر طعام شیرین که خورده شود و خطابی گفته که حلوا واقع نمیشود
مگر بر چیزی که دخل دارد در آن صنعت پس عسل را حلوا نگویند و گاهی اطلاق کرده میشود بر فواکه نیز و بود محبت آنحضرت
مر آنرا یعنی کثرت تشهی و شدت میل و انزاع نفس بسوی آن چنانکه عادت را باشد بلکه اگر حاضر می‌آمد میل فی‌الجمله
میکرد و ازان قدری صالح از آنجا معلوم میشد و خیال میکردند که دوست میدارد آنرا صاحب مواهب از ثعالبی
در فقه لغت نقل کرده که حلوای که آنحضرت آنرا دوست میداشت نامش مجیع بود بفتح میم و کسر جیم و آن خرما که خمیر ساخته شود
بلبن و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که بار وی شهد و آرد بود و در روایتی آرد میده و روغن
و عسل بود پس آورد پاره ازان نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید دیگی را و نهاد بر آتش و پخته حلوا
و فرمود بعضی به بخورید این را این چیزیست که نام آنرا اهل فارس خبیص و نیز وارد شده است که دوست میداشت
آنحضرت شکر را و تصدق کردن بدان و طحاوی حدیثی روایت کرده که حاضر شدند حضرت عرس مردی را از انصار پس آمدند
جاریها با طبقهای بادام و شکر پس بازداشتند قوم دستهای خود را از جهت ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت چرا بست
نمیکنید این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما در عرس نهی نمیکنم ازان پس تجاذب میکردند
آنحضرت قوم را و تجاذب میکردند قوم او را و احتجاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه نثار عرس غیر مکروه است
چنانکه رفته است باین امام ابوحنیفه و حکم کرده باین حدیث بر احادیث صحیحه که وارد اند در نهی از نهبه و لیکن بیهقی این حدیث را
ثابت نمیگرداند و تشنیع کرده بدان بر طحاوی و بر قایل شدن بنثار گفت بنده مسکین جعله الله بمزید الیقین که
بتحقیق وارد شده است امر بنثار در عقیقه یا در حج این نیز صحیح است پس بقول امام ابوحنیفه رفته است
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحم شاة را خورده لحم بقر بخصوص معلوم نشده لیکن در حدیث آمده است که
آنحضرت قربانی کرد از ازواج مطهره خود گاوی را و ظاهر آنست که ازان خود هم خورده باشد والله اعلم و در مدح
لحم احادیث متعدده وارد شده اللحم سید طعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید طعام اهل الدنیا والآخرة روایت کرده است
این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند وی ضعیف ست و مر اورا شواهد ست از حدیث علی رضی الله عنه
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سید طعام دنیا لحم ست بعد ازوی برنج اخرجه ابونعیم فی الطب النبوی

واکل وی زیاده میکند هفتاد قوت را قاله الزهری هکذا فی المواهب وهم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن
لحم تصفیه میکند لحم را وحسن میگرداند خلق را وکسیکه ترک دهد آنرا چهل شب بد می گردد خلق او کذا فی المواهب
وهمچنانکه درست است ترک وی درین مدت این خاصیت واقع شده درست است اکل وی درین مدت در
قساوت قلب وسختی طبع نیز اثری وارد شده است ونیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم لحم بود ومیفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر
بخواهم از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت هر روز هر آئینه میکند آنرا ومنقولست از امام شافعی اکل لحم زیاده
میکند عقل را وآمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت وهم ازین جهت زهر کرده بود یهود در وی
واز عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آنجهت بود که نمی یافت لحم را و نمیخورد آنرا مگر گاه گاه ولحم
ذراع زود تر پخته میشد پس شتابی میکرد بتناول آن ودر حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم
لحم الظهر وبعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آنجهت بود که ابعدست از مواضع نجاست ومؤید این توجیه است آنچه
روایت کرده شده که آنحضرت مکروه پنداشت کلیتین یعنی گرده را از جهت قربت آنها بمکان بول اما حافظ
عراقی گفته است که اسناد این حدیث ضعیفست وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهش میکرد لحم را یعنی بدندان میخورد
از استخوان ونهش بشین معجمه وبمهمله نیز آمده وبعضی گویند بمعجمه بدندان تمام خوردن وبمهمله بسر دندان ولحم بکارد بریده
نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت گوشت از شانه گوسفند بکارد که در دست
داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کارد را که می برید بدان وبرخاست بنماز ووضو نکرد
ودر حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم ست
وبخورید آنرا بدندان که آن اهنأ تر وگواراتر است وابوداود گفته که این حدیث قوی نیست وحافظ ابن حجر
عسقلانی گفته که این حدیث را شاهدی ست از حدیث صفوان بن امیه اخرجه الترمذی ودر بعضی روایات
امر بنهش واقع شده بی تصریح نهی از قطع وتطبیق کرده اند که نهش از عظم صغیر است وقطع از کبیر وخورده است
آنحضرت بریان را وروایت ست از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی
بعد از آن برخاست برای نماز ووضو نکرد وحدیث صحیح رواه الترمذی وخورده است آنحضرت قدید را یعنی
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من برای آنحضرت شاتی را
ودر سفر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را
تا رسیدن بمدینه ومراد باصلاح لحم قدید کردن داشته اند وخورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را وخورده
لحم دجاج را روایت کرده آنرا بخاری ومسلم وترمذی وغیرهم وخورده است آنحضرت لحم حمار وحشی را که آنرا

گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است
دواب بحر را رواه مسلم و ابو داود و خوردن آن تفصیل است پیش بعضی مطلق جائز است و نزد بعضی غیر انسان بحر
و خنزیر آن و در مذهب ما جائز نیست جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا شکسته گویند که شکسته شود
نان در شوربای گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی
سایر الطعام و ابو داود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
ثرید از نان و ثرید از حیس و حیس بفتح حای طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان ترکرده شده بروغن
و سرکه و خورده است نان به زیت و در خوردن هریسه احادیث آمده است و هریسه نان آنرا مضروب بگوشت دانند طبرانی در
اوسط از حذیفه رضی الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا سخت و قوی گرداند
پشت مرا برای قیام لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و او است که وضع کرده است این حدیث را
و خورده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کدو را و دوست داشته است آنرا و اگر در طعامی پخته بیشتر می جست آنرا از
جوانب کاسه و میخورد و از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آنحضرت
دوست میدارم کدو را رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر چیزی که دوست داشته
آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خورده است سلق را پخته با آرد جو و سلق بکسر چلندر که نام ترکاری مشهور است
و روایت کرده است ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله
عنهم نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود و گفتند یا سلمی بساز برای ما طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله وسلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و خوش میخورید
کجا خوش خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو آس کرده و انداخت
آنرا در دیگ و بریخت بروی پاره از زیت و فلفل و حوائج دیگ و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت این است
طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بغایت میخورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم خزیره را بفتح خاء معجمه و کسر زای و بعد از تحتانیه ساکنه طعامی است که ساخته میشود از آرد جو یا گندم
لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته تراشیده میشود گوشت ریزه کرده میشود خرد و ریخته میشود بروی
آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است و بعضی گفته اند شوربای که صاف
کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره با نجام از نخاله است و با هاء از لبن و عتبان گفته که آمد
بمن آنحضرت و ابو بکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه داشتم من ایشان را بر خزیره که ساختیم برای
ایشان و خورده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اقط را بفتح همزه و کسر قاف که آنرا بفارسی پنیر گویند

شیر که بیرون آورده شده است از وی پسکه و بسته شده است و ترش شده و سخت گشته انداخته میشود در طعامها
و آشها و خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طا خرمای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون سین
غوره خرما یعنی خرمای نیم پخته یقال الرطب لبسر و یقال اول ما یبدو من النخل طلع ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است
کباث را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندی
آنرا پیلو گویند و دوست میداشت جذب را بجیم و ذال المعجمه مفتوحتین که جمار را گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی ست
که از درون درخت خرمای برآید که آنرا شحمة النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم موحده بمعنی پنیر از ابن عمر
رضی الله عنهما آمده که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در تبوک پس کارد طلبید و تسمیه کرده برید آنرا و او ابوداود
و در جبن رومی بعضی فقها را سخن ست و خورده است آنحضرت بطیخ را برطب و در روایتی طبیخ واقع شده
بتقدیم طا بر با و در روایتی الطبیخ او البطیخ بالشک و طبیخ لغت ست در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب المحکم
و بود بطیخ احب ثمرها که نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و در ان کتابی ساخته اند و محدثان
بران حکم بوضع کرده اند والله اعلم و از عجایب ست که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا که منقول نشده است که چگونه
میخورد آنحضرت آنرا و در روایتی خوردن قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب گاهی ازین میخورد و گاهی ازان
و همچنین در رطب و بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان رطب و خربز و این دو احتمال دارد که یکی را
بر دیگری می نهاد و می خورد و یا گاهی ازین میخورد و گاهی ازان و خربز بکسر خاء معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی ست
از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی ست که ابن ماجه آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای
فربهی من و استعمال میکرد در ان تا در آرد مرا بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه
تا آنکه خوردم من رطب و قثا را و در روایتی تمر بجای رطب پس فربه شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب
بدانکه شارحان بلکه راویان حدیث برانند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بطیخ کسر حرارت رطب بود به
برودت بطیخ و تعدیل این بآن بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده از صلی الله علیه و آله
وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا ظاهر میگردد و گفته اند که این اصلی عظیم ست
در ترکیب اطعمه و ادویه و جمعی که گفته اند که مراد به بطیخ که برطب میخورد بطیخ اخضر است که بارد است نه اصفر که حار ست
و تعقب کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصفر ست و جواب داده اند که
بطیخ اصفر را نیز نسبت برطب برودتی ست اگرچه از جهت حلاوت حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که
تعلیل جمع رطب به بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بآن چنانکه توهم کرده اند تکلف ست و ظاهر آنست
که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بطیخ حلاوت نداشت و قثا خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خوردند تا شیرین گردد

واین از بی تکلفیهای آنحضرت وعدم انهاک در استلذاذ بوده ودر خوردن آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز چنین گفته اند
که شعیر بارد یابس ست و تمر حار رطب پس ادام ساختن تمر خبز شعیر را برای کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر
حرارت تمر بشعیر واین احسن تدبیر و تعدیل ست والله اعلم بحقیقة الحال و میخورد آنحضرت تمر را بزبد یعنی مسکه
و خوش می آمد او را و هنوز این طعام دران دیار متعارف است ودر بازارها نیز میفروشند تمری ست با دهن و مسکه
نهاده و غالب با رطب ست که دوست مسکه مخصوص ست آنرامی برد و میخورد آنحضرت نان را با نان خورش هر چه میسر
میشد گاهی بگوشت و گاهی بطبیخ و گاهی بتمر و آمده است که نهاد تمر را بر پاره از نان شعیر و گفت این نانخورش
این ست و گاهی بخل و فرمود نعم الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد
در ماکل ست و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند آن از انچه خفیف ست مونت آن و عزیز نیست
وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسد دین و مسقم بدن ست و امام نووی گفته که این مدح نفس خل ست که
متضمن منافع است و اما اقتصاد در مطعم و ترک شهوات معلوم ست از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفت که
این ثنا ست بر خل بحسب مقتضای حال حاضر نه تفضیل ست مر او را بر نانخورشهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و
سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود آیا نان خورشی
نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام از اسباب
حفظ صحت ست که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی از این و نیست
درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را
برای جبر انکسار قلوب و خوش کردن دلهای ایشان ست نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها و میخورد آنحضرت
از فواکه بلد خود در وقت رسیدن آن و پرهیز نمیکرد از ان و صاحب مواهب میگوید که این از اکبر اسباب حفظ صحت
است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوهائی که منتفع میشود اهل آن بدان
در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی
باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از فاکهه بلد خود از جهت ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر
و دورترین مردم ست از صحت و قوت پس هر که خورد آنرا در وقتش بروجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و منقول
است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میخورد عنب بطریق خرط و معنی خرط
آنست که بنهد خوشه را در دهن و بگیرد دانهای آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف گرفتن دانه بدست
و انداختن آن در دهان ست و بعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خربزه آمده بجای و بطیخ را
طلب میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بصل نخورده واست را از ان نهی هم نکرده و فرمود هر که بخورد باید که در مسجد ما نه در آید

و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بران و روایت کرده است ابوداود و از عایشه رضی الله عنها که آخر طعامی که خورده
آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنست برای اثبات و تاکید جواز خورده و یا پخته بود و اماتت کرده شد
بوی آن و کراهت در خام اوست و در آنچه بوی آید و در آن مدت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ابتدای هجرت
در خانه ابوایوب انصاری بود و طعامها پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین بقول رایحه دار میبود نمیخورد و
بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ تر از آن و نووی گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل
و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی و اصح آنست که مکروه
بود و کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا در جواب قول صحابه احرام هو کسیکه
قایل ست بحرمت میگوید یعنی آنست که حرام نیست بر شما والله اعلم و صاحب مواهب گفته که واجب ست در محبت
صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله وسلم در ترک ثوم و بصل و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آنحضرت
آنرا زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزیرا که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزیرا
که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله و گاهی که نظر بجهر بالی و عنایت آنحضرت که در تشریع اباحت می افتد
بحکم ان الله یحب ان یؤتی رخصه کما یحب ان یؤتی عزائمه ارتکاب آن واقع میشود و آن چیزی دیگر ست عفا الله عنه
و در بعضی روایات آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند
گرسنه شدند خود را بمزدوری دادند تا آب دهند بستان مردی را وی خرمه کراث پیش ایشان آورد آنحضرت نان
خود تناول کرد و کراث بعلی رضی الله عنه داد کذا ذکر فی تاریخ المدینه فصل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم که اکل میکرد بسه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمایل زیرا که اکل بیک انگشت و دو انگشت
اکل متکبرانست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیگرداند او را مگر بعد از زمان طویل و اکل بپنجه خالی از نشان
شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم به پنج انگشت خورده اما
و جمع کرده است میان این حدیث و حدیث متقدم که در اکل بسه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات
و نیز اکل می لیسید انگشتها را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحفه
و آمده که صحفه استغفار میکند مر لاحس خود را و به تعلیل لعق واقع شده که در نیافته نمی شود که برکت در کدام جزو طعام
دشوار نیست در لعق که در آرد اصابع در دهان و لیسیدن آنها بزبان یا بباطن شفت کافی ست و در بعضی اوقات
می لیسانید انگشتها را بعضی اطفال و خادمان را و لعق اصابع در اثنای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده
از خوان یا قصعه نیز ثواب آمده و در بعضی روایات آمده که در وی امن ست از فقر و برص و جذام و صرف کرده
میشود از اولاد وی حمق و دعا قیمت ولوه شود در ایشان و در علی از طریق رشید که از خلفای عباسیه است

از آبای خود از ابن عباس آورده که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مائده بر آید او را ولد صبیح الوجه و نقی کرده شود از وی
فقر و اتباع درین امور از اهل تکبر صورت نه بندد و آن را مستقذر دارند و اگر بحقیقت نگرند هیچ جای استقذار نیست
اجزای همان طعام ست که خورده است بمساس اصابع و لعق قصعه چرا مستقذر گردد خصوصا وقتی که لعق بشود و که فعل آنحضرت
است صلی الله علیه و آله وسلم و بحقیقت هر که استقذار کند چیزی را که منسوب ست بآن سرور لازم می آید بر وی چیزی
عظیم نعوذ بالله من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضمضه میکند و می درآرد انگشت خود را
در دهن خود و دلک میکند دندانها را و باطن فم را و هیچکس آن را استقذار نمیکند و بوده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که
نمیخورد متکی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده و میخورم چنانکه میخورد بنده و در تفسیر اتکا اختلاف کرده اند
قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث ست در شفا گفته است که مراد باتکا تمکن و تقعد ست برای اکل بهیئت تربع و
مانند آن از انحای جلساتی که اعتماد کند مردی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس بدین هیئت استدعا میکند
کثرت اکل را و استکثار میکند از آن و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست و بطریق
اقعا گفته است که نیست معنی حدیث در اتکا میل بیکجانب نزد محققین انتهی کلام القاضی و مراد باقعا آنست که
بچسپاند الیتین خود را بر زمین و ایستاده دارد ساقین را و مستند باشد به پشت خود و اینست که منهی عنه است در نماز
و صاحب مواهب میگوید که حکایت کرده ست همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض اتکا را بدان در کمال از
خطابی که از ائمه شراح حدیث معتمد علیه ایشان ست و گفته است خطابی مخالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان
تفسیر کرده اند اتکا را بمیل باحد الجانبین و گفته است خطابی گمان میبرند عامه که متکی همین خورنده بر یک جانب خود
و نه چنین ست بلکه متکی بمعنی معتمد بر وطای که در تحت اوست انتهی و اتکا را بمیل بیک جانب نیز تفسیر کرده اند و ابن
جوزی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که اتکا اعتماد بر چیزی چنانکه دیوار و وساده و مانند آن و بعضی گفته اند
اعتماد بر دست چپ از زمین و در بعض احادیث نهی ازین صریحا نیز آمده است و ابن اثیر در نهایه گفته که کسی که
تفسیر کرده است اتکا را بمیل باحد الشقین تاویل کرده است آن را بر مذهب طب و ابن قیم گفته که این ضرر میکند
باکل زیرا که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود و مانع می آید از سرعت نفوذ طعام بمعده و می بچسپد
معده را و مستحکم نمیشود و فتح وی مر غذا را و نیز میل میکند معده و نمی ایستد و نمیرسد غذا بسوی وی بسهولت و اما
اعتماد بر شی پس آن جلوس جبابره است که منافی طریقه عبودیت ست و ازین جهت فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آکل کما یاکل العبد و بعضی گفته اند که این حکم یعنی اکل متکیا از خصایص حضرت نبویست صلی الله علیه و آله
وسلم و حق آنست که عام ست نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگرست والضرورات
تبیح المحظورات و صاحب سفر السعادة گفته که اتکا بر پنج نوع است و همه این هیات را که ذکر کرده شد عد کرده است

و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد کراهیت اتکا وبودن او خلاف اولی پس مستحب صفت جلوس برای اکل
آنست که بر دو زانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را ونشیند بر پای چپ وذکر کرده است
ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطن قدم یسری را بر ظهر یمنی بجهت تواضع وتادب وگفته که این
هیئت انفع وافضل هیآت اکل ست زیرا که اعضا همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است خدا تعالی
و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را در طعام تسمیه میکرد وافضل آنست که گوید بسم الله
الرحمن الرحیم واگر بگوید بسم الله کفایت میکند وحاصل میشود سنت ودر آخر طعام حمد میگفت خدای عز وجل را وصیغها
حمد متعدد وماثور ست وبس ست این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمین واین دعا نیز بصحت
رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت وسقیت واغنیت واقنیت وهدیت واحییت فلک الحمد علی ما اعطیت ومیخورد
آنحضرت بیمین وامر میکرد بدان وفرمود یا غلام سم الله وکل بیمینک وکل مما یلیک وحمل کرده اند بعضی از علما این امر را بر ندب
وصواب آنست که واجب ست از جهت ورود وعید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که میخورد
بشمال خود پس فرمود کل بیمینک گفت لا اقدر ولا استطیع فرمود لا استطعت پس نتوانست بر داشتن دست را بجانب
دهن خود وبعضی استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت وکل مما یلیک وخوردن از ما یلی واجب نیست وجواب
داده اند که آن واجب ست وتارک آن عاصی وآثم ست بعد از علم بنهی وبعضی گفته اند که اگر طعام لون واحد ست
تعدی نکند مگر ما یلی خود را واگر الوان متعدد ست مثل فواکه وغیره جائز ست وحدیثی هم درین باب روایت میکنند وآن
حدیث ضعیف است کذا قیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تتبع میکرد دبا را از حوالی
قصعه واین منافی حدیث اکل مما یلی ست جوابش آنکه نهی ازان بتقدیری ست که صاحب راضی نباشد واز حضرت
کیست که راضی نباشد بعضی گفته که آن در خوردن تنها بود وظاهر آنست که انس با وی بود والله اعلم وآنحضرت نمی شست
دست را پیش از طعام وبعد ازوی وفرمود برکة الطعام فی الوضوء قبله والوضوء بعده ودر حدیث دیگر آمده است
که نزدیک گردانیده شد بآنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم تا که وضو کنی فرمود مامور نیستم بوضو مگر وقتی
که بایستم برای نماز مراد آنجا وضو شرعی ست ودران حدیث دست شستن ست که وضو که لغوی ست
بمعنی نظافت ونمیخورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرم را روایت ست از ابی هریره که نزد آنحضرت
طعامی آوردند در صحفه که میجوشید پس فرمود آنحضرت خدا تعالی نفرموده ست ما را بخوردن آتش ودر حدیث انس
آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ کردن را وطعام گرم را ومیفرمود بخورید طعام سرد را که در وی ست
برکت ست ونیست در طعام گرم برکت واز اسما آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا
تا آنکه برود جوش او وگفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم ست برکت را وبود مر آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم را قدحی از خشب منقب بحدید و گفت انس نوشانیده ام آنحضرت را باین قدح آب و نبیذ و عسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احول آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم نزد انس و خوردم در وی آب و راه یافته بود او را شکستگی پس مسلسل گردانید او را انس بفضه و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون و ضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز داشت او را ازان ابو طلحه و گفت تغیر مده چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و آورد ابو عبدالله بخاری آورده که گفت دیدم این قدح را ببصره و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار درهم کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک و لیکن خورد بر سفره و آن از چرم یا برگ بود الان متعارف در حرمین از برگ خرماست و در مواهب از کتاب هدی نقل کرده که بعضی اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضرت تمام گذاردن بلاز اکل آسان میگرداند هضم را **وصل** و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس بتحقیق دوست میداشت آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیر سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف چشمه ایست که میان وی و مدینه دو روز راه است و این کشش میل و استعذاب آب منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم نی و چگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه و آله وسلم و زیاده بران از تطییب آن بمشک و نگلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت آن منقول ست که اسراف ست و تلبس در شرب آب بشهوت و فضیلت و سری نیز همین حکم وارد و منقول ست از یکی اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسر کاسه من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می برآرد شکر را از میانه دل تلمیذ گفت آنمرد که گوئی که آب بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس بر سید آفتاب بران و برنداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسر که آن مرد صاحب حال ست متابعت او را است نباید و گفته اند مراد ازان مرد سری سقطی ست رحمه الله و آورده اند که آنحضرت عسل با آب مزج میکرد وقت صباح و آنرا ناشتا میفرمود و چون ساعتی چند بران میگذشت و جوع پیدا میشد تناول میکرد چیزی از آنچه حاضر بود از طعام و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفته که درین حفظ صحت ست که راه نیابد بآن مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید خمل معده را و جلا میدهد لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میگرداند معده را باعتدال و میکشاید سده ها را و آب سرد و رطب بارد است قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عایشه واقع شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل ست یا نقیع تمر

و زبیب و نبیذ ست و در وی نفع عظیم ست و افزاید قوت و روش ساختن نقیع و نبیذ آنست که تمر یا زبیب را کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر کید و روز نگاه دارند تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا گردد نبیذ ست و اگر بالفعل بخورند نقیع گویند و اگر یک روز و دو روز بایستد نبیذ و این حلال ست و وضو بوی جائز ست در مذهب حنفی و اگر بسیار ایستد و تند و تیز گردد مکروه و اگر کف اندازد حرام و خمر است و آنحضرت دوست میداشت لبن را و میفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود و زدنا خیرا منه و بعد از لبن میفرمود و زدنا منه و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سه چیز اند که اگر کسی بدهد رد نباید کرد لبن در ساده و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که فرد متعارف از انست و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی آمیخته با آب سرد زیرا که شیر تند دوشیدن گرم میباشد و آن بلاد در غالب گرم اند پس بشکست گرمی شیر بر سردی آب و تواند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب و موافق ترمی آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین منوال است ان شاء الله تعالی ببرکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود همراه او و در روایتی آمده که ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب میگردانید در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد بیار و اگر نه کرع بکنیم یعنی آب از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب کرده است در مشک کهنه پس رفت در عریش باغ و ریخت آب در قدح و دوشید بران از گوسفندی که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را ولیکن باید دانست کرع آب از جوی خوردن بدهن ست چنانکه چارپایها خورند و شراح حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردنست نه بدهن گویا که ایشان حمل بر حقیقت کرع مناسب بعلو مقام و رفعت درجه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعید یافتند و هیچ بعید نیست از بی تکلفیهای آن سرور و شاید که در خوردن باین روش ذوقی هم یافته باشد والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت که بعلم حدیث اطلاع داشت رحمه الله بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز کرع کرده آب خورد و دران وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر معلوم شد که این فعل آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نخورد که مفسد ست و تا طعام بانهضام نیاید آب نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریف همین بود روایه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که نخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد و فراموش کرد قی کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت از ان ایستاده و در حدیث علی مرتضی

رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیه آب وضو را و گفت مردم مکروه می پندارند ایستاده آب
خوردن را و من پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این حدیثها همه صحیح ست و جمع میان آنها آنست که شرب
قائما مکروه است بکراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز ست مر شارع را کردن فعل مکروه برای
بیان جواز که واجب ست بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر باستقا محمول ست بر ندب و استحباب یعنی هر که
ایستاده بخورد مستحب ست مر او را که قی کند بجهت این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمدا و در حدیث تخصیص نسیان
برای اشارت ست بآنکه ترک اولی و افضل عمدا از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیه بر آنند که لا باس بالشرب
قائما و استدلال کرده اند بحدیث جبیر بن مطعم که گفت دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه که میخورد آب را ایستاده
و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده
جواب میدهند از حدیث ابی هریره بآنکه عبدالحق که از ائمه حدیث ست گفته است که اسناد این حدیث ضعیف
است و بعضی گفته اند که شرب قائما مخصوص بآب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که نهی منصرف بتوجیه
بکسی ست که آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بر وجه استبداد و بیرون آمدن
از قاعده ساقی القوم آخرهم شربا انتهی و حمل برین وجه محض احتمال ست که برانگیخته اند ایشان آنرا و دلالت نیست
عبارت حدیث را بران و صواب آنست که احادیث شرب قائما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر
استحباب شرب قاعدا و اولی و افضل شرب قاعد است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قائما
مبنی بر قواعد طبیه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد مینمود و مقتضای این
کلام آنست که اعتنا بدان نکند و اگر احیانا بخورد ممنوع نباشد والله اعلم و بعضی گفته اند که قول باستقا موقوف ست بر ابی هریره
است و حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر در وقف است والله اعلم و نزد امام احمد
از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دید مردی را که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آب را گفت مرد
برای چه قی کنم گفت ابوهریره خوش داری که بخورد آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت بتحقیق آب خورد با تو کسی که
بدتر از گربه است که شیطان ست و بود آنحضرت که میخورد آب را بسه دم و میفرمود که این شراب سازنده تر و گوارا تر و شفا
بخشنده تر ست و قدح را از دهن مبارک جدا میکرد در هر دم و از دم زدن در قدح نهی میکرد و چون نزدیک میکرد آنرا
بدهن نفیس تسمیه میکرد و چون جدا میکرد حمد میفرمود میکرد این را سه بار و آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و
در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و بعد از شرب این دعا نیز ماثور ست
الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمده است که فرموده آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم نمکید آب را مکیدنی و در نکشید در کشیدنی و ازین حدیث معلوم میشود که اول کوزه بمبالغه در دهن گرفتن

چنانکه بعضی میکنند ممنوع است زیرا که مص بلب می باشد ولیکن جدا داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص
نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر مهمانان خود یکباری نوشانید شخصی را شیر و هر بار میفرمود اشرب اشرب
تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که دیگر جای نمانده است آنرا رواه البخاری و چون
میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول میخورد و در آخر موافقت میکرد با ایشان و در حدیث
آمده است که چون نهاده شود مائده پس باید که برنخیزد مرد و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم
زیرا که این خجل میگرداند همنشین او را و شاید که باقی مانده باشد برادر را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند
بطعام و بمهمانی می برد و شخصی در دنبال می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میزبان را و میگفت
این شخص تابع شده است ما را اگر خواهی برگردد و احادیث و طفیلی شدن خادمان و تابعان با اکابر و مقتدایان
آمده است و جایز است و مقتضای این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کنند و استجازت خواهد از وی
و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طعام میخوردند نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعا میکرد برای ایشان و میگفت
اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم فصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع
و ترک تکلف بود یعنی هرچه می یافت می پوشید و تنگ نمیگرفت بتعیین و اقتصار بر صنف معین و طلب نفیس
غالی و نه تخسیس رخیص و تکلف نمیکرد و هرچه موجود و میسر میشد میپوشید و اقتصار میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی
و غالب احوال کساء و ردا و ازار درشت می بود و پشمینه میپوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را کساء ملبد پیوند کرده شده
که میپوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده میپوشم چنانکه بندگان میپوشند رواه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که
ملوک عجم اهدا و ارسال مینمودند بقصد استمالت خاطر ایشان میپوشید زود میکشید از بدن شریف و می بخشید و بمردم
قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر بلوحت سابات در ملابس و تزیین بدان از خصال اهل شرف و جلالت
نیست بلکه از سمات و صفات نساء است محمود تفاوت و نظافت ثوب است و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان
باشد و مستقیم مروت بود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
از جمله کرامت مومن نزد خدای عزوجل نظافت ثوب و رضا بیسیر است و آنحضرت مکروه میداشت جامه چرکین را
وقتی مردی را دید که بود بر وی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را
ژولیده موی چرکین جامه بد هیئات فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطانی ست و تکلف و مبالغه در تزیین نیز
خوش نمیداشت در سفر السعادت میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه
و آله وسلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه کردند در تزیین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی
التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس را و مقید شدند بآن و این هر دو روش خلاف طریقه نبوی ست

چپک

بیندافوستہ

وتوسط وعدم تقید وتکلف محمود ست در هر حال وشک نیست که سیرت سلف وعادت علما وزهاد وعباد ایشان
بذاذت هیئت ثیاب بود واحادیث هم در مدح آن وترغیب در آن نیز درود یافته وآمده است البذاذة من الایمان
ودر باب تجمل وتحسین هیئت وتنظیف ثیاب نیز واقع شده وچون آنحضرت ذم تکبر وخیلا کرد گفتند یا رسول الله
مرد دوست میدارد که جامه وی نیک باشد ونعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق
یعنی تجمل وتحسین در لباس وهیئت مستلزم تکبر نیست که عناد وسرکشی کردن بحق ست ودر حدیث دیگر آمده که ان الله
نظیف یحب النظافة یکی از صحابه میگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبود بر من جامه دون فرمود
ایا هست ترا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدای تعالی از نعمها واموال از شتران وگوسفندان فرمود پس ظاهر کن
نعمت خدا وکرامت او را بر تو یعنی جامهاهم مناسب حال غنا بپوش وشکر نعمت خدا بکن ودر روایت دیگر آمده که چون
داده است ترا خدای تعالی مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا وکرامت وی تعالی بر تو ودید پریشان شده ژولیده موی را
فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را ودید مردی که بروی جامهاست چرکین وریمگین فرمود
نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن جامه خود را وآمده است که خدا دوست میدارد که به بیند اثر نعمت را بر بنده خود
پس این جمال ظاهر موجب شکر نعمت ست که جمال باطن ست ولباس التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه
یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر وباطن
خود را طاهر ونظیف ولطیف دارد وقلب ولسان را بحلیه اخلاص وصدق آراسته وجوارح بزیور طاعت
ونظافت پیراسته واز ینجاست امر تطهیر بدن از انجاس واحداث وحلق شعور مکروهه وختان وتقلیم اظفار وحلق عانه
وارد شده است بدان سنت وآنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیا سابق ومدار کار درین باب بر نیت ست اگر پوشیدن
لباس فاخر برای نفسانیت ورعونت وکبر وفخر دنیا واظهار جاه وجلال وآرایش وشوکت نفس وتفوق بر فقرا وکسر
قلوب ایشان میکند مذموم ومستقبح ست چنانچه در شان منافقان آمده واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وباین اشارت
است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم وانما ینظر الی قلوبکم واعمالکم چنانکه در مواهب از حدیث مسلم
آمده ودر بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم واگر به نیت اظهار نعمت
وشوکت علم وعزت دین وجمال حال وتنفیذ امر دین باشد ممدوح وچندین از علما وعباد لباس حسن وجامه نفیس
میپوشیدند ونیت ایشان در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل مینمود وبرای جمعها وعیدها نیز جامها جدا
میداشت وگفته اند که این نظیر لباس آلت حرب برای قتال بود وپوشیدن حریر واظهار خیلا در کر وفر از آن
که متضمن اعلاء کلمة الله ونصر الدین وغیظ اعدای دین ست وبعضی برای آن لباس نفیس میپوشیدند تا اظهار غنا
وثروت کنند وفقرا وسائلان بایشان روی آرند ومتوجه شوند ومثل این تفصیل در لباس فروش وعطر نیز

میرود واگر بجهت بخل وخبث یا اظهار فقر وطمع در مال مردم کنند مذموم واگر بجهت زهد وعدم رغبت در متاع
دنیا وزینت آن وکفایت وایثار بود محمود و آنکه ازین هردو قصد ونیت خالی بود نه محمود خواهد بود ونه مذموم
کذا فی المواهب وظاهر آنست که این قسم از دایرهٔ اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن در فضیلت
واستحباب ونزاهت وثوبیت نه اصل اباحت ودر مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال ومیگوید شک
نیست که سیرت سلف صالح بذاذت هیئت ورثاثت لباس بود پس چیست حال صوفیهٔ شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس
وآراسته وپیراسته میدارند خود را وحال آنکه طریقه ایشان اقتدا بسنت وطریقه سلف صالح ست وجواب میگوید
بآنچه نقل میکند از بعض مشاهیر عرفا کلامی جامع ومفید وفاصل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت ومشغولان
بدنیا را انهماک در زینت ظاهر وتفخر بمتاع دنیا وسطوت بدان مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت چیزی
که تحقیر کرده است آنرا حق سبحانه وتعظیم میدارند او را غافلان واستغنا را از آنچه محتاج اند بدان اهل غفلت وزهد
ونفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان دران بدون شکر گذاری این نعمت گوارا ودولت هنی وچون گذشت
برین حال زمان دراز وراه یافت قساوت بنیات آن جمعی ودرک این حقیقت در راه یافت غفلت از راه دیگر
وگرفتند بعض مردم رثاثت وبذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا ومنعکس شد امر وگشت آنچه طریقه ترک دنیا بود
وسیله تحصیل آن ترک کردند بعض محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه دهر که میروند از پی ایشان سلوک
میکنند بر مذهب ایشان رثاثت لباس وبذاذت هیأت ودانستند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان
نظر بمعنی وحکمت اگرچه در نظر ظاهر بینان مخالفت نماید وبتحقیق ارشاد کرد استاد ابو الحسن شاذلی که مقتدا
ورئیس سلسله شاذلیه است مرکسی را از اهل رثاثت که انکار کرد بروی جمال هیأت وتجمل لباس را گفت یا هذا
این هیئت من ولباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر مر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق وهیئت ولباس تو
میگوید بدهید چیزی مرا از دنیای خود وافعال این طائفه دایر بر حکمت ومبنی بر معنی ومقرون بنیت ست اکنون
بیان لباس شریف وانواع آن در چند وصل بیان کنیم وصل بدانکه بود عمامهٔ شریف آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بسیار بزرگ وگران که از ان بر سر مبارک باری بود ونه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از حر وبرد آمده است
که از چهارده ذراع زیاده نبود وگاهی هفت ذراع بودی وذراع شرعی یک دست ست از سر انگشت میانه
تا بند مرفق وآن دو شبر است بقدر بیست وچهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله ودر
بعض مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباسی نیز اعتبار کرده وآن متعارف هر قوم ست در هر زمانی اما
اعتبار آن درینجا نیز تجویز میتوان نمود والله اعلم وگفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده میشود
دران وآنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه حاجز ست میان مسلمین ومشرکین عمامه با عذبه است چنانکه

سیاق حدیث ناظر ست دران و آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کرده بود و اثواب و افراس و مرکب را نیز دوی صلی الله علیه و آله وسلم اسما بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلنسوه می بود لاطیه یعنی پست بسر پیوسته نه بلند مثل طاقیه و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت فرمود صلی علیه المعبود فرق میان ما و مشرکان عمائم بر قلانس ست و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه ما عمائم بر قلانس میپوشیم و ایشان نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمائم و مراد معنی اول است زیراکه عمامه پوشیدن مشرکان مقرر ست والله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد رواه الترمذی فی الشمایل عن ابن عمر و زیاده کرده مسلم وقد ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی تحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوابه نیز گویند و این راسنت عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تعمیم آنده بر میکرد و میگردانید پیچ دستار را بر سر مبارک میخلانید یک طرف عمامه را و رها میکرد طرف دیگر را و در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر و بر روی عمامه سودا بود که رها کرده بود طرف آنرا میان دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکه را و بود بر روی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخاء ذوابه دایم نبود کذا فی المواهب بلکه در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و میگویند که در دخول مکه مکرمه ساز جنگ در بر داشت و مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد از در آوردن مغفر از سر عمامه سودا بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بر روی آنحضرت و بر روی عمامه سودا بود زیراکه خطبه بر در کعبه بوده بعد از تمام فتح و ابن اعرابی گفته که این اولی و اظهر ست در جمع از اول و تمام این قصه در غزوه فتح که بیاید انشاء الله تعالی و در حدیث عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه به بست بر سر من رسول خدا پس سدل کرد بیش رو دو ست من و پس پشت من و آمده است که ملایکه روز بدر و حنین بنصر مسلمانان آمدند عمامه باین هیئت بسته بودند و گفته اند زادی مقدار عذبه چهار انگشت ست و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بران داخل اسبال است که حرام و مکروه است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک و ذقن گذرانیده بر جانب یمین بخلانند و گفته اند که تعمم بی تحنیک و سدل مکروه است و این بر تقدیری ست که آن سنت موکده است و اگر مراد کراهت تنزیهی دارند مآل آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا بند دست و دراز تر ازین مانع میکرد از سرعت حرکت و بطش و کوته تر ازین نگاه نمیدارد دست را از حر و برد و در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه و آله وسلم معانی و حکم ست که واقع است بر طبق عدالت ...

ومناسبت و همچنین بود ذیل قمیص و رداء او از روی صلی الله علیه وآله وسلم تا انصاف ساقین و نیکذشت از شتالنگ
وگویا انصاف بلفظ جمع اشارتست بآنکه حقیقت نصف که وسط حقیقی ست شرط نبود و طبرانی از ابن عمر آورده که
گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی
که مس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ ست و در حدیث بخاری هر چیزی که پایان تر از شتالنگ ست از ازار در
نار ست و این حکم برای مردانست و زنان را جایز ست اسبال و تطویل و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض
کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود ارخا کنند یک شبر گفت اکنون برهنه میشود پایهای ایشان فرمود
ارخا کنند یک ذراع و زیاده نکنند بران و این ست حکم مرد در ذیل قمیص ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن
ذیل مر زنان را جایز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست بلکه شامل ست قمیص را و رداء و عمامه را نیز
و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسبال در ازار و قمیص
و عمامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق رعونت دیگر احادیث و لیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود
بجهت کثرت وجود اسبال در آن و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده و لیکن وجود معنی جر در عمامه خفائی دارد الا
بآن اطالت عذبه است از حد معهود و تطویل کمال چنانکه بعضی داخل تجاوز شده است نیز داخل این حکم ست و صاحب
مواهب از ابن قیم نقل میکند که گفته است این آستینهای فراخ دراز مانند افراج و عمایم مثل ابراج که عادت شده ا
و نپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت ست و از
جنس خیلاست و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست بر فقیهی بصیرت که آستینهای دراز که درین
زمانها متعارف شده در وی اسراف و اضاعت مال ست که منهی عنه است و لیکن حادث شده است مردم را
اصطلاحی و گشته است مر هر قومی را شعاری که شناخته میشوند بدان و هر چه از آن بطریق خیلاست شک نیست
در تحریم آن و آنچه بطریق عادتست تحریم نیست در آن مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوع ست از قاضی نقل کرده است
قاضی عیاض کراهت هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتاد ست در لباس از طول و وسعت انتهی و درین
اقوال که از علما نقل کرده شد تصریح ست بحرمت کراهت این طول و وسعت و لیکن در ادراج لفظ عادت و معتاد
و تعارف اشارت ست گویا بجواز و عذر از آن میکنند و از بعضی اکابر حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا شنیده
شده است که میگویند این طریق لباس عرف و شعار ما شده است اگر نکنیم شناخته نمی شویم و عزت ما فوت میشود
اما سخن در آنست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت ست والله اعلم و بهر تقدیر هر چه
واقع شده است از حرمت و کراهت از اسبال و تطویل ازار و جز آن مقید بقصد خیلاء و تکبر و تزیین ست و
اگر نه باین قصد باشد چنانکه دفع برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه

عادت و وضع چنین نشسته بود که ازار وی فرو می هشت و در عورت اسبال می نشست و چون از زنان نهی واقع شد
بر آنحضرت اظهار کردند که حال از امر چنین است چکار کنیم فرمود آنحضرت تو از انها نیستی که در شان تو خیلا رواداشته باشد
و باید دانست که ازار که اینجا مذکور است یعنی ته بند است و اما ازار که در عرف عجم است و عرب آنرا سراویل
میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علما جزم کرده اند
که پوشیده و ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آمدم من بازار روزی همراه
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس نشست آنحضرت بدکان بزازان پس خرید سراویلی بچهار درهم و بود مر اهل
سوق را وزانی که وزن میکرد دراهم پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر کش و چرب بر کش پس گفت
وزان این کلمه نشنیده ام من از هیچ یکی گفت ابوهریره وای بر تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان و
جهید بسوی دست رسولخدا میخواست که ببوسد آنرا پس کشید رسولخدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این اعاجم
ملوک خود میکنند من ملک نیستم من مگر مردی از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سراویل را گفت
ابوهریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متاع سزاوار تر است به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف
باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابوهریره گفتم یا رسول الله خریده
سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم میپوشم در سفر و حضر و شب و روز زیرا که بدرستی من مامورم بستر و نمی بینم چیزیرا
ساتر تر از وی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن خریدن آن از آنحضرت بصحت
رسیده است و بعضی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت کرده شده است که میپوشیدند
آنحضرت سراویل را و میپوشیدند صحابه در زمان آن و باذن وی والله اعلم و بود محبوب ترین ثیاب نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم قمیص اگرچه ازار و ردا هم بسیار می پوشید اما پوشیدن پیراهن را دوست تر میداشت و از
انس آمده که گفت بود پیراهن رسولخدا از پنبه کوتاه دامان و آستین و بود قمیص او را تکمها و تحقیق نزد علمای محدثین و
متعارف تمام دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را جیب بود بر صدر شریف و سنت قمیص اینست و آنچه
متعارف اهل دیار ما وراء النهر و هندوستان است که دو تکمه کنند بر هر دو طرف گردن در عرف عرب متعارف زنان
است و تکمهای مردان بر سینه است و در این دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجاست حکایت یاد دارم که روزی
در حرم شریف با یکی از یاران هند که تکمهای پیراهن وی بر روش اهل هند بود نشسته بودم که یکی از صلحای عرب پیش ما
می گذرد و می آید و میرود و بجانب آن یار هند نگاه میکند عرض کرده شد که سینا چه می بیند و چه میجوید گفت این مرد
شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا نشسته است روایت است از معویة بن قرة از پدرش که گفت
آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم با رهطی در مدینه تا بیعت کنم آنحضرت را و بود تکمهای پیراهن او کشاده

پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوة را رواه الترمذی سیوطی میگوید
که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که از ازار داشت و توهم کرده کسیکه نیست نزد وی علم بسنت
خلاف آن انتهی و بود طول رداء آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار ذراع و عرض وی دو ذراع و شبر و از ابن عمر
آمده که گفت رسیدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بر وی ازاری بود که تقعقع میکرد و آمده است که آنحضرت
ارخا میکرد ازار را از پیش و بر میداشت و بلند میکرد از پس و از ابن عباس آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که ازار می بست زیر ناف خود پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی الله عنه که ازار می بست فوق
سره و مروی ست از ابو بردة بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما و نمود ما را عائشه رضی الله عنها ردا
و ازار درشت مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین دو جامه باین
صفت و گفت اسماء بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد عائشه که چون فوت کرد آنرا من گرفتم
و ما می شوییم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبه رومیه تنگ
آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین بر آورده جبه بر کتفین و پشت افگنده بود و دستها شسته
و این در حالت سفر بود و در سفر جامه تنگ پوشیده و روایت کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دوست میداشت و میپوشید حبره را و حبره بکسر حاء مهمله و فتح موحده نوعی ست از برد که در وی حمرة است و از
جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در شب ماهتاب و بر وی حله حمرا بود پس نظر میکردم
گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت نزد من احسن از قمر صلی الله علیه وآله وسلم و از براء بن
عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ کس را و در روایتی چیزی را احسن در حله حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم
من ذی لمة را در حله حمرا احسن از رسول خدا و لمه بکسر لام و تشدید میم موی سر دون جمه بضم جیم و تشدید میم که المام میکند و فرود
می آید تا دوش و تحقیق آن در بیان حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که میپوشید برد احمر خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است ردا و ازار و حله نمی باشد مگر از
دو جامه یا جامه که استر دارد و احمر آنکه خطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما الاچه میباشد و این از برود یمنیه است
مشهوره باین اسم بجهت آنچه خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است لبس آن و در صحیح مسلم
از ابن عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است
پس مپوش آنرا و از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بود بر من
جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است آنرا اهل من فرمود بسوزان آنرا و اشتباه شده
بعضی مردم را از حدیث که لبس احمر جایز باشد این خطاست مراد با حمر اینجا همان ست که خطوط احمر باشد و جایز

اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که بود بروی دو برد اخضر
ودر حدیث عطا بن یعلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که طواف میکرد مضطبع ببرد
اخضر مراد بروی است که در وی خطهای سبز است اگرچه درینجا حمل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف دیار
عرب همان معنی است وهمچنین احمر هم بمعنی آنکه خطهای زرد دارد وبعضی مردم حله را نیز بمعنی جامه ابریشمی فهمیده اند
آن نیز خطا است تحقیق آنست که مذکور شد وصاحب مواهب از نووی نقل کرده است که اختلاف کرده اند علماء
در ثیاب معصفر بعضی اباحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم وگفته است که باین قایل
است امام شافعی وابو حنیفه ومالک رحمة الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصفر افضل است ودر روایتی
تجویز کرده است لبس آن در بیوت وسرا یا ومکروه داشته است در محافل واسواق وجمعی گفته اند که مکروه است
کراهت تنزیهی وحمل کرده اند نهی را برین زیراکه ثابت شده است که آنحضرت پوشید حله حمراء وجواب از ان
معلوم شد وبعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره واین نیز تکلف است ونیست دلیل بر تخصیص ودر مذهب حنفیه
نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی وجایز نیست نماز با کراهت وشیخ قاسم حنفی که یکی از
ائمه حنفیه ومحققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جهت لون است معصفر باشد
یا غیر معصفر وصاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفة السنن واو گفته که نهی کرده است
شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران واباحت کرده معصفر را وگفته است شافعی که رخصت نکردم در لبس
معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی از ان مگر آنچه گفت
علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مرا ونمیگویم نهی کرد شما را ومیگوید بیهقی که بتحقیق آمده اند احادیث که دلالت
دارند بر نهی علی العموم وذکر کرد بیهقی حدیث مسلم را که هذا من لباس الکفار واحادیث دیگر را پس گفت اگر میرسید
شافعی را این احادیث هر آئینه قایل میشد بآن پس ذکر کرد بیهقی باسناد خود بصحت رسیده از شافعی که گفت
وقتیکه بصحت رسد حدیث بر خلاف قول من عمل کنید بحدیث وترک دهید قول مرا وگفت بیهقی تبعیت کرد شافعی
سنت را در مزعفر وگفت آنچه نهی کنیم مرد را بهر حال از مزعفر است وامر میکنم او را که اگر مزعفر کرده باشد بشوید
آنرا ومتابعت او در معصفر اولی بود انتهی پس معلوم شد که جامه معصفر ومزعفر هر دو منهی عنه است
ودر حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرده از مزعفر لیکن مشکل آنست که از ابن عمر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رنگ کرده است بصفرة ودر حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را
بزعفران پیراهن مبارک خود را وعمامه خود را رواهما الدمیاطی ونزد ابو داود باین لفظ آمده که رنگ میکرد
بورس وزعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد عمامه را نیز وهمچنین روایت کرده است از حدیث زید

بن اسلم وام سلمه وابن عمر ولیکن گفته اند که این احادیث معارض نمیشوند احادیث نهی را یا منسوخ اند و الله اعلم
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دوست میداشت جامه سفید را و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامه
سفید ست باید که بپوشند آنرا زندهای شما و کفن کنید دران مردهای خود را گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید
از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی و بود بروی مرطی موی سیاه و مرط بکسر میم و
سکون را کساء از خز یا صوف از رسانته بشود رابوی بود و ذکر عمامه شریف گذشت که دخل النبی صلی الله علیه و آله
مکة یوم الفتح وعلیه عمامة سوداء و لبس اسود مستحب ست و نزدیم حنفی نیز همین ست و جامه پشمینه پوشیده و اما تطلس که
عبارت ست از پوشیدن سر با ردا و مانند آن و انداختن طرفین آن بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی
که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث
مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرد دجال را و فرمود بیرون می آید با وی هفتاد هزار
یهود اصبهان که بر ایشان طیالسه است و دید انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان طیالسه بود پس گفت
چه عجب مشابه اند ایشان بیهود خیبر و در حدیث ابی داؤد و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث
ترمذی آمده لیس منا من تشبه بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آنحضرت متقنعا آمد ابوبکر را در نیمروز تقنع
از جهت ضرورت اخفا کرد تا نشناسد کسی او را نه آنکه تقنع عادت آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم خطا ست
که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و بجهت ضرورت بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن
سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میکرد قناع را رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز
روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس بلفظ کان یکثر القنع پس این حدیث خبر ان
میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از ان حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول او که نقل کرده
نشده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این نیز مردود ست بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک
بر شرط شیخین از مره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا
پس گذشت مردی متقنع در بردی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این مرد دران روز بر هدی خواهد بود
پس ایستادم من تا ببینم که آن مرد کیست پس دیدم عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی العلاء آورده که
دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز میکرد و متقنع بود بر لباس خود و ابن سعد از سلمان بن المغیره آورده که
دیدم حسن را رضی الله عنه که میپوشید طیلسان را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان ازرقی را و آنکه ذکر
کرده است ابن قیم از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال بان درست نمی آید صحیح ست که طیالسه از شعار یهود باشد
و تشبیه بر طرف شده گشته باشد در زمان ائمه پس داخل شد در عموم مباح و شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفته که شیخ کرانه

شعار قومی از غیر اهل ضلال شده باشد ترک آن با تیان اهل ضلال ضرورت است او کما قال و گفته اند که نگار
انس بجهت الوان طیالسه بود که زرد بودند ذکر هذا کله فی المواهب اللدنیه و از کبار مشایخ و صلحا منقول است
که تطلس میکردند و فی بهجة الاسرار و کان الشیخ عبدالقادر یتطلس و غالبا انکار ابن قیم آنرا و مبالغه در آن بجهت
آنست که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او با نکار این جناب گرفتار بودند تاب الله علیهم
والله اعلم و چون بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اطیب و الطف ناس پیدا بود نشان آن بدن شریف وی
صلی الله علیه وآله وسلم که چرکین نگشت جامه وی بمساس بدن وی و نمی افتاد در جامه او شپش و نمی نشست مگس
بر جامه و بدن وی صلی الله علیه وآله وسلم کذا جاء فی الحدیث و لیکن مشکل میشود این بحدیثی که روایت کرده است
احمد در مسند و ترمذی در شمائل از عائشه رضی الله عنها در وقتی که پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه
میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفلی ثوبه و یحلب شاته و یخدم نفسه بود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که میجست از جامه شپش را و می دوشید شاة خود را و میدوخت نعل خود را و گفته اند که شاید شپش
در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد نه آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق
فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل خس و خاشاک یعنی حشرات صغیره که می افتاده باشد که صورت فلی است
یعنی در جامه خود نگاه میکرد و میجست آنرا و پاک میکرد و شاید آنکه مردم شپش میپنداشتند و در فهم ایشان این معنی
می نشست و قرار می یافت والله اعلم بحقیقة الحال علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت می آرد که شپش ایذا میکرد
او را و لکن ما صلی الله علیه وآله وسلم و این عبارت ظاهر نفی ایذا از شپش میکند نه وجود آنرا و تواند که کنایت
از نفی ملزوم بنفی لازم بود و صل و از جمله لباس شریف آنحضرت خاتم بود که می پوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر
رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت خاتمی را از نقره و بود آن خاتم در دست مبارک
وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر رض و عمر رض و بعد از وی در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در بئر اریس
بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا و در حدیث ترمذی آمده که افتاد در بئر اریس
از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون تحتانیه و کسر قاف و سکون تحتانیه و در آخر موحده نام خادم عثمان
است صحابی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را در آن چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند
و گفته اند که گویا در آن خاتم سری بود که انتظام کارخانه ملک و دولت به وی بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام
که بگم شدن آن تفرقه و فتور بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم تغیرها و فتنها بظهور آمد که ابتدای آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز قیامت
فرو نشست و هم در صحیحین از انس رض آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشید خاتم نقره را که نگین وی حبشی بود

و در معنی حبشی اقوال ست بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شد و کان او در آنجا ست
و بعضی بر آنند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده که دید آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در دست مردی خاتم از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیهٔ اهل نار پس بیرون فرمود او را که
بساز خاتم را از فضه و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را به یک مثقال و همچنین آمد مردی که بر وی
خاتم شبه بود بفتح شین معجمه و اسکان موحده و بکسر معجمه نیز میگویند نوعی از نحاس ست که آنرا بهندی زبان پیتل گویند
ساخته میشود از وی اصنام تسمیه کرده شد بآن از جهت مشابهت بذهب در رنگ پس فرمود که چه شد مرا که می یابم
از تو ریح اصنام پس انداخت آن مرد آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و سکون فا و وی بمعنی شبه است
و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت با طالب واهبه نفس فرمود
اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف ست چه اینجا لبس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد شئ قلیل حقیر ست و در سنن ابو داود
باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حدید بود که پیچیده شده بود بر وی فضه والله اعلم
و اما خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی هریره آمده رضی الله عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر رضی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ساخت خاتمی را از ذهب
پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر شریف پس انداخت
از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی کرد از تختم بذهب و همین ست مذهب ائمه اربعه و اکثر علما و
آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب ست و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که کشیده شد
از دست ابی اسید که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند
مردم خواتیم ذهب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر نمیداری مال تست بردار آنرا گفت
بر ندارم هرگز چیزی را که نهی کرده آنحضرت از آن و مکروه داشت آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تختم کنید بعقیق و بمعنی سزاوار ترست بزینت و در روایتی آمده است
تختم کنید بعقیق پس بدرستیکه آن نفی میکند فقر را و در روایت عائشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث فاطمه
آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسیکه تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت
نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرفوعا آمده که رسول خدا فرمود
صلی الله علیه و آله وسلم تختم بیاقوت اصفر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف ست و اما نقش خاتم در
روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و نقش نیز از فضه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود
نقش حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اینچنین و یکی آنچنان یا در وقتی این بود

و در وقتی آن و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ساخت خاتمی را از نقره
و نقش کرد در وی محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند در خواتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده
که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت بر این
ترتیب بود که سطر محمد فوق بود و سطر متوسط رسول و بعد از وی الله و گفته و اما قول بعض شیوخ که اسم جل جلاله
سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابم بدان در هیچ حدیثی بلکه روایت اسماعیل ظاهرش مخالف آنست
زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب التختم اکثر اخبار
و آثار برآنند که در یسار بود و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب میگوید که جائز است تختم در یمین و یسار و اختلاف
کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این نص امام احمد است و در روایت صالح از وی که تختم در یسار
احب است بسوی من و همین است مذهب مالک که میپوشید در یسار و همچنین احمد و شافعی ظاهر از مذهب امام ابی حنیفه
نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس رض آمده که گفت بود خاتم آنحضرت درین انگشت و اشارت کرد به خنصر از
یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر رض آمده که آنحضرت تختم در یسار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم
در یسار مرویست از عامه صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند تختم در یمین را و این قول ابن عباس رض و عبدالله بن جعفر
است و از آنحضرت نیز تختم در یمین روایت کرده اند پس بعضی میگویند که شاید که گاهی در یمین میپوشید
و گاه در یسار و بعضی گفته اند که تختم در یسار آخر الامرین است یعنی تختم در یمین منسوخ است و حق آنست که در صحت
آنها سخن نیست ذکر هذا کله صاحب المواهب و در بعضی روایات آمده که آنحضرت گاهی بر خاتم رشته می بست
از برای تذکر شیء و یادداشت آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن دو خاتم یا زیاده کراهت است خصوصا که از
فضه باشد صاحب مواهب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر میشود که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم
نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح داشته اند بی کراهیت و بعضی مکروه داشته اند اگر از قصد زینت کند و بعضی
مکروه دارند مگر ذی سلطان یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت
که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که میخواست فرستادن مناشیر هدایت در بین ملوک و امرای وقت که کسری
و قیصر و نجاشی باشند پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند و نمیخوانند کتابی را که بی خاتم بود پس
ریخت آنحضرت خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و ابن عبدالبر نقل کرده است لبس خاتم را مطلقا و ایشان
حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خاتم ساخت اما نپوشید و بعضی گویند چند روز پوشیده بود از آن
بینداخت والله اعلم و اما لبس خف پس پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم موزه را و مسح کردن بر آن
بصحت رسیده و ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرستاد دو

دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را پس وضو کرد و مسح کرد بر آنها و از مغیرة بن شعبه آورده که فرستاد
برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را ❊ فصل ❊ و اما نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نعل چیزیست را
گویند که بپوشند بآن قدم را و اگر پوشیده شود بآن تا ساق موزه است و الا نعل و در صحیح بخاری از انس آمده که
بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو قبال و قبال نام نعل است و آن دوالست که میباشد در میان
دو انگشت و ترمذی در شمائل از ابن عباس آورده که دو قبال بود که دو تو بود شراک آنها و از ابو هریره مرفوعاً
آمده که گفت وقتی که نعل بپوشد یکی از شما پس باید که ابتدا کند بیمین و چون بکشد ابتدا کند بشمال حدیث و در
حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از مشی در نعل واحد و حکمتش آنکه این وضع نامطبوع است
و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند سبب حدوث بعض امراض میگردد و در روایتی از عایشه آمده که پوشیده
است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه خود یک نعل را احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند
و راه قریب باشد و در یک جانب یکپای احتمال تلویث باشد پس مشاهده کرد و پوشید همان جانب را و احتمال
دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصاً که در این صورت و در روایتی از ابو داؤد و ترمذی آورده که نهی کرد
آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن و بعضی از علمای تمثال نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده و فضل و نفع
و برکت آن بیان کرده و در آن اسباب تجربه آن برای دفع وجع نهادن آن تمثال در موضع وجع و حصول امان
از نفی آفات و غلبه و خیر از شر شیطان و دوستی و حاسد و تیسیر طلق براه ذکر کرده و قصاید در مدح آن و بیان
فضائل آن انشا نموده ❊ فصل ❊ و اما فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در صحیحین از عایشه رضی الله عنها آمده
که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خواب میکرد بر آن چرمی که حشو آن پوست درخت خرما بود
کوفته و روایت کرده است بیهقی از حدیث عایشه که گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم قطیفه دو ته کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو وی پشم بود پس در آمد
بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه در آمد
بر من پس دید فراش ترا پس فرستاد این فراش را فرمود باز گردان ای عایشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من روان
میگرداند با من خدا تعالی کوههای طلا و نقره را یعنی این زهد و ریاضت من نه از سر فقر و بیچیزی میکشم بلکه باختیار میکنم
بجهت مولی خود و طلب رضای وی تعالی و احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی از حدیث ابن عباس
آورده که در آمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده حصیر
در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را بهتر و نرم تر از این فرمود
آنحضرت چه کار میکنم من با دنیا نیست قصه و داستان من و داستان دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد در روز گرم

بیان نعلین آنحضرت

بیان فراش آنحضرت و فضائل آن

بازگردان

تابستان پس ایستاد ساعتی در سایه درختی پس برخاست و گذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده رضی الله عنه که گفت
درآمدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که حمام ست و خفته است بر حصیرے که تاثیر
کرده است در پهلوے مبارک وی پس گریه کردم من پس فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله
کسری و قیصر بر فراشهای خز و دیبا و حریر می خسپند و تو بر حصیر فرمود آنحضرت گریه مکن یا عبد الله ایشان را
دنیاست و ما را آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه بتفصیل تر و زیاده تر ازین
واقع شده و گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود میان بدن مبارک وے جز ازاری و حصیر تاثیر کرده بود
در پهلوی شریف و در گوشه خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بر دیوار خانه آویخته پس ریخت هر دو چشم من اشک را گفت
چه چیز در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چه کنم که نگرم کسری و قیصر در اشجار و انهار بر تخت زر و فرش
دیبا و حریر و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که باشد
مر ایشانرا دنیا و ما را آخرت و در روایتی آمده که بر حصیری بعض او بر تراب بود و در زیر سر مبارک بالشی بود از پلاس
محشو بلیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که بشتاب داده شد برای ایشان طیبات ایشان در دنیا
ما قومی ایم که ذخیره نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد
برای وی فراش می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در نکاح و جماع باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت ست و احتقان منی و احتباس آن و استدامت
بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث امراض رديه است مثل وسواس و جنون و صرع
و غیر آن و لیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی افراط و تکثیر و هر گرا قوت بیشتر و شدید تر ترک جماع او را مضر تر
بود و قوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اکثر و او فر از قوای سایر ناس بود ابن سعد از طاوس و مجاهد
روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان
بهشت و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارقم مرفوعاً آمده که یک مرد اهل جنت را داده میشود قوت
صد مرد در اکل و شرب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعاً آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم
ازان دیگ پس داده شدم قوت چهل مرد را به جماع و در بعضی احادیث آمده دیگی از هریسه و محدثان حکم بوضع
این حدیث کرده اند چنانکه گذشت و گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این امت
کسی ست که بیشتر ست نسا وی اشاره میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
یا عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس بخیر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خواص اصحاب
او بود گفته بنده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام امت باشد و باتفاق اهل عرف ابتهاج و مباهات و تفاخر بنکاح

وتفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر ست و زیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه وآله
وسلم مباشر این کار بود و زیاده از وظیفه نکاح اناث که اربع نساست او را مباح شده و از عایشه مروی ست که
نرفت آنحضرت از عالم تا حلال نشد او را از نسا هر چه خواهد و محبوب گردانیده شد بسوی وی نسا و فرمود اصبر
عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن و در روایت انس آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تفضیل داده
شده ام من بر مردم بچهار خصلت سماحت و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد
که قوت مباشرت نسا از کمال انسانست خلیل الرحمن ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه که ابو الملة و امام الحنفاست
ساره که اجمل نسا عالمین ست زوجه او بود و هاجره سریه او شد و از برای صحبت با هاجره هر روز از شام بر براق
می آمد از جهت کثرت شفقت وی و قلت صبر از وی و بود نزد داود علیه السلام نود و نه زن پس دوست شد زن دیگر
تا صد تمام شد سلیمان بن داود علیهما السلام طواف میکرد بر نود و نه زن و گویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام
آب صد مرد و این معجزه وی علیه السلام بود و بود مر او را سیصد زوجه و هفتصد سریه کذا فی المواهب و از ینجا توهم کنند
افضلیت سلیمان را بر حضرت سید ما صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که مر آنحضرت را فضایل ست که سایر فضایل در جنب آن
محو و مستور ست و گرفت آنحضرت از جماع بکفایت بود مر او را و سلیمان علیه السلام نبی ملک بود و داده شد
مر او را ملکی که داده نشد مر کسی را که بعد او ست و این کثرت نسا مر او را نیز از جمله آن ملک بود و آنحضرت عبودیت و
و فقر اختیار کرد و قوت جماعی که مر آنحضرت را بود صلی الله علیه وآله وسلم نیز داخل معجزه است که میگشت بر تمام
نساء خود در یک شب و ایشان یازده بودند و در روایتی نه توفیق داده شده است میان این دو روایت
که اول نه بودند بعد از ان یازده شدند با کثرت صیام و مواصلت در ان و شدت جوع که سنگ می بست
بر شکم مبارک خود و قوت بدن بحکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول و مشروب و در حق آنحضرت
نادر بود یا معدوم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفای لون وی و لطافت وجه که در عادت باستعمال اطعمه لذیذه و تنعم
و ملابست لباسهای ناعم و فراشهای لین حاصل میشود از معجزات بود و از عالم ظاهر نبود و هم بعضی انبیا علیهم السلام
بحکم صلاح وقت و حکم الهی عدیم النکاح و قلیل الازدواج نیز بوده اند تا در اینها که بکثرت این شان و منافع دران
بوده بنظر نقص نباید نگریست حاش لله و معاذا الله عن ذلک بلکه باعتبار وجود این فضیلت و کمال افضل و اکمل
باید دانست از دیگران و بعضی از متقشفه زهاد که صفت جهل و رهبانیت در ایشان ثابت ست در حسن اعتقاد
و مقبولیت این امر در می مانند و آنرا منافی زهد انگاشته اند و ندانسته که در ینجا اسرار و فواید و منافع مندرج ست که در غیر آن نیست
فعل سید الانبیا صلوات الله علیه وآله وعلیهم در حسن [illegible] وجود کثرت ازواج در دلیل آن کافی ست فواید
و منافع نکاح و جماع بسیار ست ثمره آن وجود تناسل و بقاء و دوام نوع انسانی تا [illegible] که خدا خواسته است

وتحصیل لذت وذوق مباشرت وتمتع نعمت وآن منفعت است که در جنت بیاشد از جهت عدم تناسل ودر احتقان
منی وجود مضار است واز منافع آن غض بصر ودفع احتقان منی باستفراغ از ان وحفظ صحت ودفع
مضار که حاصل میگردد وازان چنانکه گذشت وحصول عفت وکف نفس از وقوع در آفت زنان وهرد
واز فواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا وصبر بر ایذا وکج خلقی ایشانست وآن فایده در باب
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متمم اشد واتم واکمل عبادت است که متضمن اینچنین اجر جزیل است ودر
مذهب حنفی مطلق تزوج افضل از تجرد است وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترغیب کرده است
امت را در نکاح وفرموده تزوج کنید زنان زاینده دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت ومباهات
میکنم بشما امتهارا در قیامت ومنقول است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که من جماع میکنم زنان را باوجود
عدم میل من بایشان بامید آنکه بیرون آرد خدا تعالی از پشت من کسی را که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله
علیه وآله وسلم امتهارا روز قیامت وآنحضرت ارشاد کرد کسی را که استطاعت ندارد نکاح را بصوم که
می شکند قوت باه وماده آنرا پس ظاهر شد که نکاح اعظم است در اجر وثواب از صیام زیرا که امر کرد بصیام
مگر بر تقدیر عدم طول واستطاعت نکاح وشک نیست که چون مقصود از نکاح تناسل باشد برای
تکثیر امت محمدیه نکاح افضل باشد بی شبه وفرموده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا رهبانیة فی الاسلام
ومراد برهبانیه ترک نکاح است واگر ترک نکاح افضل بودی هر آینه مشروع گردانیده شدی در دین
ما که خیر ادیان است ویکی از فواید تکثیر ازواج وخصوص بذات اشرف آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم قصد تبلیغ احکام درونی ونقل محاسن آنحضرت واطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتوانند شد برآن
رجال چه بعضی از ازواج آنحضرت بودند که کشته شد پدر وعم وزوج وی چنانکه صفیه ودختر پدر ام
حبیبه دشمن رسول خدا بود تا انوقت وغیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق وطهارت
سیرت وی صلی الله علیه وآله وسلم طباع بشری اقتضا میکرد میل ایشان را با آبا وقرابت پس در
کثرت وجود نسا وکثرت ایشان بیان معجزات واظهار کمال بود ظاهرا وباطنا صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم اجمعین
تنبیه حدیث حبب الی من دنیاکم ثلث مشهور است بزبانها اینچنین شده وامام غزالی در احیاء العلوم وصاحب
کشاف در تفسیر سوره آل عمران ودر کثیری از کتب فقها اینچنین واقع شده وبرین عبارت اشکال
وارد است که صلوة از دنیا نیست ارباب تحقیق از محدثین میگویند که بعد از تتبع طرق واستقصاء آن
در آن معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس اشکال ساقط است ودر اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست
وبرین تقدیر اشکال توجه ندارد وتحقیق آنچه در شرح حدیث وبیان معانی ونکات آن در شرح

مشکات کرده شده است فلینظره وصل در نوم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوم آنحضرت بر قدر
اعتدال بودی که نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمیکرد نفس را از قدر محتاج الیه و از ینجاست که در
احادیث واقع شده است که نمیخواست کسیکه ببیند وی را صلی الله علیه وآله وسلم در منام مگر آنکه میدید و در آن
نمیخواست که ببیند در نماز مگر آنکه میدید و در آن یعنی در قیام هم بودی و در منام هم بودی چنانکه عادت شریف
وی بود در نوافل عبادات و در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از ان برخاستی و نماز کردی باز بخواب رفتی هکذا
چند بار بخفتی و برخاستی و درین صورت نیز درست می آید هر که خواستی در خواب یافتی و هر که خواستی بیدار یافتی
و خواب بر پهلوی ایمن کردی از جانب قبله و رخسار شریف بر کف دست راست نهادی و در صورت
تعریس ایستاده کردی ذراع را و نهادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستی برای نماز
و در سر نوم بجانب یمین نکته گرفته اند که مشهور است و آن انیست که قلب معلق است در جانب الیسر پس
چون در جانب ایسر بخسپد دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون بر شق ایمن بخسپد
دل در قلق میباشد و مستغرق نمیگردد و نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن وی در طلب مستقر و محل وی با آن
و کثرت نوم و ثقل وی ادخل است در هضم طعام و گوارائی وی ولیکن نوم بر یمین اعون است بر قیام لیل
و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسایش قلب صوری اند چنانکه اطبا نوم
بجانب ایسر میکنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا خواب بجانب
یمین اختیار کرده اند این نکته مشهور است در میان قوم و صاحب مواهب میگوید که درین سخن چیزیست
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواب نمیکرد قلب وی خواه نوم بر جانب ایمن باشد یا ایسر و این حکم ثابت
است مر انبیا را و تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسیکه خواب کند دل وی پس احسن تعلیل و سبب
تیامن که عادت شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بود و چه فرموده که ان الله یحب التیامن فی کل شیء الحدیث یا بقصد
تعلیم و ارشاد است که دل ایشان می خسپد انتهی و میتوان گفت شاید که بیداری و هوشیاری دل در صورت خواب
بر دست راست اشد و اقوی باشد بجهت قلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون بر دست چپ واقع شود
کمتر و سست تر گردد بجهت مزاحمت طبیعت از جهت مداخلت حکم طبیعت در نفس شریف آنحضرت در بعضی
اشیا و در بعضی احیان پس بیداری در هر صورت حاصل است و درین صورت بیشتر و ظاهر است مقصود قوم همین
باشد نه بر ظاهر عبارت ایشان ناظر و سهیم در آنست والله اعلم و حدیث تنام عینای ولا ینام قلبی صحیح است
روایت کرده است آنرا بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت با آنحضرت آیا بخواب میروی یا رسول الله
پیش از انکه وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را و بیداری قلب بسبب آنست

که قلب چون قوی باشد و روی حیات خواب نمی برد او را وقتیکه خواب کند بدن و بود این حالت مر پیغمبر ما را
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ہر کسی کہ زندہ گردانیدہ است حق تعالی او را بمحبت خود و اتباع رسول خود روزی
کردہ است او را نصیبہ از آن و نقل کردہ است صاحب مواہب از یکی از بزرگان وقت خود کہ صاحب معارف
و حقایق بود کہ گفت عینی تنام ولکن قلبی واللہ لاینام وکیف ینام عاشق ممسی مستہام ناظرا الی وجہ الحبیب
شاخص علی الدوام انتہی پوشیدہ نماند کہ در حصول نصیبہ از حیات قلب و عدم منام قلب کہ صاحب مواہب
آنرا لازم و ثمرہ و نتیجہ حیات داشتہ است مر بعضی اولیا را بمقدار محبت الٰہی جل جلالہ و متابعت حبیب وی
سخن نخواہد بود اگرچہ دعوی اشتراک این حال میان آنحضرت و غیر وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ذکر این عبارت
و مقال بر ما گران می آید و اگر باشد ہم ترتب احکام آن از عدم انتقاض وضو و مانند آن منتفی خواہد بود کہ آن از
خصایص آنحضرت ست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و شنیدہ شدہ است کہ بعضی از اجلہ صوفیہ در قریب این زمان
دعوی بیداری دل میکردند و از خواب برمیخاستند و نماز میگزاردند بے آنکہ وضو کنند و ادعای فقاہت ہم درین
مسئلہ مینمودند کہ علت مشترک ست کہ مصحح قیاس ست و این از جہل ست و شرط قیاس عدم اختصاص حکم ست
بمنصوص علیہ و باللہ التوفیق بدانکہ در حدیث لاینام قلبی بحدیث نوم آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
لیلۃ التعریس در وادی از نماز صبح تا آنکہ برآمد آفتاب و گرم شد و بیدار کرد آنحضرت لشکر را اشکال آوردند کہ
چرا طلوع آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب دادہ است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکہ
قلب ادراک نمیکند از محسوسات مگر آنہا را کہ متعلق باوست چنانکہ لذت و الم و مانند آن نہ آنچہ متعلق ست
بعین و ادراک طلوع و غروب کار چشم ست و وی خود نائم ست اگرچہ قلب یقظان بود و اگر یکی بیدار باشد
و چشم بستہ بود فجر طلوع کند در نمی یابد آنرا اگرچہ بیدار ست دوم آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را حالتی ست
کہ قلب وی نائم نیست و این اغلب ست و حالتی ست کہ نائم میگردد دل وی و این نادر ست و قصہ نوم از
صلوۃ درین حالت بود و گفت نووی کہ صحیح معتمد جواب اول ست و ثانی ضعیف ست یعنی مختار آنست کہ عدم
نوم قلب حالتی دائمی است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز بدین واقع است و بعضی ہنوز تشکیک
باقی داشتہ و گویند کہ اگرچہ ادراک طلوع فجر بعین ست کہ قلب ادراک آن نکند ولیکن می باید کہ دریابد مرور وقت
طویل را زیرا کہ از ابتدا طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویلہ است کہ مخفی نماند مگر بر کسیکہ مستغرق نوم ست
و در شرح فتح الباری گفتہ کہ این استبعاد مردود ست با آنکہ احتمال دارد کہ قلب شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
در آن وقت مستغرق بودہ باشد بوحی و لازم نمی آید از این حالت وصف او بنوم چنانکہ در اوقات دیگر در یقظہ
مستغرق میگشت چنانکہ در حالت القای وحی و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول اتباع زیرا کہ

آن واقع است در نفس چنانکه در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالت صرف یقظه که چشم نیز بیدار بود سهو واقع
شده باشد درین یقظه که سخن در آنست چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم
میکرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در نمی یافتیم که وی در چه حال و مقام است صلی الله علیه
وآله وسلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وی از آن نه از جهت آفت نوم قلب بود بلکه از تصرف در حالتی بحالتی
دیگر بود و مثل آن بلکه بلند تر از آن تا سنت گردد برای ما کذا نقل صاحب المواهب عن القاضی ابوبکر العربی
المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند که این ابتلاء بجهت تعلق آنحضرت بتدبیر و توکیل بلال و عدم تفویض آن بتقدیر
رب متعال بود و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق و تاکید و اهتمام بود با متثال امر الهی سبحانه تعالی
بتدبیر و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لاینام آنست که مخفی نمی ماند بر من حالت انتقاض
وضو یعنی آنچنان مستغرق نمی شوم در نوم که در نیابم وجود حدث را گویا که این قائل تخصیص کرده یقظه قلب را
با دراک حالت انتقاض وضو و این بعید است زیرا که قول آنحضرت تنام عینی ولا ینام قلبی جواب است از قول
عایشه که گفت بخواب میروی یا رسول الله پیش از انکه وتر کنی و این کلامی است که تعلق ندارد با نتقاض طهارت
بلکه مطلق است با مره ترتیب باید که حمل کرده شود و تقید او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت حدیث اطلاق حال نوم است
بے تقیید بحالتی دون حالتی و در بعضی روایات آمده است که فرموده من میشنوم آنچه میگوید بشما از حکایت پس جواب
حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم و بالله التوفیق و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی میکرد از نوم بروی افتاده کردن
و در سنن ابی داؤد آورده که آنحضرت گذشت بمردی که خواب میکند بر روی خود پس زد او را بپای مبارک خود
و فرمود خیزید و بنشینید که این نوم جهنمیه است و صاحب مواهب گفته که وی ترک نوم بر پشت است و نوم
بر روی از وسطی روی نیز و گفته که مدعیان میکنند استلقا بر پشت از برای راحت بی نوم انتهی و در احیاء العلوم میگوید که
خفتن بر چهار وجه است خفتن بر ظهر برای اهل عبرت که نظر میکنند در آسمان و کواکب و فکر میکنند در آیات آن
و خفتن بر یمین برای متعبدان و سحرخیزان برای نماز شب و خفتن بر یسار برای راحت گیرندگان بهضم
طعام و خفتن بر روی برای نگون بختان و بیخردان او کما قال و خواب میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گاهی بر فرش و گاهی بر نطع و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و بود فراش وی از چرم که حشو او لیف بود چنانکه
گذشت این مقدار از عادات شریف که متعلق بحال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتاب مواهب لدنیه
نقل کرده شد و جزئیات آداب درین ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعادة و شرح مشکات
و جز آن مذکور است و درینجا اکتفا باین قدر کرده شد فقط

# خاتمة الطبع

الحمد لله و المنة که درین اوان فیض اقتران بمیامن توفیق ربانی و از برکات عنایت
سبحانی جلد اول کتاب مستطاب سعادت انتساب هدایت مآب مرغوب کافهٔ اهل دین محبوب
سالکین مصدر سعادت و فتوت مسمّی به مدارج النبوة من احوال ستوده خصال جناب حضرت سید المرسلین
خاتم النبیین سرور کائنات خلاصهٔ موجودات مصداق لولاک لما خلقت الافلاک احمد مجتبیٰ
محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وآله وسلم تصنیف جامع علوم معقول و منقول حاوی فروع و اصول افضل العلما
اعظم الفضلا قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت مولانا شاه عبد الحق محدث دهلوی
علیه رحمة الله القوی بصحت تمام بقالب طبع درآمده اگرچه پیش ازین تصحیح ما لا یلیق چند بار در مطبع
منشی نولکشور واقع کانپور منطبع شده بود چون اعز شائقین را شوق تصحیح دامنگیر بود به تصحیح
و تحشی کامل در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ به سعی و مالکی ستوده خصال فرخنده [illegible]
رائے بهادر منشی پراگ نراین صاحب بهارگو مالک مطبع دام اقباله بصد خوبی و هزار
خوش اسلوبی ماه اکتوبر [illegible] بار سوم لباس طبع در بر کشیده به زیور انطباع آراسته
پیراسته گردید قبول عالمش گردان خدایا پسندیده درآید در نظرها [illegible]

| نام کتاب | قیمت |
|---|---|
| زبدۃ المقامات۔ جامع حالات حضرت خواجہ | |
| باقی باللہ شیخ احمد المعروف مجدد الف ثانی اور | |
| اُنکے خلفاء وغیرہ کے حالات رحمۃ اللہ علیہم۔ | ۱۲/۹ |
| رسالہ رموز التحقیقہ۔ اس دو پیسے کی کتاب میں | |
| ایک ایک نکتہ ہزار ہزار روپیہ سے بڑھکر قیمتی ہے۔ | ۹ پائی |
| بینامہ از فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۲۹۹ھ | ۹ پائی |
| مثنوی راحہ۔ مطبوعہ ۱۹۱۲ء کاغذ حنائی۔ | ۳ پائی |
| پیالہ و پیمانہ قابل شنید از ملا محمد حسین۔ | ۹ پائی |
| مثنوی شاہ بو علی قلندر معروف۔ | ۳ پائی |
| مثنوی شیخ بہلول حکایات عارفانہ۔ | ۱/ |
| مثنوی مولانا روم۔ قدس سرہ مقبول عام چھاپہ | |
| مصری محشی ہر شش دفتر مع تکملہ دفتر ہفتم کاغذ سفید و حنائی | ۱۳ روپیہ |
| شرح مثنوی روم از ملا بحر العلوم مقبول عام کامل ست جلد | ۵ روپیہ |
| شرح مثنوی روم۔ از شاہ عبد اللطیف | |
| معروف بہ لطائف مثنوی۔ | ۸/ |
| التاویل المحکم۔ فی متشابہ فصوص الحکم مصنفہ | |
| مولوی محمد حسن امروہوی۔ | ۲ روپیہ |
| شرح مثنوی روم۔ از ملا محمد رضا معروف | |
| بہ مکاشفات رضوی۔ | ۹ روپیہ |
| جواہر غیبی۔ از حضرت مظفر علی شاہ اکبر آبادی بحث | |
| وحدت وجود و توحید صفات و تحقیق رسالت و | |
| مراتب علم و سلسلہ طریقت کاغذ کنہ مطبوعہ ۱۸۹۵ء | ۱۲ روپیہ |
| شرح مثنوی مولانا روم کامل در دو جلد | |
| حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی ولی محمد | |

| نام کتاب | قیمت |
|---|---|
| اکبر آبادی حامل المتن۔ | ۱۲ روپیہ |
| جواہر الاسرار شرح مثنوی مولانا روم۔ | |
| دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا | |
| حسین بن حسن سبزواری۔ | ۳ روپیہ |
| تذکرۃ الٰہی۔ احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ | |
| از مولانا ابو الحسن صاحب فرید آبادی۔ | ۵ روپیہ |
| فتوح الغیب مع شرح از حضرت غوث الاعظم | |
| جیلانی مع شرح فارسی از شاہ عبد الحق محدث | |
| دہلوی ارشادات فقر و تصوف میں۔ | ۱۲/ |
| دلیل العارفین۔ ملفوظات حضرت | |
| سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت | |
| قطب الدین بختیار کاکی۔ | ۴/ |
| مثنوی سہ رنگ۔ از حضرت خواجہ خواجگان | |
| قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ۔ | ۴/۹ |
| مثنوی بزم وصال معروف بہ مذاق یقین عمدہ مثنوی | ۸/ |
| لوائح جامی۔ از مولانا عبد الرحمن جامی۔ | ۱/ |
| مثنوی ذو بحرین معروف بمرآۃ القرآن مؤلفہ | |
| مولوی سید اکبر علیخان شیرازی عارف۔ | ۱/۹ |
| مقالات الصوفیہ۔ از حضرت شاہ تراب | |
| کاکوروی رح مطبوعہ نخیر | ۲/ |
| ایضاً۔ مطبوعہ مطبع۔ | ۶/ |
| شرح دیوان حافظ از مولوی سید صادق علی لکھنوی | ۱۱/ |
| **کتب اخلاق و تصوف اردو** | |
| اردو ترجمہ غنیۃ الطالبین عربی۔ قدیم مستند | |

| نام کتاب | قیمت |
| --- | --- |
| تصنیف غوث الاعظم حضرت شیخ سید عبد القادر | |
| جیلانی رض کا حامل المتن اردو ترجمہ ہے خوبی یہ ہے | |
| کہ ہر صفحہ مین دو کالم ہین ایک مین عربی عبارت | |
| اسی قدر ہے جسقدر دوسرے کالم مین اردو ترجمہ | |
| ہے جدید الترجمہ اور اسقدر مقبول ہوا کہ اگرچہ ترجمہ | |
| کو تھوڑا زمانہ ہوا مگر دوسرا ایڈیشن طبع ہوا ہے جسکا | |
| کاغذ وغیرہ کل امور ایڈیشن اول سے مرتبہا عمدہ ہین | ۸ر روپیہ |
| ایضاً۔ کاغذ زرد۔ | ۸ر روپیہ |
| ایضاً۔ کاغذ درجہ دوم۔ | ۴ر روپیہ |
| سیرت محمدیہ مطبوعہ مخیر | سہ روپیہ |
| جامع الاخلاق۔ ترجمہ اخلاق جلالی۔ | ۵ر ۹ |
| باب دانش۔ مولفہ مولوی محمد کریم بخش۔ | ۱؍ |
| ذخیرہ سعادت۔ ترجمہ بھاسنی بلاس کی | |
| پستک دو فصل اول و آخر کا تہذیب اخلاق | |
| مین مولفہ لالہ لالجی صاحب۔ | ۱ر ۲ |
| اوقات عزیزی۔ | |
| ترجمہ عوارف المعارف۔ کامل دو جلد | |
| مین مترجمہ مولانا ابو الحسن فریدآبادی مرحوم۔ | ۲ر |
| خزینۂ دانش بہ ہشمندی کی تعلیم از مولوی کریم بخش | ۹ر |
| سعدان تہذیب مصنفہ مرزا ... صاحب | |
| صاحب۔ بی۔ اے مجلد خوشنما جلد بار چہ۔ | [illegible] |
| مخزن الفصاحت معروف بہ سدرس آخر | ۲؍ |
| تجر التحقیقات۔ اصلاح نفس مین۔ | ۲؍ |
| انجیلات اخلاق و موعظات مین از منشی کامتا پرشاد | ۲؍ |

| نام کتاب | قیمت |
| --- | --- |
| کیمیائے حکمت حصہ اول بیان شرائف علم و ادب | ۲؍ |
| تہذیب الاخلاق۔ مولفہ مولوی نجم الحق۔ | ۱؍ |
| پیراہن یوسفی۔ اردو ترجمہ مثنوی مولانا روم کا | |
| منظوم شعر بہ شعر اور حاشیہ پر اردو مین ماحصل مطلب | |
| ہر شعر کا مع فوائد تصوف کامل دو جلد مین تفصیل ذیل | ۸ر روپیہ |
| جلد اول۔ ترجمہ دفتر ۱ و ۲ و ۳۔ | للعہ روپیہ |
| جلد دوم۔ ترجمہ دفتر ۴ و ۵ و ۶۔ | للعہ ۸ر روپیہ |
| بوستان معرفت شرح اردو مثنوی مولوی روم | |
| جدید الطبع و جدید التصنیف مصنفہ حضرت | |
| مولوی عبد المجید خان مولف ریاض التحقیق شرح | |
| اردو سکندر نامہ دفتر اول۔ | عہ روپیہ |
| ایضاً۔ دفتر دوم۔ | ۱۲ر روپیہ |
| ایضاً۔ دفتر سوم۔ | عہ ۲ر روپیہ |
| ایضاً۔ دفتر چہارم۔ | ۱۴ر روپیہ |
| ایضاً۔ دفتر پنجم۔ | عہ روپیہ |
| ایضاً۔ دفتر ششم۔ | عہ ۲ر روپیہ |
| اخلاق رضوی۔ مصنفہ قاضی محمد رضی۔ | ۴؍ |
| تجرۂ معرفت یعنی منتخبات مثنوی مولانا روم | |
| مترجمہ سید غلام حیدر صاحب۔ | عہ ۲ر |
| شان رحمت منظوم عبرت انگیز و دلچسپ مضمون ہے | ۲ پائی |
| رسالہ شرافت مولفہ منشی نادر حسین خوش نگرامی۔ | ۵ روپیہ |
| کنز الاسرار ترجمہ اردو نظم مثنوی شاہ بو علی قلندر | |
| قدس سرہ موزون مثنوی از مولوی سید غلام حیدر خان صاحب۔ | ۱؍ |